الروضة
من
الكافی

تأليف:

ثقة الاسلام ابی جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكلينی الرازی رحمه الله المتوفی سنة ۳۲۹

يا گلستان آل محمد

بقلم الاستاد العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمره‌ئی

نزيل الری (شهری)

از انتشارات كتابفروشی اسلامية تهران - خيابان بوذرجمهری

مركز فروش

حاج محمد باقر كتابچی حقيقت تبريز - بازار شيشه گرخانه


Princeton University Library
32101 047147796

al-Kulini, Muhammad ibn Ya'qub

الروضة

من

الكافي

تاليف :

ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن اسحق الكليني الرازي رحمه الله عليه المتوفى سنة ٣٢٩ هـ

al-Rawdah min al-Kafi

مع

گلستان آل محمد

بقلم الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمرئي

نزيل الري (شهري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد الباقر البهبودي　　علي اكبر الغفاري

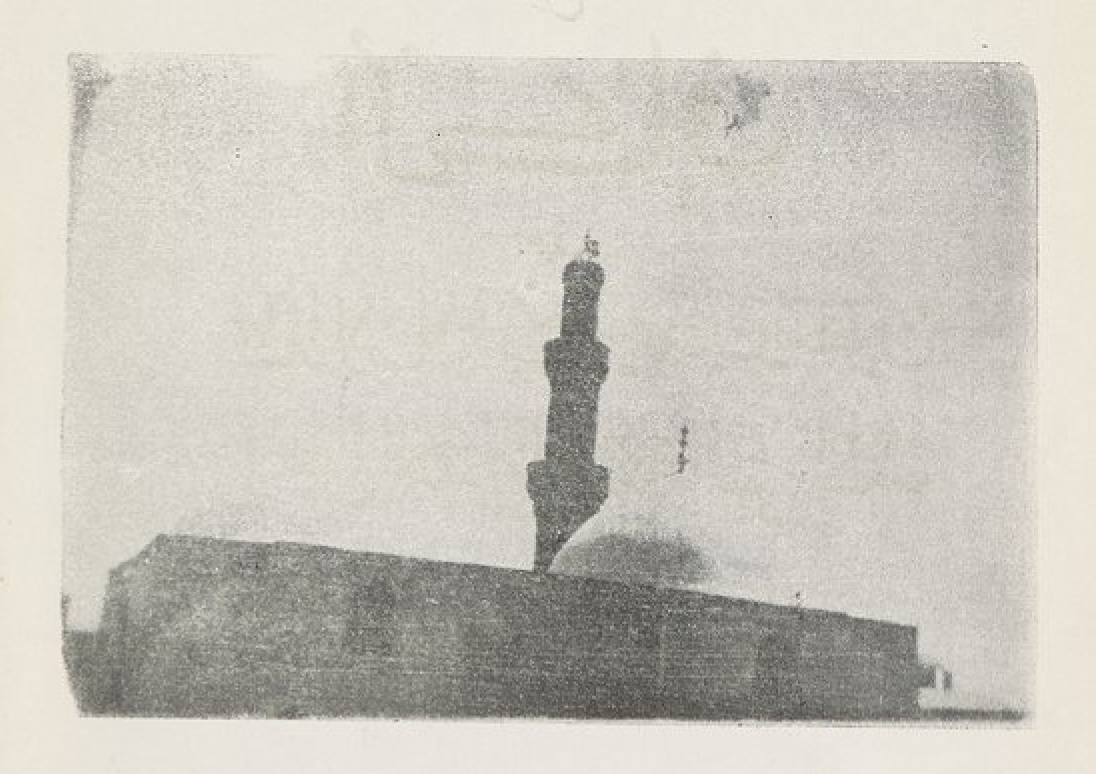
الجزء الاول　　الناشر :　　الطبعة الاولى

مكتبة الاسلامية بطهران

شارع البوذرجمهري تليفون (٢١٩٦٦)

المطبعة الاسلامية ١٣٨٢ هـ

نمای فوقانی مقبره شیخ کلینی (مؤلف) در بغداد



کان گهر گهر شناسان **کافی** است
از روی یقین مشعل ایمان **کافی** است
فرموده برای شیعه **الکافی کاف**
یار همه یاوران قرآن **کافی**

شمس الاشراق - مشرقی واعظ

مقدمه جلد اول
شرح وترجمه روضه کافی

قرآن مجید :

وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ (۲۲ـ الشوری)

ترجمه :

وآنکسانیکه گرویدند و کردارخوب وشایسته نمودند در گلستانهای بهشتند واز آن آنها است هر آنچه خواهند ، درنزد پروردگارشان ، اینست آن فضل ونعمت بزرگوار

گلکاری وگلداری : در لفظ عربی جنة وحدیقه وروضه مفهوم دلبر و مژده بخش وسود مندی دارند چنانچه درزبان پارسی باغ وبوستان وگلستان .

بهشت هم واژه آرزوبرآوریست که درزبان پارسی چون آیه قرآن یاحدیثی را که لفظ جنة درآنست بپارسی درآورند آنرابجای این نهند ودرنصاب که کتاب لغتی ابتدائی وفرهنك منظوم عربی بپارسی است وگرچه کودکانه وصف شده ولی تعبیرات مردانه‌ای دارد میگوید :

چه جنت بهشت آخرت آن سرای .

نمیتوان گفت مفهوم ومعنای این سه لفظ عربی واین سه واژه پارسی ازهم دور است و نمیتوان هم گفت که هرسه لفظ یك مفهوم محدود دارند .

روضات الجنات را بباغهای بهشت ترجمه کرده‌اند ولی آیااین ترجمه موافق حقیقت است ومیتوان گفت روضه‌درزبان عرب همان معنارادارد که باغ درزبان پارسی ؟

جواب روشن باین سئوال چندان ساده وآسان نیست .

المنجد : روض ـ زمینی است که بانواع گیاهها سبزاست ومؤنث آن روضه است گفته‌اند ازآنرو روضه اش خواندند که آب ورزیده شده‌است ـ تاآنکه گوید :

روضات الجنات بهترین وخرمترین تیکه های زمین آنست پایان نقل از المنجد.

واگر گفته شود روضه قطعه زمینی است که باغبان در کشت سبزه و چمن و گل آن ریاضت ورنج برده وانواع سبزه ها و گلبنها در آن باهنرنمائی باغبان استادی پرورده شده است دوراز حقیقت نباشد واگراز نظر ترجمه بپارسی بجای روضه گلستان گزاریم و روضات الجنات رابگلستانهای باغ بهشت ترجمه نمائیم دورنرفته ایم.

بهشت را بدان معنا که یك سرای پذیرائی است برای کسانیکه خدایشان پسندیده وپاداش نیك میدهد کس دراین جهان ندیده ولی باغ وبوستان و گلستان رابسیاری ازمردم دیده اند و هر کس بامفهومی درخورمحیط زندگیش بدان آشنااست.

سبزه های چمن زار و گلبنهای قشنك و گلدار ودرختهای کوتاه وبلند و خرد ودرشت و انواع نغمه های پذیرا ودلکش را از گلستان جویند و خرمی و نشاط وزیبائی را ازبساط آن طلبند.

ازبوستان و گلستانست که روح شاد گردد ودل آرام شود وامید روشن گردد وجان پرورده ونیرومند آید میتوان گفت گلستان وبوستان ازنظریك انسان بتغذیه روح وروان بیشتر کمك کندتا بجسم وپیکرانسان وازاینرواست که سعدی شیرازی برای بوستان و گلستان معنی دیگری درنظر گرفته وبیان یك رشته اموراخلاقی ودستور پرورش انسانی را که برشته نظم کشیده بوستان خود نامیده.

وتنظیم یك سلسله داستانهای عبرت انگیزرا که درهردوره زندگی بکارآید وبرای هر کس عبرت افزاید بانثری شیوا ونمکین وشعری دلکش وشیرین فراهم آورده وآنرا گلستان نامیده است.

دربوستانها و گلستانها سبزه است وچمن ودرختان سرو ویاسمن و گلهای رنگارنگ و خوشبو که دماغ رامعطر کنند و دیده رانوازش دهندوچهره را بگشایند.

وچون گامی بجهان جان نهی وسری بدرون دل کشی در آنجاهم بستانها باشد و گلستانها جلوه کند دراین بستانها گل حکمت روید ودرخت معرفت برآید وجویباردانش روانست وچمن ایمان وعقیده خرم وبیخزان.

دراین گلستان معنویست که جان میخرامد ودل میآساید وهردم خرمی و نشاط میفزاید وهمیشه گلش ازآسیب خزان درامانست وچشمه سرشارحکمت ومعرفتش روان

هر کار نیکی نهالی است که دراین گلستان کاشته میشود وتاهر گز بارمیدهد و هر گفتار پاکی درآن گلبنی است که تاهمیشه بوی خوشش پرا کنده میشود ودماغ جانهارامعطر میسازد هراندیشه وپندار درست وخوبی آنرا پهناورترمیکند وبرصحنه آن میافزاید ، مـردان راه حق ازهم اکنون که دراین جهانند درچنین گلستانی زندگانی کنند و همیشه در جان خود شادزیند **والذین آمنوا وعملوا الصالحات فی روضات الجنات** آنکسانیکه ایمـان آوردند و کارشایسته کردند درباغهای بهشتند، ونفرمود که روزی ببهشت خواهند رفت .

بدین مناسبت مرحوم کلینی اخباری متفرقه که برخی از آنها گلبنی است درفهم حقائق وتحصیل معرفت وبعضی چون سروی است دربیان حسن سیرت، جمله‌ای دیگرداستانهای شیرین ودرست وعبرت انگیزاست ودراین میان اخباری مژده بخش وفرح خیز ، در حـدیثی کشف رازی شده است ودرجای دیگر بابرهان برحقیقت هم آواز گردیده است ، چون مرغ روح درچمن زار معارف واحادیث آن پرزند از گلبنی بگلبن دیگرش گذرافتد وازشاخی بشاخ دیگر پرد و از اینجا وآنجا بهره برد .

مشتها مروارید سخن رادراینجا درفشانده وانواع گلهای رنگارنگ معرفت را در کنار یکدیگردرنشانده هنوزت این حدیث خسته نکرده که حدیث دلنشین دگرت آورده ونشاط تورا تازه کرده است وچونانکه بلبلان در گلستان خسته نشوند ازسر هرشاخه گل بااشتیاق فراوان بشاخ دیگر پرند ونغمه شادی سردهند مطالعه کنندگان این کتاب هم درك ملالت نکنـند ، و بایستی بحق این مجموعه نفیس را **گلستان آل محمد** نامید و از نظراسلام ومذهب بدان بالید سزااست که دروصف این گلستان آل محمد گفته شود .

ازگلستان من ببرورقی ، وهم درباره آن بحقیقت صدق کند که .

گل همین پنج روز و شش باشد   وین گلستان همیشه خوش باشد

گلستان سعدی که این همه آوازه دارد وتاهنوز نگارشی باندازه وتازه، چند داستان است که برسرهرزبانست درباره روش پادشاهان یااخلاق درویشان وفضل قناعت و فوائد خاموشی ودرباره عشق وجوانی وضعف پیری وهم دراثرپروش وتربیت وآداب صحبت که اگرش بااین گلستان آل محمد اندازه کنی قطره‌ایست دربرابر دریا و کفی دربرابر یك پهناور صحرا از هزار بازهم نتوان گفت که یك استواز بسیار اندك، آن نثریست محکم وشیرین و نظمی پخته و نمکین بهمین مناسبت تا کنونش سخنورانرا دربند است ودل پارسی خوانان وادیبان در کمند .

ولی گلستان آل محمد را صدها باب است که هر بابش را معنا بیحساب و شیوائی گفتار و شیرینی سخن آن رانتوان بادفتر ادیبان سنجید زیرا بسا خطبه ها دارد که از زبان امامان بر خواسته وتا حد کرامت بفصاحت وبلاغت آمیخته است وسراسر گفتار های آن سخن معصوم است وبی نهایت بایغ ومفهوم اخباریکه از زبان امامان معصوم رسیده است عبارتیست بسیار ساده و برای فهم آماده، تکلف سخن بافی ندارد و گوش نیوشنده گانرا برنج نیارد وبازهم درعین ساد گی تا آنجا محکم وپرمعنا وشیوا اداشده است که کس یارای آن نیست تا بمانند آن بسازد و نرد رقابت بازد ، واین بمانند همان آیات قرآن مجید است که باهمه ساد گی و روانی از نیروی انسانی برونست ؛ هر کس شنود پندارد سالها با آن گفت وشنفت داشته ولی چون خواهد مانند آنرا آورد درماند ودمزدن نتواند .

روش من درترجمه و شرح کتاب روضه

مرادرتوان بود که بیندیشم وهرحدیثی رادرسلك داستانی کشم وعبارتی‌درمعنای آن‌بپروم تاجمله هائی نغزبرآرم و گفته هائی‌پرمغز،ولی‌حدیثرا ازمجرای خود بدر نتوان برد ودرنقل آن بمعنا راه داستان سرائی نتوان سپرد من بسیار کوشیدم تا گوهر معانی اخباررا باعبارتی هرچه ساده‌تر بپارسی‌زبانان تقدیم دارم ودامن دوستان خاندان پیمبررا که در کنار قرآنند از گلهای رنگارنك و خوشبوی این گلستان آل محمد پر کنم .

تاتوانی زاین گلستان گل بچین بهر دانش رفت باید تا بچین
میوه شیرین‌و حکمت های نغز اندرین باغ‌است پر معنا ومغز

تا کنون این گلستان آل محمد در پس دیوار بلندی از عربیت نهان بود و دست بسیاری از جویند گان پارسی زبان‌از آن کوتاه،فرصت نیکی بدست آمد واین‌دیوار بلندازمیان‌برداشته‌شد و گرههای‌پیچیده آن گشوده گردید وبمانند آب روان که از سرچشمه زلال خاندان پاك محمد صلی الله علیه وآله وسلم جوشد دردسترس لب تشنگان وادی معرفت وجویند گان حقائق حکمت گذاشته شد امید است این خدمت پذیرفته گردد ومورد توجه طالبان حقیقت باشد .

روضه ازچه زمانی نام کتاب شده است

آنچه گذشت‌تحلیل وتجزیهٔ بود ازواژه روضه نظر بمتن لغت وا کنون بجاست که توجه شود این لفظ ازدیرزمانی‌نام مجموعه های علمی‌و تالیفی گردیده است وبیشترمؤلفین دردوران متاخراز کلینی‌ره ازوی‌پیروی کرده واین‌نام‌را بمناسبت یابی‌مناسبت برای مؤلف خود نهاده‌اند

وشماره کتبی که بروضه بطور مطلق یاباضافه بلفظ دیگری نامیده شده‌اند طبق شماره‌ای که علامه‌معاصرومتتبع آقای حاج آقابزرك تهرانی ادام‌الله ظله درجلد ۱۱ کتاب الذریعه دارند تا صدودوازده‌رسیده است واگر کتب مؤلفه بروض وریاض وروضات هم که ازهمین ماده وباهمین معنااست‌بدان‌افزوده شودبصدهارسد واین هم خود یك نشانه تاثیرنفس مرحوم‌ثقة‌الاسلام کلینی است که این همه افکاررابدنبال خود کشانیده است .

ومابرای روشن شدن این موضوع قسمتی از عبارت کتاب نامبرده را در اینجا ترجمه میکنیم ص ۲۸۱ ج ۱۱

الروضة نام عامی است برای هردیوان شعری که بهمه حروف الفباء قافیه داشته باشد وبناچاربايد ازبیست وهشت قصیده یاغزل کمتر نباشد واگرحرف‌نخست هر بیت باقافیه یکی باشد آنراروضه کبری خوانند دربرابر روضه صغری که عبارت است از یك قصیده بایك قافیه بشرط آنکه همه حروف الفبا ، دراول اشعار آن باشد وباید کمتر ازبیست وهشت بیت نباشد ونام کتاب (جامع الریاض) گذشت که مشتمل‌برچند روضه‌است وهر کدام‌تعلق‌بیکی‌ازمعصومین علیه‌السلام دارد ویکی ازآنهاروضه امام زمانست بنام (بستان‌الاخوان) که ابراهیم‌بن علی‌بن حسن بلادی بحرانی بکنیه ابوالریاض سروده است وجواهرالنظام هم گذشت که مشتمل است بر روضه کبری وروضه صغری انتهی .

اقدم کتبی که بدین‌نام بوده است :

۱ ـ روضه درفقه وسنن تالیف احمدبن حسین‌بن‌احمد نیشابوری خزاعی نزیل ری وجد پدر شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیرشاگرد سید رضي ومرتضی وشیخ‌الطائفه وهم‌اوپدرمفید عبدالرحمن نیشابوریست .

۲ ـ روضة تالیف شیخ‌اقدم احمدبن محمدبن حسین‌بن‌حسن‌بن دؤل‌قمی صاحب صد تصنیف که ۳۵۰ هـ ق- فوت کرده‌است ـ نجاشی آنراذکر کرده .

۳ ـ روضه درفضائل ومعجزات یا کتاب فضائل بتعبیرابن طاوس در اقبال که آنرا تالیف ابی‌عبدالله حسین‌بن حمدان خصیبی جنبلانی صاحب کتاب هدایه دانسته است کـ.ه وفاتش در سال ۳۵۸ یا ۳۴۶ بوده‌است . . .

٤ ـ روضه ازیکی ازعلمای شیعه درمعجزات وفضائل وکسیکه‌آنرابه صدوق نسبت داده است خطاکرده زیرا اول حدیث آن درسال‌ششصد وپنجاه ویك روایت شده است (شرح‌مفصلی

درباره این کتاب مجهول المؤلف نقل کرده است) .

۵ - روضه درفقه یاروضة النفس دراحکام عبادات خمس که از مدارك بلدالامیـن کفعمی است و تالیف قاضی سعدالدین ابی القاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن براج شاگرد شیخ مرتضی وشیخ طوسی است که درطرابلس قاضی بوده ونیابت ازشیخ الطائفه هم داشته و در سال ۴۸۱ ه ق- نهم شعبان فوت کرده است و این کتاب خودرا بسبك جمل العقود استادش شیخ الطائفه نوشته که شیخ الطائفه آنرا بدرخواست وی نگارش کرده است درابواب واقسام عبادات .

۶ - روضه شیخ صدوق ابی جعفر محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی المتوفی ۳۸۱ ـ نجاشی آنراذکر کرده است .

۷ ـ روضه در علم نحوتالیف ابی العباس مبرد نحوی محمدبن یزیدبن عبدالاکبـر بن عمر الثمالی الازدی البصری امام عربیت متوفای ۲۸۵ وازتالیفات اواست کتاب اشتقاق .

۸ ـ روضة الاخبار ونزهة الابصار تالیف ابی الحسین حسن تمیمی نحوی محمدبن جعفر که ۴۰۲ فوت کرده ومؤلف تاریخ کوفه است یاقوت درمعجم الادباء ج ۱ ص ۱۰۴ از کتاب زیادات وزیرمغربی درفهرست ابن الندیم نقل کرده است که من کتاب روضة الاخباررا ازمؤلفش شنیدم و تاریخ الکوفه هم ازاواست .

الذریعه درصفحه ۳۰۲ ج ۱۱ گوید :

روضة الکافی ازاجزاء کتاب کافی است تالیف ثقة الاسلام محمدبن یعقوب کلینی کـه درسال ۳۲۸ وفات کرده است ومکررجداچاپ شده است وپیوست تحف العقول هم در سال ۱۳۰۳ چاپ شده است وبازهم بطورجدا گانه درسال ۱۳۷۷ درطهران چاپ شده است ولی مولی خلیل قزوینی درصحت انتساب روضه بکلینی درشرح خودبنام صافی تردید کرده است وآنـرا ازشهید نقـل کرده است ولی درفهرست کتابخانه دانشگاه تهران (۳ : ۱۴۵۹ ـ ۱۴۸۳) آنرامردود دانسته ومن رساله جداگانه‌ای درباره کافی و کلینی تالیف کردم انتهی .

درفهرس دانشگاه ص ۱۴۶۶ گوید ملاخلیل قزوینی درآغاز گزارش فارسی خود برروضه کافی بنام صافی بچند دلیل سست میخواهد روضه را ازکافی نداند ومیگوید که چون نامه‌ای که امام صادق علیه السلام بدوستان خودنوشته ازرسائل کلینی گرفته شده‌ودر آغازاین روضه گزارده شده است باین نظرباقی روضه راهم از کافی پنداشته‌اند ودراینجااست که ازشهید نقل کرده روضه از کافی نیست .

وباین مناسبت دربسیاری ازموارد درشافی‌وصافی خود میگوید که اگرروضه را از کافي بدانیم شماره کتابهای کافی سی‌وچهار وگرنه سی‌وسه کتابست و اودرهیچ کجا نگفته است که روضه ازابن‌ادریس است ونمیدانم‌خوانساری از کجادر ص ۲۶۷ ونوری در ص ٥٤٦ مستدرك‌از ریاض نقل کرده است که آن تالیف ابن ادریس است انتهی ـ بطورخلاصه و باندکی اصلاح نقل شد .

ولی‌بنظرمن تردید دراینکه روضه ازکافی است بسیارضعیف وسست است بچندوجه: .

۱ ـ تصریح بسیاری ازعلمای رجال باینکه روضه جزئی ازکتاب‌کافی است مانند ابو عمرو کشي که ازقدمای محدثین و رجال نویسان شیعه‌است وتردید دراینکه روضه‌ازکافی‌است بمانند تردید دراصل‌انتساب‌کافی‌بمرحوم ثقةالاسلام کلینی است وازباب یك وسوسه و تشکیکی است که بسادچار برخی‌میشود .

۲ ـ سیاق اسناد احادیث کتاب روضه وسنجش‌آن با اسناد سائر ابواب‌کافی ازچندنظر:

الف ـ ازنظرمعدل تعداد وشماره وسائط‌کافی تاهر کدام ازائمه معصومین .

ب ـ ازاساتید روایت که مرحوم کلینی ازآنهااخذحدیث کرده است .

ج ـ ازنظرافراد سلسله احادیث .

واگر ازاین نظردقت شود توافق کامل میان احادیث روضه و دیگر احادیث کافی موجود است .

وباید گفت که اصل این تردید ووسوسه ازاینجابرخواسته است که در ضمن روضه‌کافی اخباری درج است که فهم وحل‌آنها بس مشکل است وبسیار ازباوردوراست ویا ازنظرظاهر مخالف مسلم ومشهوراست وبساازنظرمخالفان وکوته‌نظران مایه سرزنش و استهزاء بمذهب باشند مانند حدیث ابان‌بن تغلب که میگوید زمین روی گرده ماهی‌است واین ملاحظه کم کم باین‌نظرمنجر شده است وآنچه راهم که ازشهید نقل شده است بسااروی همین‌پایه بوده وچون شهید ره درمحیط شام ومیان عوام گرفتاربوده است ومورد اعتراض شده است چنین جمله ای ازاوشنیده شده است .

ولی‌راجع باین احادیث باید گفت :

۱ ـ این احادیث قابل توجیه است وماآنچه ازاین قبیل‌احادیث درجلد ۱ شرح وترجمه روضه بوده است شرح کردیم وتجزیه وتحلیل نمودیم که مورد اعتراض‌نباشد .

۲ـ خود زمینه یك کتاب جامع آثارمذهب‌هم که هدف کلینی‌ره بوده است قرینه روشنی است براینکه باید کتاب روضه هم جزء کتاب جامع کافی باشد زیرابعلاوه ازتعلیمات معصومین راجع بکلیات اصول مذهب ازعقیده واخلاق وقرآن ودعا که خود باعتبارمبدأ توجه بخداوند درشماراموراصولی اسلام است وبعلاوه ازفروع دین و کلیات احکام‌اسلامی‌ازمعاملات وسیاسات ومجازات اخباردیگری هم قطعابوده است که عبارت باشداز :

۱ ـ رسائل ونامه های معصومین .

۲ ـ خطبه هاوسخنرانیهای معصومین .

۳ ـ بیانات معصومین درامورطبیعی ومعارف دیگر که خود ابتداء بیان کرده اند ویا آنکه درپاسخ سئوالهافرموده‌اند .

٤ ـ مطالب تاریخ وجغرافیا وانسان شناسی وامورديگر . وبعبارت دیگرمیتوان ازاین مطالب تعبیر کرد ، **بآنچه که یك شیعه باید بداند** .

واینها چون درضمن اصول وفروع مورد مناسبی نداشته‌اند و ازآنهاهم صرف‌نظرروانبوده کلینی باحسن سلیقه‌ای که داشته است آنهاراجمع آوری کرده و بااستادی کامل روضه کافی نامیده است ومیتوان این‌نام رابرای چنین کتابی ازابتکارات قابل‌توجه مرحوم کلینی بحساب آورد زیراچنانچه سابقابیان کردیم باوجود اینکه مؤلفین بسیاری ازاین‌نام تقلید کرده‌اند همه بعد از کلینی بوده‌اند و کتابی بدین‌نام پیش‌ازکافی بدست نیامده است جز کتابی بنام روضه در علم‌نحوازابی العباس مبرد واگرهم کلینی برآن اطلاع‌یافته واین‌نام رابرای کتاب از اوتقلید کرده باشد درانتخاب آن برای چنین‌اخبارمتفرقه متنوعه دلنشین ابتکار وحسن سلیقـه بکار برده است .

۲۲ محرم‌الحرام ۱۳۸۲ هجری قمری برابر ٤ تیرماه ۱۳٤۱ خورشیدی

شهرری محمد باقر کمره‌ای

تعریف روضه کافی با شرح و ترجمه آن .

درصفحه ۳ نسخه روضه کافی چاپ تهران چنین درج شده است :

«من این جزء را باچهار نسخه خطی باامتیازات واوصاف زیرمقابله کردم :

الف ـ نسخه کتابخانه سماحة العلامة السید شهاب الدین نجفی مرعشی نسابه در بلده شریفه قم که تاریخ اتمام نوشتن آن روزسه شنبه ۲۱ شعبان المعظم سال ۱۰۹۰ هجری قمری بوده است وکاتب نیم اخیرآن عبدالعزیز بهاء الدین محمد کرماني است، از روی نسخه امیر سلطان محمدحسینی دامغانی که درحضورشیخ ناصر بن سلیمان بحرانی تاشب ۱۴ محرم الحرام ۱۰۹۱ ه مقابله شده است وسپس عوض بن حیدر شوشتری در ۲۶ شعبان ۱۰۹۶ ه آنرا تصحیح کرده وبآن حاشیه نوشته ومجدداً بانسخه میرزا کاظم که نزد اومورد اعتمادبوده است مقابله کرده .

ب ـ نسخه مصححه کتابخانه مولانا الحجة حاج سید محمد باقر بحرالعلوم تهرانی ادام الله ظله مورخ روزسه شنبه ۲۴ ذیقعدة الحرام ۱۱۰۴ که درسال ۱۲۲۲ علی بن عبدالجلیل آنرا با نسخه‌ای که مولی خلیل بن غازی قزوینی شرح کرده مقابله نموده است وآن نسخه سال ۱۰۸۴ ه نوشته شده و در سال ۱۰۸۵ [۱۰۹۵] تصحیح و مقابله شده و برخی حواشی ازسید صاحب کتاب دارد ودرهامش آنست که .

خلیل بن غازی قزوینی دراوائل شوال ۱۰۴۰ شرح کردن کافي را آغاز نمودوروزشنبه دوم ربیع الاول ۱۰۸۴ ه ق بپایان رسانید .

ج ـ نسخه کتابخانه استاد دکتورحسین علي محفوظ درکاظمین شماره (۱۶۱۴ مخطوطات) که مورخ ۱۰ صفر ۱۱۰۳ ه وبخط محمد شفیع بن شمس الدین محمداست و در کتابخانه مرحوم حیدرقلی بن نورمحمد خان سردار کابلی رحمه الله ودر کرمانشاه بوده .

د ـ نسخه کتابخانه ناشرمحترم که مصحح است وحاشیه های پرفائده وبسیاری دارد ودر اوائل قرن یازدهم نوشته شده است».

(وترتیب نمونه هائی دریکصفحه ازنسخه هابترتیب گراور شده است)

اظهار نظری از استاد محترم
آقای دکتر حسین علی محفوظ درباره کتاب روضه کافی
در پاسخ دانشمند محترم آقای علی اکبر غفاری

من میگویم کلینی ره کتاب (کافی‌را) دراصول وفقه تالیف کرده است وفنون احادیث‌را درآن فراهم آورده وهمه گونه‌خبری رادرآن گنجانیده‌وآنرا برپایه معرفت اصول‌ایمان وابواب تشریع وانواع احکام مرتب داشته است و آن کتاب چنانچه تو میدانی یك مجموعه‌ایست از حدیث که بزرگوار و ارجمند است وازسنتهای پیمبر واحکام شرع انور وآنچه ازعلم اهل‌بیت اثربجا گذارده است‌بررسی کرده ومقصودرا بدست‌آورده وتالیفی محکم‌پرداخته که احاطه همه جانبه باخبار دارد وتفاصیل دیانت درآن‌ایفاء شده‌است.

وچون کلینی این کتاب خودرا کامل ساخت وفصول آنرا درهرماده پرداخت احادیثی فزون وفراوان بجاماند که سخنرانیهائی ازاهل‌بیت بودند ونامه هائی از ائمه عليهم السلام وآدابی از صالحان وحکمتهائی نغزوابوابی‌ازدانش‌وصرف‌نظرازآنهاروانبودواین مجموعه‌را ازآنها فراهم کرد وآنرا (الروضة) نامید زیراروضه محل‌روئیدن‌انواع میوه‌ها و کان‌الوان شکوفه‌ها است.

واین کتاب روضه کافی بهرنظر یك مرجع پرارزش واصل شریف است که ازذخائر کتب واسفارنفیسه است ودرآن نامه‌ها ونوشته‌ها وسفارشها ونوادرعلم و گوهرهای معارف مندرج است که هرگز کهنه نشوند وبا گذر روزگاران دراز بپایند وبمعادن سلامت وصلح کشانند و دلهای بیماررا درمان بخشند وتشنه کامان علم ودانش راشفادهند ودل را روشن سازند و براه راست رهنمائی کنند.

بااین حال درضمن‌آن جدولی که عالم جلیل مرحوم صدرالافاضل دانش متوفای سال ١٣٥٠ ﻫ آنراپرداخته من‌آنرابخط زیبایش دریك نسخه از کافی بچشم خود دیده‌ام که آن نسخه درکتابخانه دامادش‌فخرالدین نصیری امینی‌بود (ع٦١ فهرست ثمرة‌العمر) بااجازه‌نامه علی‌بن محمدبن حسن‌بن زین‌الدین عاملی برای محمدباقرمشهوربه‌الموتی که در نسخه قدیمی بود درکتابخانه نصیری مذکور (ع٤٨ر الفهرست الجدید) ومن در مشهد کتابخانه آستان قدس نسخه نفیسی‌ازکافی دیدم که اجازه بخط مجلسی‌ره درآن نوشته‌بودوشادم که نیزصورت آنهارا برای شمابفرستم.

احییك وادعولك‌وسلامة لك وسلام‌علیك کاظمین دکتورحسین علی‌محفوظ

الروضة

من

الكافي

تاليف:

ثقة الاسلام ابي جعفر محمد بن يعقوب بن

اسحاق الكليني الرازي رحمة الله عليه المتوفى في سنة ٣٢٩ ه

مع الشرح والترجمة

بقلم الاستاذ العلامة آية الله الحاج الشيخ محمد باقر الكمره‌اي

نزيل الري (شهري)

صححه وقابله على عدة نسخ خطية ثمينة

محمد باقر البهبودي - علي اكبر الغفاري

الجزء الاول

الناشر:

الطبعة الاولى

مكتبة الاسلامية بطهران

شارع البوذرجمهري تليفون (٢١٩٦٦)

المطبعة الاسلامية ١٣٨١ ه

(كتاب الروضة)

بسم الله الرحمن الرحيم

محمّد بن يعقوب الكليني قال : حدّثني عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال ، عن حفص المؤذّن ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، وعن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ، عن محمّد بن سنان ، عن إسماعيل بن جابر ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه كتب بهذه الرّسالة إلى أصحابه وأمرهم بمدارستها والنظر فيها و تعاهدها والعمل بها فكانوا يضعونها في مساجد بيوتهم فاذا فرغوا من الصلاة نظروا فيها .

قال : وحدّثني الحسن بن محمّد ، عن جعفر بن محمّد بن مالك الكوفيّ ، عن القاسم بن الربيع الصحّاف ، عن إسماعيل بن مخلّد السرّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرجت هذه الرسالة من أبي عبدالله عليه السلام إلى أصحابه :

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله امام صادق علیه السلام باصحاب خود

۱ـ از اسماعیل بن جابر که امام صادق (ع) این نامه را بیارانش نگاشت و بآنها فرمان داد آن را بهم درس بدهند و مورد مطالعه سازند و آنرا بررسی کنند و بکار بندند و آنها هر کدام یک نسخه از آنرا در نمازخانه منزل خود گذارده بودند و چون از کار نماز می‌پرداختند آنرا میخواندند و یادآور میشدند.

و اسماعیل بن مخلد سراج هم گفته است این رساله از امام صادق بهمه یارانش ابلاغ شد

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فاسألوا ربّكم العافية و عليكم بالدّعة والوقار والسكينة وعليكم بالحياء والتنزّه عما تنزّه عنه الصالحون قبلكم وعليكم بمجاملة أهل الباطل تحمّلوا الضيم منهم وإيّاكم ومما ظّتهم دينوا فيما بينكم و بينهم إذا أنتم جالستموهم وخالطتموهم ونازعتموهم الكلام ، فانّه لابدّ لكم من مجالستهم ومخالطتهم ومنازعتهم الكلام بالتقيّة التي أمركم الله أن تأخذوا بها فيما بينكم وبينهم فاذا ابتليتم بذلك منهم فانّهم سيؤذونكم و تعرفون في وجوههم المنكر ولولا أنّ الله تعالى يدفعهم عنكم لسطوا بكم ومافي صدورهم من العداوة والبغضاء أكثر ممّا يبدون لكم ، مجالسكم ومجالسهم واحدة وأرواحكم وأرواحهم مختلفة لاتأتلف ، لا تحبّونهم أبداً ولايحبّونكم غير أنّ الله تعالى أكرمكم بالحقّ وبصّركموه ولم يجعلهم من أهله فتجاملونهم وتصبرون عليهم وهم لامجاملة لهم ولاصبر لهم على شيء و حيلهم وسواس بعضهم إلى بعض فانّ أعداء الله إن استطاعوا صدّوكم عن الحقّ ، فيعصمكم الله من ذلك فاتّقوا الله و كفّوا ألسنتكم إلّا من خير .

متن نامه امام صادق

بنام خداوند بخشاينده مهربان . از پروردگارتان عافيت بخواهيد و دربند آرامش و وقار و سكينه باشيد شرم و حياء را پيشه كنيد و از آنچه خوبان پيش از شماها كناره جستند كناره‌جوئيد بااهل باطل و دنياداران مدارا كنيد و ستم آنانرا بر خود هموار سازيد، مبادا با آنها در افتيد و سخت ستيزه جوئيد ، در نشست و برخاست‌وآميزش و گفتگوی با آنها ميان خود و خدادينداربا‌شيد و درهنگام مجالست وآميزش، و گفتگوی با آنها كه ازآن چاره نداريد راه تقيه‌رابيش گيريد كه خداوندبشما دستورداده، درارتباط‌باآنهاآنرا بكاربنديد هرگاه گرفتارمعاشرت باآنهاشديد،بی‌ترديد شما راآزار دهند وباروی ترش بشمابنگرند و اگرچنان نباشد كه خداتعالی آنها را ازشما دفع كند بشما يورش‌برند و برجهند، آنچه ازدشمنی و بدبينی در سينه خود درباره شمادارند بيشتر ازآنست كه بروی آرند و آشكار كنند انجمن‌های شما و انجمن‌های‌آنان يكی است (در جمعه وجماعت با هم هستيد) ولی جان‌شما وجان آنها ازهم جداست و آشتی‌ناپذير، هرگز دوستشان نداريد و دوستتان ندارند ولی خدا شماها را بوسيله‌نمودن‌راه حق ارجمند داشته و آنرا بشمانموده وآنانرا شايسته‌آن ندانسته باآنها مدارا كنيد و برآنها شكيباباشيد بااينكه آنان سرسازش باشمارا ندارند وبرهيچ‌چيز شكيبا نباشند، نيرنك آنهاافكار شيطانی‌است كه از يكديگر بگيرندو بيكديگر بدهند براستی كه اين دشمنان خدا اگر بتوانند شما رااز راه حق برگردانند وخدا شما رااز پيوستن به‌آنان وترك‌راه حق نگهدارد ازخدا بپرهيزيد وزبانرا جز ازسخن خوب نگهداريد.

شرح- ازمجلسی ره- وحيلهم وسواس شايد مقصود اينستكه چاره جوئی شماها دفع زيان‌آنها است بمدارا و شكيبائی بر آزار آنها با تقيه وآنان نه می‌توانند صبر كنند ونه شمارا از راه حق

وإيّاكم أن تزلقوا ألسنتكم بقول الزّور والبهتان والاثم والعدوان فانّكم إن كففتم ألسنتكم عمّا يكرهه الله ممّا نهاكم عنه كان خيراً لكم عند ربّكم من أن تزلقوا ألسنتكم به فانّ زلق اللّسان فيما يكره الله وما [ي] نهى عنه مرداة للعبد عند الله ومقتٌ من الله وصمٌّ وعمى وبكم يورثه الله إيّاه يوم القيامة فتصيروا كما قال الله: «صمٌّ بكمٌ عميٌ فهم لا يرجعون» يعني لا ينطقون «ولا يؤذن لهم فيعتذرون».

وإيّاكم وما نهاكم الله عنه أن تر كبوه وعليكم بالصمت إلّا فيما ينفعكم الله به من أمر آخرتكم

بر گردانند و راهی ندارند جز اینکه بیکدیگر درباره آزار و برانداختن شماها وسوسه کنند. . .
پایان نقل از مجلسی.

من گویم در دوران امام صادق(ع) فتوحات اسلام وسعت یافت واز جبال پیرنه درمرز فرانسه تا مرزهای چین مرکزی زیر پرچم اسلام درآمد و ملت‌های چندی درمحیط عمومی اسلام درآمدند و با آوای حق‌جوی قرآن مجید ونظام دانش‌پرور اسلام بجستجوی راه‌درست زندگی مادی‌ومعنوی افتادند واین حکومت وسیع دراثر مطامع دنیاطلبان زیرنفوذ مردانی‌جاه طلب قرار گرفت و سیاستی ناحق درآن پدیدآمد ازطرفی افکارجدید مختلفی که هر کدام تلاش میکردند قرآنرا برخود منطبق کنند میخروشید واز طرفی نیروی‌سیاست میخواست همه‌چیز را بسود خود بدست‌داشته باشند و باسر سختی مخالفان جدی وبا ارزش طرف‌ملاحظه رامیکشت وبزندان می‌افکند پریشانی افکار وسختی وبیرحمی سیاست محیط اسلامیرا کلافه کرده بود ومدتها وقت‌لازم بود تااین ابرهای تیره افکار ازطرفی و امواج تیره سیاست خونخوار ازطرفی برطرف شوند وپرتو حقیقت جلوه گر شود، دراین‌شرائطست که امام‌صادق (ع) بیاران وپیروان خوددستور شکیبائی وپایداری می‌دهد وآنها رابسازش ومدارابا گروه اکثریت باطل وامیدارد زیراحق برجا است واز میان رفتنی‌نیست همیشه گذشت روزگار بسود حق وحقگویانست باطل است که چون سرابی خودنماید وبربادرود، این حقیقت درپیروان حق‌وباطل جلوه گر است اینست که میفرماید شما حقجویان صبرتوانید و بایدبه‌شکیبائی گرائید زیرا گذشت روزگار به سود شمااست ولی اهل باطل که مردان هم امروزند و فردائی ندارند صبر و شکیبائی نتوانند وندارند.

دنباله حدیث۱-

مبادا زبان بگفتار دروغ‌وبهتان وبزه ودشمنی بیالائید زیراا گر زبانتانرا ازآنچه خدانمیخواهد و شمارا ازآن غدقن کرده است نگهدارید بهتراست پیش پروردگارتان که زبان بدان آلوده کنید زیراآلودن زبان بدانچه خدارا بدآیدو ازآن غدقن فرماید پیش‌خداوند برای بنده هلاکت‌باراست و مورد دشمنی خداو کری و کوری و گنگی روزقیامت است وچنانچه خدا درباره منافقان فرموده‌است (۸- البقره) کر و گنك و کورند و بر نگردند (۱۷۱ - البقره - کر و گنك و کورند و نمی فهمند خ ل) یعنی نتوانند سخنی گفت (۲۶ - المرسلات) به آن ها اجازه داده نشود تا عذر جویند.

مبادا بدانچه خدا از آن غدقن کرده است دست بیالائید. خموشی پیشه سازید جز درآنچه

ويأجركم عليه وأكثروا من التهليل والتقديس والتسبيح والثناء على الله والتضرّع إليه والرّغبة فيما عنده من الخير الّذي لايقدر قدره ولايبلغ كنهه أحدٌ ، فاشغلوا ألسنتكم بذلك عمّا نهى الله عنه من أقاويل الباطل الّتي تعقب أهلها خلوداً في النّار من مات عليها ولم يتب إلى الله ولم ينـزع عنها ، و عليكم بالدّعاء فانّ المسلمين لم يدركوا نجاح الحوائج عند ربّهم بأفضل من الدّعاء والرّغبة إليه والتضرّع إلى الله والمسألة [له] فارغبوا فيما رغّبكم الله فيه وأجيبوا الله إلى مادعاكم إليه لتفلحوا وتنجوا من عذاب الله وإيّاكم أن تشره أنفسكم إلى شيء ممّا حرّم الله عليكم فانّه من انتهك ما حرّم الله عليه ههنا في الدّنيا حال الله بينه وبين الجنّة ونعيمها ولذّتها و كرامتها القائمة الـدّائمة لأهل الجنّة أبد الآبدين .

واعلموا أنّه بئس الحظّ الخطر لمن خاطر الله بترك طاعة الله و ركوب معصيته فاختار أن ينتهك محارم الله في لذّات دنيا منقطعة زائلة عن أهلها على خلود نعيم في الجنّة ولذّاتها و كرامة أهلها .ويل لأُولئك ما أخيب حظّهم وأخسر كرّتهم وأسوء حالهم عند ربّهم يوم القيـامة ، استجـيروا الله أن يجير كم في مثالهم أبداً وأن يبتليكم بما ابتلاهم به ولا قوّة لنا ولكم إلّا به .

فاتّقوا الله أيّتها العصابة الناجية إن أتمّ الله لكم ما أعطاكم به فانّه لايتمّ الأمر حتّى يدخل

خدايتـان سود بخشد ازامر آخرت وبشما در برابر آن مزددهد، بسيار تهليل وتقديس وتسبيح وستايش خدا كنيد و بدرگاهش بزاريد واز آنچه نزد اوست بخواهيد آنچه كه كسى اندازه آنرا نتواند گرفت وبكنه آن نتواند رسيد.

زبان خودرا بوسيله اشتغال بدان از آنچه خداغدقن كرده بازداريد مانند گفتارهاى بيهوده و ناحقى كه سرانجام اهل آنها خلود دردوزخ است آنهائيكه بر آنها بپايند تابميرند وبخدا بازنگردند واز آن دست نكشند، بدعا بچسبيد زيرا مسلمانان براى انجام حوائج خود ازطرف خدا وسيله‌اى بهتر ازدعاو توجه بدرگاه خدا وزارى بخدا ودرخواست ازاو ندارند بهر آنچه خداتشويقتان كرده است رغبـت كنيد ودعوت خدارا بپذيريد تارستگار شويد واز عذاب خدا رها گرديد، مبادا خودرا شيفته آنچيزى سازيد كه خدا بر شما حرام كرده است زيرا هر كه پرده حرمت الهى را در دنيا بدرد خدا ميان او و بهشت و نعمت و لذت و كرامت كـه براى اهلش پايدار و بر جا است تـا ابد الا بـدين پرده افكند .

بدانيد چه‌بد مى‌انديشد كسيكه بنافرمانى خدا و ارتكاب گناه فكرميكند و لذت چند روزه دنيا را كه زائل و فانى است برخلود در بهشت و لذت و كرامت آن مقدم ميدارد، واى برآنها و چـه تيره بخت و زيان بر گشت و بد حالند نزد پروردگار خود در روز رستاخيز ، بخدا پناه بريد كـه در نمونه آنها شما را درجوار خود راه دهد وشما را مبتلا كندبدانچه آنان را گرفتار سازد وما وشما رانيرو جزبدو نباشد .

اى حزب ناجى از خدا بپرهيزيد اگرخداآن نعمتيرا كه بشماها داده بپايان رساند وكامل كند

عليكم مثل الّذي دخل على الصالحين قبلكم وحتّى تبتلوا في أنفسكم وأموالكم وحتّى تسمعوا من أعداء الله أذىً كثيراً فتصبروا وتعركوا بجنوبكم وحتّى يستذلّوكم ويبغضوكم وحتّى تحملوا [عليكم] الضيم فتحملوا منهم تلتمسون بذلك وجه الله والدّار الآخرة وحتّى تكظموا الغيظ الشديد في الأذى في الله عزّ وجلّ يجترمونه إليكم وحتّى يكذّبوكم بالحقّ ويعادوكم فيه ويبغضوكم عليه فتصبروا على ذلك منهم ومصداق ذلك كلّه في كتاب الله الّذي أنزله جبرئيل عليه السلام على نبيّكم صلّى الله عليه وآله سمعتم قول الله عزّ وجلّ لنبيّكم صلّى الله عليه وآله: «فاصبر كما صبر اُولوا العزم من الرُّسل ولا تستعجل لهم» ثمّ قال: «وإن يكذّبوك فقد كذّبت رسل من قبلك فصبروا على ما كذّبوا واُوذوا» فقد كذّب نبيّ الله والرُّسل من قبله واُوذوا مع التكذيب بالحقّ فان سرّكم أمر الله فيهم الّذي خلقهم له في الأصل - أصل الخلق - من الكفر الّذي سبق في علم الله أن يخلقهم له في الأصل ومن الذين سمّاهم الله في كتابه في قوله: «وجعلنا منهم أئمّة يدعون إلى النّار» فتدبّروا هذا واعقلوه ولا تجهلوه فانّه من يجهل هذا وأشباهه ممّا افترض الله عليه في كتابه ممّا أمر الله به ونهى عنه ترك دين الله و ركب معاصيه فاستوجب سخط الله فأكبّه الله على وجهه في النّار .

(یعنی نعمت هدایت و بسر بردن راه حق نیاز بتقوی دارد) زیرا کار شما بپایان نرسد تا همانرا بکشید که خوبان پیش از شما کشیدند و اینکه درباره خودتان و اموالتان آزموده شوید وتا ازدشمنان خدا بسیار آزار بینید و شکیبا باشید و بخود هموار کنید و تاآنجا که شما را خوار کنند ودشمن دارند وبرشما ستم بارند از آنها در خورد کنید و در برابرش رضای خدا و سرای آخرت جوئید و تا آنجا که باید خشم آتشین خودرا که ازآزار و اتهام درراه خدا زاید فروخورید وتاآنجا که شما را درباره عقیده بحق دروغگو شمارند ودشمن دارند و باشماها برسرآن کینه توزند و باید برهمه‌این‌ها صبر کنید و مصداق آن همه‌در کتاب خدا است که جبرئیل بر پیغمبر «ص» فرود آورده، وشماشنیدید گفتار خدا را عزوجل برای پیغمبرتان (٣ ـ الاحقاف) صبر کن چونانکه اولوالعزم از رسولان صبر کردند و درباره آنها شتاب مکن، سپس خدا فرموده است (٣٤ـ الانعام) اگر تورادروغگو شمارند هرآینه دروغگو شمردند رسولانرا پیش ازتو و آنان برآن تکذیب و آزار صبر کردند ـ راستی پیغمبر خدا ورسولان پیش‌از وی‌تکذیب شدند وباآن آزار کشیدند اگرشمارا‌خوش‌آید فرمان خدا درباره آنها‌همان فرمانیکه دراصل آفرینش بدانها داد .

آری اصل آفرینش ـ دربرابر کفریکه‌برای دیگران درعلم خدا گذشته‌است وآنها رابرای‌آن آفریده است و در برابر آنهائیکه در قرآن خود ازآنها نامبرده است درقول خود (٤١ـالقصص) و مقرر ساختیم از آنان رهبرانی بسوی دوزخ . پس دراین تدبر کنید وآنرا بفهمید ونداسته نگیرید زیرا هرکس این مطلب و مانند آنرا که خدا در قرآنش فرض کرده از هر آنچه امر کرده یا نهی کرده ندانسته گیرد دین خدا را از دست داده ودل بنافرمانی اونهاده و بایست خشم خدا گردیده و خدایش برو در دوزخ سرنگون سازد .

وقال : أيّتها العصابة المرحومة المفلحة إنّ الله أتمّ لكم ما آتاكم من الخير واعلموا أنّه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحدٌ من خلق الله في دينه بهوى ولا رأي ولا مقائيس قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كلّ شيء وجعل للقرآن ولتعلّم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن الّذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا فيه بهوى ولا رأي ولا مقائيس أغناهم الله عن ذلك بما آتاهم من علمه وخصّهم به ووضعه عندهم كرامة من الله أكرمهم بها وهم أهل الذّكر الّذين أمر الله هذه الأُمّة بسؤالهم وهم الّذين من سألهم - وقد سبق في علم الله أن يصدّقهم ويتّبع أثرهم - أرشدوه وأعطوه من علم القرآن ما يهتدي به إلى الله باذنه وإلى جميع سبل الحقّ وهم الّذين لا يرغب عنهم و عن مسألتهم وعن علمهم الّذي أكرمهم الله به وجعله عندهم إلّا من سبق عليه في علم الله الشقاء في أصل الخلق تحت الأظلّة فاُولئك الّذين يرغبون عن سؤال أهل الذكر والذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم وأمر بسؤالهم وأولئك الذين يأخذون بأهوائهم وآرائهم و مقائيسهم حتّى دخلهم الشيطان لأنّهم جعلوا أهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين وجعلوا أهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين وحتّى جعلوا ما أحلّ الله في كثير من الأمر حراماً و

وفرمود ای جمعیت قرین رحمت ورستگاری! راستیکه خدا دین خوبیکه بشماداده آنرا به ولایت ائمه کامل کرده است بدانید که در علم خدا و فرمانش نیست که یکی از خلقش حکم دینرا بهوس وسلیقه یا بنظر و قیاس دریافت کند، خداقرآن فرود آورده و هر چیزیرا در آن بیان کرده وبرای قرآن و آموختن آن اهلی مقرر داشته و برای آنانکه خدا علم قرآنرا بآنها سپرده روانیست که بدلخواه و رأی و قیاس معنی آنرا تفسیر کنند چون خدا آنانرا بوسیله دانشیکه بدانها داده وویژه آنان ساخته و بدانها سپرده بی‌نیازشان ساخته و آنانرا بدان ارجمند کرده است و ایشان همان اهل ذکر هستند که خدا باین امت دستور داده از آنها بپرسند و هم ایشانند که هر که از آنها پرسد - با ملاحظه اینکه در علم خدا گذشته استکه باید آنها را تصدیق کند و از آنها پیروی کند - او را بدرستی ره نمایند و از دانش قرآن باو بدهند باندازه‌ایکه بخدا ره یابد، باجازه‌خودش وبهمه‌طرق حق و هم آنانند که نباید از آنها و از مسئله آموزی و دانشیکه خدا آنها را بدان گرامی داشته و نزد آنها سپرده رو گرداند مگر کسی باشد که در علم خدا بدبخت شناخته شده و دراصل آفرینش و در عالم ارواح - وآنانند که رو گردانند از سئوال اهل ذکر و از آنها که علم قرآنرا بدانها داده و نزد آنها نهاده و سئوال از آنها را واجب کرده و هم آنانند که بدلخواه و سلیقه ورأی و قیاس عمل کنند تا شیطان در آنها درآمده زیرا هم آنان اهل ایمان بعلم قرآن خدا داده را کافر دانند و گمراهان از آنرا مؤمن شناسند تاآنجا که بسیاری از آنچه‌را خدا حلالکرده است حرام دانند و بسیاری ازآنچه را خداحرامکرده است حلال شناسند.

شرح - این جمله اشاره است باصول بدعت هائیکه خلیفه‌های ناحق در دیانت پدید آوردندو

جعلوا ماحرّم الله في كثير من الأمر حلالاً فذلك أصل ثمرة أهوائهم وقدعهد إليهم رسول الله صلى الله عليه وآله قبل موته فقالوا : نحن بعد ماقبض الله عزّ وجلّ رسوله يسعنا أن نأخذ بمااجتمع عليه رأي النـاس بعد ماقبض الله عزّ وجلّ رسوله صلى الله عليه وآله وبعد عهده الّذي عهده إلينا وأمرنا به مخالفاً لله ولرسوله صلى الله عليه وآله فمـا أحدأجرأ على الله ولاأبين ضلالة ممّن أخذ بذلك وزعم أنّ ذلك يسعه والله إنّ لله على خلقه أن يطيعوه و يتّبعوا أمره في حياة محمّد صلى الله عليه وآله وبعد موته هل يستطيع اُولئـك أعداء الله أن يزعموا أنّ أحداً ممّن أسلم مع محمّد صلى الله عليه وآله أخذ بقوله ورأيه ومقائيسه ؟ فان قال : نعم ، فقد كذب على الله وضلّ ضلالاً بعيداً وإن قال : لا، لم يكن لأحد أن يأخذ برأيه وهواه و مقائيسه ، فقد أقرّ

بسیاری از قوانین قرآن و مقررات پیغمبر اسلامرا دگر گون ساختند و از آنجمله است این اعلامیه عمر که گفت:

متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول الله و انا احرمهما واعاقب علیهما متعة الحج و متعةالنساء = دو متعه در زمان پیغمبر حلال بودند و من آن ها را حرام کرده و بر آنها کیفر میکنم حج تمتع ومتعه زنان.

چون عمر اسلام را وسیله استحکام ملیت عرب میدانست و در مقام بود ملیت عربرا تا هر جا ممکن است با تجدید شعارهای ملی دوران جاهلیت حفظ کند و چون در دوران پیش از اسلام حج تمتع و متعه زنان در شعائر عرب نبود و اسلام آنها را ابتکار کرد با آنها مخالفت ورزید و کار گستاخیرا بجائی کشانید که چنین‌اعلامیه صادر کرد و راه هر گونه تحریف و تغییر قوانین‌اسلامیرا بسود حکومتهای آینده گشود ودرهر دوره حکومت وقت هوسهای خود را بصورت جعل قانون‌والغاء قانون در مقررات اسلامی وارد کرد و بدعت‌هـا بر بدعت‌ها افزود تا احکام حقه اسلامی در میـان امواج ظلمت بدعت چون ستارگان در شب تار پراکنده درخشان گردیدند و قاضی‌ارجانی‌چوخوش گفته است:

و كان النجوم بين دجاهـا	سنن لاح بينهن ابتداع
تو گوئی اختران اندرشب‌تار	چه‌سنتها که‌دربدعت نمودار

دنباله حدیث۱ـ

اینست اصل ثمره دلخواه آنان با اینکه رسولخدا پیش از مرگش بآنها سفارش کرده بـود ولی گفتند پس از اینکه خداعزوجل رسولخدارا ازما گرفت برای ما رواستکه بدانچه مردم‌خواهند عمل کنیم اکنونکه خدا رسولخدا را از ما گرفته است باآن سفارشیکه او بما کرده و دستوریکه‌به ما داده گرچه خواست مردم مخالف نظر خدا و رسولش باشد و کسی نیستکه بر خدا دلیرترباشد و گمراهیش آشکارتر باشد از اینکه این روش را در پیش گرفته و پنداشته که برای اوروا است بخدا که خداوند بر خلقش حق دارد که از او فرمان برند و پیرو فرمانش باشند در زندگی محمد «ص» و پس از مرگش آیا این‌دشمنان خدا می‌توانند بگویند که احدی از آنها که با محمد راه‌مسلمانی گرفت بازهم بقول‌و رأی و قیاس‌خود عمل میکرد؟اگر گوید‌آری برخدا دروغ بسته وبپرتگاه دور گمراهی افتاده است و اگر گوید نه پس ازمسلمانی کسیرا نمیرسد که برأی و دلخواه و قیاس خود

بالحجّة على نفسه وهو ممّن يزعم أنّ الله يطاع ويتّبع أمره بعد قبض رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وقد قال الله وقوله الحقّ: «وما محمّد إلّا رسول قد خلت من قبله الرّسل أفان مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضرّ الله شيئاً وسيجزي الله الشاكرين» وذلك لتعلموا أنّ الله يطاع ويتّبع أمره في حياة محمّد صلّى الله عليه وآله وبعد قبض الله محمّداً صلّى الله عليه وآله وكما لم يكن لأحد من النّاس مع محمّد صلّى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه خلافاً لأمر محمّد صلّى الله عليه وآله فكذلك لم يكن لأحد من النّاس بعد محمّد صلّى الله عليه وآله أن يأخذ بهواه ولا رأيه ولا مقائيسه.

وقال: دعوا رفع أيديكم في الصلاة إلّا مرّة واحدة حين تفتتح الصلاة فانّ النّاس قد شهروكم بذلك والله المستعان ولا حول ولا قوّة إلّا بالله.

وقال: أكثروا من أن تدعوا الله فانّ الله يحبّ من عباده المؤمنين أن يدعوه وقد وعد الله عباده المؤمنين بالاستجابة والله مصيّر دعاء المؤمنين يوم القيامة لهم عملاً يزيدهم به في الجنّة فأكثروا ذكر الله ما استطعتم في كلّ ساعة من ساعات اللّيل والنّهار فانّ الله أمر بكثرة الذّكر له والله ذاكر لمن ذكره من المؤمنين، واعلموا أنّ الله لم يذكره أحد من عباده المؤمنين إلّا ذكره بخير فأعطوا الله من أنفسكم الاجتهاد في طاعته فانّ الله لا يدرك شيء من الخير عنده إلّا بطاعته و اجتناب

کار کند، بر علیه خود اعتراف کرده و دلیل را پذیرفته و از آنها باشد که معتقد است پس از مرگ رسولخدا هم باید از خدا اطاعت کرد و فرمان اورا برد و خدا هم فرموده است و گفتار او حقست (١٤٤ـ آل عمران) نیست محمد جز رسولی که بسی رسولان پیش از او بودند و رفتند آیا اگر او مرد یا کشته شد شما به دوران جاهلیت بر گردید و مرتجع شوید؟ هر که بر خود بچرخد ازدین پیشرو مرتجع شود، هرگز بخدا زیانی نرساند وخدا بزودی شاکرانرا پاداش دهد.

و این برای آنستکه بدانید راستیکه خدا باید اطاعت شود و فرمانش پیروی گردد در زندگی محمد «ص» و پس از مرگ او، وچنانکه هیچکدام از مردم را نرسد در زندگی محمد «ص» بدلخواه و رأی و قیاس خود که مخالف امر و فرمان محمد «ص» بوده است عمل کند همچنین برای هیچ کدام از مردم روا نیست که بعد از محمد «ص» به دلخواه و رأی و قیاس و سنجش خود عمل کند.

و فرمود «ع»: دست های خود را در نماز جز یك بار برای تکبیرة الاحرام بلند نکنید زیرا مردم شما را بدان شهره کرده‌اند و شناخته‌اند والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله.

و فرمود (ع): بسیار بدرگاه خدا دعا کنید زیرا خدا آن بنده مؤمن را دوست دارد که بدرگاهش دعا کند و خدا به بنده‌های مؤمن خود وعده اجابت داده است و خدادعاء مؤمنانرا در روز قیامت کردار آنان سازد و بهشت برای آنها بیفزاید و بسیار یاد خدا کنید تاآنجا که توانید ودر هر ساعتی از ساعات شب و روز که باشد زیرا خدا فرمان داده استکه اورا یاد کنند و خداهم بیاد کسی استکه در یاد اواست از مؤمنان و بدانید که خدا هر کدام از بنده‌های مؤمنشرا که یاد او کنند بخیر

محارمه التّي حرّم الله في ظاهر القرآن و باطنه فانّ الله تبارك وتعالى قال في كتابه وقوله الحقّ: «وذروا ظاهر الإثم وباطنه» واعلموا أنّ ما أمر الله به أن تجتنبوه فقد حرّمه، واتّبعوا آثار رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وسنّته فخذوا بها ولاتتّبعوا أهواءكم وآراءكم فتضلّوا فانّ أضلّ النّاس عند الله من اتّبع هواه ورأيه بغير هدى من الله، وأحسنوا إلى أنفسكم ما استطعتم فان أحسنتم أحسنتم لأنفسكم و إن أسأتم فلها، وجاملوا الناس ولاتحملوهم على رقابكم، تجمعوا مع ذلك طاعة ربّكم. وإيّاكم وسبّ أعداء الله حيث يسمعونكم فيسبّوا الله عدواً بغير علم و قد ينبغي لكم أن تعلموا حدّ سبّهم لله كيف هو؟ إنّه من سبّ أولياء الله فقد انتهك سبّ الله ومن أظلم عند الله ممّن استسبّ لله ولأولياء الله فمهلاً مهلاً فاتّبعوا أمر الله ولاحول ولاقوّة إلّا بالله.

وقال: أيّتها العصابة الحافظ الله لهم أمرهم! عليكم بآثار رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وسنّته وآثار الأئمّة الهداة من أهل بيت رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم من بعده وسنّتهم، فانّه من أخذ بذلك فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضلّ، لأنّهم هم الذين أمر الله بطاعتهم وولايتهم وقد قال أبونا رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم:

یاد کند، و خود را بکوشش در عبادتش بدارید زیرا هرچیزی از طرف خدا بکوشش در طاعتش فراهم آید و بدوری کردن از آنچه حرامکرده است آنچه در ظاهر قرآن حرامکرده و آنچه در باطن قرآن (و ائمه معصومین آنرا بیان کرده‌اند) زیرا خدا تبارك و تعالی در کتاب خودفرموده است و گفتارش درست است (١٢٠- الانعام) وانهید گناه ظاهر و گناه باطنرا.

و بدانید هرچه را خدا دستور داده ازآن دوری کنید آنرا حرامکرده است و از آثار و دستورات رسولخدا و روش او پیروی کنید و بدان عملکنید و از دلخواه ورأی خود پیروی‌نکنیدتا گمراه‌شوید زیرا گمراه‌تر مردم درنزد خدا کسی استکه پیرو دلخواه ورأی خود باشد بی رهبری از طرف خدا و تا توانید بخود نیکی کنید زیرا هر کار خوب کنید بخود کردید واگر هم بد کنیدبخود کردید و بامردم دیگر مدارا کنید وآنهارابگردن خود سوار نکنید تا بااین وضع خدارا هم‌اطاعت کرده باشید.

مبادادشمنان خدارا دشنام‌دهید آنجا که‌بشنوند ازشماهاتاآنهاهم‌بتلافی وازروی‌دشمنی و نـدانسته خدارادشنام‌دهند وسزاواراستکه‌شماها بدانید که اندازه دشنام آنان بخداچگونه‌است؟ راستیکه‌هر که‌به اولیاء خدادشنام دهد وبد گوید خدارا دشنام داده باشد، چه کسی پیش خداستمکارتر است از کسیکه وسیله سب ودشنام بخدا واولیاء خدارا فراهم کند، آرام، آرام‌ از خدا پیروی کنید ولاحول ولاقوة الا بالله.

فرمود (ع): ای‌جمعیکه خداوند نگهبان کار وزندگی‌آنهاست بچسبید بآثار رسولخدا (ص) و روش‌آن حضرت وآثار امامان برحق وراهبر وروش‌آنان از خاندان رسولخدا(ص) پس‌از وی زیـرا هر که بدان عملکند محققاً هدایت شده است و هر که آنرا وانهد واز آن رو گرداند گمراه باشد زیرا آنهاهم آنکسانند که خدافرمان به‌اطاعت وولایت آنهاداده است ومحققاً پدرما رسولخدا (ص)

المداومة على العمل في اتّباع الآثار والسّنن وإن قلّ أرضى لله وأنفع عنده في العاقبة من الاجتهاد في البدع واتّباع الأهواء ، ألا إنّ اتّباع الأهواء واتّباع البدع بغير هدى من الله ضلال و كلّ ضلالة بدعة و كلّ بدعة في النّار ولن ينال شيء من الخير عند الله إلّا بطاعته والصبر والرّضا لأنّ الصبر و الرّضا من طاعة الله ، واعلموا أنّه لن يؤمن عبدٌ من عبيده حتّى يرضى عن الله فيما صنع الله إليه وصنع به على ما أحبّ و كره ولن يصنع الله بمن صبر ورضي عن الله إلّا ماهو أهله وهو خيرٌ له ممّا أحبّ و كره ، وعليكم بالمحافظة على الصلوات والصلاة الوسطى وقوموا لله قانتين كما أمر الله به المؤمنين في كتابه من قبلكم وإيّاكم ، وعليكم بحبّ المساكين المسلمين فانّه من حقّرهم وتكبّر عليهم فقد زلّ عن دين الله والله له حاقرٌ ماقتٌ وقد قال أبو نا رسول الله صلى الله عليه وآله : أمرني ربّي بحبّ المساكين المسلمين [منهم] ، واعلموا أنّ من حقّر أحداً من المسلمين ألقى الله عليه المقت منه والمحقرة حتّى يمقته الناس والله له أشدّ مقتاً ، فاتّقوا الله في إخوانكم المسلمين المساكين فانّ لهم عليكم حقّاً أن تحبّوهم فانّ الله أمر رسوله صلى الله عليه وآله بحبّهم فمن لم يحبّ من أمر الله بحبّه

فرموده پیگری عمل در پیروی آثار وسنن است و گرچه اندك باشد پسندتر است نزد خدا وسودمندتر است پیش او در انجام کار از اجتهاد و کوشش بسیار در بدعت شماری و پیروی از دلخواه، هلا راستیکه پیروی هوی وپیروی از بدعتها بی‌رهبری خدا گمراهیست وهر گمراهی بدعتست وهر بدعت در دوزخست وهر گز بهیچ چیزیکه نزد خدااست نتوان رسید جز بفرمانبری خدا وصبر و رضا که صبرورضا هم خود فرمان بری از خدا است .

و بدانید که هیچ بنده‌ای از بنده‌های خدا ایمان ندارد تاراضی باشد بدانچه خدا با او کرده است و بخواهد یا نخواهد برای او فراهم آورده و هر گز خدا بکسیکه صبر و رضا پیشه کند عملی نکند جز آنچه شایسته اواست و برای اوخوب است چه دوست دارد وچه بد دارد .

بر شما باد که نماز ها را در وقت مقرر بخوانید و خصوص نماز وسطی را (ظهر و یا مغرب) چنانچه خدا همه مؤمنان پیش را وشماها رابدان فرمان داده است درقرآن خود (٢٢٨ــ البقره)

بچسبید بمهرورزی مسلمانان زیرا ازاستش اینستکه هر که آنانرا خوار شمارد و برآنها گردن فرازی کند محققاً از کیش خدا بدررفته است وخدا خوار کن و بدخواه اواست و پدر مارسولخدا (ص) فرموده است پروردگارم بمن دستور داده است بمهرورزی بامستمندان مسلمان وبدانید که هر که مسلمانیرا خوار شمارد خدا بدخواهی وزبونیرا ازجانب خود بروی افکند تامردم اورا بدخواه باشند وخدابیشتر بد خواه او باشد و خدارا بپائید درباره برادران مسلمان مستمند خود زیرا که آنها برشما حق دارند که با آنها دوستی کنید برای آنکه خدا برسولش فرمان داده تاآنها رادوست دارد وهر که دوستی نکند با کسیکه خدا بدوستی او فرمان داده است نافرمان خدا ورسولست وهر که خدا ورسولش را نافرمانی

فقد عصى الله ورسوله ومن عصى الله و رسوله ومات على ذلك مات وهو من الغاوين .

وإيّاكم والعظمة والكبر ، فانّ الكبر رداء الله عزّ وجلّ ، فمن نازع الله رداءه قصمه الله عزّ وجلّ وأذلّه يوم القيامة ، وإيّاكم أن يبغي بعضكم على بعض فانّها ليست من خصال الصالحين فانّه من بغى صيّر الله بغيه على نفسه وصارت نصرة الله لمن بُغي عليه ومن نصره الله غلب وأصاب الظفر من الله ، وإيّاكم أن يحسد بعضكم بعضاً فانّ الكفر أصله الحسد ، وإيّاكم أن تعينوا على مسلم مظلوم فيدعو الله عليكم ويستجاب له فيكم فانّ أبانا رسول الله صلّى الله عليه وآله كان يقول : إنّ دعوة المسلم المظلوم مستجابة، وليعن بعضكم بعضاً فانّ أبانا رسول الله صلّى الله عليه وآله كان يقول : إنّ معونة المسلم خيرٌ وأعظم أجراً من صيام شهر واعتكافه في المسجد الحرام ؛ وإيّاكم وإعسار أحد من إخوانكم المسلمين أن تعسروه بالشيء يكون لكم قبله وهو معسرٌ فانّ أبانا رسول الله صلّى الله عليه وآله كان يقول: ليس

کند و بر آن روش بمیرد در زمره گمراهان مرده است .

بپرهیزید از بزرك منشی و تکبر زیرا تکبر رداء خدا عزوجلست هر که با خدا در ردای او کشمکش کند خدایش پشت شکند و در روز رستاخیز خوار و زبون سازد .

شرح - از مجلسی ره جزری گوید درحدیث استکه خدا تعالی فرموده است: عظمت ازار منست و کبریاء رداء من - وخدا ازار و رداء را مثل آورده برای یگانگی خود درصفت عظمت و کبریاء باین اعتبار خلق بدانها مجازاً هم موصوف نگردند مانند صفت رحمت واشباه آن و آن دورا برداء وازار شبیه کرده است برای آنکه خدا را سراسر فرا گیرند چنانچه اژار و رداء سراسر انسانرا فرا گیرند و چونانکه کسی در ازار و رداء دیگری که پوشیده شریك نیست درصفت عظمت و کبریاء حق هم کسیرا یارای شرکت نیست انتهی.

دنباله حدیث ١

مبادا بیکدیگر ستم ودست اندازی کنید زیرا که آن ازخصلت وخوی خوبان نیست راستش این استکه هر که ستم وتعدی کند خدا ستمشرا بخودش بر گرداند ویاری خدا از آن ستمکش باشد وهر که راخدا یاری کند پیروز گردد وبظفر خدا برسد.

مبادا بریکدیگر حسد ورزید زیرا حسد ریشه کفر است.

مبادا برعلیه مسلمان ستمرسیده ای کمك دهید تا بشما نفرین کند بدرگاه خدا وخدا او را اجابت نماید درباره شما ، راستیکه پدرما رسولخدا (ص) را شیوه بود که میفرمود : راستی دعای مسلمان ستمدیده اجابت شده است .

باید بیکدیگر کمك دهید زیرا پدر مارسولخدا (ص) میفرمود: راستیکه یاری و کمك بمسلمانان مزدش ازروزه يك ماه بااعتکاف در مسجدالحرام بهتر است.

مبادا بیکی از برادران مسلمان خود که ازاو بستانکارید و ندارد بدهد سختگیری کنید وفشار باو بیاورید زیرا پدر مارسولخدا (ص) میفرمود: مسلمان حق ندارد بمسلمان دیگر در وامخواهی سخت

لمسلم أن يعسر مسلماً ومن أنظر معسراً أظلّه الله بظلّه يوم لاظلّ إلّا ظلّه .

وإيّاكم أيّتها العصابة المرحومة المفضّلة على من سواها! وحبس حقوق الله قبلكم يوماً بعد يوم وساعة بعد ساعة فانّه من عجّل حقوق الله قبله كان الله أقدر على التّعجيل له إلى مضاعفة الخير في العاجل والآجل ، وإنّه من أخّر حقوق الله قبله كان الله أقدر على تأخير رزقه ومن حبس الله رزقه لم يقدر أن يرزق نفسه فأدّوا إلى الله حقّ ما رزقكم يطيب الله لكم بقيّته وينجز لكم ماوعد كم من مضاعفته لكم الأضعاف الكثيرة الّتي لايعلم عددها ولا كنه فضلها إلّا الله ربّ العالمين .

وقال : اتّقوا الله أيّتها العصابة وإن استطعتم أن لايكون منكم مُحرج الإمام فانّ محرج الامام هو الّذي يسعى بأهل الصّلاح من أتباع الامام ، المسلّمين لفضله ، الصابرين على أداء حقّه العارفين لحرمته ، واعلموا أنّه من نزل بذلك المنزل عند الامام فهو مُحرج الامام ، فاذا فعل ذلك عند الامام أحرج الامام إلى أن يلعن أهل الصلاح من أتباعه ، المسلّمين لفضله ، الصابرين على أداء حقّه ، العارفين بحرمته، فاذا لعنهم لاحراج أعداء الله الامام صارت لعنته رحمة من الله عليهم وصارت اللّعنة من الله ومن الملائكة ورسله على اُولئك .

بگیرد و هر که بدهکار ندار یرا مهلت دهد خداوند در روزیکه جز سایه او سایه‌ای نیست اورا درسایه خود جای دهد.

ایا جمعیت بهم پیوسته موردرحمت و برتری بر دیگران ! مبادا حقوق خدارا که برعهده دارید روزی تاروز دیگر وساعتی تاساعت دیگر پس اندازید زیرا هر که در پرداخت حقوق خدا که نزد او است شتاب کند خداوند بشتاب در چند برابر کردن خیراو در دنیا و آخرت تواناتر است و آنکه در پرداخت حقوق الهیکه نزد اواست تأخیر کند خدا بحبس روزی مقرر او تواناتر است وهر کرا خدا روزی ندهد نتواند روزی خود را فراهم کند ، حق آنچه را خدا روزی شما کرده بپردازید بخداتا باقیمانده آنرا خدا برای شما پاك و گوارا سازد ووعده چندین برابر آنرا که بشما داده وفا کند که شماره آنو کنه فضل آنرا جزخدا پروردگار جهانیان نمی‌داند.

و فرمود (ع): ای جماعت پیوسته خدارا بپائید و اگر توانید امامرا در تنگنا نیندازید و کار او را دشوار نکنید راستی آنکه کار را بر امام دشوار سازد کسی استکه‌از خوبان پیروان امام بد گوئی کند از آنها که فضیلت امامرا پذیرایند و در ادای حقش شکیبا و باحترامش شناسا، و بدانید که هر کس نزد امام بدین کار اقدام کند کاررا بامام دشوار کرده و در این صورت امام درتنگنا افتد که از مردم خوب پیروان خود را که فضل او را پذیرا و برادای حقش شکیبا و باحترامش شناسایند لعنت کند و هر گاه آنها دابرای آنکه دشمنان خدا اورا درتنگنا گذاشته‌اند لعنت کند لعنت او بر وی رحمت گردد از طرف خداوند وآن لعنت از طرف خدا و از فرشته‌ها و رسولان بر آنان متوجه گردد که سبب آن شدند .

شرح ـ در تاریخ صدور این نامه پیروان مذهب شیعه بحساب یك حزب نیرومند و مخفیانه

واعلموا أيّتها العصابة أنّ السنّة من الله قد جرت في الصالحين قبل ، و قال : من سرّه أن يلقى الله وهو مؤمن حقّاً حقّاً فليتولّ الله ورسوله والّذين آمنوا وليبرأ إلى الله من عدوّهم ويسلّم لما انتهى إليه من فضلهم لأنّ فضلهم لا يبلغه ملك مقرّب ولا نبيّ مرسل ولا من دون ذلك ، ألم تسمعوا ماذكر الله من فضل أتباع الأئمّة الهداة وهم المؤمنون قال : «اُولئك مع الّذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصالحين وحسن اُولئك رفيقاً» فهذا وجه من وجوه فضل أتباع الأئمة فكيف بهم وفضلهم؟ ومن سرّه أن يتمّ الله له إيمانه حتّى يكون مؤمناً حقّاً حقّاً فليتّق الله بشروطه الّتي اشترطها على المؤمنين فانّه قد اشترط مع ولايته وولاية رسوله و ولاية أئمّة المؤمنين إقام الصّلاة وإيتاء الزكاة وإقراض الله قرضاً حسناً واجتناب الفواحش ماظهر منها وما

فعالیت میکردند که برهبری امام وقت اداره میشد و شرائط انضباط یك حزب کاملا موجود بودواز آن جمله انتقاد از افراد حزبی بود و چون وظائف خصوصی برخی افراد از طرف امام برخلاف نظر عمومی و کارهای مربوطه بود پیروان معمولی برآنها خرده گیری میکردند و از آنها بامام گزارشات نامناسب می‌دادند تا آنجا که امام بحسب ظاهر دستورات حزبی باید اخراج آنها را اعلام کند وبسا که افراد غیر وارد از برخی پیروان نامدار حزب بامام خرده گیری میکردند و او را وادار میکردند که آنها را از خود سلب کند و باین نظر لعن آنها که شعار طرد و اخراج آنها از جامعه شیعه بود صادر میشد و اخباریکه درلعن امثال زراره و هشام وارد شده است از این نظر بوده است.

دنباله حدیث ۱ـ

و بدانید ای حزب شیعه که دستور خدا درباره نیکان از پیش صادر شده است وفرمود:هر که را خوش آید که خدا را مؤمن درست و پاك ملاقات کند باید خدا و رسولخدا و آنکسانیکه گرویدند دوست بدارد و باآنها پیوندد وبخدا بیزاری جوید از دشمنان آنها و هرچه از فضل آنها بوی رسد بپذیرد زیرا بکنه فضل آنها نرسد هیچ فرشتهٔ مقرب و نه پیغمبر مرسلی و نه کسیکه پائین‌تر از آنها است آیا نشنیدید که خدا در فضل پیروان امامان رهبر که همان مؤمنانندچه گفته است؟ فرموده است (۶۹ـ النساء) آنان همراه کسانیند که خدا بدانها نعمت بخشیده ازپیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکان و چه خوب رفقائی باشندآنان ـ این خود یکی از وجوه فضل‌پیروان‌ائمه (ع) است پس چگونه باشند باهمه فضلیکه دارند.

و هر کس را خوش آید که خدا ایمانش را تمام سازد تا مؤمن درست و پاك باشد باید از خدا بپرهیزد طبق شروطیکه بر مؤمنان قرار داد کرده است زیراخدا بهمراه ولایت ودوستی‌خودش و رسولش‌وولایت ائمه مؤمنان برآنها شرط کرده استکه:

۱ـ نمازرا برپا و زنده دارند.
۲ـ زکوة را بپردارند و بمستحق رسانند.
۳ـ درراه خدا وام بی‌سود دهند .
۴ـ از هرزگی‌ها و زشتیها چه عیان باشند وچه نهان دوری کنند.

بطن فلم يبق شيء ممّا فسّر ممّا حرّم الله إلّا وقد دخل في جملة قوله ، فمن دان الله فيما بينه وبين الله مخلصاً لله ولم يرخّص لنفسه في ترك شيء من هذا فهو عند الله في حزبه الغالبين وهو من المؤمنين حقّاً ، وإيّاكم والاصرار على شيء ممّا حرّم الله في ظهر القرآن وبطنه وقد قال الله تعالى : «ولم يصرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون» ـ إلى ههنا رواية القاسم بن الربيع ـ يعني المؤمنين قبلكم إذا نسوا شيئاً ممّا اشترط الله في كتابه عرفوا أنّهم قد عصوا الله في تركهم ذلك الشيء فاستغفروا ولم يعودوا إلى تركه فذلك معنى قول الله : «ولم يصرّوا على ما فعلوا وهم يعلمون» .

واعلموا أنّه إنّما أمر ونهى ليطاع فيما أمر به ولينتهي عمّا نهى عنه ، فمن اتّبع أمره فقد أطاعه وقد أدرك كلّ شيء من الخير عنده ومن لم ينته عمّا نهى الله عنه فقد عصاه فان مات على معصيته أكبّه الله على وجهه في النّار .

و چیزی نیست از محرمات جز اینکه در عموم قول او (اجتناب از فـواحش ظاهره و باطنه) وارد است و هر کس میان خود و خدا بـا اخلاص به درگاه خدا دین داری کند و بخود اجـازه ندهـد که چیزی از این دستور را ترک کند جـزء حزب پیروز خدا است و بدرست ازمؤمنانست.

مبادا در آنچه خدا در ظاهر و باطن قرآن حرامکرده است اصرار ورزید با اینکه خداتعالی فرموده است (۱۳۵ ـ آل عمران) و اصرار نورزند در کار خلافیکه کنند با اینکه بدانند (تا این جا زوایت قاسم بن ربیع است)

شرح ـ یعنی دز روایت قاسم بن زبیع رساله امام صادق «ع» بدین جا پایان یافته است وآنچه از اینجا تاآخر رساله است ضمیمه ایستکه درروایت حفص واسماعیل ضبط شده است .

دنباله حدیث ـ ۱

یعنی مؤمنان پیش چون خلافی مرتکب میشدند ازراه فراموشی می‌فهمیدند که آنها دزازتکاب این خلاف وترك عمل بدستور خدا نافرمانی خدارا کردند وآمرزش میخواستند و توبه میکردند وبدان خلاف باز نمی گردیدند و اینست مقصود ازقول خدا که :

« و اصراز نمیورزیدند بدانچه کرده بودند پس از آنکه می‌دانستند و متوجه میشدند » .

و بدانید که خدا تنها بـرای این فرمان دهد و غدقن کند تا در آنچه فرمان داده فرمان بری شود و ازآنچه غدقن کرده بازایستند ، هر که پیروی فرمانشکرد اورا مطیعست و هر چیزیکه دز نزداواست دریافته وهر آنکه ازآنچه خداغدقن کرده بازنایستد اورا نافرمانی کرده وا گردرنافرمانی اوبمیرد وعمرش بسرآیدخدا اورا برودر دوزخ سرنگون سازد .

شرح ـ ازاین قسمت روایت استفاده شود که تکلیف خدانسبت بینده‌هـا آزمایش وامتحانیست تا اینکه فرمانبر از نافرمان جداشود و ریاضت بندگی فرمانبرانرا شایسته مهرورزی و مزدخدا سازدو نافرمان‌ها را به دوزخ اندازد ولی این موضوع بـا وجود مصلحت در متعلق تکلیف منافات نداردو مقصود ازروایت اینستکه انجام تکالیف بمنظورجلب نفع یادفع ضرری برای خداوند نیست بلکه تنها بمنظور سود بنده‌ها است و مصلحت هرعملی هم بخود بنده‌ها عاید می‌شود.

واعلموا أنّه ليس بين الله وبين أحد من خلقه ملكٌ مقرّب ولانبيٌّ مرسل ولامن دون ذلك من خلقه كلّهم إلّا طاعتهم له ، فاجتهدوا في طاعة الله ؛ إن سرّكم أن تكونوا مؤمنين حقّاً حقّاً ولا قوّة إلّا بالله · وقال : وعليكم بطاعة ربّكم ما استطعتم فانّ الله ربّكم .

اعلموا أنّ الاسلام هو التسليم والتسليم هو الاسلام فمن سلّم فقد أسلم و من لم يسلّم فلا إسلام له ومن سرّه أن يبلغ إلى نفسه في الاحسان فليطع الله فانّه من أطاع الله فقد أبلغ إلى نفسه في الاحسان .

وإيّاكم ومعاصي الله أن تركبوها فانّه من انتهك معاصي الله فركبها فقد أبلغ في الاساءة إلى نفسه و ليس بين الاحسان والاساءة منزلة ، فلأهل الاحسان عند ربّهم الجنّة ولأهل الاساءة عند ربّهم النّار ؛ فاعملوا بطاعة الله واجتنبوا معاصيه واعلموا أنّه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً لاملكٌ مقرّب ولانبيٌّ مرسل ولامن دون ذلك فمن سرّه أن تنفعه شفاعة الشافعين عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه ، واعلموا أنّ أحداً من خلق الله لم يصب رضا الله إلّا بطاعته وطاعة رسوله وطاعة ولاة أمره من آل محمّد صلوات الله عليهم، و معصيتهم من معصية الله ولم ينكر لهم فضلاً عظم أوصغر .

دنباله حديث۱

و بدانيد كه خدا را با هيچكدام از آفريده‌هايش، نه فرشتهٔ مقرب و نه پيغمبر مرسل و نه كمتر از آنها ارتباطى نيست جز بفرمان برى آنها پس در فرمان برى خدا بكوشيد اگر خوشيد كه مومن پاك و درست باشيد ولاقوة الا بالله و فرمود تا توانيد بطاعت پروردگار خود بچسبيد زيرا خدا پروردگار شما است.

و بدانيد كه اسلام تسليم است و تسليم اسلامست هر كه تسليم شد محققاً مسلمانست و هر كه تسليم نشود مسلمانى ندارد و هر كه خواهد خود را بنهايت احسان رساند بايدفرمان خدارا ببردزيرا هر كه فرمان خدا برد خود را بنهايت احسان رسانيده است.

مبادا مرتكب معاصى خدا شويد زيرا هر كه مرتكب معاصى خدا شود بخود نهايت بديرا كرده است ميان احسان و نيكى كردن و بدى كردن منزله سومى نيست براى اهل احسان نزد پروردگار شان بهشت باشد و براى اهل بد كردارى نزد پروردگارشان دوزخ است، بطاعت خداكار كنيد و از نافرمانى او بر كنار باشيد و بدانيد كه كسى در برابر خدا از شما دفاع نتواند كرد نه فرشته و نه پيغمبر مرسل و نه كمتر از آنها پس هر كه را خوش آيد كه شفاعت شافعان درباره او نزد خدا سودمند باشد بايد از خدا بخواهد كه ازاو راضى گردد و بدانيد كه كسى از خلق خدا برضايت خدا نرسد جز بوسيله طاعتش و طاعت رسول او و متصديان امر او از خاندان محمد (ص) و نافرمانى آن‌ها از نافرمانى خدا محسوب است واگرچه فضل آنهارا منكر نشود از كم و بيش .

واعلموا أنّ المنكرين هم المكذّبون وأنّ المكذّبين هم المنافقون وأنّ الله عزّ وجلّ قال للمنافقين وقوله الحقّ: «إنّ المنافقين في الدّرك الأسفل من النّار ولن تجد لهم نصيراً» ولايفرقنّ أحدمنكم ألزم الله قلبه طاعته وخشيته من أحد من النّاس أخرجه الله من صفة الحقّ ولم يجعله من أهلها فانّ من لم يجعل الله من أهل صفة الحقّ فأولئك هم شياطين الانس والجنّ وإنّ لشياطين الانس حيلة ومكراً وخدائع ووسوسة بعضهم إلى بعض يريدون إن استطاعوا أن يردّوا أهل الحقّ عمّا أكرمهم الله به من النظر في دين الله الّذي لم يجعل الله شياطين الانس من أهله إرادة أن يستوي أعداء الله وأهل الحقّ في الشكّ والانكار والتكذيب فيكونون سواء كما وصف الله تعالى في كتابه من قوله: «ودّوا لو تكفرون كما كفروا فتكونون سواءاً».

ثمّ نهى الله أهل النصر بالحقّ أن يتّخذوا من أعداء الله وليّاً ولا نصيراً أفلايهولنّكم ولايردّنّكم عن النصر بالحقّ الذي خصّكم الله به حيلة شياطين الانس ومكرهم من أُمور كم تدفعون أنتم السيّئة بالّتي هي أحسن فيما بينكم وبينهم، تلتمسون بذلك وجه ربّكم بطاعته وهم لاخير عندهم لايحلّ لكم أن تظهروهم على أُصول دين الله فانّهم إن سمعوا منكم فيه شيئاً عادوكم عليه ورفعوه عليكم وجهدوا على هلاككم واستقبلوكم بماتكرهون ولم يكن لكم النصفة منهم في دول

و بدانکه منکران هم آنها مکذبانند و راستیکه مکذبان هم آنان منافقانند و راستیکه خدا عزوجل درباره منافقان گفته‌است و گفتارش حق‌استکه: (۱۴۵ـ النساء) راستی منافقان در درك‌اسفل دوزخند و یاوری برای آنها نیابی.

نباید هیچکدام شماها که دل بفرمان خدا دارد و از او ترسانست از هیچ مردمیکه خدایشان از صفت حق و درستی بیرون کرده و آنها را از اهل آن نساخته بترسد زیرا هر آنکه راخدا اهل انصاف بحق و درستی نساخته هم آنان شیاطین انس و جن باشند و راستی انس را حیله و مکر و فریبها است وبهم دیگر وسوسه کنند بقصداینکه اگر توانند اهل حقرابر گردانند از لطفیکه‌خدادر باره آنها کرده و آنها را متوجه به دین خدا نموده استکه شیاطین انس اهل آن نیستند ومقصود شان ازاین کاراینستکه دشمنان‌خدا واهل حق درشك وانکار و تکذیب شریك آنها شوند و باهم برابر باشند چنانچه خدا در کتاب خود وصف کرده و فرموده (۸۸ـ النساء) دوست دارند که شماهم کافر شوید چنانچه آنها کافر شدند تا باهم برابر باشید؛ سپس خدا آنها را که اهل یاری حق بودندنهی کرده که از دشمنان خدا برای‌خود دوست ویاوری‌بگیرند. نباید شما را بهراس‌افکندوازیاری‌حق که خداشمارابدان مخصوص کرده‌است بازدارد نیرنك‌شیاطین‌انس ومکرشان‌در کارهای‌شما، ازهر بد کرداری بدانچه بهتر و نیکوتر است بایددفاع کنید میان خود و آنان و از این کارتقرب پروردگاررا بخواهید آنانرا خیری نیست برای‌شما روا نیستکه‌اصول‌دین‌خدارا بآنها اظهار کنید زیرا اگر آنها درباره‌آن از شماها چیزی بشنوند دشمن شما شوند و آنرا برای شما بدست گیرند و انتشار دهند و برای هلاك

الفجّار ، فاعرفوا منزلتكم فيما بينكم وبين أهل الباطل فانّه ينبغي لأهل الحقّ أن ينزلوا أنفسهم منزلة أهل الباطل لأنّ الله لم يجعل أهل الحقّ عنده بمنزلة أهل الباطل ألم يعرفوا وجه قول الله في كتابه إذيقول : «أم نجعل الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الأرض أم نجعل المتّقين كالفجّار» أكرموا أنفسكم عن أهل الباطل ولا تجعلوا الله تبارك وتعالى - وله المثل الأعلى - و إمامكم و دينكم الّذي تدينون به عُرضة لأهل الباطل فتغضبوا الله عليكم فتهلكوا ، فمهلاً مهلاً ياأهل الصلاح لاتتركوا أمر الله وأمر من أمركم بطاعته فيغيّر الله ما بكم من نعمة ، أحبّوا في الله من وصف صفتكم وأبغضوا في الله من خالفكم وابذلوا مودّتكم و نصيحتكم [لمن وصف صفتكم] ولا تبذلوها لمن رغب عن صفتكم وعاداكم عليها وبغي[ا]كم الغوائل .

هذا أدبنا أدب الله فخذوا به وتفهّموه واعقلوه ولا تنبذوه وراء ظهوركم ؛ ماوافق هداكم أخذتم به وماوافق هواكم طرحتموه ولم تأخذوا به، وإيّاكم والتجبّر على الله واعلموا أنّ عبداً لم يبتل بالتجبّر على الله إلّا تجبّر على دين الله ، فاستقيموا لله ولا ترتدّوا على أعقابكم فتنقلبوا خاسرين أجارنا الله وإيّاكم من التجبّر على الله ولا قوّة لنا ولكم إلّا بالله .

شما بکوشند و بهر آنچه بد میدارید باشما روبرو شوند و در دولت فجار هیچ انصاف و حقی بشما ندهند شما مقام خود را میان خود و اهل باطل بدانیدزیرا برای اهل حق نشاید که خودرا بمنزله اهل باطل در آورندزیرا خدا اهل حق را نزدخود چون اهل باطل نکرد آیا نفهمیدیدوجه نظر قول خدارا در کتاب خود که میفرماید(٢٦- ص) آیا مقرر سازیم آنکسانیکه گرویدند و کارهای خوب کردند چون مفسدان در روی زمین یا مقرر سازیم پرهیزکارانرا چون نابکاران، خود را از اهل باطل گرامی ترشناسید وخدا تبارك وتعالی را- و از آن اواست مثل اعلی- وامام خود و دین خود را که بدان متدین هستید به اهل باطل نشان ندهید تاخدا بشما خشم کند و هلاك شوید: آرام، آرام، ای اهل صلاح دست از امر خدا وامر هر که فرموده مطیع او باشید بر ندارید تا خدا نعمتیرا که بشما داده است دیگر گون سازد برای خدا هر که هم حزب و هم عقیده باشما است دوست دارید و برای رضای خدا بامخالفان خود بدباشید ودوستی و خیرخواهیرا از هم مذهبانتان دریغ ندارید و از هر که روی از مذهب شما گرداند و با شما دشمنی کند برای مذهب شما وتوطئه برای شما فراهم کند دریغ دارید ، این رسم پرورش ماست، دستور خداست آنرا بگیرید وبفهمید و خوب بدانید و پشت سر خود نیندازید هر آنچه موافق رهنمائی شماست عملکنید وهر آنچه موافق هوی وهوس شماست به دورانداز یدوبدان عمل نکنید ومبادا بخدا بزرگی کنید و بدانید که هیچ بندهای بخدا بزرگی نکند جزاینکه به دین خدا بزرگی کند برای خدا درست بروید وبعقب برنگردید تا زیان کار برگشته باشید، خدا ماوشمارا از بزرگی کردن بخدا پناه دهدولاقوة لنا ولكم الا بالله.

وقال عليه السلام : إنّ العبد إذا كان خلقه الله في الأصل - أصل الخلق - مؤمناً لم يمت حتّى يكره الله إليه الشرّ ويباعده عنه ومن كره الله إليه الشرّ وباعده عنه عافاه الله من الكبر أن يدخله والجبريّة فلانت عريكته وحسن خلقه وطلق وجهه وصار عليه وقار الاسلام وسكينته وتخشّعه وورع عن محارم الله واجتنب مساخطه ورزقه الله مودّة الناس و مجاملتهم وترك مقاطعة الناس والخصومات ولم يكن منها ولا من أهلها في شيء ، وإنّ العبد إذا كان الله خلقه في الأصل - أصل الخلق - كافراً لم يمت حتّى يحبّب إليه الشرّ و يقرّبه منه فاذا حبّب إليه الشرّ وقرّبه منه ابتلي بالكبر والجبريّة فقسا قلبه وساء خلقه وغلظ وجهه وظهر فحشه وقلّ حياؤه و كشف الله سرّه و ركب المحارم فلم ينزع عنها ور كب معاصي الله وأبغض طاعته و أهلها فبعد ما بين حال المؤمن و حال الكافر .

سلوا الله العافية واطلبوها إليه ولا حول ولا قوّة إلّا بالله ، صبّروا النفس على البلاء في الدّنيا فانّ تتابع البلاء فيها والشدّة في طاعة الله وولايته وولاية من أمر بولايته خير عاقبة عند الله في الآخرة

وفرمود (ع) راستيكه اگر بنده‌ای دراصل- اصل آفرينش- مؤمن آفريده شده است نميرد تا خدا بدكيشى رادر نظرش بدنمايد وويرا از آن دور سازد و هر كه خدايش بديرا ناخواه اوساخت وويرا از آن دور كرد از تكبر و سر بزرگى عافيت بخشد و راه نرمش گيرد و خوشرفتار گردد و چهره گشاده ووقار و سكينه وورع مسلمانى در او پديد آيد واز آنچه مايه خشم خدااست دورى گزيند و دوستى مردم و مدارا با آنها و حسن معاشرت و ترك خصومت با مردم بوى روزى كند و به هيچوجه پيرامون آن نگردد و راستيكه هرگاه خدا بنده‌ايرا در اصل- اصل آفرينش- كافر آفريده نميرد تا شرانگيزى را محبوب او سازد و او را بدان نزديك كند وچون دوست شر انگيزى شد و بدان نزديكش ساخت گرفتار تكبر و سر بزرگى گردد و دلش سخت شود و بدخلق گردد وسخترو شود و هرزگى او نمودار شود و شرمش اندك باشد و خدا پرده اورا بردرد و مرتكب محرمات شود ودست از آنها برندارد و مرتكب نافرمانيهاى خدا شود و طاعت اورا بد دارد وهم اهل طاعت اوراو چه بسيار دوراست حال مؤمن ازحال كافر.

شرح - از مجلسى (ره) - « خلقه فى الاصل » يعنى خدا وقت آفريدن او مى دانسته كه كافر ميشود و اينكه ميفرمايد بدى را محبوب او ميسازد از اينكه بكيفر بد كارى اولطف خودرا از او دريغ مى دارد.

دنباله حديث ١-

از خدا عافيت خواهيد و آنرا از درگاه وى جوئيد ولاحول ولاقوة الا بالله و خودرا براى بلا در اين دنيا شكيبا سازيد زيرا پيوسته بلا و سختى كشيدن در دنيا براى طاعت خدا و ولايت او و ولايت كسانيكه خدا دستورولايت و دوستى آنانرا داده است سرانجام خوبترى دارد درسراى ديگر

من ملك الدُّنيا وإن طال تتابع نعيمها و زهرتها وغضارة عيشها في معصية الله وولاية من نهى الله عن ولايته وطاعته فانَّ الله أمر بولاية الأئمّة الّذين سمّاهم الله في كتابه في قوله : « وجعلناهم أئمّة يهدون بأمرنا » وهم الذين أمر الله بولايتهم وطاعتهم والذين نهى الله عن ولايتهم وطاعتهم وهم أئمّة الضلالة الذين قضى الله أن يكون لهم دول في الدنيا على أولياء الله الأئمّة من آل محمّد يعملون في دولتهم بمعصية الله ومعصية رسوله صلى الله عليه وآله ليحقَّ عليهم كلمة العذاب وليتمَّ أن تكونوا مع نبيِّ الله محمّد صلى الله عليه وآله والرُّسل من قبله فتدبّروا ما قصَّ الله عليكم في كتابه ممّا ابتلى به أنبياءه وأتباعهم المؤمنين ، ثمَّ سلوا الله أن يعطيكم الصبر على البلاء في السرَّاء والضرَّاء والشدَّة والرخاء مثل الذي أعطاهم ، وإيّاكم و مماظّة أهل الباطل وعليكم بهدي الصالحين و وقارهم وسكينتهم وحلمهم وتخشّعهم وورعهم عن محارم الله وصدقهم ووفائهم واجتهادهم لله في العمل بطاعته فانّكم إن لم تفعلوا ذلك لم تنزلوا عند ربّكم منزلة الصالحين قبلكم .

واعلموا أنَّ الله إذا أراد بعبد خيراً شرح صدره للإسلام ، فاذا أعطاه ذلك نطق لسانه بالحقِّ وعقد قلبه عليه فعمل به فاذا جمع الله له ذلك تمَّ له إسلامه وكان عند الله إن مات على ذلك الحال

در نزد خدا از همه ملك جهان و گرچه نعمت و خرمی و خوشگزرانی آن در نافرمانی خدا وولايت و دوستی كسانيكه خدا از دوستی با آنها نهی كرده پيوسته و پی در پی باشد زيرا خدا فرمان داده بولايت ودوستی آنانكه درقرآن خودش نشان آنهارا داده درآنجا كه فرموده است (٧٣- الانبياء) و آنها را امامانی مقرر كرديم كه بفرمان ما رهبری كنند و هم آنانند كه خدا بولايت وطاعتشان امر كرده است و آنها كه خدا از ولايت و طاعتشان نهی كرده است همان پيشوايان ضلالت باشند كه خدا در دنيا بر ايشان دولتی بر اولياء خدا كه ائمه آل محمدند پيش بينی كرده است، در زمان حكومت خود بنافرمانی خدا ونافرمانی رسولش كار كنند تا فرمان عذاب برآنها درست آيد وتادرست باشد كه شماها با نبی خدا محمد و رسولان پيش از وی باشيد پس تدبر كنيد در آنچه خدا در قرآن خود حكايت كرده است از گرفتاری پيمبرانش و پيروان مؤمن آنها سپس از خدا بخواهيد كه بشما عطا كند صبر در بلا را در حال خوشی و تنگی و در حال سختی و آسايش چنانچه بشما عطا كرده است و مبادا با اهل باطل در افتيد و ستيزه جوئيد و بچسبيد بروش نيكان ووقاروسكينه و حلم و خشوع و ورع آنها از محرمات خدا و بوفا داری و كوشش آنان برای رضای خدا در عمل بطاعت او زيرا اگر شماها چنين نكنيد بمقام خوبان پيش از خودتان نرسيد.

و بدانيد كه چون خدا خير بنده‌ای را خواهد دلش را برای پذيرش اسلام بگشايد و چون اين نعمت را به او داد زبانش گويای بحق شود و بدان دل بدهد و عمل كند و چون خدا اين هرسه را برای او فراهم كرد اسلام او درست باشد و اگر در اين حال بميرد در نزد خدا از نيكان باشد به

من المسلمين حقّاً ، وإذا لم يرد الله بعبد خيراً وكله إلى نفسه و كان صدره ضيّقاً حرجاً فان جرى على لسانه حقّ لم يعقد قلبه عليه وإذا لم يعقد قلبه عليه لم يعطه الله العمل به فاذا اجتمع ذلك عليه حتّى يموت وهو على تلك الحال كان عند الله من المنافقين وصار ما جرى على لسانه من الحقّ الذي لم يعطه الله أن يعقد قلبه عليه ولم يعطه العمل به حجّة عليه ؛ فاتقوا الله وسلوه أن يشرح صدوركم للاسلام و أن يجعل ألسنتكم تنطق بالحقّ حتّى يتوفّاكم و أنتم على ذلك و أن يجعل منقلبكم منقلب الصّالحين قبلكم ولا قوّة إلّا بالله والحمد لله ربّ العالمين.

ومن سرّه أن يعلم أنّ الله يحبّه فليعمل بطاعة الله وليتّبعنا ، ألم يسمع قول الله عزّ وجلّ لنبيّه صلّى الله عليه وآله وسلّم : «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» ؟ والله لا يطيع الله عبدٌ أبداً إلّا أدخل الله عليه في طاعته اتّباعنا ولا والله لا يتّبعنا عبدٌ أبداً إلّا أحبّه الله ولا والله لا يدع أحدٌ اتّباعنا أبداً إلّا أبغضنا ولا والله لا يبغضنا أحدٌ أبداً إلّا عصى الله ومن مات عاصياً لله أخزاه الله و أكبّه على وجهه في النار والحمد لله ربّ العالمين .

درستی. وهر گاه خدا خير بنده‌ايرا نخواهد اورا بخود واگذارد و دلتنك و پريشان باشد واگرهم حق را بزبان گويد دل بدان ندارد و چون دل بدان ندارد خدايش توفيق عمل بر آن ندهد و چون اين وضع برايش فراهم گردد و بر آن بپايد تا بر اينوضع بميرد در نزد خدا از منافقان باشد وهمان اعتراف زبان او بحق با اينكه خدايش توفيق دل دادن بدان و عمل كردن بر آن بوی نداده است بر او حجت گردد، از خدا بپرهيزيد و از او درخواست كنيد كه سينه‌های شما را برای پذيرش اسلام بگشايد وزبانهای شمارا بحق ودرستی گويا سازد تاوقتی كه‌جان شمارابگيرد و شما برهمين وضعيت باشيد و بخواهيد كه بازگشت شما را چون بازگشت خوبان پيش ازخودتان سازد ولاقوة الابالله والحمدلله رب العالمين.

و هر كه را خوش آيد كه بداند خدايش دوست‌دارد بايد طاعت خدا را بكار بندد و بايد كه پيرو ما باشد آيا نشنيدی گفتار خدا را برای پيغمبرش (ص) (۳۱ـ آل عمران) بگو (ای محمد) اگر شما هستيد كه دوست داريد خدا را مرا پيروی كنيد تا خدا هم شما را دوست دارد و گناهان شما را بيامرزد. بخدا سوگند هرگز بنده‌ای نباشد كه خدا را اطاعت كند جز اينكه خدا پيروی ما را در طاعت او در آورده است (يعنی بايد به‌دستور و بيان ماحكم خدارا بداند و عمل كند) و نه بخدا بنده‌ای از ماها پيروی نكند جز اينكه خدا اورا دوست دارد و نه بخدا كه هيچ بنده‌ای هرگز پيروی از ماها را وانهد جز اينكه بما بغض و دشمنی دارد و نه بخدا كه هيچكس هرگزمارادشمن ندارد جز اينكه نافرمان خدا است وهر كس نافرمان خداوند بميرد خدايش رسوا كند و برو او را سرنگون دردوزخ سازد والحمدلله رب العالمين.

شرح- این‌حدیث بعنوان رساله امام صادق (ع) ضبط شده‌است در میان اخبار کمتر بخبری‌بر میخوریم که باین‌مفصلی باشد و مخصوصاً عنوان رساله داشته باشد رسالت درمتن لغت بهر نامه ای اطلاق میشود درالمنجد گوید:

الرسالة والرسالة جمع رسائل و رسالات اسم است از ارسل بمعنی صحیفه‌ایست که کلام‌مرسل‌در آن نوشته میشود انتهی.

ولی از نظر کتب مذهبی عنوان نامه‌های متعدد و بلکه مفصلی است که از جانشینان حضرت عیسی که عیسویان آنها را رسولان عیسی خوانند در عهد جدید ضبط شده است و در بیش از بیست رساله از طرف جانشینان حضرت عیسی خطاب به اشخاص یا جمعیتها یا بی‌ذکر طرف منتشر گردیده و قسمت مهمی از کتب عهد جدید را تشکیل می‌دهد و اصول تعلیمات مسیحی را دربر دارندو بیان دلچسب و مهرآمیزی پیروان عیسی را تبلیغ مینمایند، نامه‌های بسیاری از شخص پیغمبراسلام‌وامامان معصوم در ضمن کتب حدیث درج شده است ولی عنوان‌رساله‌بآنها داده‌نشده‌ولی‌پس‌ازتأمل‌بخـوبی معلوم میشود که ارزش معنوی این رساله امام صادق (ع) به اصحاب خود از همه رساله هـای عهد جدید مسیحیان که جزء کتب رسولان ثبت شده است و ارزش وحی الهی‌بآنها داده‌اند ارجمندتر و با ارزش‌تر است.

رساله‌های عهدجدید بیشترمتعرض تعلیمات نامعقول و نامفهوم معموله کیش کنونی مسیحیت است که براساس تجسم خدا دروجود حضرت مسیح وجانشینان اودور میزند وبرای خدای‌جهان پسر مـی تراشد و همه اوضاع‌هستی را به دست او می سپارد ولی رساله امام صادق « ع » دارای عالی‌ترین تعلیمات یك مذهب واقع‌بین‌و الهی‌است ومیتوان آنرادرسه‌فصل خلاصه کرد :

۱ـ مراعات جامعه بشری و انسانی واسلامی و همکاری با عموم مسلمانان درامور زندگانی و مسائل مشترکه بشری ودینی و آمیزش ومعاشرت بروجه احسن برای رعایت مصالح عمومی اجتماع که میفرماید:

فانه لابدلکم من مجالستهم ومخالطتهم و منازعتهم الکلام یعنی شماراازنظراداره زندگانی وهمکاری در انجام‌امور عامه‌انسانی‌واسلامی گزیری نیست ازاینکه بادیگران‌همنشین‌باشید و آمیزش کنید و گفتگونمائید و نمی‌توانید براساس اختلاف بامردم دیگر در عقیده‌مذهبی و ایده خود ازآنها قهر کنید و کناره گیرید وارتباط خود راازآنها ببرید وبروید در گوشه های خانـه و بیابان یك زندگانی ریاضت‌مآب فردی پیشه کنید وبا اینکه یك‌اقلیت ممتاز بوجود آورید بلکه‌باید بامردم دیگر دارای هرعقیده و ایده‌ای که هستند معاشرت کنید ودر امور عامه زندگی با آنها هم کاری داشته باشید وبر اساس‌احترام متقابل دادوستد کنید و بهره برید وبهره بدهید وبه این نکته هم‌اشاره می کند که چون شمااقلیت هستید واز نظر قدرت مقاومت با مخالفان‌خودراندارید بایدتاحد امکان صبر و شکیبائیرا پیشه کنید و اگر هم‌وضع و قانونی برخلاف مصلحت شما اجراء میشود بپذیرید و با جامعه همکاری کنید زیـرا مصلحت عمومی اجتماع بر مصلحت فرد و مصلحت اقلیت مقدم است.

۲ـ درآمیزش وخلطه بادیگران نرمش وسازش رامراعات کنید وعقیده و نظر مخصوص خود را نادیده گیرید واز این‌حسن سلوك وسازش درزندگی تعبیر بتقیه شده‌است وتقیه تنها به‌این معنی نیست که انسان برخود و یاآبرو ومالش می‌ترسد و بحساب حفظ خود عقیده ونظر خود را نهـان میسازد بلکه‌بیشتر نظربنظم اجتماع وشیرین بودن زندگی درمحیط عمومی دارد زیراا گر فردی که درجمعی زندگی‌میکند بی‌ملاحظه عقائد ونظریات مخالف ومخصوص خود را برخ آنها بکشد و در مقام ستیزه و کشمکش باآنها درآید مایه برهم زدن‌نظم زندگانی وتلخی خود و دیگران میشوداین بسیار عادی است که در محیط یکخانواده بساکه پدر یابرادر بزرگتر با دیگر افرادخاندان‌اختلاف نظر دارد ولی وقتی ملاحظه می کند که اظهارنظرش مایه تلخی وستیزه می گردد نظر خوددانهان می‌دارد وبا دیگران هم‌نفس میشود این همه‌اش برای این‌نیست که ازاظهار نظرمخصوص خود ترس دارد بلکه مراعات‌نظم اجتماع خانواده و مسالمت و خوش بودن آنهاهم در اینجا منظوراست و بسا که علت اصلی درخود ونظر مخصوص بخود اواست وموضوع تقیه درمذهب هم‌همه بحساب تـرس و هراس از جان ومال نبوده بلکه مراعات‌نظم عمومی اجتماع وشیرین شدن زندگانی درمحیط عمومی خود علت‌مهمی است برای‌تقیه ازاین جهت میفرماید درمعاشرت باآنان تقیه‌را منظور دارید و اخبار بسیاری وارد شده است که در جمعه و جماعت عمومی‌مسلمانان شرکت کنید گرچه باعقیده‌مذهبی آن ها مخالف هستید و بلکه در عـین حضور در جمعه وجماعت تاآنجا که می‌توانید مراعات‌عقیده‌خود را هم درباره انجام عمل عمومی رعایت کنید و دستور ندادند که تامی‌توانید دوری کنید و درخانه های خود نماز بخوانید.

۳ـ سفارش اکید برای توجه بخداو تقوی و مراعات احکام ودستورات الهیه بروجه صحیح و نشان دادن راه‌راست‌تعلیم‌وآموزش‌احکام‌ودستورات‌الهیه که‌عبارت‌ازدریافت‌تعلیمات امامان‌معصوم‌است زیرا اطاعت خداوند وابسته تشخیص احکام ومقررات صحیح وحقیقی خدااست و در صورتیکه قرآن مجید مرجع‌عام ومنبع تام احکامست بواسطه‌جهل مردم بفهم قرآن اختلاف پدیدشده است و بـرای رفع این اختلافات از خود قرآن استفاده نتوان برد زیرا اگر ظاهر قرآن باعث رفع اختلاف میشد که باید اختلافی بوجود نیاید وبناچار باید شارح و مفسر معصومی برای‌قرآن باشد که آنرا بوجه درست بیان کند وسخن اوقاطع باشد وچنین شخص بدون‌امتیاز وعنوان خاصی‌نباشد وآن امتیازنص امامت اواست وآن عنوان معصوم بودن اواست واز اینجهت ولایت امام‌معصوم بااطاعت خداونددرهم آمیخته‌است‌واز آن گزیری نیست.

(صحيفة علي بن الحسين عليهما السلام)

(و كلامه في الزهد)

٢ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن ابن محبوب ، عن مالك بن عطيّة ، عن أبي حمزة قال : ماسمعت بأحد من النّاس كان أزهد من عليّ بن الحسين عليهما السلام إلّا مابلغني من عليّ بن أبي طالب عليه السلام ، قال أبو حمزة : كان الامام عليّ ابن الحسين عليهما السلام إذا تكلّم في الزّهد ووعظ أبكى من بحضرته ، قال أبو حمزة : وقرأت صحيفة فيها كلام زهد من كلام عليّ بن الحسين عليهما السلام و كتبت مافيها ثمّ أتيت عليّ بن الحسين صلوات الله عليه فعرضت مافيها عليه فعرفه وصحّحه و كان مافيها :

بسم الله الرّحمن الرّحيم كفانا الله وإيّاكم كيد الظالمين وبغي الحاسدين وبطش الجبّارين أيّها المؤمنون لايفتننّكم الطواغيت وأتباعهم من أهل الرّغبة في هذه الدّنيا المائلون إليها المفتنون بها ، المقبلون عليها وعلى حطامها الهامد وهشيمها البائد غداً ، واحذروا ماحذّركم الله منها وازهدوا فيمازهّدكم الله فيه منها ولاتركنوا إلى مافي هذه الدنيا ركون من اتّخذها دار قرار ومنزل استيطان ، والله إنّ لكم ممّا فيها عليها [ل]دليلاً وتنبيهاً من تصريف أيّامها وتغيّر انقلابها و مثلاتها وتلاعبها بأهلها ، إنّها لترفع الخميل وتضع الشريف وتورد أقواماً إلى النّار غداً ففي هذا

صحيفه على بن الحسين (ع) و سخن او درباره زهد

٢ـ از ابيحمزه گويد نشنيدم كسى زاهدتر از على بن الحسين (ع) باشد جز آنچه بمن درباره زهد على بن ابيطالب (ع) رسيده است ابوحمزه گويد چون امام على بن الحسين (ع) درباره زهد سخن مى كرد و پند مى‌داد هر كه در حضورش بود مى گرياند ابوحمزه گويد من يك دفترى خواندم كه در آن گفتارى درباره زهد از سخن على بن الحسين(ع) بود و من آنچه را درآن بود نوشتم و خدمت على بن الحسين(ع) رفتم و آنچه در آن بود بوى عرضه داشتم آنرا شناخت و درست دانست و آنچه در آن بود اين بود:

بنام خداوند بخشاينده مهربان خدا بگرداند از ما و شما ها نيرنك ستمكاران و ستم حسودان و يورش زور گويانرا آيا مؤمنان شما را فريب ندهند سر كشان و پيروان آنها كه روى دل بسوى اين اين جهان دارند و بدان گرايند آنانكه بدان فريفته شدند و بر آن روى كردند و بر كالاى پوسيده و نشخوار زود گذر دل نهادند، بر حذر باشيد از آنچه خدا شما را از آن برحذر كرده است و بيرغبت باشيد از آنچه خدا شمارا بدان بيرغبت خواسته و بر اين دنيا تكيه ندهيد بمانند كسيكه آنرا خانه جاويدان و منزل پاى بندان بر گرفته است بخدا سوگند براى شماها در آنچه از خود اين جهانست هر آينه رهنما و آگاهى است براى گذشت روزگاران آن و ديگر گون شدن انقلابها و نمونه‌ها و كيفرها و واكنشهاى آن و بازى گرى آن بادل داده‌ى خود راستى اين جهانست كه گمنامرا بلند نام ميكند و سرورانـرا

معتبرٌ ومختبرٌ وزاجرٌ لمتنبّه ، إنّ الأمور الواردة عليكم في كلّ يوم وليلة من مظلمات الفتن وحوادث البدع وسنن الجور وبوائق الزّمان وهيبة السلطان ووسوسة الشيطان لتثبّط القلوب عن تنبّهها وتذهلها عن موجود الهدى ومعرفة أهل الحقّ إلّا قليلاً ممّن عصم الله ، فليس يعرف تصرّف أيّامها وتقلّب حالاتها وعاقبة ضرر فتنتها إلّا من عصم الله ونهج سبيل الرّشد و سلك طريق القصد ثمّ استعان على ذلك بالزّهد فكرّر الفكر واتّعظ بالصّبر فازدجر وزهد في عاجل بهجة الدّنيا و تجافى عن لذّاتها ورغب في دائم نعيم الآخرة وسعى لها سعيها وراقب الموت وشنىء الحياة مع القوم الظالمين ، نظر إلى مافي الدنيا بعين نيّرة حديدة البصر وأبصر حوادث الفتن وضلال البدع وجور الملوك الظلمة ، فلقد لعمري استدبرتم الأمور الماضية في الأيّام الخالية من الفتن المتراكمة والانهماك فيما تستدلّون به على تجنّب الغواة وأهل البدع والبغي والفساد في الأرض بغير الحقّ فاستعينوا بالله وارجعوا إلى طاعة الله وطاعة من هو أولى بالطاعة ممّن اتّبع فأطيع .

فالحذر الحذر من قبل الندامة والحسرة والقدوم على الله والوقوف بين يديه و تالله ماصدر

زبون میسازد و مردمانیرا در فردا به دوزخ میکشاند درهمین بررسی، عبرت‌انگیزی و آزمایش وجلو گیری‌است برای هر آگاهی، اموری که درهر شبانه روز بشما روی آورند و بدعتهای تازه و روش های خلاف حق و ناگواریهای روزگار و هراسهای‌از سلطان و وسوسه‌های شیطان دلها رااز آگاهی باز دارند و از وجود هدایت و شناختن رهبران درست غـافل سازند جز اندکی از آن هـا کـه خدا نگه دارد.

و نیست که بشناسد و عبرت گیرد از گردش روزگاران جهان و زیر ورو شدن احوال آن‌وسر انجام زیان فریفته شدن بدان جز کسی که خدایش حفظ کند و براه درست گام نهد وجاده راست بپیماید وسپس‌برای این کار اززهد کمك گیرد و یاری جوید و پیاپی بیندیشد وبشکیبائی پند پذیردوخود را باز دارد و بیرغبت سازد از خرمی زودرس و زودگذر این جهان و از لذت‌های آن پهلو تهی کند و بنعمت جاوید آخرت شیفته باشد و نهایت کوشش برای آن بنماید و مرگرا همیشه بپایدوزندگی با مردم ستم‌کاررا ناگوار یابد، برآنچه در این‌جهانست بادیده روشن و تیزنگاه کند وبفتنه هـای تازه‌چشم اندازد و بیدعتهای گمراهی و خلافکاریهای شاهان ستم‌کار.

بجان خود که‌شما ازاوضاع روزگاران دیرین به‌اندازه فتنه‌های درهم و برهم وشیفته گیهای بیجا در پشت سر گذاشتید که از آنها بتوانید راه ببرید بر دوری گزیدن از گمراهان و بـدعت گزاران و ستم پیشگان و مفسدان در روی زمین بنا حق از خدا یاری جوئید و بر گردید بـه طاعت خدا و طاعت کسی که به طاعت سزاوار تر است از آن ها که پیروی شوند و فرمان آنها را برند.

الحذر، الحذر، از پیشآمد و پشیمانی و افسوس و ورود به درگاه خدا و برابر شدن باا‌و و

قومٌ قطّ عن معصية الله إلّا إلى عذابه وما آثر قومٌ قطّ الدنيا على الآخرة إلّا ساء منقلبهم وساء مصيرهم وما العلم بالله والعمل إلّا إلفان مؤتلفان فمن عرف الله خافه وحثّه الخوف على العمل بطاعة الله و إنّ أرباب العلم وأتباعهم: الذين عرفوا الله فعملوا له ورغبوا إليه وقد قال الله: «إنّما يخشى الله من عباده العلماء» فلا تلتمسوا شيئاً ممّا في هذه الدّنيا بمعصية الله واشتغلوا في هذه الدّنيا بطاعة الله واغتنموا أيّامها واسعوا لما فيه نجاتكم غداً من عذاب الله فانّ ذلك أقلّ للتّبعة وأدنى من العذر وأرجا للنجاة فقدّموا أمر الله وطاعة من أوجب الله طاعته بين يدي الأُمور كلّها ولا تقدّموا الأُمور الواردة عليكم من طاعة الطواغيت من زهرة الدّنيا بين يدي الله وطاعته وطاعة اُولي الأمر منكم واعلموا أنّكم عبيد الله و نحن معكم يحكم علينا وعليكم سيّدٌ حاكم غداً وهو موقفكم. ومسائلكم فأعدّوا الجواب قبل الوقوف والمسائلة والعرض على ربّ العالمين، يومئذ لا تكلّم نفس إلّا باذنه.

واعلموا أنّ الله لا يصدّق يومئذ كاذباً ولا يكذّب صادقاً ولا يردّ عذر مستحقٍّ ولا يعذر غير معذور، له الحجّة على خلقه بالرّسل والأوصياء بعد الرّسل فاتّقوا الله عباد الله واستقبلوا في

بخدا سوگند هیچ مردمی هرگز از منزلگاه گناه و نافرمانی خدا کوچ نکنند جز بسوی عذابش و بر نگزینند هرگز هیچ مردمی دنیا را بر دیگر سرای جز اینکه بد برگشت و بد سرانجامند خداشناسی و کردار نیك نیستند جز دو رفیق هم آغوش، هر که خدا را شناسد از او بترسد و ترسش اورا بکردار طاعت خدا وادارد و راستی که دانشمندان و پیروانشان هم آنکسانند که خدارا شناختند و برای او کار کردند و به او روی آوردند و هر آینه خدا فرموده است (۲۸ـ فاطر) همانا دانایانند که از خدا می‌ترسند ـ نباید چیزی از این جهانرا بوسیله گناه خدا بجوئید در این جهان بکار طاعت خدا اندر باشید و روز بروز آنرا غنیمت شمارید و بکوشید در آنچه فردا شمارا از عذاب نجات بخشد زیرا این روش کم مؤاخذه‌تر و بعذرخواهی نزدیکتر و برای نجات امیدبخش‌تر است فرمان خدا را پیش خود گذارید و بطاعت کسی گرائید که خدا طاعتش را پیشتر از همه امور و در پیش همه امور واجب کرده است و اموری را که از جانب سرکشان بخاطر دنیای شکوفان آنها بشما وارد میشود مقدم بر طاعت خدا و طاعت صاحب الامر خود مدارید بدانید که شماها همه بنده‌های خدائید و ماهم بهمراه شما برما و شماها آقائی حکم کند که حاکم فرداست و اواست که شمارا بازداشت کند و از شماها بازپرسی کند و باید آماده پاسخ شوید پیش از بازداشت و پرسش و عرضه بر پروردگار جهانیان در چنانه روزی که جز به اجازه او کسی دم نتواندزد.

و بدانید که خدا در آنروز هیچ دروغگوئی را راستگو نشمارد و هیچ راستگوئی را دروغزن و هیچ عذر بجائی رارد نکند و هیچ بی‌عذری را معذور نداند اواست که بر همه خلقش حجت دارد بوسیله رسولان و اوصیاء جانشین رسولان، ای بنده‌های خدا از خدا بپرهیزید و به اصلاح خود روآورید و به

إصلاح أنفسكم وطاعة من تولّونه فيها ، لعلّ نادماً قدندم فيما فرّط بالأمس في جنب الله وضيّع من حقوق الله واستغفروا الله وتوبوا إليه فانّه يقبل التوبة ويعفو عن السيّئة ويعلم ماتفعلون .

و إيّاكم وصحبة العاصين ومعونة الظالمين ومجاورة الفاسقين ،احذروا فتنتهم وتباعدوا من ساحتهم واعلموا أنّه من خالف أولياء الله ودان بغير دين الله واستبدّ بأمره دون أمر وليّ الله كان في نار تلتهب ، تأكل أبداناً قد غابت عنها أرواحها وغلبت عليها شقوتها ، فهم موتى لا يجـدون حرّ النار ولو كانوا أحياء لوجدوا مضض حرّ النار واعتبروا ياأُولي الأبصار واحمدوا الله على ما هداكم واعلموا أنّكم لاتخرجون من قدرة الله إلى غير قدرته وسيرى الله عملكم ورسوله ثمّ إليه تحشرون ، فانتفعوا بالعظة وتأدّبوا بآداب الصالحين .

طاعت خدا و طاعت هر که در طاعت خدا پیرو ودوست او شدید شاید پشیمانی بشیمانی کشد درآنچه دیروز درباره خدا کوتاهی کرده و حقوق خدا را ضایع ساخته از خدا آمرزشخواهید و بدو باز گـردید زیرا او است که توبه پذیرد و از گناه درگذرد وبداند که شماها چه‌میکنید .

مبادا باگنه‌کاران همنشینی کنید و بستم‌کاران یاری دهید و با فاسقان همسایه شوید از فتنه و فریب آنان برحذر باشید واز آستان آنها به‌دور گردید وبدانید هر که با اولیاء خدا مخالفت کند و بجز دین خدا کیشی بپذیردوخودکامی کند در برابر فرمان امام برحق در آتش سوزانی باشـد که میخورد پیکر هائی را که جان خود را باخته اند و بدبختی بر آنها چیره شده پس آنـان مردگانی باشند که سوز آتش را نیابند و اگر زنده بودند هر آینه دردناکی سوز آتش را در- یافت میکردند.

شرح - از مجلسی ره- « قوله فی نار تلتهب» ظاهرا مقصود اینست که آنها در این‌جهان‌در آتش دوری وحرمان وخشم و خذلان میسوزند ولی چون بمانند مرده‌ها هستند و از حقایق بیخبر ندو علم ویقین ندارندبدرد این آتش معنوی وسوزان شعور ندارند آنرا درك نمیکنند چنانچه خدا تعالی فرموده‌است (۴۹-توبه) براستی که دوزخ‌بکافران‌فراگیر است وهم خدا فرموده‌است (۲۱- النحـل) مرده‌هایند ونه زنده‌ها ولی شعور ندارند (یعنی مرده‌بودن خودرا درك نمیکنند) و ممکن‌است کـه مقصوداز آتش اسباب درآمدن در دوزخ باشد بطورمجاز:

دنباله حدیث۲-

ای صاحب دیده‌ها عبرت گیرید و خدارا سپاس گزارید بررهبری کردن شماها و بدانید که‌از زیر نیروی‌خدادر پناه‌دیگر نیرو بیرون‌نتوانید شد ومحققاً ببیند خدا کردار شمارا وهم رسولخدا « ص » سپس بسوی‌او محشور گردیداز پند سود بریدبآداب‌خوبان‌ادب پذیرید .

٣ ـ أحمد بن محمّد بن أحمد الكوفي ـ وهو العاصمي ـ ؛ عن عبدالواحد بن الصوّاف ، عن محمّد بن إسماعيل الهمداني ؛ عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال : كان أمير المؤمنين عليه السلام يوصي أصحابه و يقول : اُوصيكم بتقوى الله فانّها غبطة الطالب الرّاجي وثقة الهارب اللّاجي واستشعروا التقوى شعاراً باطناً واذكروا الله ذكراً خالصاً تحيوا به أفضل الحياة وتسلكوا به طريق النجاة ، انظروا في الدنيا نظر الزّاهد المفارق لها فانّها تزيل الثاوي الساكن وتفجع المترف الآمن لا يرجى منها ما تولّى فأدبر ولا يدرى ما هو آت منها فينتظر ، وصل البلاء منها بالرّخاء والبقاء منها إلى فناء ، فسرورها مشوبٌ بالحزن والبقاء فيها إلى الضعف والوهن ؛ فهي كروضة اعتمّ مرعاها وأعجبت من يراها عذبٌ شربها ، طيب تربها ، تمجّ عروقها الثرى ، وتنطف فروعها الندى ، حتّى إذا بلغ العشب إبّانه واستوى بنانه هاجت ريح تحتّ الورق وتفرّق ما اتّسق فأصبحت كما قال الله : « هشيماً تذروه الرّياح وكان الله على كلّ شيء مقتدراً » ، انظروا في الدنيا في كثرة ما يعجبكم وقلّة ما ينفعكم.

٣ـ از امام كاظم(ع) كه شيوه امير المؤمنين بود كه بياران خود چنين سفارش ميفرمود: من به شما سفارش كنم تقوا از خدا را زيرا تقوى بهره رشك آور جوينده اميدوار است و وسيله اعتماد گريزان پناه جو، تقوى را در درون نهاد خود بپروريد و درك كنيد و خدا را با اخلاص ياد كنيد تا بدان بهترين زندگى را بدست آريد و راه نجات را بپيمائيد در دنيا نگاه كنيد چون نگاه زاهدى كه از آن جدائى ميكند زيرا كه دنيا جاى گزين نشيمن گير را بن كن ميكند و خوشگزران آسوده نهاد را داغ دار مينمايد آنچه از دنيا رو گردانيد و پشت كرد و رفت اميد بر گشتى بدان نيست و كس نداند كه آنچه از آن آيد چيست تا انتظار آنرا برند آسايش آنرا بلا در پى است و بقايش را نيستى و فنا، شاديش آميخته به اندوه است و پايش آنرا در پيرامون ناتوانى و سستى، دنيا چه بستانيست كه چرا گاهش سرسبز و شادابست و هر كس بيند در شگفت و آرمانست، آبش خوشگوار است و خاكش پاك و سرشار، ريشه درخت و گل و گياهش آب درين خاك تنيده وشاخه هايش نم و رطوبت را بخود كشيده و در باشيده تا چون گياهش ببهار عمر و خرمى رسد و بر سرپاى خود ايستد بادى طوفانى بوزد و بجهد و بر گهايش را پرپر كند و بروى زمين ريزد و هرچه برشته زيبائى درآورده از هم بپاشد و چنان گردد كه خدا فرمايد (١٢٦ـ الكهف) خشكيده و خرد شده كه بادش بهر سو بپراند و خدا است كه بر هر چيزى توانا است ـ دنيا را از اين رو بنگريد كه بسيار چيز خوش آيند بشما نمايد و كمتر چيزى در آن باشد كه بشما سود بخشد.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

(وهى خطبة الوسيلة)

٤ - محمّد بن عليّ بن معمر، عن محمّد بن عليّ بن عكاية التميمي، عن الحسين بن النضر الفهري، عن أبي عمرو الأوزاعي، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقلت: يا ابن رسول الله قد أرمضني اختلاف الشيعة في مذاهبها فقال: يا جابر ألا أُوقفك على معنى اختلافهم من أين اختلفوا ومن أيّ جهة تفرّقوا؟ قلت: بلى يا ابن رسول الله قال: فلا تختلف إذا اختلفوا يا جابر إنّ الجاحد لصاحب الزّمان كالجاحد لرسول الله صلى الله عليه وآله في أيّامه، يا جابر اسمع وع، قلت: إذا شئت؛ قال: اسمع وع وبلّغ حيث انتهت بك راحلتك أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خطب النّاس بالمدينة بعد سبعة أيّام من وفاة رسول الله صلى الله عليه وآله وذلك حين فرغ من جمع القرآن وتأليفه فقال: الحمد لله الذي منع الأوهام أن تنال إلّا وجوده و حجب العقول أن تتخيّل ذاته لامتناعها من الشبه والتشاكل بل هو الذي لا يتفاوت في ذاته ولا يتبعّض

یك سخنرانی از امیرالمؤمنین (ع)

و آن خطبه وسیله است

٤ـ ازجابر بن یزید گوید من خدمت امام باقر (ع) شرفیاب شدم و گفتم یابن رسول الله اختلافات مذهبی شیعه مرا داغ کرده و گداخته در پاسخ فرمود: ای جابر ترا واقف نکنم بر حقیقت اختلاف آنها که از کجا اختلاف ببدا کردند و از چه جهت جدائی و تفرقه میان آنها افتاد؟ گفتم: چرا یابن رسول الله فرمود ای جابر اگر آنها براه جدائی واختلاف رفتند تو راه اختلاف در پیش مگیر. ای جابر منکر امام هر زمان وصاحب الامر وقت مانند منکر رسول خدا «ص» است در دوران رسالت او، ای جابر گوش دار و در یاد نگه دارد.

جابر ـ هر گاه شما خواسته باشید که بشنوم بفرمائید تا گوش دارم (اکنون آماده ام که بشنوم و درخواست آنرا دارم خل).

امام ـ گوش دار و در یاد نگه دار تا آنجا که مرکبت پیش میرود به دیگران برسان که امیرـ المؤمنین «ع» پس از هفت روز وفات پیغمبر «ص» برای مردم سخنرانی کرد و این سخنرانی هنگامی بود که ازجمع آوری و تألیف قرآن پرداخته بود، چنین فرمود:

سپاس از آنخدائیست که وهمها را در بند کرده است از اینکه بجائی برسند درباره اوجز به همین که اوهست و همه خردها را درپرده داشته ازاینکه ذات اورا در خیال آورند زیرا ازهمانندی وهم شکلی بر فراز است.

بلکه او است همان صرف هستی که درحقیقت ذاتش تفاوتی نیست ودرصفات کمالش تبعیض به شماره بندی راه ندارد.

شرح - از مجلسی « ره » - « قوله منع الاوهام » ظاهر اینست که مقصود از وهم در این جا معنی عامی است که شامل عقل هم می شود یعنی تقدس وعلو شأنش مانع از آنست که عقول راجز همان‌درك هستی او دراو راهی باشد و کنه صفاتش رادریابد.

«و حجب‌العقول» یعنی‌محجوبنداز اینکه‌اورادرخیال رسم کنند اگر منظور ازتخیل ارتسام در قوه خیال باشد چنانچه اصطلاح‌شده منظور از تعلیل اینست که تخیل در محسوساتست و در مادیات واگر خداتعالی در خیال آیدبایدبمانند آن باشد وهم شکل آنها بود ودر صفات امکانیه‌باآنهاشریك باشد بااینکه خدا ازهمه اینها برتر است وبر کنار است واگر مقصود ارتسام در عقل‌باشد که روشن تراست مقصود اینست که‌خداتعالی بچیزی نماند تامابه الاشتراك و مابه‌الامتیاز داشته‌باشد ودرتصور عقل درآیدبااینکه هر صورتی در عقل درآید نیاز بمحل دارد ونتواند عین حقیقت اوباشد یـا بتعبیر دیگراگرخدا درعقل گنجد دراین‌جهت‌مانند ممکنات‌باشدواین‌همانندی براو روانباشد یا گفته شود میان عاقل ومعقول نسبتی باید تا تعقل شاید ومناسبتی یامشابهتی چنین میان خداوخلقش‌نیست پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم وهم یك‌نیروی درونی است دروجود انسان که برروی‌صورت‌همه محسوسات صـورت تراشی میکند و کاریکاتور ساز درون انسانست و هرگونه تصویرنقشه‌ای را ابتکار میکندوفن کاری‌- کاتورسازی امروز که شهرت بسزائی‌دارد یکی ازفنون فعالیت این‌نیرو است ومی‌توان گفت نیروی وهم ازاین نظر پایانی ندارد مانند عدد وشماره که خود بی‌نهایت است بلکه شماره وعدد هم خود یکی از فعالیتهای همین نیروی واهمه است زیرا هرگونه ادراکی که درحدی گنجد و اندازه اش باشد چه بعنوان خود شمارش که یك اندازه‌ایست وچه به‌اعتبار صورت وپیکره که عبارت از احاطه سطح ویا خطست بیك‌شکل هندسی وآن هم خود اندازه دیگریست دردسترس وهم افتد و بر روی آن هراندازه ای دیگری بـادید آورد و چنانچه اندازه های شماری لانهایت است با افزودن هـر شماری شماری دیگر پدید آید و برای‌آن پایانی نشاید و اندازه‌های سطحی و خطی هم‌چنین باشد بلکه کار وهم ازاین هم پردامنه‌تر است وگاهی برای حقـائق نامرئی هم صورت گری کند و این خود درفن ادب وشعر بـاب‌تشبیه معقول بمحسوس‌باشد زیراخود فن‌شعر وادب هم‌یکی ازفنون‌فعالیت واهمه‌است چنانچه علمرا بصورت نورروشن در آورد وجهلرا بصورت تاریکی وظلمت و هـدایت را زندگی تصویر کند و ضلالترا در اسکلت مرده‌ای مجسم‌نماید و عدالترا باشکل ترازومجسم کنـد و صلح وسلامترا باصورت کبوترسفید نمایش‌دهد، ووهم بااین‌وسعت دستگاه اندازه گیری ونقشه کشی‌نا محدود خود درساحت خداوند راهی ندارد جزبهمین اندازه که درك کند هست وبرای هستی مطلـق هیچ اندازه‌ای وجودندارد که‌وهم بتواند آنرا درقالب آن درآورد وهمین معنی است که میفرماید چون خدارا مانندی‌نیست وهم شکلی‌نیست‌یعنی اندازه گیری دراو امکان‌پذیر نیست اوهام‌رادرحضرت او راهی نیست.

نیروی عقل کلیاترا درك کند وکلیات بیش‌از پنج نباشد که درمنطق بیان‌شده است:

وجه‌اشتراك حقائق مختلفه که جنس‌باشد ووجه اشتراك افراد یك‌حقیقت که‌نوع است و وجه امتیازحقیقت‌خاصی ازحقیقت دیگر که‌فصل‌است ووجه‌اشتراك‌دروصف‌وعارض‌خارج‌ازذات که‌اگرمحصور به‌افراد یك حقیقت‌باشد عرض‌خاص است واگر مشترك میان حقائقی باشد عرض عام‌است همه‌اینکلیات

بتجزئة العدد في كماله ، فارق الأشياء لا على اختلاف الأماكن ويكون فيها لا على وجه الممازجة، وعلمها لا بأداة لا يكون العلم إلّا بها وليس بينه وبين معلومه علم غيره، به كان عالماً بمعلومه ، إن قيل : كان فعلى تأويل أزليّة الوجود وإن قيل : لم يزل ، فعلى تأويل نفي العدم ؛ فسبحانه و تعالى عن قول من عبد سواه واتّخذ إلهاً غيره علوّاً كبيراً .

نحمده بالحمد الذي ارتضاه من خلقه وأوجب قبوله على نفسه وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله ، شهادتان ترفعان القول وتضاعفان العمل ، خفّ ميزانٌ ترفعان منه وثقل ميزانٌ توضعان فيه وبهما الفوز بالجنّة والنجاة من النّار والجواز على الصّراط

بر پایه تفاوت مراتب وجود وحقیقت اشیاءاست که درك اشتراك وامتیاز بشود وشمارشی در اجزاء مفهومی پدید آید وچون حقیقت هستی وصرف هستی بر کنار از همه این هااست نه دچار تفاوت است و نه شمارش، اجزاء درونی یا برونی بنا بر این در تعقل نیاید زیرا از عقل جز ادراك این کلیات کاری بر نیاید بنا بر این تقریر جمله « بل هو الذی لایتفاوت » تا « فی کماله » بیان علت این است که عقل از تخیل ذاتش در پرده است و قابل شماره نبودن صفات کمال به این معنی است که عین ذات اویند نه زائد بر ذات تاآن ها را با ذات دو شماره باشد یا نسبت بهم دیگر شماره ها داشته باشند.

دنباله حدیث ٤ ـ

از همه چیز ها جدا است نه بوسیله مسافت و در همه چیز اندر است نه بر وجه آمیزش و ممازجت .

شرح ـ در اینجا برای تمثیل و نزدیك کردن این حقیقت بفهم عمومی ممکن است بوضع جان با تن توجه کرد که جان از تن جدا است ولی نه به این معنی که مسافتی میان آن ها وجود دارد وهر کدام در جای دیگرند و با آن اندر است نه باین معنی که بدان آمیخته وممزوج باشد.

دنباله حدیث ـ ٤

دانش او به ابزار نیست علمش بخود ذاتست، میان او ومعلوم او علمی که جز او باشد و بوسیله آن دانا بمعلوم باشد وجود ندارد (شرح بلیغی است که علم او عین ذات او است وعبارت از احاطه حضوری است) اگر گفته شود که بوده است به این معنی است که وجودش ازلی است واگر گفته شود همیشه هست به این معنی است که نابودی را در او راهی نیست پس منزه باد خدا وبر برتر باد از گفته آنکه جز او را پرستد ومعبود دیگری جز او گیرد .

او را سپاس گزاریم بدان سپاسی که از خلقش برای خودش پسندد وپذیرش آنرا برخود ما بایست شمارد و گواهم که نیست شایسته پرستشی جز او، تنها است، شریك ندارد و گواهم که محمد بنده ورسول او است، دو گواهیند که گفتار را برفرازند و کردار را دوچندان سازند، سبك باشد هرمیزان عملی که از آن شان بردارند وسنگین باشد هرمیزان عملی که در آن شان بگذارند: به این دواست کامیابی به بهشت و نجات از دوزخ و گذشت برصراط شما ها باشهادت ببهشت درآئید وبا نماز برحمت برسید، بر

وبالشهادة تدخلون الجنّة وبالصّلاة تنالون الرّحمة ، أكثروا من الصّلاة على نبيّكم « إنّ الله وملائكته يصلّون على النبيّ يا أيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً » صلّى الله عليه وآله و سلّم تسليماً .

أيّها النّاس إنّه لا شرف أعلى من الاسلام ولا كرم أعزّ من التقوى ولا معقل أحرز من الورع ولا شفيع أنجح من التوبة ولا لباس أجمل من العافية ولا وقاية أمنع من السّلامة ولا مال أذهب بالفاقة من الرضى بالقناعة ولا كنز أغنى من القنوع ومن اقتصر على بلغة الكفاف فقد انتظم الرّاحة وتبوّأ خفض الدّعة والرغبة مفتاح التّعب والاحتكار مطيّة النصب والحسد آفة الدّين والحرص داع إلى التقحّم في الذنوب وهو داعي الحرمان والبغي سائق إلى الحَين والشره جامع لمساوي العيوب ربّ طمع خائب وأمل كاذب ورجاء يؤدّي إلى الحرمان و تجارة تؤول إلى الخسران ، ألا ومن تورّط في الأمور غير ناظر في العواقب فقد تعرّض لمفضحات النوائب و بئست القلادة قلادة الذّنب للمؤمن.

أيّها النّاس إنّه لا كنز أنفع من العلم ، ولا عزّ أرفع من الحلم ، ولا حسب أبلغ من الأدب ولا نسب أوضع من الغضب ، ولا جمال أزين من العقل . ولا سوأة أسوء من الكذب ، ولا حافظ أحفظ من الصمت ، ولا غائب أقرب من الموت .

پيغمبر خود بسيار صلوات فرستيد. راستى كه خدا وفرشته‌هاش صلوات فرستند بر پيغمبر أيا كسانيكه گرويديد صلوات براو فرستيد ودرود فراوان.

أيا مردم راستش اينستكه شرفى برتر ازاسلام نيست و كرامتى عزيزتر از تقوى و قلعه اى مصونتر از ورع و پارسائى و شفيعى پذيراتر از توبه ولباسى زيباتر ازعافيت، و نگهداشتى نيست كه منيع‌تر از سلامت و سازش و نه مالى نياز برنده‌تر از دلدادن بقناعت و نه گنجى پرثروت‌تر از قناعت هر كه بهمان كفايت گذران معاش اكتفاء كند آسايش خود را پابر جا كرده ودر مهد آرامش نشيمن ساخته، رغبت بدنيا كليد رنج است وجمع مال دنيا مركب ناراحتى، حسد آفت دين است و آزمندى سبب افتادن در پرتگاه گناهان كه مايه حرمانست سر كشى وستم رانندهٔ بمرگست وشيفته بودن بدنيا بنگاه هر عيب بد، بسا طمعى كه نوميد گردد و آرزوئى كه بر بـاد رود و دروغ در آيد و اميدى كه به نوميدى گرايد و تجـارتى كه به زيان كشد هلاهر كه خود را چشم بسته از سر انجام در هر كارى در اندازد در معرض ناگوارى هاى رسوا كننده است و چه بد گردنبندى است گردنبند گناه براى مؤمن.

أيا مردم راستش اينست كه گنجى سودمندتر از دانش نيست و عزتى بالاتر از بردبارى و نه حسبى رساتر از ادب و نه نسبى زبون تر از خشم و نه جمالى آرايش كن تر از خرد، هيـچ زشتى بدتر از دروغ نيست و هيچ پاسبانى نگهدارتر از خموشى وهيچ غائبى نزديكتر ازمرگ.

أيّها النّاس [إنّه] من نظر في عيب نفسه اشتغل عن عيب غيره ، و من رضي برزق الله لم يأسف على ما في يد غيره ، ومن سلّ سيف البغي قتل به ، ومن حفر لأخيه بئراً وقع فيها ؛ ومن هتك حجاب غيره انكشف عورات بيته ؛ ومن نسي زلله استعظم زلل غيره ؛ ومن أعجب برأيه ضلّ ، ومن استغنى بعقله زلّ ، ومن تكبّر على النّاس ذلّ ، ومن سفه على الناس شتم ، ومن خالط الأنذال حقر ومن حمل ما لا يطيق عجز .

أيّها النّاس إنّه لا مال [هو] أعود من العقل ، ولا فقر [هو] أشدّ من الجهل ، ولا واعظ [هو] أبلغ من النصح ، ولا عقل كالتدبير ؛ ولا عبادة كالتفكّر ، ولا مظاهرة أوثق من المشاورة ، ولا وحشة أشدّ من العجب ، ولا ورع كالكفّ عن المحارم ؛ ولا حلم كالصبر والصمت .

أيّها النّاس في الإنسان عشر خصال يظهرها لسانه : شاهد يخبر عن الضمير ، حاكم يفصل بين الخطاب ، وناطق يردّ به الجواب ، وشافع يدرك به الحاجة ، وواصف يعرف به الأشياء ، وأمير يأمر بالحسن ، وواعظ ينهى عن القبيح ، ومعزّ تسكّن به الأحزان ، وحاضر تجلى به الضغائن ، ومونق تلتذّ به الأسماع .

أیامردم [راستش] هر که در عیب خود نگرد از عیب دیگران بگذرد و هر که بروزی خدا داد خشنود باشد بر آنچه دیگران دارند افسوس نخورد، هر که تیغ ستمکشد بدان کشته شود، وهر که برای برادرش چاهی کند خودش در آن افتد و هر که پرده دیگران بدرد عیوب خانه خود از پرده بدر آورد، هر که لغزش خود از یاد برد لغزش دیگرانرا بزرك شمارد و هر که بنظرش خود بین باشد گمراه گردد؛ و هر که بخرد خود بی‌نیازی کند بلغزد و هر که بمردم بزرگی فروشدخوار گردد و هر که نسبت بمردم سبکسری کند دشنام‌خورد و هر که بااوباش آمیزد کوچك‌شود وهر که آنچه راتاب نیاورد بدوش گیرد، درماند.

أیامردم راستش اینستکه مالی سودمندتر از خرد نیست ونه فقری سخت‌تر از نادانی و نه‌پند دهی شیواتر از اندرز، عقلی چون تدبیر نیست و عبادتی چون تفکرو اندیشه، و پشتیبانی محکمتراز مشورت، وهراسی سخت‌تراز خود بینی نیست و ورعی چون خودداری از ارتکاب حرام، وبردباری‌چون صبر وخموشی نباشد .

أیامردم ده خصلت انسانی اززبانش برآید ١ـ گواهی استکه از درون گزارش دهد ٢ ـ حاکمی استکه میان مردم قضاوت کند ٣ـ ناطقی که پاسخ پردازد ٤ـ شافعی که حاجت بدو رواشود ٥ـ ستایشگریکه هرچیز رامعرفی کند ٦ـ فرمانده‌یکه بکار خوب فرمان دهد ٧ـ پندگوئی که از زشت بازدارد ٨ـ تسلیت گوئی که غمها بدان‌آرام شود ٩ـ وسیله حاضری استکه کینه‌بدان برطرف شوند ١٠ـ دلربائی استکه گوشها ازآن لذت برند .

أيّها النّاس إنّه لاخير في الصمت عن الحكم كما أنّه لاخير في القول بالجهل .

واعلموا أيّها النّاس إنّه من لم يملك لسانه يندم ، ومن لايعلم يجهل ، ومن لايتحلّم لايحلم ومن لايرتدع لايعقل، ومن لايعقل يهن ،ومن يهن لايوقّر، ومن لايوقّر يتوبّخ ؛ ومن يكتسب مالاً من غير حقّه يصرفه في غير أجره، ومن لايدع وهو محمود يدع وهو مذموم،ومن لم يعط قاعداً منع قائماً ومن يطلب العزّ بغير حقّ يذلّ ؛ ومن يغلب بالجور يُغلب ، ومن عاند الحقّ لزمه الوهن ، ومن تفقّه وقّر، ومن تكبّر حقّر، ومن لايُحسن لايُحمد .

أيّها النّاس إنّ المنيّة قبل الدّنيّة والتجلّد قبل التبلّد ، والحساب قبل العقاب، والقبر خير من الفقر، وغضّ البصر خيرٌ من كثير من النظر ، والدّهر يوم لك ويومٌ عليك فاذا كان لك فلاتبطر وإذا كان عليك فاصبر فبكليهما تمتحن . ـ وفي نسخة و كلاهما سيختبر ـ .

أيّها الناس أعجب ما في الانسان قلبه وله موادٌ من الحكمة وأضدادٌ من خلافها فان سنح له الرّجاء أذلّه الطمع ؛ وإن هاج به الطمع أهلكه الحرص ، وإن ملكه اليأس قتله الأسف ، وإن عرض له الغضب اشتدّ به الغيظ ، وإن أسعد بالرضى نسي التحفّظ ، وإن ناله الخوف شغله الحذر

أيامردم راستش اینستکه خوب نیست دم بستن از حکمت و سخن بجا چنانکه خوب نیست سخن گفتن بنادانی .

(دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی)

وأی مردم بدانید هر کس اختیار زبان خود را ندارد پشیمان می‌شود وهر که نداند بنادانی افتد وهر که خود را ببردباری واندارد بردبار نباشد وهر که مهار خود نکشد خردمند نیست وهر که خردمند نیست خوار شود وهر که خوار شود احترام نشود وهر که احترام نشود مورد سرزنش است وهر که مالیرا بناحق بدست آورد درغیر مورد خرج کند و هر که بوجه پسندیده‌ای دست از بدی بر ندارد بر آن وادار شود وبانکوهش و بناچار دست از آن بدارد، هر که نشسته عطا نکند ایستاده باشد وازاو دریغ شود وهر که عزت بناحق جوید راه خوازی پوید وهر که بناحق غالب آید مغلوب گردد وهر که باحق لجبازی کند موهون بود وهر که دینرا بفهمد باوقار باشد واحترام دارد وهر که تکبرورزد کوچك شود و هر که احسان نکند اورا نستایند.

أيامردم مردن به از زبون زیستن است وجستن باسختی به از بیکار خفتن است وحساب خود نگه داشتن به از کیفر کشیدنست و گور به از فقر وچشم پوشیدن به از بسیار از نگاههااست و روزگار در روزی باتو است ودر روزی دربرابرت هرگاه باتو است مستی مکن وهرگاه دربرابر تو است صبر کن زیرا بهردو آزمایش شوی ودر نسخه‌ایستکه هردو را اختبار خواهد شد.

أيامردم شگفت آور چیزیکه درانسانست دل اواست دل مایه‌هائی ازحکمت دارد واضدادی بر خلاف آن اگر امیدواری بدورخ دهد طمعش خوار کند واگر طمعش برافروخت حرصش بکشد واگر نومیدی گریبانگیرش شد افسوسش بکشد واگر خشمش رخ داد غیظ اوسخت باشد واگر با رضایت

وإن اتّسع له الأمن استلبته الغرّة ـ وفي نسخة أخذته العـزّة ، ـ وإن جدّدت له نعمة أخذته العزّة ، وإن أفاد مالاً أطغاه الغنى ، وإن عضّته فاقة شغله البلاء ـ وفي نسخة جهده البكاء ـ وإن أصابته مصيبة فضحه الجزع ، وإن أجهده الجوع قعد به الضعف ، وإن أفرط في الشبع كظّته البطنة فكلّ تقصير به مضرّ وكلّ إفراط له مفسد .

أيّها النّاس إنّه من فلّ ذلّ ، ومن جاد ساد ؛ ومن كثر ماله رأس ، ومن كثر حلمه نبل ، ومن أفكر في ذات الله تزندق ؛ ومن أكثر من شيء عُرف به ، ومن كثر مزاحه استخفّ به ، و من كثر ضحكه ذهبت هيبته .

فسد حسب من ليس له أدب ، إنّ أفضل الفعال صيانة العرض بالمال ؛ ليس من جالس الجاهل بذي معقول ، من جالس الجاهل فليستعدّ لقيل وقال ، لن ينجو من الموت غنيّ بماله ولا فقير لاقلاله .

أيّها النّاس لو أنّ الموت يشترى لاشتراه من أهل الدّنيا الكريم الأبلج واللّئيم الملهوج .

نیکبخت شود تحفظرا از یاد برد و اگر بیمی بدو رسد حذر اورا مشغول سازد و اگر بر آسوده باشد فریب وغرور (عزت خل) اورا درربايد ودر نسخهٔ دیگراستکه عزت (يا فريب خل) اورا در گیردو اگر نعمتی تازه کند عزت اورا بگیرد و اگرمالی بابد گمراهیش بسر کشی کشد و اگر نداری او را بـگزد بلایش بکار گیرد و در نسخه ایستکه از گریه برنج افتد و اگر مصیبتی بوی رسد بی تابی او را رسوا کند و اگر گرسنگی کشد ناتوانی او را از پای در آورد و اگر بر سیر خورد شکم بری او را بفشارد پس هر کوتاهی و کمی باو زیان رساند و هر افراط و گذشت از حد هم مفسده بار برای او است.

أیامردم هر که کندی (کم کاری خل) کرد خوار شد و هر که بخشش نمود آقاشدوهر که فراوان داشت سرور گردید وهر که پرحلم ورزید شرافتمندشد وهر که درذات خدااندیشید زندیـق گردید وهر که چیزیرا براظهار کرد بدان‌معروف شود وهر که پرشوخی کرد سبك گردد وهر که برخندید هیبتش برود، آبروی خانوادگی کسیکه ادب و پرورش ندارد تباه گردد، راستی بهترین کار نگهداشتن آبرو است بصرف مال کسیکه با نادان همنشین گردد خردمند نیست هـر که با نادان نشیند آماده قیل و قال و جنجال باشد، از مرك رها نشود توانگری برای ثروتش ونه فقیری برای نداریش.

أیا مردم ـ اگر مرگ خریداری بودکریم درخشان چهره آنرا میخرید وهم لیئم نپخته و آزمند .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ درتوجیه اینکلام وجوهی‌توان گفت :

١ـ مقصود این باشد که اگر مرك خرید وفروش‌میشد کریم آنرامیخرید چون‌بکرامت کردن شوق‌دارد ومال ندارد که ببخشدچنانچه‌معمول‌همین است (کرم داران عالمرا درم نیست) واز این غم

أيّها النّاس إنّ للقلوب شواهد تجري الأنفس عن مدرجة أهل التفريط، وفطنة الفهم للمواعظ مايدعو النفس إلى الحذر من الخطر، وللقلوب خواطر للهوى، والعقول تزجر وتنهى، وفي التجارب علم مستأنف، والاعتبار يقود إلى الرّشاد. وكفاك أدباً لنفسك ما تكرهه لغيرك، و عليك لأخيك المؤمن مثل الذي لك عليه، لقد خاطر من استغنى برأيه، والتدبّر قبل العمل فانّه يؤمنك من الندم، ومن استقبل وجوه الآراء عرف مواقع الخطأ ومن أمسك عن الفضول عدّلت رأيه العقول، ومن حصن شهوته فقد صان قدره، ومن أمسك لسانه أمنه قومه، ونال حاجته، وفي تقلّب الأحوال عُلم جواهر الرّجال، والأيّام توضح لك السرائر الكامنة، وليس في البرق الخاطف مستمتع لمن يخوض في الظلمة، ومن عرف بالحكمة لحظته العيون بالوقار والهيبة؛ وأشرف الغنى ترك المنى، والصبر جنّة من الفاقة، والحرص علامة الفقر، والبخل جلباب المسكنة؛ والمودّة قرابة مستفادة، ووصول معدم خير من جاف مكثر، والموعظة كهف لمن وعاها، ومن أطلق

بمرك خودراضی می‌شد و لئیم آزمند هم آنرا میخرد و بدان راضی است چون بواسطه حرصیکه دارد از زندگی خود بی‌نهایت ناراضی است وبسا زیانی بیند و خواهد که ازغصة بمیرد و بسا ازحسد بدیگران بمرك گراید.

۲- مقصود این‌باشد که کریم مرگرا میخرد تافروشنده‌رابکرم‌خوداز آن رها کند ولئیم آنرا میخرد چون‌حرص بجمع هرچیز دارد.

۳- کریم آنرا میخرد تاهمه مردم ازآن راحت‌شوند ولئیم آنرامیخرد تابجان همه مردمش ریزد وهمه‌را باآن بکشد وهرچه دارند خاص‌خود کند.

دنباله حدیث۴-

أیامردم- راستی برای‌دلها گواهانی است: نفوس‌زنده برای تیزهوشی وپند پذیری از روش تقصیرکاران درایندو بخوداعلام خطر کنند وبر حذرباشند دلها خاطره‌های‌هوابسیار دارند ولی خرد هایند که باز دارند وغدقن سازند در هرآزمایشی دانش تازه‌ایست، عبرت گیری براه درست میرساند برای ادب‌تو همین بسکه بدی دیگریرا ملاحظه کنی، بگردن تو برای مؤمنست همان حقی که تو را براو است، هرکه برأی‌خود بی‌نیاز ومستبدشد، درخطر افتد،تدبیر پیش‌از اقدام بکاربایدکه توزااز بشیمانی بیاساید هرکه وجوه و علت نظرهای مختلف را برآورد کند مواقع خطا بشناسد هرکه ازسخن زیادی خوددار است خردها رأی اورا عادل دانند هرکه شهوتشرا مهار کرد قدر خودرانگه داشت، هرکه زبانشرا نگهدارد مردم‌او ازاو آسوده‌اند وبحاجت‌خودرسد، درزیرورو شدن اوضاع جوهر مردان دانسته‌شود آینده روزگار اسرار نهانرا برای توعیان کند، کسیکه درتاریکی است‌از جهش‌برق بهره‌ای نبرد، هر که حکمتدار شناخته شود بدیده وقار وهیبتش نگرند- شریف‌ترین توانگری‌ترك آرزواست، شکیبائی‌بهشت(سپرخ) نداریست‌و آزنشانهٔ فقرو نیازمندی، بخل‌روپوش‌زبونی است و دوستی خویشاوندئی استکه بدست آورده‌ای، ندار با ترحم بهتر از توانگر جفاپیشه است،

طرفه كثر أسفه ، وقد أوجب الدّهر شكره على من نال سؤله ؛ وقلّ ماينصفك اللّسان في نشر قبيح أو إحسان ومن ضاق خلقه ملّه أهله ، ومن نال استطال ؛ و قلّ ماتصدقك الاُمنيّة ، والتواضع يكسوك المهابة ، وفي سعة الأخلاق كنوز الأرزاق ، كم من عاكف على ذنبه في آخر أيّام عمره. ومن كساه الحياء ثوبه خفي على الناس عيبه ، وانح القصد من القول فانّ من تحرّى القصد خفّت عليه المؤن، وفي خلاف النفس رشدك، من عرف الأيام لم يغفل عن الاستعداد، ألا وإنّ مع كلّ جرعة شرقاً وإنّ في كلّ اُكلة غصصاً ،لاتنال نعمة إلّا بزوال اُخرى . ولكلّ ذي رمق قوت ولكلّ حبّة آكل وأنت قوت الموت .

اعلموا أيّها النّاس أنّه من مشى على وجه الأرض فانّه يصير إلى بطنها ، واللّيل والنهار يتنازعان ـ وفي نسخة اُخرى يتسارعان ـ في هدم الأعمار.

ياأيّها النّاس كفر النعمة لؤم ، وصحبة الجاهل شؤم ، إنّ من الكرم لين الكلام، ومن العبادة إظهار اللّسان و إفشاء السلام ، إيّاك والخديعة فانّها من خلق اللّئيم ، ليس كلّ طالب يصيب ولا كلّ غائب يؤوب ، لاترغب فيمن زهد فيك ، ربّ بعيد هو أقرب من قريب، سل عن الرّفيق قبل

بند بناه آنكسی استكه بذیردش، هر كه نگاهش را رها كرد و بهرجا و هرچه چشم انداخت افسوس فراوان خورد.

روزگاران شكر اورا برآنكه بدرخواستش رسیده لازم شمرده، كمتر استكه زبان در انتشار زشت وزیبا عدالت را رعایت كند، هر كه تنك خلقست خاندانش ازاو دلتنك باشند، هر كه (بچیزی) رسید، گردن كشید كم استكه آرزو باتو راست گوید (یعنی بجاباشد یااینكه رواگردد) تواضع برهیبت تو بیفزاید، دراخلاق خوش گنجهای روزیست بسا كسیكه در پایان عمر ملازم گناه خوداست ، هر كه جامهٔ شرم دربر كرد عیبش ازمردم نهان است، گفتاررا باندازه دار زیرا هر كه اندازه نگهدازد رنج و هزینه اوسبك دز آید، راه جوئی تو در مخالفت هوای نفس است، هر كه روزگار را شناخت از آمادگی زوی نتافت هلا باهر نوشیدنی گلوگیری است ودر هر لقمه فرو دادنی خفه گی، بنعمت نرسی جز آنكه نعمت دیگری از دست بدهی برای هر جانداری قوتی است و برای هر دانــه ای خورندهای وتو هم قوت مرگی.

أیا مردم ـ بدانید هر كس برروی زمین راه میرود زاستش بدرون آن میخلد وشب و روز ستیزه دارند (بهم پیشی گیرند خ ل) درویران كردن بنیان عمرها.

أیامردم ـ ناسپاسی نعمت پستی است و صحبت نادان بدبختی، راستی نرمش درسخن از كرامت است و اظهار زبانی و افشاء سلام ازعبادت، مبادا خدعه كنی زیرا از اخلاق مردم پست است هرجوینده یابنده نیست و هر غائبی باز آینده، آنكه تو را نخواهد بدو دل مبند بسا دوریكه از نزدیك زود رس تر است پیش از آنكه راه جوئی رفیق سفر را بجو و پیش از تهیه خانهای همسایه آنراوارس،

الطريق وعن الجار قبل الدّار ، ألاومن أسرع في المسير أدركه المقيل ، استر عورة أخيك كما تعلمها فيك ، اغتفر زلّة صديقك ليوم يركب عدوّك ، من غضب على من لايقدر على ضرّه طال حزنه وعذّب نفسه ، من خاف ربّه كفّ ظلمه - وفي نسخة من خاف ربّه كفي عذابه - ومن لم يزغ في كلامه أظهر فخره ، ومن لم يعرف الخير من الشرّ فهو بمنزلة البهيمة ، إنّ من الفساد إضاعة الزّاد ما أصغر المصيبة مع عظم الفاقة غداً ، هيهات هيهات وما تناكرتم إلّا لما فيكم من المعاصي والذنوب فما أقرب الراحة من التعب والبؤس من النّعيم، وما شرٌّ بشرّ بعده الجنّة وما خيرٌ بخير بعده النّار وكلُّ نعيم دون الجنّة محقور وكلُّ بلاء دون النّار عافية ، وعند تصحيح الضمائر تبدو الكبائر تصفية العمل أشدُّ من العمل، وتخليص النيّة من الفساد أشدُّ على العاملين من طول الجهاد هيهات لولا التّقى لكنت أدهى العرب .

أيّها النّاس إنّ الله تعالى وعد نبيّه محمّداً صلّى الله عليه وآله الوسيلة ووعده الحقُّ ولن يخلف الله وعده ألاوإنّ الوسيلة على درج الجنّة وذروة ذوائب الزلفة ونهاية غاية الأُمنيّة ، لها ألف مرقاة ما بين المرقاة إلى المرقاة حُضر الفرس الجواد مائة عام وهو ما بين مرقاة درّة إلى مرقاة جوهرة ، إلى

هلا هر كه در رفتن شتاب كند خستگی اورا دریابد، عیب برادرترا بپوش چنانكه آن عیب در خود میدانی از لغزش دوستت در گذر بحساب روزیكه دشمنت برسر آید، هر كه بر كسی خشم گیرد كه بر زیان او قدرتی ندارد اندوهاش درازاست و خود را عذاب كند، هر كه از پروزدگارش ترسدستمش را بازگیرد- در نسخهٔ دیگر- هر كه از پروردگارش ترسد عذاب از او بگرداند- هر كه در گفتارش بناحق نگراید افتخار خود را بنماید (هر كه بی‌باك سخن گوید بر خود ببالد خ‌ل) هر كه خوب از بد نشناسد چون حیوانی باشد، راستی از میان بردن توشه از تباهی‌است.

وچه كوچك است مصیبت دنیا نظر بنیازمندی در فردا (یعنی هرمصیبتی بحساب بیچاره گی و حاجت در قیامت كوچكست) هیهات‌هیهات بی‌اعتمادی و ناآشنائی شماها با یكدیگر برای معاصی‌و گناهانیستكه در آن اندرید.

وچه اندازه آسایش برنج نزدیكست وسختی و تنگدستی بنعمت‌خوار گی‌هیچ بدی‌بدنباشد كه دنبالش بهشت آید و هیچ خوبی و خوشی خوش نباشد كه دنبالش دوزخ باشد، هر نعمتی دربرابر بهشت حقیراست و هر بلائی در برابر دوزخ عافیت است هنگام درست و پاك شدن درونها گناهان بزرك خودنمائی كنند پاك كردن كردار از انجام آن سخت‌تر است و اخلاص نیت از فساد بر عاملان سخت تر است ازطـول جهـاد هیهات اگر بملاحظه تقوی نبود من از همه عرب سیاستمدارتر بودم .

أیامردم راستی‌خدای‌تعالی بپیغمبر خودمحمد وعده‌وسیله داده، وعده‌اش درست‌است وخدا هر هر گز خلف‌وعده‌نكند، هلا كه وسیله‌پلكان بهشت است و سر گیسوان تقرب بخدا ونهایت بزرگترین آرزوها، هزار پله دارد كه از هرپله تا دیگری باندازه یكصد سال دویدن اسب تندرو است ، از یك

مرقاة زبرجدة إلى مرقاة لؤلؤة ، إلى مرقاة ياقوتة ، إلى مرقاة زمرّدة ، إلى مرقاة مرجانة ، إلى مرقاة كافور ، إلى مرقاة عنبر ، إلى مرقاة يلنجوج ، إلى مرقاة ذهب ، إلى مرقاة غمام ، إلى مرقاة هواء ، إلى مرقاة نور قد أنافت على كلّ الجنان ورسول الله صلى الله عليه وآله يومئذ قاعدٌ عليها ، مرتد بريطتين ريطة من رحمة الله وريطة من نور الله ، عليه تاج النبوّة وإكليل الرسالة قد أشرق بنوره الموقف وأنا يومئذ على الدّرجة الرفيعة وهي دون درجته وعليّ ريطتان ريطة من اُرجوان النور وريطة من كافور والرّسل والأنبياء قد وقفوا على المراقي ، وأعلام الأزمنة وحجج الدهور عن أيماننا وقد تجلّلهم حلل النّور والكرامة ، لا يرانا ملكٌ مقرّب ولا نبيٌّ مرسل إلّا بهت بأنوارنا وعجب من ضيائنا وجلالتنا وعن يمين الوسيلة عن يمين الرّسول صلى الله عليه وآله غمامة بسطة البصر يأتي منها النداء : يا أهل الموقف طوبى لمن أحبّ الوصيّ وآمن بالنبيّ الاُمّيّ العربيّ ومن كفر فالنار موعده ، وعن يسار الوسيلة عن يسار الرّسول صلى الله عليه وآله ظلّة يأتي منها النداء : يا أهل الموقف طوبى لمن أحبّ الوصيّ وآمن بالنبيّ الاُميّ ، والذي له الملك الأعلى لا فاز أحدٌ ولا نال الرّوح والجنّة إلّا من لقي خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بنجومهما ، فأيقنوا يا أهل ولاية الله ببياض وجوهكم وشرف

پله در آغاز شود تا برسد بپله‌ای از گوهر ، تا برسد بپله‌ای از زبرجد تا برسد بپله‌ای از لؤلؤ تا برسد بپله‌ای از یاقوت تا برسد بپله‌ای از زمرد تا برسد بپله‌ای از مرجان تا برسد بپله‌ای از کافور تا برسد بپله‌ای از عنبر تا برسد بپله‌ای از یلنجوج (چوب عود) تا برسد بپله‌ای از طلا تا برسد بپله ای از ابر تا برسد بپله‌ای از هوا تا برسد بپله‌ای از نور ، این پلکان از همه بهشتها فرازتر است ، در آن روز رسولخدا (ص) بر آن نشسته و دو جامه لطیف در بر دارد یکی از رحمت خدا و یکی از نور خدا تاج نبوت برسر دارد که اکلیل رسالت بر آنست از نورش همه عرصه قیامت تابانست و من در آن روز بر پله بلندی باشم فروتر از پله او و دو جامه لطیف در بر دارم جامه‌ای از ارجوان نور و جامه‌ای از کافور ورسولان و پیمبران بر دیگر پله‌ها ایستاده‌اند و پرچمهای زمانه و حجتهای تاریخ روزگار بر سمت راست ما افراشته استکه با حله‌های نور و کرامت تزیین شدند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلی ما را ننگرد جز اینکه از انوار ما خیره شود و از تابش و جلالت ما بشگفت ماند و در سمت راست منبر وسیله که سمت راست رسول (ص) باشد ابری تا چشم رس گسترده است و از آن ندا برآید که:

ای حاضران موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی عربی گرویده و هر که کافر بوده است وعده گاهش دوزخ است . و از سمت چپ منبر وسیله که سمت چپ پیغمبر است نداء آید که:

ای اهل موقف! خوشا بر کسیکه وصی را دوست داشته و به پیغمبر امی و آنکه ملك اعلا دارد گرویده ، احدی کامیاب نگردد و بآسایش بهشت نرسد جز کسیکه خالق خود را بااخلاص بر آن دو ملاقات کند و اقتداء باختران آنها کرده باشد (امامان اولاد آنها) ای اهل ولایت خدا یقین داشته

مقعدكم و كرم مآبكم وبفوزكم اليوم على سرر متقابلين ويا أهل الانحراف والصدود عن الله عزّ ذكره ورسوله و صراطه وأعلام الأزمنة أيقنوا بسواد وجوهكم وغضب ربّكم جزاءاً بما كنتم تعملون وما من رسول سلف ولا نبيّ مضى إلّا وقد كان مخبراً اُمّته بالمرسل الوارد من بعده و مبشراً برسول الله صلى الله عليه وآله وموصياً قومه باتّباعه و محلّيه عند قومه ليعرفوه بصفته وليتّبعوه على شريعته ولئلّا يضلّوا فيه من بعده، فيكون من هلك [أ] وضلّ بعد وقوع الاعذار والانذار عن بيّنة و تعيين حجّة ، فكانت الأمم في رجاء من الرسل وورود من الأنبياء ولئن اُصيبت بفقد نبيّ بعد نبيّ على عظم مصائبهم وفجائعها بهم فقد كانت على سعة من الأمل، ولا مصيبة عظمت ولا رزيّة جلّت كالمصيبة برسول الله صلى الله عليه وآله لأنّ الله ختم به الانذار والاعذار وقطع به الاحتجاج والعذر بينه و بين خلقه وجعله بابه الذي بينه وبين عباده ومهيمنه الذي لا يقبل إلّا به ولا قربة إليه إلّا بطاعته ، وقال في محكم كتابه : «من يطع الرسول فقد أطاع الله ومن تولّى فما أرسلناك عليهم حفيظاً» فقرن طاعته بطاعته ومعصيته بمعصيته فكان ذلك دليلاً على ما فوّض إليه وشاهداً له على من اتّبعه و عصاه

باشيد بهرو سفيدى خود وشرافت جايگاه و كرامت سر انجام خويش و باينكه امروز بر تختها در برابرهم بر آئيد.

واى اهل انحراف و تمرد از خدا عزذكره و از رسولخدا و راه او و از پرچمهاى امامت در هرزمانى! يقين كنيد بهرو سياهى خود وبخشم پروردگارتان برشما در برابر آنچه كرديد ؛ هيچ رسول وپيغمبر سلفى نبوده است جز اينكه به رسول پس از خود خبرداده وبه رسول خاتم پيغمبران مژده بخشيده است و بقومش سفارش كرده كه او را پيروى كنند و صفات او را براى قومش بيان كرده تا او را بشناسند و از شريعت او پيروى كنند و براى آنكه پس از وى گمراه نشوند و هلاكت و گمراهى هر كه هلاك و گمراه شده پس از رفع عذر و بيم دادن باشد و با وجود بيان و تعيين حجت.

و هميشه امتها دنبال هم بامید رسولان وورود پيغمبران بودند و گرچه پيغمبرى را پس از ديگرى باعظم مصيبت وداغ آنها ازدست داده اند ولى بآرزوى پردامنه خود تسلى يافتند، مصيبتى بزرگتر و رزيه كلانتر ازمصيبت وفات رسولخدا(ص) نبود زيرا خدا بوجود او نبوت را پايان داد ووسيله عذر و احتجاج راقطع كرد وهم او بود كه وسيله عذر ميان خدا وخلقش شد و اورا طريق ميان خود وخلقش نمود و سر پرست بر آنها ساخت آنكه جز بدو عملى نپذيرد و جز بطاعت او كس بدرگاهش تقرب نتواند و در قرآن محكم خود فرمود:

(٨٠- النساء) هر كه رسولخدا را اطاعت كند خدارا اطاعت كرده و هر كه رو گرداند تو را بر آنها پاسبان نگماشتيم - و طاعت خود را قرين طاعتش ساخته و نافرمانى خود راقرين نافرمانيش و اين دليل است بر آنچه بدو تفويض شده است و گواه است برهر كه از اوپيروى كرده يانافرمانى

وبيّن ذلك في غير موضع من الكتاب العظيم فقال تبارك وتعالى في التحريض على اتّباعه والترغيب في تصديقه والقبول لدعوته : «قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم» فاتّباعه صلى الله عليه وآله محبّة الله ورضاه غفران الذّنوب وكمال الفوز ووجوب الجنّة وفي التولّي عنه والاعراض محادّة الله وغضبه وسخط والبعد منه مُسكن النّار وذلك قوله : «ومن يكفر به من الأحزاب فالنّار موعده» يعني الجحود به والعصيان له فانّ الله تبارك اسمه امتحن بي عباده وقتل بيدي أضداده وأفنى بسيفي جحّاده وجعلني زلفة للمؤمنين وحياض موت على الجبّارين وسيفه على المجرمين وشدّ بي أزر رسوله وأكرمني بنصره وشرّفني بعلمه وحباني بأحكامه واختصّني بوصيّته واصطفاني بخلافته في اُمّته فقال صلى الله عليه وآله وقد حشده المهاجرون والأنصار وانغصّت بهم المحافل :

أيّها النّاس إنّ عليّاً منّي كهارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي ، فعقل المؤمنون عن الله نطق الرّسول إذ عرفوني أنّي لست بأخيه لأبيه واُمّه كما كان هارون أخا موسى لأبيه واُمّه ولا كنت نبيّاً فأقتضي نبوّة ولكن كان ذلك منه استخلافاً لي كما استخلف موسى هارون علیه‌السلام حيث

نموده است واین حقیقت را درچند جا از قرآن بزرك بیان کرده است و او تبارك وتعالی فرموده است در مقام تشویق بر پیروی او و ترغیب بتصدیق و قبول دعوتش (۳۱ ـ آل عمران) بگو ، اگر شمائید که خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد و گناهان شما را بیامرزد.

بنابراین پیروی ازرسولخدا دوستی خدااست و خشنودی او آمرزش گناهان و کمال کامیابی و بایستی بهشت است ودر رو گردانیدن ازاو واعراض کردن کشمکش با خدا وخشم وقهر خدا ودوری ازاو استکه بدوزخ نشیمن دهد و اینست گفتار خدا (۱۷ ـ هود) هر کس از هر گروهی بوی کفرورزد وعده گاهش دوزخ است.

مقصود از آن انکار است و نافرمانی او ، راستی خدا تبارك وتعالی بوجود من بنده‌های خود را آزموده و بدست من مخالفانش را کشته و باتیغ من منکرانش را نابود ساخته و مرا وسیلهٔ قرب و شادمانی مؤمنان نموده وکانون مرك بر زورگویان و جباران وشمشیر خود بر مجرمان و بوسیله من پشت پیغمبرش را محکم کرده و مرا بیاری کردن او گرامی داشته و بدانش او شرف بخشیده و بر گماشته و باحکام او عطابخشیده و بوصیت او اختصاص داده است و برای جانشینی او در امتش بر گزیده ودر انجمن همه‌مهاجر وانصار که بر آنها تنك شده بود فرمود (ص):

أیا مردم ـ راستی علی نسبت بمن چون هارونست بموسی(ع) جز اینکه پس از من پیغمبری نیست و مؤمنان گفتار رسول‌رافهمیدند زیرا دانستند که من برادر تنی او نیستم که از پدرومادرش باشم چنانچه هارون برادر موسی بود از پدر و مادرش و پیمبر نیستم تا درخواست پیمبری کنم ولی مقصودش این بودمرا جانشین و خلیفه خود سازد چونانکه موسی هارون را جانشین و خلیفه خود

يقول: «اخلفني في قومي وأصلح ولاتتبع سبيل المفسدين» وقوله صلى الله عليه وآله حين تكلمت طائفة فقالت: نحن موالي رسول الله صلى الله عليه وآله فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حجة الوداع ثم صار إلى غدير خم فأمر فأصلح له شبه المنبر ثم علاه وأخذ بعضدي حتى رئي بياض إبطيه رافعاً صوته قائلاً في محفله «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» فكانت على ولايتي ولاية الله وعلى عداوتي عداوة الله. وأنزل الله عز وجل في ذلك اليوم «اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً» فكانت ولايتي كمال الدين ورضا الرب جل ذكره وأنزل الله تبارك وتعالى اختصاصاً لي وتكرماً نحلنيه وإعظاماً وتفضيلاً من رسول الله صلى الله عليه وآله منحنيه وهو قوله تعالى: «ثم ردوا إلى الله موليهم الحق ألا له الحكم وهو أسرع الحاسبين»، في مناقب لو ذكرتها لعظم بها الارتفاع فطال لها الاستماع ولئن تقمصها دوني الأشقيان و نازعاني فيما ليس

ساخت آنجا که میگوید (١٤٢- الاعراف) جانشینم باشی در میان قومم و اصلاح کن وپیرو مفسدان مشو- و گفتار آنحضرت هنگامیکه مردمی بزبان آمدند و گفتند ما هستیم موالی و سر پرست مردم از طرف رسولخدا (ص). و رسولخدا (ص) برای حجة الوداع بیرون شد وسپس به غدیر خم گذر کرد و فرمود تا بمانند منبری برایش ساختند سپس بر آن بر آمد وبازوی مرا بر آورد تا سپیدی زیر دوشانه اش دیده شد وبآواز بلند فرمود در آن انجمن خود:

من کنت مولاه فعلی مولاه- هر که را من مولا و آقا هستم علی مولا و آقا است بار خدایا دوستش را دوستدار ودشمنش را دشمن شمار. پس معیار ولایت دوستی خدا وولایت و دوستی من شد و معیار دشمنی و عداوت باخدا دشمنی بامن شد و خداعزوجل در همان روز این آیه را فرو فرستاد(٣- المائده) امروز دین را برای شما کامل کردم ونعمت خودم را برشما تمام کردم و اسلام را بحساب دین شما پسندیدم- پس ولایت من کمال دین و رضایت پرورد گار جل ذکره گردید و خدا تبارك وتعالی بویژه برای من و کرامتی که بمن عطا کرد وبرای تعظیم و تفضیلی که رسول اکرم (ع) بمن بخشید و آن گفته خداتعالی است (٦٢- الانعام) سپس برگشتند بدرگاه خدامولاشان حق است هلا از آن او است حکم وقضاوت واو است حساب گری توانا وسریعتر ازحساب گران.

شرح- از مجلسی ره «و انزل الله الخ» دووجه دارد:

١- مقصود نزول آیه گذشته باشد و غرضش اینستکه عنوان مولی را که رسولخدا (ص) برای من اثبات کرده است بهمان معنی استکه خدا برای خودش درقول خود موليهم الحق اثبات کرده یعنی سیدمطاع واولی بنفس ومال.

٢- مقصودنزول آیه بعدی باشد باین معنی که مولی بودن امیرالمؤمنین حقست ودر برخی اخبار هم چنین تفسیر شده ودر قرائت اهل بیت هم حق مرفوعست تاخبر مولی باشد وبنابر قرائت جر هم ممکنست مولی بدل اشتمال-الله باشد ومقصود ازردبخدا ردبائمه باشد بروجه مجاز ومراد ردحساب مردم به آنان باشد چنانکه ملوك کارخادمان رابخود نسبت دهند.

دنباله حدیث ٤-

درباره من منقبتها استکه اگر آنها را یاد کنم جنجال بزرگی بر آید وزمانی درازخواهد که

لهما بحقّ ور كباها ضلالة واعتقداها جهالة فلبئس ماعليه وردا ولبئس مالأنفسهما مهّدا، يتلاعنان في دورهما ويتبرّأ كلٌّ واحد منهمـا من صاحبه يقول لقرينه إذا التقيا : ياليت بيني و بينك بعد المشرقين فبئس القرين ، فيجيبه الأشقى على رثوثة : ياليتني لم أتّخذك خليلاً ، لقد أضللتني عن الذّكر بعد إذجاءني و كان الشيطان للانسان خذولاً ، فأنا الذّكـر الذي عنه ضلّ والسبيل الذي عنه مال والايمان الذي به كفر، والقرآن الذي إيّاه هجر والدّين الذي به كذّب والصراط الذي عنه نكب، ولئن رتعافي الحطام المنصرم والغرور المنقطع و كانامنه على شفاحفرة من النّار لهما على شرّ ورود ، في أخيب وفود، وألعن مورود ، يتصارخان باللّعنة ويتناعقان بالحسرة مالهما من راحة ولاعن عذابهما من مندوحة ، إنّ القوم لم يزالواعبّاد أصنام و سدنة أوثان ، يقيمون لها المناسك و ينصبون لها العتائر ويتّخذون لها القربان ويجعلون لها البحيرة والوصيلـة والسائبة

بدان گوش دهند و اگر در برابر من آندو بدبخت تر آنرا پیراهن برخود کردند ودر آنچه بـدان حقی نداشتند بامن ستیزه کردند و بگمراهی مرتکب آن گردیدند و بنادانی آنرا از آن خودداستند چه بسیار بداست آنجا که سرانجام وارد شوند و چه بسیار بداست آنچه برای خود گستردند درخانه خویش، دربرزخ وآخرت همدیگر را لعنت کنند و هر کدام از یار خود بیزار باشد و چون بهم قطار خود برخورد گوید (٣٦ـ الزخرف) ای کاش میان من وتو دوری ازمشرق تامغرب بود چه بد هـم نشینی بودی، وآندیگری بخت برگشته و پژمان پاسخش دهد که: (٢٨ـ الفرقان ـ با اندکی اختلاف) ای کاش منت دوست نگرفته بودم هرآینه مرا از ذکری که برایم آمده بود گمراه ساختی وشیطانست که خوار کنندهٔ انسانست.

منم آن ذکریکه ازآن گمراه شد و آن راهیکه ازآن بیکسو شد وآن ایمانی که بدان کفـر ورزید و قرآنیکه از آن رو گردانید وآن دینیکه دروغش شمرد و صراطیکه ازآن سرنگون گردید و اگرچه چریدند در متاع بی بهای فانی با غرور بی دنبال و در آن بر پرتگـاه دوزخ بسر بردند هر آینه آندو ورود بسیار بدی خواهند داشت در نومید ترین واردین و ملعون ترین پذیرا کننده ها .

شرحـ از مجلسی رهـ قوله «و ألعن مورود» ظاهر اینستکه کلمه العن بمعنی ملعونتراست واز فعل مجهول باز گرفته شده برخلاف قاعده مانند اعذر یعنی معذورتر واشهر وأعرف بمعنی مشهورتر وشناخته شده تر یعنی درمیان مردمی واردشوند که خود ازآنها بیشتر مستحق لعنتند و ممکن است مقصود این باشد که برقومی وارد شوند که اشد لعن رابر آنها کنند.

دنباله حدیث ٤ـ

بلعنت بریکدیگر فریاد کشند وبا افسوس هم آغوش گردند برای آنها راحتی نباشد وازعذابـ شان چاره و گریزی نی، راستی این مردم پیوسته پرستنده بتها بودند و خدمتکار اوثان برای آن بتها مراسم پرستش برپامیکردند (یعنی قربانی میگذرانیدند یامناسك حج را بحساب آنها برگزارمیکردند ازمجلسی ره) و عتائر (یك نذر مخصوص بوده) برای آنها میگذرانیدند ـ

والحام ویستقسمون بالأزلام عامهین عن الله عزّ ذکره ، حائرین عن الرّشاد ، مهطعین إلی البعاد وقد استحوذ علیهم الشیطان ، وغمرتهم سوداء الجاهلیّة ورضعوها جهالة وانفطموها ضلالة فأخرجنا الله إلیهم رحمة وأطلعنا علیهم رأفة وأسفر بنا عن الحجب نوراً لمن اقتبسه وفضلاً لمن اتّبعه وتأییداً لمن صدّقه ، فتبوّؤوا العزّ بعد الذّلة والکثرة بعد القلّة وهابتهم القلوب والأبصار وأذعنت لهم الجبابرة وطوائفها وصاروا أهل نعمة مذکورة وکرامة میسورة وأمن بعد خوف وجمع بعد کوف

(در نهایه گفته که درحدیث آمده برهر مسلمانی یك قربانی و عتیره‌ای است رسم عرب بود که نذری میکرد میگفت اگر چنین وچنان شد وشمارهٔ گوسفندانش بفلان رسید برعهده‌او استکه‌از هرده‌سر یکی را دررجب کذا قربانی کند و آنرا عتایر مینامیدند و این عادت درصدر اسلام جاری بود و سپس نسخ شد و ذکر آن درحدیث تکرار شده‌است.

خطابی گفته تفسیر عتیره وارد در حدیث اینستکه مقصود از آن گوسفندی بوده که در ماه رجب ذبح میکردند و اینستکه شایسته حدیث است و اما عتیره دوران جاهلیت قربانی بتها بوده که خونش‌را بسر آنهامیریختند.

دنباله حدیث ٤ـ

و برای بتها نذرهائی بنام بحیرة (ماده شتریکه پنج کره آورده و ششمین کره اش نر بوده گوشش را شکاف میزدند و درسر هر آب و در هر چراگاه آزاد بوده و بر آن سوار شدن حرام بوده) و بنام وصیله (ماده بزیکه دوقلو آورده یکی نر و یکی ماده که نر آن از قربانی‌شدن‌برای بتآن معاف میشده) و بنام سائبه (شیوه عرب بود که میگفت اگر از سفر برگشتم و یا از بیماری‌به شدم ناقه‌ام سائبه است یعنی سرخود و آزاد است و آنهم مانند بحیره بود که استفاده از آن ناروا میشد) و بنام حام (نر شتریکه ده شکم از نطفه او میزائید تحت الحمایه میشد بر او سوار نمیشدند و بارش نمیکردند ودر سر هر آب و چراگاه آزاد بود) و با ازلام استخاره میکردند.

(شیخ طبرسی گفته چوبه های تیر داشتند که بر بعضی نوشته بود امرنی ربی و بر بعضی نهانی ربی و بر بعضی کلمه غفل و بوسیله آن هر چه قسمت آنها بود از آنچه نبود ممتاز میکردند ومیشناختند).

از خدا عز ذکره بیخبر بودندواز راه راست سرگردان، سر افکندگان دیار غربت بودند و شیطان بر آنها چیره بود و تیرگی دوران جاهلیت آنها را سر تاپا در کام خود فروبرده‌بودنادانی‌را باشیر از پستان مادر میمکیدند وبگم راهی از شیر باز گرفته میشدند، خدا ما را بحساب مهرورحمت خود برای آنها بر آورد و بدلسوزی بر آنها بازرس و سرپرست ساخت و پرده تیره نادانی را بوسیله ما بیکسو زد تا نور باشد برای هر آنکه از آن بر گیرد و فضیلتی باشد برای هر آنکه‌دنبال آن رود و تایید باشد برای هر آنکه آن را باور کند، پس از خواری بمسند عزت نشستند و با اینکه اندکی بودند بسیار شدند و دل ودیده همهٔ جهان از آنها هیبت دید و جباران و ملتهای آنان گردن بفرمان آنها نهادند و صاحبان نعمت پرنام ، و کرامت پرتوان شدند و صاحب آسودگی پس‌از ترس واتحاد و همبستگی پس ازتفرقه و پریشانی، و مفاخر معدبن عدنان بوسیله‌ما تابنده ودرخشان

وأضاءت بنامفاخر معدّ بن عدنان وأولجناهم باب الهدى و أدخلناهم دار السلام و أشملناهم ثوب الايمان وفلجوا بنا في العالمين وأبدت لهم أيّام الرسول آثار الصالحين من حام مجاهد و مصلّ قانت، ومعتكف زاهد ، يظهرون الأمانة ويأتون المثابة حتّى إذا دعا الله عزّ وجلّ نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم و رفعه إليه لم يك ذلك بعده إلّا كلمحة من خفقة أو وميض من برقة إلى أن رجعوا على الأعقاب وانتكصوا على الأدبار وطلبوا بالأوتار وأظهروا الكتائب وردموا الباب وفلّوا الدّيار وغيّروا آثار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ورغبوا عن أحكامه وبعدوا من أنواره واستبدلوا بمستخلفه بديلاً اتّخذوه و كانوا ظالمين وزعموا أنّ من اختاروا من آل أبي قحافة أولى بمقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ممّن اختار رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لمقامه وأنّ مهاجر آل أبي قحافة خيرٌ من المهاجري الأنصاري الرّبّانيّ ناموس هاشم بن عبد مناف ألا وإنّ أوّل شهادة زور وقعت في الاسلام شهادتهم أنّ صاحبهم مستخلف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلمّا كان من أمر سعد بن عبادة ما كان رجعوا عن ذلك وقالوا : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مضى ولم يستخلف فكان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الطيّب المبارك أوّل مشهود عليه بالزّور في الاسلام وعن قليل يجدون غبّ ما أسّسه الأوّلون ولئن كانوا في مندوحة من المهل وشفاء من الأجل وسعة من المنقلب

گردید و ما آنها را بباب هدایت درآوردیم و بخانه صلح و سلامت بردیم و بر پیکر آنها جامه ایمان پوشیدیم و براهل جهان بخاطر ما پیروز وخوش کام‌شدند و دوران رسولخدا (ص) آثار خوبان را برای آنها نمایان کرد از قبیل حمایت کن مجاهد و نماز گزار خداپرست و معتکف زهد پیشه، امانت پرداز شدند وکار ثواب کن تا اینکه خداعزوجل پیغمبرش (ص) رانزد خود خواند و بدرگاه خود برآورد پس‌از وی باندازه یك‌چشم‌بهم‌خوردن ازچرت ویادرخشش برق‌نشد که عقب گرد کردند و مرتجع شدند وپشت دادند و بخونخواهی برخواستند و جنگها پرداختند و درخانه پیغمبر را خاك ریز کردند و خانه‌ها راویران کردند (وخاندان نبوت رادشمن داشتند) وآثار رسولخدا رادگرگون ساختند واز احکامش رو برتافتند واز انوارش دورشدند وبجای جانشین او دیگری برگماشتند واو را پیشوا گرفتند و ستم کاربودند وپنداشتند آنکه از خاندان ابی قحافه انتخاب کردند بمقام‌رسول خدا «ص» شایسته تر است از آنکه رسولخدا « ص » خودش بمقامش برگزید وپنداشتند مهاجر آل ابی‌قحافه‌بهتر از آن مردمهاجری وانصاری‌ربانی است که گنجینه‌هاشم‌عبدمناف است.

هلا نخست گواهی بناحق که در اسلام روی‌داد گواهی آنان بود بر اینکه رفیق آنهاازطرف رسولخدا (ص) بخلافت برگزیده شده است وچون کار سعدبن عباده چنان‌شد که شد ازاین گفته‌بر گشتند و گفتند رسولخدا (ص) درگذشت و بجای خود کسی را خلیفه وجانشین نکرد و رسولخدا که پاك ومبارك بوداول کس بود که در اسلام برعلیه‌او گواهی بناحق انجام‌شد و بزودی دریابندسر انجام آنچه راکه اولین دسته آنها بنیاد کردند و اگرچه در وسعت نشستند و در بهبودی برای عمر مقدر،ودر گشایش سررسید مرك، و بازگشت بخدا و در حال غفلت ورزی از غرور وآرامش وضع و

واستدراج من الغرور وسكون من الحال وإدراك من الأمل فقد أمهل الله عزّ وجلّ شدّاد بن عاد وثمود ابن عبود وبلعم بن باعور وأسبغ عليهم نعمه ظاهرة وباطنة وأمدّهم بالأموال والأعمار و أتتهم الأرض ببركاتها ليذّكّروا آلاء الله وليعرفوا الإهابة له والانابة إليه ولينتهوا عن الاستكبار فلمّا بلغوا المدّة واستتمّوا الاُكلة أخذهم الله عزّ وجلّ واصطلمهم فمنهم من حُصّب ومنهم من أخذته الصيحة ومنهم من أحرقته الظلّة ومنهم من أودته الرّجفة ومنهم من أردته الخسفة « و ما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون» ألا وإنّ لكلّ أجل كتاباً فاذا بلغ الكتاب أجله لو كشف لك عمّا هوى إليه الظالمون وآل إليه الأخسرون لهربت إلى الله عزّ وجلّ ممّا هم عليه مقيمون وإليه صائرون ، ألا وإنّي فيكم أيّها النّاس كهارون في آل فرعون و كباب حطّة في بني إسرائيل وكسفينة نوح في قوم نوح : إنّي النبأ العظيم والصدّيق الأكبر وعن قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي إلّا كلعقة الآكل ومذقة الشارب وخفقة الوسنان ، ثمّ تلزمهم المعرّات خزياً في الدّنيا و يوم القيامة ثمّ يردّون إلى أشدّ العذاب وما الله بغافل عمّا يعملون فما جزاء من تنكّب محجّته ؟ و أنكر حجّته ؛ وخالف هداه، و حاد عن نوره واقتحم في ظلمه و استبدل بالماء السراب و بالنعيم

برآورد آرزو. باید بدانید که خداعزوجل شدادبن عاد و ثمودبن عبود و بلعم بن باعور را هم مهلت داد و نعمتهای ظاهروباطنه خودرا بر آنها شایان نمود و باموال و عمرهای طولانی بدانها کمك کرد وزمین برکات خودرا بدانها ارزانی داشت تابلکه یادآور نعم خداشوند و فرمان ایست اورا بفهمند و بدرگاه او باز گردند واز سربزرگی واستکبار باز ایستند وچون مدت آنها بسررسید واقمه روزی آنها بپایان گرائید خدا عزوجل آنها را گرفت و ازبن بر انداخت برخی را سنك برسر باریـد و جمعی را صیحه آسمانی در گرفت و هلاك کرد و جمعی دیگر را ابرآتش بسوخت و بعضی را زمین لرزه نابود کرد و جمعی را زمین در خود فرو برد وخدا نبود که بدانها ستم کرد ولی خودشان بودند که بخود ستم کردند.

هلاراستیکه هرمدتی ثبت است و چون برك ثبت بسررسید اگر برای توعیان شود که ستمکاران درچه فرود شوند وزیانکاران راچه بسرمیآید بدرگاه خداعزوجل خواهی گریخت ازآنچه آنان درآن میمانند و بدان میرسند.

هلا راستی که من درمیان شما چون هارونم درآل فرعون وچون باب حطه در بنی اسرائیـل و چون کشتی نوح درقوم نوح منم نباءعظیم و صدیق اکبر ودر اندك زمانی خواهید دانست آنچه را که بشما وعده شده است و آیا این حکومت شما جز بمانند یکدم لیس خورنده و مزه چشی نوشنده است و چون یك فرود شدن سر چرت زن سپس هلاکتها گردن گیر آن ها است تا در دنیا رسوا باشند وسپس درروزرستا خیز بسخت ترین عذاب برگردندوخدا غافل نیست ازآنچه میکنند.

چه سزائی داردآنکه راه و روش خود را وارونه کرده وحجت و دلیل خویش را منکر شده و با رهبرانش مخالفت نموده و از روشنی پیش پایش رو برتافته و خود را بتاریکی انداخته و آب‌را

العذاب وبالفوزالشقاء وبالسرّاء الضرّاء وبالسعةالضنك ، إلّاجزاء اقترافه وسوء خلافه فليوقنوا بالوعد على حقيقته وليستيقنوا بمايوعدون ، «يوم‌تأتي الصيحة بالحقّ ذلك يوم‌الخروج ۞ إنّا نحن نحيي ونميت وإلينا المصير ۞ يوم‌تشقّق الأرض عنهم سراعاً ـ إلى آخرالسورة ـ .

بسراب عوض کرده و نعمت را با عذاب و کامیابی را با بدبختی و خوشی را باسختی ووسعت حال‌را باتنگی جزهمان کیفرگنه ورزی و بدی خلاف کاری خود را ، باید یقین کنند بوعده خدا بطور حقیقت و بدانند که بچه وعده دارند روزی که به راستی جار زنند این است روز بیرون شدن تا آخر سوره .

شرح- این خطبه یك قسمت از تعلیمات عالیه وسخن رانی پرمعنا و آتشین امیرالمؤمنین‌است و در موقع بسیار حساسی ایراد شده‌است؛ پس از وفات پیغمبر آن حضرت بحکم وصیت و شایستگی مامور تجهیز بدن مقدس پیغمبر(ص) بود و دراین کار پرافتخار کسی بر آن حضرت‌رقابت‌وستیزه‌ای نکرد وپس از انجام دفن‌آن حضرت همت ومأموریت‌اواعلام حکومت حقه خود بود که براساس‌تعلیم و اجراء قرآن بود وبرای این‌کار جمع‌آوری قرآن لازم‌بود وآن‌حضرت مشغول جمع قرآن گردید تادردنبال آن ماموریت خود را انجام دهد و این کار با نیروی کرامت مآب آن حضرت در مدت هفت روز انجام شد و درضمن این هفت‌روز وقایع ناگواری درمدینه رخداد که اهم‌آنهابیعت با ابی بکر وهجوم بخانه آن حضرت واعمال نفوذ مؤثر بنی‌امیه درتشکیل‌حکومت ابی‌بکربودوآن‌حضرت پس از جمع قرآن مجید که در حقیقت‌برنامه حکومت او بود در انجمن مهاجروانصار که‌نمایندگان جامعه اسلامی نوبنیاد آن روز محسوب میشدند این نطق را ایراد کرده و در حقیقت خواسته است رأی اعتماد بدست آورد و تجدید بیعت کند ولی زمینه نامساعد و مداخله نااهلان درامر حکومت و نفوذ بنی امیه هر گونهٔ امید موفقیت آن حضرت را از میان برده بود ولی امیرالمؤمنین (ع) آخرین تلاش و دفاع خود را نمود و سر انجام این حکومت ناحق و هدف های آن را برای همه توضیح داد.

درفصلهای اخیر این‌خطبه ازآنجا که میفرماید «فی مناقب لوذکرتها لعظم‌بها الارتفاع» بیان حال دو خلیفه اول است و بمانند اینست که پس از گذشت دوران آنها ایراد سخن شده باشدوانتقاد شدیدی را متضمن است که تا حد تکفیر صریح میرسد و این خود یکی از علل تامل و تردید در این‌خطبه است .

مرحوم مجلسی‌ره درضمن شرحی‌برای جمله «ولئن تقمصها» گوید.

من گویم ظاهر این‌فقرات اینستکه این‌بیانات پس‌از گذشت‌دولت آندو ورسیدن‌آنها بعذاب خدا بوده‌است واین منافات‌دارد باآنچه دراول خبرذکر شد که ایراد این خطبه پس‌ازهفت روز از وفات رسولخدا (ص) بوده‌است پس باید آن‌را براین حمل کرد که اخبارازحال‌آینده آنهااست‌پس‌از گذشت‌زمان ورسیدن‌آنها بعذاب خداوند، پایان‌نقل‌ازمجلسی‌ره.

من گویم این‌قسمت ازخطبه درشمار اخبارملاحم و پیشگوئیهای متعدد آن‌حضرتست که درضمن خطبه‌های بسیاری وارد شده‌است ودر حقیقت‌شرح سرانجام ایندوحاکم ووضع آینده‌مردم رادرزیر

سرپرستی چنین حکومتی درست وبحق بیان کرده است وصراحت لهجه وشجاعت آنحضرت برتر از آن استکه نتواند برای بیان حقیقت درمجمع مسلمانان چنین انتقادی از آنان بنماید بلکه چنین صراحتی لازم بوده است ودر اینموارد آنحضرت هنوز امیدوار بود که برعلیه این حکومت ، انقلابی بوجود آورد البته انقلابی براساس قیام مردم وهشیار شدن آنان بوضعیکه بیك خون ریزی بنیان کنی منجر نشود وبرای جنبش رهائی بخش مردم شرح حال این زمامداران قلابی ونالایق لازم بود ودرضمن اخبار داده است ازاینکه حکومت عمر پس از ابی بکر امریست مسلم وقراریستکه کودتاچیان پای آن امضا گذاشته اند چنانچه وقتی ابی بکر درتقریر عهدنامه عمر که بکاتب خود عثمان املاء میکرد قبل از نام بردن او غش کرد عثمان ازپیش خودنام اورانوشت و عهدنامه راتمام کرد وچون ابوبکر بهوش آمدوبرای اوخواند بدوآفرین گفت .

از مجلسی ره- قوله «الا وان اول شهادة زور» من در غیر این خبر ندیده ام که اهل سقیفه مدعی شده بودند نص بر خلافت ابی بکر را از طرف پیغمبر «ص» و این غریب است- پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم بنظرمیرسد که مضمون این خبر درست است ومقتضی تفکرصحیح هست باین تقریر کـه نقشه کودتای سقیفه درآغاز امر این بود که ابی بکر رابحساب یك جانشین منصوص بمردم معرفی کنندو برای تقریر این موضوع بهروسیله بود درزمان شدت بیماری پیغمبر اورا بجای آنحضرت در محراب کشیدند ونمازی باپیشوائی اواقامه کردند گواینکه پس از اطلاع پیغمبر باآن کسالت او را بعقب راند ونشسته برای امت نمازخواند ولی کودتاچیان بدستاویز همین نیرنك نص برخلافت اوتراشیدند و دو منظور داشتند:

۱- افکار عمومیرا که بانص غدیر ونصوص دیگر پیغمبر اسلام درباره امامت وجانشینی علی (ع) معتقدبودند که انتخاب خلیفه بایدبنص باشد برتوطئه خودتطبیق کنند و اورا منصوص معرفی کنند و در حقیقت این نص دوم را ناسخ نص خلافت علی «ع» جلوه گر سازند و مردم را باین وسیلـه فریب دهند و این معنا از جمله های خطبه طالوتیه هم استفاده میشود که میفرماید « ایتها الامـة التی خدعت فانخدعت» ای امتی که اورا فریب دادند واوهم فریب خورد وپذیرفت.

۲- زمینه را برای صدور نص ازطرف ابی بکر برای عمر فراهم سازند زیراقرار توطئه کودتابر این بود که پس از دوران ابوبکر که بنظر آنها زودگذر وموقتی بود عمربرسر کارآید و این نتیجه راهم گرفتند زیرابزودی ابوبکر ببسترمرك افتاد وبی تردید درآخرین نفس عمررا بجای خودمعرفی کرد واورا جانشین خودساخت ولی پس از گرفتن ایندونتیجه محیط عمومی در زیر سیاست قاطع وبی ملاحظه عمر تغییر مهمی کرد از طرفی مدعیان خلافت در میان اکابر صحابه بسیار شدند و جمعـی از سران صحابه فکر زمامداری را درمغز پروریدندچون طلحه وزبیر وسعدبن أبی وقاص و.و.

و از طرفی نفوذ بنی امیه در جامعه اسلامی اوج گرفت ودسته طرفداران آنها رو بفزونی و نیرومندی رفت وبطمع افتادند که دیر یازود خلافت اسلامیرا قبضه کنند واین هردو موضوع با پای بندی بنص درخلافت و پیشوائی موافقت نمیکرد و کم کم فکرسران اسلامی باین نکته متوجه شد که نص جعلی خلافت ابی بکر راپشت سراندازند وروی این اصل پافشاری کنند که پیغمبر کس را بـه جانشینی انتخاب نکرد وپایه منحصرخلافت اسلامی براساس انتخاب ازطرف سران اسلامستکه از آنها باصحاب حل وعقد تعبیرمیکردند و خرده خرده این فکر دوم ریشه بست ویك اصل مسلم اسلامی گردید

(الخطبة الطالوتية)

٥ – محمّد بن عليّ بن معمر ، عن محمّد بن عليّ قال : حدَّثنا عبدالله بن أيّوب الأشعريّ ، عن عمرو الأوزاعيّ ، عن عمرو بن شمر ، عن سلمة بن كهيل ، عن أبي الهيثم بن التيّهان أنّ أمير المؤمنين عليه السلام خطب الناس بالمدينة فقال : الحمدلله الذي لا إله هو ، كان حيّاً بلا كيف ولم يكن له كان

که بدان استناد میشد وامیرالمؤمنین (ع) پس از تصدی حکومت دربرابر معاویه بدان استناد کرد به حساب يك برهان جدليكه براساس استناد بمسلمات عمومی ومقبول نزدطرف تنظیم میشود اینستکه در نامه خود خطاب بمعاویه میفرماید:

ای معاویه همانها که با عمر و ابی بکر بیعت کردند و همان مهاجران انصار که سران اسلام و ارباب حل و عقدند با من هم بیعت کردند و به رهبری و زعامت من رضایت دادند و در اینصورت برای حاضران روا نیست که اظهار نظری ازخود کنند و برای غائبان ازمحیط انتخاب و بیعت هم روانیست که آن را نادیده انگارند ورد کنند .

و از آغاز تشکیل خلافت وحکومت درمحیط اسلام پس از رحلت سیدالانام موضوع فرمول خلافت یکی از مهمات مباحث اسلامی بوده ودر هردوره مدعیان آن بتوان خود این فرمول را تفسیر کردند و زیر ورو نمودند وباین اعتباردرهر دوره وبلکه دریکدوره نزد فرقه‌های مختلفه که سلطه را در دست داشتند فرمول خلافت معنی خاصی بخود میگرفته است ودرزمان بنی امیه بیشتر روی این اصل تکیه میشده استکه :

«الائمة من قریش» یعنی هسته مرکزی وشرط اساسی امامت وخلافت اینستکه باید از قریش باشد این اصل دربرابر شورشیان سائرقبائل عرب بودخصوص بنی‌تمیم که نیروی بسزائی داشتندوپس از اینکه خلافت آل عصمت که منصوص رسالت بود غصب شد و میان خاندانها دست بدست افتاد آنها هم سر برآوردند و بخودحق حکومت دادند وبنی‌امیه این اصل راپیش کشیدند که «الائمةمن‌قریش» یعنی بایدامامت درنژاد قریش باشد.

زیدیه که نفوذ بسزائی در محیط اسلامی پیدا کردند وامارتها و خلافتها تشکیل دادندفرمول خلافت را باین تفسیر کردند که :

کل هاشمی خرج بالسیف فهو امام- یعنی هرهاشمی نژادیکه شمشیر کشید ودر برابر مخالفان خودبجهاد برخاست امام و پیشوا است.

خطبه طالوتیه

٥- از ابوالهیثم بن التیهان ــ که امیرالمؤمنین (ع) درمدینه برای مردم این خطبه را خواند: سپاس از آن خدا استکه شایسته پرستشی جز او نیست، زنده‌ایستکه چگونگی ندارد وبرای او نیست که : پدیدآمده باشد و برای هستی‌او چگونه بودنی نیست، برای او مکانی نیست‌ودرچیزی نباشد و بر فراز چیزی نباشد و برای خود مکانی نیافریده (و تختی نساخته) و پس از اینکه چیزی

ولا كان لكانه كيف ، ؛ ولاكان له أين ، ولاكان في شيء ، ولاكان على شيء ، ولا ابتدع لكانه مكاناً، ولاقوي بعدما كوّن شيئاً؛ ولا كان ضعيفاً قبل أن يكوّن شيئاً، ولاكان مستوحشاً قبل أن يبتدع شيئاً ، ولايشبه شيئاً ولا كان خلواً عن الملك قبل إنشائه ، ولايكون خلواً منه بعد ذهابه ، كان إلهاً حيّاً بلاحياة ، ومالكاً قبل أن ينشيء شيئاً ، ومالكاً بعد إنشائه للكون ، و ليس يكون لله كيف ولاأين ولاحدٌ يعرف ، ولاشيء يشبهه ، ولايهرم لطول بقائه ، ولايضعف لذعرة ، ولا يخاف كما تخاف خليقته من شيء ولكن سميعٌ بغير سمع ، وبصيرٌ بغير بصر ، وقويٌّ بغير قوّة من خلقه، لا تدركه حدق النّاظرين ولايحيط بسمعه سمع السامعين ، إذا أراد شيئاً كان بلامشورة ولامظاهرة ولامخابرة ولايسأل أحداً عن شيء من خلقه أراده ، لاتدركه الأبصار وهو يدرك الأبصار و هو اللّطيف الخبير .

وأشهد أن لا إله إلّاالله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحقّ ليظهره على الدّين كلّه ولو كره المشركون فبلّغ الرّسالة وأنهج الدّلالة صلّى الله عليه وآله وسلّم .

را آفریده است از او نیروی تازه نگرفته و پیش از آنکه چیزی را پدیدآورد ناتوان نبوده است و پیش از آفرینش هرچیز هراس نداشته و از تنهائی خود نگران نبوده، بچیزی نماند و پیش از آفرینش خود بی‌سلطنت نبوده و پس از آنکه هرچه آفریده بروند هم بی‌سلطنت نشود، معبودی بوده زنده نه بزندگی عرضی، و مالك بوده پیش از آنکه چیزی را بیافریند، و مالك است پس از آفرینش کون برای خداوند نیست چگونگی مکان ، و نه اندازه‌ای که شناخته شود و چیزی هم بدو نماند که نمونه داشته باشد هرچه بماند پیری ندارد و از ترس دیگری ناتوانی نگیرد او از چیزی نترسد چونانکه آفریده‌هایش از چیزی بترسند ولی شنوا است بی گوش و بینا است بی‌چشم و توانا است بی نیروئی ازخلقش و دیده بیننده‌ها او را نیابد و در گوش شنونده‌ها نگنجد هر گاه چیزی خواهد، مشورت و کمك و کسب اطلاع از دیگری لازم ندارد و هر چه را از خلق خود خواهد از دیگری نپرسد و کسب تکلیف نکند دیده ها او را در نیابند و او دیده‌ها را در یابد و او است لطیف و خبیر .

ومن گواهم که نیست شایسته پرستشی جز خدا تنها است، شریك ندارد و من گواهم که محمد « ص » بنده و رسول او است او را برای رهبری فرستاده و بکیش درست ، تا اورا بر همه کیشها چیره‌سازد و گرچه مشرکان را بد آید و او رسالت خود را تبلیغ کرد و راه دلالت را برای خلق آماده ساخت.

شرح- از مجلسی « ره » ـ قوله « ولا كان لكانه » این تعبیر طبق لغت « ابی الحرث بن کعب » را شاید که واو ساکن را بخاطر فتحه ما قبل الف گویند یعنی بود او را کونی نباشد یعنی وجود زائد بر ذات خود ندارد و یامقصود اینست که وجودش چون وجود ممکنات نیست که دارای کیفیت باشد .

أيتها الأمّة التي خُدعت فانخدعت وعرفت خديعة من خدعها فأصرّت على ماعرفت و اتّبعت أهواءها وضربت في عشواء غوائها وقداستبان لها الحقّ فصدّت عنه والطريق الواضح فتنكّبته ، أما والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لواقتبستم العلم من معدنه و شربتم الماء بعذوبته وادّخرتم الخير من موضعه وأخذتم الطريق من واضحه وسلكتم من الحقّ نهجه لنهجت بكم السبل وبدت لكم الأعلام وأضاء لكم الاسلام فأكلتم رغداً وماعال فيكم عائل ولاظلم منكم مسلم ولا معاهد ولكن سلكتم سبيل الظّلام فأظلمت عليكم دنياكم برحبها وسُدّت عليكم أبواب العلم فقلتم بأهوائكم واختلفتم في دينكم فأفتيتم في دين الله بغير علم، واتّبعتم الغواة فأغوتكم وتركتم الأئمة

دنباله حديث ٥

أیا امتیکه فریبش دادند وفریب خورد وفریب فریبکار خود را فهمید دانسته بر پذیرش فریب اصرار ورزید وپیرو هوا وهوس خود گردید و خود را بتاریکی گم راهی زد وبا اینکه حق وراستی برایش نمودار وروشن شد ازآن رو بر گردانید وبه راه واضح پشت کرد و ازآن به یك‌سو شد .

هلاسوگند بدانکه دانه‌را شکافد وجانداررا بیافریند اگرشما دانش‌راازمعدنش کسب‌میکردید و آب‌را گوارا وشیرین نوش‌میکردید و خوبی‌را ازجایگاهش ذخیره میگرفتید وراه راازآنجا که روشنست میپیمودید و بـه روش درست میرفتید راهها دربرابر شما گسترده و هموار بود و نشانه ها برای شما پدیدار واسلام برای‌شما میدرخشید و خوش وفراوان میخوردید و در میان شماگرسنه وگرفتار نان خورانی بجا نمیماند وبهیچ‌مسلمان و همکیش‌شما ونه کسانیکه ازمذاهب دیگر درپناه شمایند ستمی نمیرسید.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ «لو اقتبستم العلم من معدنه» کلمه اقتباس را درآتش ودانش آورند یعنی بهره گرفتن ازآنها ونوشیدن ماء بمعنی دریافت علم وایمانست بروجه درست وتشبیه آنها بآب برای اینستکه سبب‌زندگی روحند چنانچه آب مایه‌زندگی تن‌است وگوارائی آن بمعنی پاك‌بودن از تحریف‌وبدعت وجهالت‌است پایان‌نقل ازمجلسی.

من گویم در اینجا فراوانی نعمت ورهائی ازگرسنگی و رنج عیال را ازآثار حکومت حقه و عادله شمرده است وعدالت عمومی نسبت بمسلمان و غیرمسلمان ملتزم به قانون اسلام راکه از آن به معاهد تعبیر کنند ازلوازم حکومت حقه شمرده است واین فرمول رابدست داده که :

حکومت حقه ملازم است با خورد و خوراك خوب و گرفتار نبودن به عیال‌و عدالت وبرابری همه افراد ملت و هر گونه ناراحتی و گرسنگی و بیکاری و اختلافات نشانه اینست که حکومت‌حقه و درست نیست.

دنبال حدیث ٥ـ

ولی شماراه تیره وتاری درپیش گرفتید وجهان باهمه فراخنای آن برشما تیره‌وتار گردید و دردانش به‌روی شماها بسته‌شد وباهوای‌نفس سخن کردید ودر دین اختلاف نمودید وندانسته‌باحکام

فترككم، فأصبحتم تحكمون بأهوائكم، إذا ذُكر الأمر سألتم أهل الذكر فإذا أفتوكم قلتم هو العلم بعينه فكيف وقد تركتموه ونبذتموه وخالفتموه؟ رويداً عمّا قليل تحصدون جميع مازرعتم وتجدون وخيم ما اجترمتم وما اجتلبتم، والّذي فلق الحبّة وبرأ النسمة لقد علمتم أنّي صاحبكم والّذي به اُمرتم وأنّي عالمكم والّذي بعلمه نجاتكم ووصيّ نبيّكم وخيرة ربّكم ولسان نوركم والعالم بما يصلحكم، فعن قليل رويداً ينزل بكم ماوعدتم وما نزل بالأمم قبلكم وسيسألكم الله عزّ و جلّ عن أئمّتكم، معهم تحشرون، وإلى الله عزَّ وجلَّ غداً تصيرون، أما لو كان لي عدَّة أصحاب طالوت أو عدَّة أهل بدر وهم أعدادكم لضربتكم بالسيف حتّى تؤولوا إلى الحقّ وتنيبوا للصدق فكان أرتق للفتق وآخذ بالرِّفق، اللّهمَّ فاحكم بيننا بالحقّ وأنت خير الحاكمين.

قال ثمَّ خرج من المسجد فمرَّ بصيرة فيها نحو من ثلاثين شاة؛ فقال: والله لو أنّ لي رجالاً ينصحون لله عزّ وجلّ ولرسوله بعدد هذه الشياه لأزلت ابن آكلة الذِّبّان عن مُلكه.

دين فتوی دادید ودنبال گمراهان رفتید تاشما را گم راه کردند و امامان برحق را رها کردید و آنها هم شما را رها کردند و بوضعی افتادید که بدلخواه خود قضاوت کنید نه بحق وچون مسئله‌ای بمیان آید از اهل ذکر بپرسید وچون بشما نظری دهند گوئید دانش همین است پس چگونه شد که آنها را رها کردید و پشت سر نهادید و با آنها مخالفت کردید.

آرام باشید که بزودی آنچه را کشتید خواهید دروید و سرانجام جرمهای خود را و هر آنچه بسوی خود جلب کردید خواهید دید.

سوگند بدانکه دانه را شکافد وسبز کند وجاندار آفریند وروح بخشد هر آینه میدانید که منم صاحب الامر و پیشوای شما و آنکسیکه باید فرمان بر دارید وپیرو او باشید ومنم دانشمند وعالم شماها بدانچه شماها را اصلاح کند وآنکه بوسیله دانشش شماها رانجات تواند داد.

منم وصی پیغمبر شما و برگزیده پروردگـارتان و زبان قرآنتان و دانا بمصلحت شـماها و بهمین زودی آرام آرام بشما فرود شود آنچه را وعده دارید و آنچه بامتهای پیش از شما نازل شد ومحققاً خدا شما را درباره امامان شما بازپرسی کند، با آنان محشور خواهید شد و بدرگاه خداعزوجل در فردا خواهید رفت.

هلا بخدا که اگر بشماره یاران طالوت یا شماره یاران بدر یاور داشتم که هم طراز شماها بودند هرآینه باتیغ شما رامیزدم تابحق بر گردید و براستی گرائید و این کار برای پیوندشکاف و نرمش بهتر بود خدایا میان ما بحق حکم فرما که تو بهترین حاکم هستی.

گوید سپس از مسجد بدر آمد وباغلی رسید که درآن قریب سی گوسپند بود و گفت بخدا اگر برای من مردانی بودند بشماره این گوسپندان که برای خداعزوجل و رسولش خیرجو و پاکدل بودند بسر زن مگس خوار را از سلطنتش برمیداشتم گوید چون شبش رسید سیصد وشصت کس باوی بیعت کردند بر مرگ، امیرالمؤمنین فرمود:

قال: فلمّا أمسى بايعه ثلاثمائة وستّون رجلاً على الموت فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام: اغدوا بنا إلى أحجار الزّيت محلّقين، وحلق أمير المؤمنين عليه السلام فماوافى من القوم محلّقاً إلّا أبو ذرّ والمقداد وحذيفة بن اليمان وعمّار بن ياسر وجاء سلمان في آخر القوم، فرفع يده إلى السماء فقال: اللّهمّ إنّ القوم استضعفوني كما استضعفت بنو إسرائيل هارون، اللّهمّ فانّك تعلم ما نخفي وما نعلن وما يخفى عليك شيء في الأرض ولا في السّماء، توفّني مسلماً وألحقني بالصّالحين، أما والبيت والمفضي إلى البيت - وفي نسخة والمزدلفة والخفاف إلى التجمير - لولا عهد عهده إليّ النبيّ الأُمّيّ صلى الله عليه وآله لأوردت المخالفين خليج المنيّة ولأرسلت عليهم شآبيب صواعق الموت و عن قليل سيعلمون.

٦ - عدّة من أصحابنا؛ عن سهل بن زياد، عن محمّد بن سليمان، عن أبيه قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخل عليه أبو بصير وقد خفره النفَس فلمّا أخذ مجلسه قال له أبو عبدالله عليه السلام: يا أبا محمّد ماهذا النفس العالي؟ فقال جعلت فداك يا ابن رسول الله كبر سنّي ودقّ عظمي واقترب أجلي

بامدادان در محل بنام احجار الزیت انجمن شوید و برای نشانی همه سرها را تراشیده باشید و خود امیرالمؤمنین (ع) هم سرش را تراشید و از آن جمع باسر تراشیده حاضر وعده گاه نشدند جز ابوذر و مقداد و حذیفة بن یمان و عمار بن یاسر و سلمان هم در آخر آنان رسید و آن‌حضرت دست به آسمان برداشت و فرمود:

بار خدایا این مردم مرا خوار شمردند چونانکه بنی اسرائیل هارون را بار خدایا تو دانی آنچه نهان داریم و آنچه عیان داریم و هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان بر تو پنهان نیست مرا مسلمان از دنیا بر و بنیکان برسان.

هلا سوگند بخانه کعبه و آنکه دست بکعبه ساید (و هم در نسخه ایست که) وهم سوگند بمزدلفه و گامهائی که برای رمی جمره بر دارند اگر نبود سفارش و عهدی که پیغمبر امی بمن کرده است من همه مخالفان را بدره مرك میانداختم و بر آنها باران برق‌خیز مردن میفرستادم و بهمین زودی خواهید دانست.

شرح - از مجلسی «ره» - «علی الموت» - یعنی متعهد شوند که آماده یاری باشند و او را یاری کنند تا بمیرند و کشته شوند، فیروز آبـادی گفته است احجار الزیت مکانی است در مدینه.

٦- از محمدبن سلیمان از پدرش گوید من نزد امام صادق (ع) بودم که ابوبصیر نفس زنان شرفیاب شد و چون بجای خود نشست امام صادق (ع) باو گفت ای ابامحمد چرا باین تندی نفس میزنی؟ در پاسخ گفت: قربانت یابن رسول‌الله پیر شدم و استخوانم باریك شده و مرگم نزدیکست و نمیدانم در آخرت چه وضعی دارم؟.

مع أنّني لست أدري ما أرد عليه من أمر آخرتي ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : يا أبا محمّد و إنّك لتقول هذا ! قال : جعلت فداك و كيف لا أقول هذا ؟! فقال يا أبا محمّد أما علمت أنّ الله تعالى يكرم الشباب منكم ويستحيي من الكهول ؟ قال : قلت : جعلت فداك فكيف يكرم الشباب ويستحيي من الكهول ؟ فقال : يكرم الله الشباب أن يعذّبهم ويستحيي من الكهول أن يحاسبهم ، قال :قلت: جعلت فداك هذا لنا خاصّة أم لأهل التوحيد ؛ قال : فقال : لا والله إلّا لكم خاصّة دون العالم، قال قلت : جعلت فداك فانّا قد نبزنا نبزاً انكسرت له ظهورنا وماتت له أفئدتنا و استحلّت له الولاة دماءنا في حديث رواه لهم فقهاؤهم ، قال : فقال أبو عبدالله عليه السلام : الرّافضة ؟ قال : قلت : نعم قال : لا والله ماهم سمّوكم ولكنّ الله سمّاكم به أما علمت يا أبا محمّد أنّ سبعين رجلاً من بني إسرائيل رفضوا فرعون وقومه لمّا استبان لهم ضلالهم فلحقوا بموسى عليه السلام لمّا استبان لهم هداه فسمّوا في عسكر موسى الرّافضة لأنّهم رفضوا فرعون و كانوا أشدّ أهل ذلك العسكر عبادة و أشدّهم حبّاً لموسى وهارون وذرّيّتهما عليهما السلام فأوحى الله عزّ وجلّ إلى موسى عليه السلام أن أثبت لهم هذا الاسم في التوراة فانّي قد سمّيتهم به ونحلتهم إيّاه ، فأثبت موسى عليه السلام الاسم لهم ثمّ ذخر الله عزّ وجلّ

امام صادق(ع) فرمود: ای ابامحمد راستی توهم این را میگوئی؟ گفت قربانت چگونه این را نگویم؟ فرمود: ای ابامحمد نمیدانی که خداتعالی جوانان شما شیعه را ارجمند میدارد و از سال خوردههای شما خجلت دارد ؟.

گوید: گفتم قربانت چطور جوانان را گرامی دارد واز سالخوردهها خجلت دارد؟ فرمود : جوانان را از این عزیزتر دارد که عذابشان کند واز سالمندان خجلت کشد که بحسابشان رسد.

گوید: گفتم قربانت اینفضیلت مخصوص بماست یابرای همه اهلتوحید ویگانه پرستانست ؟ فرمود: نه بخدا که مخصوص شماست نههمه مردم.

گوید گفتم: قربانت راستی که بما لکهای زدهاند که پشت مارا شکسته و ماها راازدل مرده کرده و والیان و فرمانداران بخاطر آن خون ما را حلال شمرند برای حدیثی که فقهای آنها بر ایشان روایت کردهاند،

گوید: امام صادق (ع) فرمود: مقصودت رافضی بودنست ؟ گوید گفتم :آری فرمود : نه بخدا آنان شما را بدان ننامیدند ولی خداست که این نامرا بشما دادهاست آیا نمیدانی ای ابامحمد که هفتاد مرد از بنیاسرائیل فرعون و قومش را ترک نمودند چون گمراهی آنان برایشان روشن شدو بموسی پیوستند چون برای آنها روشن شد که درراه هدایت است و در میان لشگر موسی آنها را رافضی نامیدند زیرا فرعون را رفض کردند و در میان لشکر از همه بیشتر عبادت میکردند و از همه بیشتر موسی و هارون و ذریه آنها را دوست داشتند و خدا بموسی (ع) وحی کرد که ایننام را در تورات برای آنان ثبت کن زیرامن آنها را بدین نام نامیدم و آنرا بدانها بخشیدم موسی آنرا برای آنها ثبت کرد و خدا عزوجل آن نام را ذخیره کرد تا بشما بخشید ای ابامحمد آنان خیر را

لكم هذا الاسم حتّى نحلكموه ؛ ياأبامحمّد رفضوا الخير ورفضتم الشرّ، افترق النّاس كلّ فرقة و تشعّبوا كلّ شعبة فانشعبتم مع أهل بيت نبيّكم صلّى الله عليه وآله وسلّم وذهبتم حيث ذهبوا واخترتم من اختار الله لكم وأردتم من أراد الله فأبشروا ثمّ ابشروا ، فأنتم والله المرحومون المتقبّل من محسنكم والمتجاوز عن مسيئكم ، من لم يأت الله عزّ وجلّ بما أنتم عليه يوم القيامة لم يتقبّل منه حسنة ولم يتجاوز له عن سيّئة، ياأبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبامحمّد إنّ لله عزّ و جلّ ملائكة يسقطون الذّنوب عن ظهور شيعتنا كما يسقط الرّيح الورق في أوان سقوطه وذلك قوله عزّ وجلّ : «الذين يحملون العرش ومن حوله يسبّحون بحمد ربّهم ... ويستغفرون للذين آمنوا» استغفارهم والله لكم دون هذا الخلق ، ياأبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأبامحمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «من المؤمنين رجالٌ صدقوا ماعاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدّلوا تبديلاً» إنّكم و فيتم بما أخذ الله عليه ميثاقكم من ولايتنا وإنّكم لم تبدلوا بنا غيرنا ولو لم تفعلوا لعيّركم الله كما عيّرهم حيث يقول

رفض کردند و شماها شررا رفض کردید: مردم بهردسته پیوستند وبهر شعبه پراکنده شدند و شما در شعبه خاندان پیغمبر درآمدید و بمذهبی گرائیدید که آنها گرویدند و شماها اختیار کردید آن را که خدا اختیار کرده است برای شما و آنرا خواستید که خدا خواسته ، مژده گیرید و باز هم مژده گیرید بخدا که شماها مشمول رحمتید و از نیکوکار شما هر عملی قبول است و از بدکردار شما گذشت میشود ، هر کس با آن عقیده که شما ها دارید در قیامت حاضر نشود خداوند عزوجل از او هیچ حسنه‌ای را نپذیرد و از گناه او درنگذرد ای ابامحمد آیا شما را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت برای‌من بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد راستی برای خداعزوجل فرشته‌ها است که گناهان را از گردن شیعیان ما فرو ریزند چنانکه باد برك درخت را در فصل خزانش و اینست گفته خداعزوجل (۷ـ المؤمن) آن کسانیکه بردارند عرش را و هر کس در گرد آنست تسبیح گویند باسپاسگزاری پروردگارشان ... و آمرزش جویند برای کسانیکه گرویدند ـ آمرزش خواهی آنان بخدا که از برای شماست نه‌این مردم ای ابا محمد آیا شادت کردم ؟

گوید گفتم: قربانت برای من‌بیفزا.

فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا در قرآنش شما را یاد کرده است و فرموده است (۲۳ ـ الاحزاب) از مؤمنان مردانند که براستی عمل کردند بدانچه با خدا برسر آن پیمان بستند برخی‌از آنها درگذشته و برخی انتظار مرك را دارند و بهیچوجه تغییر نکنند و منحرف نشوند ـ راستی شمائید که وفا کردید بدانچه خدا از شماها پیمان گرفته است درباره دوستی وولایت ما و شمائید که دیگری را بجای ما نگرفتید و اگر وفا نکرده بودید خدا شما را هم سر زنش میکرد چنانچه

جلّ ذكره : «وما وجدنا لأكثرهم من عهد وإن وجدنا أكثرهم لفاسقين» ياأبا محمّد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني فقال : ياأبا محمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «إخواناً على سرر متقابلين» والله ماأراد بهذا غيركم ياأبا محمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال: ياأبا محمّد « الأخلاّء يومئذ بعضهم لبعض عدوّ إلاّ المتّقين»والله ماأراد بهذا غيركم ، يا أبا محمّد فهل سررتك؟قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبا محمّدلقد ذكرنا الله عزّ وجلّ وشيعتنا وعدوّنا في آية من كتابه فقال عزّ وجلّ : «هل يستوي الذين يعلمون والذين لايعلمون إنّما يتذكّر اُولوالألباب» فنحن الّذين يعلمون وعدوّنا الّذين لايعلمون وشيعتناهم اُولو الالباب ، ياأبا محمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني، فقال: ياأبا محمّدوالله مااستثنى الله عزّ وجلّ بأحدمن أوصياء الأنبياء ولا أتباعهم ماخلاأمير المؤمنين عليه السلام وشيعته فقال في كتابه و قوله الحقّ : «يوم لايغني مولى عن مولى شيئاً ولاهم ينصرون ۞ إلاّمن رحم الله» يعني بذلك عليّاً عليه السلام وشيعته ، ياأبا محمّد فهل سررتك؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأبا محمّدلقدذكركم الله تعالى في كتابه إذيقول:

آنان را سرزنش کرده است آنجا که فرموده است جل‌ذکره (١٠٢-الاعراف) نیافتیم برای بیشتر آنها عهد و پیمان وراستش بیشتر آنهارا یافتیم فاسق و بدکار.

ای ابا محمد آیا تورا شاد کردم؟ گوید: گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود : ای ابا محمد خدا شما را در قرآنش یاد کرده وفرموده‌است (٤٧- الحجر) برادرانی باشند که روی تختها برابر همدیگرند- بخدا جزشما رابدین سخن قصدنکرده است ای‌ابامحمد تورا شاد کردم.

گوید: گفتم: قربانت برایم بیفزا.

فرمود ای ابامحمد (٦٧- الزخرف) دوستان در آن روز با همدیگر دشمن باشند جز متقیان و پرهیزکاران- بخدا قصد نکرده‌است بدان جزشمارا -ای ابامحمدآیا تورا شاد کردم ،

گوید گفتم: قربانت بیشتر برای من بفرمائید.

فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا عزوجل یاد کرده است ما را و شیعیان مارا وهم‌دشمنان مارا دریك آیه از کتاب خود (٩- الزمر) آیا برابرندآن کسانی که میدانند و آن کسانیکه نمیدانند همانا خردمندان بیاد میآورند- ما هستیم که میدانیم ودشمن ماست که نمیدانند و شیعیان ما هستند خردمندان- ای ابامحمد توراً شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود: ای ابامحمدخدا عزوجل‌احدی از پیمبران وپیروان آنها رااستثنانکرده جزامیرالمؤمنین وشیعیانش ودرکتاب خودفرموده و گفته‌اش درست است (٤٢- الدخان) روزیکه سود نبخشد هیچ دوستی دوست‌رابهیچوجه ٤٣ جز آنکه خدا رحم کند- مقصودش ازآن علی وشیعه اواست‌ای ابامحمد آیا تو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت‌بازهم بفرمائید، فرمود ای ابامحمد شما هستید که خداتعالی در کتاب‌خود

« يا عبادي الّذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمةالله إنّ الله يغفر الذّنوب جميعاً إنّه هو الغفور الرحيم » والله ماأراد بهذا غيركم ، فهل سررتك ياأبامحمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : ياأبامحمّد لقدذكركم الله في كتابه فقال : « إنّ عبادي ليس لك عليهم سلطان » والله ماأراد بهذا إلّاالأئمّة عليهم السلام وشيعتهم فهل سررتك ياأبامحمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ،فقال ياأبامحمّد لقد ذكركم الله في كتابه فقال : «فاُولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيّين والصدّيقين والشهداء والصّالحين وحسن اُولئك رفيقاً» فرسول الله صلى الله عليه وآله في الآية النبيّون و نحن في هذا الموضع الصدّيقون والشهداء وأنتم الصّالحون فتسمّوا بالصّلاح كماسمّاكم الله عزّ وجلّ ، يا أبامحمّد فهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : يا أبامحمّد لقد ذكركم الله إذ حكى عن عدوّكم في النّاربقوله : « وقالوا مالنالانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار ۞ اتّخذناهم سخرياً أم زاغت عنهم الأبصار» والله ماعنى ولاأراد بهذاغيركم ، صرتم عندأهل هذا العالم شرار الناس وأنتم والله في الجنّة تحبرون وفي النّارتطلبون ياأبامحمّدفهل سررتك ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، قال : ياأبامحمّد مامن آية نزلت تقود إلى الجنّة ولاتذكرأهلهابخيرإلّا وهي فينا وفي

یاد کرده و فرموده‌است (٥٣- الزمر) ای بنده‌هایم که درباره خوداسراف کردید ازرحمت خدا نومید نباشید زیرا خدا همه گناهان را می‌آمرزد زیرا او غفوراست وزحیم - بخدااراده نکرده‌است باین آیه جزشماها را آیاتورا شاد کردم ای ابامحمد.

گوید گفتم: برایم بیفزائید قربانت فرمود:ای‌ابامحمد خدا شمارا درقرآن خود ذکر کرده که فرموده(٤٢-الحجر) راستی که تورا (ای‌شیطان) بربنده‌هایم تسلطی نیست- بخدا مقصودش ازاین جز ائمه وشیعه آنها نیست -آیا تورا شاد کردم ای ابامحمد .

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید، فرمود. ای ابامحمد راستی خدا شمارا درقرآن یاد کرده که فرموده‌است (٦٩- النساء) پس آنانندآن کسانی که خدا بدانها نعمت بخشیده است ازپیمبران و صدیقان وشهیدان و خوبان و چه خوب رفیقانی باشند آنان- پس مقصود از پیمبران در این آیه رسولخدا است (ص) و مقصود از صدیقان و شهداء در اینجا ما هستیم و خوبان‌شماها هستید پس خود را بخوبی‌نشان بدهید چنانچه خداعزوجل شما راخوب نامبرده است ، ای ابامحمد آیاتوراشاد کردم؟

گوید گفتم قربانت بازهم بفرمابمن، فرمود: ای ابامحمد هرآینه خدا شمارا یاد کرده استکه از دشمن شما دردوزخ حکایت نموده بگفته خود (٦٢- ص) و گویند ما را چه شده که در دوزخ ننگریم بدانها که آن‌ها را از بدان میشمردیم ٦٣ و آن‌ها را بباد مسخره گرفتیم یاشاید دیده از آنها لغزیده‌است- بخدا که قصد نکرده و نخواسته ازاین‌جز شمارا،شما دربر مردم این‌جهان بدان نوع انسان شمرده شدید وبخدا که شماها در بهشت‌ارجمند ونعمت خوار وشاد باشید ودشمنان شمارا دردوزخ جویند ای‌ابا محمد آیاتو را شاد کردم؟

گوید گفتم: قربانت بازهم بفرمائید، فرمود: ای‌ابامحمد هیچ آیه‌نازل نشد که ببهشت برد و

شيعتنا ومامن آية نزلت تسوق إلى النّار وتذكر أهلها بشرّ إلّا وهي في عدوّنا ومن خالفنا ، فهل سررتك يا أبا محمّد ؟ قال : قلت : جعلت فداك زدني ، فقال : يا أبا محمّد ليس على ملّة إبراهيم إلّا نحن وسائر النّاس من ذلك براء يا أبا محمّد فهل سررتك ؟ وفي رواية اُخرى فقال : حسبي .

(حديث أبي عبدالله عليه السلام)

(مع المنصور في موكبه)

٧ ـ محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن بعض أصحابه ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير جميعاً ، عن محمّد بن أبي حمزة ، عن حمران قال: قال أبو عبدالله عليه السلام وذكر هؤلاء عنده وسوء حال الشيعة عندهم فقال : إنّي سرت مع أبي جعفر المنصور وهو في موكبه وهو على فرس و بين يديه خيلٌ ومن خلفه خيلٌ وأنا على حمار إلى جانبه فقال لي : يا أبا عبدالله قد كان فينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوّة وفتح لنا من العزّ ولا تخبر الناس أنّك أحقّ بهذا الأمر منّا و أهل بيتك فتغرينا بك وبهم ، قال : فقلت : ومن رفع هذا إليك عنّي فقد كذب فقال : لي أتحلف على ماتقول؟ قال : فقلت: إنّ النّاس سحرة ـ يعني يحبّون أن يفسدوا قلبك عليّ ـ فلا تمكّنهم من

يادآور نشوند اهل آن جز بخوبی مگر اینکه درباره ما وشیعه ماست وهیچ آیه نیست که بدوزخ میراند واهل آنرا ببدی یادآور شود مگر اینکه درباره دشمن ماست و کسیکه مخالف با ما است آیا تورا شاد کردم‌ای ابا محمد ؟.

گوید گفتم: قربانت برایم بیفزائید فرمود : ای ابا محمد بر کیش ابراهیم نباشد کسی جـز ما و شیعه ما و مردم دیگر از آن بدور و بی زارند، ای ابامحمد آیا تو راشاد کردم؟ درروایت‌دیگر است که گفت مرا بس‌است.

حديث امام صادق (ع) بامنصور در موکب او

٧ـ از حمران گوید آنان (خلفاء جور) ذکر شدند نزد امام صادق (ع) و نظر بدی که بـا شیعه دارند امام (ع) فرمود من با ابی‌جعفر منصور حرکت می کردم او در موکب ملوکانه‌خود بود وبراسبی سوار بود جلوش چنداسب سوار و در دنبالش چند اسب سوار بودند و من هم در کناز او سوازبریك الاغی بودم روبمن کرد و گفت یااباعبدالله کار شده‌است (یعنی ما برامر خلافت مسلط‌شدیم) وشایسته است که توهم شادباشی بدانچه خداوند از توانائی بما داده است و در عزت بروی‌ما گشاده است و بمردم نگوئی که تو بامر خلافت از ما اولی واحق هستی و خاندانت هم احق هستند تامارا بخودت و آنها وادار کنی و عصبانی کنی .

فرمود: من گفتم کسی که برای‌تو از جانب من این گزارش داده است دروغ گفته است ، بمن گفت آیا بدانچه گوئی سوگند یاد کنی گوید من گفتم. مردم جادوگرندیعنی می‌خواهند دل تورا

سمعك فانّا إليك أحوج منك إلينافقال لي : تذكر يوماً سألتك هل لنا ملك ؟ فقلت : نعم طويلٌ عريضٌ شديدٌ فلاتزالون في مهلة من أمركم وفسحة من دنياكم حتّى تصيبوا منّادماً حراماً في شهر حرام في بلد حرام ، فعرفت أنّه قد حفظ الحديث ، فقلت : لعلّ الله عزّ وجلّ أن يكفيك فانّي لم أخصّك بهذا وإنّما هو حديث رويته ثمّ لعلّ غيرك من أهل بيتك أن يتولّى ذلك فسكت عنّي ، فلمّا رجعت إلى منزلي أتاني بعض موالينا فقال : جعلت فداك والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار و هو على فرس وقد أشرف عليك يكلّمك كأنّك تحته ، فقلت بيني و بين نفسي : هذا حجّة الله على الخلق وصاحب هذا الأمر الّذي يقتدى به وهذا الآخر يعمل بالجور ويقتل أولاد الأنبياء ويسفك الدّماء في الأرض بما لا يحبّ الله وهو في موكبه وأنت على حمار فدخلني من ذلك شكّ حتّى خفت على ديني ونفسي ، قال : فقلت: لو رأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لاحتقرته واحتقرت ماهو فيه فقال : الآن سكن قلبي .

برمن بشورانند و تو را درباره من بددل کنندمبادا آنهارا بر گوش خود چیره کنی واختیار گوشت را بآنها بدهی زیرا ما بتو نیازمندتریم از تو بماها گفت آیا یادت می‌آید که یك روز من‌ازتوپرسیدم آیا برای ما ملك و سلطنتی هست؟ گفتی آری طولانی و پهناور و سخت و پیوسته در کار خود مهلت دارید و در دنیای خود وسعت دارید تا خون نــا حقی از ما در ماه حرام و شهر حــرام (مکه) بریزید .

من دانستم که حدیث را حفظ کرده است من گفتم‌شاید خدا عزوجل تو را کفایت کندیعنی تو را حفظ کند از اینکه مرتکب چنین امری باشی زیرا من تو را بخصوص منظور نداشتم همانا حدیثی بوده که آنرا روایت کردم سپس شاید دیگری از خاندانت مرتکب چنین‌کاری شودواودم‌بست و سخنی نگفت.

و چون بخانه‌ام آمدم یکی از دوستان و شیعیان ما نزد من‌آمد و گفت قربانت بخدا‌ن تو را در موکب ابی‌جعفر دیدم که برالاغی سوار بودی و او براسبی سوار بود وبرسر سرازیر شده بود وبا شما سخن می گفت و گویا شما زیردست او باشید من با خود گفتم این حجت خدااست بر خلقش و صاحب‌الامر است که باید باو اقتداء شود و این دیگری کاربر خلاف میکند و اولاد پیغمبران را میکشد و در روی زمین خون‌ریزی میکند بوجهی که خدا دوست نمی‌دارد و امام در موکب اواست و شما سوار برالاغی هستید واز این‌راه شکی دردلم افتاد تابر خودم ودینم ترسیدم.

گوید: بمن فرمود: اگر تو می‌دیدی آن‌ها که گرد من بودند و درجلو وعقب‌وسمت راست‌و چپ من بودند از فرشته‌ها هر آینه او را خوار میشمردی و آنچه را هم داشت ناچیز میشمردی، گفت اکنون دلم آرام شد .

ثمّ قال: إلى متى هؤلاء يملكون؟ أومتى الرّاحة منهم ؟ فقلت : أليس تعلم أنّ لكلّ شيء مدّة ؟ قال : بلى ، فقلت : هل ينفعك علمك أنّ هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين ؟ إنّك لو تعلم حالهم عند الله عزّ وجلّ و كيف هي؟ كنت لهم أشدّ بغضاً ولو جهدت أوجهد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشدّ ماهم فيه من الاثم لم يقدروا فلا يستفزّنّك الشيطان فانّ العزّة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكنّ المنافقين لا يعلمون ألا تعلم أنّ من انتظر أمرنا و صبر على مايرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرتنا فاذا رأيت الحقّ قدمات وذهب أهله ، ورأيت الجور قد شمل البلاد ، ورأيت القرآن قد خلق واُحدث فيه ماليس فيه ووُجّه على الأهواء ، ورأيت الدّين قد انكفى كما ينكفي الماء ، ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحقّ ، ورأيت الشرّ ظاهراً لاينهى عنه ويُعذر أصحابه ، ورأيت الفسق قد ظهر، واكتفى الرّجال بالرجال والنساء بالنساء ، ورأيت المؤمن صامتاً لا يُقبل قوله ، ورأيت الفاسق يكذب ولا يردّ عليه كذبه وفريته ؛ ورأيت الصغير يستحقر بالكبير ، ورأيت الأرحام قد تقطّعت ، ورأيت من يمتدح بالفسق يضحك منه ولا يردّ عليه قوله ورأيت الغلام يعطى ماتعطى المرأة ورأيت النساء يتزوّجن النساء ، ورأيت الثناء قد كثر ، و رأيت

سپس گفت تا بکی اینان سلطنت کنند و درچه زمانی ازآنها آسایش خواهد بود؟
من گفتم مگر تو نمی‌دانی هرچه زمانی دارد؟ گفت چرا من گفتم بتو سود دارد که بدانی این امر هروقت موعدش بیاید ازیك چشم بهم‌زدن سریعتر باشد (یعنی زوال دولت ناحق وقیام دولت حق) اگرتو بدانی اینان درنزد خداعزوجل چه حالی دارند و چطور است حال آن‌ها تو بیشتر و سختتر آنها را دشمن داری و اگر تو کوشش کنی یا همه مردم روی زمین بکوشند که آنان‌را در گناه بیشتری که در آن اندرند در آورند نتوانند (یعنی خلاف و گناه آن‌ها بنهایت‌است) شیطان تو را از جای بدر نبردو نلغزاند زیرا عزت ازآن خدا است و از آن رسول او وازآن مؤمنانست ولی منافقان نمی‌دانندآیا ندانی هر که منتظر امر ما باشد و صبر کند برآنچه از آزار و ترس‌بیند فردا درگروه ما محشور گردد.

هرگاه دیدی که حق و اهل حق از میان رفتند و دیدی ناحق همه جا را گرفت ودیدی قرآن کهنه شمرده شد و در آن پدید آمد آنچه در آن نیست و رو بسوی هوس و دلخواه شد و دیدی که دین وارونه شده چنانچه ظرف آب وارونه شود و دیدی اهل باطل برحق چیره شدند و دیدی شر و بدی عیانست‌وغدقن نمیشود و بدکاران را معذورمی‌دارند و دیدی که فسق آشکار شده‌ومردان بمردان کفایت کنند و زنان بزنان و دیدی مؤمن دم بندد و گفته او پذیرفته نشود ودیدی که فاسق دروغ گوید و دروغ و افترایش را رد نکنند و دیدی که کوچك بزرك را خوار میشمارد ودیدی که پیوند خویشی بریده شود و دیدی که بکار بد و بفسق خوش آمد گویند و از آن خوش باشند و خندان و گفته آنرارد نکنند و دیدی که با پسر بچه همان کنند که بازن کنند ودیدی که زنان

الرّجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينهى ولا يؤخذ على يديه ، ورأيت الناظر يتعوّذ بالله ممّا يرى المؤمن فيه من الاجتهاد ، ورأيت الجار يؤذي جاره وليس له مانع، ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن ، مرحاً لما يرى في الأرض من الفساد ؛ ورأيت الخمور تشرب علانية و يجتمع عليها من لا يخاف الله عزّ وجلّ ، ورأيت الآمر بالمعروف ذليلاً ، و رأيت الفاسق فيما لا يحبّ الله قويّاً محموداً ، و رأيت أصحاب الآيات يحقّرون و يحتقر من يحبّهم ؛ ورأيت سبيل الخير منقطعاً وسبيل الشرّ مسلوكاً ، ورأيت بيت الله قد عُطّل ويؤمر بتركه ، ورأيت الرّجل يقول مالا يفعله ورأيت الرّجال يتسمّنون للرّجال والنساء للنساء ، ورأيت الرّجل معيشته من دبره و معيشة المرأة من فرجها ، ورأيت النساء يتّخذن المجالس كما يتّخذها الرّجال ، ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر وأظهروا الخضاب وامتشطوا كما تمتشط المرأة لزوجها و أعطوا الرّجال الأموال على فروجهم وتنوفس في الرّجل وتغاير عليه الرّجال ، وكان صاحب المال أعزّ من المؤمن ، وكان الرّبا ظاهراً لا يعيّر ، وكان الزّنا تمتدح به النساء ، ورأيت المرأة تصانع

جفت گردند و دیدی که مدح و ثنا بسیار شود و دیدی که مرد مال خود را در جز طاعت خدا صرف میکند و جلوش گرفته نمیشود و دست او را نگهندارند و دیدی که چونکسی کوشش مؤمن را بیند از آن بخدا پناه برد و دیدی که همسایه همسایه را آزار کند و مانعی ندارد و دیدی کافر شاد است بدانچه در مؤمن بیند و خوش است بدانچه از فساد در زمین بنگرد و دیدی که آشکارا می نوشند و برای آن انجمن کنند کسانیکه از خداعزوجل نمی‌ترسند و دیدی که آمر بمعروف خوار است و دیدی فاسق نسبت بدانچه خدا دوست ندارد نیرومند است و ستوده میشود و دیدی قرآن دانان خوار شوند و هر که هم آنان را دوست بدارد خوار شود و دیدی که راه خیر بند آمده وراه شر و بدی بازاست و درآن میروند و دیدی خانه خدا بی‌زائر مانده و فرمان ترك آنرا می‌دهند و دیدی مرد گوید آنچه رانکند و دیدی مردان خود را برای استفاده مردان آماده کنند وزنان خود را برای زنان و دیدی وسیله زندگی مرد از دبر او است و وسیله زندگی زن از فرج او و دیدی زنان انجمن کنند چنانچه مردان انجمن کنند و دیدی فرزندان عباس آشکارا زنانگی‌راپیشه کردندو خضاب بستند وسر را شانه زدند چنانچه زنان برای شوهر خود کنند و بمردان پول دادند بخاطر فروج آنها.

شرح - از مجلسی «ره» - یعنی اولاد عباس بمرد ها پول دادند تا با آنها وطی کنند یا مقصود اینستکه بسلاطین و حکام اموال می‌دهند بخاطر آنکه آنها را یا زنان آنها وطی کنند بعنوان مزد جاکشی ...

دنباله حدیث ۷ -

ودیدی که درباره مرد رقابت شود و مردها بر سر او با هم غیرت ورزی کنند و صاحب مال از شخص مؤمن عزیزتر باشد و رباآشکار باشد و بر آن سرزنشی نشود و زنها بزنادادن مدح شوند

زوجها على نكاح الرّجال، ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهنّ، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً؛ و رأيت البدع والزّنا قد ظهر، و رأيت الناس يعتدّون بشاهد الزور، ورأيت الحرام يحلّل والحلال يحرّم، ورأيت الدّين بالرأي وعطّل الكتاب وأحكامه ورأيت اللّيل لايستخفى به من الجرأة على الله، ورأيت المؤمن لايستطيع أن ينكر إلّا بقلبه، و رأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عزّوجلّ ورأيت الولاة يقربون أهل الكفر و يباعدون أهل الخير، ورأيت الولاة يرتشون في الحكم، ورأيت الولاية قبالة لمن زاد؛ و رأيت ذوات الأرحام ينكحن ويكتفى بهنّ ورأيت الرجل يقتل على التهمة وعلى الظنّة و يتغاير على الرجل الذكر فيبذل له نفسه وماله، ورأيت الرجل يعيّر على إتيان النساء، و رأيت الرّجل يأكل من كسب امرأته من الفجور، يعلم ذلك ويقيم عليه، ورأيت المرأة تقهر زوجها وتعمل مالايشتهي و تنفق على زوجها، ورأيت الرّجل يكري امرأته وجاريته ويرضى بالدّني من الطّعام والشراب ورأيت الأيمان بالله عزّوجلّ كثيرة على الزّور، ورأيت القمار قد ظهر، ورأيت الشراب يباع ظاهراً ليس له مانع، و رأيت النساء يبذلن أنفسهنّ لأهل الكفر، و رأيت الملاهي قد ظهرت

وزن با شوهرخود بر سر نکاح مردان سازش کند (رشوه گیرد و نرمش نماید) و دیدی بیشتر مردم وبهترین خانه آن باشد که بازنان درهرزگی آنها کمك کند و دیدی مؤمن حقیر و غمنده و خوار است ودیدی بدعت وزنا عیان است و دیدی مردم بگواه ناحق اعتماد کنند و دیدی حرام حلال شمرده شود و حلال حرام شمرده شود ودیدی حکم دین برای معین شود و قرآن و احکامش معطل مانده است و دیدی برای دلیری برخدا و ارتکاب کاربد مردم انتظار شب نکشند و دیدی که مؤمن نتواند منکر کارهای خلافشود جز بهمان دلش ودیدی مال فراوان در مورد خشم خداوند مصرفشود و دیدی فرمان روایان کافرانرا بخود نزدیك کنند و اهل خیر را از خود دور سازند و دیدی که فرمانروایان در قضاوت رشوه ستانند و دیدی فرمانروائی و منصب در مزایده قرار گیرد و دیدی که خویشان محرم رابگایند و بدان‌ها اززن گرفتن اکتفاء کنند و دیدی که بمجرد تهمت و گمان مرد رابکشند و بخاطرخواهی مرد نر غیرت‌ورزی کنند و جان و مال در راه عشق او دهند و دیدی که مردرا برای همخوابشدن با زنان بسرزنش گیرند و دیدی که مردی از کسب هرزگی زنش نان میخورد و آنرا میداند واورا نگهمیدارد و دیدی که زن برشوهر خود تسلط دارد وآنچه را شوهر میل ندارد انجام میدهد و بشوهر خود خرجی وپول جیب میدهد.

و دیدی مرد زنش و دخترش (کنیزش خ‌ل) را باجاره میدهد و بخوراك و نوشیدنی پستی‌هم راضی است و دیدی که سوگند بخداوند عزوجل بناحق فراوان شده و دیدی که قماربازی پدیدار است و دیدی که آشکارا می‌میفروشند و مانعی ندارد و دیدی زن‌ها خود را بکفار بخشند و دیدی ساز و آواز آشکار است و مردم بدان گذرند و کس کسی را ازآن منع نکند و کسی جرأت نکند

يمرُّ بها ، لايمنعها أحدٌ أحداً ولايجترىء أحدٌ على منعها ، ورأيت الشريف يستذلّه الذي يُخاف سلطانه ، ورأيت أقرب الناس من الولاة من يمتدح بشتمنا أهل البيت ؛ ورأيت من يحبّنا يزوّر ولاتُقبل شهادته ، ورأيت الزّور من القول يتنافس فيه ، ورأيت القرآن قد ثقل على النّاس استماعه وخفَّ على الناس استماع الباطل ، ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه ، و رأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء ، ورأيت المساجد قد زخرفت ، ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتري الكذب ورأيت الشرَّ قد ظهر والسعي بالنميمة ، ورأيت البغي قد فشا ، ورأيت الغيبة تُستملح و يبشّر بها النّاس بعضهم بعضاً ، ورأيت طلب الحجّ والجهاد لغير الله ، ورأيت السّلطان يذلُّ للكافر المؤمن ، ورأيت الخراب قد اُديل من العمران ، ورأيت الرّجل معيشته من بخس المكيال والميزان ، ورأيت سفك الدّماء يستخفّ بها ، ورأيت الرّجل يطلب الرئاسة لغرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللّسان ليتّقى وتسند إليه الاُمور ، ورأيت الصّلاة قد استخفّ بها ، و رأيت الرّجل عنده المال الكثير ثمّ لم يزكّه منذ ملكه ، ورأيت الميّت ينبش من قبره ويؤذي و تباع أكفانه ورأيت الهرج قد كثر ورأيت الرّجل يمسي نشوان ويصبح سكران لايهتمّ بما الناس فيه ، و رأيت البهائم تنكح ، ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضاً ورأيت الرّجل يخرج إلى مصلاّه و يرجع و

جلو آنرا بگيرد و ديدى كسيكه از تسلط او ترسند مردم شريف را خوار كند وديدى نزديكترين مردم بفرمانروايان كسى استكه بدشنام ده ماخانواده مدح وثنا گويد وديدى هر كه ما را دوست دارد او را ناحق شمارند و گواهيش را نپذيرند و ديدى كه در گفتار ناحق باهم رقابت كنند و ديدى كه قرآن و شنيدنش برمردم گران است و در برابر شنيدن دروغ و بيهوده بر آنها آسان و دلچسب است و ديدى همسايه همسايه را از ترس زبانش گرامى دارد و احترام كند و ديدى حدود معطل و بى اجرا بماند و در باره آنها براى و دلخواه عملشود و ديدى كه مساجد نقاشى وآب طلا كارى شوند و ديدى كه راستگوترين مردم در نزد مردم آنكسى استكه افتراء زند و دروغ گويد و ديدى شر پديدار شد و هم سخن‌چينى و ديدى ستمگرى شيوع يافت و ديدى غيبت را سخن خوش مزه شمارند و مردم بدان يكديگر را مژده بخشند و شادمان كنند و ديدى بحج روند و جهاد طلبند براى جز رضاى خدا و ديدى سلطان مؤمن را بخاطر كافر خوار كند و ديدى ويرانى بر آبادانى چيره شده و ديدى مردم از كم فروشى روزى خورند و ديدى خون ريزى را سبك وآسان شمارند و ديدى مرد براى طلب دنيا رياست طلبد و خود را بيد زبانى شهره كند تا ازاو بترسند و كاررا باو واگذارند و ديدى نماز را خوار و سبك شمارند و ديدى مردى مال فراوان دارد و از آن گاهكه داشته زكوتش را نداده و ديدى مرده را از گورش بر آرند و بيازارند و كفنش را بفروشند و ديدى كه آشفتگى بسيار است و ديدى كه مرد شبانگاه كند در نشئه شراب و بامداد كند مست و باكى ندارد كه مردم در چه وضعى باشند و ديدى بهائم را بگايند و ديدى بهائم همديگر را بدرند و ديدى مردى به

ليس عليه شيء من ثيابه ، ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم ، و رأيت السحت قد ظهر يُتنافس فيه ، ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه النّاس ، ورأيت الفقيه يتفقّه لغير الدين يطلب الدنيا و الرئاسة و رأيت الناس مع من غلب ، و رأيت طالب الحلال يذمُّ ويعيّر وطالب الحرام يمدح و يعظّم ، ورأيت الحرمين يعمل فيهما بما لايحبُّ الله ، لايمنعهم مانع ولايحول بينهم وبين العمل القبيح أحدٌ ورأيت المعازف ظاهرةً في الحرمين ، ورأيت الرَّجل يتكلّم بشيء من الحقّ ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر فيقوم إليه من ينصحه في نفسه فيقول : هذا عنك موضوع ؛ ورأيت النّاس ينظر بعضهم إلى بعض ويقتدون بأهل الشرور ؛ ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لايسلكه أحدٌ ، ورأيت الميّت يُهزأ به فلايفزع له أحدٌ ، ورأيت كلّ عام يحدث فيه من الشرّ والبدعة أكثر ممّا كان؛ ورأيت الخلق والمجالس لايتابعون إلّا الأغنياء ، و رأيت المحتاج يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله ، ورأيت الآيات في السّماء لايفزع لها أحدٌ ، ورأيت الناس يتسافدون كمايتسافد البهائم لاينكر أحدٌ منكراً تخوّفاً من النّاس ، ورأيت الرَّجل ينفق الكثير في غير طاعة الله ويمنع اليسير في طاعة الله ، ورأيت العقوق قد ظهر واستخفّ بالوالدين وكانا من أسوء الناس حالاً عند الولد ويفرح بأن يفتري عليهما ، ورأيت النساء وقد غلبن

جای نماز خودرودو بر گردد وجامه در بر ندارد و دیدی دل مردم سخت‌شده و دیده آن‌ها خشکیده‌و یاد خدا بر آن‌ها گرانست و دیدی حرام خوردن پدیدار است و در آن رقابت کنند و دیدی که‌نماز گذار برای خودنمائی بمردم نماز میخواند و دیدی مسئله‌دان و فقیه دین برای جز دین مسئله میآموزدودنیا و ریاست میجوید و دیدی مردم بدنبال هر کسند که پیروز باشد و دیدی آنکه حلال جوید نکوهش و سرزنش شود و طالب حرام ستایش و تعظیم دارد و دیدی در حرمین کاری کنند که‌پسندخدانیست و کسی جلوشان را نگیرد و احدی میان آن‌ها و کردار زشت آن‌ها حائل نشود و دیدی در حرمین (مکه و مدینه) اسباب لهو (چون تار وطنبور) پدیدار شد و دیدی مردی که بحق سخن گوید یا امر بمعروف و نهی ازمنکر کند کسی نزد او بپا شود و او را اندرز دهد که این تکلیف تو نیست و دیدی مردم باهم هم‌چشمی کنند و بمردم بد اقتداء کنند و دیدی روش خیر وراه آن تهی است و کسی از آن گذر نمیکند و دیدی مرده را بباد مسخره گیرند و احدی‌از او در هراس نیفتدودیدی در هرسال شر و بدعت بیش از سال گذشته است و دیدی مردم و مجلسها پیروی نکنندجز ازتوان‌گران و دیدی بگدا اعطا دهند در برابر اینکه باو میخندند و برای جز خدا باو ترحم میشود و دیدی نشانه‌های آسمانی باشد و کسی ازآن‌ها هراس نکند و دیدی مردم چون بهائم برهم جهند و کسی منکر کار آنها نگردد از ترس مردم و دیدی که مرد در جز راه طاعت خدا خرج بسیار کند و در راه طاعت خدا از اندك دریغ کند و دیدی ناسپاسی پدر و مادر پدیدار شده‌است و پدر ومادر را بچشم کم نگاه کنند و در پیش فرزند از همه بدتر باشند و از افتراء بدانها شاد گردند و

على الملك وغلبن على كلّ أمر، لا يؤتى إلّا مالهنّ فيه هوى، ورأيت ابن الرّجل يفتري على أبيه ويدعو على والديه ويفرح بموتهما، ورأيت الرّجل إذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذّنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كئيباً حزيناً يحسب أنّ ذلك اليوم عليه وضيعة من عمره، ورأيت السّلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزّور ويتقامر بها وتشرب بها الخمور؛ ورأيت الخمر يتداوى بها ويوصف للمريض ويستشفى بها، ورأيت النّاس قد استووا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التديّن به، ورأيت رياح المنافقين و أهل النفاق قائمة ورياح أهل الحق لا تحرّك؛ ورايت الأذان بالأجر والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشية ممّن لا يخاف الله مجتمعون فيها للغيبة وأكل لحوم أهل الحقّ ويتواصفون فيها شراب المسكر؛ ورأيت السكران يصلّي بالنّاس وهو لا يعقل ولا يشان بالسكر وإذا سكر اُكرم واتّقي وخيف وترك لا يعاقب؛ ويعذر بسكره، ورأيت من أكل أموال اليتامى يُحمد بصلاحه ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاة يأتمنون الخونة للطمع ورأيت الميراث قد وضعته الولاة لأهل الفسوق والجرأة على الله، يأخذون منهم ويخلونهم وما يشتهون ورأيت المنابر

زنان را دیدی که بر حکومت چیره شدند و هر کاری را به‌دست گرفتند و هیچ کاری انجام نشود جز آنچه آنها طرفدارش باشند و دیدی پسر شخصی بپدرش افتراء زند و بر پدر و مادر خود نفرین کند و از مرگشان شاد شود و دیدی چون مردی روزی را بسر آورد و در آن گناه بزرگی نکرده باشد از هرزگی و کم فروشی و در آمدن در بستر حرام و میخواری دلتنگ و غمناك باشد و پندارد که آن روز بر او نامبارك بوده و از عمرش حساب نبوده ودیدی که سلطان خوراك را انبار کند و نگهدارد تا گران بفروشد و دیدیکه حق ذوالقربی (خمس وسهم امام) بناحق تقسیم شود و باآن قمار زنند ومیخواری کنند ودیدیکه باشراب مداوای بیمار کنند و برای بیمار نسخهٔ آنرا بگیرند واز آن درمان طلبند ودیدی مردم همه در ترك امر بمعروف و نهی از منکر و ترك دین‌داری هم‌آهنك شدند و دیدی باد بر پرچم منافقان و اهل نفاق میوزد و پرچم اهل‌حق بی‌حرکت است ودیدی در برابر اذان مزد گیرند و در برابر نماز خواندن مزد گیرند و دیدی مسجدها پر میشود از کسانیکه از خدا نترسند ودر آن‌ها گرد آیند برای غیبت و خوردن گوشت اهل حق وبا همدیگر در آن‌ها بوصف نوشابه مست کننده بپردازند ودیدی که پیشنماز مست برای مردم نماز بخواند ومست است ولایعقل وبمستی اورا نکوهش نکنند وهر گاه مست شود گرامیش دارند واز او ملاحظه کنند و بترسند ورها باشد و کیفر نشود و مستی اورا معذور دارند ودیدی مال یتیم‌خور را بصلاح وشایستگی ستایند ودیدی قاضیان بر خلاف آنچه خدا امر کرده قضاوت کنند ودیدی فرمانروایان جنایتکاران را امین سازند برای طمع ودیدی فرمانروایان ارث را برای اهل فسق وبدکاری ودلیری برخدا تخصیص دهند (یعنی میراث یتیم را به دست آنها بسپارند تا برخی را خود بخورند وبرخی را بآنان دهند) از آن‌ها حق و حسابی بگیرند و آنها را وا گذارند تا هرچه

يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر؛ ورأيت الصّلاة قد استخفّ بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همّهم بطونهم وفروجهم، لا يبالون بما أكلوا وما نكحوا، ورأيت الدّنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحقّ قد درست فكن على حذر واطلب إلى الله عزّ وجلّ النجاة واعلم أنّ الناس في سخط الله عزّ وجلّ وإنّما يمهلهم لأمر يراد بهم فكن مترقّباً واجتهد ليراك الله عزّ وجلّ في خلاف ما هم عليه فان نزل بهم العذاب وكنت فيهم عجّلت إلى رحمة الله وإن أخّرت ابتلوا وكنت قد خرجت ممّا هم فيه من الجرأة على الله عزّ وجلّ واعلم أنّ الله لا يضيع أجر المحسنين وأنّ رحمة الله قريب من المحسنين.

(حديث موسى عليه السلام)

٨ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن عليّ بن عيسى رفعه قال: إنّ موسى عليه السلام ناجاه الله تبارك وتعالى فقال له في مناجاته:

ياموسى لا يطول في الدّنيا أملك فيقسو لذلك قلبك وقاسي القلب منّي بعيد.

ياموسى كن كمسرّتي فيك فانّ مسرّتي أن اُطاع فلا اُعصى، فأمت قلبك بالخشية وكن

خواهند بكنند وديدى برسر منبرها دستور تقوى داده‌شود و خود آنكسانيكه دستور مى‌دهند بدان عمل نميكنند و ديدى كه‌وقت نمازهارابچيزى نگيرند وسبك شمارند وديدى صدقه وزكوة‌رابوساطت ديگران بمستحقان دهند وقصد رضاى‌خدا دردادن آنها ندازند وبخاطر درخواست مردم آنراپرداخت كنند وديدى كه نهايت همت آن‌ها شكم وفرج آن‌ها است باكى ندارند كه چه‌بخورند وچه‌را نكاح كنند وببينى كه دنياهم روى بدانها دارد و ببينيكه اعلام حق ودرستى كهنه شده.

پس برحذرباش واز درگاه خداءزوجل نجات بخواه وبدانكه مردم گرفتار خشم خداءزوجل هستند وهمانا بآن‌ها مهلت‌دهد براى امرى كه باآنها خواهد كرد تو خود راپپا وتلاش كن تا خدا عزوجل تورا بر خلاف روش آن‌ها بنگرد واگر برآنها عذاب نازلشود وتو در ميان آنها باشى شتافته‌اى به‌دريافت رحمت خدا واگر ازآنها جداباشى وبمانى آنان گرفتار شدند و تو ازآنچه در آن اندرند ازدليرى برخدا عزوجل بيرون‌آمدى و بدانكه‌خدا مزدنيكوكاران راضايع نميكندوراستى كه‌رحمت خدا بمحسنان نزديكست.

(حديث موسى (ع))

٨ـ ازعلى بن‌عيسى سندرا بمعصوم‌رسانيده كه فرمود: راستيكه موسى‌را خداتبارك و تعالى‌راز گفت ودر مناجاتش باوفرمود:

اى موسى در اين دنيا آرزويت دراز مباد تا دلت برايش سخت گردد كه سخت دل از من دور است.

اى‌موسى چنان باش كه من درتو شادم زيرا شادى‌من اينستكه فرمانم برند و نافرمانيم‌نكنند

خلق الثياب جديد القلب تخفى على أهل الأرض وتعرف في أهل السمّاء ، حلس البيوت مصباح اللّيل واقنت بين يديّ قنوت الصابرين وصح إليّ من كثرة الذنوب صياح المذنب الهارب من عدوّه واستعن بي على ذلك فانّي نعم العون ونعم المستعان .

ياموسى إنّي أنا الله فوق العباد والعباد دوني وكلّ لي داخرون فاتّهم نفسك على نفسك ولا تأتمن ولدك على دينك إلّا أن يكون ولدك مثلك يحبّ الصّالحين .

ياموسى اغسل واغتسل واقترب من عبادي الصالحين .

ياموسى كن إمامهم في صلاتهم وأمامهم فيما يتشاجرون واحكم بينهم بما أنزلت عليك فقد أنزلته حكماً بيّنا وبرهاناً نيّراً ونوراً ينطق بما كان في الأوّلين وبما هو كائن في الآخرين .

اُوصيك ياموسى وصيّة الشفيق المشفق بابن البتول عيسى بن مريم صاحب الأتان والبرنس والزّيت والزّيتون والمحراب ومن بعده بصاحب الجمل الأحمر الطيّب الطاهر المطهّر ، فمثله في كتابك أنّه مؤمن مهيمن على الكتب كلّها و أنّه راكع ساجد ، راغب ، راهب ، إخوانه المساكين وأنصاره قوم آخرون ويكون في زمانه أزل وزلزال وقتل ، وقلّة من المال ، اسمه أحمد

دلت را باترس بكش ژنده‌پوش باش وخرم‌دل درزمين گمنام‌باش ودر آسمان بر نام وخانه نشين وشب تاب ، دربرابرم بپرستش خيز مانند پرستش خيزى شكيبايان و بدرگاهم از بسيارى گناهان شيون كن چون شيون گنه كاران گريزان از دشمن و از من در اين باره يـارى جو زيرا من چـه خوب يار و ياورم.

اى‌موسى راستيكه منم من‌فراز و بنده‌ها زيردست منند و همه برايم زبون و در مانده‌اند از خود بر خود نگران باش و فرزندت را هم بر دينت امين مدان جز اينكه او هم چون خودت خوبان را دوست دارد.

اى‌موسى تن‌بشوى وغسل كن و بينده‌هاى خوبم نزديك‌شو.

اى‌موسى درنمازشان پيشواباش‌ودر نزاعشان قاضى‌باش و بدانچه‌من بتوفرود آوردم بر آن‌ها قضاوت كن كه من آن‌را حكمى‌روشن و برهانى‌درخشان‌ساختم‌و نوريكه گوياست بدانچه درپيشينيان بوده و آنچه درپسينيان خواهد بود .

اى‌موسى من‌بتو سفارش كنم بمانند رفيق مهربانى درباره زاده‌بتول عيسى‌بن مريم‌صاحب ماده الاغ وبرنس (كلاه بلند عابدان) وزيت وزيتون(روغن و درخت معروفى‌است ومقصود اززيتون‌مسجد دمشق يابلاد شام است ومنظور اززيت روغنى استكه دربنى اسرائيل بنشانه‌نبوت بجوش ميآمده است ازمجلسى ره) و صاحب‌محراب و پس‌از وى‌بصاحب شترسرخ مو كه طيب وطاهر و مطهراست‌ونمونه او در كتاب توتورات اينستكه مؤمن‌است و برهمه كتب آسمانى مسلطاست واو راكع‌است وساجد، راغب، راهب، برادرانش گدأيانند و ياورانش مردم ديگران (يعنى انصار مدينه) در دوران بعثت او

محمّد الأمين من الباقين من ثلّة الأوّلين الماضين، يؤمن بالكتب كلّها و يصدّق جميع المرسلين ويشهد بالإخلاص لجميع النبيّين اُمّته مرحومة مباركة ما بقوا في الدّين على حقائقه؛ لهم ساعات موقّتات يؤدّون فيها الصلوات أداء العبد إلى سيّده نافلته، فبه فصدّق و منهاجه فاتّبع فانّه أخوك.

ياموسى إنّه اُمّيّ وهو عبد صدق يبارك له فيما وضع يده عليه ويبارك عليه كذلك كان في علمي و كذلك خلقته، به أفتح الساعة و باُمّته أختم مفاتيح الدّنيا فمر ظلمة بني إسرائيل أن لا يدرسوا اسمه ولا يخذلوه وإنّهم لفاعلون، وحبّه لي حسنة، فأنا معه وأنا من حزبه و هو من حزبي وحزبهم الغالبون؛ فتمّت كلماتي لأظهرنّ دينه على الأديان كلّها ولأعبدنّ بكلّ مكان ولاُنزلنّ عليه قرآناً فرقاناً شفاء لما في الصّدور من نفث الشيطان فصلّ عليه ياابن عمران فانّي اُصلّي عليه وملائكتي.

تنگی وسختی ولرزش و کشتار و نداری برمردم حکمفرما است نامش احمد است، محمد امین است، او است یادگاری از گروه اولین گذشته (یعنی از گروه پیغمبران سلف) بهمه کتب آسمانی ایمان دارد وهمهٔ رلاسون را تصدیق دارد و از روی اخلاص گواه صادق همه پیمبران است امتش مرحوم ومبارک کند تا بر حقائق دین برجامانند برای آن‌ها ساعت های معینی است که در آن‌ها برای نمازها اذان گویند تابنده وظیفه خود را نسبت به آقایش انجام دهد باو بخصوص تصدیق کن و از روش برنامه او پیروی کن زیرا او برادر تو است.

ای **موسی** راستی او پیغمبر امی است و او بنده راستگو است بر هرچه دست نهد باو برکت داده شود و برخود او هم برکت داده شود در علم من چنین بوده وچنین اورا آفریدم بدو هنگامه را آغاز کنم (یعنی امت ودولت ودینش بقیامت بیوندد از مجلسی ره) و کلیدهای امور جهان را بامتش بپایان رسانم (مراد ازمفاتیح دنیا هرآنچه استکه کاری را بمردم بگشاید ازجنگ وعبادت وآموزش ومقصود اینستکه همه اینها باامت او بپایان رسند و گویا در کیسه‌ای هستند که بدست آنها سپرده شده وممکن است کنایه ازاین باشد که همه امور برای آنها کامل شوند وبنهایت رسند ازمجلسی ره) بستمکاران بنی اسرائیل فرمان ده نامش رااز یادنبرند واز یاریش دست ندارند.

وراستیکه چنین کنند، ودوست‌داشتن او درنزد من حسنه است من بااویم ومن ازحزب اویم واو ازحزب من است وحزب آنان غالب وپیروز است وکلمات من تمام‌شوند تادینش را برهمه ادیان غلبه‌دهم ودر هرجا مرا بپرستند و تا اینکه محققاً قرآنی فرقان براو فرو فرستم که درمان هرآنچه درسینه ها است باشد از وسوسه‌های شیطان ای پسر عمران بر او صلوات فرست زیرا من هم با فرشته‌هایم براو صلوات فرستیم.

ياموسى أنت عبدي وأناإلهك ؛ لاتستذلّ الحقير الفقير ولا تغبطالغنيّ بشيء يسير و كن عند ذكري خاشعاً وعند تلاوته برحمتي طامعاً وأسمعني لذاذةالتوراة بصوت خاشع حزين،اطمأن عند ذكري وذكّربي من يطمئنّ إليّ واعبدني ولاتشرك بي شيئاً وتحرّ مسرّتي إنّي أنا السيّد الكبير ، إنّي خلقتك من نطفة من ماء مهين ، من طينة أخرجتها من أرض ذليلة ممشوجة فكانت بشراً فأناصانعها خلقاً فتبارك وجهي وتقدّس صنيعي ؛ ليس كمثلي شيء وأناالحيّ الدائم الّذي لاأزول .

ياموسى كن إذا دعوتني خائفاًمشفقاً وجلاً ، عفّروجهك لي في التراب واسجدلي بمكارم بدنك واقنت بين يديّ في القيام وناجني حين تناجيني بخشية من قلب وجل واحي بتوراتي أيّام الحياة وعلّم الجهّال محامدي وذكّرهم آلائي ونعمتي وقل لهم لايتمادون في غيّ ماهم فيه فان أخذي أليم شديد .

ياموسى إذا انقطع حبلك منّي لم يتّصل بحبل غيري ، فاعبدني وقم بين يديّ مقام العبد الحقير الفقير ، ذمّ نفسك فهي أولى بالذّم ولاتتطاول بكتابي على بني إسرائيل فكفى بهذا و اعظاً لقلبك ومنيراً وهو كلام ربّ العالمين جلّ وتعالى .

ای موسی تو بنده من باشی و من معبود توام آنکه حقیراست وفقیر خوارش مشمار و رشك بر توانگری که اندك چیزی دارد مبر وهنگام یادشدن من خاشع باش وهنگام خواندن نام من در رحمت من طمع دار و بسمع من برسان شیرینی توراترا و به آوازی ترسان و حزین ، هنگام یاد من آسوده دل باش و هر که بمن آرامد یادآوریم کن مرا یگانه برست و برایم شریکی مگیر و تا توانی شادی من بجو زیرا منم من آقای بزرك ، راستی که من تو را آفریدم از نطفه‌ای که آب چرکین بود و از مشتی خاك که از زمین پست درهم بر آوردمش و انسانی شد که منش ساختم یك آفریدهٔ ؛ مبارك باد سوی من و مقدس باد کردارم بمانندم چیزی نیست و منم زنده همیشه پاینده که نیستی ندارم .

ای موسی هر گاه مراخوانی ترسان وهراسان و دل لرزان باش برای من چهره برخاك سای و با گرامی‌ترین اعضاء تنت سجده کن و بپرستش من در برابرم بایست و با من مناجات کن وهنگام مناجات با من از دل هراسانی بترس و با توراتم روزگارزندگی رازنده بدار و بنادانها محامدم را بیاموز ونعمتهایم رابدانها یادآوری کن وبآنها بگو آن گمراهی راکه غرقه در آنند ادامه ندهند زیرا گرفت من دردناك وسخت است.

ای موسی اگررشته تو ازمن بریدبرشته دیگر نپیوندد (چون دیگری در برابر او نیست) مرا بپرست و برابر من چون بنده حقیر و فقیری بایست خود را نکوهش کن که آن بنکوهش سزاوار است و بوسیله کتابم بربنی‌اسرائیل گردن‌فرازی مکن همین‌بس استکه دلترا پندهد وروشن کند وآن سخن پروردگارجهانیان است جل وتعالی.

ياموسى متى مادعوتني ورجوتني فانّي سأغفر لك على ما كان منك، السماء تسبّح لي وجلاً والملائكة من مخافتي مشفقون والأرض تسبّح لي طمعاً و كلّ الخلق يسبّحون لي داخرون ثمّ عليك بالصلاة ، الصّلاة فانّها منّي بمكان ولها عندي عهدٌ وثيقٌ وألحق بها ماهو منها زكاة القربان من طيّب المال والطّعام فانّي لاأقبل إلّا الطيّب يراد به وجهي .

واقرن مع ذلك صلة الأرحام فانّي أنا الله الرّحمن الرّحيم أنا خلقتها فضلاً من رحمتي ليتعاطف بها العباد ولها عندي سلطان في معاد الآخرة وأنا قاطع من قطعها وواصل من وصلها و كذلك أفعل بمن ضيّع أمري .

ياموسى . أكرم السّائل إذا أتاك بردّ جميل أو إعطاء يسير فانّه يأتيك من ليس بإنس ولا جانّ ، ملائكة الرّحمن يبلونك كيف أنت صانع فيما أوليتك و كيف مؤاساتك فيما خوّلتك ؟ واخشع لي بالتضرّع واهتف لي بولولة الكتاب واعلم أنّي أدعوك دعاء السيّد مملوكه ليبلغ به شرف المنازل وذلك من فضلي عليك وعلى آبائك الأوّلين .

ياموسى لاتنسني على كلّ حال ولاتفرح بكثرة المال فانّ نسياني يقسي القلوب و مع كثرة المال كثرة الذّنوب ، الأرض مطيعة والسماء مطيعة والبحار مطيعة وعصياني شقاء الثقلين

ای موسی هرزمانی مرابخوانی وبمن امیدوار باشی محققاً تورا بیامرزم راجع بهرچه از تو بوده است آسمان از ترس مراتسبیح گوید و فرشته‌ها از بیم من هراسانند زمین بطمع رحمتم مرا تسبیح گوید و همه خلق با زبونی مرا تسبیح گویند سپس بچسب بنماز ، نماز زیرا که آن نزد من مقامی دارد واو را با من پیوندنا گسستنی است وبدان پیوند آنچه از آن است چون زکاة قربانی گذراندن از مال حلال و از خوراك زیرا من نپذیرم مگرحلالی را که برای رضا ی من پرداخت شود .

وصله ارحام را بدان پیوند زیرا منم من خدای بخشاینده ومهربان من آنرا بفضل رحمتم آفریدم تا بنده‌ها بوسیله آن بایکدیگر مهربانی کنند و اورا درمعاد سرای دیگر درنزد من سلطنت و اعتباری است ومن برنده‌ام ازهر که آن را ببرد وپیوست کنم باهر که آنرا پیوست دارد ومراعات کند و چنین کنم بهر که امرمرا ضایع کند.

ای موسی سائل را گرامی دار هر گاه نزدتو آید، بنیکی اورا رد کن یابخشش اند کی بوی بده زیرا درنزد تو آید آنکه نه انسان است ونه جن فرشته‌های حضرت رحمن است تا تو را بیازماید که چگونه بکار بندی آنچه بتو بخشیدم و تا چه اندازه همراهی داری در آنچه باختیارت نهادم بزاری بدرگاهم خشوع کن وآوای کتاب را برایم برآور و بدانکه من تورا میخوانم چنانچه آقائی بنده زرخریدش را تا او را بمقامی شریف برساند واین ازفضل من است برتو وبرپدران نخست تو .

ای موسی درهیچ حالی مرا ازیاد مبرو بفزونی مال شاد مشوزیرا فراموش کردن من دل را سخت کند وبهمراه فزونی مال گناه فزون شود زمین فرمان بردار است وآسمان فرمان بردار است ودریاها فرمان

وأنا الرحمن الرحيم ، رحمن كلّ زمان ، آتي بالشدّة بعد الرّخاء و بالرّخاء بعد الشدّة و بالملوك بعد الملوك وملكي دائمٌ قائم لايزول ولايخفى عليّ شيءٌ في الأرض ولا في السّماء و كيف يخفى عليّ ما منّي مبتداه و كيف لايكون همّك فيما عندي وإليّ ترجع لامحالة .

يا موسى اجعلني حرزك وضع عندي كنزك من الصّالحات وخفني ولا تخف غيري إليّ المصير .

ياموسى ارحم من هو أسفل منك في الخلق ولاتحسد من هو فوقك فانّ الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النّار الحطب .

ياموسى إنّ ابني آدم تواضعا في منزلة لينالا بها من فضلي و رحمتي فقرّبا قرباناً ولا أقبل إلّا من المتّقين ، فكان من شأنهما ما قد علمت فكيف تثق بالصاحب بعد الأخ والوزير .

ياموسى ضع الكبر ودع الفخر واذكر أنّك ساكن القبر فليمنعك ذلك من الشهوات .

ياموسى عجّل التوبة وأخّر الذّنب وتأنّ في المكث بين يديّ في الصّلاة ولا ترج غيري اتّخذني جنّة للشدائد وحصناً لملمّات الأمور .

بردارند و نافرمانی من همان بدبختی خاص انس وجان است ومنم بخشاینده ومهربان بخشایندهٔ هرزمان پس از فراوانی و آسایش سختی آورم و پس از سختی فراوانی و آسایش، ملوکی بدنبال ملوکی آرم و ملك من است که همیشه است و برپا است وزوال ندارد و چیزی برمن نهان نیست در زمین و آسمان وچگونه بر من نهان ماند آنچه منش آغاز کردم و چگونه هم تو بدانچه نزد من است متوجه نیست؟ و بناچار باز هم بمن بر گردی.

ای موسی مرا گنجینه خود ساز و گنج خود را بمن سپار از هر کردار خوب ازمن بترس واز دیگری مترس بر گشت بسوی من است.

ای موسی بهر که زیردست تو است ازخلق جهان ترحم کن و بدانکه بالادست تو است حسد مبر زیرا حسد است که حسنات را میخورد چنانکه آتش هیزم رامیخورد.

ای موسی راستی دو پسر آدم(ع) درمقامی تواضع کردند تابدان بفضل من برسند ورحمتم وهر کدام یك قربانی گذرانیدند ومن نپذیرم جزاز پرهیزکاران و کار آنها بدانجا رسید که تو میدانی پس چگونه پس از برادر تو برفیق ووزیر بیگانه اعتماد داری .

ای موسی تکبر را بگذار و بر خود مبال و یاد کن که تو در گوری و این یاد گور تو را باید ازشهوات برهاند.

ای موسی در توبه شتاب و گناه را پس انداز و در درنك برابرم برای نماز آرام باش و عجله مکن و از دیگری امیدوار مباش مرا سپر در برابر سختی ها بر گیر و قلعه محکم در برابر حوادث سخت و ناگوار.

یاموسی کیف تخشع لي خليقة لاتعرف فضلي عليها و کيف تعرف فضلي عليها وهي لاتنظر فيه و کيف تنظر فيه وهي لاتؤمن به و کيف تؤمن به وهي لاترجو ثواباً و کيف ترجو ثواباً وهي قد قنعت بالدُّنيا واتّخذتها مأوىً ورکنت إليها رکون الظالمين .

یاموسی نافس في الخير أهله فانّ الخير کاسمه ودع الشرّ لکلّ مفتون .

یاموسی اجعل لسانك من وراء قلبك تسلم وأکثر ذکري باللّيل والنهار تغنم ولاتتبع الخطايا فتندم فانّ الخطايا موعدها النّار .

یا موسی أطب الکلام لأهل الترك للذُّنوب و کن لهم جليساً واتّخذهم لغيبك إخواناً وجدّ معهم يجدّون معك .

یاموسی الموت يأتيك لامحالة فتزوّد زاد من هو على مايتزوّد وارد .

یاموسی ما اُريد به وجهي فکثير قليله وما اُريد به غيري فقليل کثيره وإنّ أصلح أيّامك الذي هو أمامك فانظر أيّ يوم هو فأعدّ له الجواب فانّك موقوف ومسؤول وخذ موعظتك من الدّهر وأهله فانّ الدّهر طويله قصير وقصيره طويل و کلّ شيء فان فاعمل کأنّك ترى ثواب

ای موسی چگونه برای من خاشع میشود مخلوقی که احسان مرا درباره خود نمیشناسد؟ وچگونه احسان مرا درباره خود شناسد با اینکه در ننگرد و نیندیشد؟ و چگونه در آن بنگرد و بیندیشد با اینکه بدان ایمان ندارد ؟ و چگونه بدان ایمان دارد با اینکه به پاداشی امید ندارد و چگونه به پاداشی امیددارد با اینکه بدینا اکتفاء کرده و آن‌را جایگاه خود گرفته و بدان چون ستمکاران دل بسته.

ای موسی درکار خیر با اهل آن رقابت کن زیرا خیر چون نام خود است و بدی‌را واگذار برای هر که فریب خورده.

ای موسی زبان‌را در پشت دلت گزار تاسالم مانی (یعنی بی‌تامل بگفتار دم مزن) ودر شبانه روز بسیار یاد من کن تا بهره بری و پیروی از گناه مکن تا پشیمان شوی زیرا وعده گاه گناه دوزخ است .

ای موسی با آنان که گناه را وا نهند شیرین سخن باش و با آنان همنشین شو و آنان را برادران حال غیبت خود گیر و با آنها بکوش، وبجوش تاباتو بکوشند و بجوشند.

ای موسی به ناچار مرگت در رسد توشه کسی را بردار که مهمان توشه‌خویش میشود.

ای موسی آنچه بخاطر من باشد بسیار شمرده‌شود اندکش و آنچه برای‌دیگران باشد اندکبود بسیارش وراستی خوب‌ترین روزهایت آن روزهااست که درپیش داری‌ببین کدام‌روز است و برای آن آماده بازپرسی‌باش زیرا تو بازداشت شوی و بازپرسی گردی پندخود رااز روزگار بگیر واهل آن زیرا روزگار درازش‌هم کوتاه است (برای آنکه‌بغفلت گذراند) و کوتاهش هم‌دراز است (برای آنکه فرصت‌نگهدارد و بکار خیر پردازد) هرچیز نیست‌میشود، چنان‌کار کن که گویاثواب عملت‌را به

عملك لكي يكون أطمع لك في الآخرة لامحالة فانّ مابقي من الدُّنيا كما ولّى منها و كلُّ عامل يعمل على بصيرة ومثال فكن مرتاداً لنفسك يا ابن عمران لعلّك تفوز غداً يوم السؤال فهنالك يخسر المبطلون .

ياموسى ألق كفّيك ذلاً بين يديَّ كفعل العبد المستصرخ إلى سيّده فانّك إذا فعلت ذلك رُحمت وأنا أكرم القادرين .

ياموسى سلني من فضلي ورحمتي فانّهما بيدي لايملكهما أحدٌ غيري وانظر حين تسألني كيف رغبتك فيما عندي ؛ لكلّ عامل جزاء وقد يجزى الكفور بماسعى .

ياموسى طب نفساً عن الدُّنيا وانطوعنها فانّها ليست لك ولست لها، مالك ولدار الظالمين؟ إلّا العامل فيها بالخير فانّها له نعم الدّار .

ياموسى ما آمرك به فاسمع ومهما أراه فاصنع ، خذ حقائق التوراة إلى صدرك وتيقّظ بها في ساعات اللّيل والنّهار ولاتمكّن أبناء الدنيا من صدرك فيجعلونه وكراً كوكر الطير

ياموسى أبناء الدُّنيا وأهلها فتنٌ بعضهم لبعض فكلٌّ مزيّن له ماهو فيه والمؤمن من زُيّنت

چشم خود بینی تا بهتر به آخرت طمع‌ورزی بناچار زیرا آنچه از دنیا مانده چنان است که در گذشته‌و هر کار کنی باید طبق بینائی و نقشه کار کند تو برای خود جستجوی خوبی و سر انجام خوش کن ای پسر عمران شاید فردای قیامت تو کامیاب شوی و در آنجا است که بیهوده گران زیان خواهند دید.

ای موسی دو کفت را بخواری برابر من دار چون بنده‌ایکه بدرگاه آقایش شیون‌و استغاثه برد زیرا چون توچنین کنی ترحم‌شوی ومن کریمترین تواناهستم.

ای موسی از فضل و رحمت من درخواست کن زیرا این هر دو باختیار منند و احدی جز من اختیار آن ها را ندارد و هنگامیکه از من درخواست کنی بنگر تا چه‌شوقی بدانچه نزدمنست داری؛ برای هر کار گری مزدیست وبسا که ناسپاس‌هم بدانچه کوشا است سزابیند .

ای موسی جان خود را از دنیا پاك دار و از آن بیکسو شو زیرا که آن از آن تو نیست و تو از آن آن نیستی تو را چه‌کار بخاندان ستم کاران؛ مگر آنکه در آن کار خیر کند که برای‌اوچه خوب خانه‌ایست .

ای موسی آنچه بتو فرمان دهم بشنو و هر آن زمانی که نظری دهم بکار بند حقائق تورات را درسینه خودجای ده وبخاطر آنها در ساعات‌شبانه روز بیدارباش وفرزندان دنیارا برسینه‌خودجای مده تاآنراآشیانه خود سازند چون آشیانه پرنده‌ها.

ای موسی زادگان‌دنیاودنیاپرستان فریبنده‌یکدیگرند وهر کدام آنچه‌رادارند برای دیگران

لهالآخرة فهوينظر إليها مايفتر ، قد حالت شهوتها بينه وبين لذّة العيش فأدلجته بالأسحار كفعل الراكب السائق إلى غايته يظلّ كئيباً ويمسي حزيناً فطوبى لهلوقد كشف الغطاء ماذا يعاين من السّرور.

يا موسى الدّنيا نطفة ليست بثواب للمؤمن ولا نقمة من فاجر فالويل الطويل لمن باع ثواب معاده بلعقة لم تبق وبلعسة لم تدم وكذلك فكن كما أمرتك وكلّ أمري رشاد .

ياموسى إذا رأيت الغنى مقبلاً فقل: ذنب عجّلت لي عقوبته وإذا رأيت الفقر مقبلاً فقل: مرحباً بشعار الصالحين ولاتكن جباراً ظلوماً ولاتكن للظالمين قريناً .

يا موسى ماعمرو إن طال يذمّ آخره وماضرّك مازوي عنك إذا حمدت مغبّته ياموسى صرّح الكتاب إليك صراحاً بما أنت إليه صائر فكيف ترقد على هذا العيون أم كيف يجد قوم لذّة العيش لولا التمادي في الغفلة والاتّباع للشقوة والتتابع للشهوة ومن دون هذا يجزع الصدّيقون .

آرایش و نمایش میدهند برای مؤمن آخرت آرایش شده وهمیشه بدون سستی و کاستی بدان نگرد شیفته گی او بآخرت میان اوولذت زند گی حایل شده واورا در سحر گان بشبروی میکشد بمانند کردار شترسواری که بسوی هدفی میراند، روزرا غمنده بسرزند وغمناك بشب رسد خوشابراو اگر پرده را بر گیرند چه شادی وخوشیرا خواهد بچشم خوددید.

ای موسی دنیا نطفه‌ای بیش نیست نه مزد مؤمن را شاید و نه کیفر نابکار را وای دراز مدتی است بر آنکه ثواب معاد خودرا بیك لیسیدن انگشت بفروشد که بجا نماند وبیك دندان زدنی که نپاید وچنین باش که من بتوفرمان دهم وهر فرمان من راه درست است.

شرح- ازمجلسی ره- «الدنیا نطفة» یعنی آب اندك تیره درقاموس گفته است نطفه بمعنی آبی است که ته دلو یا مشك میماند یعنی دنیا هرچه هم باشد چیز کمی است که نعمتش ثواب ایمان نشود و بلا وشدتش کیفر بدکاران نگردد ولعقه آن اندازه ازغذا استکه بانگشت بچسبد وآنرا بلیسند ولعس بمعنی دندان زدن است بچیزی برای خوردن.

ای موسی اگر دیدی توانگری روی آورد بگو گناهی بوده که در کیفر آن برایم شتاب شده و هر گاه دیدی فقر روی آورد بگو مرحبا بشعار خوبان ، زور گو وستم کار مباش و قرین ستم کاران مگرد.

ای موسی عمریکه پایانش نکوهش بار باشد عمر بشمار نباشد و گرچه دراز باشد واگر سرانجام خوب داشته باشی آنچه ازدفتر عمرت برچیده شده تورا زیانی ندارد.

ای موسی کتاب بطورصراحت برایت بیان کرده که بکجا میروی وچه سرانجا میداری پس چگونه بااین دید گان بخواب میروی و یا چگونهٔ مردمی لذت زندگی را چشند اگر غفلت نکنند و دنبال بدبختی نباشند و پیرو شهوت نشوند وصدیقان بکمتر از آن بی‌تابی کنند (یعنی آنرا گناه بزرگی بینند).

ياموسى مرعبادي يدعوني على ما كان بعد أن يقرّوا لي أنّي أرحم الرّاحمين ، مجيب المضطرّين وأكشف السوء وأُبدّل الزّمان وآتي بالرّخاء وأشكر اليسير وأُثيب الكثير وأُغني الفقير وأنا الدائم العزيز القدير ، فمن لجأ إليك وانضوى إليك من الخاطئين فقل : أهلاً و سهلاً يارحب الفناء بفناء ربّ العالمين واستغفر لهم و كن لهم كأحدهم ولاتستطل عليهم بما أنا أعطيتك فضله وقل لهم فليسألوني من فضلي ورحمتي فانّه لايملكها أحدٌ غيري وأنا ذو الفضل العظيم .

طوبى لك ياموسى كهف الخاطئين وجليس المضطرّين ومستغفر للمذنبين ، إنّك منّي بالمكان الرضيّ فادعني بالقلب النقيّ واللّسان الصادق و كن كما أمرتك أطع أمري ولاتستطل على عبادي بما ليس منك مبتداه وتقرّب إليّ فانّي منك قريبٌ فانّي لم أسألك مايؤذيك ثقله ولاحمله إنّما سألتك أن تدعوني فاُجيبك وأن تسألني فاُعطيك وأن تتقرّب إليّ بما منّي أخذت تأويله وعليّ تمام تنزيله .

ياموسى اُنظر إلى الأرض فانّها عن قريب قبرك وارفع عينيك إلى السّماء فانّ فوقك فيها ملكاً عظيماً وابك على نفسك مادمت في الدّنيا و تخوّف العطب والمهالك ولا تغرّنّك زينة الدّنيا وزهرتها ولاترض بالظلم ولاتكن ظالماً فانّي للظالم رصيد حتّى اُديل منه المظلوم .

ای موسی بندههایم بفرماتا مرابرای هرچه باشد بخوانند پس از اینکه برای من اعتراف کنند کهمن ارحم الراحمین هستم اجابت کن دعاء بیچارگانم وبدی رابرانداز م وزمان رابگردانم وفراوانی آورم واز اندك قدردانی کنم وبسیار راپاداش دهم ودرویشرا توانگرسازم ومنم دائم باعزت توانا ، هر که ازخطاکاران بتوپناهنده شد وبه آستان تو گرائید باوبگو اهلاوسهلا ای که جای وسیعی داری درآستان پروردگارجهانیان وبرای آنان آمرزش خواه ومانند خودآنها بدانها خدمت کن وبرآنها سرفرازی مکن بدانچه من ازفضل خودبتو عطا کردم وبآنها بگودرخواست کنند ازمن از رحمت من وفضل من زیرا جزمن کسی دارای آن نیست ومن خودصاحب فضل بزرگم.

خوشا برتو ای موسی که پناهده خطاکارانی وهمنشین بیچارگان وآمرزش جو برای گنهکاران راستی تودر نزدمن مقام رضایت بخشی داری، مرابادلی پاك بخوان وزبانی راستگو وچنان باشکه من بتودستور میدهم فرمان مرابیر و بیندههایم سرفرازی مکن بدانچه که تو ازخود نداری و بمن نزدیك شو کهمن بتونزدیکم زیرامن ازتو تکلیف سنگین وآزار کنی نخواستم همانا ازتو خواستمکه مرابخوانی تاتورا اجابت کنم واز من درخواست کنی تابتو عطا کنم وبمن تقرب جوئی بآنچه من خودم بتودادم تأویل آنرا وبرعهده من است تمام کردن تنزیل آن.

ای موسی بزمین نگر زیرا بهمین زودی گورت خواهدشد ودو دیده خود را بهآسمانها برفراز زیرا درفراز توملکی بزرگست، تادر این دنیائی برخود گریه کن و ازنابودی وهلاکت بترس وزبور دنیا تورا فریب ندهد وبستم خشنودمباش و ستم کار مباش زیرا من خود در کمین ستمکارم تا انتقام ستمکشرا ازاو بستانم.

يا موسى إنّ الحسنة عشرة أضعاف ومن السيّئة الواحدة الهلاك ؛ لاتشرك بي ، لايحلّ لك أن تشرك بي ، قارب وسدّد وادع دعاء الطّامع الرّاغب فيما عندي ، النادم على ماقدّمت يداه فانّ سواد اللّيل يمحوه النهار و كذلك السيّئة تمحوها الحسنة وعشوة اللّيل تأتي على ضوء النّهار و كذلك السيّئة تأتي على الحسنة الجليلة فتسوّدها .

٩ ـ عليّ بن محمّد ، عمّن ذكره ؛ عن محمّد بن الحسين ؛ وحميد بن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكندي جميعاً ، عن أحمد بن الحسن الميثمي ، عن رجل من أصحابه قال : قرأت جواباً من أبي عبدالله عليه السلام إلى رجل من أصحابه ، أمّا بعد فانّي اُوصيك بتقوى الله ، فانّ الله قد ضمن لمن اتّقاه أن يحوّله عمّا يكره إلى ما يحبّ ، ويرزقه من حيث لايحتسب فايّاك أن تكون ممّن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبة من ذنبه فانّ الله عزّ وجلّ لايُخدع عن جنّته ولا ينال ما عنده إلّا بطاعته إن شاء الله .

١٠ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سليمان ، عن عيثم بن أشيم ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خرج النبيّ صلّى الله عليه وآله ذات يوم وهو مستبشر يضحك سروراً فقال له النّاس : أضحك الله سنّك يارسول الله وزادك سروراً فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله : إنّه ليس من يوم ولا ليلة إلّا ولي فيهما تحفة من الله ، ألا وإنّ ربّي أتحفني في يومي هذا بتحفة لم يتحفني بمثلها

ای موسی راستی حسنه ده برابر است واز یك سیئه هلاكت آید، بمن شرك میاور. روا نیستكه تو بمن شرك آوری؛ درهر كار میانه ومحكم باش وبمانند طمع كار ومشتاق بدانچه نزد من است دعا كن كه بر آنچه پیش كرده است پشیمانست زیرا سیاهی شب را روز براندازد وهمچنین گناه وسیئه را حسنه و كردار خوب براندازد، سیاهی شب برتابش شب چیره گردد وآنرا سیاه كند وچنین است كردار بد كه برحسنه جلیله بتازد وآنرا تیره وتار سازد.

٩ـ ازمردی ازاصحابش گوید در نامه‌ایكه امام صادق (ع) درپاسخ یكی ازیاران خود نوشته بود خواندم كه:

امابعد راستیكه من تورا بتقوی ازخداوند سفارش میكنم زیراخداوند ضامن استكه هر كه تقوی داشته باشد اورا از وضعیكه بددارد بوضعی بگرداند كه دوست دارد و اورا ازآنجا كه گمان نبرد روزی دهد مباداتو ازكسانی باشیكه بربنده‌ها ازگناهان آنها میترسد واز كیفر گناه خود آسوده بسر میبرد زیرا كه خداعزوجل درباره بهشتش فریب نمیخورد وآنچه درنزد او است جز باطاعت او بدست نیاید انشاء الله .

١٠ـ ازامام صادق(ع) فرمود یكروز رسولخدا (ص) بیرون آمد وشاد بود و ازشادی میخندید مردم باو گفتند یارسول الله خداوند همیشه تورا بخنداند وبشادی تو بیفزاید رسولخدا (ص) در پاسخ آنها فرمود، راستش اینستكه هیچ روز وشبی نیست جز اینكه مرا درآنها ازجانب خدا تحفه‌ای است هلا كه

فيمامضى ، إنّ جبرئيل أتاني فأقرأني من ربّي السّلام وقال : يا محمّد إنّ الله عزّ وجلّ اختار من بني هاشم سبعة ، لم يخلق مثلهم فيمن مضى ولا يخلق مثلهم فيمن بقي: أنت يارسول الله سيّد النبيّين وعليّ بن أبي طالب وصيّك سيّد الوصيّين والحسن والحسين سبطاك سيّدا الأسباط و حمزة عمّك سيّد الشهداء وجعفر ابن عمّك الطيّار في الجنّة يطير مع الملائكة حيث يشاء ومنكم القائم يصلّي عيسى ابن مريم خلفه إذا أهبطه الله إلى الأرض من ذرّيّة عليّ وفاطمة من ولد الحسين عليه السلام .

۱۱ ـ سهل بن زياد ، عن محمّد بن سليمان الدّيلمي المصري ، عن أبيه ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له قول الله عزّ وجلّ : «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ» فقال: إنّ الكتاب لم ينطق ولن ينطق ولكن رسول الله صلى الله عليه وآله هو الناطق بالكتاب قال الله عزّ وجلّ : «هذا كتابنا ينطق عليكم بالحقّ» قال : قلت : جعلت فداك إنّا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل به جبرئيل على محمّد صلى الله عليه وآله ولكنّه فيما حرّف من كتاب الله .

راستی پروردگارم درامروز بمن تحفه‌ای عطا کرده که در گذشته چنین تحفه ای بمن نداده بود جبرئیل نزد من آمد واز جانب پروردگارم بمن سلام رسانید و گفت ای محمد راستی خدا عزوجل از بنی هاشم هفت کس را بر گزیده که مانند آن ها را در گذشتگان نیافریده و مانند آن ها در آینده نیافریند.

۱ـ تو ای رسولخدا که سید پیمبرانی.

۲ـ و علی بن ابیطالب وصی تو که سیداوصیاء است.

۳ و٤ـ حسن وحسین دوسبط‌تو سید اسباط و٥ـ حمزه عمویت سیدالشهداء و٦ـ جعفر عموزاده‌ات پرنده بهشتکه با فرشته‌ها درهرجا خواهد پرواز کند و۷ـ از شما است قائم که عیسی بن مریم‌دنبال او نماز بخواند هر گاه خدا او را بزمین فرود آورد و آن قائم از نژاد علی و فاطمه و از فرزندان حسین است.

۱۱ـ ازابی بصیر ازامام صادق (ع) گوید باو گفتم قول خداعزوجل (۲۸ـ الجاثية) این‌است کتاب ما که براستی برای‌شما سخن میگوید (یعنی چه؟) درپاسخ فرمود: راستی خودقرآن سخن‌نگفته و هر گز سخن نگوید ولی‌رسولخدا (ص) استکه‌بقرآن گویاست خداعزوجل فرموده است اینکتاب ما استکه‌علی شمابدرستی سخن گوید (که بدرستی برشما خوانده میشود خ‌ل) گوید: گفتم :قربانت ماآنرا چنین‌نمیخوانیم فرمود بخداسو گند جبرئیل آنرا همچنین‌بمحمد فرودآورده‌است ولی‌این آیه‌هم درضمن آنها استکه از کتاب خداتحریف شده‌است.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «هذا كتابنا ينطق عليكم» ظاهر اینستکه امام‌ینطق را بصیغه مجهول خوانده یعنی برشماها خوانده‌میشود ولی‌یکی ازاستادان ما(رض) آنراعلیکم بتشدید یاءمیخواند یعنی علی‌شما نطق‌میکند ولی‌وجه اول‌اظهر است.

١٢ - جماعةٌ ، عن سهل ، عن محمّد ، عن أبيه [عن أبي محمّد] ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «والشمس وضحيها» قال : الشمس رسول الله صلّى الله عليه وآله به أوضح الله عزّ وجلّ للنّاس دينهم ، قال : قلت : «والقمر إذا تليها» ؟ قال : ذاك أمير المؤمنين عليه السلام تلا رسول الله صلّى الله عليه وآله ونفثه بالعلم نفثاً ، قال: قلت : «واللّيل إذا يغشيها» ؟قال ذاك أئمّة الجور الّذين استبدّوا بالأمر دون آل الرسول صلّى الله عليه وآله وجلسوا مجلساً كان آل الرسول أولى به منهم فغشوا دين الله بالظّلم والجور فحكى الله فعلهم فقال : «واللّيل إذا يغشيها» قال : قلت : «والنهار إذا جلّيها» ؟ قال : ذلك الامام من ذرّيّة فاطمة عليها السلام يسأل عن دين رسول الله صلّى الله عليه وآله فيجلّيه لمن سأله فحكى الله عزّ وجلّ قوله فقال : «والنهار إذا جلّيها» .

١٢- ازمحمد ازپدرش گوید ازامام صادق(ع) ازتفسیر قول خداعزوجل والشمس وضحیها = سوگند بخورشید و تابش آن - پرسیدم ، فرمود : مقصود از خورشید رسولخدا (ص) استکه خداوند عزوجل بوسیله او برای مردم دین آنهارا روشن کرد گوید: گفتم تفسیر والقمر اذا تلیها = و سوگند بماه گاهیکه پهلوی آن درآید-چیست؟ فرمود: مقصود ازآن امیرالمؤمنین (ع) استکه پهلوی رسولخدا (ص) درآمد ودانش رابخوبی دراو دمید وباو آموخت گوید : گفتم تفسیر واللیل اذا یغشیها- سوگند بشب هرگاه فراگیردش-چیست؟ فرمود: مقصود ازشب پیشوایان ناحق هستند که امرحکومت را مستبدانه بدست گرفتند دربرابر خاندان رسولخدا(ص) وبمسندی برنشستند که آل رسول(ص) سزاوار آن بودند در برابر آنها ودین خدارا باستمگری وخلافکاری تیره وتار کردند وخدا از کردارآنها حکایتکرده وفرموده واللیل اذایغشیها .

شرح- از مجلسی ره- « واللیل اذا یغشیها» گفته استکه ضمیر بخورشید بر میگردد یعنی شب گاهیکه بپوشاند و فرا گیرد قرص خورشید را و گفته‌اند که به آفاق یا زمین بر گردد که از قرینه کلام فهمیده شود و چون بنابر این تاویل شمس کنایه از شخص پیغمبر است و شب کنایه از خلفاء جور است مقصود اینستکه با تیرگی ظلم و خلافکاری وبدعت تابش نور رسالت را ودین وعلم اورا فرو گرفتند و بنابراین که مقصود آفاق یازمین باشد معنی اینستکه ظلم وخلاف آنها آفاق ویاسراسر روی‌زمین راتیره ساخت وشاید اول روشنتر باشد .

من گویم تعبیر بلفظ مضارع در کلمه یغشیها مؤید این تفسیر است و اخبار از آینده تسلط خلفاء جور است.

دنباله حدیث١٢-

گوید ، گفتم : تفسیر والنهار اذاجلیها - سوگند بروز هرگاه روشن کندآن را - چیست ؟ فرمود : مقصود از آن امام بر حق از نژاد فاطمه (ع) است که از دین رسولخدا (ص) پرسش شود وآن رابرای کسیکه پرسیده است روشن کند و خدا از گفتار او حکایت کرده است و فرموده است والنهار اذاجلیها .

١٣ ـ سهل، عن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت : «هل أتيك حديث الغاشية»؟ قال : يغشاهم القائم بالسيف ؛ قال : قلت : «وجوه يومئذ خاشعة» ؟ قال : خاضعة لاتطيق الامتناع قال : قلت : «عاملة» ؟ قال : عملت بغير ما أنزل الله ، قال : قلت : «ناصبة» ؟ قال : نصبت غير ولاة الأمر ؛ قال : قلت : «تصلى ناراً حامية» ؟ قال : تصلى نار الحرب في الدّنيا على عهد القائم وفي الآخرة نار جهنّم .

١٤ ـ سهل ؛ عن محمّد ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : قوله تبارك و تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقّاً ولكنّ أكثر النّاس لايعلمون» ؟ قال : فقال لي: يا أبا بصير ماتقول في هذه الآية ؟ قال : قلت : إنّ المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله صلى الله عليه وآله إنّ الله لايبعث الموتى قال : فقال : تبّاً لمن قال هذا ، سلهم هل كان

۱۳ـ ازمحمد ازپدرش گوید به امام صادق (ع) گفتم هل اتيك حديث الغاشية ـ آيا بتو رسيده است حديث غاشيه ـ (يعنى چه ؟) فرمود : يعنى امام قائم آنها را با شمشير فرا گيرد .

شرح از مجلسی ره ـ بیضاوی گفته است غاشیه حادثه سختی است که روز قیامت با سختیهای خود مردمرا فرا گیرد یا مقصود از آن آتش دوزخ است از آنجا که خدا فرموده است (۵۰ ـ ابراهيم) فرا گيرد چهره آنان را آتش من گويم بنابر تاويل امام مقصود از حادثه ناگوار پيش آمدى است که هنگام ظهور قائم (ع) برای مخالفان است .

دنباله حدیث ۱۳ـ

گوید: گفتم وجوه يومئذ خاشعة ـ چهرههائی درآنروز هراسانست ـ (یعنی چه؟) فرمود: یعنی فروتن وزبون است وتوانائی سرباز زدن ندارند .

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ بیضاوی گفته یعنی ذلیل باشند و عمل کند در آنها آنچه مایه رنج آنها است مانند کشش در زنجیرو فرو شدن آنها در دوزخ بمانند شتری که بلای فرورود یا بر گردونهها بالاوپائین شود.

دنباله حدیث ۱۳ـ

گوید: گفتم: عاملة یعنیچه؟ فرمود: عملکردهاست بغیر ماانزل‌الله.

گوید: گفتم: ناصبة یعنیچه؟ فرمود جزامام برحق رابحکومت واداشته،

گوید: گفتم: تصلی ناراً حامیة ـ در گیرد بآتش سوزان ـ (یعنی چه؟) فرمود بآتش جنگ در دنیا بدوران ظهور امام قائم(ع) ودرآخرت بآتش سوزان دوزخ .

۱٤ـ ازابی‌بصیر گوید بامام صادق (ع) گفتم قول خداتبارك وتعالی(٤۱ـ النحل) و باکمال جد بخدا سوگند خوردند که خدازنده نکند هر که را بمیرد ، آری (زنده میکند) ولی بیشتر مردم نمیدانند ـ یعنیچه؟ گوید بمن فرمود ای ابابصیر تو درمعنی این آیه چهمیگوئی ؟ گوید : گفتم ؛ راستی مشرکان میپنداشتند وسوگند هم برای رسولخدا (ص) میخوردند که خدا مردهها را زندهنکند

المشركون يحلفون بالله أم باللاّت والعزّى ؟ قال: قلت : جعلت فداك فأوجدنيه قال : فقال لي يا أبا بصير لو قد قام قائمنا بعث الله إليه قوماً من شيعتنا قُباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: بعث فلانٌ و فلانٌ و فلانٌ من قبورهم وهم مع القائم فيبلغ ذلك قوماً من عدوّنا فيقولون : يامعشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وأنتم تقولون فيها الكذب لا والله ماعاش هؤلاء ولا يعيشون إلى يوم القيامة قال. فحكى الله قولهم فقال : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت» .

١٥ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن فضّال، عن ثعلبة بن ميمون ، عن بدر بن الخليل الأسدي قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في قول الله عزّ وجلّ : « فلمّا أحسّوا بأسنا إذا هم منها يركضون ۞ لا تركضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تسألون» قال : إذا قام القائم وبعث إلى بني اُميّة بالشام هربوا إلى الرُّوم فيقول لهم الرُّوم : لا ندخلنّكم حتّى تتنصّروا فيعلّقون في أعناقهم الصلبان فيدخلونهم فاذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان والصلح فيقول أصحاب القائم : لا نفعل حتّى تدفعوا إلينا من قبلكم منّا ، قال: فيدفعونهم إليهم فذلك

گويد. فرمود : بريده باد آنكه اينرا گويد از آنها بپرس كه مشركان بلات وعزى قسم ميخوردند يا بخدا؟ گويد گفتم: قربانت تو معنى آن را بمن بفهمان.

گويد بمن فرمود : اگرچنانچه امام قائم از ماظهور كند خداوند جمعى ازشيعيان ما را براى او زنده كند كه دسته‌هاى شمشير خودرا برسر شانه‌هاشان گذارند و اين خبر بجمعى از شيعه‌هاى ما رسد كه هنوز نمرده‌اند و بآن‌ها گويند فلان وفلان وفلان زنده‌شده‌اند و از گور درآمده‌اند و اكنون در خدمت امام قائم هستند و اين خبر بمردمى از دشمنان ما برسد و گويند اى گروه شيعه وه چه دروغگوئيد؛ امروز هم كه دولت شما است هنوزدروغ ميگوئيد نه‌بخدا اينها زنده نشدند و زنده نشوند تاروز قيامت فرمود پس‌خدا گفتار آن‌هارا حكايتكرده وفرموده است وسوگند ياد كنند بخدا ازروى جدوجهد كه خدازنده نكند هر كه مرده است .

١٥ـ از بدربن خليل اسدى گويد شنيدم امام باقر (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (١٢ ـ الانبياء) پس چونكه شدت عذاب ما را احساس كردند بناگاه از آن گريزان شدند نگريزيد وبر گرديد بسوى آنچه خوش گذرانى و سرمستى كرديد و بهمان جاى‌گاه خود شايد بازپرسى‌شويد ـ فرمود: هرگاه امام قائم ظهور كند و بفرستد به‌دنبال بنى‌اميه در شام از آن جا بروم گـريزند روميان بآن‌ها گويند ما شما را نپذيريم تا ترسا شويد وآن‌ها صليب بگردن‌آويزند و روميان آن‌ها را بپذيرند و در كشور خود در آورند و چون ياران امام قائم (ع) بروميان وارد شوند و كشورآن ها را تصرف كنند امان خواهند و پيشنهاد صلح بدهند و ياران قائم در پاسخ آن‌ها گويند ما اين كاررا نكنيم تاآنها كه بشمابناه‌آوردندبماتسليم‌دهيد؛ ميفرمايد روميان آن‌ها را بياران‌قائم‌تسليم كنند و اينست معنى قول خداتعالى كه: (١٤ـ الانبياء).

قوله : «لاتر كضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه ومسا كنكم لعلّكم تُسألون» قال: يسألهم الكنوز و هو أعلم بها قال : فيقولون «ياويلنا إنّا كنّا ظالمين ۞ فمازالت تلك دعويهم حتّى جعلناهم حصيداً خامدين» بالسّيف .

٭((رسالة أبى جعفر عليه السلام الى سعد الخير))٭

١٦ - محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ؛ عن عمّه حمزة بن بزيع ، والحسين بن محمّد الأشعري ؛ عن أحمد بن محمّد أبي عبدالله ، عن يزيد بن عبدالله ، عمّن حدّثه قال : كتب أبوجعفر عليه السلام إلى سعدالخير :

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فانّي اُوصيك بتقوى الله فانّ فيها السلامة من التلف والغنيمة في المنقلب إنّ الله عزّ وجلّ يقي بالتقوى عن العبد ماعزب عنه عقله و يجلي بالتقوى عنه عماه وجهله ، وبالتّقوى نجا نوح ومن معه في السفينة وصالح ومن معه من الصاعقة ، وبالتقوى فاز الصابرون ونجت تلك العصب من المهالك ولهم إخوان على تلك الطّريقة يلتمسون تلك الفضيلة

نگريزيد و بر گرديد بهمان وضع خوش گذرانى و بهمان جاى گاه خودشايد شما بازپرسى شويد فرمود: از آنها محل گنجها را بپرسدبا اينكه خودش داناتراست بدانها،پس بنى‌اميه گويند واى برما راستى ما ستمكاران بوديم ١٥ و پيوسته ذكرشان همين باشد تا آن‌ها را درو شده و نابودسازيم - بوسيله شمشير.

(رساله امام باقر (ع) بسعدالخير)

از مجلسى ره- مفيد در كتاب اختصاص باسناد خود ازابيحمزه ثمالى روايت كرده كه است سعد بن الملك كه امام باقر (ع) اورا سعدالخير ميناميد و از فرزندان عبدالعزيزبن مروان بود شرفياب حضور امام باقر(ع) شد در اين ميان كه مانند زنان ناله ميزد امام باقر (ع) باو فرمود اى سعد چرا گريه ميكنى؟ گفت چرا گريه نكنم با اينكه من از شجره ملعونه هستم در قرآن مجيد امام فرمود تو از آن ها نيستى تو از نژاد اميه‌اى ولى از ما اهل بيت محسوبى آيا نشنيدى قول خدا عزوجل را كه از ابراهيم حكايت كرده است كه فرمود (٣٦- ابراهيم) هر كه مرا پيروى كند از من است.

١٦- امام باقر(ع) بسعدالخير نوشت :

بنام خداوند بخشاينده مهربان اما بعد تو را سفارش ميكنم بتقوى از خدا زيرا در آن است سلامت از نابودى و بهره‌مندى در هنگام مرگ راستى خدا عزوجل بوسيله تقوى بنده را از آنچه كه عقلش نميرسد نگه‌دارى ميكند و بنور تقوى كورى و نادانى را از او برطرف ميكند نوح وهر كه با او در كشتى بود بوسيله تقوى نجات يافتند،صالح پيغمبر و همراهانش بوسيله تقوى ازصاعقه نجات يافتند بتقوى صابران كامجو شوند و اين دستجات شيعه نجات يابند از مهلكه‌ها و از براى آنان برادرانى

نبذوا طغيانهم من الايراد بالشهوات لما بلغهم في الكتاب من المثلات ، حمدوا ربّهم على مارزقهم وهو أهل الحمد و ذمّوا أنفسهم على مافرطوا وهم أهل الذمّ وعلموا أنّ الله تبارك وتعالى الحليم العليم إنّما غضبه على من لم يقبل منه رضاه وإنّما يمنع من لم يقبل منه عطاه و إنّما يضلّ من لم يقبل منه هداه ، ثمّ أمكن أهل السيّئات من التوبة بتبديل الحسنات ، دعا عباده في الكتاب إلى ذلك بصوت رفيع لم ينقطع ولم يمنع دعاء عباده فلعن الله الذين يكتمون ما أنزل الله و كتب على نفسه الرّحمة فسبقت قبل الغضب فتمّت صدقاً و عدلاً ، فليس يبتدىء العباد بالغضب قبل أن يغضبوه وذلك من علم اليقين وعلم التقوى و كلّ اُمّة قد رفع الله عنهم علم الكتاب حين نبذوه و ولاّهم عدوّهم حين تولّوه و كان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه و حرّفوا حدوده فهم يروونه ولا يرعونه والجهّال يعجبهم حفظهم للرّواية والعلماء يحزنهم تركهم للرّعاية و كان من نبذهم الكتاب أن ولّوه الذين لا يعلمون فأوردوهم الهوى وأصدروهم إلى الرّدى و غيّروا

هستند بدین روش که این فضیلت را میجویند جهش به‌دنبال شهوات را به‌دور انداختند بخاطر آنچه درقرآن از عقوبت و پند بدان‌ها رسیده‌است.

پروردگار خود را بدانچه روزی آن‌ها کرده است سپاسگزارند و خدا است که اهل سپاس است و خویش را بر آنچه کم وکاست دارند نکوهش کنند زیرا آنان در برابر خدا شایان نکوهشند و بخوبی می‌دانند که‌خدا تبارك و تعالی بردبارست و دانا همانا خشمش از آن کسی است که پذیرای رضای حضرت او نیست و قدر آن را نمی‌داند و بدان اعتناء ندارد و همانا دریغ می‌دارد فیوضات خود را از کسیکه نمیپذیرد عطای حضرت او را و قدر آن را نمی‌داند و همانا گمراه کند آن را که پذیرای هدایت و رهبری او نیست .

سپس اهل بد کرداری و گناه را امکان داده توبه کنند و بد کرداری‌های خود را بکردار نیك بدل سازنددر قرآن بند گان خود رابه‌آواز بلندبدین کار دعوت کرده است این دعوت منقطع نشود و دعای‌خود را از بنده‌هایش‌دریغ ندارد، خدالعنت کندآن کسانیکه نهان‌میسازندآنچه‌راخدافروفرستاده است خداوند بر خود رحمت و مهربانی رافرض کرده است و رحمتش بر خشمش پیشی گرفته و به درستی و عدالت تمام‌میشود خداوندبنده‌های خود را بخشم‌آغاز نکنند پیش‌ازآن که اورا بخشم‌نیاورند و این حقیقت از علم الیقین و علم پرهیز کاری است .

خدا از هر امتی که کتاب او را به دور اندازند علم کتاب را سلب کند و دشمن خود رابر آن‌ها حکمفرما کند وقتی از او رو گردان شوند و یك‌قسم از دور انداختن کتاب اینست که حروف وکلماتش را بخوانند و بدانند و رواج دهند و حدود و مقرراتش را تحریف کنند واز دست بنهند وآنرا روایت کنند ورعایت نکنند نادان‌ها را حفظ‌روایت خوش‌است ودانشمندان را ترك رعایت نا گوار و اندوه‌بار ویك قسم ازدور انداختن کتاب اینست که آنرا دراختیار و سرپرستی کسی‌سپردند که نمیدانند واین سرپرستان نادان‌آن‌هارا بهوی‌پرستی کشاندند و بهلاکت رساندند و رشته هـای

عرى الدّين، ثمّ ورثوه في السفه والصبا، فالاُمّة يصدرون عن أمر الناس بعد أمر الله تبارك وتعالى وعليه يردون؛ فبئس للظالمين بدلاً ولاية الناس بعد ولاية الله و ثواب الناس بعد ثواب الله و رضا الناس بعد رضا الله فأصبحت الاُمّة كذلك وفيهم المجتهدون في العبادة على تلك الضلالة، معجبون مفتونون، فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدى بهم وقد كان في الرُّسل ذكرى للعابدين إنّ نبيّاً من الأنبياء كان يستكمل الطاعة، ثمّ يعصي الله تبارك وتعالى في الباب الواحد يخرج به من الجنّة وينبذ به في بطن الحوت، ثمّ لاينجيه إلّا الاعتراف والتوبة؛ فاعرف أشباه الأحبار والرُّهبان الذين ساروا بكتمان الكتاب وتحريفه فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين، ثمّ اعرف أشباههم من هذه الاُمّة الذين أقاموا حروف الكتاب وحرّفوا حدوده فهم مع السادة والكبرة فاذا تفرّقت قادة الأهواء كانوا مع أكثرهم دنيا وذلك مبلغهم من العلم، لايزالون كذلك في طبع وطمع لايزال يسمع صوت إبليس على ألسنتهم بباطل كثير، يصبر منهم العلماء على الأذى والتعنيف و

دین داری را دیگر گونه ساختند و سپس ریاست و پیشوائی دین را ارثی کردند تا آنرا بسفیهان و کودکان واگذاردند.

پس این امت اسلامی پیروی ازامر وفرمان مردم میکنند بعداز اینکه امر وفرمان خدا تبارك و تعالی بدانها متوجه شده وبرفرمان خدا دست ردمیگذارند چه بداست بدلیکه ستمکاران انتخاب کردند که عبارت ازولایت وپیروی ازمردمست پس از ولایت وپیروی ازخدا وچشم داشت بثواب و مزد مردم است دربرابر ثواب ومزدیکه خدامیدهد، امت درچنین روزی افتاده است و درعین حال مردمی هم که کوشش وتلاش برای پرستش وبندگی خدادارند درمیان آنها هستند که بروش ضلالت و گمراهی اندرند خودبینند و فتنه گر زیرا عبادت وپرستش آنان برای خود آنها فتنه است وهم برای کسیکه به آنها اقتدامیکنند بااینکه دررسولان خداوسیله تذکر برای همه اهل عبادت است راستیکه یك پیغمبر خدا طاعت وعبادت اورابحد کمال میرسانید وسپس خدای تبارك وتعالیرا دریك موضوع نافرمانی میکرد و برای همین یك نافرمانی از بهشت بیرون میشد ودر شکم ماهی افکنده وزندانی میگردید وسپس برای او وسیله نجاتی نبود جزاعتراف وتوبه، توهمکاران احبار یهود ورهبان نصاری را درمیان مسلمانان بشناس که کتاب خدارا نهان میدارند و تحریف میکنند و درنتیجه تجارت آنان نه سود دارد و نه آنها در راه هدایت گام بر میداشته‌اند.

سپس بشناس همکاران آنها را دراین امت آن کسانیکه الفاظ وعبارات قرآنرا زنده میدارندو حدود ومقررات حقیقی آنرا تحریف وتغییر میدهند وبرخلاف تفسیر وتطبیق میکنند آنان همیشه با سروران و بزرگانند (با سروران واکثریت مردمند خل) وچون پیشوایان هواپرست و دنیا طلب اختلاف کنند و کشمکش نمایند باآن کس همراه شوند که دنیای بیشتری دارد وبر رقیبان خود پیروز شده اینست اندازه علم ودانش آنان (اشاره بآیه ۳۱- سوره النجم است) اینها پیوسته گرفتار چاه طبیعت تیره‌اند و گرفتار طمع بدنیا وپیوسته نغمه شیطان ازربان آنها شنیده میشود که بیهوده وناحق فراوانی اظهار میدارند، علماء ودانشمندان حقیقی بآزار کردن و سختگیری وزور گوئی آنهاصبر

يعيبون على العلماء بالتكليف والعلماء في أنفسهم خانة أن كتموا النصيحة إن رأوا تائهاً ضالاً لا يهدونه أو ميّتاً لا يحيونه ، فبئس مايصنعون لأنّ الله تبارك وتعالى أخذ عليهم الميثاق في الكتاب أن يأمروا بالمعروف و بما اُمروا به وأن ينهوا عمّا نهوا عنه وأن يتعاونوا على البرّ والتقوى ولا يتعاونوا على الإثم والعدوان ،فالعلماء من الجهّال في جهد وجهاد، إن وعظت قالوا : طغت وإن علّموا الحقّ الذي تركوا قالوا : خالفت وإن اعتزلوهم قالوا : فارقت وإن قالوا: هاتوا برهانكم على ماتحدّثون قالوا : نافقت وإن أطاعوهم قالوا : عصيت الله عزّ و جلّ فهلك جهّال فيما لا يعلمون ، اُمّيّون فيما يتلون يصدّقون بالكتاب عند التعريف ويكذّبون به عند التحريف ، فلا ينكرون ، اُولئك أشباه الأحبار والرهبان قادة في الهوى ، سادة في الرّدى ، وآخرون منهم جلوسٌ بين الضلالة والهدى لا يعرفون إحدى الطائفتين من الاُخرى ، يقولون ما كان الناس يعرفون هذا ولا يدرون ماهو؟ وصدقوا تركهم رسول الله صلّى الله عليه وآله على البيضاء ليلها من نهارها ، لم

كنند وبسازند وبسوزند وآنها بر علماء ربانى وحقيقيكه ائمه‌هدى هستند عيب گيرند كه آن‌ها را بحق مكلف سازند واز باطل برحذر نمايند بااينكه علماء خيانت‌كار باشند درذات خود اگر از اندرز و نصيحت خودداری كنند وحقرا كتمان‌نمايند.

درصورتيكه سرگردانيرا ببنگرند واورا رهنمائی نكنند وبامرده‌ايرا برخورند واورا بنورايمان زنده نسازند پس چه بد كاری كرده باشند زيرا خدا تبارك و تعالى در كتاب خود از آن عهد و پيمان گرفته است كه امر كنند بهركار خوب و بدانچه خود بدان مأمورند و نهی كنند از هر چه خود از آن نهی شدند و بر اينكه در بر و تقوی كمك كار باشند و بگناه ورزی وعدوان كمك كار نباشند.

علماء حق بانادان‌ها در كوشش و مبارزه‌اند:

اگر بنادان‌ها پندهند دربرابر گويند كه سر كشی مينمايند.

اگر نادان‌هارا بحقی كه ترك كرده‌اندمتنبه‌سازندعلماءرا متهم كنند كه‌باجامعه مخالفت ورزيدند.

و اگر علماء حق بناچار از آن‌ها كناره گيرند و بگوشه ای نشينند گويند از جامعه اسلامی جدائی ورزيده‌اند.

اگر علماء به نادان‌ها بگويند دليل خود را بياوريد بر اين كه ميگوئيد در برابر گويند نفاق‌ميورزند.

و اگر از آن ها پيروی و اطاعت كنند دربرابر گويند مرتكب‌نافرمانی خداعزوجل شدی.

جهال درآنچه نمی‌دانند هلاك‌شدند درآنچه بزبان‌ميخوانند نفهمند درمقام‌تعريف بكتاب خدا تصديق دارند ولی‌هنگاميكه آنرا تحريف كنندو بخلاف‌تفسيروتطبيق‌نمايند كتاب خدارا تكذيب ميكنند وازآن انكاری‌ندارند.(برآن‌ها انكارنشودخ‌ل) آنانند كه‌چون‌احبار يهودورهبان‌ترسايانند، پيشروان‌هوا پرستی‌وآقايان در پرتگاه نابودیند، ميگويند اكثرمردم اين‌امر امامترا نميفهمند ونمی‌دانند حقيقت آن‌چيست؟ بااينكه خودتصديق دارند كه رسولخدا برای آن‌ها راه‌روشن وآشكاری بدست‌داده كه‌هم

يظهر فيهم بدعة ولم يبدّل فيهم سنّة لاخلاف عندهم ولااختلاف فلمّا غشي النّاس ظلمة خطاياهم صاروا إمامين داعٍ إلى الله تبارك وتعالى وداعٍ إلى النار فعند ذلك نطق الشيطان فعلا صوته على لسان أوليائه و كثر خيله ورجله وشارك في المال والولد من أشركه فعمل بالبدعة وترك الكتاب والسنّة ونطق أولياء الله بالحجّة وأخذوا بالكتاب والحكمة فتفرّق من ذلك اليوم أهل الحقّ و أهل الباطل وتخاذل وتهادن أهل الحقّ وتعاون أهل الضلالة حتّى كانت الجماعة مع فلان و أشباهه فاعرف هذا الصنف وصنف آخر فأبصرهم رأي العين نجباء والزمهم حتّى ترد أهلك ، فانّ الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة ألا ذلك هو الخسران المبين .

إلى ههنا رواية الحسين وفي رواية محمّد بن يحيى زيادة :

لهم علم بالطّريق فان كان دونهم بلاء فلاتنظر إليهم فان كان دونهم عسف من أهل العسف وخسف ودونهم بلايا تنقضي ثمّ تصير إلى رخاء ، ثمّ اعلم أنّ إخوان الثقة ذخائر بعضهم لبعض ولو

شبش روشن است وهمروزش وخود اوبدعتی در آنها پدیدنکرد وسنت وروش حقیرا تغییر نداد و جز دستورصریح قرآن وفرمان خدارا بکار نبست ودردوران اوخلاف واختلافی نبود درنظرمردم و چون خطاها واشتباهات مردم آنها رادر پرده‌تاریك خود فروگرفت ازدو پیشواپیروی کردندوبه‌دنبال دورهبر گرائیدند که:

یکی ازآنها بسوی‌خدا وحق تبارك وتعالی دعوت‌میکرد ودیگری بسوی‌دوزخ دراین‌هنگام‌بود که‌شیطان بسخن آمد وبزبان دوستان وطرفداران خود فریادشرا بلند کرد ویاوران سواره وپیاده به دنبال او فراوان شدند ودر مال وفرزند مردم شرکت جست آن کسانیکه شریك او شدند و او را بشرکت درزندگی خودپذیرفتند وبدعترا بکاربستند واز حکم کتاب خدا وسنت پیغمبر (ص) بیکسو شدند ولی‌دوستان خداحجت ودلیلرا برزبان آوردند وبکتاب خداومطابق حکمت‌وصلاح عملکردند واز آنروز بود که درمحیط اسلام‌اهل حق وباطل به‌دودسته مشخص ازهم جداشدند واهل حق هم‌دیگررا یاری نکردند ودل بصلح‌وسازش نهادند (دل به‌دوستی ورفاقت‌هم دادند خل) واهل ضلالت و گمراهی بیاری‌یك‌دیگر برخواستند تاجماعت واکثریت بافلان‌وهمکاران اوشد این‌دسته راخوب بشناس‌و ودسته دیگررا هم برأی‌العین ببین که نجباء وبرگزیده‌های خدایند وبدان‌ها بچسب وپایداری کن تا باهل‌خود برسی(یعنی تادرآخرت بانبیاء وائمه ومؤمنین برسیکه اهل نجات‌واهل بهشتند‌ازمجلسی ـ ره) زیرازیان‌کاران براستی همان کسانیند که خود وخاندان خودرا زیان‌کار نمودند درروز قیامت هلا که زیان آشکار همین‌است.

دراین جاروایت حسین‌بن محمد اشعری بپایان میرسد و در روایت محمد بن یحیی این زیـاده موجود است:

دانستن طریق‌وروش حق ازآن آنان‌است (یعنی اهل‌حق) واگر بلاو گرفتاری هم‌دارندتو نباید آنرابنظر آری زیراین ازراه امتحان وآزمایش خلقست ودلیل ناحق بودن آنها نیست و اگرمردم

لأن تذهب بك الظنون عنّي لجلّيت لك عن أشياء من الحقّ غطّيتها ولنشرت لك أشياء من الحقّ كتمتها ولكنّي أتّقيك وأستبقيك وليس الحليم الذي لايتّقي أحداً في مكان التقوى والحلم لباس العالم فلاتعرينّ منه والسلام.

(رسالة منه عليه السلام اليه أيضاً)

١٧ - محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن عمّه حمزة ابن بزيع قال: كتب أبوجعفر عليه السلام إلى سعد الخير:

بسم الله الرّحمن الرّحيم أمّا بعد فقد جاءني كتابك تذكر فيه معرفة مالاينبغي تركه وطاعة من رضى الله رضاه، فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتهنة لو تركته تعجب أنّ رضى الله

ناحق بر آنها زور گويند و بدانها بتازند و آنها را خوار شمارند و گرفتار بلا باشند همه اينها ميگذرد ودوران خوشى وخرمى ميرسد.

سپس بدان كه برادران مورد اعتماد ذخيره وپس انداز يكديگرند واگر ترس از اين نبود كه درباره من گمانهاى ناروا پيدا كنى و گمانهايت تورا ازحق بدر برد (يعنى بمن گمان بدبرى وازمن منحرف شوى وپس از اين بحرف من گوش ندهى وگويا امام مى‌دانسته كه او نميتواند يكباره صريح حق را تحمل كند وخواسته است حق را بتدريج باو بفهماند تا ازحق واهل حق تنفر نيابد پايان نقل از مجلسى ره)

(من گويم از نظر مدحى كه از سعدالخير شده شايسته مقام اخلاص او اينست كه منظور امام اين باشد كه اگر برخى حقائق باو اعلام شود مبادا درباره ائمه بمذهب غلات بپيوندد وعقيده افراطى پيدا كند).

هر آينه پرده از روى حقائقى بر مى‌داشتم كه آنها را از تو پنهان داشتم و مطالبى راجع بحق براى تو بيان ميكردم كه آنها را نهان داشتم ولى من از تو ملاحظه كردم و خواستم تو در راه حق بمانى و بپائى.

حليم و بردبار نباشد كسى كه از احدى ملاحظه و پروا نكند در محل تقوى وخوددارى، حلم و بردبارى جامه آبرو واعتبار مرد دانا و عالم است مبادا خودرا از آن برهنه كنى والسلام.

رساله ديگر از آن حضرت بهم او نيز

١٧- حمزة بن بزيع گويد امام باقر(ع) بسعدالخير نوشت:

بنام خداوند بخشاينده مهربان اما بعد نامه‌ات بمن رسيد در آن ياد كرده بودى از دانستن آنچه ترك‌ش نشايد و از فرمانبرى از كسيكه خداوند از خشنودى او خشنود است و برخودپذيرفتى و هموار كردى آنچه در گرو آنى اگر آن را واگذارى (يعنى خودترا گرو آن مى دانى در نزد خدا نظر بدان حقوقى كه خدا در عهده بنده دارد و وجوب طاعت و ترك نافرمانى او و چون كسى حق اورا ادا كرد و اورا اطاعت نمود خود را از گرو او درآورده است وگرنه ازاو مؤاخذه شود وازاو حق خدا دريافت شود بوسيله كيفر وعذاب چنانچه صاحب دين حق خودرا ازرهن و گروى دريافت كند وخداوند فرموده است (٣٨- المدثر) هر نفس گرو عمل خويش است جز اصحاب يمين- كه آنرا

وطاعته ونصيحته لاتُقبل ولاتوجد ولاتعرف إلّافي عباد غرباء ، أخلاء من الناس قداتّخذهم الناس سخريّاً لمايرمونهم به من المنكرات وكان يقال : لايكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون أبغض إلى النّاس من جيفة الحمار .

ولولاأن يصيبك من البلاء مثل الذي أصابنا فتجعل فتنة النّاس كعذاب‌الله - و اُعيذك بالله وإيّانا من ذلك - لقربت‌على بعد منزلتك .

از گرو درآورده‌اند- از مجلسی(ره).

تو از این تعجب کنیکه رضا و طاعت و خیر خواهی خداوند پذیرفته نباشد و موجود نگردد و مفهوم نشود جز در بنده‌هائی آواره و بـر کنار از اجتماع مردم که مردم آن ها را بـه باد مسخره گیرند به خاطر این که آن ها را بارتکاب کار زشتی و منکری متهم سازند و چنین گفته میشد که:

مؤمن مؤمن نباشد تا درنزد مردم‌مبغوضتر باشدازلاشه گندیده الاغ.

شرح- مقصود اینست که مردم سفیه ونادان که دنیاطلب و پیرو حکومت و عقیده‌باطلند‌نسبت باهل‌حق نظردشمنی و عداوت مقرون با سفاهت دارند و هر گونه اهانتیرا مرتکب میشوند وحکومت ناحق‌هم ازآن‌ها طرفداری میکند و شخص مؤمن باید با کمال صبر و برد باری این اهانتهـا را تحمل کند چنـانچه دشمنان حضرت عیسی وقتی او را گرفتار کردند انواع اهانت را بر او روا داشتند و چون محمدبن ابی‌بکر گرفتار طرفداران معاویه شد او را در شکم الاغ مرده‌ای کردند وآتش زدند .

دنباله‌حدیث ۱۷

واگر نبود که بتوهم بلا و گرفتاری سخت‌میرسید مانند آنچه بماها رسیده و بسا که توفتنه و سختگیری مردمرا مانند عذاب‌خدا تصورمیکردی واز عقیده‌خود برمیگشتی (بواسطه‌اینکه تحمل آن را نداشتی)- من تورا وخودمان رادرپناه‌خدامیگذارم ازبرگشت ازعقیده حق‌بواسطه فتنه‌مردم-هر آینه بادوری مقامت‌بما نزدیك میشدی.

شرح - مقصود این‌است که زمان‌سختی است و حکومت دردست دشمن بیرحمی است و هیچ گذشت و مراعاتی ندارد واگر تورسماً بمانزدیك شوی و گرفتار دشمن گردی بسا که تو را چنان عقوبت کنند که از عقیده خود بر گردی ودر حال حاضر باید کاملاعقیده خودرا نهان داری و خود رابظاهر از مادور نگه‌داری.

یا مقصود این است که هر مرتبه ای از قرب بمقام معنوی ما در گرو آزمایشهاو گرفتاریهای بسیـار سختی است از طرف خداوند که بسا تـو تاب و توان‌آن را نداری و مایه‌سستی‌ودرماند گی تو میشود.

واعلم ـ رحمك الله ـ أنّه لاتنال محبّة الله إلّا ببغض كثير من الناس ولاولايته إلّا بمعاداتهم و فوت ذلك قليلٌ يسير لدرك ذلك من الله لقوم يعلمون .

ياأخي إنّ الله عزّ وجلّ جعل في كلّ من الرُّسل بقايا من أهل العلم يدعون من ضلَّ إلى الهدى ويصبرون معهم على الأذى ، يجيبون داعي الله ويدعون إلى الله فأبصرهم رحمك الله فانّهم في منزلة رفيعة وإن أصابتهم في الدُّنيا وضيعة إنّهم يحيون بكتاب الله الموتى ويبصّرن بنور الله من العمى ، كم من قتيـل لابليس قد أحيوه و كم من تائه ضالّ قد هدوه ، يبذلون دمـاءهم دون هلكة العباد وماأحسن أثرهم على العباد وأقبح آثار العباد عليهم .

دنباله حديث ١٧ـ

بدان ـ خدايت رحم كناد ـ كه بەدوستی خدا نتوان رسید جز باتحمل دشمنی بیشتر مردم و بولایت و پیروی خداوند نتوان رسید جز باتحمل خصومت وعداوت بیشتر مردم وازدست دادن مهر ومحبت این مردم دنیادار بسیار كم و بی ارزش است دربرابر رسیدن بمحبت ومهرورزی خداوند برای آن مردمیكه بفهمند و بدانند.

ای برادر راستی خداوند عزوجل دردوران هر كدام از رسولان بقایائی ازاهل علم (بعنوان جا نشینی از طرف آن‌ها) مقرر ساخته‌است تا آنكه هر گمراهی را براه هدایت بخوانند و با آنها در تحمل سختی و آزار شكیبائی كنند دعوت مبلغ خداوند را بپذیرند و بسوی خداوند دعـوت كنند (مبلغین درجه دوم باشند) تو باید آنان را بشناسی و به آن‌ها بینا باشی ـ خدایت رحمت كناد زیرا آنان را مقامی بلند باشد گرچه دراین دنیا زبون شمرده شوند براستیكه آنان بوسیله كتاب خدا مردگان رازنده كند و بنور خداوند نابیناها را شفابخشند و بینا سازند، چه‌بسیار كشته‌های ابلیس را كه بخاك هلاك افتاده بودند محققاً زنده و برازنده كردند و چه بسیار سرگردان گمراه را كه‌راه نمائی نمودند و براه راست آوردند و خون خود را برای نجات بنده‌ها از هلاكت وگمراهی نثـار كردند و چه خوب اثری از جان‌بازی خود درمیان مردم بجای نهادند وچه آثار بد وزشتی ازبنده‌های گمراه برآنها بجامانده.

شرحـ دراین جاامام اشاره كرده است باینكه در امور نباید بشتاب قضاوت كرد و یكروزبین وحاضر بین‌بود بلكه باید ازراه تعقل عمیق و بررسی كامل‌قضاوت كرد و یكراه قضاوت‌درست‌همان جبر زمان‌است و مرور تاریخ وهمیشه تاریخ و جبر زمان بسود حقجویان بوده است واگر یكروزی باطل حكومت بدست آورده و بوسیله زور و زر از نادانی بشر ویا نیازمندی فقراء استفاده كرده و باهل حق تاخت وتازی آورده است واورا موردآزار و بلكه اسیری وكشتار نموده است دیـری نگذشته كه این آشوب باطل‌بمانند گرد وغباری فرونشسته و چون لكه ابرسیاهی ازهم گسسته و آفتاب حقیقت ازپس ابرباطل نمایان شده و دراین صورت مردم آن باطل‌چیره را زشت وبدشناخته‌اند وآن حق مظلوم را بدرستی وپاكی ستوده‌اند.

چنانچه در دوران گذشته همین موضوع درباره عیسی‌بن مریم بوجودآمد ومشتی یهودان دغل‌

١٨ ـ عدة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمد بن سليمان ، عن أبيه ، عن أبي بصير قال: بينا رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم جالساً إذ أقبل أمير المؤمنين عليه السلام فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : إن فيك شبهاً من عيسى ابن مريم ولولا أن تقول فيك طوائف من اُمتي ما قالت النصارى في عيسى ابن مريم لقلت فيك قولاً لاتمر بملاء من الناس إلا أخذوا التراب من تحت قدميك يلتمسون بذلك البركة قال : فغضب الأعرابيان والمغيرة بن شعبة وعدة من قريش معهم ، فقالوا : ما رضي أن يضرب لابن عمه مثلاً إلا عيسى بن مريم فأنزل الله على نبيه صلى الله عليه وآله فقال : « ولما ضرب ابن مريم مثلاً إذا قومك منه يصدون ۞ وقالوا ءآلهتنا خير أم هو ماضربوه لك إلا جدلاً بل هم

باز ودنيا طلب بهمراهى دولت جبارروم اين پيغمبر بزرگوار را گرفتار كردند وبا كمال توهين و آزار اورا درپاى دار آوردند و بنظر خودشان اورا نابود ساختند واز ميان بردند و كار اورابپايان رسانيدند ولى طولى نكشيد كه همين عيسى در شريعت انجيل بوضع فعال و زنده‌اى خود نمائى كرد و جهانى را مسخر نمود و تاريخ آثار وجود او را پسنديد و آثار دشمنان او را زشت و ناروا تشخيص داد.

و همين موضوع درباره حسين بن على(ع) سبط پيغمبر اسلام بعداز گذشت چند قرن تكرار شدو و بااينكه يزيد را حكومت بسياروسيعى بود و بعلماء ظاهرساز و تبليغات دامنه‌دارى مجهز بود ولى بناحق حسين بن على واصحاب وفادار اورا كشت و بهر بهانه براى تحسين اين عمل زشت خودمتشبث گرديد ولى طولى نكشيد كه همه اين دستگاه وسيع و دامنه دار خودش بر او لعنت فرستاد و او را بباد انتقاد گرفت و همه دولت و صولت او بر باد شد و جز همان لعن و فساد او چيزى به ياد نماند.

١٨ـ از ابى‌بصير گويد: در اين ميان كه يكروز رسولخدا (ص) نشسته بود بناگاه امير ـ المؤمنين (ع) آمد پس رسولخدا (ص) باو فرمود: راستى تو را شباهتى است با عيسى‌بن مريم (از نظرزهد و عبادت واختلاف مردم درباره اوواعتقادجمعى بخدائى‌او) واگرنبودترس‌ازاينكه طوائفى‌از امتم درباره تو بگويند آنچه را ترسايان درباره عيسى‌بن مريم گفتند (كه او خدا است) درباره تو چيزى ميگفتم كه بهيچ جمعى ازمردم نگذرى جز اينكه از زير پايت خاك برگيرند وبوسيله‌آن تبرك جويند.

گويد آن‌دو تن اعرابى بخشم‌اندر شدند و بهمراهى مغيرةبن شعبه و شماره‌اى از قرشيان كه بهمراه آن‌ها بودند و گفتند براى عموزاده‌اش بهيچ‌نمونه و مانندى راضى نيست‌جز عيسى‌بن مريم و خداوند برپيغمبر خود اين‌آيه رافرستاد (٥٧ـ الزخرف) وچون بزاده‌مريم مثل‌زده شودبناچار قومت ازآن شاد ميشوند (روى برميگردانند خ‌ل).

٥٨ـ وگويند آيا معبودان مابهتر است يااو اين مثل‌را براى تو نزنند مگر از راه جدال و ستيزه بلكه آنان ستيزه گرند.

قوم خصمون ✿ إن هو إلاّ عبدٌ أنعمنا علیه و جعلناه مثلاً لبنی إسرائیل ✿ ولو نشاء لجعلنا منکم (یعني من بني‌هاشم) ملائکةً في‌الأرض یخلفون » .

۵۹ـ او جز بنده‌ای نبود که‌ما باو نعمت نبوت دادیم و او را نمونه‌ای برای بنی‌اسرائیل ساختیم ۶۰ـ و اگر بخواهیم هر آینه از شماها (یعنی از بنی‌هاشم) فرشته‌هائی بسازیم که در روی زمین بجای آنان باشند.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله فانزل علی نبیه» باید نخست آنچه را مفسران در باره این آیات گفته‌اند یادآور شویم و سپس بر گردیم بشرح خبر «چون مثل بزاده مریم زنند» یعنی این مثل‌را ابن‌زبعری زده است چون نزد رسولخدا (ص) آمد و درمقام‌اعتراض باین آیه (۹۸ـ الانبیاء)راستی شما و هر آنچه میپرستید جز خدا سنگریزه دوزخید.

اویا دیگری گفت که نصاری دارای کتابند و عیسی‌را پرستند و او را زاده خدا دانند و هم فرشته‌ها پرستیده شوند و اولی باین‌حکم هستند وهم براین گفته خدا (۴۵ـ الزخرف) بپرس ازهر رسولی که پیش‌از تو فرستادیم‌ـ اعتراض داشتند که محمد میخواهد ما اورا بپرستیم چنانچه مسیح‌را پرستیدند «بناگاه قومت» قریش از آن مثل «شیون شادی بر میآوردند» بگمان اینکه رسول بدان محکوم میشود.

نافع و ابن عامر و کسائی یصدون بضم صاد قرائت کرده اند یعنی ازحق روی میگردانند و گفته شده این دوقرائت دو زبانند بیک‌معنی چون یعکف ویعکف «و گویند آیا معبودان مابهترند نزد تو یا او » یعنی عیسی و اگر عیسی در دوزخ باشد باید معبودان ما و بلکه ملائکه هم که معبودند دردوزخ باشند.

«این مثل را از راه جدال برای تو آوردند» و مقصودشان تمیز حق از باطل نیست « بلکه آنان قومی ستیزه جویند» و حریص بر لجبازی «نیست عیسی جز بنده‌ایکه باو نعمت دادیم » بنبوت «و اورا برای بنی‌اسرائیل نمونه ساختیم» یعنی یکنمونه شگفت‌آور و بمانند ضرب‌المثل‌سائری‌میان بنی اسرائیل واین‌جوابی‌است که رفع‌اشتباه میکند«واگربخواهیم ازشماهافرشته‌هابرآریم ای‌مردم» چونان که عیسی را بی پدر بر آوردیم یا اینکه بجای شماها در روی زمین فرشته گذاریم« که به جای شماباشند».

و مقصود اینست که گرچه حال عیسی عجیب است که بیواسطه پدری بوجود آمده است ولی خداتعالی بعجیب‌تر از آن قادر است و فرشته‌ها هم چون شمایند از اینرو که موجودات‌ممکن‌هستند وممکن است بزایش آفریده شوند چنانچه ممکن است بیواسطه اسباب مادیه بطور ابداع بوجود آیند واز کجا شایسته‌اند که معبودباشند ویا زاده خداباشند؟ بیضاوی چنین تفسیر کرده است و سپس مرحوم مجلسی ره روایتی ازعلی بن ابراهیم بسندعامه از سلمان‌فارسی در تفسیرآیه قریب بمضمون همین حدیث‌روضه نقلکرده و گفته است:

این خبر مروی از رجال عامه مؤید تفسیریست که در این خبر وارد شده است و آنراتوضیح می دهد پس‌مقصود از ما ضربوه‌لك تفضیل آلهه است زیرا متضمن تشبیه وتفضیل هر دوهست و قول

قال : فغضب الحارث بن عمرو الفهري فقال : «اللّهمّ إن كان هذا هو الحقّ من عندك (أنّ بني هاشم يتوارثون هرقلاً بعد هرقل) فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم» .

خدا که:

ما او را برای بنی اسرائیل نمونه و مثل ساختیم ، یعنی شبیه پیمبر بنی اسرائیل است که حضرت عیسی باشد وقول خدا «ولو نشاء لجعلنا منكم ملائكة» یعنی از بنی هاشم فرشته هامیسازیم مقصود این است که امامانی مقرر میداریم مانند فرشته‌ها در تقدس و طهارت و عصمت که «یخلفون» یعنی آن امامان خلفاء روی زمین اند..

دنباله حدیث ۱۸ـ

فرمود: پس حارث بن عمرو فهری در خشم شد و گفت بار خدایا اگر این حکم درست است و از نزد تواست که مقرر شده بنی‌هاشم پیشوائی امت را مانند هرقل پس از هرقل بارث برند (یعنی برسم پادشاهان و امپراطوران روم) پس بر سر ماها از آسمان سنك فرو ریزد یا این که عذاب دردناکی برسرما ببارد .

شرحـ از مجلسی ره ـ «هرقلا بعد هرقل» هاء و راء هردو مکسور است و نام پادشاه روم است یعنی شاهی پس از شاهی باشد و گویا باین لفظ تعبیر کرده است از راه کفر و عناد و اظهار بطلان آنان..

من گویم کلمه هرقل بهتر است که بکسر هاء و فتح راء تلفظ شود زیرا در شعر ایمن بن خزیم باین وزن آمده است.

در کتاب أغانی در شرح حال نصیب شاعر گوید چون نصیب بسرودن شعر توانا شد بمصر رفت که در آنجا عبدالعزیز بن مروان از طرف پدر والی بود و قطعه‌ای در مدح او سرود و بحضور او باریافت و قطعه شعر خود را خواند و عبدالعزیز از شاعر خاص خود ایمن بن خزیم ارزش آنرا پرسید و او جواب سردی داد ولی عبدالعزیز گفت بسیار خوب سروده است و از تو هم بهتر شعر گفته است ، این جمله بایمن بن خزیم گران آمد و بعبدالعزیز گفت تو مرد زود رنج و تازه‌پسندی هستی او هم در جواب گله‌ها از وی کرد و در نتیجه گفت بشر برادرت از عراق مرادعوت کرده است و اجازه بده نزد او بروم عبدالعزیز باو اجازه داد و با پست بکوفه آمد و چون بمحضر بشر بن مروان رسید قطعه‌ای سرود که این دو بیت آخر آنست:

كان التـاج تـاج بنى هر قل — حلوه لاعظـم الايـام عيدا
تو گوئی تاج تاج بنی اهرقل است — که در عید بزرگی زیورش بست
على ديبـاج خدى وجـه بشـر — اذ الالوان خـالفت الخدودا
ابر دیبای گـونه ی چهره بشر — چه بر هر گونه صد رنك دگر هست

و گوید در این شعر آخر به عبدالعزیز طعن زده که گونه‌های او دو رنك بوده‌است .

در این قطعه شعر از نظر وزن کلمه هرقل باید بر وزن سطبر خوانده شود و اگر بر وزن زبرج خوانده شود که مجلسی گفته عروض شعر درست نیاید و چون این کلمه را عربها بجای

فأنزل الله عليه مقالة الحارث ونزلت هذه الآية «وما كان الله ليعذّبهم وأنت فيهم وما كان الله معذّبهم وهم يستغفرون» .

ثمّ قال له: يا [ابن] عمرو إمّا تبت وإمّا رحلت؟ فقال: يا محمّد بل تجعل لسائر قريش شيئاً ممّا في يديك فقد ذهبت بنوهاشم بمكرمة العرب والعجم ، فقال له النبي صلى الله عليه وآله : ليس ذلك إليّ ذلك إلى الله تبارك وتعالى ، فقال : يا محمّد قلبي مايتابعني على التوبة ولكن أرحل عنك فدعا براحلته فركبها فلمّا صار بظهر المدينة أتته جندلة فرضخت هامته ثمّ أتى الوحي إلى النبي صلى الله عليه وآله فقال : «سأل سائل بعذاب واقع ۞ للكافرين (بولاية علي) ليس له دافع ۞ من الله ذي المعارج» قال :

هراكليوس بكار برده‌اند و كلمه هراكليوس را معرب كرده‌اند تا بدين صورت در آمده است باوزن سطبر مناسب‌تر است چنانچه براهل ذوق و ادب پوشيده نيست.

و اين نام خاندانى پادشاهان معاصر نهضت اسلام بوده كه در روم شرقى حكومت داشته‌اند.

دنباله حديث ۱۸ـ

پس خداوند گفتار حارث را بپيغمبر فرو فرستاد و اين آيه هم نازل شد (٣٣ ـ الانفال) خدا را در نظر نيست كه بآنها عذاب فرو فرستد بااينكه تو پيغمبر رحمت در ميان آنان هستى وخدا آنهارا معذب ندارد بااينكه ازگناه خود برگردند و توبه كنند .

شرحـ ازمجلسى رهـ وماكان الله ليعذبهم وانت فيهم ـ محتمل است كه مقصود ترك عذاب عمومى و ريشه كنى باشد كه ببركت وجود پيغمبر از امت برداشته شده است و اين منافات ندارد كه بخود او عذابيكه در روايت آمده وارد شده باشد و ممكن است مراد از آيه اول نفى عذاب استيصال و عمومى باشد و مقصود از جمله بعد كه «و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون» نفى عذاب وارد بر اشخاص باشد و از اين جهت پيغمبر به او فرمان توبه داد و چون توبه نكرد عذاب بر او نازل شد .

دنباله حديث ۱۸ـ

سپس پيغمبر باو فرمود اى عمرو يا توبه كن و يا بكوچ در پاسخ گفت اى محمد بلكه براى ديگران از قريش از آنچه دارى بهره‌اى مقرر دار هر آينه بنى‌هاشم بزرگوارى وارجمندى عرب و عجمرا برده‌اند پيغمبر (ص) باو فرمود: اين به اختيار من نيست اين چيزيست كه سروكارش با خدا تبارك و تعالى است گفت: اى محمد دلم دنبال توبه نميرود ولى كوچ ميكنم از كنار تو و شتر سوارى خود را خواست و بدان سوار شد و بپشت مدينه رسيد تيكه سنگى بر سراو رسيد و سرشرا نرم كرد و دوباره او بپيغمبر (ص) وحى رسيد و آن حضرت اين آيه را خواند

(۱ـ المعارج) درخواست كرد يك در خواست كننده‌اى عذابيرا كه واقع شود ،

۲ـ مركافران (بولايت على را) كه دفاع كننده‌اى از آن نيست [جملهٔ «بولايت‌على» دربرخى نسخه‌ها جزء متن نيست ودر حاشيه ثبت شده].

قلت : جعلت فداك إنّا لانقرؤها هكذا ، فقال : هكذا والله نزل بها جبرئيل على محمّد صلّى الله عليه وآله وهكذا هو والله مثبت في مصحف فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله لمن حوله من المنافقين : انطلقوا إلى صاحبكم فقد أتاه ما استفتح به قال الله عزّ وجلّ : «واستفتحوا وخاب كلّ جبّار عنيد» .

۱۹ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ؛ عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عزّ وجلّ : «ظهر الفساد في البرّ والبحر بما كسبت أيدي النّاس» قال : ذاك والله حين قالت الأنصار: «منّا أمير ومنكم أمير» .

۳ـ از طرف خدا صاحب درجاتى (كه از آنها سخن پاك و كردار شايسته بالا ميرود از مجلسى ره) گويد: گفتم قربانت ما آنرا چنين نميخوانيم در پاسخ فرمود: بخدا سوگند همچنين جبرئيل آنرا برمحمد فرو فرستاد و بخدا سوگند در مصحف فاطمه (ع) همچنين ثبت شده است پس رسولخدا (ص) بكسانى از منافقان كه گرد او بودند فرمود برويد دنبال رفيق خود كه آنچه را خود آغاز خواستن آن كرده براى او آمد، خداعزوجل فرموده است (۱۵ـ ابراهيم) وخود آغاز درخواست بلا كردند و نوميد است هرزورگوى لجباز.

شرحـ ازمجلسى ره ـ سئل سائل بعذاب واقع ـ يعنى خواهش كننده‌اى آنرا خواست يعنى استدعا كرد از اين جهت بلفظ باء متعدى شده است بيضاوى گفته خواهش كننده نضربن حارث بوده زيرا او بود كه گفت بار خدايا اگر اين بدرستى از نزد تو است يا ابوجهل است زيرا او بود كه گفت بر سر ما لكه سياهى از آسمان فرود آور ، از روى استهزاء خواهش كرد و رسولخدا «ص» در عذابشان شتاب نمود.

قوله تعالى «ذى المعارج» يعنى صاحب مصاعد وآن پله‌ها است كه كلم طيب و عمل صالح از آنها بالا روند يا پله ها كه مؤمنان در مقام سلوك بر آنها بر آيند يا در بهشت از آنها بالا روند يا مقصود مراتب و درجات فرشته هااست. يا مقصود آسمان ها است كه فرشته ها بر آنها بر آيند ...

۱۹ ـ از محمدبن مسلم از امام باقر (ع) در تفسير قول خداعزوجل (۴۱ـ الروم) پديدار شد فساد در بيابان و دريا بدانچه مردم بدست خود كردند، فرمود بخدا سوگند اين در همان موقعى شد كه انصار گفتند:

از ما يك امير و فرماندهى باشد واز شماهم يك امير وفرماندهى باشد.

شرحـ از مجلسى رهـ قوله حين قالت الانصار الخ شايد مقصود غصب خلافت باشد يا گفتن خود همين كلمه و شعار زشت و دست برداشتن از خليفه و جانشين رسولخدا (ص) و ترك خليفه برحق سبب گمراهى شد و در بيابان و دريائيكه بهمهٔ جهان احاطه دارد سرايت كرد و بسبب اينكه اهل حق و عدالت مسلط بركار ها نشدند خلاف حق در صحراها و درياها عيان شد از ستم و غصب و غارت وبسبب استيلاء اهل باطل بر كتهاى زمين و آسمان از بنده‌ها دريغ شد چنانچه اميرالمؤمنين (ع) فرمود خداوند بما آغاز ميكند وبما انجام ميدهد.. پايان نقل ازمجلسى ره.

من ميگويم اين اولين شعار مخالفى بود كه در سقيفه بنى ساعده از طرف انصار بلند شد و

٢٠ ـ وعنه ، عن محمّد بن عليّ ؛ عن ابن مسكان ؛ عن ميسّر ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت قول الله عزّ وجلّ : «ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» قال : فقال : يا ميسّر إنّ الأرض كانت فاسدة فأصلحها الله عزّ وجلّ بنبيّه صلّى الله عليه وآله فقال : «ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها» .

(خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام)

٢١ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن حمّاد بن عيسى ، عن إبراهيم بن عثمان ، عن سليم ابن قيس الهلالي قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثمّ صلّى على النبيّ صلّى الله عليه وآله ثمّ قال :

ألا إنّ أخوف ما أخاف عليكم خلّتان : اتّباع الهوى وطول الأمل أمّا اتّباع الهوى فيصدّ عن الحقّ وأمّا طول الأمل فينسي الآخرة ، ألا إنّ الدّنيا قد ترحّلت مدبرة وإنّ الآخرة قد ترحّلت مقبلة ولكلّ واحدة بنون ، فكونوا من أبناء الآخرة ولا تكونوا من أبناء الدّنيا فإنّ اليوم عمل ولا حساب وإنّ غداً حساب ولا عمل وإنّما بدء وقوع الفتن من أهواء تتّبع و أحكام تبتدع ، يخالف فيها

زمینه غصب خلافت حقه را فراهم ساخت و بمخالفان امیرالمؤمنین «ع» جرئت داد که نقشه خود را اجراء کنند و بعنوان قرابت با رسول خدا « ص » خود را اولی بامارت مسلمین معرفی کنند .

۲۰ـ از میسر گوید: بامام باقر (ع) گفتم قول خداعزوجل (۵۶ـ الاعراف) تباهی نکنیددر روی زمین پس از اصلاح و بهبود آن ـ (یعنی چه؟)در پاسخ فرمود: ای میسر راستی زمین تباه‌وفاسد بود و خدا عزوجل بوسیله پیغمبر خود (ص) آنرا اصلاح کرد و فرمود در زمین تباهی نکنید پس از اصلاح آن.

شـرح ـ از مجلسی (ره) ـ « کانت فاسدة » ـ یعنی بسبب کفر و نادانی و گمراهی و ستم و خلاف حق.

خطبه از امیرالمؤمنین (ع)

۲۱ـ از سلیم بن قیس هلالی گوید : امیرالمؤمنین (ع) سخن رانی کرد: خدا را سپاس نمود و بر اوستایش کرد وسپس‌صلوات بر پیغمبر(ص) نثار کرد و پس‌از آن‌فرمود:

هلا از دو خصلت برشما نگران و بیمناکم، پیروی از هوای نفس وآرزوی دراز اما پیروی از هوای نفس ازحق باز میدارد و اما آرزوی دراز دیگر سرای را بدست فراموشی میسپارد ، هلا که دنیا پشت کنان کوچ کرده و میرود و براستیکه آخرت کوچ کرده و بسوی ما میآید و هر کدام را فرزندان و دلبستگانی است، شما از فرزندان و دلبسته‌های بآخرت باشید و از پسران و دلبسته‌های بدنیا نباشید زیرا امروزه روز کردار است و حسابی در میان نیست و براستی که فردای قیامت روز حسابست و روز کردار نیست، و همانا آغاز فتنه‌ها و آشوبها از هواپرستی سرچشمه گرفته‌واز احکام بدعت و خود ساخته آغازشده، در این احکام خود ساخته باحکم خدامخالفت میشودومردمی در

حكم الله يتولّى فيها رجالٌ رجالاً ، ألا إنّ الحقّ لو خلص لم يكن اختلاف ولو أنّ الباطل خلص لم يخف على ذي حجى لكنّه يؤخذ من هذا ضغث ومن هذا ضغث فيمزجان فيجلّلان معاً فهنالك يستولي الشيطان على أوليائه ونجا الذين سبقت لهم من الله الحسنى ، إنّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : كيف أنتم إذا لبستكم فتنةٌ يربو فيها الصغير ويهرم فيها الكبير ، يجري الناس عليها ويتّخذونها سنّة فاذا غيّر منها شيء قيل : قد غيّرت السنّة وقد أتى الناس منكـراً ثمّ تشتدّ البليّة و تسبى الذرّيّة .

وتدقّهم الفتنة كما تدقّ النار الحطب و كما تدقّ الرحا بثفالها ويتفقّهون لغير الله ويتعلّمون لغير العمل ويطلبون الدنيا بأعمال الآخرة . ثمّ أقبل عليه السلام بوجهه وحوله ناس من أهل بيته وخاصّته و شيعته فقال : قد عملت الولاة قبلي أعمالاً خالفوا فيها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متعمّدين لخلافه ، ناقضين

اجرای آنها بجای مردمی دیگر نشینند.

هلا اگرحق پاك درمیان بود اختلافی در میان نبود واگر باطل محض در میان بود بـر هیچ خردمندی پوشیده نمی‌ماند ولی ازاین حق مشتی بر گرفته‌شده و از این باطل مشتی وبا هم آمیختـه گردیده و همدیگر را در زیر پرده خود بر گرفته‌اند و آنجا است که شیطان به دوستاران خود چیره گردد و همان کسانی نجات یابند که از طرف خداوند سرانجام خوب برای آنها پیش بینی شده است.

راستی که من از رسولخدا (ص) شنیدم میفرمود: شما چگونه باشید آنگاه که فتنه‌ای شماها را فراگیرد تار و دنباله‌دار تا آنجا که کودکان در آن پرورش یابند و سالمندان در آن پیرشوند مردم برراه کج آن بروند و آنرا روش و سنت و شعار ملی خود برگیرند هرگاه چیزی از آن تبدیل بروش درست و حق گردد گفته شود سنت تبدیل شده و در نظرمردم کارزشتی آید سپس به دنبال آن گرفتاری سخت‌شود و ذریه ونژاد باسیری رود.

شرحـ پیشگوئی ازاسارت ذریه ممکن‌است اشاره بحادثه کربلا باشد ومقصود ازذریه‌ذریه‌رسول اکرم باشد وممکن‌است مقصود تسلط کفار برمسلمانان واسیر کردن فرزندان آنان‌باشد چنانچه‌در طول تاریخ بارها بوقوع پیوسته‌است.

دنباله حدیث ٢١ـ

سپس فتنه و آشوب آنانرا بکوبد چنانچه آتش هیزم را بکوبد و دستاس زیرانداز خود را دین آموزند نه برای خدا و دانش جویند نه برای عمل کردن و بوسیله کار آخرت دنیـا را طلب کنند..

سپس روی بحاضران کرد، در گرد او جمعی از خاندان و مخصوصان و شیعیان او بودند پس فرمود:

زمامداران پیش ازمن کارها کردند که درآنها بارسولخدا (ص) ازراه تعمد مخالفت ورزیدند

لعهده مغيّرين لسنّته ولو حملت النّاس على تركها وحوّلتها إلى مواضعها وإلى ما كانت في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله لتفرّق عنّي جندي حتّى أبقى وحدي أو قليل من شيعتي الذين عرفوا فضلي و فرض إمامتي من كتاب الله عزّ وجلّ وسنّة رسول الله صلى الله عليه وآله، أرأيتم لو أمرت بمقام إبراهيم عليه السلام فرددته إلى الموضع الّذي وضعه فيه رسول الله صلى الله عليه وآله؟

ورددت فدك إلى ورثة فاطمة عليها السلام ورددت صاع رسول الله صلى الله عليه وآله كما كان، وأمضيت قطائع أقطعها رسول الله صلى الله عليه وآله لأقوام لم تمض لهم ولم تنفذ، ورددت دار جعفر إلى ورثته و هدمتها من المسجد ورددت قضايا من الجور قضي بها؟

وپیمان اورا شکستند وروش اورا دیگر گونه ساختندواگر من بخواهم مردمرا بترك این کردارهای مخالف پیغمبر وادارم و آنهارا بحق بر گردانم و بهمانروش که در زمان رسولخدا (ص) بود تبدیل سازم همه قشونم از گردم پراگنده شوند تا خودم تنها بمانم یاباشماره اندکی ازشیعیانم که فضل مرا شناختند واز روی قرآن خداعزوجل وسنت و دستور پیغمبر مراامام مفترض الطاعه میدانند (نه بحکم بیعت واجماع امت) شما بگوئید:

۱ـ اگر من درباره مقام ابراهیم فرمانی صادر کنم و آنرا بهمان محلی بر گردانم که رسول خدا آنرا درآنجا نهاد.

شرح ـ مقام ابراهیم عبارت ازیك قطعه سنگی است شبیه یك تهستون که حضرت ابراهیم روی آن ایستاده و دیوارخانه کعبه راساخته و بالای آن ایستاده همه مردمرا بحج خانه کعبه دعوت کرده است وپای آن حضرت روی آن نقش بسته است ودر دوران خودابراهیم در کنار خانه کعبه بوده وبر اثر خرابیهائی که بخانه کعبه ازسیل وغیره رخ داده و تجدید ساختمان شده درزمان جاهلیت آنرا از کنار خانه بمحل کنونی منتقل کرده بودند و پیغمبراسلام پس از تسلط برمکه دستور داد آنرا در محل اصلی آن جای دادند و دردوران تصدی عمر خانه کعبه بوسیله سیلی خرابی پیدا کرد ودر تعمیر آن عمر از محل آن دردوران جاهلیت پرسش کرد و آنرا بمحل کنونی که ساختمانی برروی آن بنا شده است منتقل نمود و سنت پیغمبر را ترك کرد و روش دوران جاهلیرا بعنوان حفظ شعائر عرب جاهلی زنده نمود ـ مجلسی ره گوید حدیث تغییر محل مقامرا خاصه وعامه روایتکرده اند.

دنباله حدیث ۲۱ ـ

۲ـ و فدك را بر گردانم بورثه فاطمه.

۳ـ وصاع رسولخدا (ص) را برگردم بمیزانی که در دوران آن حضرت داشت.

٤ـ وزمینهائیرا که رسولخدا (ص) باقوامی واگذار کرده بود و حکم رسولخدا (ص) در باره آنها اجراء وتنفیذ نشده است من آنرااجراء وتنفیذ کنم.

٥ـ وخانه جعفررا که گرفتند وجزء مسجد کردند بورثه او بر گردانم و آنرا از مسجد خراب کنم.

٦ـ واحکام و قوانین خلاف حق را که طبق آنها حکم شده بحق بر گردانم وآن احکام خلاف را ملغی سازم.

ونزعت نساء تحت رجال بغیرحق، فرددتهنّ إلیأزواجهنّ واستقبلت بهنّ الحكم في الفروج والأحكام.

شرح ـ بسیاری از احکام خلاف حق در زمان ابی بکر و عمر و عثمان بصورت قانون در آمده بود و مورد عمل جامعه‌ای اسلامی گردیده بود و این مقررات خلاف حق بچندصورت بوجود آمده بود:

الف ـ بعنوان فرمانی ازمتصدی خلافت مانند این فرمان عمر که:

متعتان کانتا محللتان فی زمن رسول‌الله انا احرمهماو اعاقب علیهما ـ دو متعه در زمان‌رسول خدا (ص) حلال بود و من آنها را تحریم میکنم و بر عمل آنها کیفر مینمایم. یکی متعه در حج و یکی متعه زنان.

و مانند قانون عول و تعصیب دراحکام ارث که اگر سهم بران ارث بیش از فروض مقرره باشند ارث بنسبت آن فروض تقسیم شود و نقصان بهمه صاحبان فروض وارد گردد که آنرا عول خوانند و اگر فروض مورد ارث کمتر از آن باشد مازاد را بخویشان‌پدری طبقه دوم‌دهند و اینرا تعصیب خوانند این هم‌بصورت فرمانی از عمر اجراء شد و صورت قانون بخود گرفت با اینکه در صورت اول باید نقصان بهمان کسانی وارد شود که فرض مقرری ندارند مانند پسر و یا فرض ثابتی ندارند مانند پدر و در صورت دوم مازاد از فروض بهمان ها داده شود که در طبقه صاحبان فرض هستند.

ب ـ بعنوان تصویب نامه‌ای از شورای اصحاب که عمر در دوران خود آنرا مقرر کرده بود و برخی احکام و مقررات را در شور صحابه میگذاشت و طبق نظر اکثریت آنها اجراء میکرد و اکثریت هم از میل و رغبت او پشتیبانی میکردند، عمر در دوران تصدی امر خلافت از این گونه مقررات بسیار بوجود آورد که جزء سنت حکومت اسلامی شدمانندحکم بریدن‌دست دزدازمچ‌دست و یا از مفصل پا با اینکه پیغمبرفقطانگشان‌دست‌را میبرید وانگشتان‌پارا و خود کف دست‌وقسمت عقب پاها را بجا میگذاشت و مانند حکم سه‌طلاق بیك صیغه و مانند اینکه از فروش ام‌الولد غدقن کرد و گرچه فرزند او بمیرد و خودش گفت من چنین در نظر گرفتم و این رأی من است و آن را بر مردم اجراء کرد و مانند حکم به اینکه گواهی موالی یعنی تازه مسلمانان جز نژاد عرب‌را درمحاکم نپذیرند و.و.و.

دنباله حدیث ٢١ ـ

٦ ـ و زنانی را از زیر دست مردانی که بناحق خود را شوهر یا آقای شرعی آنان دانند بر میگرفتم و آنها را بشوهرهای شرعی‌آنان بر میگردانیدم و باآنها بحکم خدا درباره‌فروج‌ومقررات روبر میشدم.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ قوله « و نزعت نساء الخ » ـ مانند زن هائی که در یك مجلس سه طلاقه شدند و جز آن ها که نسبت بدان ها حکم خدا مخالفت شده است ـ پایان نقل از مجلسی ـ ره.

وسبيت ذراري بني تغلب .

درباره طلاق دومسئله طرح میشود.

الف ـ سه طلاق در يك مجلس با سه صيغه و رجوع شوهر پس از صيغه اول ودوم درهمان مجلس

ب ـ سه طلاق دريك مجلس وبيك صيغه مثل اينكه بگويد انت طالق ثلاثا.

درصورت اول که مورد کلام مجلسی است مسئله محل خلافست وبعضی فقهاء شیعه آنرا صحیح میدانند و بهمان رجوع پس از هرصيغه اکتفاء میکنند ودرمورددوم میگویند يك طلاق واقع میشود نه اینکه اصل طلاق باطل باشد درریاض گوید ولو فسر المطالقة باثنین او ثلث کأن قال انت طالق طلقتين او ثلثا صحت واحدة وبطل الزائد المعبرعنه بالتفسير على الاظهر الاشهر یعنی اگر طلاق رابدو ويا سه تفسیر کند چنانچه بگوید تورهائی دویا سه بار طلاق درستست وزیادی که درتفسیر آن آمده باطل بنا براظهر واشهر وبلکه دعوی اجماع برآن شده است .

وبنابراین اگرزنیرا بيك صيغه سه طلاقه کند وبه اعتقاد اینکه حق رجوع ندارد باورجوع نکندتا عده اش بسر آید وشوهر دیگری اختیار کند خلافی درامر دوم نکاح واقع نشده است که بتوان او را بشوهر اول بر گردانید، آری اگر درعده به اورجوع کند واو تسلیم نشود وسپس برود وشوهر کند عقد دوم باطلست واین هم درباره کسانیکه سنی مذهب وتابع این حکم هستند بعیداست بنابراین حکم امام به اینکه زنانی شوهردار درزیر دست دیگران اسیرند وحکم اینست که آنهارا آزاد کردو بشوهرانشان بر گردانید وجوهی دارد :

الف ـ دردوران جنگهای رده ابی بکر بیرخی مردم مخالف حکومت ابی بکر تاختند وبرای آن ها پرونده کفر ساختند وزنان آنهارا اسیر کردند وبخود اختصاص دادند مانند کاریکه خالدبن ولید بامالك بن نویره کرد وزنش ام فروه را بتصرف گرفت وشاید صدها موردبوده که طرفداران حکومت ابی بکر بامخالفان حکومت او همین عملرا کرده بودند.

ب ـ اسیرانیکه از فتوحات اسلامی میگرفتند بطور عموم یا در برخی موارد که امام(ع) قانون استرقاق شرعیرا برآنها منطبق نمیدانسته غصب بودند وباید بشوهرانشان بر گردند.

وعبارت حدیث به این دوموضوع چسبنده تر است زیرامیفرماید زنانی بناحق درزیر پنجه مردانی اسیر و گرفتارند وشوهر هم دارند باید اینها آزادشوند وبشوهران خودبر گردند.

ج ـ زنهای مطلقه ایکه شرائط طلاق آنها ازنظر واقع محقق نبوده مانند اینکه درحضورعدلین نبوده است ویا درغیر حال طهر بوده طلاقشان باطل بوده واگر شوهر تازه کردند خلاف بوده وباید به شوهر اول خود بر گردند فتدبر.

دنباله حدیث ۲۱ ـ

۷ ـ وذراری بنی تغلب را اسیرمیگرفتم.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ وسبيت ذراری بنی تغلب ـ زیراعمر ازآنها بااینکه نصرانی بودند جزیه را برداشت وچون کافربودند وجزیه هم نمیدادند اهل ذمه محسوب نمیشدند وروا بود که زن و بچه آنهااسیر گردد وبرقیت مسلمین درآیند چنانچه ازامام رضا(ع) روایت شده است که فرمود: بنی تغلب

از نصرانیهای عرب‌نژاد بینی بالا گرفتند واز پرداخت‌جزیه سر باززدند و گردن فرازی کردندوازعمر درخواست کردند که آنهارا ازجزیه معاف کند ودو برابرز کوة بپردازند عمرترسید که‌بروم‌پیوندند وباآنها قرارصلحی بست به‌اینکه جزیه‌سرانه را ازآنها ساقط کند وزکوة مقرردادوبرابراز آن ها دریافت کند وبه این‌قرار رضا دادند ومحی‌السنه گفته استکه عمراز نصارای‌عرب جزیه خواست و در پاسخ گفتند ماعرب هستیم وآنچه‌را که عجمها می‌دهند نمی‌دهیم ولی ازما همانرابگیر که خودازیك دیگر دریافت‌میکنید مقصودشان زکوة بود عمر گفت این فریضه خداست نسبت بمسلمانان، گفتند بهمین‌نام هرچه خواهی. بدان بیفزا ونام جزیه‌مبروبا آن ها تراضی کرد که زکوة رادوبرابر ازآنها دریافت کند پایان‌نقل‌ازمجلسی ره.

من‌میگویم- این‌کار عمرمتضمن خلافهای بسیاریست.

الف- خلاف‌صریح قرآن که براهل کتاب ادای‌جزیه رابوجه بلیغی مقرر نموده‌است وفرموده (۲۹- التوبة) بجنگید باآن کسانیکه ایمان بخدا وروز جزاء نیاورند وآنچه را خداورسولش حرام کردند حرام ندانند وبحق دین‌داری نکنند ازمردمیکه اهل کتابند (یهود وترسا و گبر) تا بدست خود جزیه پردازند وزبون باشند.

ازاین آیه استفاده‌میشود که موضوع فرض‌جزیه براهل کتاب تنها ازنظر اقتصادی و تحصیل مال برای حق نگهداری ازآن‌ها نبوده بلکه خود کیفر وتأدیبی بوده‌استکه وسیله هدایت و اسلام آنها گردد وبنی تغلب هم بدین‌نکته پی برده بودند واز اینرو ازدادن مال بعنوان‌زکوة که‌یکوظیفه افتخارآمیز اسلامی بوده‌است دریغ نداشتندولی‌از پرداخت جزیه دریغ‌داشتند.

ب- زیان به‌اسلام ازنظر مالی زیرا جزیه ازهر سری اخذمیشد و راه دغلی درآن کم بودولی زکوة از اموال معینی بانصاب مخصوص اخذ میشد و به اندازه جزیه نمیرسید و بعلاوه قابل همه گونه دغلی و تقلب بود.

ج- زکوة‌را دوبرابر برای‌بنی‌تغلب‌تشریع کرد واین‌هم‌خود بدعت دیگریست .

د- ازنظر اینکه بنی‌تغلب نصرانی عرب‌نژادبودند برای آن‌ها این‌امتیازرا قائل‌شد و درمحیط اسلامی یکروش طبقاتی در تابعین غیر مسلمان بوجود آورد براساس نظریه نژادپرستی و حمایت از نژاد عرب و مسئله برتری و تبعیض نژادی را در محیط اسلام زنده کرد و تقویت نمود بااینکه یکی از هدفهای مقدس و عالی اسلام وپیغمبر اسلام الغای‌مالیخولیای تبعیض نژادی بود که درقرآن‌فرمود (۱۳- الحجرات) أیا مردم ما شما را از یك نر و یك ماده آفریدیم و شما را تیره تیره و دسته دسته کردیم تا یکدیگر را بشناسید راستی گرامی‌ترین شمانزد خدا پرهیزکارترین شماهااست‌راستی که خدا دانا وآگاهست.

و پیغمبر خدا (ص) در فتح مکه پس از سقوط نهائی پرچم شرك در عربستان این حقیقت را در سخنرانی تاریخی خود که روی سکوی درخانه کعبه معظمه ایراد کرد اعلام نمود ودر ذیل آن فرمود **«کلکم من آدم وآدم من‌تراب ولیس لعربی فضل علی عجمی .»**

ای مردم همه شماها از آدم نژاد دارید و آدم خودازخاك است و هیچ عربیرا بر هیچ عجمی فضیلت نژادی . ذاتی نیست و عمر در زمان تصدی حکومت اسلامی در زنده کردن عقیده برتری

ورددت ماقسم من أرض خيبر .

عرب اقدامات فراوان نمود و بآن هم اکتفاء نکرد تا این عقیده پلید خود را در کفار عرب هم باین صورت اجراء کرد.

۸ـ و آنچه را که اززمین های خیبر تقسیم شده است بر میگردانیدم.

شرح ـ از این جمله معلوم میشود که در زمان خلفاء املاك سرزمین آباد و زراعت‌خیز خیبر میان رجال صاحب نفوذ تقسیم‌شده‌بودوطرفداران خلفاء ، تقسیم‌املاکی بنفع خود صورت داده بودند با اینکه خیبر از اراضی مفتوح العنوه بوده که قشون اسلام بضرب شمشیر از کفار یهود گرفته بودند و چنین املاك و اراضی اسلام قابل تملك خصوصی نیست بلکه ملك عموم مسلمانانست و باید منافع آن مصرف امور مسلمانان گردد و خود پیغمبر هم راجع باملاك خیبر تقسیمی نکرد و اگر املاك مفتوح العنوه قابل تقسیم بود باید میان مجاهدینیکه که‌بضرب شمشیر آن‌ها بدست‌آمده است تقسیم شود بمانند غنیمت‌های قابل نقل از اثاث و متاع دارالحرب ولی سیره ابن هشام عنوانی دارد که دلالت بر اجراء یك تقسیمی میکند و ظاهراً مقصود تقسیم منافع آنست نه عین اراضی و املاك (ج ۲ ص۲۳٦ ط مصر)

ذکر مقاسم خیبر و اموال آن

ابن‌اسحق گفته است قسمت‌بندی بر اموال خیبر شامل این سه مزرعه بوده است:

۱ـ شق ۲ـ نطاة ۳ـ کتیبه.

شق و نطات در سهم بندی مسلمانان واقع بودند و کتیبه خمس‌الله و سهم النبی و سهم ذی القربی و یتامی و مساکین و نان سفره زنان پیغمبر و بهره مردانی بوده که در بستن قرارصلح‌میان رسولخدا (ص) و اهل فدك دوندگی کردند مانند محیصة‌بن‌مسعود که رسولخدا (ص) سی وسق جو وسی وسق خرمابا‌و سهم داد (وسق شصت صاع استکه تقریباً شصت من تبریز باشد ومی توان گفت یکبار معمولی شتر بوده است زیرا بار معمولی برای یك الاغ سی تبریزی است و برای‌یك‌شتر بطور متوسط ۲ برابر آنستکه ٦۰ تبریزیست ومعادل تقریبی ٦۰ صاعست).

خیبر برحاضران حدیبیه قسمت‌شد چه آن‌ها که درغزوه خیبر حضورداشتند وچه آن‌ها که‌غائب بودند جزجابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام که رسولخدا (ص) بطور استثناء برای‌او سهمی باندازه دیگران مقرر کرد با اینکه در حدیبیه نبود ودو دشت خیبر دشت‌سربر بود ودشت خاص‌وخیبر بحساب این‌دو دشت تقسیم‌بندی شد نطات‌وشق روی هم ۱۲ سهم داشتند که ٥ آن از آن نطاة بود و۱۲ از آن شق.

و پیغمبر آنهارا بیك هزاروهشتصد سهم بخش کرد که بر پیادگان و اسب‌سواران قشون فاتح خیبر داده‌شد ۱٤۰۰ مردسهم بر بود و۲۰۰ اسب سهم‌بر وهر اسبی ۲ سهم یك‌مرد راداشت وپیاده فقط یك‌سهم داشت.

بنابراین اسب سوار سه‌سهم داشته وپیاده یکسهم، دراین صورت ششصدسهم تعلق به دویست سواره داشته و۱۲۰۰ سهم تعلق به ۱۲۰۰ تن پیاده داشته و درتقسیم‌هرصدسهم‌یکسرسهمی‌داشته که ابوابجمعی او بودند وباین حساب سرسهمها هیجده‌است.

ابن‌اسحق سرسهام راچنین ثبت کرده است :

۱- علی‌بن أبیطالب (ع)- مهاجر
۲- زبیربن عوام -مهاجر
۳- طلحة‌بن‌عبیدالله- مهاجر
٤- عمربن خطاب- مهاجر
٥- عبدالرحمن بن‌عوف- مهاجر
٦- عاصم‌بن عدی اخوبنی عجلان- انصاری.
۷- اسیدبن حضیر- انصاری.
۸- الحرث‌بن الخزرج -انصاری.
۹- ناعم
۱۰- بنی بیاضه- انصاری.
۱۱- بنی‌عبیده
۲۲- بنی حرام ازبنی سلمه و عبیدالسهام.

تا اینکه در صفحه ۲۳۸ گوید:

سپس رسولخدا (ص) دشت کتیبه را که وادی خاص‌است میان‌خویشان وزنان خود و جمعی از مردان وزنان اسلام باین‌شرح قسمت کرد:

۱- فاطمه دخترش دویست وسق- بار شتری
۲- علی بن ابیطالب(ع)صدوسق- »
۳- اسامة بن‌زید دویست وسق- » و٥٠ وسق هسته خرما
٤- عایشه ام المؤمنین‌دویست‌وسق- »
٥- ابی‌بکربن‌ابی‌قحافه‌صدوسق - »
٦- عقیل‌بن ابیطالب ۱٤۰ وسق-
۷- بنی‌جعفر پنجاه وسق
۸- ربیعةبن حرث صد وسق
۹ - صلت بن مخرمه‌و دو پسرش صد وسق که چهل وسقش‌ازآن خودصلت بود
۱۰ - اکانة بن یزید پنجاه وسق
۱۱- قیس‌بن مخرمه سی‌وسق
۱۲- ابن‌قاسم بن‌مخرمه چهل‌وسق

وپس ازشرح مردان سهم‌بر زنانی راهم نامبرده است:

۱- ام‌رمیثه چهل وسق ۲- بحینه دخترحرث سی‌وسق ۳- ام‌حکم سی‌وسق ٤- جمانه دختر ابیطالب سی‌وسق ٥- حمنة دختر جحش سی‌وسق ٦- ام‌الزبیر چهل وسق ۷- بضاعه دخترزبیر چهل وسق ۸- ام‌طالب چهل وسق ۹- نمیله کلبی پنجاه وسق ۱۰- ام‌حبیب دخترجحش سی‌وسق ۱۱ - برای زنان‌خودهفتصد وسق.

ومحوت دواوين العطايا وأعطيت كما كان رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم يعطي بالسويّة ولم أجعلها دولة بين الأغنياء.

وألقيت المساحة.

ابن‌هشام گفته است جنس این‌ها گندم و جو وخرما و دیگر اجناس بوده که باندازه حاجت میان همه قسمت کرده و چون فرزندان عبدالمطلب حاجتمندتر بودند بآنها سهم بیشتری داده‌است پایان نقل ازسیره ابن‌هشام.

من گویم این تقسیم راجع بدرآمد املاك خیبر بوده که در حال فتح بدست آمده ودرانبارها بوده و یابطور مستمری هرساله، وربطی بتقسیم رقبه املاك ندارد وتقسیم هم روی خدمتی بوده که هرمرد و زنی درجامعه اسلامی انجام میداده‌است واین دلالت‌دارد که‌زنان در نهضت‌اسلام ودردوران پیغمبر (ص) نقش مهمی درشئون اجتماعی داشته‌اند.

دنباله حدیث۲۱-

۹ -- و دفتر عطا و حقوق و مستمری را محو میکردم و در آمد اسلامی را مانند رسولخدا بهمه مسلمانان برابر و برادر وار قسمت می کردم و بیت المال را دست گردان میان توان ـ گران نمیساختم.

شرح- از مجلسی «ره» - « و محوت دواوین العطایا » - یعنی آن دفتری که در زمان آن سه تا تنظیم شد بر پایه برتری مسلمانان بر یکدیگر در حق بری از بیت المال - پایان نقل از مجلسی (ره).

چون فتوحات اسلامی پیشرفت وسیل غنائم بمدینه سرازیر شد عمررا دریغ آمد که همه آن ها را برهمهٔ مسلمانان برادروار قسمت کند ودفتری تنظیم کرد وحقوق منظم ومختلفی برای هرطبقه از مسلمانان درآن ثبت کرد دراین دفترقبائل قریش‌را مقدم‌داشت ودر میان قریش‌مهاجران و حاضران جنك‌بدر وزنان پیغمبر را در بهره بیت‌المال بر دیگران برتری داد وسهم بیشتری برای‌آنها مقرر ساخت و چون اینان براثر کثرت واردات اسلامی ثروتمند وتوانگر شدند در امر بیت‌المال وبودجه نفوذ پیدا کردند وبسود خود درمقررات آن‌تصرف میکردند واین خوداز بدعتهای‌عمر بود که‌تا چند قرن‌اول اسلام موردعمل بود.

دنباله حدیث۲۱-

۱۰- وخراج‌ومالیات‌ازروی مساحت‌زمین راملغی‌میکردم.

شرح- ازمجلسی (ره)- «والقیت المساحة» این اشاره‌است بدانچه خاصه وعامه از بدعت های عمر نقل کرده‌اند که گفت بجای‌این ده‌یك ونیم ده‌یك بآید پول درهم از ملك‌داران دریافت کنیم و مساحت کن بهمه بلاد اسلامی فرستاد وصاحبان املاك را وادار کرد که طبق‌آن خراج‌ومالیات‌بدهند و دردوران حکومت خوداز مردم عراق همان‌را میگرفت که ملوك فرس ازآن‌ها میگرفتند از هر جریب زمین یکدرهم (سکه نقره‌ای بوزن ۱۲ نخود و۳ خمس) ویك قفیز ازحبوبات واز هرجریب‌زمین درمصر یك اشرفی‌میگرفت (هجده نخودطلای سکه‌دار) ویك اردب‌حبوبات‌بشیوه‌پادشاهان اسکندریه

وسوّیت بین المناکح.

بااینکه محیی السنه وعلمای دیگرشان ازپیغمبر (ص) نقل کرده‌اند که فرمود من‌از اهل عراق درهم و قفیز راباز داشتم واز اهل‌شام مدودینارشانرا واز اهل‌مصر اردب‌ودینار آنهاراو اردب درنزد‌اهل مصر شصت و چهار من بوده است و بیشتر علمای اهل سنت این‌حدیث را تفسیر کرده‌اند باینکه شریعت اسلام این قانون مالیاتی رامحو کرده‌است و اول بلدی را که عمرمساحت کرد شهر کوفه بود پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم آنچه مسلم است اینست که اراضی عراق ومصر وشام بعنوان مفتوح‌العنوه بتصرف اسلام درآمد وحکم اراضی اینست که حکومت اسلامی آن‌را بزارع میدهد وسهمی از زراعت آن را میبرد طبق قراردادی که بارعایت وضع‌زارع تنظیم‌میشود واین وضع مالیات وخراج که عمر طبق معمول وضع‌سابق مقرر کرد باواقعیت تطبیق نمیکرد زیرابواسطه جنك وخرابی وسائل عمران و آبادی‌دراین کشورها مختل شده‌بود وحکومت‌عمری دراین باره اقدامی نداشت وتهیه وسائل‌بعهده زارعین بود ودر نوع زمین واوضاع نامساعد دریافت این خراج‌درست نبود وبهمین‌جهت این سرزمین های آباد روبویرانی رفت وخراج آن‌ها دچارنقصان فاحشی شد وچنانچه جرجی زیدان‌درتاریخ‌تمدن اسلامی گفته‌است درعین حالیکه‌بااین مساحت عمری درحدود صدوهفتاد ملیون درهم‌خراج‌ازحکومت نشین کوفه وصول‌میشد دردوران‌حجاج‌یعنی بفاصله‌نیم قرن‌خراج مقرری عراق‌بهیجده‌ملیون‌درهم‌تنزل کرد ویکسبب آن‌همین وضع‌مالیات قطعی‌بوده استکه باعث‌دلسردی زارعین‌شده‌وزراعت‌راترك کرده وبدنبال کارهای‌دیگر رفتند.

دنباله‌حدیث ۲۱ــ

۱۱ــ وامر نکاح‌را برپایه برابری وبرادری مسلمانان استوارمینمودم.

شرحــ از مجلسی ره‌ــ برابری در امرازدواج باینست که خاندان شریف و غیر شریف با هم ازدواج کنند چنانچه رسولخدا (ص) عملکرد ودختر عم خود را که از بنی‌هاشم بود بمقداد کندی تزویج کرد.

ازوافی نقل شده‌است که این‌اشاره است ببدعت عمر که غدقن کرد غیر قرشی ازقریش‌زن‌نگیرد وعجم ازعرب زن‌نگیرد.

من گویم موضوع منع‌از تزویج خانواده‌ها برپایه اشرافیت وتبعیض نژادی بوده‌است که یهود بحد کامل بدان عقیده‌مند بوده‌اند ونه از خانواده غیر بنی اسرائیل زن میگرفتند و نه بدیگران زن میدادند واین عقیده درعرب هم‌رسوخ داشته ویکی‌ازتعلیمات عالیه‌پیغمبراسلام این‌بود که‌امر ازدواج‌را درعموم مسلمانان آزاد کرد واین مقررات راملغی نمود وعمر که معتقدباصل نژادپرستی بودوبرتری نژاد عرب‌را ازدوران تصدی‌خود زنده کرد باعتبار اینکه یك‌شعار ملی‌عربی است این‌قانون را بدعت گذاشته‌بود و باینواسطه یکی‌از اصول‌تعلیمات اسلام‌را ازمیان برده وچون باعقائد دیرینه عرب ساز گاربود مورد قبول آن‌ها شده بود.

وأنفذت خمس الرّسول صلى الله عليه وآله كما أنزل الله عزّ وجلّ وفرضه .

ورددت مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله إلى ما كان عليه ، وسددت ما فتح فيه من الأبواب ، و فتحت ما سدّ منه .

وحرّمت المسح على الخفّين .

وحددت على النبيذ .

دنباله حديث٢١-

١٢- و خمس رسول را (ص) چنانچه خدا عزوجل فرو فرستاده و مقرر داشته اجرا میکردم

شرح- خمس طبق فرموده خدا (٤١-الانفال) و بدانید که هرچه غنیمت بدست آورده شد خمسش از آن خدا و از آن رسولخدا و از آن ذوی القربی است.. ولی عمر خمس را یك حق خلافتی بنداشت و آن را بتصرف گرفت و میان عموم تقسیم میکرد و از خاندان پیغمبر دریغ میداشت و بیان آن درقسمت آخر خطبه ایراد شده است.

دنباله حديث٢١-

١٣- ومسجد رسولخدا (ص) را بدان وضعیکه بود برمی گردانیدم و هردری درآن گشودند میگرفتم وهرچه بستند بازمیکردم.

شرح- ازوافی: یعنی آنچه بر آن افزوده اند ازآن بیرون میکردم .

من گویم، تغییر وتحریف درمسجد پیغمبر نظر بوضع معنوی آن دارد که مرکزیت حقیقی تبلیغ اسلام واجراء عدالت اسلامی ومقررات آن باشد درزیر سرپرستی امام عادل.

دنباله حديث٢١-

١٤- وغدقن میکردم ازمسح وضوء برروی موزه وچکمه (که عمر رخصت داده بود برای مسافر تاسه روز و برای مقیم یك شبانه روز با اینکه درصورت امکان- باید مسح بر بشرهٔ پای واقع شود).

دنباله حدیث ٢١-

١٥- برای نوشیدن نبیذ (شراب خرما) حدشرب خمررا اجراء میکردم.

نبیذ درلغت بمعنی آبی استکه درآن خرما ریخته شده است وچون آب مدینه درآن تاریخ شور مزه بوده پیغمبر برای خوش مزه شدن آن رخصت داده بود چنددانه خرما درمشك آب برای مدت یك شبانه روز بریزند که بحد سکر نرسد باین دستاویز شراب خرمارا حلال کرده بودند ومصرف میکردند.

وأمرت باحلال المتعتين وأمرت بالتكبير على الجنائز خمس تكبيرات وألزمت الناس الجهر ببسم الله الرّحمن الرّحيم وأخرجت من أدخل مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مسجده ممّن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أخرجه وأدخلت من اُخرج بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ممّن كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أدخله.

وحملت النّاس على حكم القرآن وعلى الطلاق على السنّة ، وأخذت الصدقات على أصنافها وحدودها ؛ ورددت الوضوء والغسل والصلاة إلى مواقيتها و شرائعها ومواضعها ، ورددت أهل نجران إلى مواضعهم.

دنباله حدیث۲۱-

۱۶- وفرمان صادرمیکردم که‌متعه حج‌ومتعه زنان حلالند، ۱۷- وفرمان میدادم برجنازه‌ها پنج بار الله‌اکبر گویند (برای‌ادای‌نماز برمیت نه‌چهار تکبیرچنانچه عامه آن‌را بدعت‌نموده‌اند ویکی‌از پنج‌تکبیر نماز میت‌را بسلیقه‌عمر کسر کرده‌اند).

۱۸- و مردم را وامیداشتم تا بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌را درحمدوسوره نماز بلندبخوانند(برخلاف شیوه عامه که آن‌را نمی‌خوانند یا اینکه در همه نمازها آهسته میخوانند مجلسی ره گوید این جمله دلالت دارد بروجوب جهربیسم‌الله بطورمطلق و گرچه ممکنست حمل براستحباب مؤکدشود).

۱۹- وهر کس‌رابهمراه رسولخدا (ص) درمسجد او درآورده‌اند بیرون میانداختم و آنکسکه ازمسجد رسولخدا(ص) بیرون‌شده واردآن می‌ساختم.

شرح- ازمجلسی ره- واخرجت‌الخ محتملستکه مقصود اخراج‌جسد آن دو ملعون باشد که بی اجازه‌اش درخانه او دفن‌شدند بااینکه هرچه اصرار کردند اجازه نداد یك‌دربچه بمسجد داشته باشند و در آوردن جسد فاطمه زهراء (ع) در آن باشد که نزد پیغمبردفن شود یادیوار فاصله میان آن ها برداشته شود.

وممکنست مقصود این‌باشد که کسانیرا که پیغمبر در زمان حیات خود پذیرفته و ملازم مسجد بودند و اکنون بر کنار شدند آنان را در مسجد و امور اسلام وارد سازد مانند عمار وهمانندهای‌او را و آن‌ها را که پیغمبر ازمسجد رانده بود بیرون نماید (چون حکم ومروان بن حکم).

دنباله حدیث۲۱-

۲۰- و مردم را وامیداشتم‌بحکم‌قرآن واجراء طلاق طبق‌قانون‌قرآن‌وموافق سنت اسلام‌وزکوة را ازهمه اصنافش طبق مقررات آن دریافت میکردم و وضوء و غسل و نماز را بمواقیت و شرائع‌و محل خودشان‌بر می گردانیدم.

۲۱- و اهل نجران را بجای خود بر می گردانیدم.

شرح- نجران بفتح نون و سکون جیم بروزن سکران در چند موضع است:

۱- نجران یمن در ناحیه مکه که داستان اخدود در آن واقع شده و کعبه نجران بدان منسوب است و قوم ربیعه در آن اسقف و مرجع دین نصاری بودند و سید وعاقب و اصحابشان که برای مناظره نزد پیغمبر آمدند از آنجا بودند و پیغمبر آن‌ها را بمباهله دعوت کرد و حاضر نشدند و همان‌جا ماندند تا عمر آنها را کوچانید.

۲- نام موضعی‌است‌در دومنزلی کوفه تاآخر شرحیکه حموی در مراصد الاطلاع‌بیان کرده‌است ووضع کوچانیدن عمر مرآن‌ها را وسبب آن در فتوح البلدان بلاذری ازص ٦٥ چنین است:

عهد نامۀ رسول خدا بانجران :

این عهدنامه‌ایست که پیغمبررسولخدا(ص)محمد برای‌نجران نوشته در صورتیکه فرمان او برآن ها نافذ بوده است در هر میوه‌ای وهر مال زرد وسپید وسیاهی ودر هر بنده‌ای ؛ همه را به آن ها بخشیده و تنها بدو هزار حله یمنی اکتفاء کرده که هر حله‌ارزش یک‌وقیه پول نقره داشته باشد و اگر ارزش‌آن کم وبیش شود محسوب گردد واگر درعوض زره یااسب یاشتر یاکالائی دادند بهمان ارزش حساب شود.

برنجران شرط استکه پیکهای مرا تایک‌ماه وکمتر مهمان کنند و بیش از یک ماه معطل‌نکنند وبر آنها شرطست که سی‌زره وسی رأس اسب وسی دندان‌شتر در صورت شرکت در توطئه بر علیه اسلام دریمن بعاریت بقشون اسلام بدهند وهرچه ازاین عاریه‌نابودشودازاسب وشتر درضمانت‌مسلمانان است‌تاآن‌رابآنها بر گردانند، وبرای نجران این‌شروط درعهده شناخته‌شده.

۱- خود ووابسته‌هاشان ، هرچه دارند ازجان ومال وزمین ودارائی ازغائب وحاضر و کاروان و دسته اعزامی ونماینده همه درپناه خدا و رسولخدایند.

۲- وضع ملی ومذهبی آنهاتغییر داده‌نشود ونه حقی ازحقوق‌آن‌ها ونه شعائر آن‌ها .

۳- تعرضی باسقف وراهب و سران مذهبی درانجام وظائف مذهبی نشود ونه نسبت بدانچه در تصرف دارند ازکم وبیش .

٤- فشاروخون دوران جاهلیت‌ازآن ها ملغی‌است .

٥- زیرپرچم دعوت‌نشوند و ازآن‌هاعشر گرفته نشود

٦- قشون بدان‌ها یورش نبرد.

۷- درحقوق ومحاکمه باآنها بعدالت وحقوق متساوی رفتار شود.

شروط تفرقه :

۱- هرکدام از آن‌ها رباخوارند در پناه من نباشند.

۲- کسی ازآنها مسئول ستم دیگری نیست .

۳- آنچه حق دراین عهدنامه دارند در ضمانت خدا و محمد پیغمبرخداست همیشه.

٤- بدستور خدا این عهدنامه قابل نقض است وتا خیرخواه و مصلح باشند نسبت بدانچه در عهده دارند اعتبار دارد و ستمی برآن‌ها تحمیل نشود.

(سپس شهود عهدنامه بیان شده است) و گوید:

گفته‌اند ابوبکر صدیق‌هم این عهدنامه را با آن ها تجدید کرد و چون عمربن خطاب خلیفه شد رباخواری کردند و توطئه های بسیاری بر ضد اسلام چیدند و بدین سبب آن‌ها را کوچانید و این سفارشنامه را بآن‌ها داد.

اما بعد مردم شام و عراق باید هر نجرانی را دریافتند از کار کشت زمین وسیله زندگی آن‌ها را فراهم کنند و هر کجا کار کردند و آبادی بوجود آوردند از آن‌ها باشد در عوض اراضی یمن آن ها.

ورددت سبايا فارس وسائر الأُمم إلى كتاب الله وسنّة نبيّه صلى الله عليه وآله وسلم إذاً لتفرّقوا عنّي

والله لقد أمرت الناس أن لا يجتمعوا في شهر رمضان إلاّ في فريضة و أعلمتهم أنّ اجتماعهم في النوافل بدعةٌ فتنادى بعض أهل عسكري ممّن يقاتل معي: يا أهل الاسلام غيّرت سنّة عمر! ينهانا عن الصلاة في شهر رمضان تطوّعاً ولقد خفت أن يثوروا في ناحية جانب عسكري

ما لقيت من هذه الأُمّة من الفرقة و طاعة أئمّة الضلالة والدّعاة إلى النّار.

و آنها متفرق شدند، بعضی بشام رفتند و بعضی بنجرانیه ناحیه کوفه پایان نقل از بلا ذری و بعد از تأمل بخوبی روشن است که عمر به آنها بهانه گرفت و بناحق آن هارا آواره و در ـ بدر کرد.

۲۱ـ و اسیران فارس و ملتهای دیگر را بمقررات کتاب خدا و سنت رسولش بر می گردانیدم (شاید مقصود اینست که آنها را از دست کسانیکه بخود اختصاص دادند و بیش از حق خود تصرف کردند مسترد سازد از مجلسی ره)

(اگر این مقررات را در امت اسلامی بمورد اجراء گزاردم) در اینصورت همه از دور من پراکنده شوند، بخدا سوگند که من بمردم فرمان دادم در ماه رمضان همان نماز فریضه را بجماعت بخوانند و بآنها اعلام کردم که جماعت در نماز نافله بدعت است و خود ساخته است ودستور خدا نیست شیون و فریاد جمعی از لشگریانم بلند شد که بهمراه من با دشمن جنك میکردند، دادمیزدند ای مسلمانان سنت عمر دیگرگونه شد علی ما را از نماز نافله ماه رمضان باز میدارد ومن ترسیدم که در یك سو از لشگرم شورشی برپا کنند.

من ازدست این امت چه کشیدم؟ ازنظر تفرقه اندازی و پیروی آنها از پیشوایان گمراهی واز دعوت کنندگان بدوزخ.

شرح- نماز، در اسلام بردو وجه تشریع شد ۱ـ فریضه شبانه روزی که بجماعت ادا میشد و حضور جماعت در زمان پیغمبر یك وظیفه لازم بود و این اجتماع نماز که به پیشوائی خود پیغمبر انجام میشد و یا شاگردان نمازدان پیغمبر مجمعی بود برای تعلیمات فرهنگی و نظامی و آداب معاشرت امت اسلامی، حاضران در این مجمع قرآن را می آموختند و صف بندی جبهه های جنك رایادمیگرفتند وآداب انسانیت را فرا می گرفتند و در حقیقت اجتماع برای نماز یك مدرسه کلی بود برای مسلمانان واین باید بحال جماعت انجام شود مانند کلاس درس دریك دبستان یادبیرستان و پیغمبر اجازه نمی داد بدون عذر کسی نمازواجب را فرادی بخواند.

۲ـ نماز نافله ـ که عبارت از تمرین همان نماز واجب بود و این نافله فرادی انجام می شد وهدفش این بود که هرفردی آنچه را در کلاس نماز واجب از گفتار و کردار آموخته است تکرار کند وتمرین نماید که از یادش نرود وبدان کاملا عادت کند و در زمان پیغمبر نماز نافله بجماعت ادا نمیشد وهم در زمان أبی بکر بلکه نافله راهر کسی خودمیخواند و عمر نماز نافله شب های ماه رمضان

وأعطيت من ذلك سهم ذي القربى الذي قال الله عزّ وجلّ: «إن كنتم آمنتم بالله و ماأنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان».

فنحن والله الذي عنى بذي القربى الذي قرننا الله بنفسه وبرسوله صلّى الله عليه وآله فقال تعالى: «فللّه و للرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السّبيل (فيناخاصّة) كيلا يكون دولةً بين الأغنياء منكم وما آتيكم الرّسول فخذوه ومانهاكم عنه فانتهوا واتّقوا الله (في ظلم آل محمد) إنّ الله شديد العقاب» لمن ظلمهم.

رحمة منه لنا وغنى أغنانا الله به و وصّى به نبيّه صلّى الله عليه وآله ولم يجعل لنا في سهم الصّدقة

را بجماعت بدعت گذاشت ودر حدیث استکه چون این بدعت را اعلام کرد و مردم بدان عملکردند شب دیگر در مسجد آمد و چون دیدهمه در صف ایستاده و نماز نافله شب ماه رمضان را بجماعت میخوانند گفت بدعة و نعمت البدعة، این بدعت است وچه خوب بدعتی است واز اینجا استکه فقهای عامه بدعت را باحکام خمسه تقسیم کنند.

دنباله حدیث ۲۱ـ

من عطا کنم ازاین خمس بهره ذی القربی را که خدا عزوجل فرموده است (٤١ ـ الانفال) اگرشما ایمان دارید بخدا و آنچه فروفرستادیم ببنده خود روز تمیز حق از باطل (روز پیروزی مسلمانان در جنك بدر) روزیکه دو گروه اسلام و کفر باهم بر خورند.

شرحـ این دنباله آیه خمس است که میفرماید:

بدانید هر آنچه راغنیمت برید خمسش از آن خدا و از آن رسولخدا و از آن ذی القربی است و یتیمان و مساکین و ابن سبیل اگر ایمان بخدا دارید الخ وذکر قسمت اخیر آیه برای اینستکه عقیده بخمس آل رسول شرط ایمان بخدا و قرآنست.

دنباله حدیث ۲۱ـ

بخدا سوگند مقصود از ذی القربی ما هستیم که خداوند ما را بخود و رسول خودقرین ساخته است و فرموده از آن خداست و از آن رسولخدا و از آن ذی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل (در ما بخصوص وارد است) تا اینکه دست گردان میان توانگران شماها نباشد و آنچه را رسول بشماها داد بگیرید و آنچه که شما را از آن نهی کرد دست باز دارید واز خدا بپرهیزید (درستم بخاندان محمد «ص») زیرا خداسخت کیفر است (۷ـ الحشر و صدر آیه اینست و آنچه را خدا به رسول خود ازاهل آبادی‌ها بهره کرد پس از آن خداست و از آن رسول و از آن ذی القربی و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل) درباره کسیکه بدان‌ها ستم کند این مهریست که خدا بماها نموده و ما را بینیاز فرموده است بوسیله آن و درباره آن بپیغمبرش سفارش کرده و از زکوة و صدقه بما بهره نداده خدا رسول‌خود را گرامی‌تر داشته و ما خاندان را هم گرامی‌تر داشته‌ازاینکه با چرکینی مال مردم بما خوراك بدهد.

نصيباً ، أكرم‌الله رسوله صلّی‌الله‌علیه‌وآله و أكرمنا أهل البيت أن يطعمنا من أوساخ النـاس فكذّبوا الله و كذّبوا رسوله وجحدوا كتاب الله الناطق بحقّنا ومنعونا فرضاً فرضه‌الله لنا ، مالقي أهل بيت نبيّ من اُمّته مالقينا بعدنبيّنا صلّی‌الله‌علیه‌وآله و الله المستعان على من ظلمنا ولاحول ولا قوّة إلّا بالله العليّ العظيم .

(خطبة لامير المؤمنين عليه‌السلام)

۲۲ـ أحمدبن محمّدالكوفي؛ عن جعفر بن‌عبدالله المحمّدي، عن‌أبي‌روح فرج‌بن قرّة ، عن جعفربن عبدالله ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله علیه‌السلام قال : خطب أميرالمؤمنين علیه‌السلام بالمدينة فحمدالله وأثنى عليه وصلّى‌على‌النبيّ وآله ثمّ قال: أما بعد فانّ الله تبارك وتعالى‌لم‌يقصم جبّاري‌دهر إلّا من بعد تمهيل ورخاء ولم يجبر كسرعظم من‌الاُمم إلّابعد أزل وبلاء ، أيّهاالناس في‌دون مااستقبلتم من عطب واستدبرتم من خطب معتبر وما كلّ ذي قلب‌بلبيب ولا كلّ ذي‌سمع بسميع ولا كلّ ذي ناظرعين ببصير .

پس این مردم خدا را تکذیب کردند و رسولخدا را هم تکذیب کردند و کتاب‌خدارا که‌بحق ما گویا است انکار کردند و از مقرریکه خدا برای ما مقرر کرده است مارا دریغ داشتند، خاندان هیچ پیغمبری از امتش برخورد نکرد آنچه از مصیبت را که ما پس از پیغمبر خود «ص» بر خورد کردیم و خدا یاور ما است و از او کمك خواهیم بر علیه کسیکه بما ستم کرده است ولاحول‌ولا قوة الابالله العلی العظیم.

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ « قوله رحمة منه لنا » یعنی خمس وفییء را برای ماها مقرر داشته است و بما با این مقرری اظهار مهربانی نموده است و ما را از چرکینی آنچه دردست مردم است بی‌نیاز ساخته.

خطبه‌ٔ از امیرالمؤمنین (ع)

۲۲ـ از مسعدة‌بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: امیرالمؤمنین (ع) این خطبه را در مدینه ایراد کرده است:

خدا را سپاس گزارد و بر او ستایش نمود و بر پیغمبر (ص) و آلش صلوات نثار کـرد و سپس فرمود :

اما بعد پس بدرستیکه خداتبارك و تعالی همیشه زور گویان و جباران روزگار را نشکستـه مگر پس از آنکه بآن‌ها مهلت و آسایش فراوانی داده است و استخوان شکسته هیچ‌ملتی رابسته‌و سالم نکرده مگر پس‌از تنگی و گرفتاری آنان‌أیا مردم در کمتر از آن نا بودیکه بـدان روی آوردید و آن مشکلاتیکه پشت سر گذاردید عبرت گیری و پند آموزی بود ، نه هر کس دلـی دارد خردمند است و نه هر که گوشی دارد شنوای حق است و نه هر که چشمی دارد بیناست.

شرح ـ از مجلسی ره‌ـ ممکنست مقصود از «ما استدبرتم» آن گرفتاریها باشد که‌در آغاز

عبادالله ! أحسنوافيما يعنيكم النظرفيه ، ثمّ انظروا إلى عرصات من قد أقاده‌الله بعلمه كانوا على‌سنّة من‌آل فرعون أهل‌جنّات وعيون وزروع ومقام كريم ؛ ثمّ انظروابماختم‌الله لهم بعدالنضرة والسرور والأمر والنهي، و لمن صبر منكم العاقبة في‌الجنان و الله مخلّدون ولله عاقبةالأُمور .

فياعجبا ومالي لاأعجب من خطأ هذه الفرق على‌اختلاف حججهافي‌دينها ؛ لايقتصّون أثر نبيّ ولايقتدون بعمل وصيّ ولايؤمنون بغيب ولايعفون عن عيب ، المعروف فيهم ماعرفوا والمنكرعندهم ماأنكروا و كلّ امرىء منهم‌إمام‌نفسه ، آخذ منها فيمايرى بعرى وثيقات و

بعثت رسولخدا (ص) بود از تسلط کفر و سخت گیری آنان بر مسلمانان که در دنبالش‌حق‌واهل‌حق پیروز شدند و دولت ظالمان بر افتاد و خدا رسول خود را بر کفار نصرت داد و ممکنست مقصوداز «ما استقبلتم » فتنه‌های پس از رسولخدا (ص) باشدواستبداد اهل جهل و گم راهی‌درامورمسلمانان و ترك یاری رسول پرورد گار جهانیان و خطای بی‌شمار آن‌ها در احکام دین و سپری شدن دولت آن‌ها و جنگها که‌رخ داد وهمه اینها عبرت انگیز بود برای کسیکه خرد و فهمی داشت و امتیاز حق و باطل را میداد زیرا دوران رسول (ص) و غزوات و صلح و سازش او با کفار ومشرکان‌درست بر احوال أمیرالمؤمنین منطبق بوداز تاریخ فوت‌رسول (ص) تاوفات خود او.

و ممکنست مقصود از آنچه بـا آن رو برو شدند و آنچه بدان پشت دادند یکی باشد بدو اعتبارزیرا که‌همه‌دیگر گونی هاوانقلاب های دنیا وسیله اندیشه و پند آموزی است برای مرد خردمند.

و محتملست اگرچه دوراست که‌مقصود از آنچه بدان روی دارند احوال برزخ واهوال‌قیامت و عذاب آخرت وثوابش باشد ومراد ازآنچه بدان پشت کردند عمر گذشته آنان باشدوفنای دنیا و ناپایداری آن.

دنباله حدیث ۲۲-

ای بنده‌های خدا در آنچه برای شما اهمیت دارد خوب بنگرید و تامل کنید و سپس نگاه کنید بمیدان زندگی کسانیکه خداوند آن‌ها را کشانید و برد (ازآن‌ها انتقام گرفت خل) بعلم خودش،آنانکه زندگانی فرعونی داشتند و بستانها کاشتند و چشمه‌ها و کشتزارها و جاه و مقام ارجمند انباشتند، سپس نگاه کنید که خداوند باچه وضعی کارشان بپایان آورد پس ازآن‌همه خرمی وشادی وامر ونهی وفرمان گزاری، هر کدام شماها شکیبائی کنید سرانجام بهشت دارید وبخدا که‌در آن جاویدان‌بپائیدواز آن‌خداست سرانجام‌همه‌امور.

شگفتم باید وچرا در شگفت اندر نشوم از خطای این دستجات پراکنده و دلیلهای پوچیکه هر کدام بر دینداری خودمی‌تراشند نه پیروی‌از پیغمبری دارند ونه اقتداء بکردار و روش‌وصی‌پیغمبر نه ایمان وعقیده‌ای بنادیده آرند و نه از عیبی خوددار و پارسایند (و نه ازعیبی درگذرند خل)همان را خوب دانند که میانشان بخوبی یاد شود و همان را زشت‌شمارند که خودشان زشت وناروا دانند

أسباب محكمات فلايزالون بجورولن يزدادوا إلّاخطأ ، لاينالون تقرّباً ولن يزدادوا إلّابعداً من الله عزّوجلّ ، اُنس بعضهم ببعض و تصديق بعضهم لبعض كلّ ذلك وحشةً ممّا ورّث النبيّ الاُمّيّ صلّى الله عليه وآله ونفوراً ممّا أدّى إليهم من أخبار فاطر السماوات والأرض .

أهل حسرات و كهوف شبهات وأهل عشوات وضلالة وريبة ؛ من وكله الله إلى نفسه و رأيه فهو مأمون عند من يجهله ، غير المتّهم عند من لايعرفه ، فما أشبه هؤلاء بأنعام قد غاب عنها رعاؤها ووا أسفا من فعلات شيعتي من بعد قرب مودّتها اليوم، كيف يستذلّ بعدي بعضها بعضاً و يقتل بعضها بعضاً، المتشتّتة غداً عن الأصل النازلة بالفرع ، المؤمّلة الفتح من غير جهته ؛ كلّ حزب منهم آخذ [منه] بغصن ؛ أينما مال الغصن مال معه .

مع أنّ الله ـ وله الحمد ـ سيجمع هؤلاء لشرّ يوم لبني اُميّة كما يجمع قزع الخريف

هر كدامشان براى خود امام و پيشوا است ودر هرآنچه از ناحق اندر است وبنظر خود درست ميداند عمل ميكنند وسخت بدان چسبيده واسباب آن‌را محكم ساخته و استوار پنداشته،پيوسته، برخلاف حق ميروند وجز خطاكارى نيفزايند.

بقرب خدا نپيوندند و هرگز بجز دورى از خدا عزوجل نگزينند ؛ الفتى كه بايكديگردارند و طرفدارى آن‌ها از يكديگر همه و همه بر اثر وحشت از آن قوانينى است كه پيغمبر امى بجاى گذاشته و رميدن از أخبار خداى آفريننده آسمان ها و زمين است كه بدان ها رسانيده و تبليغ كرده .

اين مردم افسوسها در پى دارند و غارهائى انباشته از تيره گى شبهه‌باشند، در تارى‌و گمراهى وترديد آشيانه زدند آنكسكه خدا اورا بخود ونظر كوتاه اووانهاده و ازراه‌حق بيكسو انداخته نزد كسيكه اورا نفهمد مورداعتماد است ونزد كسيكه اورا نشناسد متهم‌نيست.

وه تاچه اندازه اين‌پيروان كور ونادان برمه‌هاى بى‌چوبان مانند و افسوس ودريغ بايداز كار هاى ناشايستهٔ كه شيعيان من‌بزودى خواهند كرد، «واى» چگونه يكديگر را خواروزبون سازندو چگونه بكشتار هم دست يا زند، فرداست كه ازريشه جداشوند و دور افتند وبشاخه بچسبندوپيروزى را از بيراهه جويند هر گروهى از آن‌ها بيك شاخه چسبيده و در برابر هر بادى كه وزد باآن‌ازاين سو بآن سو شود.

شرحـ از مجلسى‌ره‌ـ «المتشتة غدامن الاصل» يعنى آنانند كه ازپيشوايان حق‌جدا شوند و آن‌ها رايارى ندهند و بشاخه‌اى ازمذهب بچسبند كه با رها كردن اصل سودى ندارد و پس ازاينكه از مركزيت حق بدور افتادند دنبال داعيان دروغين حق روند مانند مختار وابى مسلم وزيد ويحيى‌و ابراهيم وديگران كه ازبيراهه خواهند پيروز شوند و پس از خروج و شورش مغلوب‌شوند و كشته شوند يامقصود اينست كه خروج آن‌ها ازراه تحصيل اجازه ازامام وقت‌نيست.

دنباله حديث٢٢ـ

باآينكه خداوند (وله الحمد) بزودى اين‌مردم گمراه رابراى بدترين روز گرفتارى بنى اميه‌به

يؤلّف الله بينهم ، ثمّ يجعلهم ركاماً كركام السحاب .

ثمّ يفتح لهم أبواباً يسيلون من مستثارهم كسيل الجنّتين سيل العرم حيث بعث عليه فارة فلم يثبت عليه أكمة ولم يردّ سننه رصّ طود يذعذعهم الله في بطون أودية ثمّ يسلكهم ينابيع في الأرض يأخذ بهم من قوم حقوق قوم ويمكّن بهم قوماً في ديار قوم تشريداً لبني أميّة .

دورهم جمع کند چنانچه تیکه‌های ابررا درفصل پائیز خداوند میان آن‌ها الفت اندازد و آن‌ها را چون ابر درهم بهم‌پیوندد وانبوه کند چون ابردرهم شده.

شرح ـ از مجلسی ره ـ نسبت الفت گرفتن دشمنان بنی امیه بخداوند با اینکه برضایت او نبوده است بر سبیل مجاز است و کنایه است از اینکه خداوند می توانست جلوآن‌ها را از روی قهر بگیرد و نگرفت و برای آزمایش بنده‌های خود آن‌ها را آزاد و مختار کرد و بمانند این‌تعبیر درآیات و اخبار بسیار است.

دنباله‌حدیث ـ ۲۲.

سپس درها بروی آنها گشاید و ازخیز گاه‌سیلوار سرازیر شوند بمانندسیل ویران کن بستان‌های یمن که سیل عرم بود یك‌دسته‌موش برای ویران کردن آن‌سد برانگیخته شد واز آن تپه ایهم‌بجانگذاشت و کوه در هم پکیده‌راه را بر آن نبست.

خداوند آنان را در دل دشت‌ها پراکنده ساخت و بمانند چشمه سارهائی بر روی زمن روان کرد و آشکارشان نمود و بوسیله آن‌ها حقوق مردمی را از مردمی بازستاند و مردمی را دروطن مردمی جای‌داد برای آواره کردن بنی‌امیه.

شرح ـ از مجلسی ره ـ تشبیه کرده است تسلط این قشون را بر آنان بخاطر بد کرداریشان بتسلط سیل برقوم سباء پس ازاتمام نعمت بر آن‌ها بخاطر کفران نعمت و نافرمانیشان چنانچه خدا فرموده است (۱۵ـ السباء) «هر آینه برای قوم‌سبا» فرزندان یشجب بن یعرب بن‌قحطان دروطنشان یمن که آن‌را مأرب میخواندند یعنی حاجت‌بر آور «نشانه‌ای بود» که دلالت داشت برنعمت وعظمت صانع جهان وبر اینکه برهرچیز تواناست و آن‌نشانه «دو بستان» بودند که «از سمت‌چپ‌وراست» مردم دورآن‌ها بودند یا مقصود اینستکه‌مردم یمن‌ازراست وچپ ازاین دوبستان بهره‌برداری‌میکردند «بخورید ازروزی پروردگار خودتان و اورا شکر گزارید».

این حکایت گفتار پیغمبر آن‌ها است یازبان حال نعمت آن‌ها است یابیان اینست که خوب بود چنین‌باشند «شهریست خوش و پروردگاری آمرزنده‌وما سیل عرم‌را بر آن‌ها فرستادیم» یعنی سیل بسیارسخت یاسیلی که ازباران شدیدی‌روان‌شد ویاسیلی که ازآن‌موش‌سد سوراخ کن بود زیرا موش سدی راکه بلقیس برای‌آنها بسته‌بود ویران کرد وسنگهای آنرا کند وسوراخ کرد و زمینه فراهم کردتاسیل آنرا ریشه کن نماید. پایان‌نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم ـ در این قسمت از خطبه بیان مختصریست از تاریخ قوم‌سبا و اشاره ایست بفلسفه تاریخ وفهم آن نیازمند بکلیات‌تاریخ این‌قوم است و آینده آنها.

در تاریخ‌قوم‌سباء گویند که‌یعرب بن‌قحطان‌جدبرین‌همه‌اعراب‌است‌واعراب‌حجازودیگر نواحی هم‌از آن

تیره‌اند وبرخی ریشه عرب‌عدنانی را که عرب‌حجاز ونجدند ازآنها جدادانند وعدنان وقحطان را دو تیره مستقل وجدا شمارند.

هنگامیکه آثار ویرانی در سد مآرب عیان شد یکی از رؤسای قبائل آینده‌آن را پیش بینی کرد و باپیروان خودازآن کوچید بدین‌شرح که در سیره‌ابن‌هشام ج۱ ص۷ ط مصر گوید.

سبب‌خروج عمروبن‌عامرازیمن این‌بود که ابوزیدانصاری باز گفته‌است وی‌دید موشهای‌صحرائی درسد مآرب رخنه کرده‌اند آن‌سدیکه آب‌را برای‌آنها درباچه‌میکنند ونگهمیدارد تاآن‌را هر طور خواهند دراراضی کشت‌خود مصرف کنند او دریافت که باوجود این‌موشها سدبجا نخواهدماند و تصمیم گرفت که‌از یمن‌بکوچد وبرای مردم خودنقشه‌ای کشید بخورد سالترین پسرانش سفارش کرد که‌چون باوتندی کند وبوی سیلی‌زند اوبرپا شودسیلی اورا پاسخ‌دهد پسرش‌هم بفرمان اوچنین کرد عمروهم خودرا بسیارتند وعصبانی نشان‌داد و گفت من درشهری نمانم که خردسالترین پسرانم درآن به‌رویم سیلی زده‌است ودارائی خودرا حراج کرد اشراف‌یمن گفتند ازاین خشم‌عمرو استفاده کنید و دارائی اورا بخرید واو هرچه داشت‌فروخت باپسران ونوه‌های خود کوچ کرد، تیره ازد گفتند از عمروبن عامرجدا نشوید وآنهاهم دارائی خودرا فروختند وباوی بیرون‌شدند وروانه شدند تا ببلاد عك‌رسیدند وخواستند ازآنها گذر کنند تامحل اقامت دلخواهی پیدا کنند و عك سرراه آن ها را بستند و با آن‌ها بنبرد درآمدند و گاهی غالب بودند و گاهی مغلوب در این باره عباس‌بن مرداس شعری گفته‌است که‌آن ما را نوشتیم سپس ازآنجا کوچیدند و چند دسته شدند (وپس‌ازشرح‌سرانجام دسته‌ها گوید:)

سپس خدا سیلی فرستاد بر سد و آن را ویران کرد و در این جا است که خدا تبارك و تعالی به رسول خود محمد (ص) نازل کرده‌است: برای قوم سباء درمساکن خودآیتی بود که آن‌دو باغستانی بود ازراست وچپ..

این‌جمعیکه کوچ کردند بسه‌دسته تقسیم‌شدند:

۱- دسته‌ایکه آمدند درجلگه یثرب یك‌مهاجرنشین تشکیل‌دادند ودر کنار جمعی از یهود که سابقاً درآن جا گرفته ووسائل آبادی وعمرانی فراهم کرده بودند وطن‌ساختند واینها همان دوقبیله اوس وخزرج هستند که به‌یاری پیغمبراسلام برخواستند واورا بدیارخود دعوت کردند و بوسیله آنها اسلام‌دارای حکومت ونیرو گردید.

۲- در مرزهای شام و کنار دولت‌متمدن روم بار انداختند ودر زیرسایه حکومت روم‌زندگی کردند وآنها رابنی‌غسان نامند.

۳- درمرزهای فارس و دشت‌های اطراف فرات بارانداختند و در سایه حکومت متمدن و مقتدر ساسانیان زندگی میکردند و از حمایت آنان بر خور دار بودند و یکدستگاه پادشاهی عشیره‌ای بدیدآوردند که سلاطین آن‌ها بنام ملوك حیره درتاریخ یادشده‌اند.

وهمه این‌دستجات عرب‌قحطان درآینده تاریخ‌عربستان وبلکه قسمت‌مشرق زمین نقش مهمی داشتند که دراین خطبه بطورمختصر بدان‌اشاره شده‌است وآنها رااز نظرکلی تشبیه به‌آب بارانی کرده که از آسمان بزیر آید و در شکم زمین و کوه فرو رود و بظاهر نابود گردد ولی بصورت

ولكيلا يغتصبوا ماغصبوا ، يضعضع الله بهم ركناً وينقض بهم طيّ الجنادل من إرم و يملاء منهم بطنان الزيتون فوالذي فلق الحبّة وبرأ النسمة ليكونن ذلك و كأنّي أسمع صهيل خيلهم وطمطمة رجالهم .

چشمه‌سارها اززمين بر آيد وغوغاها بر پا كند يك نقش مهم دسته۱ كه درمدينه منزل كردند يعني در جلگه‌يثرب كه بعد بنام مدينة الرسول مشهور و نام آور گرديد اين بود كه پس از ۱۲ سال خصومت و سرسختی قريش با پيغمبر اسلام معنويت اسلام را ازاين مسافت دور درك كردند و بپيغمبر اسلام گرائيدند وبا كمال رشادت واخلاص اورا يارى كردند وايل وتبار بنى اميه كه قرنها درحجاز ودر مكه ريشه داشتند ودر حقيقت حكومت وسلطنت مكه وقريش بدست آنها افتاده بود بوسيله فعاليت همين عرب قحطانى مدينه كه انصار اسلام شدند تار ومار شدند واز مكه وحجاز آواره گرديدند زيرا از هنگام جنك بدر كبرى كه درسال دوم هجرت پيغمبر بوقوع پيوست تاسال هشتم هجرت كه شهر مكه مركز مهم عربستان وپايتخت قريش وبنى اميه بدست مسلمانان فتح شد نيروى مهم اسلام همين انصار مدينه بودند و درجريان اين چند سال بسيارى ازسران قريش كشته شدند وپس از فتح مكه بنى اميه وديگر قبائل قريش تار و مار شدند وآواره گرديدند وسپس درآينده شام را مركز خود ساختند ودر آنجا گردهم بر آمدند ودولت اسلامى تازه‌اى بنياد كردند .

و اينكه امام در اين قسمت خطبه ميفرمايد خداوند بوسيله همين قوم سباء كه رانده هاى سيل عرم بودند چه كرد و چه كرد براى آواره ساختن بنى اميه مقصود اين آوارگى دوران اولستكه نتيجه مبارزه آنها با اسلام بود وبنيروى انصار مدينه تحقق يافت.

دنباله حديث ۲۲-

وبراى اينكه مسلط شوند بر آنچه غصب كرده‌اند خداوند بوسيله آنها ركنى را لرزان سازد و آن هارا زير سنگهاى ارم وبلاد شام درهم شكند وبلاد خرم زيتون را از آنان پر كند وسوگند بدانكه دانه را شكافد وگياه را روياند و جاندار آفريند و انسان و حيوان بر آرد هر آينه اينكه گفتم خواهد بود وگويا من اكنون شيهه اسبان وجنجال مردان آنان را مى شنوم.

شرح- ازمجلسی ره- يضعضع بهم ركنا- پس از تفسير كلمه ضعضع نقل از فيروزآبادى گويد: خدا بوسيله آنها ركن محكم و بزرگيرا كه پايه ومايه دولت بنى اميه است ويران سازد وآنهارا در زير سنگهاى ارم درهم شكند يعنى خدا بنياد آنان را از سرزمين شام ودمشق ويران كند كه بيشتر اوقات پايتخت آنان بود بخصوص درزمان آنحضرت.

تا آنكه گويد مقصود از هر دوفقره اينستكه شرح دهد تسلط اين قوم يمانيرا بر بنى اميه در وسط خانمان آنان وپيروزى آنها را در پايتخت آنها وشرح دهد كه هيچ دژ وقلعه‌اى براى آنها سود ندارد پايان نقل ازمجلسی ره-

ولى آنچه بنظر ميرسد اينستكه فقره اول خطبه كه شرح آن گذشت بيان آوارگى بنى اميه است بدست انصار زير پرچم پيغمبر چنانچه گفتيم واين قسمت ازخطبه بيان تسلط بنى اميه است برشامات و مقصود ازركن وثيقى كه بدست آنها منهدم شد برافتادن دولت روم شرقى بود كه پايتخت آن شام بود

وأيم الله ليذوبنّ ما في أيديهم بعد العلوّ والتمكين في البلاد كما تذوب الألية على النار من مات منهم مات ضالاً وإلى الله عزّ وجلّ يفضي منهم من درج ويتوب الله عزّ وجلّ على من تاب ولعلّ الله يجمع شيعتي بعد التشتّت لشرّ يوم لهؤلاء وليس لأحد على الله عزّ ذكره الخيرة بل لله الخيرة والأمر جميعاً.

وتعبير بركن وثيق باین قسمت ازامپراطوری روم ودولت بیزانطیه بسیار مناسبست ونسبت فتح و استیلاء بربلاد شام درآغاز فتوحات اسلامی بتیره بنی‌امیه بسیاربجا است زیرا:

۱ـ نخست پرچمیکه برای‌ارسال قشون بدیارشامات وفلسطین بسته‌شد وازمدینه بفرمان‌ابوبکر حرکت کرد پرچم یزیدبن ابی سفیان بود و گرچه بحسب ظاهر فرمانده کل قوی دربادی امر ابو عبیده بود وسپس خالدبن‌ولیدولی‌هسته‌مرکزی‌فرماندهی‌قشون فاتح‌شام وماهیت ستاد آن بدست سران بنی‌امیه اداره می‌شد.

۲ـ پس‌از تکمیل فتوحات‌شام یزیدبن ابی‌سفیان بفرمان‌روائی جمیع‌بلادشام گماشته شد و در حقیقت حکومت وتسلط اسلام دراین ناحیه زرخیز بدست‌آنها افتاد ودر تاریخ ایراد این‌خطبه که‌علی (ع) درمدینه بوده‌است هنوز ازحکومت رسمی بنی‌امیه خبری‌نبود وباین اعتبار این پیشگوئی درست از کرامات علی (ع) است وتطبیق این‌قسمت ازخطبه برزوال ملك بنی‌امیه بسیارمشکلست زیرا زوال ملك بنی امیه از نظر صدور فرمان مستند بابراهیم امامست و سران بنی عباس و از نظر نیروی نظامی مستند بابی مسلم خراسانی و ابو سلمه خلال وامثال اینهااست واستنادآن باعراب‌مهاجریمن و قوم‌سباء پربعید وتکلفست وهزار من‌سریشم لازم دارد.

دنباله حدیث۲۲ـ

بحق خدا که هرآنچه دردست آنهاست آب‌شود پس ازآنکه برتری و تسلط در بلاد یافتند بمانند دنبه‌ایکه برروی آتش آب‌شود هر که ازآن‌ها مرده گمراه مرده وبآستان خداعزوجل‌میکشد کار هر که از آنها برود و خدا عزوجل توبه هر کدام را خواهد بپذیرد و امید میرود خداوند شیعیان مرا پس از پراکندگی فراهم گرداند برای بد ترین روزی که اینان در پیش دارند برای هیچکس نسبت بخدا عز ذکره‌اختیاری نیست بلکه اختیار و هر امری ازآن‌خدااست.

شرحـ در این قسمت از خطبه بیان زوال و انقراض دولت بنی امیه را کرده است و این خود دلیل دیگریست برای شرحی که دربارهٔقسمت پیش‌ازآن‌بیان‌داشتیم و میفرماید خداوندشیعیان‌مرا برای بدترین روز بنی‌امیه فراهم وهم دست می‌نماید و این‌خود اشاره بهم آهنگی دستجات شیعه است در برانداختن حکومت وسیع و پردامنه بنی امیه که ازجبال پیرنه تا تخوم چین وسعت یافته بود و قیام بنی عباس به نیروی شیعه آن حضرت پیش رفت کرد و شعار نهضت ضداموی‌رضای‌آل‌محمد(ص) بود ، مرحوم مجلسی «ره» بدترین روز بنی امیه را روز قیام و ظهور امام قائم (ع) دانسته و بسیار بعید است.

أيّها النّاس إنّ المنتحلين للإمامة من غير أهلها كثيرٌ ولو لم تتخاذلوا عن مرّ الحقّ ولم تهنوا عن توهين الباطل لم يتشجّع عليكم من ليس مثلكم ولم يقو من قوي عليكم و على هضم الطاعة و إزوائها عن أهلها لكن تهتم كما تاهت بنو إسرائيل على عهد موسى [بن عمران] عليه السلام ولعمري ليضاعفنّ عليكم التيه من بعدي أضعاف ما تاهت بنو إسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدي مدّة سلطان بني اُميّة لقد اجتمعتم على سلطان الداعي إلى الضلالة وأحييتم الباطل وخلّفتم الحقّ وراء ظهوركم وقطعتم الأدنى من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله صلى الله عليه وآله .

دنباله حديث ٢٢-

أيا مردم كسانيكه بناحق منصب امامت را بخود بندند و شايسته نيند بسيارند و اگر شماها يكديگر را وانگذاريد درباره حق صريح وسستى نكنيد در توهين و تحقير باطل برشما دلير نشود كسيكه مانند شما نيست در ايمان وعقيده و نيرو نگيرد برعليه شما آنكه خواهد بشما بتازد واطاعت امام برحق را زير پا نهد واز آن شانه خالى كند ولى شما سرگردان شديد چونانكه بنى اسرائيل در دوران موسى (ع) سرگردان بيابان شدند وبجان خودم سرگردانى شماها پس از من افزوده گردد و چند برابر سرگردانى بنى اسرائيل باشد.

و بجان خودم اگر شماها دوران سلطنت بنى اميه را بسر زنيد پس از من باز هم گرد سلطانى را خواهيد گرفت كه بگم راهى مى‌خواند و باز هم باطل را زنده مى كنيد و حق را پشت سر مى‌نهيد و از نزديكترين مردان بدر مى بريد و بدور ترين كسان از مجاهدان در ركاب رسول خدا (ص) مى‌پيونديد.

شرح- ازمجلسى ره- ولعمرى ان لو قد استكملتم الى قوله لقد اجتمعتم على سلطان الداعى الى الضلالة اى الداعى الى بنى عباس پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم - در اين قسمت از خطبه پيش گوئى از تشكيل حكومت بنى عباس شده است و اين هم خود دليلى است بر آنچه گفتيم كه قسمت دوم خطبه در بيان تشكيل حكومت بنى اميه است و نفوذ وترقى آن.

ودر اينجا دو سرگردانى براى شيعه بيان شده است يكى سرگردانى درزمان خود على (ع) كه دوران تصدى آن سه تا بود و آن را تشبيه بدوران سرگردانى بنى اسرائيل نموده باوجود خود حضرت موسى در بيابان تيه، وديگرى سرگردانى شيعه پس از آن حضرت دردوران حكومت مطلقه بنى اميه و در ضمن اشاره مى‌فرمايد كه اين همه فشار و سرگردانى بازهم براى تربيت شيعه و آب ديده شدن و فهم عمومى پيدا كردن آنان بس نيست وباز هم پس ازسرنگونى حكومت بنى اميه بدنبال يك گمراه ديگر روند كه ازتيره بنى عباس است.

و از خاندان على كه سابقه جهاد و مبارزه او از اولين نبرد برنام اسلام بدر كبرى ثابت است بريده وبدنبال مردان خاندان بنى عباس روند كه بسيار ديرتر از اين مجاهده برخواستند و آن پس از فتح مكه بود.

ولعمري أن لوقد ذاب مافي أيديهم لدنا التمحيص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المدّة و بدالكم النجم ذوالذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير.

فاذا كان ذلك فراجعوا التوبة واعلموا أنّكم إن اتّبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرّسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فتداويتم من العمى والصمم والبكم و كفيتم مؤنة الطلب والتعسّف و نبذتم الثقل الفادح عن الأعناق ولا يبعّدالله إلّا من أبى وظلم واعتسف وأخذ ماليس له «وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون».

دنباله حديث۲۲ـ

وبجان خودم سوگند که اگر آنچه دردست آنها است آب شود واز ميان برود امتحان و مجازات نزديك شود و وعده فرج نزديك گردد و مدت عمر دولت باطل بسر آيد و ستاره دنباله دارى براى شما پديد گردد از سوى مشرق و ماه تابان براى شما نمايان گردد (شايد مراد ظهور ماه ديگر باشد ياچيزى بمانند ماه درآسمان يا كنايه ازظهور امام قائم (ع) است ازمجلسى ره)

شرحـ من گويم شايد مقصود ازنمايان شدن ماه اين باشد كه بشر باوسائل جديد امروزه به كره‌ماه مسافرت ميكند وآن رابخوبى ملاحظه مينمايد و ازآن مطلع ميشود چون القمر المنير اشاره بهمين ماه معروفست وگرنه بايد قمراًمنيرا گفته شود وظهور آن بوجه روشن كه ازآن به‌كلمه لاح تعبير شده‌است بسيار مناسب بااطلاعات كاملى است كه بشر بوسيله رفتن بكره‌آن بدست‌مياورد و در اينصورت يك‌پيش بينى‌مهم بشمارميرود.

وبنابر اين مقصود ازستاره دنباله دارى كه از مشرق ظاهر گردد ذو ذنبهاى معموله‌فضانيست كه قبل از اين خطبه و بعد از آن مكرر بوده‌اند و علم هيئت قديم و جديد براى آنها نظرياتى از تاريخ قديم داشته اند بلكه كنايه از يك امريست كه بخصوص در دوران اخير پديدار شود و شايد كنايه از بزرك ترين كشتى فضائى باشد كه به كره ماه سفر خواهد كردوازمشرق زمين خواهد بود.

دنباله حديث۲۲ـ

وچون اين امر پديد گردد شمابتوبه ازاعمال وعقائد غلط خود برگرديد و بدانيد كه‌اگرپيرو طالع شرق‌شويد شمارا بحقيقت روشن رسولخدا (ص) براه برد واز نادانى و كورى و كرى و گنگى بدرآئيد و ازرنج طلب وزور گفتن وزور كشيدن رها شويد وبار سنگين و كمرشكن رااز گردن‌خود بدور اندازيد و خدا دور نسازد از رحمت خود جز كسيكه سرباز زند و ستم كند وزور گويدوزور كشد و آنچه را حق ندارد بگيرد و تصرف كند و بزودي بدانند آنكسانيكه ستم روا داشتند بچه سرانجامى خواهند رسيد.

شرحـ ازمجلسى ره ـ فتداويتم من العمى الخ ـ يعنى براثر پيروى ازامام قائم خدانورايمان بهمه اعضاى‌تن‌شماعطا كندتاحق رابفهميد و بشنويد وبگوئيد.

«و كفيتم مؤونة الطلب الخ» يعنى در زمان او نياز نداريد كه طلب روزى كنيد و بمردم ستم كنيد و مال آنها را بگيريد وبار سنگين‌قرض ومظالم عباد واطاعت‌جائران وستم آنان ازگردن شماها بدور افتد ـ فتدبر جيداً.

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

۲۳- عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب، عن عليّ بن رئاب، ويعقوب السرّاج، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّ أمير المؤمنين عليه السلام لمّا بويع بعد مقتل عثمان صعد المنبر فقال: الحمدلله الذي علا فاستعلى ودنا فتعالى وارتفع فوق كلّ منظر وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله خاتم النبيّين وحجّة الله على العالمين، مصدّقاً للرّسل الأوّلين وكان بالمؤمنين رؤوفاً رحيماً فصلّى الله وملائكته عليه وعلى آله.

أمّا بعد أيّها النّاس فانّ البغي يقود أصحابه إلى النّار وإنّ أوّل من بغى على الله جلّ ذكره عناق بنت آدم وأوّل قتيل قتله الله عناق وكان مجلسها جريباً [من الأرض] في جريب وكان لها عشرون إصبعاً في كلّ إصبع ظفران مثل المنجلين فسلّط الله عزّ وجلّ عليها أسداً كالفيل وذئباً كالبعير ونسراً مثل البغل فقتلوها وقد قتل الله الجبابرة على أفضل أحوالهم وآمن ما كانوا وأمات هامان وأهلك فرعون وقدقتل عثمان، ألا وإنّ بليّتكم قدعادت كهيئتها يوم بعث الله نبيّه صلّى الله عليه وآله والذي بعثه بالحقّ لتبلبلنّ بلبلة ولتغربلنّ غربلة ولتساطنّ سوطة القدر حتّى

خطبه از امير المؤمنين (ع)

۲۳- از امام صادق (ع) كه چون پس از كشتن عثمان با على (ع) بيعت شد آنحضرت بمنبر بر آمد وفرمود:

سپاس از آن خدااست كه برفراز است و فراز جويد و نزديكست و برترى پويد و بالاى هر ديد گاه بر آمده است وگواهم كه نيست شايسته پرستشى جز خدا يگانه است، شريك ندارد و گواهم كه محمد بنده و فرستاده اواست پايان پيمبرانست و حجت خدا برهمه جهانيان تصديق داشت همه رسولان نخست را و بمؤمنان مهرورز و مهربان بود و خدا و فرشته ها بر او صلوات فرستند وبر آل او .

اما بعد أيا مردم راستى كه ستم وتجاوز ياران خود را بدوزخ كشد وبه راستى نخست كسى كه بخدا جل ذكره ستم رواداشت عناق دختر آدم(ع) بود ونخست كشته خشم خدا عناق بود يك جريب در يك جريب زمين دانشيمن خودميداشت ودارای بيست انگشت بود كه در هرانگشتى دو ناخن داشت بمانند داسى و خداعزوجل براو شيرى مسلط كرد بمانند پيل و گرگى بمانند شتر و كركسى ببزرگى استر و او را كشتند و محققاً خداوند زور گويان و گردن كشان را در بهترين حالى كه داشتند و ايمن ترين وضعى كه بودند بكشت از هامان جان گرفت و فرعون را نابود كرد و عثمان هم كشته شد.

هلا كه گرفتارى شما بهمان وضعى بر گشت كه در آنروز خداوند پيغمبر خود را بر انگيخت سو گند بدانخدائيكه اورا بهراستى مبعوث كرد محققاً بهم در آميزيد و بغمها و غصههاى فراوان اندر

يعود أسفلكم أعلاكم وأعلاكم أسفلكم وليسبقنّ سابقون كانوا قصّروا وليقصرنّ سابقون كانوا سبقوا والله ما كتمت وشمة ولا كذبت كذبة ، ولقد نبّئت بهذا المقام وهذا اليوم ألا وإنّ الخطايا خيلٌ شمسٌ حمل عليها أهلها وخلعت لجُمها فتقحّمت بهم في النّار، ألاوإنّ التقوى مطاياذلل حمل عليهاأهلها وأُعطواأزمّتها فأوردتهم الجنّة وفتحت لهم أبوابها و وجدواريحها و طيبها وقيل لهم : «ادخلوها بسلام آمنين» ؛ ألاوقد سبقني إلى هذاالأمرمن لم أشر كه فيه ومن لم أهبه له ومن ليست له منه نوبة إلّابنبيّ يبعث ؛ ألاولانبيّ بعد محمّد صلّى الله عليه وآله أشرف منه على شفاجرف هارفانهار به في نارجهنم .

حقٌّ و باطلٌ ولكلّ أهلٌ ؛ فلئن أمر الباطل لقد يماًفعل و لئن قلّ الحقّ فلربّما ولعلّ ولقلّماً أدبر شيء فأقبل ولئن ردّعليكم أمركم إنّكم سعداء و ماعليّ إلّا الجهد وإنّي لأخشى

شوید و شمارا بمانند دانه‌های گندم وجو که باخاك وخاشاك در آمیخته است بغربال زنندودرچرخش و گردش اوضاع آزمایش گر آینده خوب وبد شمارا ازهم جدا کنند و بمانند دیگی که بر سر آتش باشد باچوبه ستم و آزمایش شمارا زیرو رو کنند و ازاین رو بآن رو بگردانند و بهم آمیزندتا آنکه زیرترین شماها برفراز شماآید وفرازترین شماها زیرتر از همهٔ گراید و باید پیشتازانی بجلو روند که کوتاهی کردند وپیش روانی که پیش‌تاختند بدنبال مانند بخدا سوگند باندازه یك نقطه خالی بر من نیست و در عمر خودیکبارهم دروغ نگفته‌ام و بمن دروغ گفته‌نشده است و من باینمقام وباین روز خبرداده شده‌بودم.

هلا که خطاها بمانند اسب های چموش و سر کشی باشند که اهل آنها را بر آن سوار کرده و مهار آن ها را بر لجامشان گزارده و سر خود رها شدند تا سواران بر خود را به دوزخ در اندازند.

هلا که تقوی درهر چیزی بمانند پاکشهای رام هستند که اهل آنرا بر آنهاسوار کرده‌اندو مهارشان را بدست سواران داده وباختیار خود آنهارا میرانند تاکه سواران برخودرا ببهشت رسانند درهای بهشت بروی آنان بازاست وبوی آنرا بشنوند ونسیم خوش آنرا دریابند وبآنهاگویند، در آئید با سلامتی وآسودگی.

هلا دراین امرخلافت برمن پیشی گرفت کسیکه من اورا شریك درامر خلافت‌خود نمیدانستم واین امر خلافت‌را باونبخشیده بودم وبرای اونوبتی وقسمتی دراین کارنبود (توبه‌ازغصب‌خلافت‌نیست خ ل) مگرآنکه بفرض محال‌پیغمبری‌مبعوث‌میشد .

هلا که پس‌از محمدپیغمبری نباشد (و نوبت خلافت برای‌اینان محال‌باشد) (وقبول توبه‌آنان‌از جرم غصب‌خلافت میسر نبود) ازراه غصب‌خلافت بربرتگاه سست بنیانی برآمد واورا در آتش دوزخ برتاب کردحقی‌هست‌وباطلی‌وهر کدام‌اهلی‌وطالبی دارندوا گرباطل‌فراوان‌ودرجریان‌فرمانست‌ازدیرین چنین کرده و چنین بوده‌است و تازگی ندارد واگر حق‌اندك است بسا روزگاران که چنین‌بوده‌است و شاید که بسیار گردد و نباید که از آن دست برداشت ونومیدشد وچه کم میشود چیزی پشت دهد

أن تكونوا على فترة ملتم عنّي ميلة ، كنتم فيها عندي غير محمودي الرأي ، و لو أشاء لقلت : عفى الله عمّا سلف ، سبق فيه الرجلان و قام الثالث كالغراب همّه بطنه ، ويله لو قصّ جناحاه وقطع رأسه كان خيراً له ، شغل عن الجنّة والنّار أمامه ، ثلاثة و إثنان خمسة ليس لهم سادس : ملك يطير بجناحيه ونبيّ أخذ الله بضبعيه وساع مجتهد وطالب يرجو ، و مقصّر في النّار اليمين والشمال مضلّة والطريق الوسطى هي الجادّة عليها يأتي الكتاب وآثار النبوّة ؛ هلك من ادّعى وخاب من افترى إنّ الله أدّب هذه الأمّة بالسيف والسوط وليس لأحد عند الإمام فيهما

و برود و باز گردد و رو آورد (یعنی چون شماها از روز نخست و هنگام توطئه سقیفه سستی کردید و حق خلافت از اهل آن ربوده شد و حکومت از امام برحق باز گرفته شد و بدو پشت کردو اوضاع واژگونه شد و مقررات حقیقی اسلام دستخوش اغراض گردید ودچار تحریف شد بآسانی برگشت این اوضاع مفسده باز میسر نیست)

بازهم اگر در همین وقت کارشما را بشماها باز دهند و توطئه گران و مغرضان از سر شماها دست بردارند براستی که شماها خوشبخت و سعادتمند خواهیدشد (یعنی بازهم طرفداران مکار و توطئه گران در گوشه و کنار در کمین حکومت بر شما هستند و شما هنوز آزاد نیستید که بتوانید حکومت حقی برپا کنید و خوشبخت و سعادتمند گردید) برمن جزاین نیست که نهایت کوشش و تلاش را بنمایم ولی باز هم از شماها نگرانم و می‌ترسم یکباره سست شوید و یکباره از من روی گردانید بیك نحوی که نزد من پسندیده رأی و درست نظر نباشید و اگر بخواهم می‌توانم گفت خدا از آنچه پیش گذشته است درگذشت وعفو کرد (ظاهراً مقصود اینست که اگرامروز هم امور برپایه حق استوار شود و مردم از راه باطل گذشته باز گردند و بدنبال حق روند نسبت بجرمهای گذشته میتوان یك عفوعمومی صادر کرد واز آنهاصرفنظر نمود) دو مرد درباره تصدی امر خلافت پیشی گرفتندو ملایم و خوددار بسر کردند ولی این سومی بمانند کلاغی شوم بامر خلافت قیام کرد وهمتی جز شکم خود نداشت وای براو اگر دو پرش چیده میشد وسرش بریده میشد برای او بهتر از تصدی امر خلافت بود، از بهشت بازماند و دوزخ در پیش دارد سه و دو پنج است وششمی ندارند:

١ــ فرشته‌ایکه با دو پرش پرواز میکند.

٢ــ پیغمبریکه خداوند زیر دو بازویش را دارد (و اورا براه حق میبرد.)

٣ــ مؤمنی کوشا ورنجکش درراه خدا.

٤ــ جوینده امیدوار بحق .

٥ــ مقصریکه در دوزخ است

راست وچپ هردو گمراه کننده‌اندوراه میانه وراست همان جاده مستقیم استکه برپایه آن کتاب خدا آیدو آثار نبوت آنرا نشان دهد ، هرکه دعوی کرد هلاك است وهر که افتراء بست واز خود حکمی درآورد نومید است راستی خداوندآین امت را بوسیله شمشیرو تازیانه ادب کرده است برای هیچکس در نظر

هوادة فاستتروا في بيوتكم وأصلحوا ذات بينكم والتوبة من ورائكم ، من أبدى صفحته للحقّ هلك .

(حديث علي بن الحسين عليهما السلام)

۲۴ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن الحسن بن محبوب ، عن هلال بن عطيّة عن أبي حمزة ، عن عليّ بن الحسين عليهما السلام قال : كان يقول : إنَّ أحبّكم إلى الله عزَّ و جلَّ أحسنكم عملاً وإنَّ أعظمكم عند الله عملاً أعظمكم فيما عند الله رغبةً و إنَّ أنجاكم من عذاب الله

امام بحق هواخواهی و مسامحه نیست درخانه های خود نهان شوید و خودرا اصلاح کنید و توبه در دنبال شماست و شمارا میجوید، هر که بروی حق ایستاد و باآن ستیزه کرد و طرف شد بهلاکت رسید .

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله ثلثة واثنان» حاصل اینستکه احوال مخلوق مکلف بر پنج وضع میچرخد و دورا ازسه جدا کرده است برای آنکه آن دو ازمقربان نجات یاب معصومند بی تردید و آنها را بدیگران مخلوط نکرده است.

۱ ـ فرشته ایکه خدا باو دو بال داده است و بآنها در درجات کمال صوری و معنوی پرواز میکند

۲ـ پیمبریکه خدا زیر دو بازوی او را دارد یعنی خدا بقدرت و عظمتش او را از میان خلق برآورده و برگزیده ومقرب درگاه خود ساخته و گویا بازویش را گرفته واورا بخود نزدیك کرده و ممکنست گرفتن دو بازو کنایه ازاین باشد که دو دست او را برگرفته از گناهان و یا کنایه از تقویت او باشد ومعنی اول روشنتر است.

۳ ـ آنکه کوشا و رنج بر در طاعاتست تا آنجا که تواند و مقصود از این دسته سوم یا اوصیاء هستند یا پیروان خاص آنها و خود اوصیاء داخل در قسم دومند بر وجه تغلیب یا سوم اعم از آن ها است.

٤ـ عابد طالب آخرت با کوشش باندازه و ایمان درست و بدینوسیله امیدوار بپروردگار است.

٥ـ مقصر گمراه ازحقکه کافر است ودر دوزخست.

قوله «والتوبة من ورائکم» ابن میثم گفته است این آگهی است برای گناهکاران که بتوبه گرایند واز میدان گناه بدرآیند وپیروی از شیطان نکنند وآنرا در دنبال بنده تعبیر کرده از نظر اینکه بمانند مأموری براو گماشته شده است تااو را از گناه باز دارد.

حدیث علی بن الحسین (ع)

۲۴ـ از ابی حمزه از امام علی بن الحسین (ع) گوید بود که میفرمود:

راستی دوست تر شما نزد خداوند آنکس استکه خوش اخلاق تر باشد و به راستی بزرگوارتر شما نزد خدا آنکسی استکه بدانچه نزد خدااست بزرگوارتر و کوشاتر باشد وبراستی نجات یابتر شما از عذاب خدا آنکس استکه بیشتر از خداترس دارد وبراستی نزدیکتر شما بخداوند

أشدّكم خشية لله و إنّ أقربكم من الله أوسعكم خلقاً و إنّ أرضاكم عندالله أسبغكم على عياله و إنّ أكرمكم على الله أتقاكم لله.

٢٥ ـ عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن موسى بن عمر الصيقل، عن أبي شعيب المحاملي، عن عبدالله بن سليمان، عن أبي عبدالله عليه السلام [قال:] قال أمير المؤمنين عليه السلام: ليأتينّ على الناس زمان يُظرف فيه الفاجر ويقرّب فيه الماجن ويضعّف فيه المنصف، قال: فقيل له: متى ذاك يا أمير المؤمنين؟ فقال: إذا اتّخذت الأمانة مغنماً والزكاة مغرماً. والعبادة استطالة والصلة منّاً، قال: فقيل: متى ذلك يا أمير المؤمنين؟ فقال: إذا تسلّطن النساء و سلّطن الاماء وأُمّر الصبيان.

آنکس استکه اخلاقش رساتر است و براستی پسندیده‌ترشما نزد خداوند آنکس است که بعیال خود شایان تر رسیدگی کند و به راستی گرامی‌ترین شماها نزد خداوند پرهیزکارترین شماهااست.

☆(حدیثی از امیر المؤمنین(ع) دروصف آخر الزمان)☆

٢٥ـ از امام صادق(ع) که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: برای‌مردم دورانی آید که نابکار وهرزه، خوش‌مزه وهوشمند شمرده‌شود وشخص بی‌باك و هرزه‌درای را درآن دوران بخود نزدیك سازند و بنوازند و شخص منصف‌را ناتوان وسست بشمارند، فرمود: باو گفته شد یاامیرالمؤمنین این دوران‌در چه‌زمانی باشد؟ درپاسخ فرمود: هرگاه سپرده راغنیمت شمارند ونپردازند و زکوةرا سود گیرندو بمستحق ندهند وعبادت را وسیله گردن فرازی کنند و صله و دستگیری بمستمندان‌را منت گزاری دانند فرمود: باو گفته شد این درچه زمانی‌است؟درپاسخ فرمود: هرگاه زن‌ها تسلط یابند وکارهارا بکنیزان‌سپارند و کودکان رافرمان‌روا گیرند.

شرح ـ درکلمه تسلطن وسلطن که بظاهر نساء فاعل اولست واماء نایب بجای فاعل‌دوم ضمیر جمع خلاف‌لغت مشهوره‌است وموافق‌لغت اکلونی البراغیث است مگرآنکه‌کلمه‌النساءوالاماءمبتدای مؤخر اعتبارشوند واز باب اذالسماء انشقت باشند. تسلطزنان عبارت ازتقدم آن‌ها است در اجتماع بطوریکه مردان زیرنفوذ آنان درآیند و این دردوران بسیار فاسد وتباهی‌استکه مردم‌اسیراستبدادو ذلیل فرمان‌روایان خود کام میشوند و از خود رای‌و اراده ندارند و این فرمان روایان هم اسیر پنجه شهوت و ذلیل شیطان هوا و هوسند و دلداده ماهرویان میشوند و خود را زیر فرمان آنان می گذارند و در این باره قطعه شعری در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه از مأمون‌عباسی نقلشده استکه سروده:

ملك الثلاث الانسات جنانی	و حللن من قلبی بكل مكان
دلم را سه مهروی دل دار برده	که ازعشق خودقلب‌یکجافشرده
مالی یطاوعنی البریة كلها	و اطیعهن و هن فی عصیانی

چرا جمله خلقند فرمان بـرمن — منم پیرو این سه عصیان کننده
ماذاك الا ان سلطان الهـوی — ـوبه غلبن ـاعزمن سلـطانی
نباشدجزازاینکه سلطان عشقش — که‌شدچیره‌ملك از کف‌من‌ستانده

در صورتیکه یك پیشوای استبداد و خودکام که بنام خلافت مذهبی خود را پیشوا و رهبر انام میداند و مرجع امور دین و احکام میشمارد و از نظر تاریخ خلیفه خردمند و دانش پـژوه و دانش پرور بشماراست وضع خود را بدین روش بیان کند حال دیگران روشن است و چون زیبا رویان مهوش بعنوان خانم و دلکش بر مردانی چنین مسلط شوند بناچار کارها را بکنیزان و کلفت های زیردست خود سپارند که وسیله‌خودکامی‌شوندورابطه‌های‌دلخواه‌آنان‌رابادیگران‌فراهم‌میسازند و در چنین اوضاع مفسده‌باری استکه زمام حکومت و فرمان بکودکان و یا کودك طبعان واگـذار میشود زیرا مردمانیکه غرق منجلاب فساد اخلاقی و شهوت رانی هستند و همه چیز را بازیچه هوا وهوس‌خویش ساختند با پیشوائی کودکان و کودك منشان میتوانند باغراض پلیدخود دست یابند و باید گفتکه فاسدترین وضع یك‌اجتماعی را بهتر ازاین نمیتوان تعبیر کرد که امام متقیان آن‌را در سه‌جمله کوتاه خلاصه کرده‌است:

۱- تسلط زنان بر امور.

۲ـ مسلط ساختن کنیزان و کلفتها در انجام کارها.

۳ـ امارت و فرمانروائی کودکان بی‌ریش و یا کودکان ریش دار.

آری چنین است وضع حکومت‌ها و اجتماعهای فاسد که امروزه زیر یوغ استعمارقرارداردندو مستعمره‌چیان زبردست آن‌ها رابااین‌روزسیاه‌افکنده‌اند آری مولا میدانست و این آینده نکبت بار را پیش‌بینی میکرد وبحساب اسفل‌درکات یك‌ملت تقریر کرده‌است وآه سرد کشیده.

آری‌من‌خودم‌دیدم‌وهم‌شنیدم که در دوران‌انتخابات‌مجلس بیست بزمامداری اقبال‌چگونه‌عاشقان کرسیهای مجلس دست‌بدامن خانمهامیشدند وازآنها برای رسیدن بهدف وآرمان خودیاری‌میجستند آری من‌خودم‌شنیدم و بسی در شگفت ماندم و هراسیدم که یکی از زنان معروفه گفته بودمن هشت نماینده در این انتخابات سهم‌دارم باید هشت کرسی نشین مجلس رااز کمتراز دویست‌کرسی نشین‌من بمجلس بفرستم آری‌آری.

بفرموده‌امام حق بین و حق گوی در آخرین درك انحطاط یك اجتماع و یك ملت کار باینجا میکشد که :

خانمهامسلط میشوند و کنیزها وکلفتها راهم بدنبال خودمسلط میسازند وحکمفرمائی وامارت بدست کودکان میافتد چه‌تعبیر رسا وشیوائی است؟.

٢٦ - عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن محمّد بن جعفر العقبي رفعه قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه ثمَّ قال: أيّها النّاس إنَّ آدم لم يلد عبداً ولا أمة وإنَّ النّاس كلّهم أحرار ولكنَّ الله خوَّل بعضكم بعضاً فمن كان له بلاءٌ فصبر في الخير فلا يمنّ به على الله عزَّ وجلَّ ألا وقد حضر شيء ونحن مسوُّون فيه بين الأسود والأحمر ؛ فقال مروان لطلحة والزبير : ما أراد بهذا غيركما ، قال : فأعطى كلَّ واحد ثلاثة دنانير و أعطى رجلاً من الأنصار ثلاثة دنانير وجاء بعد غلام أسود فأعطاه ثلاثة دنانير فقال الأنصاري : يا أمير المؤمنين هذا غلام أعتقته بالأمس تجعلني و إيّاه سواء ؟ فقال : إنّي نظرت في كتاب الله فلم أجد لولد إسماعيل على ولد إسحاق فضلاً .

خطبه ديگر از امير مؤمنان (ع)

٢٦ - از محمد بن جعفر عقبى كه سند را بالا برده تا گويد امير المؤمنين (ع) خطبه خواند، خدا را سپاس گفت و ستايش نمود و فرمود:

أيا مردم راستيكه آدم نه بنده و نه كنيز پس نينداخته و بيار نياورده و براستيكه همه مردم آزادند ولى خداى عزوجل شما را در اختيار يكديگر قرار داده و بهمديگر مسلط نموده است، هر كه در آزمايش و بلا افتاد و بخير شكيبائى كرد (و آنرا در خير صرف نمود خل) نبايد بر خدا عزوجل بدان منت نهد (و بخود ببالد).

هلا چيزى (از خراج) فراهم شده و ما آنرا ميان سياهپوست و سرخ پوست برابر تقسيم ميكنيم، در اينجا مروان - بطلحه و زبير، گفت در اين سخن جز شما دو تن را قصد نكرده است، فرمود: بهريك از مسلمانان سه اشرفى هيجده نخودى عطا كرد و بيكى از انصار هم سه اشرفى هجده نخودى عطا كرد و پس از آن يك غلام سياه آمد و باو هم سه اشرفى هجده نخودى عطا كرد، آن انصارى گفت يا امير المؤمنين اين غلام من بوده كه ديروزش آزاد كردم مرا و او را برابر ميسازى؟ در پاسخ فرمود من در كتاب خدا نگريستم و در آنجا نديدم كه فرزندان اسماعيل را بر فرزندان اسحاق برترى و تقدمى باشد؟

شرح - از مجلسى ره - «قوله ولكن الله خول» - جزرى گفته در حديث استكه بنده ها برادران شمايند و خول شما كه خدا آنها را زير دست شما قرار داده خول حشم مرد است و اتباعش.

قوله «فمن كان له بلاء» يعنى نعمت و مال و آنرا صرف خير كرد و بمصارف خير رسانيد يا طبق اكثر نسخه‌ها درباره نعمت خدا كه توام باسختى و بلاء است صبر وشكيبائى نمود مانند گرفتارى بجهاد وفقر و آزار دشمنان نبايد آنرا برخدا منت نهد بلكه خدا را براو منت باشد و باو اجر آخرت هم بدهد و مقصود اينستكه مسلمان نبايد در برابر اعمال دين خود حق بيشترى در قسمت بيت المال بخواهد كه خدا مقرر داشته ميان مسلمين برابر تقسيم شود.

قوله «علی ولد اسحاق» شاید آن بنده از بنی اسرائیل بوده است چنانچه در اغلب چنین بوده .... پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ظاهر اینستکه ایراد اینخطبه در آغاز زمامداری امیرالمؤمنین (ع) بوده و در مدینه ایراد شده است زیرا در مجلسی ایراد شده که مروان و طلحه و زبیر هرسه حضور داشتند و اینگونه مجلس همان در مدینه و در آغاز کار بوده زیرا دیری نگذشت که طلحه و زبیر از مدینه بمکه رفتند و شورش جمل را رهبری کردند و دیگر با علی (ع) روبرو نشدند مگر در بصره در میدان جنك جمل و امیرالمؤمنین (ع) هم از مدینه بسوی بصره حرکت کرد و از مروان مفارقت نمود و این جمله ایکه مروان بطلحه و زبیر گفت برای این بود که آنها را نسبت بعلی (ع) بدبین کند و بشورش و مخالفت وادارد زیرا هرگونه اختلاف در دستگاه حکومت علی و بخصوص از طرف رجال صاحب نفوذی چون طلحه و زبیر بسود دارودسته بنی امیه و مروانیان بود.

آری علی (ع) در آغاز حکومت خود هدف های اصلی اسلام را که پیغمبر «ص» در نظر داشت در نظر گرفت و در مقام اجراء آن بر آمد و در این خطبه کوتاه دو اصل مهم را طرح کرده است.

۱- الغاء رقیت. اگر قدری تامل شود و از روی انصاف قضاوت شود باید گفت کلامی صریحتر ورسا تر در الغاء رقیت از اینکلام نیستکه:

آدم ابوالبشر نه بنده آورده است و نه کنیز وهمه مردم آزادند.

آیا الغاء رقیت که رسم جاهلیت و شیوه جهان کهن و جباران جهان بود باچه عبارتی صریحتر از این میشد ادا کرد ولی مقاصد دنیاطلبان و سرمایه داران نگذاشت علی این اصل اسلامی را اجراء کند و جامعه بشری را از راه مسلمانی باین نعمت برساند و پس از قرنها این اصل اسلامی بصورت یك قانون بین المللی در آمد و بنام یك امریکائی بثبت رسید با اینکه باید گفت علی بود که بااین فرمان صریح ومستدل حکم الغای رقیت را صادر فرمود.

۲- الغای تبعیض نژادی و برابری مطلق میان مسلمانان از نظر مالی وحقوقیکه میفرماید «نحن مسوون فیه بین الاسود والاحمر» ماسیاه پوست وسرخ پوست را برابر میدانیم چه تعبیر شیوا ورسائی یعنی در نظر اسلام از اقصای معموره شمال که نشیمن گاه سرخ پوستانست تاآخرین نقطه‌ی معموره استوائی و جنوب استواء که محل سیاه پوستانست یکیست واسلام بهمه نظر برابر دارد و بهمه رعایت عدالت و برابری را مینماید.

آری این هدفهای بشرپرور و مقدس بود که علی (ع) را از مردم دوران خود جدا میکرد و بگوشه ها میکشانید و بیابانها میکشید آری این هدفهای اساسی علی بود که در آینده دور و نزدیك بصورت یکی از آرمانهای عمومی بشری جلوه گر شد و امروز شعار میلیاردها بشر روی زمین شده است.

آری علی (ع) بود که روی ایده‌های خود استوار ماند و در راه آنها مبارزه کرد تافدای آنها شد و خون پاك خود را نثار آنها کرد آری زمین بشریت از این خون پاك و بشر دوست و سرشار مکید و در نسلهای آینده بجوش آمد و موج بر داشت و امروز بصورت یك اقیانوس جلوه گری میکند.

(حديث النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين عرضت عليه الخيل)

۲۷ ـ أبوعليّ الأشعري، عن محمّدبن سالم، وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه، جميعاً، عن أحمد ابن النضر، ومحمّدبن يحيى؛ عن محمّدبن أبي القاسم، عن الحسين بن أبي قتادة جميعاً، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال: خرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعرض الخيل فمرّ بقبر أبي اُحيحة فقال أبوبكر: لعن الله صاحب هذا القبر فوالله إن كان ليصدُّ عن سبيل الله و يكـذّب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال: خالد إبنه بل لعن الله أباقحافة فوالله ما كان يقري الضيف ولايقاتل العدوّ فلعن الله أهونهما على العشيرة فقداً فألقى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خطام راحلته صلى الله عليه وآله وسلم على غاربها ثمّ قال إذا أنتم تناولتم المشركين فعمّوا ولاتخصّوا فيغضب ولده ثمّ وقف فعرضت عليه الخيل فمرّ به فرس فقال عيينة بن حصن: إنّ من أمر هذا الفرس كيت و كيت، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ذرنا فأنا أعلم بالخيل منك فقال: عيينة و أنا أعلم بالرّجال منـك، فغضب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتّى ظهر الدم في وجهه فقال له: فأيُّ الرّجال أفضل؟ فقال عيينة بن حصن: رجالٌ يكونون بنجد يضعون سيوفهم على عواتقهم ورماحهم على كواثب خيلهم ثمّ يضربون بها قدماً قدماً فقال رسول الله

حديث پيغمبر (ص) در سان اسبها

۲۷- ازجابر ازامام باقر (ع) گويد روزى رسولخدا (ص) براى سان ديدن اسبان بيرون شدو بگور ابى‌احيحه عبور كرد ابوبكر گفت خدا صاحب اين گور را لعنت كند بخدا سوگند كه‌سد راه خدا بودو رسولخدا (ص) را تكذيب‌ميكرد خالد پسر ابى‌احيحه در پاسخ گفت بلكه خدا ابى قحافه (پدرت را) لعنت كند كه بخدا نه مهمان‌نواز بود و نه نبردكن بادشمن (نه سخاوت داشت‌ونه‌شجاعت) خداوند هر كدام ابن دو كه در عشيره خود بيمقدارتر وزبونتر بودند لعنت كند، رسولخدا (ص) مهار ناقه خودرا بر پشت شانه آن انداخت وسپس فرمود وقتى شماها ازمشركين بدميگوئيد بطور عموم تعبير كنيد ونام خصوصى كسى رانبريد تافرزندش بخشم آيد.

سپس بازايستاد و اسبان را از برابر او گذرانيدند و اسبى براو گذر كرد وعيينة بن حصن گفت اين اسب چنين وچنانست (و از آن‌تعريف و توصيف كرد) رسولخدا (ص) فرمود ما را وا-گذار من خود باسبان از تو داناترم عيينه (گستاخانه) در پاسخ آن حضرت گفت و من بمردان از تو داناترم.

پس‌رسولخدا (ص) خشم كرد تا خون در چهره‌اش نمايان شد و روى مباركش سرخ گرديدو باو گفت كدام مردان بهترند؟ عيينه درپاسخ آن‌حضرت گفت: مردانى كه درنجدند و شمشيرهاى‌خود راروى شانه‌هاى خود مى گذارند ونيزه‌ها برشانه اسبان خود جلوزين و باآنها ميزنند و پيشروند رسولخدا (ص) فرمود تودروغ گفتى بلكه مردان اهل يمن بهترند ايمان از يمن است و حكمت و

صلى الله عليه وآله وسلم : كذبت بل رجال أهل اليمن أفضل، الايمان يمانيٌّ والحكمة يمانيّةٌ ولولا الهجرة لكنت امرءاً من أهل اليمن .

الجفا والقسوة في الفدّادين أصحاب الوبر، ربيعة و مضر من حيث يطلع قرن الشمس، و مذحج أكثر قبيل يدخلون الجنّة و حضرموت خيرٌ من عامر بن صعصعة ـ و روى بعضهم خيرٌ من الحارث بن معاوية ـ وبجيلة خيرٌ من رعل وذكوان وإن يهلك لحيان فلا اُبالي .

خردمندی و فرزانگی هم از یمن است اگر هجرت نبود که مرا بمدینه انداخت من خود مردی از اهل یمن بودم.

جفا و ناسپاسی و سخت‌دلی در جنجالچیان و شترداران است چادرنشینان و خانه‌بدوشان که قبائل ربیعه ومضر باشند از آنجا که‌شعاع سرخگون خورشید درسرزمین عربستان برمی آید و مذحج یمن بیشتر تیره‌ای باشند که ببهشت روند وتیره حضرموت بهتر ازتیره صعصعه باشند و برخی روایت کرده‌اند که بهتر از تیره حارث بن‌معاویه هستند وتیره بجیله ازاهل یمن‌بهتر ازتیره رعل‌وذکوان سلیم‌هستند واگر تیره‌لحیان نابود شوندمرا باکی نیست.

شرح ـ از مجلسی (ره)ـ « قوله اصحاب الوبر» یعنی بادیه نشینان که چادر های‌خود رااز مو و کرك میسازند (در برابر اهل مدر یعنی دهنشینان که خانه ازگل وخشت میسازند) ـ پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم‌ـ این‌حدیث بسیار پرمعنی‌وقابل مطالعه‌ودقت است ازچندنظر.

۱ـ ازنظرمحل‌صدور وجریان آن که درچه‌زمانی‌بوده ودرچه‌دورانی‌اززندگی‌رسول‌خدا (ص) و این گوریکه بر آن گذر کرده است وبرسر آن این ستیزه وجدال برخواسته ورشته‌سخن تا بدینجاها کشیده‌است کجابوده‌است واین‌خالد که‌بوده که‌به‌این گستاخی باابوبکر سخن گفته‌است در خودحدیث هیچ‌نشانی ازاین موضوع درج نشده‌است آنچه ازحدیث بر می آید اینستکه ابوبکروخالد و عیینة‌بن حصن درخدمت حضرت‌بودند و ببازدید رمه‌اسبان قشون‌میرفتند وجود عیینة درخدمت آن حضرت وبازدید ازاسبان نشانه اینست که زمان‌جریان این‌حدیث دردوران اقتدار پیغمبربوده است و اندکی پیش‌از فتح‌مکه یابعداز آنست زیراعیینة بن‌حصن درفتح مکه‌ملازم رکاب پیغمبر (ص)بوده و ظاهراً مقصود ازخالد هم‌همان خالدبن ولیدباشد ولی‌قبر پدراو بعیداست که درمدینه باشد و بلکه مسلماً درمکه است زیرااو ازسران بنام‌قریش بود ودر شرك‌مرد ومبارزه ومناقشه او درباره پیغمبر اسلام درتاریخ ثبت‌است و می‌توان گفت که این‌جریان درمکه واقع‌شده وپس ازفتح مکه بوده است قبل ازجنك حنین یابعداز آن وبیشتر احتمال‌دارد که قبل‌از جنك‌حنین باشد وخود این بازدید پیغمبر (ص) ازخیل‌ازمقدمات حرکت قشون برای‌جنك حنین‌ونبردباقبائل هوازن‌باشد و بنابراین ابو حیحه کنیه همان ولیدبن مغیره مخزومی پدر خالد است که با ابوبکر ستیزه کرد وسخت بروی او ایستاد و در برابر لعن بپدر او بد گفت و اورا مردی فاقد جود و شجاعت و بی لیاقت و بی اهمیت وصف کرد.

۲ـ گستاخی عیینة بن حصن فزاری دربرابر پیغمبر وبی‌ادبی وجسارت بآن‌حضرت بازشت ترین تعبیر که نشانه ناسپاسی وجفا و سخت‌دلی عربهای بیابانی حجاز ونجد است که پیغمبر(ص) در جواب وی آنها رابدان توصیف کرد.

۳ـ بردباری وحلم و کرم‌اخلاق پیغمبر دربرابر این‌مرد بی‌ادب وجفاکار که دربرابر پیغمبر اسلام با این اقتدارچنین سخن‌زشت وناهنجار برزبان‌راند.

٤ـ میزان‌فضیلت‌ازنظر یك‌پهلوان‌عرب‌ورئیس‌ایل‌و بتعبیردیگر ایلخانی بنی‌فزاره‌واز نظر پیغمبر اسلام.

معیار فضیلت در نظر عیینة همان قلدری و آدمکشی وچپاول است ولی از نظر پیغمبر اسلام میزان فضیلت ایمانست و حکمت، عقیده ودانش و ایده و اخلاق پایدار، و ایـن دو صفت در میـان قبـائل بسیار کم و در سرزمین پهناور شبه‌جزیره عربستان درمردم‌یمن وجودداشت.

مردم‌یمن ازنظر سابقه‌تاریخ مردم‌متمدن و شهرنشین وپرورش یافته شبه‌جزیرة العرب بشمـار میرفتند واینوضعیت مربوط‌بوسائل تعلیم وتربیت ونظم اجتماعی‌وتمدنی بود که ازدیر زمانی درمیان آنهابوجود آمده‌بود بدینشرح:

الفـ داستان بلقیس که درتاریخ بنام‌ملکه سبامعروف‌است وقرآن شرح حال اورابیان کرده است دلالت دارد که سرزمین یمن از دیر زمانی متمدن و معمور بوده است و دارای نظام اجتماعی مترقی در وضع کشور مشروطه سلطنتی بوده زیرا در قرآن چنین فرموده است (۲۲ـ النمل) ای اشراف و بزرگان در این کار بمن رأی بدهید من در کاری تصمیم نگیرم‌تاشما گواه‌وموافق و هـم عقیده من باشید.

وپیوست بلقیس باسلیمان وازدواج و همسری و پذیرش کیش اوباعث مزیدترقی وپیشـرفت و تمدن کشور یمن گردید.

ب ـ موضوع سد بندی و آباد و عمران محیط یمن که خداوند در سوره سبا بشرح آن پرداخته است با آنچه از اخبار و تواریخ در باره آن رسیده خود دلیل دیگریست از هوشمندی تمدن مردم یمن.

جـ پیوست یمن‌بکشور پهناور ومتمدن فارس وایران قدیم دردوران انوشیروان‌و زمان عظمت علمی ومدنی کشورساسانی دلیل دیگری‌است برسابقه تمدن‌یمن ودر کتاب سیره‌ابن هشام شرح آنرا چنین نگاشته‌است:

ج۱ص٤۰ـ چون‌تسلط حبشه بریمن طولانی شد سیف‌بن ذی‌یزن حمیری پیش قیصرروم رفت و به او شکایت کـرد و از او خواست که آنان را از یمن بیرون کند و خود تصدی آن گردد و هر که را خواهد به یمن فرستد تا از طرف او فرمان دار یمن باشد ، قیصر روم به شکایت او توجهی نکرد.

اوهم نزد نعمان‌بن منذررفت که ازطرف خسروایران درحیره و سرزمین عراق‌والی بود و از حکام‌حبشه بدوشکایت برد، نعمان گفت من‌سالی یکبار نزدخسرو باریابم، باش تاوقت آن رسد نزد او ماند وبااو بخدمت‌خسرو رسید وخسرو در ایوان خودجلوس می کرد درزیر تاج‌بزرگی که از طلا ساخته شده وبا دانه‌های یاقوت و لؤلؤ وزبرجد پرداخته بود و بازنجیری از سقف آویخته و خسرو زیر آن می نشست (وپس از بیان ورود او بخسرو) گوید عرضحال خود را بدین صورت بعرض رسانید:

پادشاها بیگانه‌ها بر کشور ماچیره شدند.

خسرو ـ کدام بیگانه‌ها حبشی‌ها یاسندیها؟ گفت آری حبشی‌ها ومن آمدم تا مرا یاری کنی و کشور مرا از بر سلطنت خود بگیری.

خسرو ـ کشورت دوراست و کم استفاده من قشون ایرانرا درسرزمین هلاکت بار عربستان نمی اندازم وبدان نیازی ندارم، ده‌هزار درهم بایك دست جامه به‌او بدهید؛ چون سیف پولهارا ازاو گرفت بیرون‌شد ونثارمردم کرد وخبر آن بشاه رسیدو گفت راستی این داستانی دارد اوراخواست و گفت تو بخشش شاه را نثارمردم کردی؟

سیف ـ من باپول چه‌کار دارم؟ کوههای کشورم همه طلا و نقره است (باینوسیله خسرو را تشویق کرد)

خسرو یك‌جلسه شوری ازحکمرانان خودفراهم ساخت و گفت شما درپیشنهاد این مرد چه نظر دارید؟ یکی گفت جمعی درزندان‌ها باشند که‌محکوم به‌اعدامند آنهارا همراه‌او بفرست اگرمردند که بسزای خود رسیدند واگر پیروز شدند ملکی بدست‌آوردی خسرو هشتصد مردزندانی رابفرماندهی یکی از خود آنها بنام وهرز که درسن و فضل و خاندان لیاقت داشت با او فرستاد و هشت کشتی در اختیار آنها گذاشت و دو کشتی غرق شد و شش کشتی بساحل یمن رسید و سیف تاهرچه‌توانست در قوم خود زیر فرمان وهرز جمع کرد و گفت پایم بپای تو بسته است تا با هم بمیریم یا پیروز شویم.

وهرز ـ به‌انصاف سخن کردی، مسروق بن ابرهه سرداریمن‌هم لشگرفراهم کرد و دربرابر آن ها آمد ووهرز پسر خود را فرستاد تا با آنها یك‌نبرد آزمایشی کند و کشته شدوهرز بر آن ها خشم کرد و چون دو لشگر در برابر هم صف کشیدند گفت پادشاه آنها را بمن نشان بدهید، گفتند آنکه سوار فیل است و تاج برسر دارد و یك دانه یاقوت سرخ بر تارك دارد پادشاه آنها است گفت اورا بمن گذارید و مدتی طول کشید و گفت اکنون برچه سوار است؟ گفتندسوار اسب شده‌است گفت ولش کنید مدتی گذشت و گفت برچه سوار است؟ گفتند سوار استر شده‌است گفت زاده الاغ‌است و خوار شد وملکش خوارشد.

گفت من تیری به‌او می‌زنم اگر دیدید یارانش جنبشی نکردندبرجای خودباشید تامن‌فرمان‌دهم زیرا تیرخطا رفته واگر دیدید همه گرداو جمعشدند و بجنب و جوش افتادند من او را هدف گرفتم برآنها یورش برید و سپس زه کمانی را کشید که جزاو نمی‌توانست آن زه را بکشد و دستور داد ابروانش را بالای دیده‌هایش بستند و تیر را برهمان یاقوت تارك اوزد و برمغزش نشست واز پشت سرش بدر شد و از استر بزیر افتاد و حبشه دور او لولیدند و فارسیان بر آنها حمله بردند وآنها را شکست دادند تاکشته شدند و بهرجا گریختند و وهرز وارد صنعاء شد ـ پایان نقل از سیره ابن هشام.

پس ازتسلط وهرز بریمن کشور یمن تحت‌الحمایه کشور ساسانی بود تااسلام منتشرشدویمن و ایران راهم فراگرفت این ارتباط مردم یمن با ایران وتربیت وتمدن ایرانی سبب‌شد که‌اعراب‌یمن دارای هوش و استعداد و واقع بینی سر شاری شدند و برای فهم حقائق اسلام از سایر قبائل عرب

آماده‌تر گردیدند.

دنباله کلام ابن‌هشام:

چون وهرز می‌خواست وارد شهر صنعاء شود پرچم او بلند بود و دروازه شهر کوتاه، گفت من پرچم خودرا سربزیر وارد شهر نکنم باید دررا خراب کنید و آن دررا خراب کردند و باپرچم افراشته واردشهر شد و سیف‌بن ذی‌یزن دراین باره قطعه‌شعری سرود که درآن زوال ملك حبشه و استقرار ایران رادریمن‌یادآور شد.

وامیة بن ابی‌الصلت هم دراین‌باره این‌قطعه راسروده است:

خونخواه چه ذی یزن باید بودن — کاندر دریا تواند گره گشودن
از قیصر رم که حال کوچیدن داشت — درخواست ولی نیافت جز نبودن
دهسال گذشت و نزد خسرو رفت — با خواری خویش و مال رهنمودن
آورد گروهی از آزاد مردان را — با جوش و شتاب ره پیمودن
وه جمله یلان آزادی بخش — کانهارانمی‌توان بکس مثل نمودن
اسپید و گو و یلان و سرور — شیران ز بیشه پروریدن
از تیر و کمان زنند پیکان بهدف — دشمن بشتاب باید بخون کشیدن
شیران بسك سیاه بردند یورش — سك ها را چاره نبد جز دویدن
می نوش که‌تاج برسرت‌شایان‌باد — در کاخ غمدان خانه آرمیدن
می‌نوش گوارا که زبن‌برافتادند — می بال بخود براد مرد بودن
اینست بزرگی نه دوپیمانه زدوغ — آمیخته با آب که آورد شاشیدن

بنظر من این قطعه شعر عرب صریح که در قرن سوم اسلامی در کتابی متین چون سیره ابن هشام درج‌شده است مدحی بلیغ وافتخاری عریق از ایرانیان را دربر دارد که نتوان سندی گویاتر و معتبرتر ازآن بدست آورد و نتوان جزاسلام را برآن برتری داد خود اشعار بسیار پرمعناترنداز این‌ترجمه دست‌وپا شکسته که من شتابانه دراینجا بنظم ونگارش آوردم وامیداست در موقع مناسب تری شرح‌وبیان بیشتری دراینباره نشرشود.

د- تشکیل‌سلسله‌ملوك‌تبع که مدتهادرآن‌قسمت دارای‌نظام حکومت‌بودندو‌بآداب‌وقوانین‌پابند پیوسته‌وازآن طرفداری میکردند.

همه‌این سوابق تاریخی اعراب یمن‌را ازسائر اعراب جزیرة‌العرب امتیاز داده بود و از نظر اخلاق و آداب و هوش ودیانت پیش‌انداخته بود واز اینجهت‌پیغمبر (ص) میفرماید ایمان‌وعقیده یمانی است وحکمت که عبارت ازفهم حقائق‌وتهذیب اخلاقست یمانی‌است.

هـ- صراحت پیغمبر اسلام درطرفداری ازدانش واخلاق و برکناری آن‌حضرت از هر گونه تعصب ونژاد دوستی و طرفداری از تیره وعشیره بهمین‌جهت‌عرب‌یمن‌راستوده‌وازقریش، که‌تیره‌وتبارش بوده‌اند چشم پوشیده وفرموده است‌اگرنبود که‌هجرت درمیان‌آمد ومهاجرین در اسلام بعنوان خود ممتاز گردیدند و در قرآن بهمین عنوان ثبت شدند من‌خودم‌را یك‌مرد‌یمانی‌می‌دانستم‌و‌باصطلاح امروز نام فامیلی خودرا یمانی می گرفتم.

ثمّ قال: لعن الله الملوك الأربعة جمداً ومخوساً ومشرحاً وأبضعة واُختهم العمردة لعن الله المحلّل والمحلّل له.

مجلسی ره گوید «قوله الایمان یمانی» جزری گفته است در حدیث استکه الایمان یمانی و الحکمة یمانیة همانا چنین فرموده‌است برای آنکه ایمان ازمکه پدیدارشد ومکه‌ازتهامه‌استوتهامه‌از زمین یمن واز اینجهت گفته‌شده الکعبة الیمانیة وگفته شده‌است که اینکلمه رابخاطر انصار مدینه فرموده‌است زیرا آنها ازعربهای یمن‌بودند وهم‌آنهاایمان و مؤمنان رایاوری کردند ومأوی دادندو ایمان را بدانها منصوب کرد ....

«قوله لولاالهجرة» شاید مقصود این باشد که اگرمن ازمکه هجرت نکرده بودم امروزه از اهل یمن بودم‌زیرامکه ازیمن است یامقصود اینست که اگر ازنخست مدینه‌رادارالهجرة نکرده بودم‌و بامر خدااختیار نکرده‌بودم یمن راوطن خودمیساختم یامقصود اینست که اگرهجرت عنوان اشرفی نبود من خود را درشمار انصار قرار می‌دادم واز یمانی‌ها میشدم پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم- کلام جزری که مرحوم مجلسی هم پیروی او مکه را از یمن دانسته است مورد اعتراض است.

۱- از نظر تقسیمات جغرافیائی سرزمین شبه جزیرة العرب را پنج قسم کرده اند از جنوب بشمال.

۱- یمن ۲- یمامه ۳- تهامه ٤- حجاز ٥- نجد و مکه را جزء حجاز شمرده‌اند و جزء یمن ندانسته‌اند.

۲- مقصود پیغمبرصرف انتساب بقطعه‌زمین نیست بلکه مقصود قبائل ازاین سرزمین‌ها است و ازاینجهت اصحاب وبررا که مورد انتقاد قرارداده است بدو قبیله ربیعه و مضر تفسیر کرده وشك نیست که قبائل قریش ازتیره‌های مضر محسوبند وربطی بقبائل یمن‌ندارند.

دنباله حدیث۲۷-

سپس فرمودخداوند لعنت کند ملوك‌اربعه را که جمد و مخوس ومشرح وابضعه بودند (مخوس ومشرح بروزن منبر- اینچهارراملوك اربعه میناميدند که پسران معدی کرب بودند رسولخداآنان را بهمراه خواهرشان بنام عمرده لعنت کرد)

خدالعنت کند محلل‌و محلل‌له را.

شرح- ازمجلسی ره- درنهایه گفته است درحدیث‌آمده است که لعن‌الله المحلل والمحلل‌له(و باالفاظ دیگر هم از همین ماده حدیث را نقل کرده و پس از تشریح لغوی آن گفته است) معنی همه آنها اینست که مردی زنش‌را سه‌طلاقه کند ومرد دیگری اورا بزنی گیرد بشرطاینکه پس‌ازوطی طلاقش‌دهد تابرای شوهر نخست حلال‌گردد که اورا بازبزنی گیرد.

طیبی در شرح مشکوة گفته است شوهر زن ملعونست برای آنکه نامرد و بیشرم و پست‌است که تا سه بار زنش را طلاق داده و راضی شده که بااینوضع باز هم او را بزنی گیرد و محلل ملعونست برای آنکه مانند نره بز خود را اجاره داده تا باوطی آن زن کار دیگری رااصلاح کند تااینکه گوید:

ومن يوالي غير مواليه ومن ادّعى نسباً لا يعرف .

من می گویم اگر طلاق را بر محلل شرط کنند در نظر بیشتر عامه نکاح باطلست ولعن بر محلل را باینصورت حمل کرده‌اند و قول به بطلان بنا بر اصول اصحاب ما نیز بعید نیست ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ قول به بطلان نکاح وجهی ندارد و اگر چنین شرطی صحیح نباشد و منافی با اختیار زوج باشد خود شرط باطل است خصوص اگر در ضمن عقد خارج از نکاح شرط شده باشد .

سپس مجلسی ره گوید بدانکه ممکن است عبارت حدیث بمعنی دیگر هم حمل شود جز اینمعنی که عامه گفته‌اند:

۱ـ مقصود ازمحلل ومحلل‌له تاخیر ماه حرام باشد که آن‌را نسییء نامندو در زمان جاهلیت معمول بوده است زمخشری گفته جنادة بن عوف کنانی درزمان جاهلیت مطاع بود و در موسم حج بر پشت یکشتری برپا میشد و ببلندترین آواز خود می گفت معبودان شمامحرم را برای شماها حلال کردند شما آن‌را حلال‌شمارید ودرسال آینده جارمیکشید که معبودان شما محرم را برشماها حرام‌دانسته‌اند و شماها هم آن‌را حرام‌دانید.

وعلی‌بن ابراهیم گفته‌است مردی از کنانه بوده که در موسم حج میایستاده و میگفته‌من‌خون محللان راکه طی و خثعم باشند در ماه محرم حلال کردم و آن را تاخیرانداختم و بجای آن ماه صفر را حرام ساختم‌و در سال آینده جار میکشید که من‌ماه صفررا حلالکردم وآن‌رابتاخیرانداختم وبجای آن محرم‌را حلال ساختم انتهی.

وشاید این معنی به‌روایات واصول اصحاب ما او فق باشد.

۲ـ مقصود مطلق‌تحلیل حرام الهی باشد.

دنباله حدیث۲۷ـ

و هر که رابطه ولاء خود را باجز مولاهای خود قراردهد وهر کسیکه مدعی نژاد و نسبی گردد که شناخته نشود .

شرحـ چون در صدر اسلام هر کس از مسلمانان که‌ازنژادعرب نبود باید خودرا وابسته بیك خاندان عرب کند و بزبان امروز اینوابستگی شرط قبول شناسنامه مسلمانی و حفظ حقوق مدنی او بود و این عنوان از رابطه آزاد کردن بندگان گرفته شده بود که هرگاه کسی بنده‌ای راآزاد میکرد آن بنده به‌رابطه آزاد کردن مولای او بود و آزاد کننده هم مولای او بود واین رابطه در نظام اسلامی از زمان عمر که دفتر حقوق تنظیم شد جزء ملیت اسلام گردید وهر مسلمانی باید یا از نژادعرب باشد و یا وابسته بیك خاندان عرب معرفی شودونسب‌ولاءاز نظراحکام‌خاصه‌وازنظر اعتبار اجتماعی خود آثار و احکامی داشت و بسیار میشد که باینجهت رابطه ولاء دروغین یا نسب دروغی جعل میکردند.

والمتشبّهین من الرّجال بالنساء والمتشبّهات من النساء بالرّجال.

ومن أحدث حدثاً في الإسلام أو آوی محدثاً ومن قتل غیر قاتله أو ضرب غیر ضاربه و من لعن أبویه، فقال رجل: یارسول‌الله أیوجد رجلٌ یلعن أبویه؟ فقال: نعم، یلعن آباء الرّجال و اُمّهاتهم فیلعنون أبویه لعن‌الله رعلاً وذکوان وعضلاً ولحیان والمجذمین من أسد وغطفان وأبا سفیان بن حرب وشهیلاً ذا الأسنان وابني ملیکة بن جزیم ومروان و هوذة وهونة.

مانند اینکه معاویه برای جلب زیاد بمعاونت خود و جدا کردن او از امیرالمؤمنین نسب‌اموی برای اوتراشید واورا برادرخودوفرزندابی‌سفیان‌خواندوچون باعتبار اختلاف حکومت‌هااعتبار خانـدان های عرب و وابسته گی‌بدانهاتغییر میکرد برخی‌مردم هم‌رابطه ولاء و نسب خود را بر طبق وضع زمانه عوض میکردند و خود را مولای یك خاندان محبوب‌تر نزد حکومت وقت معرفی میکردند یا اینکه نسب خودرا دروغی اظهار میداشتند مثل اینکه برخی مردم در این زمان از نظرشناسنامه‌چنین میکنند و ملیت خود دابرای مقاصدی، دروغی اظهار میدارند، برای جلوگیری از اینموضوع پیغمبر اسلام این لعننامه را صادر کرده است.

دنباله حدیث۲۷ـ

و آن مردانی که خود را بمانند زنان سازند و آن زنانی که خود رابمانند مردان کنند.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله والمتشبهین الخ» باینکه مرد لباس مخصوص زن را بپوشد یا آرایش مخصوص بزن رابخود گیرد و بعکس ومشهور میان‌علمای‌ما حرمت در هردواست پایان نقل‌از مجلسی ره.

من گویم ــ تشبه هر کدام بدیگری در صفات خاصه جنسی مانند اینکه مردی مفعول واقعشود یازنی بعنوان مساحقه خود رافاعل قراردهد انسب بمقام‌است.

دنباله حدیث۲۷ـ

و هر که در اسلام حادثه‌ای پدید آورد و بدعتی نهد (و در برخی اخبار بقتل نفس تفسیرشده است از مجلسی ره) یا آنکسکه حادثه‌ای پدید کرده بمنزلش‌جای دهدواورا درپناه خود گیردوهر که جزقاتل خودرا بعنوان انتقام‌بکشد (یعنی ولی خون‌باشد واز جز شخص قاتل انتقام گیرد که‌شرعاً بایدقصاص شود یامقصود اینستکه جز کسیکه باوهجوم کرده ومیخواهد اورا بکشد بقتل رساند از مجلسی ره) ویا جز کسیکه اورا میزند بزند وهر کس پدر ومادر خودرا لعنت کند.

مردی گفت یارسول‌الله آیامردی هم یافت میشود که پدر ومادر خودرا لعنت کند؟ در بـاسخ فرمود: آری پدرمردم ویا مادر مردمرا لعنت‌میکند وآن‌ها درعوض پدر ومادرش رالعنت میکنند (و این‌فرد خفی لعن بربدر ومادر استکه پیغمبر(ص) توضیح داده).

و خدا لعنت کند قبیله رعل و ذکوان و عضل و لحیان و تیره جذیمه از قبیله اسد و غطفان را و ابوسفیان وشهیل ذاالاسنان ودو پسرملیکة‌بن جزیم ومروان وهوذه وهونه را.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ قوله شهبلا ـ با شین نقطه دار و باء یك نقطه و در برخی نسخه‌ها

٢٨ - عليُّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى ، عن يونس ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ مولى لأمير المؤمنين عليه السلام سأله مالاً فقال : يخرج عطائي فاُقاسمك هو ، فقال لا أكتفي وخرج إلى معاوية فوصله فكتب إلى أمير المؤمنين عليه السلام يخبره بما أصاب من المال فكتب إليه أمير المؤمنين عليه السلام :

أمّا بعد فانّ مافي يدك من المال قد كان له أهل قبلك وهو صائر إلى أهله بعدك و إنّما لك منه ما مهّدت لنفسك فآثر نفسك على صلاح و لدك فانّما أنت جامع لأحد رجلين : إمّا رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت وإمّا رجل عمل فيه بمعصية الله فشقي بما جمعت له وليس من هذين أحد بأهل أن تؤثره على نفسك ولا تبرد له على ظهرك، فارج لمن مضى رحمة الله وثق لم بقي برزق الله .

با سین بی نقطه و یاء دو نقطه ضبط شده و شاید نام مردی باشد مانند آنچه پس از او در حدیث ذکر شده است.

حکایت یکی ازموالی امیرالمؤمنین (ع)

و نامهٔ آن‌حضرت بوی :

۲۸ـ ازامام صادق (ع) فرمود. یکی ازآزاد کرده‌های امیرالمؤمنین (ع) پولی‌ازآن‌حضرت درخواست کرد اوفرمود بهره‌عطای منکه ازبیت‌المال بیرونشد من آن‌را باتو بخش‌میکنم (یعنی‌نیمی ازمن باشد ونیمی ازتو) گفت برای‌من بس‌نیست ومن باین‌اکتفاء نکنم و بیرونشد نزد معاویه رفت و او بوی صله‌ای داد و او هم نامه‌ای به امیرالمؤمنین نوشت و گزارش داد که چه اندازه‌پول دریافت کرده است.

امیرالمؤمنین (ع) درپاسخ اواین نامه‌را نوشت:
اما بعد راستی آنچه مال دردست تواست پیش از تو دردست دیگری بوده و پس از تو بدست دیگر افتدتوازآن همان بهره‌داریکه برای خودبرداری،خودرابرپس انداز برای فرزندت مقدم دار زیرا تو برای یکی‌ازدو جانشین فراهم کنی یاآنکه در طاعت خدایش بکارزند دراینصورت او سعادت مندشد بدانچه تو خودرا برای‌آن بدبخت کردی ویا کسیکه آن‌را در نافرمانی خدا بکار زند و بدانچه‌برایش‌فراهم کردی‌بدبخت شده‌وهیچکدام این‌دوشایسته نباشد که‌آن‌ها را برخودت برگزینی و پیش‌داری و برای‌او باری بردوش خود گزاری، برای آنکه گذشته برحمت‌خدا امیدوار باش وبرای آنکه بماند بروزی خدااعتماد کن.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «قوله فارج‌لمن‌مضى» یعنی‌درباره‌آن فرزندانتکه در گذشته‌اندامیدوار باش ـ پایان نقل از مجلسی ره.

(كلام علي بن الحسين عليه السلام)

۲۹- حدثني محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى؛ وعليّ بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن غالب الأسدي، عن أبيه، عن سعيد بن المسيّب قال: كان عليّ بن الحسين عليه السلام يعظ الناس و يزهّدهم في الدّنيا ويرغّبهم في أعمال الآخرة بهذا الكلام في كلّ جمعة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وحفظ عنه و كُتب كان يقول:

أيّها الناس اتّقوا الله واعلموا أنّكم إليه ترجعون فتجد كلّ نفس ما عملت في هذه الدّنيا من خير محضراً وما عملت من سوء تودّ لو أنّ بينها وبينه أمداً بعيداً ويحذّركم الله نفسه؛ ويحك يا ابن آدم الغافل وليس بمغفول عنه.

يا ابن آدم إنّ أجلك أسرع شيء إليك، قد أقبل نحوك حثيثاً يطلبك ويوشك أن يدركك و كأن قد أوفيت أجلك وقبض الملك روحك وصرت إلى قبرك وحيداً فرداً إليك فيه روحك واقتحم عليك فيه ملكان ناكر ونكير لمساءلتك وشديد امتحانك، ألا وإنّ أوّل ما يسألانك عن

من گویم در نامه امیرالمؤمنین (ع) انتقادی ازاین روی برنده بمعاویه نشده است و نسبت بمالیکه اخذ کرده بیان حرمتی نگردیده و چنان بر می آید که رفتن او بنزد معاویه باجازه خود حضرت بوده و مالی را هم که گرفته است باعتبار سهم خود از بیت المال بوده و یا به حساب در یافت باجازه علی (ع).

سخنی ازعلی بن الحسین (ع)

۲۹- سعیدبن مسیب گوید علی بن الحسین(ع) راشیوه بود که درهر روزجمعه درمسجد پیغمبر (ع) مردم را پند میداد و آنهارانسبت بدنیا دعوت بزهد میکرد و بکار آخرت ترغیب مینمود و این سخنرانی ازوی حفظشده و نوشته گردیده آنحضرت درهر جمعه میفرمود:

أیامردم ازخدا بپرهیزید و بدانید که نزداو برمیگردید و هر کس آنچه کار خوب در این دنیا کرده است دریافت میکند و برای او حاضر میشود و هرچه کار بدهم کرده در برابر او حاضرشود و آرزو کند که کاش میان او واینکر دار بدش مدت طولانی فاصله بود و خداوند شما را از خود برحذر داشته ، وای بر تو ای آدمیزاده غافل با اینکه از تو غفلت نشود وحساب تو را دارند.

ای آدمیزاده مرگ تو از هرچیز شتابنده‌تر است محققاً بتو روی آورده و با کمال جدیت تو را میجوید و نزدیك است گریبانت را بگیرد و گویا اینکه عمرت بسررسیده و فرشته خداجانت را گرفته و تنها بگورت در افتادی و جانت بتنت بر گشته و دو فرشته خدا بنام ناکر و نکیر ناخوانده و بی اجازه برای باز پرسی از تو بگورت درآمده‌اند و تورا سخت آزمایش میکنند.

ربّك الذي كنت تعبده وعن نبيّك الذي اُرسل إليك و عن دينك الذي كنت تدين به و عن كتابك الذي كنت تتلوه وعن إمامك الذي كنت تتولّاه ، ثمّ عن عمرك فيما كنت أفنيته ومالك من أين اكتسبته وفيما أنت أنفقته ، فخذ حذرك وانظر لنفسك و أعدّ الجواب قبل الامتحان والمساءلة والاختبار فان تك مؤمناً عارفاً بدينك ؛ متّبعاً للصادقين ، موالياً لأولياء الله لقّاك الله حجّتك وأنطق لسانك بالصّواب وأحسنت الجواب وبشّرت بالرضوان والجنّة من الله عزّ وجلّ واستقبلتك الملائكة بالرَّوح والريحان و إن لم تكن كذلك تلجلج لسانك ودحضت حجّتك و عييت عن الجواب وبشّرت بالنّار واستقبلتك ملائكة العذاب بنزل من حميم وتصلية جحيم .

واعلم يا ابن آدم إنّ من وراء هذا أعظم وأفظع وأوجع للقلوب يوم القيامة ، ذلك يوم مجموعٌ له النّاس وذلك يوم مشهودٌ ، يجمع الله عزّ وجلّ فيه الأوّلين والآخرين ذلك يوم ينفخ في الصّور و تبعثر فيه القبور وذلك يوم الآزفة إذ القلوب لدى الحناجر كاظمين وذلك يومٌ لا تقال فيه عثرة ولا يؤخذ من أحد فدية ولا تقبل من أحد معذرة ولا لأحد فيه مستقبل توبة ، ليس إلّا الجزاء بالحسنات

هلا نخست چیزیکه ازتو پرسند از پروردگار تو استکه اورا بپرستی واز پیغمبرتو که بسوی تو فرستاده شده است و از دینیکه با آن دین داری کردی و از آن کتابیکه آن را میخوانی و از امام و پیشوائیکه دست تولی بدامن او داری سپس از عمرت باز پرسند که آن را در چه تمام کردی و از مالت که از کجا بدست آوردی و درچه راهی صرف کردی .

تو درحذر باش وخودرا بپا و پاسخ رایپش از رسیدن امتحان و بازپرسی وخبر گیری آماده کن اگر توشخص باایمان وعارف بدینت باشی و پیروی از رهبران راستگو کنی و دوستدار اولیاء خدا باشی خداحجت خودش رابدهانت گزارد وزبانت رابدرستی گویا سازد و پاسخ پسندیده وخوب بدهی و مژده رضوان و بهشت از خدا عزوجل دریافت کنی و فرشته‌ها تو را باروح وریحان استقبال کنندو اگر چنین نباشی زبانت بگیرد و حجت و دلیلت نادرست درآید واز پاسخ درست درمانی و مژده دوزخ بگیری و فرشته های عذاب باستقبال تو آیند با پذیرائی به آب جوشان و بـر افروختن در دوزخ سوزان:

وای آدمیزاده بدانکه در دنبال اینوضعیت پیش آمدی بزرگتر و جگر خراش‌تر و دل درد آورتر است و آن روز رستاخیز است روزیکه همه مردم در آن فراهم آیند و این روز دیدنی است خدا عزوجل همه اولین وآخرین را در آن گردآورد .این روزیست که در صور دمیده شودوهرآنکه در گور است محشور گردد .

این روز آزفه است (یعنی روز نزدیك) گاهیکه دلها ازهراس بگلوگاه رسند وخشم خـود را بناچار فروخورند و این روزیستکه از لغزش در آن صرفنظر نشود و از هیچکس عوضی نگیرند و از احدی عذر و پوزشی نپذیرند و برای کسی در آن توبه مقبول نشود در آن روز نباشد جـز

والجزاء بالسيئات فمن كان من المؤمنين عمل في هذه الدنيا مثقال ذرة من خير وجده ومن كان من المؤمنين عمل في هذه الدنيا مثقال ذرة من شر وجده .

فاحذروا أيها الناس من الذنوب والمعاصي ماقد نهاكم الله عنها وحذركموها في كتابه الصادق والبيان الناطق ولاتأمنوا مكر الله وتحذيره وتهديده عند مايدعوكم الشيطان اللعين إليه من عاجل الشهوات واللذات في هذه الدنيا فان الله عز و جل يقول : «إن الذين اتقوا إذامسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذاهم مبصرون» وأشعروا قلوبكم خوف الله وتذكروا ماقدوعدكم الله في مرجعكم إليه من حسن ثوابه كما قدخوفكم من شديد العقاب فانه من خاف شيئاً حذره ومن حذر شيئاً تركه ولاتكونوا من الغافلين المائلين إلى زهرة الدنيا الذين مكروا السيئات فان الله يقول في محكم كتابه : «أفأمن الذين مكروا السيئات أن يخسف الله بهم الأرض أو يأتيهم العذاب من حيث لايشعرون * أو يأخذهم في تقلبهم فماهم بمعجزين * أو يأخذهم على تخوف» فاحذروا ماحذركم الله بما فعل بالظلمة في كتابه ولاتأمنوا أن ينزل بكم بعض ماتواعد به القوم

دیدن پاداش و جزای کارهای خیر و حسنات و دیدن سزا و کیفر بد کرداری ها وسیئات ، هر کس از مؤمنان باشد و در این دنیا بوزن ذره‌ای کار خوب کرده است آنرا دریافت کند و هرمؤمنی‌هم دراین دنیا بوزن یك ذره کار بد کرده باشد آنرا دریابد.

پس‌أیا مردم از گناهان و نافرمانی ها حذر کنید از آنچه خدا برشما غدقن کرده و شماها را از آن‌ها برحذر داشته است‌در کتاب راست گو و بیان رسای خود از عقاب خدا ، و از برحذرداشتن‌و تهدید او آسوده خاطر نباشید وقتیکه شیطان لعین شمارا بدان دعوت‌میکند بخاطر شهوات و لذات آنی این‌دنیا زیراخدا عزوجل میفرماید (۲۰۱- الاعراف) راستی آنکسانیکه چون‌شیطان و لگردی بآن‌ها برخورد یادآور خداشوندو باهوش و بینا باشند.

ترس خدارا دردل خود احساس کنید و بیادآورید آنچه‌را خداوند از ثواب نیك‌خود در هنگام برگشت بدرگاه وی بشما وعده داده است چنانچه شما را از عذاب خود بر حذر داشته زیرا هر که از چیزی بیم دارد از آن برحذر باشد و هر که از چیزی حذر کند آنرا وانهد .

شما اززمره عاقلان وبیخودانی نباشید که بشکوفانی دنیا دل داده‌اند آن هائیکه برای بد کرداری‌ها توطئه میکنند زیراخداوند در کتاب محکم خودفرماید :

(٤٤- النحل) آیاآسوده زیندآنکسانیکه توطئه بد کرداری کنند از اینکه‌خداوند آن‌ها را بزمین فرو بردیاعذابی آن‌هارافرا گیرد ازآنجا که‌هیچ گمانی نبرندو توجهی ندارند (تاپیشگیری کنند).

٤٥- یا اینکه خداوند در هنگام حرکت و گردش آن‌ها بگیردشان و نتوانند از خود دفاعی کنند.

٤٦- یاآن‌هارا درحال بیم وترس برگیرد و مأخوذ دارد- درحذرباشید ازآنچه خدا شما را درحذر داشته بشرح آنچه باستم کاران کرده‌است ودر قرآنش بیان‌نموده و آسوده خاطر نباشید از

الظالمين في الكتاب

والله لقد وعظكم الله تعالى في كتابه بغيركم فانّ السعيد من وعظ بغيره ولقد أسمعكم الله في كتابه ماقد فعل بالقوم الظالمين من أهل القرى قبلكم حيث قال: «وكم قصمنا من قرية كانت ظالمة» وإنّما عنى بالقرية أهلها حيث يقول: «وأنشأنا بعدها قوماً آخرين» فقال عزّ وجلّ: «فلمّا أحسّوا بأسنا إذاهم منها يركضون ۞ (يعني يهربون قال:) لاتركضوا وارجعوا إلى ما اُترفتم فيه ومساكنكم لعلّكم تسألون ۞ (فلمّا أتاهم العذاب) قالوا ياويلنا إنّا كنّا ظالمين ۞ فمازالت تلك دعويهم حتّى جعلناهم حصيداً خامدين» و أيم الله إنّ هذه عظة لكم و تخويف إن اتّعظتم وخفتم، ثمّ رجع القول من الله في الكتاب على أهل المعاصي والذّنوب فقال عزّ وجلّ: «ولئن مسّتهم نفحة من عذاب ربّك ليقولنّ يا ويلنا إنّا كنّا ظالمين» فان قلتم أيّها النّاس: إنّ الله عزّ وجلّ إنّما عنى بهذا أهل الشرك فكيف ذلك وهو يقول: «ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئاً وإن كان مثقال حبّة من خردل أتينا بها و كفى بنا حاسبين».

اینکه برسر شما فرود آید بعضی از آنچه در کتاب خود بقوم ستمکار وعده داده است بخدا سوگند شمارا درقرآن خود بشرح حال دیگران پند آموخته.

وراستی خوشبخت و سعادتمند کسی استکه ازملاحظه حال دیگران پندآموزد وهر آینه خداوند بشماشنوانده است درقرآن خود که بامردم ستم پیشه ازاهل آبادیهای پیش ازشما چه کرده است درآنجا که فرماید (١١- الانبياء) «چه بسیار آبادیکه آنرا درهم شکستیم درصورتیکه ستمکاره بود»- و همانا مقصودش اهل آبادیست چونکه میفرماید، «و پدید آوردیم پس از آن مردم دیگری را- پس از آن میفرماید عزوجل:

١٢- پس چون عذاب ما را احساس کردند بناگاه آنان بدو افتادند (یعنی گریختند فرموده)

١٣- مگریزید و برگردید بسوی خوش گزرانیهای خود ومسکن‌های خود تاشاید بازپرسی شوید، (وچون عذاب برسرشان آمد).

١٤- گفتند وای برما راستیکه ماستم پیشه بودیم:

١٥- وپیوسته این برزبانشان بود تاآن‌ها راخورد ونابود کردیم.

سوگند بخدا که این خود پندیست برای شماها و تهدیدیست اگر پندپذیر و بیمناك شوید، سپس گفتار خدا درقرآن باهل معصیت و گناه برگشته و خدا عزوجل فرموده است (٤٦- الانبياء) واگر يك دمی ازعذاب پرورد گارت بدان هارسدهر آینه‌می گویند ایوای برماراستی‌ماستم کاریم- واگرشما بگوئید أیامردم‌راستی خداعزوجل‌دراین آیه‌شرك‌راقصدداردِ، چگونه میشود این‌سخن‌را گفت؟ با اینکه دنبالش میفرماید (٤٧- الانبياء) ما ترازوی عدالت‌را درروز قیامت بر پا کنیم و هیچکس بهیچ اندازه ستم نشود واگر بوزن یکدانه خردل هم کرداری دارد آنرا بحساب آوریم و همین بسکه‌ما حسابگر باشیم.

اعلموا عباداللّه أنّ أهل الشرك لاينصب لهم الموازين ولاينشر لهم الدواوين وإنّما يحشرون إلى جهنّم زمراً وإنّما نصب الموازين ونشر الدواوين لأهل الاسلام .

فاتّقوا اللّه عباداللّه و اعلموا أنّ اللّه عزّ وجلّ لم يحبّ زهرة الدّنيا وعاجلها لأحد من أوليائه ولم يرغّبهم فيها وفي عاجل زهرتها وظاهر بهجتها وإنّما خلق الدّنيا وخلق أهلها ليبلوهم فيها أيّهم أحسن عملاً لآخرته وأيم اللّه لقد ضرب لكم فيه الأمثال وصرّف الآيات لقوم يعقلون ولا قوّة إلّا باللّه .

فازهدوا فيما زهّدكم اللّه عزّ وجلّ فيه من عاجل الحياة الدّنيا فانّ اللّه عزّ و جلّ يقول وقوله الحقّ : «إنّما مثل الحيوة الدّنيا كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام حتّى إذا أخذت الأرض زخرفها وازّيّنت وظنّ أهلها أنّهم قادرون عليها أتاها أمرنا ليلاً أو نهاراً فجعلناها حصيداً كأن لم تغن بالأمس كذلك نفصّل الآيات لقوم يتفكّرون

ای بنده های خدا بدانید که برای مشرکان میزانی بر پا نشود و نامه عملی بمیان نیاید و همانا بی‌حساب یکجابدوزخ محشورشوند و همانا که نصب میزان‌ها و نشر نامه‌های اعمال برای اهل اسلام است.

ای بنده‌های خدا از خدا بپرهیزید و بدانید که خداعزوجل شکوفانی آنی دنیای فانیرا دوست ندارد برای هیچکدام از دوستانش و آنان را بدان و شکوفانی آنی آن و خرمی آن تشویق نکرده است و همانادنیارا آفریده واهلش را آفریده تابیازماید که کدامشان خوش کردارندبرای دیگر سرای خود و بحق خدا که برای شما درباره آن مثلها زده و آیاتی بر شمرده برای مردم خردمند ولا قوة الا بالله.

زهد ورزید درآنچه خداعزوجل شمارابزهد در آن واداشته است درباره زندگی آنی دنیازیرا خدا عزوجل میفرماید و گفتارش حق است (۲۴- یونس) همانا نمونه زندگی دنیا چون آب باران استکه از سوی آسمان فرودآید وبا گیاه زمین درآمیزداز آنچه که مردم و چهارپایان میخورند تا آنگاه که زمین نگارستان شد و بخوبی زیور خود را از گل و سبزه و چمن بخود بر گرفت‌ومردم آن پنداشتند که برآن توانا و مسلطند در شبی یا روز روشنی فرمان دررسد و آنرا درو کند و نابود سازد تاگویا دیروز سبزه و گیاهی نداشته همچنین آیات خود را شرح دهم برای مردمی که میاندیشند.

شرح- از مجلسی ره - بیضاوی گفته « انما مثل الحیوة الدنیا» - یعنی حال دنیا در زود گذری شگفت آور و رفتن نعمتش پس از روی آوردن آن و فریبایش برای‌مردم «چون بارانیستکه از آسمان بزیر آید وبا گیاه زمین درآمیزد وبهم بپیچد «از آنچه مردم و چهارپایان میخورند » از زراعت و سبزیجات وعلف بیابان..

فكونوا عباد الله من القوم الذين يتفكّرون ولا تركنوا إلى الدنيا فان الله عزّ وجلّ قال لمحمد صلّى الله عليه وآله وسلّم: «ولا تركنوا إلى الذين ظلموا فتمسّكم النار» ولا تركنوا إلى زهرة الدّنيا و ما فيها ركون من اتّخذها دار قرار ومنزل استيطان فانّها دار بلغة ومنزل قُلعة و دار عمل، فتزوّدوا الأعمال الصالحة فيها قبل تفرّق أيّامها وقبل الاذن من الله في خرابها فكأن قد أخربها الذي عمّرها أوّل مرّة وابتدأها وهو وليّ ميراثها فأسأل الله العون لنا ولكم على تزوّد التقوى والزّهد فيها، جعلنا الله وإيّاكم من الزّاهدين في عاجل زهرة الحياة الدّنيا، الرّاغبين لآجل ثواب الآخرة فانّما نحن به وله وصلّى الله على محمّد النبيّ وآله وسلّم والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

دنباله حدیث۲۹-

ای بنده‌های خدا از آن مردم باشید که میاندیشند و بدنیا اعتماد نکنید زیرا خداعزوجل به محمد (ص) فرموده‌است (۱۳- هود) اعتماد نکنید بآن‌ها که ستمگرند تا آتش گیرید - اعتماد نکنید بشکوفانی زندگی دنیا وآنچه درآن است بمانند اعتماد کسیکه آنرا خانه پاینده و منزل جاویدان برگرفته است زیرادنیا خانه موقتی و منزل کوچ است و جایگاه کردار خوبست‌از کردار شایسته در آن توشه برداریدپیش‌از آنکه روزگارش بگذرد و پراکنده شود و پیش ازآنکه‌اجازه ویرانیش از سوی خداوند صادر گردد وآنکه آبادش کرده از نخست و آنرا پدید آورده ویرانش سازد، واواست که سرپرست میراث آنست پس از گذشت همه‌ساکنانش.

من ازخدا خواستارم کمك‌دهد بماها وشماها برتوشه گیری وزهد دردنیا خدا ما و شما را از زاهدان سازد درشکو فانی آنی زندگانی این‌دنیای فانی برای رسیدن بثواب آخرت زیرا همانا باو زنده ایم و برای آنیم وصلی الله علی محمد النبی و آله و سلم. و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

شرح- از مجلسی ره - قوله دار بلغة - البلغة بضم باء آنچه بزندگی روزمره رسا است یعنی دنیا محلی است عاریت و سزا است که در آن بهمان اندازه کفایت قناعت شود یا مقصود این است که دنیا وسیله رسیدن به آخرت است و باید از آن برای رسیدن به ثواب آخرت در یافت شود.

جوهری گفته است این منزل قلعه‌است‌یعنی‌وطن نمیتواندشد و مجلس قلعه آنجااستکه‌صاحبش باید بی‌دربی‌برخیزد ونیز گویند آن‌ها بروضع قلعه‌اند یعنی‌درحال کوچند.

قوله « فانما نحن به و له » ظاهر این است که ضمیر بر می گردد به ثواب الاخره یعنی ما بدان اندریم و این کنایه از نزدیکی آن است و له یعنی برای آن آفریده شدیم و برای آن تکلیف داریم و ممکن است ضمیر بخدا تعالی برگردد یعنی ما باوهستیم وبکمك اونیازمندیم و باید کردار ما برای او باشد.

(حديث الشيخ مع الباقر عليه السلام)

٣٠ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن محمّد بن سنان ، عن إسحاق بن عمّار قال: حدّثني رجل من أصحابنا ، عن الحكم بن عتيبة قال : بينا أنا مع أبي جعفر عليه السلام والبيت غاصّ بأهله إذ أقبل شيخ يتوكّأ على عنزة له حتّى وقف على باب البيت فقال : السلام عليك يا ابن رسول الله ورحمة الله وبركاته ، ثمّ سكت فقال أبو جعفر عليه السلام: وعليك السلام ورحمة الله وبركاته ثمّ أقبل الشيخ بوجهه على أهل البيت و قال : السلام عليكم ، ثمّ سكت حتّى أجابه القوم جميعاً وردّوا عليه السلام ثمّ أقبل بوجهه على أبي جعفر عليه السلام ثمّ قال: يا ابن رسول الله أدنني منك جعلني الله فداك فوالله إنّي لأُحبّكم وأُحبّ من يحبّكم ووالله ما اُحبّكم وأُحبّ من يحبّكم لطمع في دنيا و[الله] إنّي لأُبغض عدوّكم وأبرأ منه و والله ما اُبغضه و أبرأ منه لوتر كان بيني وبينه والله إنّي لأُحلّ حلالكم وأُحرّم حرامكم وأنتظر أمركم فهل ترجو لي جعلني الله فداك ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: إليّ إليّ حتّى أقعده إلى جنبه ثمّ قال: أيّها الشيخ إنّ أبي عليّ بن الحسين عليه السلام أتاه رجل فسأله عن مثل الذي سألتني عنه فقال له أبي عليه السلام : إن تمت ترد على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى عليّ والحسن والحسين وعليّ بن الحسين ويثلج قلبك ويبرد فؤادك وتقرّ عينك و تستقبل بالرَّوح والريحان

حديث پیرمرد باامام باقر(ع)

۳۰ـ ازحکم بن‌عتیبه گوید: در این میان که ما باامام باقر(ع) بودیم واتاق پراز جمعیت بود بناگاه پیرمردی که برعصای پیکان داری تکیه میزد پیش آمد تا بدراتاق ایستاد و گفت السلام علیك یابن رسول‌الله و رحمة‌الله و برکاته سپس دم فروبست.

وامام باقردرپاسخ او گفت وعليك السلام ورحمة‌الله بركاته سپس آن پیرمرد رو باهل مجلس کرد و گفت السلام علیکم ودم بست تاهمه مردم پاسخ گفتند و سلام اورا جواب دادند سپس روی بامام باقر(ع) کرد و گفت یابن رسول‌الله مرا بخود نزدیك ساز خدا مرا قربانت کناد بخدا سوگند که من شماها را دوست‌دارم و دوستداران شما را هم دوست دارم وبخدا که این دوستی شما و دوستی دوستداران شمابرای چشم‌داشت بدنیا نیست.

و[بخدا] براستی من دشمن شما را بد دارم و از او بیزارم و بخدا سوگند اورا بد ندارم واز او بیزارنیستم برای خونیکه میان من واو است وبخدا سوگند من حلال شما را حلال میشمارم و حرام شمارا حرام‌میشمارم وانتظار امر شمارا دارم آیاقربانت تو برای من‌امیدوار هستی؟ (یعنی امید واری که من اهل‌سعادت ونجات‌باشم) پس امام باقر باوفرمود نزد من‌بیانزدمن بیا ، تااو راپهلوی‌خود نشانید سپس باوفرمود ای پیره‌مرد راستی که مردی نزدپدرم علی‌بن الحسین(ع) آمد وهمین‌خواهش تورا ازاوکرد وپدرم درپاسخش فرمود. اگربمیری وارد میشوی برسولخدا (ص) وبر علی وحسن و حسین وعلی بن‌الحسین (ع)ودلت خنك میشود ودرونت آرام می گردد و چشمت روشن میشودوفرشته

مع الكرام الكاتبين لو قد بلغت نفسك ههنا - وأهوى بيده إلى حلقه - وإن تعش ترى مايقرّ الله به عينك وتكون معنا في السنام الأعلى ، [ف]قال الشيخ : كيف قلت يا أباجعفر ؟ فأعاد عليه الكلام فقال الشيخ : الله أكبر يا أباجعفر إن أنامتُّ أرِدُ على رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى عليّ و الحسن والحسين وعليّ بن الحسين عليهم السلام وتقرّ عيني ويثلج قلبي ويبرد فؤادي وأستقبل بالرّوح والرّيحان مع الكرام الكاتبين لو قد بلغت نفسي إلى ههنا وإن أعش أرى مايقرّ الله به عيني فأكون معكم في السّنام الأعلى ؟ ! ! ثمّ أقبل الشيخ ينتحب ، ينشج هاهاها حتّى لصق بالأرض و أقبل أهل البيت ينتحبون وينشجون لما يرون من حال الشيخ وأقبل أبوجعفر عليه السلام يمسح باصبعه الدّموع من حماليق عينيه وينفضها، ثمّ رفع الشيخ رأسه فقال لأبي جعفر عليه السلام : يا ابن رسول الله ناولني يدك جعلني الله فداك فناوله يده فقبّلها ووضعها على عينيه وخدّه ، ثمّ حسر عن بطنه وصدره فوضع يده على بطنه وصدره ، ثمّ قام فقال : السلام عليكم وأقبل أبوجعفر عليه السلام ينظر في قفاه و هو مدبر ثمّ أقبل بوجهه على القوم فقال : من أحبّ أن ينظر إلى رجل من أهل الجنّة فلينظر إلى هذا. فقال الحكم بن عتيبة لم أر مأتماً قطّ يشبه ذلك المجلس .

های کرام الکاتبین تورا باروح وریحان استقبال میکنند اگرجانت باینجا برسد (و بادست خود اشاره بگلویش کرد) واگر هم زنده بمانی آنچه چشمترا روشن کند ببینی ودر بالاترین درجه های بهشت باما باشی آن پیره‌مرد گفت ای أباجعفر چه‌فرمودی ؟ آن‌حضرت همان سخنرا برایش باز گفت آن پیره‌مرد گفت:

«الله اکبر» اگرمن بمیرم برسولخدا (ص) واردمیشوم وبر علی وحسن وحسین وعلی‌بن‌الحسین وچشمم روشن میشود ودلم خنك می گردد ودرونم آرام وخوش میشود و فرشته‌های کرام‌الکاتبین‌مرا با روح و ریحان استقبال میکنند اگر جانم بدین جا (گلو) رسد ؟ و اگر هم زنده بمانم بچشم خود به‌بینم آنچه را خدا بدان چشممرا روشن کند و در بالاترین درجه‌های بهشت باشما باشم؟

سپس آن پیره‌مرد فریاد گریه برداشت ونالید ها؛ ها، ها، تا نقش برزمین شد واهل آن خانه هم‌فریاد گریه وناله برداشتند ازحالی که درآن پیره‌مرد دیدند وامام باقر(ع) متوجه‌اوشد و بانگشت خود اشگهارا ازدو پلك آن پیره‌مرد میسود ومیپاشید.

سپس آن پیره مرد سر برداشت و گفت بامام باقر(ع) یابن رسول‌الله خدامرا قربانت کند دستت رابمن بده وامام دستشرا باوداد و پیره‌مرد دست امام را بوسید و بردو دیده و گونه خود نهاد و سپس شکم و سینه خود را گشود ودستش را برروی شکم وسینه خود گذاشت سپس بپا خاست و گفت السلام علیکم وامام باقر بدنبال اومینگریست واو پشت‌داده ومیرفت، سپس امام روی بسوی مردمان کرد وفرمود:

هر که دوست‌دارد بمردی از اهل‌بهشت نگرد باید باین پیره‌مرد نگرد، عتیبه گوید من هیچ مجلس سوگواری رابمانند این‌مجلس پراز شور و گریه ندیدم.

☼(قصة صاحب الزيت)☼

٣١ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كان رجل يبيع الزيت و كان يحبّ رسول الله صلى الله عليه وآله حبّاً شديداً كان إذا أراد أن يذهب في حاجته لم يمض حتّى ينظر إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وقد عرف ذلك منه فاذاجاء تطاول له حتّى ينظر إليه ، حتّى إذا كانت ذات يوم دخل عليه فتطاول له رسول الله صلى الله عليه وآله حتّى نظر إليه ثمّ مضى في حاجته فلم يكن بأسرع من أن رجع فلمّا رآه رسول الله صلى الله عليه وآله قد فعل ذلك أشار إليه بيده اجلس فجلس بين يديه فقال : مالك فعلت اليوم شيئاً لم تكن تفعله قبل ذلك ؟ فقال : يارسول الله والذي بعثك بالحقّ نبيّاً لغشي قلبي شيء من ذكرك حتّى مااستطعت أن أمضي في حاجتي حتّى رجعت إليك ، فدعاله وقال له خيراً ثمّ مكث رسول الله صلى الله عليه وآله أيّاماً لايراه فلمّا فقده سأل عنه فقيل : يارسول الله مارأيناه منذ أيّام فانتعل رسول الله صلى الله عليه وآله وانتعل معه أصحابه و انطلق حتّى أتوا سوق الزّيت فاذا دكان الرّجل ليس فيه أحد ، فسأل عنه جيرته فقالوا : يا رسول الله مات ولقد كان عندنا أميناً صدوقاً إلّا أنّه قد كان فيه خصلة ، قال : وماهي ؟ قالوا: كان

داستان زيت فروش

٣١ـ ازامام صادق (ع) فرمود: مردى بود كه روغن زيتون ميفروخت ورسولخدا (ص) رادوست ميداشت شيوه‌اش بود كه هر گاه ميخواست دنبال كارى برود، نميرفت تانخست پيغمبر(ص) راديدار كند واينشيوه ازاو معروفشده بود و هر گاه نزدرسولخدا (ص) مى‌آمد آن حضرت گردن ميكشيدتا كه آن مرد ويرا بنگرد.

تايكروزخدمت آن‌حضرت آمدواو هم گردن برافراشت دربرابراوواوهم نگريست برسولخدا(ص) ودنبال كارش‌رفت‌وديرى‌نشد كه‌زود بر گشت وچون‌رسولخدا(ص) ديد كه‌چنين كرد بادست‌باواشاره كرد كه: بنشين، برابر رسولخدا(ص) نشست وآن حضرت ازاو پرسيد امروز كارى كرديكه‌پيش از آن نميكردى (يعنى زود بر گشتى) درپاسخ عرضكرد يارسول‌الله سوگند بدانكه تورا براستى‌و درستى براى‌هدايت‌خلق مبعوث كرده‌است‌يادت دلمرا فرا كرد و هواى ديدارت مرا چنان ربود كه نتوانستم دنبال كارم بروم و بخدمت شما بر گشتم پيغمبر در باره او دعا كرد و جواب خوبى به او داد سپس رسولخدا (ص) چند روز گذرانيد و او را نديد و چون نيافتش از وى پرسيد، در پاسخ به عرض رسيد كه:

يارسول‌الله چندروز است كه مااورا نديديم رسولخدا نعلين خودرا پوشيد ويارانش‌هم‌بهمراهى آن‌حضرت نعلين خودرا بپا كردند تاهمه واردبازار زيتون‌فروشان شدند وبر خلاف انتظار ديدند در دكان آن‌مرد كسى‌نيست واز همسايه‌هاى او ازاو پرسش كرد درپاسخ عرضكردند يارسول‌الله مرد،و هرآينه درميان ماامانت‌دار وراست گفتاربود جزاينكه يك‌خصلت ناستوده هم‌داشت، فرمود. آن چه

يرهق - يعنون يتبع النساء - فقال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله : رحمه الله والله لقد كان يحبّني حبّاً لو كان نخّاساً لغفر الله له .

٣٢ - عليّ بن محمّد ؛ عن أحمد بن أبي عبدالله ؛ عن عثمان بن عيسى ؛ عن ميسّر قال : دخلت على أبي عبدالله عليه‌السلام فقال : كيف أصحابك ؟ فقلت جعلت فداك لنحن عندهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا ، قال : وكان متّكئاً فاستوى جالساً ، ثمّ قال : كيف قلت ؟ قلت والله لنحن عندهم أشرّ من اليهود والنصارى والمجوس والذين أشركوا فقال : أما والله لاتدخل النّار منكم اثنان لاوالله ولاواحد ، والله إنّكم الذين قال الله عزّ وجلّ : « و قالوا ما لنا لانرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار ۞ اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار ۞ إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النّار » ثمّ قال : طلبوكم والله في النّار فما وجدوا منكم أحداً .

بود؟ گفتند: لوده بود، یعنی دنبال زن‌ها میرفت پس رسولخدا(ص) فرمود خدا اورا رحمت کند بخدا که‌مرا سخت‌دوست میداشت واگر بنده‌فروش هم بود هرآینه خدایش می‌آمرزید(در این عبارت نکوهش سختی است از بنده فروشی شایدمقصود کسی‌باشد که آزادانرا بناحق وازروی تعمد اسیر کند وبفروشد- ازمجلسی ره).

در مدح شیعه

٣٢- ازمیسر گوید شرفیاب حضورامام صادق(ع) شدم ، فرمود حال هم مذهبان و یارانت چگونه است؟ گفتم: قربانت ماها درنزد آنان (مسلمانان سنی مآب) ازجهود وترسا و گبر وآنانکه مشرکند بدتریم .

گوید امام‌تکیه زده‌بود، برخاست نشست وسپس فرمود: چه گفتی؟ گفتم بخدا سوگند که ما شیعه درنزد مخالفان ازجهودوترسا و گبر وآن‌ها که مشرکند بدترهستیم، درپاسخ فرمود: هلا بخدا سوگند ازشماها دوتن هم‌بدوزخ نروندنه‌بخدا که یکی‌هم نرودبخداسوگند شماها هستید که خداوند عزوجل فرموده‌است (٦١-ص) وگویند (دوزخیان) چه شده است مارا مردانی را دردوزخ ننگریم که‌آن‌هاراازاشرار برمیشمردیم .

٦٢- ماآنانرا بباد مسخره می گرفتیم (یعنی مذهب آن‌ها رامضحکه و بازیچه میشمردیم) یا بلکه دیده‌ما از آن‌ها لغزیده‌است (واز بس‌خرد و کوچکند بچشم‌ما نمی‌آیند) ٦٣- راستیکه‌این حق است ودرست که دوزخیان باهم ستیزه کنند.

سپس‌فرمود (ع): بخدا شمارا دردوزخ جستجو کنند واز شماهاهیچکس رانیابند.

((وصية النبي (ص) لامير المؤمنين (ع)))

٣٣ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليّ بن النعمان ، عن معاوية بن عمّار قال : سمعت أباعبدالله (ع) يقول : كان في وصيّة النبيّ (ص) لعليّ (ع) أن قال : يا عليّ أُوصيك في نفسك بخصال فاحفظها عنّي ثمّ قال : اللّهمّ أعنه ، أمّا الأولى : فالصدق ولا تخرجنّ من فيك كذبة أبداً ، والثانية : الورع ولا تجترىء على خيانة أبداً. والثالثة: الخوف من الله عزّ ذكره كأنّك تراه . والرابعة : كثرة البكاء من خشية الله يبنى لك بكلّ دمعة ألف بيت في الجنّة . و الخامسة : بذلك مالك و دمك دون دينك . والسادسة الأخذ بسنّتي في صلاتي و صومي وصدقتي أمّا الصلاة فالخمسون ركعة وأمّا الصيام فثلاثة أيّام في الشهر : الخميس في أوّله والأربعاء في وسطه والخميس في آخره وأمّا الصدقة فجهدك حتّى يقول قد أسرفت ولم تسرف ، وعليك بصلاة اللّيل وعليك بصلاة الزّوال وعليك بصلاة الزّوال ، وعليك بصلاة الزّوال وعليك بتلاوة القرآن على كلّ حال وعليك برفع يديك في صلاتك وتقليبهما ، وعليك بالسواك

سفارش و توصیه پیغمبر (ص) بامیر المؤمنین (ع)

۳۳ـ ازمعاویة بن عمار گوید: شنیدم امام‌صادق(ع) میفرمود : دروصیت پیغمبر(ص) برای علی ابن سفارش‌هابود، ای‌علی من تورا درباره خودت بچند خصلت سفارش‌میکنم آنها رااز سخن من حفظ کن سپس‌فرمود: بارخدایا اورا یاری کن.

۱ـ راستی کن ومبادا ازدهانت دروغی برآید.

۲ـ پارسا باش وهرگز پیرامون خیانت‌مگرد.

۳ـ ازخدا عزذکره بترس تاآنجا که گویا اورا بچشم خود می‌بینی .

٤ـ ازترس خدا بسیار گریه کن که بهراشك ریختن هزارخانه دربهشت برای توساخته میشود .

٥ـ مال وجانت رابرای دینت نثار کن.

٦ـ درنماز خواندن وروزه داشتن وصدقه و برداخت‌زکوة بسنت وروش من کار کن اما نماز شبانه روز پنجاه رکعتست (دو رکعت نشسته پس ازنماز عشاء را درنظر نیاورده‌است زیرابجای نماز شبست برای کسیکه موفق بانجام‌آن نشود) .

اماروش‌روزه مستحبی درهرماه سه روزاست اول پنجشنبه ماه وچهارشنبه وسط ماه وآخر پنجشنبه ماه و اما صدقه باندازه‌ایکه توانی تاآنکه بگویند اسراف کردی و تو اسراف درصدقه نکنی (یعنی هرچه درراه‌خدا داده‌شود بجااست گرچه درنظرمردم‌بی‌جاواسراف‌شمرده‌شود) بچسب بنمازشب، بچسب بنماززوال‌ظهر، بچسب‌بنماز زوال‌ظهر، بچسب‌بنماز زوال ظهر، بچسب بتلاوت قرآن درهرحال وبرتو باد که هردودستت‌را در نمازت‌بلند کنی (یعنی درحال الله اکبر گفتن وآنها را در برابر قبله داری)

عند كلّ وضوء و عليك بمحاسن الأخلاق فاركبها ومساوي الأخلاق فاجتنبها فان لم تفعل فلا تلومنّ إلّا نفسك .

٣٤ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح ، عن الحسن بن عليّ ، عن عبدالله بن المغيرة قال : حدَّثني جعفر بن إبراهيم [بن محمّد بن عليّ بن عبدالله بن جعفر الطيّار] عن أبي عبدالله ، عن أبيه عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : حسب المرء دينه، ومروءته عقله، وشرفه جماله ، و كرمه تقواه .

بر تو باد بمسواك كردن نزد هروضوء و بر تو باد باخلاق خوب كه بكاربندى و از اخلاق بد كناره جوئى واگر نكنى بايد سرزنش نكنى جزخودت را.

اخبارى درفضيلت مذهب شيعه ودر فضيلت ائمه (ع)

٣٤ ـ از امام صادق « ع » از پدرش كه رسولخدا « ص » فرمود : شرف خاندانى مرد دين او استو مردانگى خرد او و زيبائيش شرف اواست و كرمش پرهيزگارى او .

شرحـ درنسخه مطبوع تهران مروت وعقل وشرف وجمال همه حرف عطف دارند و مجموع حديث دوجمله ميشود باين ترتيب:

١ـ دين ومروت وعقل وشرف وجمال مرد دين اواست.

٢ـ كرمش تقوى او است . درمتن نسخه چاپى مرآت العقول برسر «جماله» حرف عطف نيست وحديث سه جمله ميشود:

١ـ دين ومروت وعقل حسب مرد است.

٢ـ شرف جمال مرد است .

٣ـ كرم تقواى مرداست ولى ظاهر اينست كه حديث چهار جمله باشد :

١ ـ حسب مرددين اواست، حسب بمعنى مليت وبمعنى فاميلى هردو معنى مى‌دهد ومنظور اينست كه مليت وفاميلى مردبايد همان دين او باشد وهرمسلمانى مليت وفاميلى خودرا اسلام بداند زيرا باعتبار اسلام داراى همه حقوق اجتماعى واحترامات لازمه انسانى است ودرنظر اسلام مليت ديگروفاميلى ديگرى بهيچوجه مورد اعتبار نيست واين پايه برادرى و برابرى همه مسلمانانست .

٢ـ مردانگى هر كس خرد او است ـ اين نظر تحليل همه افراد بشر است از نظر مردانگى و آن معنى ازمردانگى كه عربها در زمان جاهليت اعتبار ميكردند و سائر ملت ها از نظر شعائر قومى و دهشها از نظر لوطى گرى در نظر اسلام و پيغمبر اسلام هيچ اعتبارى ندارد.

٣ ـ زيبائى مرد در شرافت اخلاقى او است كه صاحب سيرت نيك باشد و بهمين معنى خوش سروده است:

صورت زيباى ظاهر هيچ نيست ای برادر سيرت زيبا بيار

٤ ـ كرم مرد در پرهيزكارى و تقوى است چه كرم بمعنى ارجمندى باشد چه به معنى سخاوت زيرا در تقوى از خود و از هواى نفس گذشتن است كه از گذشت مالى بسيار پر اهميت تر است .

۳۵ ـ عنهم ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، وثعلبة ابن ميمون ، وغالب بن عثمان ، وهارون بن مسلم ، عن بريد بن معاوية قال : كنت عند أبي جعفر عليه السلام في فسطاط له بمنى فنظر إلى زياد الأسود منقلع الرّجل فرثاله فقال له : مالرجليك هكذا ؟ قال : جئت على بكر لي نضو فكنت أمشي عنه عامة الطريق ، فرثاله وقال له عند ذلك زياد : إنّي اُلمّ بالذنوب حتّى إذا ظننت أنّي قد هلكت ذكرت حبّكم فرجوت النجاة وتجلّى عنّي فقال أبو جعفر عليه السلام : وهل الدّين إلّا الحبّ ؟ قال الله تعالى : «حبّب إليكم الايمان وزيّنه في قلوبكم» وقال : «إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله» وقال : «يحبّون من هاجر إليهم» إنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال : يارسول الله اُحبّ المصلّين ولا اُصلّي واُحبّ الصوّامين ولا أصوم؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : أنت مع من أحببت ولك ما اكتسبت و قال : ماتبغون وما تريدون أما إنّها لو كان فزعة من السماء فزع كلّ قوم إلى مأمنهم وفزعنا إلى نبيّنا وفزعتم إلينا .

۳۵ـ ازبریدبن معاویه گوید: من درخدمت امام باقر (ع) بودم آن حضرت درچادر خود تشریف داشت که درمنی برپا بود و نگاهی بسوی زیاد اسود کرد که پاهایش از بن بر آمده بود وبرای او سوگوار و غمنده شد و باو فرمود : چرا پاهایت چنین شده است ؟ گفت من سوار بر یکشتر تازه سن ولاغریکه خود داشتم بمکه آمدم وبیشتر راه رابرای رعایت اوپیاده طی کردم و امام بحال اوسوگوار شد وزیاد که این لطف رادید گفت.

راستی من بگناهان اندرشوم تاآنجا که پندارم راستی هلاك شدم بیاد دوستی شماهاافتم وامید بنجات پیدا کنم و گره دلم گشوده شود، امام باقر(ع) در پاسخش فرمود: مگردین جز دوستی است، خدا تعالی فرموده است (۷ـ الحجرات) خداوند ایمان رامحبوب شماساخته و دل شمارا بدان آراسته و پرداخته، وهم فرموده است (۳۱ـ آل عمران) اگر شماهائید که خدارا دوست دارید پس از من پیروی کنید تا خدا شمارا دوست بدارد ـ وباز فرموده است (۹ـ الحشر) دوست میدارند (انصار مدینه) هر کس را بسوی آنها بکوچد .

راستی مردی نزدپیغمبر آمد و گفت یا رسول‌الله من نماز گذاران را دوست دارم و خودم نماز نمی گزارم و روزه‌داران را دوست دارم و خودم روزه نمیدارم رسولخدا (ص) در پاسخ او فرمود تو باآنکسانی هستی که آنها را دوست داری و از آن تو است هرچه بدست آری و امام فرمود چه می‌جوئید و چه میخواهید؟

هلا راستش اینست که اگر یك هراس آسمانی در رسد هر مردمی بپناهگاه خود رو کنندوما در پناه پیغمبر گرائیم وشماها درپناه ماها.

شرحـ اظهار آن‌شخص که خودنماز نمیخوانم وروزه نمیدارم بریکی از دووجه است:

۱ـ دارای عذریست که نمی‌تواند نماز بخواند و روزه بگیرد واین نسبت بنماز واجب شبانه

٣٦ ـ سهلٌ ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، وعبدالله بن بكير ، عن سعيد بن يسار قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : الحمد لله صارت فرقةٌ مرجئةً وصارت فرقةٌ حرورية وصارت فرقة قدريّة وسمّيتم الترابيّة وشيعة عليّ ، أما والله ماهو إلّا الله وحده لاشريك له ورسوله صلى الله عليه وآله وآل رسول الله عليهم السلام وشيعة آل رسول الله صلى الله عليه وآله وما الناس إلّا هم ، كان عليٌّ عليه السلام أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وأولى الناس بالناس ـ حتّى قالها ثلاثاً ـ .

٣٧ ـ عنه ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عمر بن أبان الكلبي ، عن عبدالحميد الواسطي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : أصلحك الله لقد تركنا أسواقنا انتظاراً لهذا الأمر حتّى ليوشك الرّجل منّا أن يسأل في يده ، فقال : يا [أبا] عبدالحميد أترى من حبس نفسه على الله لايجعل الله له مخرجاً ؟ بلى والله ليجعلنّ الله له مخرجاً ، رحم الله عبداً أحيا أمرنا ، قلت:

روزی تطبیق نمیشود مگر مقصود نماز کامل ومعمولی باشد.

٢ـ مقصود از نماز وروزه نوافل مقررة باشد مانند نوافل شبانه‌روزی نماز، وروزه هر سه روز در ماه که سنت ثابته پیغمبر(ص) است.

٣٦ـ از سعیدبن یسار گوید از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: سپاس مرخدارا سزاست که یکدسته مرجئه شدند و یکدسته حروریه وخوارج و یکدسته هم قدریه وشماهارا هم ترابیه(منسوب بابوتراب کنیه علی ـ ع) و شیعه علی نامیدند هلا بخدا که نیست آن حقیقت جز خدای وحده لاشریك له و رسولش (ص) و خاندان رسولش وشیعه خاندان رسولش و نیستند سایر مردم جز همان‌خودشان (که در تاریکی و گمراهی مانده‌اند) علی(ع) بهترین مردم‌بود بعداز رسولخدا (ص) ونزدیکترین مردم بخودشان اینراسه مرتبه فرمود

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله مرجئة ـ ارجاء بمعنی تأخیر است بسا که مقصود از آن جمیع مسلمانانی باشد که امیرالمؤمنین‌را دررتبه چهارم‌خلیفه میدانند وجزری آن‌هارایك فرقه‌ای ازمسلمانان دانسته که عقیده دارند بـا ایمان هیچ گناهی ضرر ندارد چنانچه با کفر هیچ طاعتی سود ندارد «حروریه» یکدسته از خوارجند که در محلی نزدیك کوفه بنام حروراء اول بار دسته‌بندی کردند.

« قدریه » اطلاق میشود بر مفوضه و بسا که جبریه را هم قدریه گویند . . . پایان نقل از مجلسی ره .

من گویم حمدخدا را بردسته دسته شدن مسلمانان برای اینست که اگراین اختلافات پدیدنشده بود فرقه شیعه دربرابر عموم عامه نمیتوانست زیست کند وتوسعه یابد .

٣٧ـ از عبدالحمید واسطی گوید بامام باقر (ع) گفتم قربانت ما شیعه در انتظار ظهـور دولت حقه دست از بازار خود بر داشتیم تا آن‌جا که بسا یکی از ماها گدائی کند و سـائل بکف شود در پاسخ فرمود ای ابا عبدالحمید آیا پنداری کسیکه خود را برای خدا باز داشته خدا باو فرج و گشایش نمیدهد؟ آری بخدا که خدا برای او گشایش دهد، خدا رحمت کند هر بنده که کار امامت ما را زنده دارد.

أصلحك الله إنّ هؤلاء المرجئة يقولون ما علينا أن نكون على الذي نحن عليه حتّى إذا جاء ما تقولون كنّا نحن وأنتم سواء ؟ فقال : يا عبدالحميد صدقوا من تاب تاب الله عليه و من أسرّ نفاقاً فلا يرغم الله إلّا بأنفه ومن أظهر أمرنا أهرق الله دمه يذبحهم الله على الاسلام كما يذبح القصّاب شاته قال : قلت : فنحن يومئذ والناس فيه سواء ؟ قال : لا أنتم يومئذ سنام الأرض وحكّامها لا يسعنا في ديننا إلّا ذلك ؛ قلت : فان متّ قبل أن اُدرك القائم عليه السلام ؟ قال : إنّ القائل منكم إذا قال : إن أدركت قائم آل محمّد نصرته كالمقارع معه بسيفه والشهادة معه شهادتان .

گفتم اصلحك الله راستی این فرقه مرجئه میگویند که بما زیانی ندارد که بر همین عقیده خود باشیم تا گاهیکه بیاید آنچه شماها میگوئید (یعنی دولت حقه ظهور کند) و با شما همعقیده شویم و برابر گردیم.

فرمود ای عبدالحمید راست گویند هر که توبه کند خدا توبه او را بپذیرد وهر کس منافق در آید و در دل ایمان ندارد خدا جز بینی خودش را بخاك نمالد و هر که امرامامت را فاش کند خدا خونش را بریزد، خدا در مسلمانی سرشان‌را ببرد چنانچه قصاب گوسفندش را سر ببرد .

گوید: گفتم: پس در آن روز که امام ظهور کرد و دیگران هم باو گرویدند ماها بامردم دیگر برابریم؟

فرمود (ع) : نه ؛ شما در آن روز سروران و فرماندهان روی زمین باشید در عالم دیانت برای‌ما جز این روا نباشد گفتم اگر من پیش از درك امام قائم مردم ؟ فرمود هر که ازشماها گوید اگر من قائم آل محمد (ص) را در یافتم او را یاری میکنم چون کسی باشد که بهمراه او شمشیر زند و شهادت با او دو بار شهادت محسوب شود .

شرح- ازمجلسی ره ـ «و لقد تركنا اسواقنا الخ» ائمة كارظهور امام قائم را برمردم شيعه مشتبه میکردند بمصلحت آنان و برای اینکه نومید نشوند و شیعه امید داشتند که ظهور دولت حقه و قیام با شمشیر بدست جز امام دوازدهم باشد و انتظار آن را میبردند و شاید ترك کسب و بازار برای آمادگی این کار و تمرینات لازمه بوده است یا به امید آینده نزدیك ظهور دولت حقه کسب و بازرگانی را ترك کرده بودند بگمان اینکه پس از ظهور دولت حقه بدان نیازی ندارند یا برای اهتمام در دانش جوئی و هدایت خلق و بی اعتنائی به تجارت به همین جهت - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم بسیار دور است که ائمه شیعه را براه اشتباه و ابهام ببرند و بسرگردانی تا این اندازه بکشند با اینکه قیام دولت حقه بدست امام دوازدهم جزء تعلیمات مذهب شیعه امامیه بوده‌است و همه اخباریکه در این باره وارد است در آن صراحت دارد و موضوع ترك بازار برای آشفته بودن وضع اجتماعی دوران امام باقر(ع) بوده است و انتظار فرج بعنوان انتظار تغییر وضع ناگوار دوران بنی امیه زیرا شك نیست که هرچه بنیاد حکومت ستمکار بنی امیه بر اثر نیرومند شدن مردم آزادی طلب کشور پهناور اسلامی آن روز لرزان تر میشد و رو بسراشیبی و سقوط میرفت فشار آنها بشیعه

بیشتر میشد زیرا همه اضطرابات و شورش ها و نا بسامانیهای کشور اسلام و مردم را به حساب آن ها میگذاشتند.

خاندان بنی امیه که یك خاندان عشیرگی بود و از نظم و تربیت و ترتیب یك کشوریکه از مرز فرانسه تا اواسط چین گسترده شده بود بی‌خبر و بی اطلاع بود دچارهمه تشویش ونابسامانی بود، درمحیط پهناور اینکشوراسلامی حکومت بدست‌یك مشت زادگان‌امیه‌وسرسپرده های‌آن‌ها اُدازه‌میشد که جز خوش گذرانی و حکمرانی و زورگوئی کاری نمیتوانستند و نمیدانستند، پیاپی ناراحتی‌می افزود ، آبادی و عمرانی هر استانی روبکاستی میرفت و مردم گرسنه و بیکار و بیچاره میشدند و هر کس پرچمی بلندمیکرد بناچار دنبال اومیرفتند تاچاره‌ای بجویند حکومت بنی امیه نمی توانست درك حقیقت وضع این اجتماع پراکنده و بزرك را بنماید او بشیوه کینه توزی خاندانی ، ائمه‌بنی هاشم و پیروان آن ها را بطور مستقیم طرف خود میدانست و با فشار به اینها میخواست همه‌کارها را اصلاح کند.

چنانچه امروزه در کشورهای کم رشد وتوسعه‌نیافته همین مالیخولیا درزمامداران خاندانی‌حکم فرماست بجای‌اینکه دردرون وضع‌اجتماعی ملت خود بررسی کنند وعلت نارضایتیها را جستجو کنند یك‌طرف خیالی ویاآنکه احتمالی‌برای خود میتراشند وبسر کوبی او میپردازند بگمان اینکه با سر کوبی اوهمه کارها درست‌میشود وجهان بکام‌آنها میگردد.

در اینوضع‌پریشانی که جامعه‌شیعه زیرفشار دیوانه‌وار حکومت‌بود ائمه‌بآن‌ها تسلیت‌میدادند و میفرمودندفرج نزدیکست. ولازم نیست که مقصوداز‌این‌فرج‌ظهورامام قائم باشد بلکه رفع‌فشاروسخت گیری حکومت وقت و شاید در ضمن تعلیمات حزبی دستور هم آهنگی با دستجات نهضت بر ضد حکومت اموی هم بوده است که خود نیاز بفداکاری وصرف وقت داشته و شاید یك علت عمده ترك بازار و کساد کسب وکار شیعه این بوده که حکومت وقت با نشانه هائی‌که از محیط آنها داشته است آنها را در محاصره اقتصادی میگذاشته و همه درهای زندگیرا بروی آن ها می بسته و باید چنین هم باشد.

مثلا محیط کوفه پس‌از شهادت امام مظلوم در کربلا پیوسته دچار شورش وانقلاب بود یکی از وسائل انقلاب بودجه وتمکن مالی است و بی‌تردید یکی ازاقدامات جدی حکومت شام ایجادهر گونه فشار اقتصادی نسبت بمردم کوفه بوده است که بناچار بکساد بازار و تـرك کسب و کار میکشیده است.

ازاینجهت امام درعین حالیکه بعبدالحمید کمال اطمینانرا برای فرج اومیدهد و او را بپاداش معنوی بیشتری امیدوارمیسازد دستور اکیدبرای‌تقیه وخودداری هم‌باو میدهد ومیفرماید هر که پرده حزب را برداردوخودرا آشکار کند خدا اورا بمانند قصابی سر میبرد و بنظر من‌این کار درصورتی که موجب زیانی بدیگران نشود گناهی ندارد و یکنوع جانبازی پسندیده است از این جهت امام برای‌آن کیفر اخروی بیان نکرده است و همان جان بازی تعبیر کرده است آن هم بکلارد خـدا که چه سعادت خوبی است انسان بدست خداوند قربانی راه حق شود و دو جمله « یذبحهم الله علی الاسلام کما یذبح القصاب شاته » چه اندازه لطیف و زیبا و پرمعنا ادا شده است .

۳۸ ـ عنه ، عن الحسن بن علي ، عن عبدالله بن الوليد الكندي قال : دخلنا على أبي عبدالله عليه السلام في زمن مروان فقال: من أنتم ؟ فقلنا: من أهل الكوفة ، فقال : ما من بلدة من البلدان أكثر محبّاً لنا من أهل الكوفة ولا سيّما هذه العصابة ، إنّ الله جلّ ذكره هداكم لأمر جهله النّاس و أحببتمونا و أبغضنا النّاس واتّبعتمونا وخالفنا النّاس وصدّقتمونا و كذّبنا الناس فأحياكم الله محيانا وأماتكم[الله] مماتنا فأشهد على أبي أنّه كان يقول : ما بين أحدكم وبين أن يرى ما يقرّ الله به عينه وأن يغتبط إلّا أن تبلغ نفسه هذه ـ وأهوى بيده إلى حلقه ـ وقد قال الله عزّ وجلّ في كتابه : «ولقد أرسلنا رسلاً من قبلك وجعلنا لهم أزواجا وذرّيّة» فنحن ذرّيّة رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم .

در ضمن بیان میکند که دولت حقه اعلان عفو عمومی خواهد کرد زیرا برای اصلاح و صلاح جامعه بنیاد میشود نه برای انتقام و خون ریزی چنانچه خود نهضت اسلام هم برهمین روش بود و پیغمبر اسلام از سخت‌ترین و خونخوارترین دشمنان خود بمجرد اینکه تسلیم میشدند واظهار پشیمانی میکردند درمیگذشت و آنهارا ازهمه کردارهای ناروای گذشته‌عفو میفرمود والبته مردان‌سابقه دار که درراه تأسیس این‌دولت حقه مبارزه کردند وآزموده شده وآب دیده‌شده‌اند درراس‌امورقرار میگیرندو کارمندان‌دولت حقه بشمارند.

از مجلسی ره ـ قوله «والشهادة معه شهادتان» ممکن است مقصود این‌باشد که‌آرزوی شهادت یك ثواب دارد و هر که درك شهادت درركاب امام کند دو ثواب دارد یا مقصود اینستکه آرزوی شهادت با آن حضرت ثواب شهادت بهمراهی اورا دارد و شهادت بهمراهی او ثواب دو شهادت با دیگران را دارد و در این صورت خودآرزوی شهادت باآن حضرت هم ثواب دوشهادت دارد .

۳۸ـ از عبدالله‌بن ولید کندی گوید مادر دوران حکومت‌مروان (حمار آخرین‌خلفای‌بنی‌امیه) شرفیاب حضورامام صادق(ع) شدیم فرمود: شما چه کسانید؟ گفتیم ازاهل کوفه هستیم، فرمود: درهیچ شهری نیستکه به‌اندازه شهر کوفه دوستدار و طرفدار داشته‌باشیم بویژه ازاین جمع (یعنی از قبیله بنی کنده ظاهراً) .

راستی خداجل‌ذکره شماها رابرای‌امری‌هدایت کرده استکه مردم‌بدان نادانند وآنرانمیفهمند شما مارا دوست دارید ومردم مارا دشمن‌دارند شماپیرو مائید ومردم باما مخالفت میکنند، شما ما را تصدیق میکنید ومردم مارا تکذیب میکنند خدا شمارا بزندگی مازنده دارد ومانند ما بمیراند من گواهمکه پدرم میفرمود: میان هر کدام ازشیعه ومیان اینکه ببیند آنچه‌را که‌خدا بدان چشم او را روشن کند و براو رشك برند فاصله نیست جزهمینکه جانش بدینجا رسد وبا دست خود اشاره به گلویش کرد و هر آینه خدا عزوجل در کتاب خود فرموده است (۳۸ـ الرعد) و هر آینه ما رسولانی گسیل داشتیم وبرای آنها ازواج و ذریه مقرر داشتیم ـ ما ذریه رسولخدائیم (ص).

۳۹ ـ حميدبن زياد، عن الحسن بن محمّد الكندي، عن أحمدبن عديس، عن أبان بن عثمان عن أبي الصّباح قال: سمعت كلاماً يروى عن النبيّ صلّى الله عليه وآله وعن عليّ عليه السلام وعن ابن مسعود فعرضته على أبي عبدالله عليه السلام فقال: هذا قول رسول الله صلّى الله عليه وآله أعرفه قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: الشقيّ من شقي في بطن اُمّه والسعيد من وعظ بغيره وأكيس الكيس التقى و أحمق الحمق الفجور وشرّ الروي رويّ الكذب وشرّ الاُمور محدثاتها وأعمى العمى عمى القلب وشرّ الندامة ندامة يوم القيامة وأعظم الخطايا عندالله لسان الكذّاب وشرّ الكسب كسب الرّبا وشرّ

۳۹ـ ازابی الصباح گوید سخنی شنیدم که از پیغمبر (ص) واز علی (ع) و از ابن مسعود نقل میشده ومن آنرا برامام صادق(ع) عرضه کردم، آنحضرت فرمود: این گفتار رسولخدااست من آنرا میشناسم، فرمود: رسولخدا (ص) فرموده‌است خوش‌بخت در شکم مادرش خوش‌بخت‌است ، سعادتمند آنستکه بدیگری پند گرفته است زیرك ترین زیرکها پرهیز کار و با تقوی است ، بد ترین بی خردی هرزگی است و بدترین نقل نقل دروغ است (یعنی دروغ پردازی) و بدترین امورآنها است که بدعت شود (یعنی بر خلاف قانون باشد) و بدترین کوریها کوری دل است .

شرحـ ازمجلسی ره- قوله «الشقی من شقی فی بطن امه» یعنی شقی آنکسی استکه خدا میداند درعاقبت کارش شقی‌است و اگرچه بحسب‌ظاهر احوال وبیشتر عمرش در نزد مردم سعادتمند است پایان‌نقل ازمجلسی- ره.

من گویم این‌حدیث معروف‌است وبرخی ازآن معنی‌جبر فهمیده‌اند ودر تفسیرآن سر گـردان شده‌اند تاآن‌جا که آنرا‌از احادیث مجعوله دانسته‌اند واز مضمون صدر خبرهم استفاده میشود که‌این حدیث در زمان امام باقر (ع) معروف بوده و شاید در فهم مقصود آن تو جه نشده و مـوجب تردید گردیده که ابی‌الصبـاح آنرا درمحضر امام صادق(ع) مطرح کرد و امام صادق (ع) آنرا تأیید فرموده است؟

بنظرمن این‌حدیث ازادله روشن اختیار بنده وامر بین‌الامرین استکه ما آنرا درجلد ۱ تقریر کردیم مقصود ازاین جمله اینستکه شقاوت‌بنده مستندبسوء اختیار خوداو است واختیار از ذاتیات هر انسانی است وما درآنجا برای‌روشن شدن این‌موضوع تعبیر کردیم که اختیار عین‌وجود انسان است وچون شقاوت وبدبختی بطوراستقلال مربوط بهمان سوءاختیار است وهیچ چیزدیگر بطورکامل در آن دخالت ندارد این‌جمله صحیح‌استکه هر که شقی شده از شکم مادرش شقی شده یعنی شقاوت او مستند به‌اختیار او است که عین وجود او است ودر شکم مـادرهم همراه اوبوده است و بعبـارت دیگر این جمله کنایه است از نفی هر گونه مؤثری در شقاوت انسان جز ذات خودش و سـوء اختیارش، بنظرمن این بهتربی و رساترین عبارتیست دراثبات اختیار ونفی جبر.

• دنباله‌حدیث ۳۹ـ

بدترین پشیمانی‌پشیمانی روز رستاخیز است (که درمانی ندارد) وبزرگترین خطاها نزد خـدا زبان دروغگو است بدترین کسب رباست (زنا است خ ل) بدترین خوراك خوردن مال یتیم است

المآكل أكل مال اليتيم وأحسن الزينة زينة الرّجل هدي حسنٌ مع إيمان و أملك أمره به و قوام خواتيمه ومن يتّبع السمعة يسمّع الله به الكذبة ومن يتولّ الدّنيا يعجزعنها ومن يعرف البلاء يصبرعليه ومن لايعرفه ينكل والرّيب كفرٌ ومن يستكبر يضعه الله ومن يطع الشيطان يعص الله ومن يعص الله يعذّبه الله ومن يشكر يزيده الله ومن يصبر على الرزيّة يعينه الله ومن يتوكّل على الله فحسبه الله ؛ لا تسخطوا الله برضا أحد من خلقه ولا تقربوا إلى أحد من الخلق تتباعدوا من الله ، فانّ الله عزّ وجلّ ليس بينه وبين أحد من الخلق شيء يعطيه به خيراً ولايدفع به عنه شرّاً إلاّ بطاعته واتّباع مرضاته وإنّ طاعة الله نجاح من كلّ خير يبتغى ونجاة من كلّ شرّ يتّقى وإنّ الله عزّ ذكره يعصم من أطاعه ولايعتصم به من عصاه ولايجد الهارب من الله عزّ وجلّ مهرباً وإنّ أمر الله نازل ولو كره الخلائق و كلّ ماهو آت قريبٌ ماشاء الله كان و مالم يشأ لم يكن ، فتعاونوا على البرّ والتقوى ولا تعاونوا على الإثم والعدوان واتّقوا الله إنّ الله شديد العقاب .

بهترين زیور مرد براه‌درست رفتن‌است ازروی ایمان، کاملترین خودمختاری وآزادی استواری‌وبجا بودن انجام کارها است (محتمل است که واو برسر کلمه قوام از نسخه نویسان افزوده شده باشد از مجلسی ره) هر که دنبال شهرت ونام باشد و کاریرا برای‌آن کند خداوند بدروغ ازاو پذیرد ،

هر که دوست‌دار دنیا باشد درآن درماند و هر که بلاء رابفهمد برآن صبر کند و هر که‌آنرا نفهمد سختی وعذاب کشد (یعنی هر که بداند بلا و گرفتاری جزءسازمان زندگی است ونزد خدا مزد دارد برای پذیرش‌آن‌آماده شود و برآن صبرجمیل کند هم آرامش خودرا از دست ندهد وهم ازخدا مزد برد)وهر که‌باین‌حقیقت عارف نباشد بی‌تابی کند ودرسختی‌وعذاب بگذراند ومزدهم‌ندارد)

تردید در اصول ایمان کفراست . هر که‌کبرورزد خدایش زبون کند

، هر که‌فرمان شیطان‌برد خدارا نافرمانی کرده وهر که‌خدارا نافرمانی کند خدایش عذاب کند و هر که شکرگزاری کند خدابرایش بیفزاید وهر که برمصیبت شکیباباشد خداباو کمک کند و هر که بر خدا توکل کند خدا اورا بس باشد، خدا را برای رضای احدی از خلقش بخشم نیاورید تا ازخدا دورشوید وخداهم ازشما دورشود.

زیرا خداعزوجل بااحدی ازخلق خود رابطه‌ای ندارد که بدوخیر رساند یا ازاو بدیرابگرداند جزهمان فرمان‌بردن ازاو وپیروی ازآنچه رضایش درآن است وراستیکه فرمان‌بری ازخدا کامیابی برای هرچیز استکه خواسته‌شود ونجات ازهر شریستکه ازآن پرهیزشود .

وراستی خدا عزذکره نگهدارد هر کسیرا که فرمانش‌بردوهر که نافرمانی او کند باوپناهنده نیست وآنکه ازخداعزوجل گریزدگریزگاهی ندارد وراستی فرمان خدانازلشود گرچه همه‌آفریده‌ها را بدآید وهرآنچه آینده‌باشدنزدیکست آنچه خداخواهد باشد وآنچه رانخواهدنباشدبنیک‌رفتاری و پرهیزکاری بایکدیگر کمک کنید و برگناه وتجاوز همدست نشوید واز خدابپرهیزید زیرا خدا سخت کیفراست .

٤٠ ـ وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن يعقوب بن شعيب أنّه سأل أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ: «كان الناس اُمّة واحدة» فقال: كان النّاس قبل نوح اُمّة ضلال فبدا لله فبعث المرسلين وليس كما يقولون: لم يزل، و كذبوا ، يفرق الله في ليلة القدر ما كان من شدّة أو رخاء أو مطر بقدر ما يشاء الله عزّ وجلّ أن يقدّر إلى مثلها من قابل .

(حديث البحر مع الشمس)

٤١ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن محبوب ، عن عبدالله بن سنان ، عن معروف بن خرّبوذ ؛ عن الحكم بن المستورد ، عن عليِّ بن الحسين عليهما السلام قال : إنّ من الأقوات التي قدّرها الله للناس ممّا يحتاجون إليه البحر الذي خلقه الله عزّ وجلّ بين السماء والأرض ، قال : وإنّ الله قد قدّر فيها مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب وقدّر ذلك كلّه على الفلك ، ثمّ وكّل بالفلك ملكاً ومعه سبعون ألف ملك ، فهم يديرون الفلك فاذا أداروه دارت الشمس والقمر والنجوم والكواكب معه فنزلت في منازلها التي قدّرها الله عزّ و جلّ فيها ليومها و ليلتها فاذا

٤٠ـ از یعقوب بن‌شعیب که ازامام صادق (ع) پرسید ازقول خداعزوجل (٢١٣ـ البقره) مردم همه يك‌امتند؟ درپاسخ فرمود: پیش ازنوح همه امت گمراهی بودند وخدا آغاز بعثت رسولان نمود ، چنان نیست که می گویند: ازهمیشه بوده‌است دروغ گفتند. خدا درشب قدر جدامیکندوامتیازمیدهد و مقرر می‌سازد هرآنچه ازسختی وخوشی وبارانست باندازه‌ایکه خدا عزوجل میخواهد که مقدر سازد تابمانند آن ازسال آینده.

شرحـ ازمجلسی ره‍ـ «و لیس کمایقولون لم یزل» یعنی‌مطلب‌چنین نیستکه می گویند هرچه هست‌ازازل‌بوده وتغییر نپذیرد بلکه بدا هست نسبت‌بدانچه درلوح محو و اثبات ثبت‌شده وخدافرموده است محو کند خدا هرچه را خواهد وثبت کند. دفتر کل نزد او است و تحقیق این‌مطلب در کتاب توحید گذشت.

حدیث دریا باخورشید

٤١ـ ازحکم بن‌مستورد از علی بن الحسین(ع) فرمود: راستی از اسباب زندگیکه خدا آن را برای‌مردم مقدر کرده واندازه گرفته‌است از چیزهائیکه بدان‌نیاز دارند دریائی استکه خداعزوجل آنرا میانه آسمان وزمین آفریده‌است.

فرمود: وراستیکه خدامجاری خورشید وماه واختران و ستاره‌ها را درآن اندازه کرده و همه آنرا برفلك مقدر ومقرر نموده‌است، سپس‌بفلك فرشته گماشته که هفتاد هزار فرشته بهمراه اویند و آنها فلك‌را میچرخانند وچون اورا میچرخانند خورشید وماه واختران و ستاره‌ها هم‌بااومی‌چرخندو بمنزلهای خود که خداعزوجل برای آنها مقرر ساخته‌است درشبانه روز آنها واردمیشوند و هر گاه

كثرت ذنوب العباد وأراد الله تبارك وتعالى أن يستعتبهم بآية من آياته أمر الملك الموكّل بالفلك أن يزيل الفلك الذي عليه مجاري الشمس والقمر والنجوم والكواكب فيأمر الملك اُولئك السبعين ألف ملك أن يزيلوه عن مجاريه قال: فيزيلونه فتصير الشمس في ذلك البحر الذي يجري في الفلك قال: فيطمس ضوؤها ويتغير لونها فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعظّم الآية طمست الشمس في البحر على مايحبّ الله أن يخوّف خلقه بالآية قال: و ذلك عند انكساف الشمس، قال: و كذلك يفعل بالقمر، قال: فاذا أراد الله أن يجلّيها ويردّها إلى مجراها أمر الملك الموكّل بالفلك أن يردّ الفلك إلى مجراه فيردّ الفلك فترجع الشمس إلى مجراها، قال: فتخرج من الماء و هي كدرة، قال: والقمر مثل ذلك، قال: ثمّ قال عليّ بن الحسين عليهما السلام: أما إنّه لايفزع لهما ولايرهب بهاتين الآيتين إلّا من كان من شيعتنا، فاذا كان كذلك فافزعوا إلى الله عزّ و جلّ ثمّ ارجعوا إليه.

گناه بندهها بسيارشد و خداتبارك وتعالى خواستكه ازآنها براى يكى ازنشانههاى خود كمك خواهد بفرشته موكل بفلك فرمان دهدآن فلكيكهمجارى خورشيد وماه واختران وستارهها برآنست ازجاى خود بدر بردآن فرشته هم بآن ۷۰ هزارفرشته فرمان دهد كهآن را ازمجارى خودبدر برند.

فرمود: آنرا بدربرند و خورشيد در آن دريا افتد كه فلك درآن روان است فرمود: پس تابشش محوشود و رنگش بگردد وهرگاه خداعزوجل خواهد آيت خودرا بزرك سازد خورشيد را درآن دريابهروضعيكه خواهد بدانخلق خودرا بترساند درآورد، فرمود اين درهنگام گرفتن آفتاب است فرمود وهمين كاررا ميكند باماه.

فرمود: وهرگاه خدا خواهدآنرا روشن سازد و گرفتن آنرا برطرف كند بفرشته موكل بفلك فرمان دهد كه فلك را بمجراى خود برگرداند وفلكرابرگرداند و خورشيد بمجراى خود بازگشت كند فرمود پس ازآب برآيد و تيره رنك باشد فرمود ماه هم بمانندآنست.

گويد سپس على بن الحسين (ع) فرمود هلا از آنها هراس نكند و از اين دونشانه گرفتن خورشيد و ماه نترسد جز كسيكه ازشيعيان ماباشد پس هرگاه چنينشد بدرگاه خداعزوجل بهراسيد وپناه بريد وسپس باوباز گرديد.

شرح ـ از مجلسى (ره) ـ «الا من كان من شيعتنا» ـ زيرا بدين ايمان دارند وگرنه بيشتر گرفتن خورشيد و ماه رابحركات افلاك مستند دانند و ازآنها ترس ندارند.

من گويم تسليم بمانند اينخبر ازاخبارمشكلهنشانه مؤمنان پيروائمه اطهاراست زيرا ردآنهمانا براى اعتماد بفهم كوتاه و خرد نارسا است ياپيروى از فلاسفه ملحديست كه خرق والتيام و اختلاف نظامرا بفلك و حركاتش روا ندارند و حركت راستنا را در برابرحركت دورى برآنها روا ندارند و مانند اين مقررات فلسفيه كه آنها را اثبات نكنند جزبا شبهههاى واهى و خرافات فاسدةوچسبيدن باين مقررات مستلزم انكار بسيارى از آيات واخبار و رد آنها است زيرا اخبار بسيارى دلالتدارند

بقطع حرکات افلاك و در نور دیدن و خرق آنها و تیره شدن خورشید و ماه و همه ستاره‌ها درروز قیامت و بازماندن آنها از حرکت.

و اما تجربه اینکه گرفتن خورشید هنگام حائل شدن ماه است میان آن و میان زمین‌و گرفتن ماه هنگام حائل شدن زمین است میان آن و خورشید منافات ندارد که در وقت آنهابدین دریا افتد علاوه براینکه ممکنست جمع میان‌این تجربه و مضمون اینخبر بوجه دیگری که شیخ صدوق ره در فقیه یاد کرده‌است آنجا که گفته‌است آنچه رامنجمان از کسوف پیشگوئی کنند وطبق‌آنچه گویند واقعشود غیر کسوفی است که در اینخبر ذکر شده‌است و همانا لازمست که از کسوف‌بمساجدو نماز پناهنده شد چون نشانه ایست بمانند نشانه‌های قیام ساعت (یعنی روز قیامت) انتهی .

ومؤید کلام او است آنچه روایت شده است از کسوف وخسوف در روز و شب عاشوراء ودر اخبار روایت شده که یکی از نشانه های ظهور امام قائم (ع) گرفتن آفتاب و ماه است در غیر موسم مقرر و در این جا است که حساب منجمان مختل شود و از میان برود ـ پایان نقـل از مجلسی ره.

من گویم‌ـ مرحوم مجلسی‌ره در بسیاری از کلمات خود مبانی و اصول حکمت یونانیرا که پایه ومایه فلسفه قدیم بود وحکمای مسلمین‌هم کور کورانه از آن پیروی کرده بود بیادانتقاد شدید گرفته واز آنها بشبهه وخرافت تعبیر کرده و آینده بخوبی‌نظر اورا تأیید کرد وآزمایشهای علمی قرون‌اخیر، و کاوش دانشمندان معاصر ثابت کرد که آنچه حکمای یونان در دوران طلائی فلسفه‌بافی خود بعنوان کشف حقائق دریافتند وچند هزارسال حقیقت جویان وحکمت‌داران بشر را بدنبال خود بردند برائر علم ودانش‌معاصر که براساس آزمایش وتحقیق امروزی استوار است باطل وبیهوده‌بود وامروز ثابت‌شده که نظر آنها درباره آسمان وفلك وخصائص‌آنها خرافتی بیش نبوده است چنانچه مجلسی مرحوم ره بنور ایمان خوددریافت وازآن تعبیر کرد و امروزه مسلم‌شده که اجسام نورانی فضاهم بمانند زمین ازعناصر و گاز و موادنخست تشکیل یافته‌اند وآثار و خواص جدائی‌ندارندوپس ازاین یادآوری درباره شرح این‌حدیث که‌مرحوم مجلسی‌آنرا از صعاب ومشکلات احادیث دانسته نکات زیررا باید مورد توجه ساخت :

تعبیراتی که در حدیث بکار رفته است :

۱ ـ دریای میان‌آسمان وزمین .

۲ـ مجاری خورشید وماه ونجوم و کواکب.

۳ـ فلك ٤ـ ملك ٥ـ منازل خورشید وماه ونجوم ٦ـ کسوف وخسوف.

دریا دومعنی دارد یکی حجم آب بسیار وسیم وانبوه که بیشتر از خلیج ونهر باشد ودیگری وسعت وپهناوری که‌این‌آب درآن جای گیرد و باید گفت دریا دراصل بمعنی همان وسعت نا محدود ازنظر چشم‌انداز وتوجه عمومی است چون‌نهر وخلیج ودریاچه هم همان ظرفی است که مقدار معینی آب در آن جای دارد .

و از اینجهت صحیح است که گفته شود دریا خشك است یا آب ندارد چنانچه درنهر هم همین تعبیر صحیح است بنابراین دریا مقیاس یك وسعت نامحدود عرفی است و لازم نیست که هر جا دریا

تعبیر میشود حجم آب معینی هم در آن وجود داشته باشد و این دریائی که خداوند میان آسمان یعنی دستگاه چرخان بر فراز زمین خلق کرده عبارت از فضای محدودی است که در زبان امروزی ازآن بوسعت یك‌منظومه شمسی تعبیرمیشود وبشر درزندگی خود بدان نیازمند است .

واما مجاری خورشید و ماه و اختر و ستاره (که بعید نیست مقصود از کواکب دراین‌حدیث همان سیارات باشد که از اختران دیگر امتیاز دارند در حرکت و روشنی و به اعتبارعلم امروزجزء منظومه شمسی زمین‌بحسابند) همان مدارهای حرکت‌آنها است که در خورشیدگرد آنست و درآن میچرخد ودر کواکب سیاره که حرکت انتقالی‌دارنددائره مخصوصی است بیضی یا بوضع دیگر که حرکت کواکب دران منظم است.

واما فلك که‌همه مدارات خورشید و ماه و کواکب برآن استوار است و بعیدنیست‌همان‌جاذبیه عامه باشد که پس از قرن ها نیوتن فلکی معروف بدان پی برد و حقیقت آن عبارت از یك نیروئی است شگرف که حساب یك منظومه شمسی معینیرا در این فضای بی‌سروته و اسرارآمیزاز قسمتهای دیگر جدا میکند که خورشید آن هم‌در حساب‌این نیرو در مرکزی استوار است وبدورخودمیچرخد و این نیروی‌شگرف تکیه‌گاه همه موجودات این منظومه شمسی مشخص‌بحسابست وتعبیر ازآن بفلك بسیار شیوااست‌زیرافلك یك‌نیروی چرخنده وچرخاننده‌است.

ملك که در فارسی فرشته گویند درتعبیر قرآن واخبار عبارت ازمقیاس فعالیت وجودی است چنانچه نیروی ماشین وکارخانه راکه تکیه بصنعت بشری‌دارد بانیروی اسب تعبیر کنند و مقیاس یك فعالیت فوق‌صنعت بشربراو یابتعبیر دیگرفعالیت ماوراءالطبیعه را بایك ملك تعبیر کنندونیروی‌جاذبیه عامه بقوت هفتادهزار ملك تعبیر شده‌است.

واما کلمه‌منازل کواکب یك‌تعبیر قرآنی استکه می‌فرماید (۳۹- یس) و ماه‌را در منازلی اندازه‌گیری کردیم ومنجمین هم اصطلاح منازلرا که برای کواکب درکتب خود ثبت کرده انـد بظاهر ازاین تعبیر قرآنی گرفته‌اند ومنازل قمررا ۲۸ شمرده‌اند باعتبار اینکه در مدت یکشب یك منزل دارد ودر مدت‌یکروز یك‌منزل ودر ۲۸منزل دوره ماهانه خود را بسر می‌برد و در این خبـر منازل شبانه‌روزیرا برای همه کواکب اثبات کرده است.

ومثلا منازل‌خورشید در هر شب قوس‌اللیل آن‌است و در هرروز قوس النهارآن که عبارت از کمانی نیم‌دائره نامرئی‌شب و کمانی نیم‌دائره مرئی روز باشد وبهمین معنامنازل شب و روز برای دیگر کواکب هم منظور میشود زیرا از نظر سنجش ما که در زمین زندگی میکنیم هر کوکبی دارای این دو منزل شبانـه روزی جلوه گر میشود و در مداری بنظر ما خود نمائی دارد و یا از نظر ما نهانست.

واما راجع بکسوف وخسوف آنچه‌منجمان قدیم وجدید گویند اینستکه:

کسوف گرفتن آفتاب همیشه در عقده رأسی یعنی نقطه تلاقی منطقة‌البروج که‌مدارخورشید است بامدار ماه اتفاق می‌افتد و درخصوص حال مقارنه خورشید و ماه میسر میشود، یعنی هنگامیکه این‌دو دریك درجه ویك دقیقه مدار خود باشند که در اینصورت آفتاب دربشت جسم ماه‌واقع‌میشودو سایه ماه که امتداد آن تازمین کشیده‌است برروی قطعه‌ای از زمین میافتد و مردمیکه درآن قطعة زمین باشندنمی‌توانندآفتابرابیینند وپرتوآفتاب ازآنها نهانست ، و گرفتن ماه در عقده ذنب‌است‌یعنی

نقطه برخورد منطقة البروج با مدار ماه در طرف مقابل رأس و این درحال مقابله میسر استکه ماه و خورشید از نظر ما در دو نقطه مقابل قرار دارند (از ۱۳ ـ ١٤ ماه) قمری و دراین‌حال استکه ممکن است زمین حائل شودمیان ماه و خورشید یعنی سایه آن که تا جرم ماه امتداد دارد روی قسمتی از ماه بیفتد و مردم آن قطعه از زمین که محاذی این سایه واقع بر سطح ماه هستند آنرا تیره بنگرند.

از نظر حدیث این‌دو حادثه کسوف وخسوف اختلالی‌است درمجرای مقرر برای خورشید وماه و نشانه‌ایست ازخشم خدانسبت بمردم زمین:

ازنظر۱ ـ می‌توان گفتکه‌منظور اینست که کسوف و خسوف قانون ثابت و معینی نداردمانند اول هر برج و هر ماه در گردش خورشید و مانند رؤیت هلال و دوره سال در گردش ماه‌و وقوع آنها بوجه نامنظمی است‌از نظر دوره سال و هم ازنظرمناطق‌قابل رؤیت و باین اعتبار گرفتن خورشید و ماه درهرمنقطه‌ای اززمین یك حادثه ناگهانی وبرخلاف انتظار برخورد میشود.

وازنظر ۲ ـ بیانی است از شرع و قابل باور است و گرچه دوران منظم و مرتبی هم داشت زیرا تنظیم مدار ماه و خورشید و گردش آنها در علم الهی براین تناسب تطبیق شده‌است و اگر روزی برای جهان آید که از هر گونه آلودگی گناه و ستم پاك شود دور بنظر نمیرسد که وضع مدار آن ها دیگر گونه گردد و از کسوف و خسوف نسبت بمردم زمین بر کنار شوند زیرا دیگر گونی مدارات کواکب مطلبی است که در فلسفه قدیم وجدید تاحدی موردتسلیم‌است

باقی ماند عبارت آخر حدیث که می‌فرماید « فتخرج من الماء وهی کدرة » یعنی چون از آب بر آیدتیره نماید واین تعبیربمعنی‌این نیست که خورشید در حجم آبی فرو میشود بلکه ممکن است از آب همان گرداب سایه ماه باشد که چون نور ندارد آگنده از رطوبت جوی است.

ویا مقصود این‌باشد که چنین بنظرآید فتدبر چنانچه درباره سیر ذوالقرنین در قرآن مجید این تعبیر آمده استکه:

«فلمابلغ مغرب الشمس وجدهاتغرب فی‌عین‌حمأه» یعنی‌چون بمغرب خورشیدرسید دریافت که درچشمه آب گرمی فرومیشود.

٤٢ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن محمّد بن سليمان، عن الفضل بن إسماعيل الهاشمي، عن أبيه قال: شكوت إلى أبي عبدالله عليه السلام ما ألقى من أهل بيتي من استخفافهم بالدّين فقال: يا إسماعيل لاتنكر ذلك من أهل بيتك فانّ الله تبارك وتعالى جعل لكلّ أهل بيت حجّة يحتجّ بها على أهل بيته في القيامة فيقال لهم: ألم تروا فلاناً فيكم، ألم تروا هديه فيكم، ألم تروا صلاته فيكم، ألم تروا دينه؛ فهلّا اقتديتم به؛ فيكون حجّة عليهم في القيامة.

٤٣ـ عنه، عن أبيه؛ عن محمّد بن عثيم النخّاس، عن معاوية بن عمّار قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ الرجل منكم ليكون في المحلّة فيحتجّ الله عزّ وجلّ يوم القيامة على جيرانه [به] فيقال لهم: ألم يكن فلاناً بينكم، ألم تسمعوا كلامه، ألم تسمعوا بكاءه في اللّيل، فيكون حجّة الله عليهم.

٤٤ ـ محمّد بن يحيى؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب؛ عن جميل بن صالح، عن أبي مريم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قول الله عزّ وجلّ: «وأرسل عليهم طيراً أبابيل ۞ ترميهم بحجارة من سجّيل» قال: كان طير ساف جاءهم من قبل البحر، رؤوسها كأمثال رؤوس السباع وأظفارها كأظفار السّباع من الطير، مع كلّ طائر ثلاثة أحجار: في رجليه حجران وفي

اخبار متفرقه

٤٢ـ ازفضل بن اسماعیل هاشمی ازپدرش گوید بامام صادق (ع) شکایت بردم از آنچه بدان بر می‌خورم از اینکه خاندانم دینراسبك میشمارند و بدان اعتنائی که بایست ندارند در پاسخ فرمودای اسماعیل این وضع را از خانواده‌ات ناشناخته مگیر ودل تنك مدار زیرا خدای تبارك و تعالی برای هر خاندانی حجتی مقرر داشته که در روز قیامت بدان برآن خاندان حجت آورد و بدان‌ها فرماید آیا فلانیرا در میان خودندیدید آیا رفتار درست اورادر میان خودندیدید، آیا نمازشرا در میان خود ندیدید، آیا دینداریشرادر میان خودندیدیدچرااباو اقتداءنکردیدو حجت برآن هاباشد درروز قیامت.

٤٣ـ ازمعاویة بن‌عمار گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود مردی ازشما درمحله باشد وخداوند حجت آورد روزقیامت برهمسایگانش بدو وبآنها گفته‌شود آیافلانی درمیان شما نبود؟ آیا کلام او رانشنیدید؟ آیا آواز گریه اورا درشب نشنیدید؟ پس او حجت خداباشد برآنها.

(حدیث طیرابابیل وآغاز بروز آبله).

٤٤ ـ از ابی مریم گوید از امام ابی جعفر الباقر علیه السلام پرسیدم از قول خدا عزوجل (٣ - الفیل) و فرستاد برآنها ابابیل را . ٤ ـ که پرتاب میکرد بآنها سنگی از سجیل ـ ؟ فرمود: پرنده‌ای بودند که شتابانه در نزدیکی زمین پرمیزدند، و از سمت دریا بر سر آنها ریختند و سری داشتند بمانند سر پرنده‌های درنده وچنگالی بمانند درندگان پرنده و با هر پرنده‌ای سه سنگریزه دو تا در چنگال داشت و یکی در منقار و شروع کردند که بآن ها پرتاب

منقاره حجر ؛ فجعلت ترميهم بها حتّى جدّرت أجسادهم فقتلهم بها وما كان قبل ذلك رئي شيء من الجُدري ولارأوا ذلك من الطّير قبل ذلك اليوم ولابعده ، قال : ومن أفلت منهم يومئذ انطلق حتّى إذا بلغوا حضرموت وهو واد دون اليمن ، أرسل الله عليهم سيلاً فغرقهم أجمعين ، قال : وما رئي في ذلك الوادي ماء قطّ قبل ذلك اليوم بخمسة عشر سنة ، قال : فلذلك سمّي حضرموت حين ماتوا فيه .

٤٥ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن ابن فضّال ، عن عبدالله بن بكير ، و ثعلبة بن ميمون ، وعليّ بن عقبة ، عن زرارة ، عن عبدالملك قال : وقع بين أبي جعفر و بين ولد الحسن عليهما السلام كلامٌ فبلغني ذلك فدخلت على أبي جعفر عليه السلام فذهبت أتكلّم فقال لي : مه ؛ لاتدخل فيما بيننا فانّما مثلنا ومثل بني عمّنا كمثل رجل كان في بني إسرائيل ، كانت له ابنتان فزوّج إحداهما من رجل زرّاع وزوّج الاُخرى من رجل فخّار ، ثمّ زارهما فبدأ بامرأة الزرّاع فقال لها : كيف حالكم ؟ فقالت : قد زرع زوجي زرعاً كثيراً فان أرسل الله السماء فنحن أحسن بني إسرائيل حالاً ، ثمّ مضى إلى امرأة الفخّار فقال لها : كيف حالكم ؟ فقالت : قد عمل زوجي

كنند تا تنشان دانه آبله زد و آنها را بدان کشتند و پیش از آن هیچ آبله دیده نشده بود و آن نوع پرنده را پیش از آنروز ندیده بودند و نه بعداز آنروز کسی دید فرمود: هر کدام در آنروز رها شدند رفتند تا بوادی حضرموت یمن رسیدند وآن یك دشتی است نزدیك یمن و خدا سیلی فرستادو همه را غرقه کرد فرمود : در آن دشت از پانزده سال پیش آبی دیده نشده بود ، فرمود از اینرو آنرا دشت حضرموت نامیدند هنگامیکه اینها درآن مردند (یعنی مرك در رسید).

شرح ـ از مجلسی (ره) ـ « طیرا ابابیل » ـ بیضاوی گفته است ابابیل جمع اباله است یعنی جمعیت‌های بسیار این پرنده‌ها بدان مانند شده وبرخی گفته‌اند مفردی ندارد بمانندعبادید وشماطیط.

«قوله حتی جدرت اجسامهم » تا تن آن‌ها آبله برآورد فیروزآبادی گفته جدری بضم جیم و فتح آن ریشها که در تن برآید باد کند و بترکد و ظاهر اینستکه بر هر کدام سنگریزه بسیار زدند تا تن آنها سوراخ سوراخ شد و ظاهر اخبار و تواریخ دیگر اینستکه برهر مردی یك سنگریزه زدند و بهمان مرد.

٤٥ ـ از عبدالملك گوید میان امام باقر (ع) و یکی از فرزندان امام حسن مجتبی سخنی در گرفت و گزارش آن بمن رسید من رفتم خدمت امام باقر و تا رفتم درآن باره سخنی بگویم بمن فرمود خاموش باش، در میان ماها وارد مشو همانا مثل ما و مثل عموزادگان ما مثل مردیست که در بنی اسرائیل بود و دو دختر داشت یکیرا بزراعتکاری شوهر داد و دیگر یرا بکوزه گری سپس بدیدار آنان رفت نخست نزد زن آنزراعتکار رفت و گفت حال شماها چگونه است؟ دخترش درپاسخ او گفت شوهرم زراعت بسیاری کشته و اگر خداوند بارانی بدهد حال ما در میان بنی اسرائیل از همه بهتر است.

سپس نزد زن آنکوزه گر رفت و گفت حال شما چطوراست؟ در پاسخ گفت شوهرم کوزه

فخاراً كثيراً فان أمسك الله السماء فنحن أحسن بني إسرائيل حالاً، فانصرف و هو يقول : اللّهم أنت لهما ، و كذلك نحن .

٤٦ ـ محمّد ، عن أحمد ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ؛ عن ذريح قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يعوّذ بعض ولده ويقول : «عزمت عليك ياريح وياوجع، كائناً ما كنت بالعزيمة التي عزم بها عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام رسول رسول الله صلى الله عليه وآله على جنّ وادي الصبرة فأجابوا وأطاعوا لمّا أجبت وأطعت وخرجت عن ابني فلان ابن ابنتي ، السّاعة السّاعة » .

بسیار ساخته و اگر آسمان نبارد حال‌ما درمیان بنی‌اسرائیل از همه بهتر است واو بر گشت‌ومی گفت بارخدایا تو برای هردوی آنها هستی،وهمچنین هستیم ماها.

شرح- از مجلسی (ره)- قوله « و كذلك نحن» - یعنی‌شما را نرسد میان‌ماها قضاوت کنید زیرا هر دو طرف فرزندان پیغمبریم (ص) و احترام ما هر دو بر شما لازم است و نباید میان ماها بطرفداری اقدام کنید چنانچه آن مرد در میان دو داماد قضاوتی نکرد و کار هـر دو را به خدا وا گذاشت.

٤٦- از ذریح گوید شنیدم امام صادق(ع) در تعویذ برای یکی از فرزندانش میفرمود:

تورا قسم می‌دهم ای باد وای درد هرچه باشی بدان عزیمتی که علی‌بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین رسول رسولخدا (ص) برجن وادی صبره عزیمة یافت و آنان هم اجابت کردند و اطاعت کردند که تو هم بناچار اجابت کنی و اطاعت کنی و از تن پسرم فلان که دختر زاده من است بیرون روی الساعه، الساعه.

شرح- از مجلسی ره - «علی جن وادی الصبره » شاید اشارت باشد بدانچه شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابن عباس نقلکرده است گوید : چون پیغمبر بسوی بنی‌المصطلق میرفت از راه کناری گرفت و شبش دریافت ودر کنار رود خانه‌ای منزل کرد چون آخر شب شد جبرئیل‌نزد او فرود آمد و به او گزارش داد که طائفه ای از جن در ته این وادی موضع گرفته اند و آهنك توطئه‌ای بر علیه او و اصحابش دارند در موقعیکه از آن‌جا بگذرند آن حضرت امیرالمؤمنین (ع) را خواست و باو فرمود بدینرودخانه برو و جمعی از دشمنان جن خدا برسر راهت آیند و آهنك‌تو کنند و با نیروئی که خداوندت داده است از آنها دفاع کن و بنامهای خدا عزوجل پناه گیر و خداوند تو را بعلم خود پناه دهد و صد تن از مردم متفرقه را با او فرستاد و بآن‌ها فرموددرخدمت اوباشید و فرمان اورا ببرید.

امیرالمؤمنین (ع) بدانرود خانه رو کرد و چون بلبه‌آن رسید بآن صد تن همراه خود فرمود بر آن لبه بایستند و کاری‌نکنند جز بدستور او و خود پیشرفت و بر لب رود خانه ایستاد و اعوذ بالله گفت و نام خدا برد و اشاره بهمراهان خود کرد تا نزدیك شدند و باندازه یك تیر پرتاب از او فاصله گرفتند و خود بدزون رود خانه سرازیر شد و باد تندی وزید که نزدیك بودآن مردمـرا برو در اندازد و آن‌ها را از جای بر کند از بیم دشمن و بیم‌وضعیت، امیرالمؤمنین (ع) فریاد کشید منم علی‌بن ابی‌طالب‌بن عبدالمطلب وصی رسولخدا (ص) و عموزاده‌اش اگرخواهید بمانید واشخاصی

٤٧- محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ، عن ابن سنان، عن أبي الجارود ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله من يتفقّد يفقد و من لا يعدّ الصبر لنوائب الدّهر يعجز ، ومن قرض النّاس قرضوه ومن تركهم لم يتركوه ، قيل : فأصنع ماذا يارسول الله ؟ قال : أقرضهم من عرضك ليوم فقرك .

بچشم همراهان او آمد که بمانند ترکمن بودند و از دست آن‌ها زبانه آتش نمایان بود که جای گرفتند و در کناره‌های آنرودخانه بگردش آمدند.

امیرالمؤمنین قرآن میخواند و بدرون رودخانه میرفت و با تیغ خود براست و چپ اشاره میکرد و آن اشخاص درنگی نکردند و مانند دودی سیاه شدند و امیرالمؤمنین الله اکبر گفت و سپس از آن‌جا که فرود شده بود برآمد و همراهانش بدنبال او آمدند تا آن موضع ازآنچه رخ داده بود پاك شد.

اصحاب رسولخدا (ص) باو گفتند یااباالحسن باچه برخوردی نزدیك بود از ترس بمیریم‌وازتو بیشتر بیمناك بودیم از آنچه خود در آن گرفتار بودیم در پاسخ آن‌ها فرمود چون دشمن خود را نمود نامهای خدا را بلند بردم و آن‌ها زبون شدند و دانستم چه بی‌تابی بدان‌ها دست داده منهم بی ترس از آن‌ها در میان رودخانه رفتم و اگر بحال خود مانده بودند همه را میکشتم و خدا مکر و شر آن‌ها را دفع کرد از مؤمنان و باقی مانده بیشتر از من خدمت رسولخدا (ص) روند و ایمان آورند امیرالمؤمنین با همراهان خود نزد رسولخدا (ص) برگشت و گزارش کار خود را داد و آن حضرت آسوده خاطر شد و خرم گردید و دعای خیر درباره او کرد و فرمود یا علی پیش ازتو آن ها که خدا از تو بیمناکشان کرده بود آمدند و اسلام آوردند و اسلامشانرا پذیرفتم سپس با جمع مسلمانان کوچ کرد و آسوده‌خاطر و بی‌ترس از آنرودخانه گذشتند وعامه هم این‌حدیث را بدون انکار موافق خاصه روایتکرده‌اند انتهی.

٤٧- از امام باقر(ع) که رسولخدا (ص) فرمود: هر که وارسی کند بدست نیاورد (جزری گفته مقصود اینستکه هر که از احوال مردم وارسی کند و در مقام تفتیش آن‌ها برآید آنچه بسند اواست نیابد زیرا خیر درمردم کم‌است) و هر که برای ناگواریهای روزگار شکیبائی پیشه نکند در ماند و هر که بمردم قرض دهد باو قرض دهند (یعنی هر که از مردم ببرد و کناره کند از او کناره کنند یا اینکه هر که بمردم بد گوید باو بد گویند) و هر که مردم را ترك کند دست از او بر ندارند.

عرض‌شد یا رسول‌الله پس چه بکنم؟ فرمود بمردم از آبروی خود وام بده برای‌روزنیازمندیت (یعنی در برابر بدگوئی و آبرو ریزی آن‌ها صبر کن و انتقام مکش تا در روز قیامت از آن ها عوض‌بگیری).

۴۸ ـ عنه ، عن أحمد ؛ عن البرقي ، عن محمّد بن يحيى ، عن حمّادبن عثمان قال : بينا موسى بن عيسى في داره الّتي في المسعى يشرف على المسعى إذرأى أباالحسن موسى عليه السلام مقبلاً من المروة على بغلة فأمر ابن هياج رجلاً من همدان منقطعاً إليه أن يتعلّق بلجامه ويدّعي البغلة فأتاه فتعلّق باللّجام وادّعى البغلة فثنّى أبوالحسن عليه السلام رجله فنزل عنها وقال لغلمانه : خذوا سرجها وادفعوها إليه ، فقال : والسرج أيضاً لي ، فقال أبوالحسن عليه السلام : كذبت عندنا البيّنة بأنّه سرج محمّد بن عليّ وأمّا البغلة فانّا اشتريناها منذ قريب وأنت أعلم وماقلت .

۴۹ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن مرازم ؛ عن أبيه قال : خرجنا مع أبي عبدالله عليه السلام حيث خرج من عند أبي جعفر المنصور من الحيرة فخرج ساعة أذن له وانتهى إلى السالحين في أوّل اللّيل فعرض له عاشر كان يكون في السّالحين في أوّل اللّيل فقال له : لاأدعك أن تجوز

۴۸ـ از حمادبن عثمان گوید در این میانکه موسی بن عیسی (از سران بنی‌عباس) در خانه خود بود که آن خانه در کنار محل سعی میان صفا و مروه بود و بمحل سعی توجه داشت بناگاه دید ابوالحسن موسی (ع) (امام هفتم) از طرف مروه سوار براستری می آید، بی‌درنك ابن هیاج که مردی همدانی وسرسپرده بود فرمان داد تامهار استر امامرا بگیرد ومدعی شود که استراز آن‌اواست نزد او آمد و بلگام چسبید ومدعی آن‌شد.

امام کاظم(ع) بی‌درنك پای از رکاب برداشت واز آن پیاده‌شد وبغلامانش‌فرمود زینرا بردارید و استررا باو بدهید ابن هیاج گفت زین‌هم ازمن است . درپاسخ اوفرمود دروغ گفتی ما بینه‌داریم که این‌زین ازمال محمدبن علی (پدرم ـ ع) بوده است ولی استررا همین نزدیکی خریدیم وتو بهتر میدانی وآنچه می گوئی .

شرحـ ازمجلسی ره‌ـ تسلیم استر باو بااینکه میدانست دروغ می گوید یا برای حفظ آب‌رو بوده و دریغ از اینکه با این مرد دلقك نزد والی بمحاکمه رود یابرای این‌بوده که‌درصورت‌مرافعه باید قسم‌بخورد برد دعوی او واز آن دریغ داشته‌است یابرای این بوده که مردم درصورت جهل‌بحال مدعی‌طرح دعوی‌نکنند وتسلیم مدعی شوند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ چون امام (ع) میدانست که این اقدام بدستور موسی بن عیسی مرد متنفذ حکومت وقت‌است میدانست که‌اگر کاز بمرافعه کشدشهود قلابی وزورمیسازند ودرمحکمه اورا محکوم میکنندو هم استررا میبرند وهم‌باعث زحمت‌او میشوند این بود که استررا تسلیم کرد و از شر توطئه‌آسوده شد ودر حقیقت توطئه را کشف کرد وخنثی نمود.

۴۹ـ از محمدبن مرازم ازپدرش گوید ما در خدمت امام صادق (ع) بودیم که در حیره‌ازنزد ابی‌جعفر منصور دوانیقی رخصت خروج دریافت کرد و آزاد شد در همان ساعت اجازه بی درنك حرکت کرد و سرشب بپاسبانان گشتی برخورد و یك گمرك‌چی که در میان پاسبانهای گشتی‌بود در همان سرشب بآن‌حضرت درآویخت و گفت من نمی گذارم تو ازاینجا بگذری و حضرت باو اصرار کرد و ازاو خواهشکرد واو بسختی سرباز زد وجلو حضرترا گرفت، من ومصادف در خدمت آن

فألحّ عليه وطلب إليه ، فأبى إباء و أنا و مصادف معه فقال له مصادف : جعلت فداك إنّما هذا كلب قد آذاك وأخاف أن يردّك وما أدري ما يكون من أمر أبي جعفر وأنا ومرازم أتأذن لنا أن نضرب عنقه ، ثمّ نطرحه في النهر؟ فقال : كفّ يا مصادف ، فلم يزل يطلب إليه حتّى ذهب من اللّيل أكثره فأذن له فمضى فقال : يا مرازم هذا خير أم الذي قلتماه ؟ قلت : هذا جعلت فداك ، فقال: إنّ الرّجل يخرج من الذّلّ الصغير فيدخله ذلك في الذّلّ الكبير .

٥٠ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن الحجّال ، عن حفص بن أبي عائشة قال : بعث أبو عبدالله عليه السلام غلاماً له في حاجة فأبطأ فخرج أبو عبدالله عليه السلام على أثره لمّا أبطأ عليه فوجده نائماً فجلس عند رأسه يروّحه حتّى انتبه فلمّا انتبه قال له أبو عبدالله عليه السلام : يا فلان والله ما ذاك لك تنام اللّيل والنّهار؛ لك اللّيل ولنا منك النّهار .

حضرت بوديم، مصادف باو عرضكرد همانا اين گمرك‌چى سگى است كه تورا آزار داده و ميترسم تورا نزد منصور برگرداند و نميدانم كه دراين بار دوم منصور با شما چه خواهد كرد من بامرازم هردو حاضريم اجازه ميدهى گردن اورا بزنيم وجسد اورا بيندازيم درنهر.

درپاسخ فرمود: اى‌مصادف دست بردار وآرام باش وامام پيوسته ازاو طلب رفع‌مزاحمت كردتا بيشتر شب گذشت و در آخر شب اجازه گذر بحضرت داد و حضرت براه خود رفت و پس ازآن فرمود : اى مرازم اين بهتر است يا آنچه شما گفتيد گفتم قربانت اين‌بهتر‌شد.

فرمود: بسا كه مرد ازخوارى كوچكى برآيد ودر خوارى بزرگترى در آيد .

شرح ـ ازمجلسى ره ـ قوله في السالحين ـ يعنى پاسبانهائيكه شب گردند.چنين گفته شده ولى درستش اينستكه مقصود ازسالحين‌درهر دوجا نام‌محلى است در كتاب مغرب گفته است سالحون‌موضعى است در٤ فرسخى بغداد پايان‌نقل ازمجلسى ره.

من گويم حيره در حدود كوفه است و بعيد است كه حضرت دراين مدت بآنجا رسيده باشدو وبر فرض گرفتارى بخودمنصور مراجعه‌شود و درست‌تر همان‌معنى اول‌است و منظور پاسبانان شب گردان اطراف‌همان حيره بوده كه شايد بمنظور حفاظت منصور در آنجا گشت ميزدند و منظور آن گمرك چى هم اين بوده است كه بعنوان دشمنان منصور حضرت و همراهانشرا متهم‌سازدو اين عادت گمرك‌چيانستكه بهروسيله‌براى آزار مسافران متشبث‌ميشوند.

٥٠ـ ازحفص‌بن ابى‌عايشه گويد امام صادق (ع) يكى ازغلامانشرا بدنبال كارى فرستاد واودير كرد، امام صادق بدنبالش بيرون شد كه دير كرده بود و ديد خوابيده امام بالاى سرش نشستو او را باد زد تابيدارشد چون بيدارشد امام صادق(ع) باو گفت‌اى‌فلانى بخدا حق‌ندارى هم‌شب‌بخوابى وهمروز شبت ازآن تواست وروزت ازآن ما.

٥١ ـ عنه ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن حسّان [عن] أبي عليّ قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : لاتذكروا سرّنا بخلاف علانيتنا ولاعلانيتنا بخلاف سرّنا ، حسبكم أن تقولوا مانقول وتصمتوا عمّانصمت ، إنّكم قدرأيتم أنّ الله عزّوجلّ لم يجعل لأحد من النّاس في خلافنا خيراً ؛ إنّ الله عزّوجلّ يقول : «فليحذرالذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم» .

(حديث الطبيب)

٥٢ ـ محمّد ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن زيادبن أبي الحلال ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال موسى عليه السلام : ياربّ من أين الدّاء ؟ قال : منّي ، قال : فالشفاء ؟ قال : منّي قال : فما يصنع عبادك بالمعالج؟ قال : يطيّب بأنفسهم فيومئذ سمّي المعالج الطبيب .

٥١ـ ازابی علی گوید شنیدم امام صادق (ع)میفرمود در پیش مردم ظاهر و باطن مارابرخلاف یکدیگر جلوه ندهید شما را در مذهب خود همین بس که هرچه را ما بگوئیم بگوئید و از هرچه دم بندیم‌دم بندید. براستی شمادیده‌اید که‌خداعزوجل‌درمخالفت‌ماخیری برای کسی قرار نداده راستیکه خدا عزوجل میفرماید (٣٠ـ النور) باید حذر کنند کسانیکه مخالفت میکنند ازفرمان خدا ازاینکه‌دچار فتنه‌ای شوندیاعذاب دردناکی.

حديث راجع بطبيب

٥٢ـ ازامام صادق (ع) که فرمود موسی (ع) عرضکرد پروردگارا درد از کجاست، فرمود از جانب من ، عرضکرد درمان از کجا است ؟ فرمود از من است ، عرضکرد پس بنده هایت را با پزشك معالج چه‌کار ؟ فرمود بدان دلخوش شوند . وازآنروزمعالج طبیب نامیده شد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «یطبب بانفسهم» در برخی نسخه باباء است و دربرخی بایاء دو نقطه فیروزآبادی گفته معنی طب‌تانی و تلطف است یعنی طبیب بمعالج گفته‌اند برای‌آنکه بواسطه رفق و مهرورزی و تدبر خود اندوهرا از دل بیمار میبرد و شفاء بدست اونیست و امابنا بر نسخه دوم مقصود این نیست که طبیب از آن ماده بازگرفته شده چون‌یکی مضاعفست‌ویکی معتل‌وبلکه‌مقصود اینستکه نام‌طبیب باعتبار این‌نیست که بیماری ازتن برد بلکه باعتبار اینست که غم ازدل بردو دلرا خوش کند . پایان‌نقل‌از مجلسی‌ره.

من گویم‌بیماری نقصانی است درجهاز زندگی یك‌موجود جاندار بواسطه فقدان یکی‌ازشرائط زندگی یایکی ازاعضاء و ارکان آن و نسبت‌آن بخداوند از نظراینستکه آنرا نیافریده است یعنی بالعرض ومجاز است مانندنسبت خلق شر وظلمت بذات حضرت‌او . وشفاء ودرمان بیماری عبارتست‌از ایجاد آن‌شرط ویا جزء مفقود وبوجه حقیقت مستند بحضرت ودود است و کار پزشك هرچه‌هم استاد ودرست فهم ودرست کار باشد آماده کردن زمینه است برای‌ایجاد شرط ویاجزء جهاز زندگی بمانند

٥٣ - عنه ، عن أحمد ، عن ابن فضّال ، عن ابن بكير ، عن أبي أيّوب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مامن داء إلاّ وهو يسارع إلى الجسد ينتظر متى يؤمر به فيأخذه .

وفي رواية اُخرى :- إلاّ الحمّى فانّها ترد وروداً .

٥٤ - عنه ، عن أحمد بن محمّد ، عن عبدالعزيز بن المهتدي ؛ عن يونس بن عبدالرحمن؛ عن داود بن زربي قال : مرضت بالمدينة مرضاً شديداً فبلغ ذلك أباعبـدالله عليه السلام فكتب إليّ : قد بلغني علّتك فاشتر صاعاً من برّ ثمّ استلق على قفاك وانثره على صدرك كيفما انتثر وقل : «اللّهمّ إنّي أسألك باسمك الذي إذا سألك به المضطرّ كشفت مابه من ضرّ ومكّنت له في الأرض وجعلته خليفتك على خلقك أن تصلّي على محمّد وعلى أهل بيته وأن تعافيني من علّتي» ثمّ استو جالساً واجمع البرّ من حولك وقل مثل ذلك وأقسمه مدّاً مدّاً لكلّ مسكين وقل مثل ذلك، قال داود : ففعلت مثل ذلك فكأنّما نشطت من عقال وقد فعله غير واحد فانتفع به .

اینکه زارع بذرافشاند ویا آنکه نهال بکارد، وبسیاری از بیماریها دوره‌ای دارد درمزاج بیمار که خود بخود بگذرد وبهبودی پدید آید ازاینجهت میفرماید بیشتر فائده پزشك از نظر روانی وروحی است وبرای خوش کردن دل بیمار است.

٥٣- از امام صادق (ع) فرمود هیچ دردی نیست مگر آنکه بتن شتابد (راه درادخ)و بانتظار است که چه زمانی فرمان بدو رسد تا تن را فروگیرد و در روایت دیگر فرموده است که - جزتب زیرا که آن یکباره بتن درآید .

شرح- ازمجلسی ره- «قوله: وهوشارع الی الجسد» یعنی بدان‌راهی دارد ونفوذ میکندوشاید مقصود اینست که غالب دردها درخود تن ماده ای دارد ودرمورد اقتضاء شدت‌یابند جزتب که بی‌ماده درونی ببدن تسلط‌یابد مثلا مانند ورود هوای سرد یا گرم بر آن.

٥٤- از داودبن زربی گوید من درمدینه سخت بیمارشدم وبگوش امام صادق (ع) رسید و بمن نگارش فرمود که:

دردمندی تو بمن رسید، یك صاع گندم بخر (یکمن تبریز کمتر) و برپشت بخواب وآنرا بر سینه‌ات بیفشان هر گونه افشان‌شد وبگو: بارخدایا من ازتو خواهش دارم‌بدان نام‌تو که هرگاه آن پریشان تورا بدان بخواند آنچه پریشانی‌دارد ازاو برطرف کنی واورا برزمین جای گزین سازی و خلیفه برخلق خودت‌نمائی که رحمت‌فرستی‌برمحمد واهل بیتش ومرا ازاین دردیکه دارم عافیت‌بخشی؛ سپس برخیز بنشین وآن گندمرا ازگرد خود جمع کن و همان ذکررا بخوان وآنرا بچهار مد (در حدود یکچارك) بخش کن وهر یکرا بمسکینی بده وهمان ذکررا بخوان؛ داود گوید: من‌چنین کردم و گویا ازبندها شدم ودیگران‌هم عملکردند وازآن سودبردند.

(حديث الحوت على اى شي هو)

٥٥- محمّد، عن أحمد، عن ابن محبوب؛ عن جميل بن صالح؛ عن أبان بن تغلب، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن الأرض على أيّ شيء هي ؟ قال : هي على حوت ، قلت : فالحوت على أي شيء هو ؟ قال : على الماء ، قلت : فالماء على أي شيء هو ؟ قال : على صخرة ، قلت : فعلى أيّ شيء الصخرة ؟ قال : على قرن ثور أملس، قلت : فعلى أيّ شيء الثور؟ قال : على الثرى ، قلت :فعلى أيّ شيء الثرى ؟ فقال : هيهات عند ذلك ضلّ علم العلماء .

حدیث ماهی که برچه استوار است

٥٥- ازابان بن‌تغلب ازامام صادق (ع) گوید ازآن حضرت پرسیدم که زمین بر چه استوار است؟ فرمود: برماهی. گفتم ماهی برچه‌استواراست؟ فرمود برآب؛ گفتم‌آب برچه استواراست؟ فرمود برصخره گفتم صخره برچیست؟ فرمود برشاخ گاوی خوش‌پشت ، گفتم گاو برچه استواراست؟فرمود برخاك بانم؟ گفتم خاك بانم برچه استواراست؟ در پاسخ فرمود پردور رفتی اینجا است که دانش دانشمندان گم است.

شرح ـ این الفاظ را بترتیب باید درخاطرسپرد :

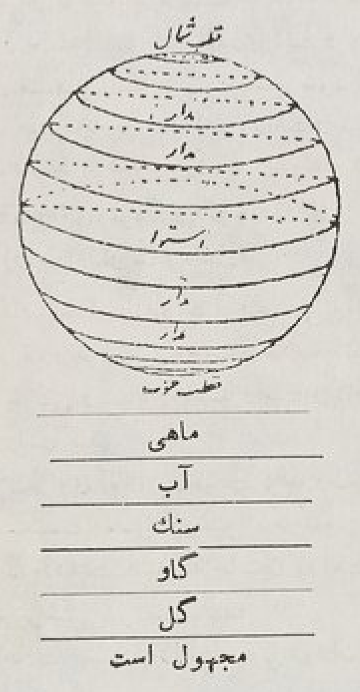
۱ـ زمین ۲ـ حوت = ماهی ۳ـ آب ٤ـ صخره

٥ـ شاخ گاو ٦ـ ثری= خاك‌بانم. ۷ـ X =ایکس ـ نا گفتنی یانافهمیدنی .

اکنون این‌مصاحبه٦سؤالیرا می‌توان بچندوجه‌تقسیم کرد:

۱ـ ازنظر ساختمانی وبشکل عمودی و مقصود این باشد که ساختمان زمین و پایه های آن تا هرجا که باشد بعنوان یك ساختمان‌هفت اشکوبه تنظیم گردد که روی‌هم چیده شده و بر زبرهم قرار گرفته است و ازاین نظرصورت ساختمانی به‌این شکل درمی‌آید: ←

کره زمین



۲ـ از نظر عمرانی و دوره‌های زندگی تاریخی‌بشر بر روی‌زمین و بشکل افقی‌ومنظور سؤال ازاین است که‌عمران وآبادی زمین‌ازروز اول تکوین و اجتماع بشری برچه پایه بوده و برچه‌عواملی‌استوارشده‌است‌دراینصورت‌می‌توان این مصاحبه رابه‌اینصورت تشریح کرد:

۱ـ راوی ـ عمران وآبادی زمین‌بر چه وضعی بوده است؟

امام ـ بر ماهی ـ این بیان اول زندگی آبرومندانه بشر است زیرا اول تشکیل‌اجتماع

و عمران بشری در کنار نهرها و دریاها بوده و اولین خوراك معمولی او از شکار ماهی تأمین شده است پس می توان ماهیرا رمزیك دوران ابتدائی زندگی بشر دانست

٢ـ راوی ـ ماهی برچه اساس زندگانی داشته و کفایت قوت بشر را می‌نموده است ؟

امام ـ ماهی بر آب زندگانی دارد و هرگز نایاب نمیشود و نیاز بپرورش ندارد .

٣ـ راوی ـ آب بر چه‌قرار می گیرد؟

امام ـ بر صخره ـ یعنی ماده‌ای که فشرده شده است و سنك شده و ممکن است منظورسؤال پرسش از آغاز شروع این گونه زندگانی بشر باشد و منظور جواب این باشد که زندگی بشر با خوراك ماهی و شکار از نهر و دریا همراه با دوران زندگانی حجری او بوده است که یکی‌از ادوار تاریخی زندگانی ابتدائی بشر است و هزارهاسال بدرازا کشیده است.

٤ـ راوی ـ زندگانی‌دوران‌حجر بر چه‌استوارشده‌است ؟ یعنی این زندگانی دوران حجری که با شکار ماهی و حیوانات دریا گذشته بچه وضع دیگری مبدل شده است و بچه صورت تازه ای در آمده است؟

امام ـ بشاخ نره گاو استوار شده است یعنی دوران حجری بشر در سیرتکامل بدوران زراعت و کشت گندم و حبوبات منتقل شده است و بعهده گاو و آهن گذاشته شده است و معنی این مثل معروف که:

زمین روی شاخ گاو میگردد همین است، یعنی گردش عمران زمین و زندگانی بشر بر پایه کشت و زراعت است که بنیروی نره گاواز دوران بسیار قدیم تاآغاز همین قرن اداره میشده واز آغاز این قرن آنرا بوسائل مکانیزه و تراکتور تحویل داده است .

برای توضیح باید گفت که جمله «علی ای شیء» به اصطلاح نحوی ظرف مستقر است و جار و مجرور متعلق بفعل عام مقدری است و لازم نیست آن فعل عام نسبت بمورد تعبیر ماضی باشد بلکه روا است مستقبل باشد و چنین تفسیر شود که زندگانی دوران حجر بر چه وضعی قرار گرفت ؟ و امام درجواب میفرماید بر زندگانی‌زراعت و کشاورزی وبا تحصیل غذا از گندم وحبوبات‌آن دوران‌ماهی خوردن وتنها با شکارحیوانات دریاها و نهرها گذرانیدن به پایان رسید .

٥ـ راوی، نره گاو که کار زراعترا انجام‌میدهد برچه استواراست؟ یعنی‌بچه وسیله‌وبرچه پایه این‌کار زراعت ازاو ساخته‌است؟

امام ـ خاك بارطوبت که هم می‌تواند آنرا شیار کند و هم تخمیکه در آن کشت میشودسبز میکند و میروید و بثمر میرسد وخلاصه مقصود اینستکه زندگی زراعتی که روی شاخ گاو نرمیچرخد برزمین خاکی وآب‌کافی استواراست وگاو ابزاری است که در زمینه وجود خاك و رطوبت میتواند تولید زراعت کند .

٦ـ راوی زمین بارطوبت برچه وضعی استوار میشود؟

ممکنست مقصود پرسش ازسرانجام زمین باشدوپایان زندگانی‌بشر وممکنست مقصود پرسش، ازوضع تازه‌زراعت باشد که جانشین زراعت با گاو میشود مانند زراعت باوسائل صنعتی امروزه و در پاسخ این‌پرسش بهرنظر باشد:

امام ـ بسیار دوراست، یعنی دوران پایان عمرزمین که برستاخیزمیکشد یا دوران تبدیل وضع

زراعت با گاو بزراعت با ماشین بسیار دور است و علم دانشمندان هنوز بدان راه نبرده ودر وادی فهم آن گم است وددر آن زمان میسر نبوده است که درپاسخ این پرسش بیانی شود که برای عموم مردم دانشمند آنروز قابل فهم و باور باشد .

۳ـ طرح سئوالات از نظر علمی و فیزیکی و فهم رموز نظم زمین و مواد شیمیائی آن بدین تفصیل:

۱ـ راوی ـ از او پرسیدم زمین بر چه استوار است ؟ یعنی بچه وسیله زمین درقرار گاه معین خود دربخش ثابتی از فضا برقرار است واز مدارمقررخود این وروآن و نمیرود ؟

امام ـ بر ماهی استوار است ـ یعنی طبع سرد وآبگون خود و این رمز قوه دافعه است که بر اثر برودت و سردی، در نهاد زمین بوجود آمده و آنرا در فاصله معینی ازمرکز خورشید وسیارات دیگر متوقف و مستقر ساخته است .

۲ـ راوی ـ قوه دافعه که بکلمه حوت تعبیر شده است بر چه حقیقتی استوار است؟

امام ـ بر آب که مایه برودت و ثقل است.

۳ـ راوی ـ آب که خودجسم سائل و روانی است بچه وسیله مستقر مانده است تاحافظ نیروی دافعه زمین باشد؟

امام ـ بر مواد متحجره زمین که سرد شده و بصورت کوه و لنگر دریاها در آمده است و این موافق با آیات بسیاریست که در قرآن مجید کوهها را که صخره های کره زمین است به لنگر و وسیله استقرار زمین در مدار خود تعبیر کرده است از آن جمله میفرماید (۳۰ ـ النازعات) و زمین را پس از آن گسترد ۳۱ ـ و آب و چراگاهش را از آن بر آورد ۳۲ ـ و کوهها را لنگر آن کرد.

و خود ترتیبی که در این آیات مقرر شده بمضمون پاسخ های امام (ع) در اینروایت بسیار نزدیك است.

٤ـ راوی ـ صخره برچه استوار است ؟

امام (ع)ـ بر روی شرارههای شاخ شکل مایع نر شود و نرم و بدون گیره درون زمین ـ در حقیقت این صخره های سخت قشر زمین بمانند در پوش محکمی است که روی شراره مایع مذاب درون آن قرار دارد که بمانند شاخ نره گاوی جهش میزنند تا سر بر آرند و اگر کوههای آتش فشان خاموشرا در نظر بگیرید و تصور کنید که چگونه در هنگام آتش فشانی شعلههائی از دهانه آن بیرون میجسته که چون شاخ گاوی از درون زمین سر بر میآورده است برسائی و شیوائی این تعبیر تصدیق می کنید و با توجه به این حقیقت که چگو نه پس از صخره شدن این مو اد این صخره بمانند در پوشی در روی این شاخ قرار گرفته و آنرا نگهداشته است مطلب بسیار روشن میشود.

و کلمه املس هم این معنیرا تأیید می کند ـ در مجمع البحرین گوید:

ملاست ضد خشونت است یعنی نرمی و ملس الشیء از باب تعب در جائی گویند که برای چیزی گیره و وسیله استمساك نباشد.

المنجد گوید: ملس که جمع آن ملوس و املاس و جمع بر جمعش امالیس است بمعنی مکان مستوی است و ملسی بمعنی ناقه تندرو تاآنکه گوید املس ضد خشن است.

در این صورت تعبیرازمایع‌مذاب قسمت درونی زمین که قشر جامد و صخره مآبی بر آن‌احاطه دارد به ثور املس یا از نظر معنی لغوی اشتقاقی کلمه ثور است که بمعنی جوشش و جهش است‌از ثار یثور ثوراناً ـ در مجمع‌البحرین گوید:

« ثور » ـ خدا فرموده است « و أثاروا‌الارض » یعنی آنرا برای کشت زیر و رو کردند و در خبر است که ثارت قریش بالنبی (ص) فخرج هارباً یعنی قریش بر پیغمبر (ص) شوریدند و او هم گریخت.

«المنجد» گوید: ثار ثوراً و ثوراناً و ثؤاداً هاج یعنی جهید، تا آنکه گوید: ثـوران و ثور به معنی شفق و سرخی انتشار آن است و با توجه به این معانی اگر کلمه ثور املس‌را بمعنی جهنده‌نرمی، عبارت از مایع درونی زمین تفسیر کنیم که بطور استعاره کلمه قرن بدان اضافه شده است راه دوری نرفتیم.

و یا اینکه ثور املس بمعنی گاو نرم اندام و هموار پشت بطور استعاره و تشبیه در اینمعنی بکار رفته است.

۵ـ راوی ـ این مایع درونی و پرشور زمین چه حقیقتی دارد و برچه استوار است؟

امام (ع) ـ خاك با رطوبتیست یعنی ماده‌ای که دارای مواد آب است اکسیژن و هیدروژن‌یا مقصود ذرات اصلی ماده است که دارای قوه و نیروی جنبش است که از نظر طبیعی مبدأ پیدایش همه موجودات مادی است و بناچار ماده‌ای باید و نیروی حرکتی تا موجودی مادی پدید آید واین مسئله ماده نخست و قوه نخست از بغرنجترین مسائل طبیعی امروزه است و بزرگترین دانشمندان‌در تصویر حقیقت آن گیج و گم شده‌اند و هنوز ندانسته اند که این دو چیز هستند یایك چیز و آن يك چیز ماده است یا قوه ! و در اینجا دور نیست که بجای کلمه ثری که در پاسخ امام است کلمه اثیر گذارده شود که در اصطلاح دانشمندان طبیعی عرب زبان امروزه يك بطن عمیقیست از ماده ویا اثر عمیق آنست.

۶ـ راوی ـ ثاروبودوجود ثری برچه استوار است؟ یعنی ماده‌اول بچه‌تجزیه وتحلیل میشود؟ یا گازی که‌در درون زمین است بچه تجزیه وتحلیل میشود؟

امام ـ بسیار دور است دراینجا است که دانش دانشمندان گم‌است.

اگر سؤال بروجه اول طرح شود که مقصود فهم نهان ماده نخست باشد معنی هیهات اینست که حقیقت ماده نخست بسیار دور از فهم است و دانشمندان تاهمیشه در آن گم‌اند و این خود از مسائل اصم ولاینحل علم طبیعیست.

و اگر سؤال بروجه دوم طرح‌شود معنی هیهات اینست که هنوزقرنها بایدبگذرد وزمان بسیار دوری آید تادانش بشر بپایه‌ای رسد که بتواند حقیقت گاز و اجزاء درونی آنرا تشخیص‌دهد وآنرا تجزیه وتحلیل نماید.

اکنون باید یادآور شوم که طرح این مصاحبه ازنظر اول که سؤال از اشکوبه‌های سازمان زمین باشد و از پایه‌های ساختمانی آن که بروجه‌عمودی‌بدان استوار است معقول بنظر نمیآید نه از نظر سؤال و نه از نظر جواب و نمیتوان آنرا منسوب باصحاب دانشمند امام دانست و بشخصیتی

مانند ابان بن تغلب که از فضلا و دانشمندان بنام دوران خود بوده است نسبت‌داده . درشرح حال‌او گفته‌اند (ص۲ رجال کبیر طط).

ابوعمرو کشی در کتاب رجال خود گفته است ابان از علی‌بن الحسین (ع) روایت حدیث کرده است و ابوزرعه رازی او را در شمار روات امام صادق (ع) ثبت کرده است و هم روات از تابعین و نزدیکان بدانها و گفته‌ابان‌بن‌تغلب از انس‌بن مالك روایت کرده و ابوبکر محمدبن عبدالله بن ابراهیم شافعی حدیث ابان را چنین یادآور شده‌است:

۱ــ اعمش ۲ــ محمدبن منکدر ۳ ــ سماك‌بن حرب ٤ــ ابراهیم نخعی.وابان‌رحمه‌الله‌در هرفنی از فنون دانش استاد و پیشوا بوده‌است، در قرآن وحدیث وادب ونحو و کتبی دارد:

۱ــ تفسیر غریب‌القرآن.

۲ ــ کتاب فضائل ــ وپس از ذکر سلسله‌سند خود در روایت این دو کتاب گوید.

۳ــ کتاب صفین ــ تاآنکه گوید احمدبن محمد روایتکرده که پسرش گفت من باپدرم خدمت امام صادق(ع) شرفیاب شدیم وتاچشم او بپدرم‌افتاد فرمان داد توشکی برای اوانداختند وبااودست داد واورا درآغوش کشید واز اواحوالپرسی کرد وباو خوش‌آمد گفت.

و گفته چون ابان‌بمدینه واردمیشد همه مردم دوراورا میگرفتند ویکی ازاسطوانه‌های مسجد پیغمبر برای‌تدریس وسخنرانی اوآماده میشد..

واز بلاذری دروصف او روایتکرده است که عطیه عوفی‌ازابان روایتکرده است که امام‌باقر (ع) باو فرمود: درمسجد مدینه بنشین وبمردم فتوی بده و من دوست دارم که در شیعیانم‌مانند توئی دیده شود.

بااین‌مدح‌بلیغ‌وفضل ودانش شگرفیکه رجال‌شناسان اسلام ازموافق ومخالف درباره ابان بن تغلب‌ره بیان کرده‌اند نمیتوان اورا بیك مسئله‌مسلم جاهل شناخت وآن اینستکه زمین کره ایست در فضا واز همه‌طرف بهوا برخورد دارد وروی پایه‌ای ساخته نشده‌است زیرااین مسئله هزارها سال‌پیش ازدوران ابان‌بن‌تغلب مسلم‌شده‌بود و کوچکترین دانشمندان‌آنرامیدانستندوخصوص در این تاریخ که اسلام درمحیط جهان پهن‌شده بود ودانشمندان یونان وایران ومصر و کشورهای دیگر جزء سازمان فرهنگی اسلام شده بودند وخصوص درمحیط کوفه محل نشوو نمای ابان که بدانشگاه جندیسابور نزدیك بود ودر کنار مدائن‌پایتخت علمی وفلسفی دولت ساسانیان ساخته شده‌بود باتوجه‌باین‌مطالب هرگز نمیتوان گفت ابان‌بن تغلب از ساختمان‌های اشکوبه‌دار زیرزمین از امام صادق(ع) پرسش کرده وجواب روی این‌نظر صادرشده است.

و نارواتر اینکه امام صادق بااین گونه پرسش موافقت کرده و برای زمین وپایه‌های آن این اشکوبه‌ها راتحویل ابان‌بن تغلب داده‌است چنانچه نمیتوان تصور کرد که کسی چنین مضمونیرا بنام مصاحبه‌ای میان ابان‌بن‌تغلب‌وامام صادق(ع) جعل کرده باشد زیرا درباره ساختمان زمین‌چنین‌عقیده‌ای ازخرافی سرایان‌هم درهیچ کجابنظر نرسیده‌است تااین خرافترا درباره امام‌جعل کرده‌باشند زیرا چنانچه گفتیم مسئله کروی بودن‌زمین ومعلق بودن‌آن درفضا به‌اعتبار مرکز ثقل‌جهان مادیکه‌یك‌اصل فلسفه یونانی‌است دراین دوره معروف ومسلم بوده‌است ودر محافل نیم‌علمی هم‌بچنین سخنهادم زدن میسر نبوده تابرسد بمحفل‌علمی کشاف‌حقائق جعفربن محمدالصادق (ع) ودانشمندی چون ابان بن

٥٦ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن جميل بن درّاج ، عن زرارة ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إنّ الله عزّ وجلّ خلق الأرض ثمّ أرسل عليها الماء المالح أربعين صباحاً والماء العذب أربعين صباحاً حتّى إذا التقت واختلطت أخذ بيده قبضة فعركها عركاً شديداً جميعاً ثمّ فرّقها فرقتين ، فخرج من كلّ واحدة منهما عنق مثل عنق الذّرّ فأخذ عنق إلى الجنّة وعنق إلى النّار .

تغلب و با ملاحظه اینکه سند اینروایت هم صحیح بوده است و بعلاوه از اعتبار وصحت، کلیه اخبار کافی صحت اسنادی هم دارد نمیتوان آنرا طرح کرد و بناچار مقصود از آن بیان یك حقائقی است که بنظر من هر کدام از دو وجه اخیر با آن سازگار است و بسا وجه صحیح دیگری هم در نظر دیگران آید.

حدیث آغاز آفرینش انسان

٥٦ـ اززراره ازامام باقر ویا صادق (ع) فرمود: راستی خداعزوجل زمینرا آفرید وسپس تا چهلروز آب شور برآن روان کرد وتا چهلروز آب شیرین تاچون بهم برخورد و آمیخت بدست قدرت خودمشتی ازآن برگرفت وهر دورا سخت درهم مالید وفشرد وسپس بدوبخش کرد و ازهر کدام ازآن شور و شیرین انبوهی بر آمدند بمانند انبوه ذرهها و گروهی راه بهشت گرفتند و گروهی راه دوزخ.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله «ثم فرقها فرقتین» فاضل استرآبادی گفته است یعنی خدا آن حصهایکه باآب شیرین ترشده بود دستورداد تا ازآن حصه که باآب شور ترشده جداشودوهر کدام ازآنهاتیکه کوچکی شوند بصورت ذره تاهر تیکه تنی باشد برای روح مخصوصی از ارواح که در روزمیثاق درپاسخ خدا فرمود: آیامن پروردگار شما نیستم، گفتند آری و تیکههای حاصله از آب شیرین تن ارواحی شدند که در آنروز فرمان بریشان ثابت شدوتیکههای حاصله ازحصهایکه باآب شور ترشدند تن شدند برای ارواحی که در آنروزنافرمانیشان ثابت شد و از احادیث آنان فهمیده شود که خدا تعالی دو بار تنها را بصورت ذر در آورده یکی پیش از آفریدن آدم (ع) و یك بار پس از آن انتهی.

من گویم ـ ما در باره این گونه اخبار سخن را در باب کفر وایمان تمام کردیم - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم درآنجا ثابت نمودیم که خلقت پیکری انسان جز آنکه دراین جهانست درست نیست و مستلزم قول بتناسخ است وعقیده بتعدد آن رسواتراست واینگونه احادیث کنایه از امتیازیست کهمیانه خوبان وبدان درعالم زندگی آنان پدیدمیآید وتعبیر بروان کردن آب شور وشیرین برروی زمین عبارت ازوجود آماد گیهای خوبی وبدیست که براثر اختلاط اجزاءهستی مادی وترکیب آنهاپدیدارمیشود زیرابسائط عالم ماده درذات خودموصوف بخوبی وبدی نتوانندشد واثری هم ندارند وازترکیب آنها است که آثار پدیدآید وبتناسب خوب وبد فراهم میگردد.

(حديث الاحلام والحجة على اهل ذلك الزمان)

۵۷ - بعض أصحابنا ، عن عليّ بن العبّاس ، عن الحسن بن عبدالرّحمن ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : إنّ الأحلام لم تكن فيما مضى في أوّل الخلق وإنّما حدثت ، فقلت : وما العلّة في ذلك ؟ فقال : إنّ الله عزّ ذكره بعث رسولاً إلى أهل زمانه فدعاهم إلى عبادة الله وطاعته فقالوا : إن فعلنا ذلك فما لنا فوالله ما أنت بأكثرنا مالاً ولا بأعزّنا عشيرة ؟ فقال : إن أطعتموني أدخلكم الله الجنّة وإن عصيتموني أدخلكم الله النار فقالوا : وما الجنّة والنّار ؟ فوصف لهم ذلك فقالوا : متى نصير إلى ذلك ؟ فقال : إذا متّم فقالوا : لقد رأينا أمواتنا صاروا عظاماً ورفاتاً ، فازدادوا له تكذيباً وبه استخفافاً فأحدث الله عزّ وجلّ فيهم الأحلام فأتوه فأخبروه بما رأوا و ما أنكروا من ذلك فقال : إنّ الله عزّ وجلّ أراد أن يحتجّ عليكم بهذا، هكذا تكون أرواحكم إذا متّم وإن بليت أبدانكم تصير الأرواح إلى عقاب حتّى تبعث الأبدان .

حديث احلام (رؤيا) وحجت بر اهل آنزمان

۵۷- ازحسن بن عبدالرحمن از ابی‌الحسن (ع) فرمود : راستیکه رؤیا درزمان گذشته دیرین و درآغاز آفرینش نبود وهمانا که پدیدارشد، من گفتم علت آن چه بود، درپاسخ فرمود راستی خدا عز ذکره پیمبری بمردم دورانش مبعوث کرد وآنانرا بپرستش وفرمانبری ازخدا خواند پس آنان گفتند اگر چنین کنیم چه داریم ؟ بخدا تو از ما بیشتر نداری و تیره و تبارت عزیز تر از ما نیند که پیرو توباشیم.

درپاسخ فرمود اگر پیرو من شوید خدایتان ببهشت برد واگر نافرمانی کنید خداشمارا بدوزخ برد، گفتند بهشت چیست ودوزخ کدامست؟ آن پیمبر بهشت ودوزخرا برایشان شرح داد گفتند: چه وقتی مابآنها درآئیم درپاسخ فرمود هرگاه بمیرید دربرابر او گفتند مابچشم خود دیدیم که مرده های ماااستخوان پوسیده وخاك شدندو بیشتراورا دروغگو شمردند وسبك گرفتند و خداعزوجل درآن ها رؤیا وخواب دیدنرا پدید آورد وچون خواب‌دیدند نزدپیغمبر آمدند وبه او گزارش دادند هرآنچه درخواب دیده‌بودند واز تعجبیکه ازآن کرده بودند.

درپاسخ آنهافرمود: راستی خداعزوجل خواسته که بدین‌وسیله برشماحجت آورد و بفهماند که‌چون مردید بدنهای‌شمادر گوراست وجانهای شماچنین باشندواگرچه بدنها بپوسند جانهادرعذاب بسر برند تابدنها زنده شوند.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «هکذاتکون ارواحکم» یعنی چنانچه درخواب روح‌شماآزار بیند بوجهیکه اثرش‌درتن شماپدید نشود و کسیکه برشما نگرانست آگاه نگردد همچنین‌است‌نعمت‌برزخ‌و عذابش ودر کتاب جنائزدرباره‌آن سخن کردیم پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم دراین حدیث بچندمطلب بایدتوجه کرد:

۱- رؤیا درآغاز آفرینش بشرنبوده ودر یکزمان متأخری دراو پدیدآمده است.

دراینجا توجه به‌این نکته‌لازمست که رؤیا وخواب دیدن وابسته به‌استکمال روح وقدرت‌تفکرو فعالیت نیروهای درونی انسانست ازخیال ووهم و.و. وبحکم ناموس نشووارتقاء همه این نیرو های معنوی درآغاز آفرینش ناتوان بوده‌اند وبشر اولیه ازنظر نیروهای درونی ساده بوده و نیرو های درونی اوبخواب بوده‌اند وبا قطع‌نظر ازنظریه نشو وارتقاء داروین وبااعتقاد به‌اینکه بشرنوعی از مخلوقاتست که بطور استقلال خداوند اورا بروجه ابداع وابتکار آفریده بازهم نیروهای درونی او درآغاز آفرینش جنبشی‌نداشته است وزمینه فعالیتی برای‌آن‌هانبوده گواینکه پیمبران‌دارای‌معنویت متکاملی بوده‌اند، واین حقیقترا میتوان ازوضع یك‌کودك نوزاد بررسی کرد که تازه از مادر زاده است و نیروی عقل و خیال ووهم او بسیار نارسا و خفته است در اینجا این پرسش بمیان میآید که آیا راقی ترین جانداران مانند یك میمون خواب میبینند وآیا یك‌کودك نوزاد خواب میبینند و این پرسش درباره جانداران دیگر هم بجااست.

پس‌اگر مقصود حدیث این باشد که بشر نخستین بواسطه اینکه نیرو های درونیش خفته و ابتدائی بوده تا مدتی رؤیا نداشته و مانند یك کودك نوزاد آسوده دربستر خویش میآرمیده‌سخن دور از باوری نیست و چون نیروهای درونی او بپشرفت رؤیا در او پدید شد زیرا رؤیا بنظرمن‌یك فعالیتی است در نیروهای درونی انسان که خرد و واهمه در آن شرکت دارند و ادراکات‌اینهااست که رؤیا را پدید میآورد و بهمین جهت صحنه‌های رنگارنك دارد و راست و دروغ دارد و آنچه از ادراك عقلست درست است و آنچه از وهم و از ترکیب خیال است بسا که نادرست است وحقیقت تعبیر رؤیا اینست که قسمت های عقلانی و روشن آن از آنچه نیروی وهم و ترکیبات خیال بدان آمیخته جدا شود و من شرح این موضوع را در کتاب کانون عفت قرآن تفسیر سوره یوسف شرح داده‌ام.

٢- رؤیا و خواب دیدن دلیل وجود روح جدا از تنست و نشانه اینست که در درون هستی انسان یك حقیقت زنده‌ای نهفته است جدا از جهاز تن و اندام و خون و زندگی مادی که بر اساس آنست و آن حقیقت است که نوع انسانرا از جاندار های دیگر جدا میکند و رؤیا و خواب دیدن نشانه آنست.

٣- رؤیا یکی‌از حجت‌های خدا است درباره بنده های خود و پیمبر یار الهی است وبشر از روزنه رؤیا و خواب دیدن میتواند تا اندازه پی بحقائق نهفته‌ای برد که مورد دعوت پیمبرانست و موضوع تبلیغ رسولان خدااست و باین اعتبار چنانچه پیمبران حجت های منفصل و دلیل گویائی بر تکالیف الهیه‌اندوتمردآنان باعث‌مسئولیت‌میشود رؤیاهم‌خودنشانه‌ای ازعالم‌آخرت وبعد ازمردنست که باید ازآن پند گرفت وبحقیقت دعوت انبیاء گردن نهاد.

۵۸ - عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن هشام بن سالم ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول: رأي المؤمن ورؤياه في آخر الزمان على سبعين جزءاً من أجزاء النبوَّة.

۵۹ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن معمر بن خلّاد ، عن الرِّضا عليه السلام قال : إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا أصبح قال لأصحابه : هل من مبشّرات ؟ يعني به الرُّؤيا .

۶۰ - عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن ابن فضّال ؛ عن أبي جميلة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رجلٌ لرسول الله صلى الله عليه وآله : في قول الله عزّ وجلّ : «لهم البشرى في الحيواة الدنيا» قال : هي الرُّويا الحسنة يرى المؤمن فيبشّر بها في دنياه .

۵۸- از هشام بن سالم از امام صادق (ع) گوید شنیدمش میفرمود: رأی و نظر مؤمن و رؤیای او در آخرالزمان بر هفتاد جزء از اجزاء نبوت استوار هستند.

شرح - از مجلسی ره- «رأی المؤمن و رؤیاه» چون خداوند در آخرالزمان حجت خود را از مردم نهان کرده است بآنها تفضل کرده و نظر واقع بین در استنباط احکام دین عطا نموده از مدارکیکه از ائمه بدانها رسیده و چون وحی و خزان وحی از آنها بریده است رؤیای صادقه بدانها عطا شده بیش از دیگران تا بدان توانند نسبت بحوادث آینده پیش بینی کنند و برخی این قوه رأی و رؤیا را بزمان قائم مخصوص دانسته‌اند پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث هم مؤید نظریه ایستکه در شرح حدیث گذشته بیان شد از اینکه تکامل عقول و نیروهای درونی انسان در پیشرفت و تکامل بشری سبب رویای او است و نکته جالب اینست که رأی و رویا را در ردیف هم آورده است و بیان کرده است که رویا هم همان اندیشه و تعقل انسانی است که در حال سکون تن و بیکاری حواس ظاهره بدن انجام میشود و چیز دیگری نیست و قوت و صحت آن برابر با قوت و صحت فکر و اندیشه بیداری انسانستکه اورا باتخاذ رأی و نظر صحیح رهنمائی مینماید.

۵۹- ازامام رضا(ع) که چون رسولخدا(ص) صبح میکرد بیارانش میفرمود آیا مژده بخشیهائی در میان هست مقصودش رویا بود.

۶۰- ازامام باقر (ع) که مردی از رسولخدا(ص) معنی قول خداعزوجل را پرسید(۶۵- یونس) از آن آنها است مژده در زندگی دنیا- فرمودمقصود از آن خوابهای خوش استکه مؤمن بیندو در دنیا از آن مژده گیرد.

٦١ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن سعد بن أبي خلف ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الرُّؤيا على ثلاثة وجوه : بشارة من الله للمؤمن. وتحذير من الشيطان، و أضغاث أحلام .

٦٢ - عدَّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن النضر بن سويد ، عن درست بن أبي منصور ، عن أبي بصير قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت فداك الرُّؤيا الصادقة والكاذبة مخرجهما من موضع واحد ؟ قال: صدقت أمّا الكاذبة [ال]مختلفة فانّ الرَّجل يراها في أوَّل ليله في سلطان المردة الفسقة وإنّما هي شيء يخيّل إلى الرجل و هي كاذبة مخالفة ، لا خير فيها، وأمّا الصادقة إذا رآها بعد الثلثين من اللّيل مع حلول الملائكة و ذلك قبل السحر فهي صادقة ، لا تخلّف إن شاء الله إلاّ أن يكون جنباً أو ينام على غير طهور ولم يذكر الله عزَّ وجلَّ حقيقة ذكره فانّها تختلف وتبطيء على صاحبها .

٦١ـ از سعد بن ابی خلف ازامام صادق (ع) فرمود رویا برسه وجه است:
١ ـ مژده از طرف خداوند برای مؤمن(ادراك عقل درست درعالم خواب).
٢ـ آژیر و هراس از طرف شیطان (فعالیت وهم که نیروی شرانگیز درونیست).
٣ـ خوابهای پریشان ودرهم و برهم که آنرااضغاث‌احلام خوانند (واین بیشتر از ترکیبات نیروی خیال است که هرچه در حس ظاهر آمده و در انبار حافظه ضبط شده زیر و رو کند و برهم بریزد و بپاشد و صحنه‌ها جلوه دهد و بتعبیر امروزی یك سینمای نامرئی در برابر انسان به نمایش بردازد.

٦٢ـ ازابی بصیر گوید بامـام صادق(ع) گفتم قربانت راست ودروغ از کجا برآیند؟ فرمود : راست گفتی اماخوابهای‌دروغ وپریشانرا مرد در آغاز شب‌بیند در تسلط سرکشان نابکار همانا آن چیزیستکه در خیال‌انسان مجسم‌شود ودروغ وپریشان باشد وخیری درآن نیست و اما خواب راست آنگاه‌باشد که‌پس‌از گذشت دوسوم شب‌بیند هنگام‌آمدن فرشته‌ها وآن پیش‌از سحر است که خواب راست باشد و انشاءالله تخلف ندارد مگر اینکه جنب باشد یا بی وضوء خوابیده باشد و به درستی یاد خدا عزوجل رانکرده باشد که در این صورت پریشان درآید بر خواب بیننده‌ودیر تعبیر شود.

شرحـ مجلسی رهـ پس از توضیح برخی‌الفاظ این‌حدیث گوید:

چون امر رویا و راست و دروغش مورد اختلاف و گفتگو است عیب ندارد که در این جا برخی اقـوال متکلمان و حکمـاء رایاد کنیم و آنچه از اخبار ائمه استفاده‌می‌شود بیان کنیم:

حکماء خواب وروپارا براساس مبنای خوداستوار کرده‌اند وآن اینست که نقشه امور جزئی جهان درافلاك ثبت‌است وکلیات درعقول مجرده وگویند روح درحال خواب بسا که باین مراکـز عالیه برآید واز علوم‌حقه درك‌نماید واین می‌شود خواب‌راست و گاهی هم‌نیروی خیال باف انسـان تصورات انبارخیالرا بهم‌بیافد وجلوه دهد واین خواب‌دروغ است.

برخی گفته‌اند روح انسانی درحال خواب ازغیب آگاه‌شودوهر کس آنرادرخود تجربه کرده‌تاحدی که باوردارد واین ازراه اندیشه‌نیست زیرا اندیشه در بیداری تواناتراست وازآن غیب بی‌خبر است چگونه درخواب بدانراه یابد بلکه‌سببش آنست که روح‌انسانی تناسب ذاتی دارد بامبادی عالیه ایکه آنچه‌بوده وهست وباشد درآن‌ها نقش‌است ومیتواند بدانها پیوست‌روحانی داشته‌باشد وازنقوش‌علمی آنها درك کند ولی توجه و گرفتاری اوبکارهای مادی تن‌مانع ازآنست وراهی برای دفع این‌موانع نیست بطورکلی تاآنچه در مبادی عالیه است در روح ما نقش شود زیرا یکی از موانع، توجه و گرفتاری روحست بکارتن وتاتن درکار تدبیراست رفع این گرفتاری روح‌میسر نیست ولی‌درحال‌خواب این گرفتاری سبك گردد.

زیرا در حال بیداری روح بوسیله شرائین بحواس ظاهره پیوندد و بدان سرگرم شود وچون بوسیله خواب روح در درون حبس شود و حواس ظاهره از کار بیفتد گرفتاری روح سبك شود و تواند که بمبادی عالیه پیوندد و از نقوش آن درك کند تا آنجا که آماده آنست بمانند آینه‌ایکه برابرآینه دیگرشود وآنچه‌دراوست درخود منعکس سازد وقوه متخیله هم‌آماده است که این‌نقوش‌را حکایت کند و در خود گیرد و آن‌ها را بصورت جزئی و مناسب درآورد و آنرا بحس‌مشترك‌تحویل دهد و بمعرض شهود در آید واین میشود خواب‌راست.

وپس از این اگر صورتهائیکه در متخیله بجاماند باآن معانی کلی که از مبادی عالیه‌در روح منعکس شده است مناسبت کامل داشته باشد تابجائیکه تفاوتی میان آنها نباشد جزکلی بودن‌وجزئی بودن خواب نیاز بتعبیرندارد و بهمان نحو که دیده شده‌است واقع می‌شود واگر مناسبت کامل در میان نباشد و مناسبت از یکجهت باشد این خواب نیاز بتعبیر دارد وباید آن صورت خیالیرا بصورت معنوی برگردانید واگر هیچ‌مناسبتی میان آنهانباشد برای‌اینکه قوه متخیله آنرا به‌اندازه زیر و رو کرده که باآن صورت روحی‌بکلی جدائی یافته اینرؤیا ازقبیل اضغاث احلامست وازاینرو گفته‌اند بخواب شاعر و دروغگو اعتمادی نیست زیرا قوه متخیله اش به انتقالات کاذبه و باطله‌عادت کرده است انتهی.

وپوشیده نیست که این بیان در شرح خواب تیر بتاریکی انداختن است و گفته ایست از روی گمان و تردید و بدلیل و برهانی و شهود و عیانی استناد ندارد ونه بوحی الهی و بر پایه وجود عقول ونفوس فلکیه است که شریعت مقدسه آنرا نفی کرده.

«ماذری» در شرح قول پیغمبر (ص): «الرویا من الله والحلم من الشیطان» گفته‌است:

مذهب اهل سنت درحقیقت رؤیا اینست که خداتعالی در دل شخص خواب اعتقادهائی آفریند چنانچه در دل بیدار وخواب وبیداری مانع خواست خداسبحانه نیست واین اعتقادات بدنبال خودعلم بامور دیگربرا دارند که بوده‌اند یا میباشند وچون در دل نائم آفریند که پرواز میکند و پرنده نیست او معتقد امرخلاف واقعی شده و آن نشانه چیز دیگریست چنانچه ابر نشانه بارانست (و گفته دیگری هم‌بهمین سستی و بی‌پروپائی از محی‌السنه نقل کرده وسپس گوید) سیدمرتضی ره در کتاب غرر ودرر درجواب‌این سؤالات که:

۱- خوابها که بینند درست‌باشند یانادرست؟

۲- خواب ازکار کیست ووجه اینکه بیشتر درست درآید چیست؟

۳ـ علت انزال منی برای خوابدیدن جماع چیست؟

٤ـ اگرخواب راست ودروغ دارد بچه‌وسیله ازهم ممتاز شوند؟

گوید: جواب ـ بدانکه شخص خواب عقل کامل ندارد زیرا خواب یکطورسهواست وسهو منافی علم است واز اینجهت آدم خواب عقائد باطله‌دارد برای اینکه خرد ودانش اوکاسته است وهمه‌خوابها کار خود انسانست ونتواند کاردیگری باشد.

زیرا جزخود اواز کسانیکه حدیث گویند خواه آدمی باشند یافرشته‌یاجن جسمند جسم نمیتواند درجسم دیگری بی‌واسطه عقیده‌آفریند وهمه اجسام چنین باشند وهمانا هرجسمی درخودتواند عقیده بیاغازد واینکه گفتیم نتوان دردیگری بی‌واسطه عقیده پدید آورد زیرا فعلی که بقدرت دردیگری نفوذ کند بایدابزاری‌داشته‌باشدودرجنس‌عقائد وسیله‌وابزاری نیست که درغیرنفوذ کنداز اینرو اگریکی ازماها عمری‌بدیگری‌دل‌دهد ودل‌نهدبیواسطه‌نتوانددرآن دل عقیده پدید کند واین حقیقت در موارد بسیاری بیان شده‌است.

وهمان خدااست که مقلب‌القلوب است ومیتواند بیواسطه در دل ماها عقیده‌ای آفریند وروا نیست که خدا در دل آدم خواب عقیده آفریند زیرا بیشتر عقائد آدمی که خواب بیند خلاف واقع است واو درعالم خود معتقداست که می‌بیند وراه میرود وسوار است و اوصاف بسیاری دارد وهمه خلاف وضع واقعی اواست وخداتعالی جهل آفرین‌نیست وجز این نماند که همه آنچه‌خواب بیند از کار خود اواست.

ودر مقالات گفته شده که صالح قبه معتقد بوده‌آنچه نائم‌در خواب بیند حقیقت داردو واقعیت است واین جهل اورا میرساند که مانند جهل‌سوفسطائیانست زیرابسا درخواب بیند سراورا بریدند ویا مرده‌است ویا بآسمان رفته‌است وما ببدیهه دانیم که چنین نیست واگرصالح آنچه درخواب بیند حقیقت‌داندباید سرابراهم که بیدارآب تصور کند وپاچوبرا که درآب شکسته‌بینداز راه اشتباه واقع وحقیقت داند چنانچه اشتباه کسیکه خواب برخلاف واقع‌بیند نزداو حقیقت‌باشد واین اعتقاد از کمال بسیاردور است وبنقصان نزدیکتراست.

وسزا است که آنچه درخواب بیند برسه قسمت‌باشد:

۱ـ آنچه بی‌سبب وداعی‌باشد وخود نائم آغاز کند .

۲ـ آنچه از و سوسه شیطان باشد به این طریق که در درون گوشش سخنی آهسته گوید که اشیاء مخصوصیرا در بر دارد و نائم آنرا شنود و پندارد که بیند زیرا بسیاری از خوابها را دانیم که سخن کسی که نزد آن ها حدیث کند بشنوند و پندارند که مضمون آن داستان را در خواب دیده‌اند .

۳ـ آنچه سبب وعلت‌آن خاطره‌ای باشد که خدا آنرا در نهاد آفریند و یا بفرشته‌ای فرماید تا آنرا در گوش نائم بخواند و نائم پندارد که در خواب دیده و هر خوابی که داعی بخیروصلاح در دین است‌چنین است چنانچه‌هر خوابی که داعی‌بشر وفساد است ازقسم پیشین است ووسوسه‌شیطان است وبنابراین دو است که آنچه در خواب بیند مطابق همان باشد که در بیداری بیند وهر خواب که تعبیردرست دارد سببش‌اینست که خدادرخواب نشانه‌ای‌برای مصلحتی‌قراردهدو آن نشانی‌درست‌در

آید (در دنبال این بیان سید مرتضی مناقشه‌ای با ابوعلی جبائی دارد و مناقشه‌ای با حکماء و عقیده آن‌ها را در باره‌حقیقت رؤیا ابطال میکند و مرحوم مجلسی « ره » همه را نقل کرده است وسپس گفته است) .

ما بنقل این اقوال اکتفا کنیم ووارد بحث ومناقشه باآنها نشویم زیرا مایه طول کلام است و از مقصد کتاب بیرون میرویم‌ودراینجا بایدآنچه راخودازاخبارائمه‌اخبار دراین‌باره‌دانستیم یاد کنیم و آن اینست که:

رؤیا بچندچیز استناددارد وچند علت دارد:

۱ـ روح درحال خواب‌حرکتی بآسمان‌دارد باذات‌خودش بنابراینکه جسمانی‌است چنانچه‌ظاهر بیشتراخبار است یاباوسیله جسم‌مثالی اگردر زندگی‌هم بدان معتقدباشیم و بگوئیم روح دارای دو جسداست اصلی ومثالی ودربیداری تعلق‌او باصلی‌شدید است وبمثالی ضعیف ودر خواب‌بعکس‌است یابـاینکه توجه‌او بعالم‌ارواح درحال خواب شدید می‌شود بواسطه ضعف‌تعلق بجسد گوابنکه جسد مثالی هم ندارد وبنابر اینکه جسم هم باشد این احتمال هست . چنانچه بعضی اخباربدان اشاره دارد وبنابر این حرکتش کنایه از توجه اوبعالم بالا واعراض ازجسد خاکی است

و توجه او بنشاه‌ی دیگر بهرمعنی باشد سبب می‌شود که برخی چیزها را در ملکـوت اصلی بنگرد و برخی الواح که تقدیرات در آن ثبت است مطالعه کند و اگر پاك و نورانی باشد که عین حقیقترا بیند ونیازبتعبیر ندارد واگرچشم‌بصیرت اوپرده داردو گرفتار تعلقات جسمانی وشهوات‌نفسانی است خودحقیقترا نبیند وشبه وشبح آنرابیند چنانچه دیده ضعیف‌حقیقت اشیاء را نتواندديد و شبح آنرابیند وآنکه عارف بتعبیرخوابست ازآن شبه وشبح حقیقترا کشف‌تواند کرد واین‌کار معبریست که درد هر کس وعلت اورا می‌شناسد.

وممکنست‌خداوند دراین حال برای مصلحتی اشیاء را بصورت مناسبه آن‌ها بدو پدیدار کند چنانچه بساانسان مالرا بصورت مار درخواب بیند و سکه‌هـای پولرا بصورت عذره تا بدانند زیـان دارند و پلیدند و باید ازآن‌ها دوری کرد و بسا که روح درهوا چیزها بیند واینهارؤیای‌دروغ باشند (محتملست مقصود ازآنچه درهوا بیندآن چیزها باشد که بدان‌ها انس دارد از امور مألوفه وشهوات و خیالات باطله)

وسپس اخباری ازامالی شیخ‌صدوق در این‌باره نقلکرده است که ما آن‌ها را درشرح‌وترجمه امالی نقلکردیم و توضیح دادیم و هر که خواهد بدانجا رجوع کند و اخبار دیگری هم‌راجع‌بخواب دیدن ورؤیا نقلکرده است.

۲ـ خوابهائیکه بسبب افاضه‌خدا است براو درحال‌خواب بواسطه‌فرشته یابیواسطه چنانچه‌خبر أبی‌بصیر وخبر سعدبن أبی‌خلف بدان اشاره دارند.

۳ ـ آنچه بواسطه وسوسه شیطان و چیرگی آنانست بدو بخاطر گناهانی که در بیداری کند یا بواسطه ترك طاعت و آلودگی بکثافات ظاهره وباطنه باز هم روایتی از امالی شیخ صدوق شاهد آورده است.

٤ـ آنچه برای خیالات‌واهیه و امور فاسده‌استکه در خاطراو بماند وبخوابد و خبر سعد و

دیگران بدان اشارت‌دارد و تفصیل کلام دراین باره مقام‌دیگری خواهد ومفصل آنرا در کتاب بحار-الانوار آوردیم پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم‌چنانچه‌پیش‌ازاین‌اشارت‌شدرؤیاعبارت ازفعالیتهای‌نیروهای‌درونی‌انسانی‌است که‌قوه‌خرد ووهم و تخیل درآن وارد می‌شوند وچون حواس ظاهره خفته‌اند ادراکات درونی بدون‌معارض جلوه گری میکند و مشاهده آن‌ها صحنه‌ایستکه مانند مشاهدات حواس‌ظاهره درك میشود ودراین‌شهود ادراکی اندیشه وحدس ووهم وتخیل‌درهمست و چنانچه انسان دربیداری به‌اندیشه وحدس ووهم خود چیزهائی می‌فهمد وبسا درست‌است وبسا نادرست و خیالاتی میکند که جز صورت سازی‌چیزی نیست درعالم خواب هم‌چنین است خوابهای راست ادراکات درست خرداست که بفکر وحدس دریافته و خوابهای دروغ خطای آن‌ها است و تصویرات بی‌واقع متخیله و کاریکاتورهای قوه واهمه و معنی تعبیر خواب جدا کردن ادراکات صحیح‌اندیشه و حدس‌است از آنچه‌وهم وخیال بدان‌افزایند و عبارت ازیك تحلیل و تجزیه‌ایست بمانند تجزیه وتحلیل در فرمولهای جبری و ما شرح کامل آنرادر کتاب کانون حکمت قرآن در تفسیر سورهٔ یوسف نگاشتیم. ومضمون روایت ۵۸ که میفرماید:

رأی مؤمن و رؤیایش در آخرالزمان بروش ۷۰ جزء از اجزاء نبوتست دلالت روشنی به‌این معنی دارد زیرا:

۱- رأی یعنی نظریات و درك های عالم بیداریرا با رویا یعنی نظریات عالم خواب قرین هم دانسته است:

۲- صحت هردو را وابسته نیروی‌ایمان شمرده که‌نیروهای درونیرا پاك ودرست فهم‌میکند واز وهم بی‌جا و خیالات فاسد و ناروا دورنرا مصون می‌نماید وتعبیرات‌دیگراخبار هم که خواب درسترا بخروج روح ومشاهده‌ماعندالله تطبیق کرده و خواب دروغرا بدبدار آنچه درهوا و بی‌برو‌پا است‌بدین‌معنی صدق میکند زیرا خروج‌روح همان توجه اواست بحقائق و هرحق وحقیقتی از نزد خدااستکه حقیقت اول‌است و سرچشمه هرراستی ودرستی است زیرا هرراست و درست عبارت ازواقعیت ثابتست‌وپرتوی ازواقعیت بی‌پایان حق اولست و هر دروغ و بی‌حقیقت درطرف مخالفست وپای درهوا است و مورد تطبق‌این‌مثل معروف که :

با درهوا صحبت میکند .

(حديث الرياح)

٦٣ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عليّ بن رئاب، و هشام بن سالم، عن أبي بصير قال: سألت أباجعفر عليه السلام، عن الرّياح الأربع: الشمال والجنوب والصبا والدَّبور وقلت: إنّ النّاس يذكرون أنّ الشمال من الجنّة والجنوب من النّار؟ فقال: إنّ لله عزّ وجلّ جنوداً من رياح يعذّب بها من يشاء ممّن عصاه ولكلّ ريح منها ملك موكّل بها فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعذّب قوماً بنوع من العذاب أوحى إلى الملك الموكّل بذلك النوع من الرّيح التي يريد أن يعذّبهم بها قال: فيأمرها الملك فيهيج كما يهيج الأسد المغضب، قال: ولكلّ ريح منهنّ اسم أما تسمع قوله تعالى: «كذّبت عاد فكيف كان عذابي ونذر ☆ إنّا أرسلنا

حديث بادها

٦٣ـ از ابی‌بصیر گوید: از امام باقر (ع) پرسیدم از چهار باد بنام:

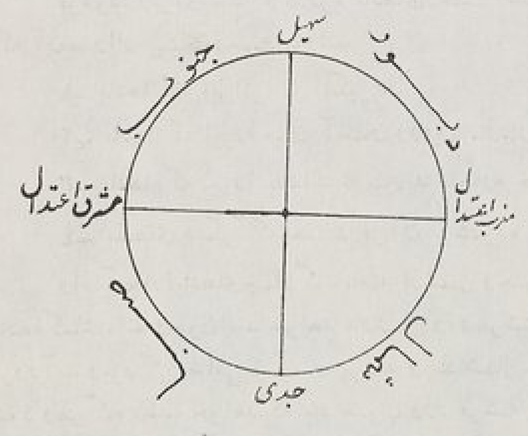
١ـ شمال (که از راست سوی قبله آید و یا آنچه ازفاصله میان مشرق وستاره بنات نعش وزد از مجلسی ره).

٢ ـ بـاد جنوب (که دربرابر جنوبست وازسوی ستاره سهیل وزد از مجلسی ره)

٣ ـ باد صبا (که وزشگاهش ازمطلع ثریاست تابنات نعش ازمجلسی ره).

٤ـ باد دبور (که دربرابر باد صبا است ـ

شهیدره ـ درذکری گفته است محل‌جنوب ازمطلع سهیل است تا مشرق خورشید درموقع‌اعتدال شبانروز و وزشگاه صبا ازمطلع شمس‌است تاجدی، و شمال‌ازجدی تامغرب خورشید درحال اعتدال ودبور ازمغرب تاسهیل که نقطه‌جنوبست).



من گفتم راستی مردم می گویند که باد شمال ازبهشت است و باد جنوب از دوزخ در پاسخ فرمود:

خدا را لشگرها است ازباد که‌هر کدام‌از بنده‌های نافرمان‌خودرا خواهد بدان‌عذاب کند و برهر بادی فرشته‌ای گماشته‌است وچون‌خدا عزوجل خواهد مردمیرا بنوعی عذاب کند به فرشته گماشته بدین نوع از باد که بایدوسیله عذاب باشد دستور دهد و آن فرشته بدان باد فرمان دهد و آن باد چون‌شیر خشمناك بجهد.

فرمود: هر کدام ازاین بادها رانامی است آیانشنیدی گفته خدا تعالی‌را (١٨ـ القمر) دروغ شمردند قوم عاد (دعوت مارا) وچگونه بودعذاب من و بیم کننده‌های من؟

عليهم ريحاً صرصراً في يوم نحس مستمر» وقال: «الريح العقيم» وقال: «ريح فيها عذاب أليم» و قال: «فأصابها إعصار فيه نار فاحترقت» وما ذكر من الرّياح التي يعذّب الله بها من عصاه، قال: ولله عزّ ذكره رياح رحمة لواقح وغير ذلك ينشرها بين يدي رحمته منها مايهيج السحاب للمطر ومنها رياح تحبس السحاب بين السماء والأرض، ورياح تعصر السّحاب فتمطره باذن الله، و منها رياح ممّا عدّ الله في الكتاب فأمّا الرّياح الأربع: الشمال والجنوب والصبا والدّبور فانّما هي أسماء الملائكة الموكّلين بها فاذا أراد الله أن يهبّ شمالاً أمر الملك الذي اسمه الشمال فيهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الشّمال حيث يريد الله من البرّ والبحر و إذا أراد الله أن يبعث جنوباً أمر الملك الذي اسمه الجنوب فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشّامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الجنوب في البرّ والبحر حيث يريد الله وإذا أراد الله أن يبعث ريح الصبا أمر الملك الذي اسمه الصبا فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الصبا حيث يريد الله جلّ وعزّ في البرّ والبحر

١٩ـ راستيكه مافرستاديم برسر آنها بادى صرصر در روز نحسى، سراسر.
وخدا فرموده‌است (٤١ـ الذاريات) بادى عقيم ونازاد و فرموده است (٢٤ـ الاحقاف) بادى كه درآنست عذابى دردناك.

و فرموده است (٢٦٦ ـ البقرة) بدان رسد گرد بادى كه در آن آتشى است و بسوزد • و آنچه از بادها خدا عزو جل ياد كرده است كه بنده‌هاى نافرمانرا بدان‌ها عذاب كرده.

فرمود: وبراى خدا عزذكره بادهاى رحمت است كه آبستن كننده درختهايند وبادهاى ديگرى كه آن‌ها رااز پيشگاه رحمت بوزانند.

١ـ بادها كه ابرانرا بر انگيزند.
٢ـ بادها كه ابررا ميان آسمان وزمين بازدارند.
٣ـ بادها كه ابررا بفشانند تا ببارند باجازه خدا.
٤ـ بادهاى ديگر كه خدا درقرآن برشمرده.

واما آنچه‌را بادهاى‌چهار گانه‌نامند ازشمال وجنوب وصبا ودبور نامها از فرشته‌هاست كه برآن بادها گماشته‌اند وچون خداخواهد بادشمال وزد فرشته‌ايرا كه نامش‌شمالست‌فرمان دهد تابرخانه كعبه فرودآيد وبرركن شامى‌بايستد و پرزند و باد شمال تاآنجا كه خداخواهد از بيابان ودريا پراكنده شود وهرگاه خدا خواهد كه باد جنوب وزد فرشته ايرا كه نامش جنوبست فرمايد تا بربيت‌الحرام فرودآيدوبرركن‌شامى‌بايستد وپرزند و باد جنوب‌دردشت ودريا‌پراكنده گردد تاآنجا كه خداخواهد وهرگاه خداخواهدبادصبارا برانگيزد فرشته‌ايرا كه نامش صباست فرمايد تا بربيت‌الحرام فرودآيد و برركن شامى‌بايستد وپر زند وباد صبا تاآنجا كه خداعزوجل خواهد ازدشت ودريا پراكنده گردد

وإذا أراد الله أن يبعث دبوراً أمر الملك الذي اسمه الدّبور فهبط على البيت الحرام فقام على الركن الشامي فضرب بجناحه فتفرّقت ريح الدّبور حيث يريد الله من البرّ والبحر، ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام: أما تسمع لقوله: ريح الشمال وريح الجنوب و ريح الدّبور وريح الصبا، إنّما تضاف إلى الملائكة الموكّلين بها.

٦٤ - عنه، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب؛ عن عبدالله بن سنان عن معروف بن خرّبوذ عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ رياح رحمة ورياح عذاب فان شاء الله أن يجعل العذاب من الرّياح رحمة فعل، قال: ولن يجعل الرحمة من الرّيح عذاباً قال: وذلك أنّه ثم يرحم قوماً قطّ أطاعوه و كانت طاعتهم إيّاه و بالاً عليهم إلاّ من بعد تحوّلهم عن طاعته قال:

وهرگاه خداخواهد باددبور برانگیزد فرشته‌ایرا که نامش دبوراست فرماید تا بر بیت‌الحرام فرود آید وبرر کن‌شامی بایستد و پرزند تاباد دبور تاآنجا که خداخواهد ازدشت ودریا پراکنده‌شود.
سپس‌امام باقر(ع) فرمود آیانشنیدی گفتارشرا بادشمال، بادجنوب، باددبور، باد صبا، همانا نسبت داده‌شده بفرشته ها که موکل برآنند.

شرح- ازمجلسی ره- قوله «فتفرقت ریح‌الشمال» توهم نشود که از این بیان لازم می‌آید که وزشگاه‌همه بادهاجهت قبله‌باشد زیرا فرشته باندازه بزرگست که بربیت الحرام که بایستدمیتواند پر خود را از هرجا وبهر سو حرکت‌دهد ومامور استکه بر کعبه ایستد برای شرافت آن و برای اینکه محل‌رحمت خداتعالی ومصدر آنست (و برای‌اینکه تقریباً وسط معموره جهانست).
قوله «اما تسمع‌لقوله» یعنی‌قول‌قائل‌و گویاامام‌باین گفته مشهوراستدلال کرده‌استکه‌بادجزشمال و جنوبستکه بآن‌اضافه میشود زیراظاهر اضافه اینستکه بالام باشد ومضاف ومضاف‌الیه جزهم باشند واضافه بیانیه نادراست و اگرچه گوینده‌ها این معنیرا ندانند ولی زبان بزبان از کسانی شنیده‌اند که این حقیقترا میدانسته‌اند (و اینروایت اشعار دارد که واضع لغات یابعضی ازآن‌ها خداوند تعالی‌است چنانچه جمعی بدان‌قائلند) پایان نقل ازمجلسی ره.
من گویم- باد کششی‌است در هوا که جسم سیالیست وسبب آن ازنظر طبیعی سرد و گرم شدن هواست باین معنیکه چون حرارت‌هواکم‌شود متراکم گرددوبمانند آب‌یخ زند وبسته گردد و چون‌حرارت آن‌بالا رودمنبسط شود وپهن و گشاده گردد وبقسمت سردفشار آورد وجریان تولید کند که وزش باد است و سابقاً گفتیم فرشته رمز یك اندازه نیروی مؤثر در جهان است و هـر نیروئی پر توی از سر چشمه هستی خداوند است و اتکاء این نیرو ببیت الحرام بیـان رمز این اتکاء است.

٦٤- از معروف‌بن خربوذ از امام باقر (ع) فرمود راستیکه خدارا بادهای رحمتست و بادهای عذاب‌وا گرخواهد عذاب‌بادهارا‌رحمت گرداند تواندفرمودولی هر گز بادهای رحمترا عذاب نکند.
فرمود: این برای آنستکه هر گز مردم فرمان‌بر خودرا مورد مهر ورحمت نساخته‌وبدنبالش طاعت آنانرا وبال و بدبختی آنها کرده‌باشد جز اینکه ازراه طاعت حضرت‌اوبیکسو شوند.

و كذلك فعل بقوم يونس لمّا آمنوا رحمهم الله بعد ما كان قدّر عليهم العذاب وقضاه ثمّ تداركهم برحمته فجعل العذاب المقدّر عليهم رحمة فصرفه عنهم وقد أنزله عليهم وغشيهم وذلك لمّا آمنوا به وتضرّعوا إليه .

قال : وأمّا الرّيح العقيم فانّها ريح عذاب لا تلقح شيئاً من الأرحام ولا شيئاً من النبات وهي ريح تُخرج من تحت الأرضين السبع وماخرجت منها ريح قطّ إلّا على قوم عادحين غضب الله عليهم فأمر الخزّان أن يخرجوا منها على مقدار سعة الخاتم ؛ قال : فعتت على الخزّان فخرج منها على مقدار منخر الثور تغيّظاً منها على قوم عاد ، قال: فضجّ الخزّان إلى الله عزّ وجلّ من ذلك فقالوا ربّنا إنّها قد عتت عن أمرنا إنّا نخاف أن تهلك من لم يعصك من خلقك و عمّار بلادك ، قال : فبعث الله عزّ وجلّ إليها جبرئيل عليه السلام فاستقبلها بجناحيه فردّها إلى موضعها وقال لها : اخرجي على ما اُمرت به، قال: فخرجت على ما اُمرت به وأهلكت قوم عاد ومن كانت بحضرتهم .

فرمود: باقوم يونس چنين كرد وقتى ايمان آوردند و بدانها مهرورزيد و رحمت عطا كرد از همان باد عذابيكه براى آنها مقدر ومقرر كرده بود ووضع بدآنهارا برحمت خود جبران كردو عذاب مقرر را بر آنها رحمت نمود و آن عذابرا از آنها برداشت پس از آنكه بر سر آنهايش فرستاده بود و آنها را فرا گرفته بود و اين براى آن بود كه بدو ايمان آوردند و بدرگاهش زارى كردند.

فرمود واما ريح عقيم همان باد عذابست كه نه رحمى ازآن بچه درخود گيرد ونه هيچ گياهى از آن آبستن و بارور شود وآن بادى استكه از زير هفت طبقه زمين برآيد و ازآنجا هرگز بادى برنيآمده جز براى هلاك قوم عاد گاهيكه خدا برآنها خشم كرد و بدربانان آن فرمود كه به اندازه وسعت يك حلقه انگشتر ازآنرا برآرند فرمود بردربانان خود سركشى كرد و به اندازه سوراخ بينى يك گاو جهيد ازخشم او برقوم عاد.

فرمود دربانانش بدرگاه خداوند عزوجل شيون كردند از آن و عرضكردند پروردگارا از دست ما بدررفت و بيم داريم كه بوسيله آن مردمان بى گناه و آباد كنان زمين خود را هم هلاك كنى .

گويد: خدا عزوجل جبرئيلرا در برابرآن باد فرستاد و با دو پر خود جلوآنرابست وآنرا بجاى خود برگردانيد و باوفرمود بهمان اندازه كه دستور دارى بيرون آى فرمود بهمان اندازه دستور برآمد و قوم عاد و هر كه باآنها بود هلاك كرد

شرحـ از مجلسى (ره) قوله «الا من تحولهم» شايد مقصود اينست كه چون خداى تعالى باد غضب بمردمى فرستد و آنها از حال گناه بر گردند و راه طاعت گيرند عذاب خدا براى آن ها تبديل برحمت شود چنانچه با قوم يونس عملكرد ولى چون باد رحمت بر مردمى فرمان بر فرستد و آن ها راه معصيت پيش گيرند خدا از بخشش خود باز نگردد و باد رحمت را بر آن ها عذاب نسازد...

٦٥ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليِّ ، عن السكونيِّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من ظهرت عليه النعمة فليكثر ذكر «الحمد لله» ومن كثرت همومه فعليه بالاستغفار ومن ألحَّ عليه الفقر فليكثر من قول : «لاحول ولاقوَّة إلّا بالله العليِّ العظيم» ينفي عنه الفقر؛ وقال : فقد النبيُّ صلى الله عليه وآله رجلاً من الأنصار ، فقال : ماغيّبك عنّا ؟ فقال : الفقر يا رسول الله و طول السقم ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : ألا اُعلّمك كلاماً إذا قلته ذهب عنك الفقر والسقم ؟ فقال : بلى يارسول الله ؛ فقال : إذا أصبحت وأمسيت فقل : « لاحول ولاقوَّة إلّا بالله [العليِّ العظيم] توكّلت على الحيِّ الذي لايموت والحمد لله الذي لم يتّخذ ولداً ولم يكن له شريكٌ في الملك ولم يكن له وليٌّ من الذُّل وكبّره تكبيراً » فقال الرَّجل: فوالله ماقلته إلّا ثلاثة أيّام حتّى ذهب عنّي الفقر والسقم.

٦٦ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن عليِّ بن الحكم ، عن إسماعيل بن عبدالخالق قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأبي جعفر الأحول و أنا أسمع : أتيت البصرة ؟ فقال : نعم ، قال : كيف رأيت مسارعة النّاس إلى هذا الأمر و دخولهم فيه ؟ قال : والله إنّهم لقليلٌ ولقد فعلوا وإنَّ ذلك لقليلٌ ، فقال : عليك بالأحداث فانّهم أسرع إلى كلِّ خير ، ثمَّ

دستوری برای رفع فقر و پریشانی

٦٥ـ از امام صادق (ع) فرمود: بر هر که نعمت پدیدار گشت باید بگوید «الحمدلله» وهر که را هم وغم بسیار شد باید به‌استغفار از گناهان بچسبد و بر هر که فقر و پریشانی چیره شد باید بسیار بگوید: لاحول ولاقوة الابالله‌العلی العظیم، فقر ازاو میرود.

وفرمود: مردی از انصار از نظر وی ناپدید شد و چون باز آمد به‌او فرمود: چه تو را از ما پنهان داشت؟ در پاسخ گفت یا رسول‌الله فقر وبیماری رسولخدا (ص) به‌او فرمود: بتو کلامی‌نیاموزم که چون آنرا بگوئی فقر و بیماری از تو دور شود؟ عرضکرد چرا یا رسول‌الله فرمود : چون بام و شام کنی بگو:

«لاحول‌ولاقوة الا بالله [العلی العظیم] توکلت علی الحی الذی لایموت و الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا» آن مرد گفت بخدا سو گند من آنرا جزسه روز نگفتم که فقر وبیماری ازمن دورشد.

پرسش امام‌صادق(ع) ازپیشرفت‌مذهب

٦٦ـ از اسماعیل‌بن عبدالخالق گوید شنیدم امام صادق (ع) به‌ابی‌جعفر احول در حالیکه من می‌شنیدم فرمود: تو ببصره رفتی ؟ عرضکرد آری، فرمود شتاب مردمرا در ورود به مذهب شیعه چگونه دیدی؟

درپاسخ گفت بخدا جمعیت شیعه اند کند و فعالیت هم میکنند ولی آنهم کم است . فرمود : شما بیشتر بجوانها توجه کنید زیرا جوانان بهر خیر و خوبی شتابان ترند سپس فرمود اهل بصره

قال : مايقول أهل البصرة في هذه الآية : « قل لاأسألكم عليه أجراً إلّا المودّة في القربى » ؟ قلت: جعلت فداك إنّهم يقولون : إنّها لأقارب رسول الله صلّى الله عليه وآله ، فقال: كذبوا إنّما نزلت فينا خاصّة في أهل البيت في عليّ وفاطمة والحسن والحسين أصحاب الكساء عليهم السلام .

(حديث أهل الشام)

٦٧ ـ عنه ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن الحسين بن سعيد ، عن محمّد بن داود ، عن محمّد بن عطيّة قال : جاء رجلٌ إلى أبي جعفر عليه السلام من أهل الشام من علمائهم فقال : ياأباجعفر جئت أسألك عن مسألة قد أعيت عليّ أن أجد أحداً يفسّرها وقد سألت عنها ثلاثة أصناف من الناس فقال كلّ صنف منهم شيئاً غير الذي قال الصنف الآخر فقال له أبوجعفر عليه السلام : ماذاك ؟ قال : فانّي أسألك عن أوّل ماخلق الله من خلقه فانّ بعض من سألته قال : القدر وقال بعضهم : القلم و قال بعضهم الرّوح فقال أبوجعفر عليه السلام : ماقالوا شيئاً ، اُخبرك أنّ الله تبارك وتعالى كان ولاشيء غيره ؛ و كان عزيزاً ولاأحد كان قبل عزّه وذلك قوله : « سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون » و

در تفسير اين آيه چه گويند ؟ (٢٣ـ الشورى) بگو (اى محمد) من از شماها مزدى نخواهم جز دوستى درباره خويشان.

گفتم قربانت مى گويند درباره همه خويشان رسولخدا (ص) است فرمود : دروغ مى گويند همانا در باره ما بخصوص نازل شده است ، در باره اهل بيت ، درباره على و فاطمه و حسن وحسين كه اصحاب كساء هستند .

شرحـ ازمجلسى رهـ «قوله فى اهل البيت» من گويم اخبار بسيارى وارد شده است درنزول اين آيه درباره آنها (ع) و آنها راعامه نيز در كتب خود باسند روايتكرده‌اند ودرشرح كتاب‌حجت گذشت وبيضاوى هم روايتكرده كه چون اين آيه نازل شد عرض‌شد يا رسول الله خويشانت كيانند ازاينان؟ فرمود على وفاطمه وفرزندانشان.

حديث اهل شام

٦٧ـ ازمحمدبن عطيه گويد مردى ازدانشمندان اهل شام نزد امام باقر (ع) آمد و گفت اى اباجعفر من آمدم ازتو پرسشى كنم كه درمانده شدم از اينكه كسيرا بجويم تا آنرا برايم تفسير كند ومن ازسه دسته مردم اين‌مساله را پرسيدم و هردسته‌اى‌پاسخى دادند جزآنچه‌دسته ديگر گفتند امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود: چيست آن پرسش ؟ گفت من از شما ميپرسم از نخست چيزيكه خدا از خلقش آفريده است زيرا برخى‌درجواب گفته‌اند قدر است و برخى گفته‌اند قلم است وبرخى گفته‌اند روح است.

امام باقر (ع) فرمود چيزدرستى نگفته‌اند من بتو خبر دهم كه خدا تبارك و تعالى بودوچيزى جزاونبود، عزيز بود، كسى‌هم نبود پيشدار عزت‌او، واينست معنى قول‌خدا (١٨ـ الصافات) منزه باد

كان الخالق قبل المخلوق ولو كان أوّل ماخلق من خلقه الشيء من الشيء إذالم يكن له انقطاع أبداً ولم يزل الله إذاً ومعه شيء ليس هو يتقدّمه ولكنّه كان إذلاشيء غيره وخلـق الشيء الذي جميع الأشياء منه وهوالماء الذي خلق الأشياء منه فجعل نسب كلّ شيء إلى الماء ولم يجعل للماء نسباً يضاف إليه و خلق الرّيح من الماء ثمّ سلّط الريح على الماء فشققت الريح متن المـاء حتّى ثارمن الماء زبد على قدر ماشاء أن يثور فخلق من ذلك الزّبد أرضاً بيضاء نقيّة ليس فيها صدع ولاثقب ولاصعود ولاهبوط ولاشجرة ، ثمّ طواها فوضعها فوق الماء ثمّ خلق الله النارمن الماء فشققت النار متن الماء حتّى ثار من الماء دخان على قدرماشاءالله أن يثورفخلق من ذلك الدّخان سماء صافية نقيّة ليس فيهاصدع ولاثقب وذلك قوله : «والسماء بناها ۞ رفع سمكهافسوّيها ۞ وأغطش ليلها وأخرج ضحيها» قال : ولاشمس ولاقمرولانجوم ولاسحاب ، ثمّ طواهافوضعهافوق الأرض ثمّ نسب الخليقتين فرفع السماء قبل الأرض فذلك قوله عزّ ذكره : «والأرض بعد ذلك دحيها» يقول : بسطها ، فقال له الشاميّ : ياأبا جعفر قول الله تعالى : « أولم ير الذين كفروا أنّ السموات والأرض كانتارتقاً ففتقناهمـا» فقال له أبوجعفر عليه السلام : فلعلّك تزعم أنّهما كانتا رتقاً

پروردگارت پروردگار عزت از آنچه (مشرکان ستایندش)و خالق پیش از مخلوق بود واگر نخست آفریده که آفرید چیزی بود که ازچیزی بازش گرفت هرگز دنباله آن نبرد و پیوسته‌دراینصورت چیزی با او باشد و او بر آن پیشی ندارد ولی او بود و جز او با او نبود و چیزی را آفرید کـه همه چیزها را از آن آفرید و آن آب بود که همه چیزها را از آن آفرید و نژاد هرچیز را ازآب بآب پیوست و برای آب نژادی بچیز دیگر نه پیوست که اورا بدان منسوب سازند و باد را ازآب آفرید و سپس باد را برآب چیره ساخت و باد متن آبرا شکافت تا از آب کفی بر جهید باندازه‌ای که خواست برجهد و از آن کف زمینی سپید و پاك آفرید که در آن ترك و سوراخ و بلندی و بستی‌ودرخت نبود سپس آنرا فراهم‌آورد و بالای‌آب نهاد سپس خداآتش را ازآب‌آفرید وآتش متن آبرا شکافت تا از آب دودی بر خاست بـاندازه‌ای که خدا می‌خواست خیز کند و ازآن دودآسمانی آفرید روشن و پاك نه ترکی‌درآن بود ونه سوراخی واینست گفته خدا (۲۷ـ النازعات) آسمان را ساخت ۲۸ـ و ساز مانش را برافراشت ۲۹ـ شبش را تارکرد و تابش خورشید را برآورد .

فرمود : نه خورشیدی بود و نه‌ماهی ونه اختری و نه ابری سپس آنرا درپیچید و روی زمینش نهاد وسپس این دو آفریده را بهم پیوست و آسمانرا پیش اززمین بر افراشت (یعنی پیش ازگسترش زمین) واین است معنی‌قول خدا عزذکره وزمین را پس ازاین گسترش داد ـ میفرماید‌آن‌رابهن کرد.

آن شامی گفت : ای اباجعفر گفته خداتعالی (۲۹ـ الانبیاء)آیانـنگرندآنکسانیکه کافرند بدینکه آسمان‌ها و زمین دربسته بودند و خداوندآنهارا برگشود؟

امام باقر(ع) فرمود: شاید توپنداری که آنها بهم چسبیده وبهم پیوسته بودند و از همدیگر

ملتزقتين ملتصقتين ففتقت إحداهما من الاُخرى ؟ فقال : نعم ، فقال أبوجعفر عليه السلام : استغفر ربّك فان قول الله جلّ وعزّ : « كانتا رتقاً » يقول: كانت السماء رتقاً لاتنزل المطر و كانت الأرض رتقاً لاتنبت الحبّ فلمّا خلق الله تبارك و تعالى الخلق وبثّ فيهامن كلّ دابة فتق السماء بالمطر والأرض بنبات الحبّ ، فقال الشامي : أشهد أنّك من ولد الأنبياء وأنّ علمك من علمهم .

جدا شدند ؟ درپاسخ گفت آری ، امام باقر(ع) فرمود از پروردگارت آمرزش بخواه زیرا قول خدا جل‌وعز هردو بسته بودند، میفرماید آسمان بسته بودو باران فرو نمیبارید وزمین بسته بودودانه نمیرویانید ونمی پرورید وچون خدا تبارك وتعالی خلق را آفرید واز هرجانداری در آن پراکند آسمان بباران گشوده‌شد و زمین برویانیدن گیاه بازشد، آن شامی گفت من گواهم که تو پیغمبرزاده‌ای ودانش‌تو از دانش پیمبرانست.

شرح - ازمجلسی ره - بدانکه اخبار درباره اول آفریده خدااختلاف دارند، بیشتراخبار دلالت دارند که اول آفریده آبست مانند این خبر و خبر آینده ولی خبر آینده دلالت ندارد که‌آب بر عرش مقدم‌باشد و از تالیس ملطی‌اسکندرانی در آغاز خلقت چنین نقل شده‌است او ازمشاهیرحکمای دیرین است و پس از اعتراف بیگانگی صانع و تنزیه حضرت او گوید عنصری آفرید که صورت همه موجودات و معلومات در آن بود و آن آفریده‌نخست است وآن‌آبست و همه‌موجودات جوهری ازآسمان وزمین وآنچه میان آنهاست ازآن‌آفریده شده است و گفته است ازتجمدآب زمین تکوین شد و ازانحلالش هوابرآمد و از زبده‌آن‌آتش خلق شد واز دود وبخارش آسمان‌ها پدید شد.

و گفته‌اند آفریده نخست جوهری بوده که آب از آن پدید شده چنانچه در سفر نخست‌توراة است که آغاز آفریده‌ها جوهریست خدا آفرید و بر آن نگریست از روی هیبت واجزائش آب‌شد و ازآن آب بخاری چون دود برآمد وازآن آسمانها راآفرید وبر روی آب کفی پدیدشد وازآن‌زمین را آفرید وباکوهها آنرابرجا میخکوب کرد .

وعلی بن ابراهیم درتفسیر قول خدا «وکان عرشه الماء» گفته است این درآغاز آفرینش‌است زیرا خدا تبارك وتعالی هوارا آفرید و سپس قلمرا آفرید و او را فرمان داد روان‌شود و گفت پروردگارا چه بنگارم؟ فرمود هرآنچه بودنی است سپس از هواتاریکی برآورد ونور وآبرا هم‌از هواآفرید وهمه خلق راازاین‌شش چیزآفرید که آنها راازهوآفرید وظاهر اینستکه اوهم این‌را ازخبری گرفته ولی مسندبحساب‌نیست‌واگرهم این‌خبر درست‌باشد جمع‌میان‌آن وخبر دیگرممکنست باینکه خبراول بودن آب حمل بر اول اضافی شود نسبت بمحسوساتی که همه درك کنند و هواز آنها نیست وبرای همین نهانی او استکه برخی وجودش را منکرند.

قوله «ولا احدکان قبل عزه» یعنی عزت‌او پیشدار وهواداری نداشت و بذات خود عزیز بود وبآیه رب العزة استدلال کرده است که دلالت دارد خدا سبب هرعزتیست و اگر عزت‌او بدیگری بود آن دیگری رب‌العزة بود ..

قوله «ولوکان اول ماخلق من‌خلقه الشی من الشیء» یعنی اگر سلسله ایجاد اشیاء چنان باشد که حکماء گویند که هر حادثی مسبوق است بماده باید اول ماده تحقق نیابد جز با ذات احدیت

۶۸ - محمّد؛ عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمّد بن مسلم والحجّال، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم قال: قال لي أبوجعفر عليه السلام: كان كلّ شيء ماء وكان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثمّ أمر النّار فخمدت فارتفع من خمودها دخانٌ فخلق الله السماوات من ذلك الدُّخان و خلق الأرض من الرَّماد ثمّ اختصم الماء والنّار والرّيح فقال الماء: أنا جندالله الأكبر وقالت الريح: أنا جندالله الأكبر، وقالت النّار أنا

همراه باشد و مستلزم تعدد قدماء است و این خودمحالست..

قوله «فجعل نسب كل شيء الى الماء» یعنی همه چیزها را از آب آفرید و هر چیز از آن نژاد دارد چنانچه فرموده است (۳۰- الانبیاء) و ساختیم هرچیز زنده رااز آب - و ظاهر آن دلالت بزنده هادارد و شامل همه چیز نیست.

قوله « فخلق من ذلك الزبد أرضا بيضاء» دلالت دارد که زمین از کف دریا آفریده شده و اخبار بسیاری بر این مطلب دلالت دارد و اخباری در این موضوع نقلکرده است - پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم جمله‌ایکه بعد از آنست سپس آن را بهم پیچید و بر آب نهاد اشاره‌ای بدورانهای چین خورد گیهای زمین دارد که در علم زمین شناسی معاصر بسیار مورد اعتماد و مطالعه‌است زیرا بنابر نظریه اینکه زمین بصورت قطعه ماده مذابی از خورشید جدا شده است پس از اینکه‌سردشده باشد باید همین سفید و بی‌ترك و سوراخ وصاف باشد وبی درخت وبی پستی وبلندی وسپس براثر چین خورد گی باین شکل کنونی درآمده باشد.

واز جمله تعبیرات قابل توجه در این حدیث اینستکه میفرماید خداوندآتش‌را هم از این‌آبی آفریده استکه مبدأ پیدایش جهان و سرآغاز آفریدگانست و بنابراین ممکنست مقصود ازاین آب همان ماده اولی‌و ماده نخست باشد که‌بصورت گازی بس رقیق در سراسر فضا وجود داردودرقسمت هائی ازآن طوفانهای بسیار سخت در جریانست و باصطلاح امروز از آنها به زوابع جویه تعبیر میکنند یعنی لوله بادهای بسیار وسیع و پرچرخشی که باسرعت نامحدودی بگرد خود می‌چرخند و پس از چرخشهای بسیار از آنها مرکزیتی بوجود میآید که خورشید يك منظومه شمسی می‌شود و ازآن ستاره وسیاراتی پدید می‌شود و پس‌ازتکامل درمدار معینی منظم می‌شوند و يك‌منظومه‌شمسی پدید میآورند وبرخی ازفلك شناسان امروزه رشته‌مجره وراه کاهکشان فضاء را انبوهی از این گرد بادهای فضائی تشخیص داده‌اند.

۶۸- از محمدبن مسلم گوید امام باقر (ع) بمن فرمود همه چیزآب بود و عرش خدا بر آب استوار بود و خدا عزذکره بآب فرمود: تا آتش گرفت و شعله‌ور شد و سپس فرمود تاخاموش شد و از خموش‌شدنش دودی بر خاست وخداوند ازآن‌دودآسمانها راآفریدو زمین‌رااز‌خاکسترش‌آفرید سپس آب وآتش وباد باهم در ستیزه شدند.

آب گفت: منم جندالله اکبر وباد گفت: منم جندالله اکبر وآتش گفت: منم جندالله اکبر و

جندالله الأكبر ،فأوحى الله عزّوجلّ إلى الرّيح:أنت جنديالأكبر .

(حديث الجنان والنوق)

٦٩ــ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن محبوب، عن محمّد بن إسحاق المدنيّ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله سئل عن قول الله عزّوجلّ : «يوم نحشر المتّقين إلى الرّحمن وفداً » فقال : ياعليّ إنّ الوفد لايكونون إلّا ركباناً اُولئك رجال اتّقوا الله فأحبّهم الله واختصّهم ورضي أعمالهم فسمّاهم المتّقين ، ثمّ قال له : يا عليّ أما والذي فلق الحبّة و برأ النسمة إنّهم

خداعزوجل وحی کرد بباد که توئی جند اکبر من.

شرح ـ از مجلسی ره- « و خلق الارض من الرماد» شاید مقصود اینستکه کشش و گسترش زمین از آن خاکستر بوده‌است و ممکنست که آن کفیکه در اخبار دیگر ماده آفرینش زمین یاد شده از نظر مبدأ تکوین آن بوده و بعد بصورت رماد در آمده است یا اینکه مقصود اینستکه رماد هم یکی از اجزاء ساختمان زمینست بمانند کف که جزء دیگر آن است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم کف و خاکستر در نظر حقیقت یك چیزند و آن ماده سوخته و واریخته احتراق است بااین تفاوت که کف در روی مایع در حال احتراق خودنمائی میکند و خاکستر ته نشین یك حادثه احتراق است و بعبارت دیگر کف معمولا واافتاده احتراق مایعات استکه روی آن خود نمائی میکند و خاکستر واافتاده احتراق اجسام جامد است که ته نشین می‌شود پس از این توجه میتوان گفت مضمون احادیثیکه زمین را کف آب تعبیر کرده و این حدیث که میفرمایدزمین از خاکستر آن آفریده شده اختلافی ندارند.

واگر آبیکه آفریدهٔ نخست تعبیرشده همان ماده اولی بدانیم تعبیرات این اخبار از نظر پیدایش زمین وآسمان با اصول علمی امروزه بسیار نزدیکست با توجه باینکه مقصود از سماءهمان فضای محیط بیك منظومه شمسی است که دارای‌هوائی‌است مرکب از دخان یعنی ذرات‌ماده‌آمیخته بازوت و بخار یعنی ذرات ماده آمیخته باکسیژن و ئیدژن واینکه دراین حدیث میفرماید کره آب آتش گرفت و شعله‌ور شد بسیار نزدیك است بهمان وضعیت زوابع و توده های بزرك و طوفانی ماده که از نظر علم و اکتشاف امروزی منشأ تکوین خورشید و ستاره و پدید شدن یك منظومه شمسی است.

حدیث بهشت و ناقه

٦٩ـ ازامام باقر (ع) که‌ازرسولخدا(ص)تفسیر قول‌خداعزوجل پرسیده‌شد(٨٥ــ مریم)روزی که پرهیزگاران را بدرگاه خداوند رحمن بعنوان مهمان و وارد محشور سازیم، درپاسخ فرمود:ای علی راستیکه وفد ازنظر تعبیرزبان عرب باید سوار بر شتر باشند ، آنان مردانی هستند که از خدا پرهیزگار بودند و خدا آنها را دوست داشت و مخصوص خود گردانید و کردار آنهارا پسندید و آنهارا پرهیزکاران نامید سپس‌فرمود:

ای‌علی هلا سوگند بدانکه دانه را شکافد وگیاه برآرد و مزن را پدید آرد راستی که آنها

ليخرجون من قبورهم وإنّ الملائكة لتستقبلهم بنوق من نوق العزّ عليها رحائل الذّهب مكلّلة بالدُّرّ والياقوت وجلائلها الاستبرق والسندس و خطمها جذل الأرجوان ، تطير بهم إلى المحشر مع كلّ رجل منهم ألف ملك من قدّامه و عن يمينه وعن شماله يزفّونهم زفّاً حتّى ينتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم وعلى باب الجنّة شجرة إنّ الورقة منها ليستظلّ تحتها ألف رجل من الناس وعن يمين الشجرة عين مطهّرة مزكّية قال : فيسقون منها شربة فيطهّر الله بها قلوبهم من الحسد ويسقط من أبشارهم الشعر وذلك قول الله عزّ وجلّ : « وسقاهم ربّهم شراباً طهوراً » من تلك العين المطهّرة .

قال : ثمّ ينصرفون إلى عين اُخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها و هي عين الحياة فلا يموتون أبداً ؛ قال : ثمّ يوقف بهم قدّام العرش وقد سلموا من الآفات والأسقام والحرّ والبرد أبداً ، قال : فيقول الجبّار جلّ ذكره للملائكة الذين معهم : احشروا أوليائي إلى الجنّة ولا توقفوهم مع الخلائق فقد سبق رضاي عنهم و وجبت رحمتي لهم و كيف اُريد أن أوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيّئات ، قال : فتسوقهم الملائكة إلى الجنّة ؛ فاذا انتهوا بهم إلى باب الجنّة الأعظم ضرب الملائكة الحلقة ضربة فتصرّ صريراً يبلغ صوت صريرها كلّ حوراء أعدّها الله

از گور خود برآیند و فرشته‌ها با ناقه‌های سواری باستقبالشان شتابند ، ناقه های‌عزت که برآنها جهازهای طلای مکلل بدر و یاقوت است و روپوش آنها از استبرق وسندس است ومهار ازغوانی دارند وبمانند پرنده‌ای آنها را بمحشر برند وبهمراه هر کدام هزار فرشته‌باشد از جلورو و سمت راست‌وسمت‌چپ وبمانند عروسی آنهارا ببرند تابدربزرك بهشت‌رسند و بردر بهشت درختی باشد که زیرسایه‌یك برگش هزار مردجا کند ودرسمت راست‌آن درخت چشمه پاك ومصفائی است .

فرمود: ازآن چشمه جرعه‌جرعه بنوشند و خداوند دلشان را پاك کند وموی سراسر تن آنهارا بریزد و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۲۱ـ الانسان) و نوشانیده بآنها پرورد گارشان از شراب پاك کننده ـ یعنی ازاین‌چشمه‌پاکیزه.

فرمود: سپس‌رو کنند بچشمه دیگریکه درسمت چپ‌آن درخت است ودرآن غسل کنندوآن‌آب زندگانی است ودیگر هرگز نمیرند.

فرمود: سپس آنها را برابر عرش بر پا دارند سالم از هر آفت و بیماری وگرما وسرما تا همیشه فرمودسپس جبار جل‌ذکره بفرشته‌هائیکه همراهشان هستند بفرماید که:

دوستانمرا ببهشت برید وآنها را با دیگر خلائق‌بازنداريد زيرا من پیش‌ازآنها خشنودشدم‌و رحمتم بر آنها بایست است چگونه میخواهم آنهارا بااصحاب حسنات وسیئات بازدارم؟

فرمود: پس فرشته‌ها آنهارابسوی بهشت برندوچون بدربزرك بهشت رسند فرشته‌ها حلقه‌ای بر آن زنند و سوتی زند که هرزیبا حوریکه در بهشت خدایش برای دوستان خودآماده کرده‌آوازشرا

عزّ وجلّ لأوليائه في الجنان فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير الحلقة فيقول بعضهنّ لبعض : قد جاءنا أولياء الله .

فيفتح لهم الباب فيدخلون الجنّة و تشرف عليهم أزواجهم من الحور العين والآدميّين فيقلن : مرحباً بكم فما كان أشدّ شوقنا إليكم ويقول لهنّ أولياء الله مثل ذلك ، فقال عليّ عليه السلام : يارسول الله أخبرنا عن قول الله جلّ وعزّ : «غرف مبنيّة من فوقها غرف» بماذا بنيت يارسول الله ؟

فقال : يا عليّ تلك غرف بناها الله عزّ وجلّ لأوليائه بالدرّ والياقوت والزّبرجد ، سقوفها الذّهب محبوكة بالفضّة لكلّ غرفة منها ألف باب من ذهب ، على كلّ باب منها ملك موكّل به فيها فرش مرفوعة بعضها فوق بعض من الحرير والدّيباج بألوان مختلفة وحشوها المسك والكافور والعنبر وذلك قول الله عزّ وجلّ : «وفرش مرفوعة» إذا اُدخل المؤمن إلى منازله في الجنّة ، وضع على رأسه تاج الملك والكرامة واُلبس حلل الذّهب والفضّة والياقوت والدر المنظوم في الاكليل تحت التاج ، قال : واُلبس سبعين حلّة حرير بألوان مختلفة وضروب مختلفة منسوجة بالذّهب والفضّة واللّؤلؤ والياقوت الأحمر فذلك قوله عزّ وجلّ : «يحلّون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤاً ولباسهم فيها حرير» .

فاذا جلس المؤمن على سريره اهتزّ سريره فرحاً فاذا استقرّ لوليّ الله جلّ وعزّ منازله

بشنود وچون سوت حلقه راشنوند بیکدیگر مژده دهند و بهمدیگر گویند دوستان خدادر برما آمدند ودررا برای آنها بگشایند وبیهشت درآیند وزوجه‌های آنها ازحورالعین وآدمیزاده برآنها توجه کنند و گویند خوش آمدید، وه چه اندازه مابشما مشتاق بودیم و دوستان خدا بهمین گرمی پاسخ آنها را بدهند.

علی(ع) عرضکرد یارسول‌الله بما ازتفسیر قول خداعزوجل گزارش بده (٢٠ـ الزمر) غرفه هائیکه ساخته‌شدند و بالای آنها غرفه‌ها است ـ اینها ازچه ساخته شدند؟

فرمود: یاعلی این غرفه‌ها را خداعزوجل برای دوستانش ازدروياقوت و زبرجدساخته است سقف آن ها طلااست که بانقره‌طرازبندی شده وهر غرفه‌ای هزار در طلا دارد و برهر دری فرشته‌ای گماشته است در میان آن‌ها فرشها برآورده شده است و بروی یکدیگر افتاده روی همدیگر از حریردیبابا رنگهای مختلف و درون آنها مشك و کافور و عنبر است واینست معنی قول خدا: و فرشهای برهم گسترده۔ چون مؤمن بمنزلهای خوددربهشت‌درآید وتاج ملك‌و کرامت برسر نهد حله‌های طلاباف‌و نقره‌باف ومزین بیاقوت ودر برشته کشیده وشرابه‌های زیرتاج‌ببر کنند.

فرمود: وهفتاد حله برنگهای مختلف باقسام گوناگونی ازبافته‌های طلا ونقره ولؤلؤویاقوت احمر دربر کند و اینست قول خداعزوجل(٢٢ـ الحج) زیور پوشند درآن از دستبندهای طلا و لؤلؤ وجامه‌آنها ازحریر است و هر گاه مؤمن برتخت خود نشیند تختش از شادی برخود لرزد و هر گاه برای ولی خداجل وعز منازل او دربهشت برقرار شود فرشته‌موکل ببهشت اجازه خواهد تاباوتهنیت

في الجنان استأذن عليه الملك الموكّل بجنانه ليهنّئه بكرامة الله عزّ وجلّ إيّاه فيقول له خدّام المؤمن من الوصفاء والوصائف : مكانك فانّ وليّ الله قداتّكأ على أريكته وزوجته الحوراء تهيّأ له فاصبر لوليّ الله .

قال : فتخرج عليه زوجته الحوراء من خيمة لها تمشي مقبلة وحولها وصائفها و عليها سبعون حلّة منسوجة بالياقوت واللّؤلؤ والزّبرجد وهي من مسك وعنبر وعلى رأسها تاج الكرامة وعليها نعلان من ذهب مكلّلتان بالياقوت واللّؤلؤ ، شراكهما ياقوت أحمر ، فاذادنت من وليّ الله فهمّ أن يقوم إليها شوقاً فتقول له : ياوليّ الله ليس هذا يوم تعب ولا نصب فلاتقم أنا لك وأنت لي .

قال : فيعتنقان مقدار خمسمائة عام من أعوام الدّنيا لايملّها ولا تملّه ، قال : فاذافتر بعض الفتور من غير ملالة نظر إلى عنقها فاذا عليها قلائد من قصب من ياقوت أحمر وسطها لوح صفحته درّة مكتوب فيها : أنت ياوليّ الله حبيبي وأنا الحوراء حبيبتك ، إليك تناهت نفسي وإليّ تناهت نفسك ثمّ يبعث الله إليه ألف ملك يهنّئونه بالجنّة ويزوّجونه بالحوراء .

قال : فينتهون إلى أوّل باب من جنانه فيقولون للملك الموكّل بأبواب جنانه :استأذن لنا على وليّ الله فانّ الله بعثنا إليه نهنّئه ، فيقول لهم الملك : حتّى أقول للحاجب فيعلمه

گوید از کرامتی که خداعزوجل باو کرده است و خدمتکاران مؤمن او ازغلامان و کنیزان بفرشته گویند بجای خودباش زیرا دوست خدا برتخت خود آرمیده وهمسرش از حورالعین برای او آماده شده است باید بانتظاروقت ملاقات ولی خدا صبر کنی.

گوید همسرحورالعین اوازخیمه خودبرآید و بسوی اوآید و در گردش کنیزان بهشتی باشندو برتنش هفتاد حله بافته بایاقوت ودر وزبرجد است که از مشك وعنبر است وتاج کرامت برسردارد و کفشی از طلا مکلل بیاقوت ولؤلؤ بپا دارد که بند آن یاقوت احمراست وچون بدوست خدانزدیك شود واوخواهد ازشوق بسوی او برخیزد، حوریه باو گوید ای دوست خداامروز روز رنج وزحمت نیست ازجای خودحرکت مکن من ازتوام وتو از منی .

فرمود: باندازه ۵۰۰ سال از روزهای دنیا (که نیم روز آخرتست) همرا درآغوش کشند و از هم دل تنك وسیر نشوند.

فرمود: چون اندکی آن‌مرد متقی سست گردد بی‌احساس خستگی بگردن بلورین آن‌حوریه نگاه کند که برآن گلوبندهائی است ازشاخه یاقوت درمیانه آن یك‌لوحی است ازدر که برآن نقش شده ، ای ولی خدا تودوست من هستی ومنم حوریه دوست تو، جانم بقربان تومیشود وجانت بقربان من ، سپس خداوند هزار فرشته بسوی او فرستد تا اورا ببهشت تبریك گویندوآن حوریه را جفت اوسازند .

فرمود : پس به‌اول در بستانهای او رسند و بفرشته باغبان او گویند از ولی خدابرای ما اجازه ورود بگیر زیرا خدا مارا فرستاده تا به‌او تهنیت گوئیم فرشته‌بآنها گوید تا من بدربان بگویم

بمكانكم قال : فيدخل الملك إلى الحاجب و بينه و بين الحاجب ثلاث جنان حتّى ينتهي إلى أوّل باب فيقول للحاجب : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العالمين تبارك و تعالى ليهنّئوا وليّ الله وقد سألوني أن آذن لهم عليه فيقول الحاجب إنّه ليعظم عليّ أن أستأذن لأحد على وليّ الله وهو مع زوجته الحوراء ، قال : وبين الحاجب وبين وليّ الله جنّتان .

قال : فيدخل الحاجب إلى القيّم فيقول له : إنّ على باب العرصة ألف ملك أرسلهم ربّ العزّة يهنّئون وليّ الله فاستأذن لهم فيتقدّم القيّم إلى الخدّام فيقول لهم : إنّ رسل الجبّار على باب العرصة وهم ألف ملك أرسلهم الله يهنّئون وليّ الله فأعلموه بمكانهم قال: فيعلمونه فيؤذن للملائكة فيدخلون على وليّ الله وهو في الغرفة ولها ألف باب وعلى كلّ باب من أبوابها ملك موكّل به فاذا أذن للملائكة بالدّخول على وليّ الله فتح كلّ ملك بابه الموكّل به قال : فيدخل القيّم كلّ ملك من باب من أبواب الغرفة قال : فيبلّغونه رسالة الجبّار جلّ وعزّ وذلك قول الله تعالى « والملائكة يدخلون عليهم من كلّ باب (من أبواب الغرفة) سلام عليكم - إلى آخر الآية - » .

و اورا بمحل شما اعلام دارم .

فرمود آن فرشته نزد دربان رود و سه بستان میان آنها فاصله است تا بدر اول رسد وبدربان گوید: در شادروان درباغ هزار فرشته است که پروردگار جهانیان تبارك و تعالی آنهارا فرستاده است تا بولی خود تبریك گویندو از من خواسته‌اندبرای آن ها اجازت گیرم ، دربان گوید راستش اینست که بر من گرانست از ولی خدا کسب اجازه ورود برای احدی کنم او با زن حوریه خود خلوت کرده است.

فرمود: میان دربان وولی خدا دوبستان فاصله است.

فرمود : دربان نزد سرپرست وپیشکار رود وبه‌او گوید بر درشادروان هزارفرشته‌اند که رب العزت آنهارا برای تهنیت و مبارکباد ولی خدا فرستاده است برای آنها اجازه شرفیابی بگیر آن سرپرست نزدخدمت کاران مخصوص رودو بآنها گویدفرستادهای خداو ندجبار بردرمیدان بستان‌هستند،هزار فرشته‌اند که خدافرستاده تابولی خدامبارکباد گویند اورا ازمحل آنها خبردار کنید .

فرمود: به‌او خبردهند واو بفرشته‌ها اجازه ورود دهد و آنها در غرفه پذیرائی نزددوست‌خدا روند و آن غرفه هزار در دارد و برهر کدام درها فرشته‌ای گماشته شده وهر گاه بفرشته‌ها اجازه ورود داده شود که نزدولی خداوند هرفرشته‌دری راکه‌بدان گماشته است باز کند.

فرمود: پیشکار هر فرشته‌را ازیك درتالار وارد کند و رسالت وپیغام خدای جبار جل‌وعز رابه اوبرسانند و اینست تفسیرقول خدا تعالی (۲۳- ألرعد) و فرشته‌ها از هردری برآنها وارد شوند(از درهای تالار پذیرائی) وبگویند سلام‌علیکم تاآخرآیه .

قال : وذلك قوله جلّ وعزّ : «وإذارأيت ثمّ رأيت نعيماً ومُلكاً كبيراً» يعني بذلك وليّ الله و ماهو فيه من الكرامة والنعيم والمُلك العظيم الكبير ، إنّ الملائكة من رسل الله عزّ ذكره يستأذنون [في الدخول] عليه فلايدخلون عليه إلّابإذنه فلذلك الملك العظيم الكبير ، قال : والأنهار تجري من تحت مساكنهم وذلك قول الله عزّ وجلّ : «تجري من تحتهم الأنهار» والثمار دانية منهم وهوقوله عزّ وجلّ : « ودانية عليهم ظلالها وذلّلت قطوفهاتذليلاً» من قربها منهم يتناول المؤمن من النّوع الذي يشتهيه من الثمار بفيه و هومتّكيء و إنّ الأنواع من الفاكهة ليقلن لوليّ الله : ياوليّ الله كلني قبل أن تأكل هذاقبلي .

قال: وليس من مؤمن في الجنّة إلّاوله جنان كثيرة معروشات وغيرمعروشات وأنهار من خمروأنهارمن ماء وأنهار من لبن وأنهار من عسل فاذادعا وليُّ الله بغذائه اُتي بماتشتهي نفسه عند طلبه الغذاء من غيرأن يسمّي شهوته قال : ثمّ يتخلّى مع إخوانه ويزوربعضهم بعضاً و يتنعّمون في جنّاتهم في ظلّ ممدود في مثل مابين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس وأطيب من ذلك لكلّ مؤمن سبعون زوجة حوراء، وأربع نسوة من الآدميّين والمؤمن ساعة مع الحوراء، و ساعة مع الآدميّة و

فرمود: واينست تفسير قول خداعزوجل (۲۰ـ الانسان) و هر گاه ببينى آنجارا ببينى نعمتى شايان و ملكى باشكوه- مقصودش از آن ولى خدااست و آنچه در آنست از كرامت و نعمت وملك عظيم وباشكوه راستيكه فرشته‌ها كه پيغامبر از طرف خداوند عزذكره هستند براى ورود بر او اجازه خواهند و جز با اجازه نزد او نروند و اينست ملك بزرك و باشكوه.

فرمود : جويها از زير اطاقهاى نشيمن آنها روانند و اينست معنى قول خدا عزوجل (۹ـ يونس) از زير پاى آنها جويها روانست ـ و ميوه ها بدانها نزديكست وآنست قول خدا عزوجل (۱٤ ـ الانسان) و نزديكست بر فراز سرشان سايه هاى درختان بهشت و چيدن ميوه آنها بخوبى آسان و رامست ـ از بس نزديكست مؤمن هر ميوه را خواهد همان طور كه تكيه داده است با دهانش بر گيرد و راستى كه هر نوع از ميوه بدوست خدا گويد: اى دوست خدا مرا بخور پيش از آنكه آنديگرى را بخورى پيش از من.

فرمود: هيچ مؤمنى در بهشت نباشد جز آنكه بستانهاى بسيار دارد كه درختان افراشته و نيافراشته دارند و جويها از مى و جويها از آب و جويها از شير و جويها از عسل در آنها است و هر گاه دوست خدا خوراك طلبد آنچه را در دلش خواهد برايش آورند بى آنكه دلخواهش را به زبان آورد .

فرمود: سپس با برادرانش خلوت كند واز همديگر ديدن كنند و در بستانهاى خوددرسايه‌اى بلند بمانند همان سپيدى سپيده دم تا بر آمدن خورشيد بسر برند و خوشتر از اينها براى‌هرمؤمنى ۷۰ زن حوريه و ٤ همسرآدمى‌زاده است ومؤمن ساعتى با آن حوريه رعنا خوش است و ساعتى باآن

ساعة يخلو بنفسه على الأرائك متّكئاً ينظر بعضهم إلى بعض وإنّ المؤمن ليغشاه شعاع نور وهو على أريكته ويقول لخدّامه : ماهذا الشعاع اللامع لعلّ الجبّار لحظني، فيقول له خدّامه : قدّوس قدّوس جلّ جلال الله بل هذه حوراء من نسائك ممّن لم تدخل بها بعد قد أشرفت عليك من خيمتها شوقاً إليك وقد تعرّضت لك وأحبّت لقاءك فلمّا أن رأتك متّكئاً على سريرك تبسّمت نحوك شوقاً إليك فالشعاع الذي رأيت والنّور الذي غشيك هو من بياض ثغرها ، و صفائه ونقائه ورقّته .

قال: فيقول وليّ الله : ائذنوا لها فتنزل إليّ فيبتدر إليها ألف وصيف وألف وصيفة يبشّرونها بذلك فتنزل إليه من خيمتها و عليها سبعون حلّة منسوجة بالذّهب والفضّة ؛ مكلّلة بالدرّ والياقوت والزّبرجد صبغهنّ المسك والعنبر بألوان مختلفة، يرى مخّ ساقها من وراء سبعين حلّة طولها سبعون ذراعاً وعرض ما بين منكبيها عشرة أذرع فاذا دنت من وليّ الله أقبل الخدّام بصحائف الذّهب والفضّة فيها الدّر والياقوت والزّبرجد فينثرونها عليها ثمّ يعانقها وتعانقه فلا يملّ ولا تملّ .

قال : ثمّ قال أبوجعفر عليه السلام : أما الجنان المذكورة في الكتاب فإنّهنّ جنّة عدن وجنّة الفردوس وجنّة نعيم وجنّة المأوى ، قال : وإنّ لله عزّ وجلّ جناناً محفوفة بهذه الجنان و إنّ

آدمیزاده زیبا خوش است و ساعتی هم تنها بسر برد و بر تختش تکیه زند و بهمدیگر نگاه کنند و راستی پرتو نوری در روی تخت بر سراپای مؤمن بدرخشد و او بخدمت کاران خود گوید این پرتو درخشان چیست؟ شاید خداوند جبار بمن نگاهی انداخته است و خدمتکارانش گویند:

قدوس، قدوس جل جلاله ــ نه این پرتو درخشان یکی از حوریان جفت با تو است که هنوز بملاقات او نرفتی و از میان خیمه خود به اشتیاق دیدار تو سر کشیده و تو را خواسته وشیفته‌دیدار تو است و چون دیده تو بر تخت خود تکیه زدی لبخندی بر لب آورده است، این روشنی که دیدی و این پرتوی که تورا فرو گرفت از سفیدی دندانهای مرواریدی پاك و پاکیزه و لطیف او است.

فرمود: پس دوست خدا گوید به‌او اجازه دهید تا نزد من فرود آید پس هزار غلام وهزار کنیز پیشی گیرند و بآن حوریه خانم این مژده را برسانند و او از خیمه خود بنشیب آید وهفتاد پیرهن بافته از طلا و نقره و شرابه‌های در و یاقوت و زبرجد ببر کرده که با مشك و عنبر الوان رنـك آمیزی شده‌اند و مخ ساق پایش از پس هفتاد پیراهن نمایانست هفتاد ذراع قامت دارد و میانه دو شانه‌اش ده ذراعست و هرگاه بنزدیك ولی خدا آید خدمت کاران با سینیهای طلا و نقره که پرازدر و یاقوت و زبرجد است پیشواز او روند و آنها را برسر اوبریزند و سپس مؤمن اورادر آغوش کشد و حوریه هم آن مؤمن را در آغوش کشد نه او خسته گردد و نه‌او.

راوی گوید امام باقر (ع) سپس فرمود اما آن بهشتها که در قرآن ذکر شده است:

۱ــ بهشت عدن ۲ــ بهشت فردوس ۳ــ بهشت نعیم ٤ــ بهشت جنة‌المأوی.

المؤمن ليكون له من الجنان ماأحبّ واشتهى ، يتنعـّم فيهنّ كيف [ي]شاء و إذا أرادالمؤمن شيئاً أواشتهى إنـّمادعواه فيها إذاأراد أن يقول : «سبحانك اللّهمّ» فاذاقالها تبادرت إليه الخدم بمـا اشتهى من غيرأن يكون طلبه منهم أوأمر به ، وذلك قول الله عزّ وجلّ : «دعواهم فيهاسبحانك اللّهمّ وتحيـّتهم فيهاسلام» يعني الخدّام .

قال : «وآخردعواهم أن الحمدلله ربّ العالمين» يعني بذلك عندمايقضون من لذّاتهـم من الجماع والطعام والشراب ، يحمدون الله عزّ وجلّ عند فراغتهم و أمـّاقوله : «اُولئك لهم رزقٌ معلومٌ» قال : يعلمه الخدّام فيأتون به أولياءالله قبل أن يسألوهم إيـّاه و أمـّا قوله عزّ وجلّ : «فواكه وهم مكرمون» قال : فانـّهم لايشتهون شيئاًفي الجنـّة إلاّ اُكرموابه .

۷۰ـ الحسين بن محمّدالأشعري ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي بصير قال : قيل لأبي جعفر عليه السلام وأناعنده : إنّ سالم بن أبي حفصة و أصحابه يروون عنـك أنـّك تكلّم على سبعين وجهاً لك منها المخرج ؟ فقال : مايريد سالم منـّي أيريد أن أجيء بالملائكة

فرمود: براى خدا عزوجل بهشتها است در درون اين بهشتهاى نامبرده و براستى هر مؤمن تا آنجا كه دوست دارد و بخواهد بهشت دارد ودرآنها هر طور خواهد نعمت خواره باشدوخوشگذراند و هر گاه مؤمن چيزى خواهد و اشتهائى يابد دعوت و اظهار خواستش در بهشت همينست كه بگويد «سبحانك اللهم» = بار خدايا تو منزهى- و بمحض اينكه اين سخن را ادا كند (كه بمنزلهٔزنك اخبار بهشت است) خدمت كاران بشتابند و هرچه را خواهد برايش بيآورندبى آنكه از آنهابخواهد يابآنها فرمانى دهد،

واينست معنى قول خداعزوجل (۱۱- يونس) دعوى آنها درآن سبحانك اللهم استودورودشان در آن سلامست - (يعنى خدمت كاران سلام مى‌دهند) و آخرين دعوت و خواست آنها اينست كـه «الحمدلله رب العالمين»- مقصودش از آن اينست كه پس ازدرك لذت و بهره گيرى از جماع وخوردنو نوشيدن و پس ازفراغت خدارا سپاس گويند.

و اما قول خدا تعالى (۴۱- الصافات) آنانند كه براى آنها روزى دانسته و معينى است - فرمود: يعنى خدمت كاران آن رامى‌دانند و نخواسته نزد دوستان خدا ميآورند و اما قول خداعزوجل (۴۲- الصافات) ميوه‌هائيست در بهشت و بهشتيان پذيرائى ميشوند-

فرمود : يعنى هيچ چيزى‌را نخواهند وبدان ميل نكنند دربهشت جزاينكه بدان پذيرائى شوند

پرمعنا بودن اخبار ائمه (ع)

۷۰- ابى‌بصير گويد من نزد امام باقر(ع) بودم كه باو عرض شد سالم بن أبى‌حفصه ويادانش (از غلات مخالف امام بودند) از تو گزارش مى‌دهند كه سخنى ميگوئى و هفتاد توجيه دارد و از هرراهى ميتوانى خودرا ازمسئوليت بيرون برى؟

والله ماجاءت بهذا النبيّون ولقد قال إبراهيم عليه السلام: «إنّي سقيم» و ما كان سقيماً و ما كذب ولقد قال إبراهيم عليه السلام: «بل فعله كبيرهم هذا» ومافعله و ما كذب، ولقد قال يوسف عليه السلام: «أيّتها العير إنّكم لسارقون» والله ما كانوا سارقين وما كذب.

فرمود: سالم ازمن چه توقعی‌دارد میخواهدفرشته‌ها را در برابر او رژه دهم بخدا که‌پیغمبران هم چنین چیزی‌را نیاوردند، ابراهیم (ع) هم سخن توجیه‌دار فرمود (۸۸ـ الصافات) براستی‌من‌بیمارم نه بیماربود و نه دروغ گفت و محققاً ابراهیم (ع) فرمود (۶۳ـ الانبیاء) بلکه بت بزرك این را کرده است ـ بت بزرك نکرده بود واوهم محققاً دروغ نگفت، و محققا یوسف(ع) فرمودآیاکاروان شما دزدید ـ بخدادزد نبودند و یوسف هم دروغ نگفت.

شرح ازمجلسی ره ـ یعنی برای مصلحت وتقیه کلام با توجیه ودو پهلومیگویدومقصود سالم‌از روایتش انتقاد از امام (ع) بوده است و عدم صراحت در لهجه، امام (ع) میفرماید من بسالم معجزه های خیره کننده نمودم و دراو اثرنکرده و میخواهد فرشته‌ها را بگواهی امامت خودنزد او آورم‌با اینکه پیمبران‌هم برای اثبات نبوت خودچنین‌کاری نکردند.

سپس‌امام از اعتراض سالم که اینگونه سخن دروغ آمیز است جواب‌داده که اینگونه سخنها از پیغمبران معصوم‌هم‌صادر شده ونه‌دروغست ونه زشت بلکه‌در مقام‌مصلحت لازمست (وسپس‌استشهاد امام راشرح داده‌است).

من‌گویم یکی‌از محاسن‌بلاغت وشیوائی سخن پرمعنا اداکردن آنست و یکی از روشهای پر معنا بودن سخن اینست که می‌تواند دارای معانی‌متعدده باشد و بهرمقامی مناسب تطبیق شود و این سر بلاغت شعر ونثر است که سخن سرای ایرانی لسان الغیب حافظ درآن استادبوده است واشعاری در مدح پیغمبر بفن غزلسرائی انشاء کرده‌است که درعین حال برمقاصد عمومی مهرورزی یك‌عاشق ومعشوق هم‌تطبیق می‌شود مثلا:

نگارمن که بمکتب‌نرفت وخط ننوشت بغمزه مسئله‌آموز صدمدرس شد

تردیدی نیست که دراین شعر امی‌بودن پیغمبررا درنظر گرفته وبیان کرده‌است که‌همه دانش عمیق وجهانگیر وجاویدان حضرت‌او بنظر خدا وتوجه وعنایت وی‌بوده است واورا نگارخوانده‌است یعنی زیباترین نقش هستی ومحبوب مسلمانان ومقصودش ازغمزه همان نظرلطف خداست که بوی نبوت ورسالت عطاکرد ولی درعین حال یك معنی عمومی‌ودلنشین دیگر هم میدهد که یك عاشق دل باخته با معشوقه دهاتی‌وبی سواد ولی زیبا ودلبر خود می‌تواند باآن گفتگو کند وبازهم می گوید:

گر غالیه خوشبوشد باگیسوی اوآمیخت وروسمه کمانکش شد باابروی اوپیوست

از نعـل سمنـد او شکل مه نو پیـدا و ز قد بلند او بالای صنوبر پست

این‌هم‌دروصف پیغمبراکرم‌است که‌وسیلة وواسطه فیض‌بابی‌مادی‌ومعنوی بشربوده است بدرگاه خدا تعالی‌دراین‌فن‌استادانه‌از بلاغت، قرآن‌مجید تاحد اعجازشیواوپرمعنا است که میفرمایدتاهفتادبطن دارد و در کلام بشرکلیات پیغمبراسلام‌را بایدطرازاول شمرد که بدان بالیده وفرمود: «اوتیت‌جوامع الکلم» واگرسالم‌این‌طرزسخن‌را نپسندیده همانا‌خرد وذوقش ناسالم بوده‌است.

(حديث أبى بصير مع المرأة)

٧١ ـ أبان ، عن أبي بصير قال : كنت جالساً عند أبي عبدالله عليه السلام إذ دخلت علينا اُمّ خالد الّتي كان قطعها يوسف بن عمر تستأذن عليه فقال أبو عبدالله عليه السلام : أيسرُّك أن تسمع كلامها ؟ قال : فقلت : نعم ، قال : فأذن لها ، قال : وأجلسني معه على الطنفسة قال : ثمّ دخلت فتكلّمت فاذا امرأة بليغة فسألته عنهما ؛ فقال لها : تولّيهما ! قالت : فأقول لربّي إذا لقيته : إنّك أمرتني بولايتهما ؟ قال : نعم ، قالت : فانّ هذا الذي معك على الطنفسة يأمرني بالبراءة منهما و كثير النوا يأمرني بولايتهما فأيّهما خيرٌ وأحبُّ إليك ؟ قال : هذا والله أحبُّ إليّ من كثير النوا وأصحابه ، إنّ هذا تخاصم فيقول : « ومن لم يحكم بما أنزل الله فاُولئك هم الكافرون » «ومن لم يحكم بما أنزل الله فاُولئك هم الظّالمون» «ومن لم يحكم بما أنزل الله فاُولئك هم الفاسقون» .

حديث ابو بصير با آن بانو

(مصاحبهٔ آن بانو با امام صادق ع)

٧١ـ ابان ازابى‌بصير گويد : من نزد امام صادق (ع) نشسته بودم كه بى‌انتظار ام‌خالد همان بانوئيكه يوسف‌بن عمر ازاو بريده بود اجازه شرفيابى خواست امام صادق (ع) بمن فرمود خوشت ميايد سخن آن بانورا بشنوى؟ گويد گفتم آرى، گويد امام اجازه ورود باو داد و مرا با خودش روى توشكى نشانيد گويد: سپس آن بانووارد شد وبسخن آمد بانوئى سخنران و بليغه بود و از اودر باره آن‌دو تا (ابى بكر وعمر) پرسش كرد وامام صادق(ع) باو فرمود تو آن‌دو را خليفه و والى بشناس(دوست‌بدارشان) گفت و هر گاه پروردگارم‌را ملاقات كنم باو بگويم شمابمن فرمودى آنان راوالى‌شناسم ؟ امام فرمود: آرى، آن بانو گفت اين مرديكه بهمراه شما روى توشك نشسته است‌بمن‌فرمايد از آنها بيزارى‌جويم و كثير النوابمن دستوردهدباآنهابه پيوندم وازآنهاپيروى كنم كدام بهترانـد و آن را دوست دارى، فرمود: اين مرد بخدا سوگند كه از كثير النوا و يارانش‌نزد من محبوبتر است راستى اين مرد مبارزه ميكند و احتجاج مينمايد و مى گويد (٤٤ـ المائده) وهر كس بدانچه خدا نازل كرده حكم نكند و برخلاف آن حكم كند پس‌آنانند كه كافرند ٤٥ ـ و هركس بدانچه خدانازل كرده حكم نكند و برخلاف آن حكم كند پس آنان ستمكارند ٤٧ـ وهر كه حكم نكند طبق آنچه خداوند نازل كرده است پس آنان بزه كارانند .

شرحـ از مجلسى ره ـ « هذا والله احب الى» بارنخست از راه تقيه به‌او فرمان دوستى ابى‌بكر و عمررا داد و سپس چون در پرسش مبالغه كرد بكنايه لعن آنها را ثابت نمود و متعرض خود آنها نشد كه مورد پرسش وى بود بلكه فرمود اين ابو بصير نزدمن از كثيرالنوا محبوبتر است‌زيرامنطق او درست‌است و كثيرالنوا بناحق ميان مردم قضاوت ميكند و بآيات قرآن كفر وظلم و فسقش ثابت است و در ضمن كفر ووجوب برائت ازآن دورا هم بدوجه ثابت كرد:

۱ـ محبوبیت ابو بصیر مستلزم اینست که در فرمان برائت از آنان راستگو باشد.

۲ـ علت کفر کثیرالنوا شامل حال آنها هم می‌شود و کفر وظلم وفسق آنها راهم ثابت میکند و این خود نوعی از معاریض کلام است که امام‌درخبرسابق بدان اشاره کرد وممکن است مقصود این باشد که گفتهٔ ابو بصیراز گفته کثیرالنوا نزد من محبوب‌تراست زیرااو بکفر آن‌دو بدین‌آیات استدلال میکند و درباره آن با مخالفان طرف میشود و بر آنها چیره می گردد ولی این‌را بعبارت‌قابل‌توجهی ادا کرد- پایان نقل ازمجلسی ره .

من گویم این‌حدیث یك‌صحنه پرمعنا از نشاط بانوان را درجهان اسلام و مذهب بیان میکند آنچه از تأمل در آن معلوم میشود اینست که ام‌خالد قهرمان داستان باحقیقت این حدیث یکی از بانوان بااستعداد و پرشور مذهبی بوده است و امام صادق (ع) او را بعنوان یك بانوی پرورش یافته در مکتب امام صادق (ع) بیکی از بزرگترین شاگردان مبارز خود ابو بصیر معرفی مینماید و برای‌فهم مقام‌این بانو وعمق این‌حدیث شناختن این‌اشخاص بجااست:

۱ـ یوسف‌بن‌عمر.

۲ـ کثیرالنوا .

یوسف بن‌عمر پسر محمدبن حکم‌بن ابی‌عقیل بن‌مسعود ثقفی است .

هشام بن‌عبدالملك او را در ماه رمضان سال ۱۰۶ والی یمن نمود ودر آنجا حکم روا بود تا سال ۱۲۰ که اورا والی‌عراق ساخت وپسرش صلت بجای‌او نشست تاآنکه گوید:

چون هشام‌بن عبدالملك آهنك عزل‌خالدبن‌عبدالله قسری‌راازعراق نمود قاصدیوسف‌بن عمر ثقفی از یمن نزداو آمده‌بود. هشام اورا طلبیدو گفت سرور تو ازحد خود تجاوز کرده وسرفرازی کرده است ودستور دادجامه برتن او دریدند وچند تازیانه باوزدند و در حضور اوکاتبی راخواست و گفت به یوسف‌بن عمر نامه‌ای بنویس وتا اورفت نامه نویسد بخط خودش نامه‌ای باونوشت ودستور دادبرود بعراق وحاکم آنجا باشد و چون کاتب نامه راآورد بطوریکه نفهمد نامه خود را در درون پاکت جای داد و یوسف‌بن عمربااین دستور سری بعراق‌رفت و خالدرا ازکار بر کنار کرد(تاآنکه گوید)

یوسف در کردار و ستمکاری خود مورد نکوهش مردم بود و بدحکومت میکرد احمق‌وبد خلق و بدسیرت بود ولی‌جود وبخشش داشت ودر سر پانصد سفره مردم را مهمانی میکرد و شامی وعراقی‌همه برسرسفره‌اومینشستند (و در سرانجام‌کار او گوید):

چون ولیدبن یزید اموی کشته شد وعموزاده‌اش یزیدبن ولید بجای او بخلافت نشست وکار او درست شد منصوربن جمهور را والی عراق کرد و یوسف بن عمرگریخت و خود رابیلقاء رسانیدو جامه زنان بتن کرد ودر میان زنان خاندان‌بسر می‌برد تا راز او کشف شد و او را گرفتندوبزندان دمشق افکندند.

تاآنگاه که قشون مروان بن‌محمد آخرین خلیفه اموی باقشون ابراهیم جنك کرد و آنها را شکست داد وبدمشق برگشت طرفداران ابراهیم بیم کردند که مبادا مروان به‌دمشق آید وحکم و عثمان پسران ولید را از زندان آزاد کند و حکمران سازد و آنهاهمهٔ کسانیکه در کشتن پدرشان دست‌داشتند بکشند وتصمیم گرفتند این دو زندانی را بکشند و یزیدبن خالد را مأمور آن کردند

۷۲ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ بن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عمر بن أبان ؛ عن عبدالحميد الوابشيّ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : إنّ لنا جاراً ينتهك المحارم كلّها حتّى أنّه ليترك الصلاة فضلاً عن غيرها ؟ فقال سبحان الله وأعظم ذلك ألا أُخبركم بمن هو شرّ منه ؟ قلت : بلى قال : الناصب لنا شرّ منه ، أما إنّه ليس من عبد يذكر عنده أهل البيت فيرقّ لذكرنا إلّا مسحت الملائكة ظهره وغفر له ذنوبه كلّها إلّا أن يجيء بذنب يخرجه من الايمان ، وإنّ الشفاعة لمقبولة وما تقبّل في ناصب و إنّ المؤمن ليشفّع لجاره وماله حسنة فيقول : يارب جاري كان يكفّ عنّي الأذى فيشفّع فيه فيقول الله تبارك وتعالى : أنا ربّك

ويزيد هم يكی از غلامان پدرش را بنام ابوالاسد باجمعی بەزندان فرستاد تاسر آن‌دو پسربچه را كوفتند و يوسف‌بن عمررا هم درآوردند و گردن زدند زيرا قاتل خالدبن عبدالله قسری بود و اين واقعه درسال ۱۲۷ هجری بود و يوسف شصت وچند سال‌داشت وچون سرش‌را بر گرفتند كودكان ريسمان بپای اوبستند واورا در كوچه‌های دمشق كشاندند .

واما كثيرالنوا چنانچه ازاين حديث استفاده ميشود يكی ازمراجع تقليد عامه معاصرامام بوده است وشهرت زهد وعدالت داشته ولی ترجمه او در كتب رجال عامه وخاصه بسيار كوتاه ضبط شده و ازقرار، حكومتهای وقت اورا چندان ببازی‌نمی گرفته‌اند كه شهرتی‌تاريخی داشته‌باشد وبعبارت‌ديگر مرد تاريخ معاصرخود نبوده.

ابن‌حجر درالتقريب خود گويد ص ۴۲۸ـ۴۳۰

كثيرالنواء بمد وتشديدقليل‌الحديث است واو را ذم ونكوهش كرده‌اندومتروك‌الروايه نيست .

درجامع‌الرواةاردبيلی‌ج۱ص۲۸ اورا درج كرده‌و گويدنام پدرش‌اسماعيل‌است‌وازامام‌صادق(ع) دوروايت درمذمت او نقلكرده‌است.

احاديثی درباره شيعه و مخالفان

۷۲ـ ازعبدالحميد وابشی‌از امام باقر(ع) گويد باو گفتم:راستی ما يك همسايه‌داريم كه‌مرتكب همه محرمات ميشود تااينكه راستش نماز را هم نميخواند تا به ديگر محرمات برسد ؟ در پـاسخ فرمود . سبحـان الله چه خطای بزرگی است اين، آيا من بشما ازبدتر ازآن گزارش ندهم ؟ گفتم: چرا فرمود بدخواه ماازاوهم بدتراست .

هلاراستش اينست كه هيچ بنده‌ای نباشد كه ما اهل‌بيت دربر او نامبرده شويم واوازشنيدن‌نام ما رقت كند و تحت تاثير قرار گيرد جزاينكه فرشته‌ها او را نوازش كنند و همه گناهانش آمـرزيده شود جزاينكه گناهی‌آورد كه بی‌ايمان شود.

وراستی شفاعت پذيرااست و درستست و درباره بدخواه ما كه ناصبی است پذيرفته نباشـد و راستی مؤمن برای‌همسايه تهی‌دست خود ازهر كردار خوب،شفاعت كند، گويد پروردگارا اين‌همسايه جلو آزارشدن مرا ميگرفت و نمی گذاشت بمن‌آزاری‌رسدوشفاعت وی درباره اوپذيرفته گردد وخدا تبارك و تعالی فرمايد :

وأنا أحقّ من كافأ عنك فيدخله الجنّة و ماله من حسنة و إنّ أدنى المؤمنين شفاعة ليشفع لثلاثين إنساناً فعند ذلك يقول أهل النار : «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم» .

٧٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع ؛ عن صالح بن عقبة عن أبي هارون ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال لنفر عنده وأنا حاضر : مالكم تستخفّون بنا ؟ قال: فقام إليه رجل من خراسان فقال : معاذ لوجه الله أن نستخفّ بك أو بشيء من أمرك فقال : بلى إنّك أحد من استخفّ بي ، فقال : معاذ لوجه الله أن أستخفّ بك ، فقال له : ويحك أولم تسمع فلاناً ونحن بقرب الجحفة وهو يقول لك : احملني قدر ميل فقد والله أعييت، والله مارفعت به رأساً ولقد استخففت به ومن استخفّ بمؤمن فبنا استخفّ وضيّع حرمة الله عزّ وجلّ .

٧٤ ـ الحسين بن محمّد الأشعري ، عن معلّى بن محمّد ، عن الوشّاء ؛ عن أبان بن عثمان ، عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ منّ علينا بأن عرّفنا توحيده ، ثمّ منّ علينا بأن أقررنا بمحمّد صلّى الله عليه وآله بالرّسالة ثمّ اختصّنا بحبّكم أهل البيت نتولّاكم

منم پروردگار تو و سزاوارترم که ازجانب توباو پاداش دهم واورا ببهشت برد با اینکه هیچ کردار خوبی ندارد و راستی کمتر شماره شفاعت شده‌های يك مؤمن سی انسان گنه‌کار است و در اینجا است که دوزخیان گویند: برای ما شفاعت کننده‌ای نیست و نه دوست مهربان ودلسوزی(١٠٠ ـ ١٠١ الشعراء).

٧٣ـ ازابی‌هارون گوید من خدمت امام صادق (ع) بودم که بچندتن فرمود: چرا شماها مارا سبك‌می‌شمارید ؟

گوید مرد خراسانی بخدمت او برخاست و گفت ما بخدا پناه بریم از اینکه بتو یا چیزی از دستورات تو بی‌اعتناء باشیم و آن را سبك شماریم، فرمود: چرا تو خود یکی از کسانی باشیکه مرا سبك شمردی، گفت من بخداپناه برم ازاینکه شمارا سبك شمارم.

فرمود وای برتو نشنیدی فلانی وقتی‌ما نزدیك جحفه‌بودیم(منزلی میان مکه و مدینه است آن‌جا که راه شام از راه مدینه جداشود) بتو می گفت مرابمسافت يك میل (کمتر از يك‌فرسخ) سوار کن که بخدا وامانده‌ام؟ بخدا سوگند تو سربلند نکردی بسوی‌او وباو پاسخی ندادی واوراسبك‌شمردی و هر کس بيك مؤمن استخفاف کند و او را سبك شماردما را سبك شمرده است و احترام‌خداعزوجل را ضایع کرده.

شرح ـ از مجلسی ره ـ مارفعت به رأساً کنایه از بی‌توجهی و بی‌اعتنائی است.

قوله «فبنااستخف» این نوعیست ازاستخفاف که مستلزم ارتکاب کبیره وترك واجبات‌واخلال‌به تعظیم شعائرالله است وبحد كفر بخدانرسد.

٧٤ـ از عبدالرحمن بن أبیعبدالله گوید بامام صادق (ع) گفتم راستی خدا عزوجل بر ما منت نهاد که یگانگی خود را بما یاد داد و سپس برما منت نهاد که برسالت محمد(ص) اقرار کردیم

ونتبرَّأ من عدوّكم و إنّما نريد بذلك خلاص أنفسنا من النّار ، قال : ورقّقت فبكيت ، فقال أبوعبدالله عليه السلام : سلني فوالله لاتسألني عن شيء إلّاأخبرتك به ، قال : فقال له عبدالملك بن أعين : ماسمعته قالها لمخلوق قبلك ، قال : قلت : خبّرني عن الرّجلين ؟ قال: ظلمانا حقّنا في كتاب الله عزّ وجلّ و منعافاطمة صلوات الله عليها ميراثها من أبيها و جرى ظلمهما إلى اليوم ، قال ـ و أشار إلى خلفه ـ و نبذا كتاب الله وراءظهورهما .

۷۵ ـ وبهذا الإسناد ، عن أبان ، عن عقبة بن بشير الأسدي ، عن الكميت بن زيد الأسدي قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام فقال : والله يا كميت لوكان عندنا مال لأعطيناك منه ولكن لك ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله لحسّان بن ثابت لن يزال معك روح القدس ماذببت عنّا ، قال: قلت : خبّرني عن الرّجلين قال : فأخذ الوسادة فكسرها في صدره ثمّ قال : والله يا كميت ماأهريق محجمة من دم ولا اُخذ مال من غير حلّه ولا قُلب حجرعن حجر إلّاذاك في أعناقهما .

سپس ما را به دوستی شما خانواده اختصاص داد شما را دوست‌دار و پیرویم و از دشمنانتان بی‌زاریم و همانا مقصود ما از آن اینست که خود را از دوزخ خلاص کنیم گوید مرا رقت گرفت و گریستم پس امام صادق بمن فرمود از من بپرس که بخدا از چیزی نپرسی جز آنکه بتوخبر دهم

گوید: عبدالملك بن اعین بآن حضرت گفت (عبدالملك رو بعبدالرحمن کرد و گفت خ) من نشنیدم ازاو که بمخلوقی پیش‌از تو این پاسخ صریح‌را بدهد (اینچنین وعدهٔ بدهد خ).

گوید: گفتم بمن از آن دومرد خبربده فرمود: حقی که خداعزوجل در کتاب خود برای ما مقرر داشت (خمس) بستم از ما ربودند واز فاطمه میراثش را دریغ داشتند، و بادست خود بپشت سر خود اشارت کرد وفرمود قرآن خدارا پشت سرخود انداختند .

۷۵ـ از کمیت بن زید اسدی گوید خدمت امام باقر(ع) رسیدم و فرمود : ای کمیت اگرما مالی داشتیم بتومی دادیم ولی از آن تو است آنچه رسولخدا «ص» در باره حسان بن‌ثابت فرمود:

پیوسته روح‌القدس همراه تواست تا از مادفاع میکنی و پاسخ‌بد گویانرا می‌دهی.

گوید: گفتم بمن از آن دو مرد خبر ده گوید آن حضرت بالش را برداشت و زیرسینه‌خود نهاد و بر آن تکیه زد تا آن رادرهم شکست (یعنی احساسات تندی او را فرا گرفت)سپس فرمود بخدا سو گند ای کمیت باندازه یك شاخ حجامت خون ریزی نشرد و هیچ مالی بناروا برده نشودو سنگی از سنگی نغلطد (یعنی هیچ خرابی و ویرانی از کم و بیش تحقق نیابد)جز اینکه‌همه بگردن آنها است.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «معك روح‌القدس» دلالت دارد که روح‌القدس گاهی همدزارواح جز معصوم می‌دمد.

قوله «ماذببت عنا» یعنی بامدح گوئی خود استخفاف وهجومنکران رااز مادفع کنی واین اشعار دارد باینکه حسان‌مرتجع خواهدشد چنانچه گفته‌اند.

٧٦ ـ وبهذا الاسناد ، عن أبان ، عن عبد الرَّحمن بن أبي عبدالله ، عن أبي العبّاس المكّيّ قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : إنَّ عمر لقي عليّاً صلوات الله عليه فقال له : أنت الذي تقرأ هذه الآية «بأيّكم المفتون» وتعرّض بي وبصاحبي ؟ قال : فقال له :أفلا اُخبرك بآية نزلت في بني اُميّة : «فهل عسيتم إن تولّيتم أن تفسدوا في الأرض وتقطّعوا أرحامكم» فقال : كذبتَ بنو اُميّة أوصل للرَّحم منك ولكنّك أبيت إلّا عداوة لبني تيم وبني عديّ وبني اُميّة .

٧٧ ـ وبهذا الإسناد ، عن أبان بن عثمان ، عن الحرث النصريّ قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن قول الله عزَّ وجلَّ : «الذين بدّلوا نعمة الله كفراً» قال : مايقولون في ذلك ؟ قلت : نقول: هم الأفجران من قريش بنو اُميّة وبنو المغيرة ، قال : ثمَّ قال : هي والله قريش قاطبة إنَّ الله تبارك وتعالى خاطب نبيّه صلى الله عليه وآله فقال : إنّي فضّلت قريشاً على العرب و أتممت عليهم نعمتي و بعثت

قوله محجمة ـ يعنی شاخ‌حجامت یعنی باندازه پریك شاخ حجامت خون، یعنی هر بیش و کمی از راه‌ستم خون ریخته شود بسبب اینست که آنها آغازستم کردند در جامعه اسلامی وغلطیدن سنك از سنك کنایه ازاینست که هرچیزی از محل شایسته خود بجای دیگرمنتقل شود و کنایه ازتغییر احکام شرع و بدعتها است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم کنایه از ویرانیهای جهانست که براثر تصدی آنها بوجود آمده‌است.

٧٦ـ از ابی‌العباس مکی گوید شنیدم امام باقر(ع) میفرمود: عمر بعلی (ع) برخورد و بآن حضرت گفت تو ایکه این آیه را میخوانی (٨ ـ القلم) کدام شماها فتنه‌انگیزید ؟ وبمن ورفیقم (ابابکر) تعرض میکنی و گوشه میزنی ـ در پاسخ فرمود من بتو گزارش ندهم از آیه‌ایکه در باره بنی‌امیه نازل شده است (٢٢ ـ محمد) آیا این امید میرود که اگر متصدی کار شوید باسلام پشت کنید ودر زمین تباهی بپار آورید و قطع رحم کنید؟ عمر گستاخانه گفت تو دروغ می گوئی بنی امیه از تو خویش پرورترند ولی تو نخواهی جز دشمنی با بنی تیم (تیره ابوبکر) و بنی عدی (تیره عمر) و بنی‌امیه‌را

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله، بایکم المفتون ـ یعنی کدام شماها بدیوانگی گرفتار شدید ـ باعتبار اینکه باء زائده باشد یا کدام شما جنون دارید؟ که مفتون مصدر باشد چون معقول بمعنی عقل یا کدام دسته شماها دیوانه‌اید مؤمنان یاکافران؟ بیضاوی چنین گفته است و تعریض‌این‌آیه بدانها برای اینست که در شأن آنها نازل شده چون پیغمبر را برای‌آنچه درباره أمیرالمؤمنین (ع) گفت دیوانه خواندند..

٧٧ـ ازحرث نصری گوید از امام باقر(ع) پرسیدم از تفسیر قول خداعزوجل (٢٨ـ ابراهیم) آن کسانیکه نعمت خدا را بدل بکفر کردند؟ فرمود آنان در تفسیرش چه‌گویند؟ گفتم‌مامیگوئیم منظور از آن دو فاجرترین قریشند یعنی بنی‌امیه وبنی مغیره (بنی مخزوم).

گوید: سپس فرمود مقصود از آن همه قریشند خدا تعالی پیغمبر خود را مخاطب ساخت و فرمود. راستی من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمت خود را بر آنها تمام کردم و رسول‌خودم

إليهم رسولي فبدّلوا نعمتي كفراً وأحلّوا قومهم دارالبوار .

۷۸ ـ وبهذاالاسناد ، عن أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي جعفر و أبي عبدالله عليهما السلام أنّهما قالا : إنّ النّاس لمّا كذّبوا برسول‌الله صلّى الله عليه وآله هم الله تبارك وتعالى بهلاك أهل الأرض إلّا عليّاً فماسواه بقوله : «فتولّ عنهم فماأنت بملوم » ثمّ بداله فرحم المؤمنين ، ثمّ قال لنبيّه صلّى الله عليه وآله . « وذكّر فانّ الذكرى تنفع المؤمنين » .

را بر آنها مبعوث کردم و نعمتم را بکفر و کفران بدل کردند و تیره خود رابه پرتگاه هلاك کشاندند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ بنی مغیره اولادمغیرة بن عبدالله بن عمربن مخزوم قرشیند که رسولخدا (ص) را بسیار آزار کردند ولی بیشتر آنان در جنك بدر کشته و اسیر شدند و هر کدام هم ماندند بعد از آن خاندان پیغمبر «ص» را آزار کردند چون خالد بن الولید

وآنها که در بدر کشته شدند :

۱ ـ ابوجهل عمروبن هشام بن مغیره.

۲ ـ عاص بن هشام بن مغیره دائی عمر.

۳ ـ ابوقیس بن‌ولید برادر خالدبن ولید.

٤ ـ ابوقیس‌بن فاکهة بن مغیره.

و آنانکه در بدر اسیر شدند:

۱ ـ خالدبن هشام‌بن مغیره.

۲ ـ امیة بن ابی حذیفة بن مغیره.

۳ ـ ولیدبن ولیدبن مغیره.

۷۸ ـ ازابی بصیر ازامام باقر و امام صادق (ع) که فرمودند: چون مردم رسولخدا (ص) را تکذیب کردند خدا تبارك و تعالی آهنك هلاك مردم زمین را کرد جز علی که دیگران‌همه‌محکوم بهلاکت شدند طبق قول خدا (٥٤ ـ الذاریات) از آنها روی گردان (ای پیغمبر) که تو سرزنشی نداری ـ (زیرا حق رسالت وتبلیغ بجاآوردی) سپس از اجرای این حکم که مردم سزاوار آن شده بودند دست بازداشت (وازآنهادر گذشت)وبمؤمنان‌رحم کرد وسپس‌به‌پیغمبرش فرمود: ٥٥ ـ یادآوری کن زیرا یادآوری مؤمنان راسودمنداست.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله ثم بداله ـ اینخبر دلالت دارد که آخر آیه ناسخ اول آنست (آیه ٥٥ ناسخ آیه ٥٤است درست‌تر بنظر میرسد) و مشهور میان مفسران اینست که مقصود از تولی اعراض از مجادله و ستیزه با آنها است پس از تکرار دعوت و اکتفا بهمان یاد آوری وپند آموزی که برای مؤمنان سودمند است. مقصود کسانیستکه خدا برای آنها ایمان پیش‌بینی کرده است یامؤمنانیکه گرویده‌اند و تذکروپند مایه‌فزودن بینائی آنهااست .

۷۹ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الحسن بن محبوب ، عن عليّ بن رئاب عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن ثوير بن أبي فاختة قال : سمعت عليّ بن الحسين عليهما السلام يحدّث في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله قال : حدّثني أبي أنّه سمع أباه عليّ بن أبي طالب عليه السلام يحدّث النّاس قال : إذا كان يوم القيامة بعث الله تبارك وتعالى الناس من حفرهم عُزلاً بهماً جرداً مرداً في صعيد واحد يسوقهم النور وتجمعهم الظلمة حتّى يقفوا على عقبة المحشر فيركب بعضهم بعضاً و يزدحمون دونها فيمنعون من المضيّ ، فتشتدّ أنفاسهم و يكثر عرقهم و تضيق بهم اُمورهم و يشتدّ ضجيجهم و ترتفع أصواتهم قال: وهو أوّل هول من أهوال يوم القيامة ، قال: فيشرف الجبّار تبارك وتعالى عليهم من فوق عرشه في ظلال من الملائكة فيأمر ملكاً من الملائكة فينادي فيهم: يامعشر الخلائق أنصتوا و استمعوا منادي الجبّار، قال : فيسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم قال : فتنكسر أصواتهم عند ذلك وتخشع أبصارهم وتضطرب فرائصهم وتفزع قلوبهم ويرفعون رؤوسهم إلى ناحية الصوت مهطعين

۷۹ـ از ثویر بن ابی فاخته گوید شنیدم علی بن الحسین (ع) در مسجد رسولخدا (ص) باز میگفت که پدرم بمن باز گفته است که از زبان پدرش علی بن ابیطالب (ع) شنیده برای مردم این حدیث را میگفته است:

چون روز رستاخیز باشد خدا تبارك و تعالی همه مردم را از گورشان بی‌ساز و برك و زبان در کام و لخت و تن بیمو برآورد در يك سرزمین هموار، نور آنان را براند و تاریکی همه را فراهم سازد تا در گردنه محشر باز ایستند و بدوش هم بالا روند و در گذشتن از آن بهم تنه زنند و باهم مزاحمت کنند واز گذشت و پیشروی بازشان دارند و نفس آنها تند شود و فراوان عرق ریزند و کار بر آنها سخت شود وشیونی بر آرند وفریادشان بلند شود.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله یسوقهم النور ویجمعهم الظلمه ـ چنداحتمال دارد:

۱ـ دنبالشان نوریستکه آنهارا به‌پیش میراند ولی درتاریکی راه میروند و ظلمت آنها را فرا گرفته‌است..

۲ـ مقصود از نور فرشته باشد یعنی فرشته‌ها در تاریکی آنها رابمحشر میرانند .

۳ ـ هر گاه روشنی بر آنها تابد جلو میروند و چون تاريك شود توقف میکنندومیمانند و برهم گرد میشوند.

دنباله حدیث۷۹ـ

فرمود این نخست هراس روز رستاخیز است فرمود : سپس خدای جبار تبارك و تعالی از فراز عرش بر اهل محشر توجه کند در انبوهی از فرشته هاو به فرشته ای دستور فرماید تا در میان آنهاجار زند:

ای گروه خلائق دم بربندید و بجارچی خداوند جبار گوش فرا دارید فرمود: آنکه‌در دنبال است بمانند آنکه در آغاز است فریاد فرشته را بشنود ، فرمود در این گاه است که آوازها در گلو بشکنند و دیده‌ها ترسان شوند و رگهای گلوگاه بلرزند و دلها پریشان گردد وسرها را بدانکه

إلى الدّاع» قال : فعند ذلك يقول الكافر: «هذا يوم عسر» قال: فيشرف الجبّار عزّ وجلّ الحكمُ العدلُ عليهم فيقول : أنا الله لا إله إلّا أنا الحكم العدلُ الذي لا يجور ، اليوم أحكمُ بينكم بعدلي وقسطي لا يظلم اليوم عندي أحد ، اليوم آخذ للضعيف من القويّ بحقّه ولصاحب المظلمة بالمظلمة بالقصاص من الحسنات والسيّئات وأُثيب على الهبات ولا يجوز هذه العقبة اليوم عندي ظالم ولأحد عنده مظلمة إلّا مظلمة يهبها صاحبها وأُثيبه عليها وآخذ له بها عند الحساب ، فتلازموا أيّها الخلائق واطلبوا مظالمكم عند من ظلمكم بها في الدّنيا وأنا شاهد لكم عليهم وكفى بي شهيداً.

قال : فيتعارفون ويتلازمون فلا يبقى أحدٌ له عند أحد مظلمة أو حقّ إلّا لزمه بها ، قال : فيمكثون ما شاء الله فيشتدّ حالهم و يكثر عرقهم ويشتدّ غمّهم وترتفع أصواتهم بضجيج شديد ، فيتمنّون المخلص منه بترك مظالمهم لأهلها قال : ويطلع الله عزّ وجلّ على جهدهم فينادي مناد من عند الله تبارك وتعالى ـ يسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم ـ : يا معشر الخلائق أنصتوا لداعي الله تبارك وتعالى واسمعوا إنّ الله تبارك وتعالى يقول [لكم] : أنا الوهّاب إن أحببتم أن تواهبوا

آواز برآرد برآرند و گردن کشند که چه گوید، فرمود در این هنگامست که کافر گوید: این روز سخت ودشوار است.

گوید: خدای جبارحاکم دادگستر برآنها سر کشد و میفرماید منم خدائیکه شایسته پرستشی جز من نیست حاکم دادگستری هستم که خلاف نگوید میان شماها بداد وعدالت خود قضاوت کنم امروزه در بر من بکسی ستم نرود.

امروز از نیرومند داد ناتوان بستانم واز بده کار حق بستانکار بگیرم و با حسنات وسیئات تقاص بده کاربها را بنمایم وثواب بخششها را بپردازم.

امروز است که هیچ ستمکاری از این گردنه در برابرم نگذرد ومظلمه‌ای از کسی بگردن او باشد جز آنکه صاحب حق آن را بوی بخشد ومن پاداش او را بدهم ودر نزد حساب، حق او را بستانم أیّها خلائق بچسبید بهم وهر حقی بگردن کسی دارید که در دنیا بستم از شما باز گرفته از او بخواهید و من خود گواه شما هستم بر علیه او وبس است چون من گواهی.

فرمود: پس هم را بشناسند و بهم بچسبند و کسی نماند که بدهی وحقی بگردن دارد جز گرفتار آنست فرمود: تا آنچه خدا خواهد در این وضع بمانند و حالشان سخت شود و عرق فراوان بریزند و غم آنها شدید گردد و بانك شیون سختی برآرند و آرزو کنند که از حق خود بگذرند و بدهکار را رها کنند و خود رها شوند وخدا عزوجل بر رنج آنان آگاه است ویك منادی از نزد خدا تبارك و تعالی جار کشد که همه از انجام تا آغاز باهم بشنوند که:

ای گروه خلائق بگوینده خدا تبارك و تعالی دل بدهید و بشنوید : راستی خدا تبارك و تعالی میفرماید:

منم پر بخشش اگر دوست دارید که بهم دیگر بخشش کنید و همدیگر را ببخشید واگر همدیگر

فتواهبوا و إن لم تواهبوا أخذت لكم بمظالمكم قال : فيفرحون بذلك لشدّة جهدهم وضيق مسلكهم وتزاحمهم قال: فيهب بعضهم مظالمهم رجاء أن يتخلّصوا ممّا هم فيه ويبقى بعضهم فيقول: يارب مظالمنا أعظم من أن نهبها قال : فينادي مناد من تلقاء العرش أين رضوان خازن الجنان جنان الفردوس قال : فيأمره الله عزّ وجلّ أن يطلع من الفردوس قصراً من فضّة بمافيه من الأبنية والخدم .

قال : فيطلعه عليهم وفي حفافة القصر الوصائف والخدم قال : فينادي مناد من عندالله تبارك و تعالى : يامعشر الخلائق ارفعوا رؤوسكم فانظروا إلى هذا القصر ، قال : فيرفعون رؤوسهم فكلّهم يتمنّاه ؛ قال : فينادي مناد من عندالله تعالى : يامعشر الخلائق هذا لكلّ من عفا عن مؤمن ؟ قال : فيعفون كلّهم إلّا القليل ، قال : فيقول الله عزّ وجلّ لايجوز إلى جنّتي اليوم ظالم ولايجوز إلى ناري اليوم ظالم ولأحد من المسلمين عنده مظلمة حتّى يأخذها منه عندالحساب أيّها الخلائق استعدّوا للحساب .

قال : ثمّ يخلّى سبيلهم فينطلقون إلى العقبة يكرد بعضهم بعضاً حتّى ينتهوا إلى العرصة

رانبخشيد من حق شما را ميستانم .

فرمود: از اين ندا شاد شوند براى سختى و تنگى راه و مزاحمت باهم . فرمود برخى مظالم خودرا ببخشند تاازاين سختى روز محشر خلاص شوند وبرخى بجا مانند و گويند: پروردگارا حقوق ما ازاين بزرگتر استكه آنرا ببخشيم و جارچى از بر عرش فريادزند:

كجااست رضوان خازن جنان، جنان فردوس؟

فرمود: پس خداوند عزوجل باو فرمايد تا يك كاخ نقره از فردوس با همه ساختمانها وخدمت كارانش نمايش دهد.

فرمود: آن كاخ را بمردم محشر نمايد كه در گرد آن كنيزان ماه رو و خدمت كاران خوش رو باشند.

فرمود: پس جارچى از نزد خدا تبارك و تعالى فرياد كند:

اى گروه خلائق سربرآريد وبنگريد.

فرمود: سر برآرند و هر كدام آنرا ازدل آرزو كنند:

فرمود: جارچى ازبرخدا تعالى فرياد كشد ، اين كاخ از آن هرآن كسى استكه ازمؤمنى بگذرد

فرمود: همه حق داران بگذرند جزاندكى از آنان.

فرمود: خداعزوجل فرمايد امروزهيچ ستمكارى بسوى بهشتم درنگذرد و هيچ ستمكارى همكه از يك مسلمانى حقى بگردن دارد بدوزخم راه ندارد تاهنگام حساب حق را از او بستانم،اى خلائق آماده حساب باشيد.

فرمود : سپس راه آنها را باز كند و از آن گردنه بالا روند بطوريكه همديگر را بعقب

والجبّار تبارك وتعالى على العرش قد نشرت الدواوين ونصبت الموازين واُحضر النبيّون والشهداء وهم الأئمّة يشهد كلّ إمام على أهل عالمه بأنّه قد قام فيهم بأمر الله عزّ وجلّ ودعاهم إلى سبيل الله قال: فقال له رجلٌ من قريش يا ابن رسول الله إذا كان للرّجل المؤمن عند الرّجل الكافر مظلمة، أيّ شيء يأخذ من الكافر وهو من أهل النّار؟ قال: فقال له عليّ بن الحسين عليهما السلام: يطرح عن المسلم من سيّئاته بقدر ماله على الكافر فيعذّب الكافر بها مع عذابه بكفره عذاباً بقدر ما للمسلم قبله من مظلمة.

قال: فقال له القرشيّ: فإذا كانت المظلمة للمسلم عند مسلم كيف تؤخذ مظلمته من المسلم؟ قال: يؤخذ للمظلوم من الظالم من حسناته بقدر حقّ المظلوم فتزاد على حسنات المظلوم، قال: فقال له القرشيّ: فإن لم يكن للظالم حسنات؟ قال: إن لم يكن للظالم حسنات فإنّ للمظلوم سيّئات يؤخذ من سيّئات المظلوم فتزاد على سيّئات الظالم.

۸۰ـ أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن ثعلبة ابن ميمون، عن أبي اُميّة يوسف بن ثابت بن أبي سعيدة، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّهم قالوا حين

رانند تا آنکه بعرصه محشر رسند و خداوند جبار برعرش باشد و نامه‌های اعمال بازاست و ترازوی عدل وداد برپا است و پیمبران و گواهان که امامان بر حقند همه حاضر، هر امام و رهبر برای مردم دوران خود گواهی دهد که وی بفرمان خدا عزوجل در میان آنها قیام کرد و آنها را براه خدا دعوت نمود.

گوید: که یکمردقرشی نژاد باو گفت یابن رسول‌الله، هر گاه مردمؤمنی حقی بگردن کافری دارد از آن کافر که اهل دوزخست در برابر آنچه بستاند؟

گوید: علی بن الحسین (ع) در پاسخ او فرمود از گناهان آن مرد مسلمان به اندازه حقی که بگردن آن کافر دارد کم میشود و آن کافر به‌اندازه آنها بهمراه عذاب کفرخودعذاب شود.

گوید: آن مرد قرشی گفت هر گاه مسلمانی بگردن مسلمانی حقی دارد چگونه‌حقش دریافت شود از آن مسلمان؟ فرمود: برای آن مسلمان بستانکار از حسنات بدهکار ظالم بگیرند و برحسنات آن ستم کشیده بیفزایند.

گوید: آن‌مرد قرشی باو گفت اگر آن ظالم حسناتی ندارد؟

فرمود: اگر ظالم حسناتی ندارد مظلوم‌بستانکار گناهی دارد، از گناهان آن‌مظلوم بستانکار بگیرند وبگناهان ظالم بده‌کار بیفزایند تاحساب اوپاك شود.

۸۰ـ ازابی امیه‌یوسف بن‌ثابت بن ابی‌سعیده ازامام صادق (ع) که چون بخدمت‌امام صادق(ع) شرفیاب شدند بعرض رسانیدند که:

دخلوا عليه : إنّما أحببناكم لقرابتكم من رسول الله صلّى الله عليه وآله ولما أوجب الله عزّ و جلّ من حقّكم ما أحببناكم للدّنيا نصيبها منكم إلّا لوجه الله والدّار الآخرة وليصلح لامرء منّا دينه .

فقال أبوعبدالله عليه السلام : صدقتم ، ثمّ قال : من أحبّنا كان معنا أوجاء معنا يوم القيامة هكذا ثمّ جمع بين السبّابتين ثمّ قال : والله لو أنّ رجلاً صام النهار وقام اللّيل ثمّ لقي الله عزّ وجلّ بغير ولايتنا أهل البيت للقيه وهو عنه غير راض أوساخط عليه .

ثمّ قال : وذلك قول الله عزّ وجلّ : «وما منعهم أن تقبل منهم نفقاتهم إلّا أنّهم كفروا بالله و برسوله ولا يأتون الصلوة إلّا وهم كسالى ولا ينفقون إلّا وهم كارهون ۞ فلا تعجبك أموالهم ولا أولادهم إنّما يريد الله ليعذّبهم بها في الحيوة الدّنيا وتزهق أنفسهم وهم كافرون» ثمّ قال : و كذلك الايمان لا يضرّ معه العمل و كذلك الكفر لا ينفع معه العمل ثمّ قال : إن تكونوا وحدانيّين فقد كان رسول الله صلّى الله عليه وآله وحدانيّاً يدعو الناس فلا يستجيبون له و كان أوّل من استجاب له

همانا ماها شماها را دوست داریم برای اینکه فرزندان رسولخدا (ص) هستید و برای اینکه خدا عزوجل حق شمارا برماها واجب کرده است برای دنیا شماها را دوست نداریم که ازشما بماها برسد همانا برای رضای خدا ودیگر سرای شما را دوست داریم و برای اینکه هر کدام‌ما دین خود را درست کند .

امام صادق علیه السلام درپاسخ آنها فرمود راست گفتید، سپس فرمود هر که مارادوست دارد همراه ماست یا همراه ما آید (تردید از راویست مجلسی ره ـ و بهتر آنستکه أو بمعنی بل باشد یعنی باما است وبلکه هرجا برویم باما بیاید) درروز رستاخیز همچنین وسپس دوانگشت سبابه‌خودرا ازدو دست بهم‌چسبانید (برای نشان دادن کمال همراهی ومعیت).

سپس فرمود: بخداا گر مردی همه‌روزه روزه دارد وهمه شب‌را بعبادت زنده دارد وباخدا عزو جل تهی‌دست از ولایت ودوستی ما ائمه اهل‌بیت ملاقات کند اورا ملاقات کند واز وی‌خشنود نیست و بلکه خشمگین است.

سپس فرمود: اینست تفسیرقول‌خداعزوجل (٥٤ـ التوبه) باز نداشت آنها را ازاینکه‌خرجیکه کنند پذیرفته باشدجز اینکه ازدل بخداورسولش کافرند و نماز نمیخوانند جز باکسالت وتنبلی‌و گرانی خاطر وخرج هم درراه خدانکنند جز از روی کراهت ٥٥ـ تو از اموال فراوان و فرزندان آنان در شگفت مباش همانا خدا خواسته بدانها در این جهان عذابشان کند و رنجشان دهد و جانشان را بگیرد و کافر باشند (یعنی علاقه بمال و فرزند مانع از اینستکه توفیق ایمان معنوی یابند).

سپس فرمود: همچنین ایمان وعقیده حقیقی از کردار ظاهر زیان نبرد وبا وجود کفر ازدل‌هیچ کردار خوبی هم سودمند نباشد.

سپس فرمود: اگرشما پیروان ائمه در این جهان تنها هستید رسولخدا (ص) هم تنها بود و مردم را بخدادعوت میکرد و از او پذیرانبودندو نخست کسیکه‌اورا اجابت کرد علی‌بن‌ابیطالب(ع)

عليّ بن أبي طالب عليه السلام وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي» .

۸۱ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن محمّد بن عيسى بن عبيد ، عن يونس قال : قال أبو عبدالله عليه السلام لعباد بن كثير البصري الصوفيّ : ويحك يا عباد غرّك أن عفّ بطنك وفرجك إنّ الله عزّ وجلّ يقول في كتابه : «يا أيّها الذين آمنوا اتّقوا الله وقولوا قولاً سديداً ۞ يصلح لكم أعمالكم» اعلم أنّه لا يتقبّل الله منك شيئاً حتّى تقول قولاً عدلاً .

۸۲ ـ يونس ؛ عن عليّ بن شجرة ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لله عزّ وجلّ في بلاده خمس حرم: حرمة رسول الله صلى الله عليه وآله وحرمة آل رسول الله صلّى الله عليهم وحرمة كتاب الله عزّ وجلّ وحرمة كعبة الله وحرمة المؤمن .

۸۳ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن أبي نجران ، عن محمّد بن القاسم، عن عليّ ابن المغيرة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : إذا بلغ المؤمن أربعين سنة آمنه الله من الأدواء الثلاثة : البرص والجذام والجنون ؛ فاذا بلغ الخمسين خفّف الله عزّ وجلّ حسابه فاذا بلغ ستّين سنة رزقه الله الانابة ، فاذا بلغ السبعين أحبّه أهل السماء ، فاذا بلغ الثمانين أمر الله

بود و رسولخدا (ص) هم باو فرمود :

تو نسبت بمن همان مقام و منزلت رادارى كه هارون نسبت بموسى (ع) داشت جز اينكه بدنبال من پيغمبرى نيست.

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ « قوله لايضر معه العمل » ـ يعنى كردار بد با عقيده درست تا آن جا زيان ندارد كه باعث خلود در دوزخ شود يا سلب استحقاق شفاعت و رحمت رابنمايد.

۸۱ـ از يونس گويد امام صادق (ع) بعباد بن كثير بصرى گفت واى بر تو اى عباد تو را فريب داده است و مغرور ساخته كه شكم و فرجت پارسايند راستى خداعزوجل در كتابش فرمايد (۷۰ ـ الاحزاب) أيا كسانيكه گرويديد از خدا بپرهيزيد و درست و محكم بگوئيد ۷۱ ـ تا كردار شما خوب باشد ـ بدانكه خداوند عملى را از تو نپذيرد تا عقيده و گفتار درست داشته باشى

۸۲ ـ فرمود (ع) :براى خدا عزوجل در بلادش، پنج حرمت است (كه بايدآنهارارعايت كرد)
۱ـ حرمت رسولخدا (ص) ؛　　　۲ـ حرمت خاندان رسولخدا (ص).
۳ـ حرمت كتاب خداعزوجل .　　۴ـ حرمت كعبه خانه خدا ۵ـ حرمت شخص مؤمن.

۸۳ـ از على بن مغيره كه شنيدم ميفرمود(ع)هر گاه مؤمنى بچهل سالگى رسيد خدايش از سه درد ايمن سازد پيسى و خوره و ديوانگى و هر گاه پنجاه ساله شد خدا عزوجل حسابش راسبك كند و هر گاه شصت ساله شد خدا باو توبه و باز گشت روزى كند و هر گاه هفتاد سالش شداهل آسمان ها اورا دوست دارند و هر گاه هشتاد ساله شد خدا عزوجل فرمايد حسناتش را بنويسندو گناهانش

عزّ وجلّ باثبات حسناته وإلقاء سيّئاته ، فاذا بلغ التسعين غفرالله تبارك وتعالى له ماتقدَّم من ذنبه وما تأخّر و كتب : أسيرالله في أرضه ؛ وفي رواية اُخرى :- فاذا بلغ المائة فذلك أرذل العمر.

٨٤ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن عليّ بن الحكم ، عن داود ؛ عن سيف ، عن أبي بصير قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّ العبد لفي فسحة من أمره ما بينه وبين أربعين سنة فاذا بلغ أربعين سنة أوحى الله عزّ وجلّ إلى ملكيه قد عمّرت عبدي هذا عمراً فغلّظا و شدّدا وتحفّظا واكتبا عليه قليل عمله و كثيره وصغيره و كبيره .

٨٥ - عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ؛ عن ابن أبي عمير ، عن حمّاد بن عثمان ، عن الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الوباء يكون في ناحية المصر فيتحوّل الرّجل إلى ناحية اُخرى أو يكون في مصر فيخرج منه إلى غيره فقال : لا بأس إنّما نهى رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم عن ذلك لمكان ربيئة كانت بحيال العدوّ ، فوقع فيهم الوباء فهربوا منه فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم : الفارّ منه كالفارّ من الزّحف كراهية أن يخلو مراكزهم .

٨٦ - عليّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن أبي مالك الحضرميّ ، عن حمزة بن حمران ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ثلاثة لم ينج منها نبيّ فمن دونه : التفكّر في الوسوسة في الخلق والطيرة

را محو کنند و هر گاه بنود سال رسید خدا تبارك و تعالی آنچه گناه کرده ومیکند می آمرزد و اورا اسیر خدا در زمین بنویسد و درروایت دیگراستکه چون بصدسال رسد بعمر نهائی رسیده که از آن بأرذل العمر تعبیرشده است.

٨٤- فرمود: راستی بنده تابسال چهلم عمرش رسیده یك میدانی دارد در کار خود وچون چهل ساله شد خدا عزوجل بدو فرشته گماشتهٔ بر او وحی کند من ببنده خود این عمر را دادم بـر او سخت گیرید و خوب اورا بپائید و هر کار کم وبیش وخرد ودرستش راپای او بنویسید.

احادیثی راجع ببیماریها

٨٥- ازحلبی گوید ازامام صادق(ع) پرسیدم دریك کوی از شهر وباء پدیدار شده است و شخص بکوی دیگر نقل مکان میکند (برای حفظ خود) یا در شهری وباء پدیدار شده و انسان بشهر دیگر میرود ؟ فرمود عیب ندارد همانا پیغمبر از نقل مکان وبائی یکبار غدقن کرد بخاطر اینکـه مکان دیده بانان و مرز داران برابردشمن بود و وباء در آن پدید شد و از آنجا گریختند و رسول خدا (ص) فرمود گریز از این مکان چون گریز از میدان جهاد است تا مبادا مراکز مرزی رابکلی خالی کنند.

٨٦ - از امام صادق (ع) فرمود : سه چیز استکه هیچ پیغمبر و کمتر از پیغمبر از آنها رها نیستند.

١- اندیشه کردن درپریشان خیالی در بارهٔ آمرینش. ٢- بدفالی ٣- حسد بردن جزاینکه

والحسد إلاّ أنّ المؤمن لا يستعمل حسده .

۸۷ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسين بن سعيد ، عن القاسم بن محمّد الجوهريّ ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي إبراهيم عليه السلام قال : قال لي : إنّي لموعوك منذ سبعة أشهر ولقد وعك ابني اثني عشر شهراً وهي تضاعف علينا أشعرت أنّها لا تأخذ في الجسد كلّه وربّما أخذت في أعلى الجسد ولم تأخذ في أسفله وربّما أخذت في أسفله ولم تأخذ في أعلى الجسد كلّه ؟ قلت : جعلت فداك إن أذنت لي حدّثتك بحديث عن أبي بصير ، عن جدّك عليه السلام أنّه كان إذا وعك استعان بالماء البارد فيكون له ثوبان : ثوب في الماء البارد وثوب على جسده يراوح بينهما ثمّ ينادي حتّى يسمع صوته على باب الدار يا فاطمة بنت محمّد ، فقال : صدقت ، قلت : جعلت فداك فما وجدتم للحمّى عندكم دواء ؟ فقال : ما وجدنا لها عندنا دواء إلاّ الدّعاء والماء البارد إنّي اشتكيت فأرسل إليّ محمّد بن إبراهيم بطبيب له فجاءني بدواء فيه قيء فأبيت أن أشربه لأنّي إذا قييت زال كلّ مفصل منّي .

مؤمن حسد خود را بكار نبندد و بدان ترتيب اثر زيان‌بخشى ندهد .

شرح ـ از مجلسى ره ـ « التفكر فى الوسوسة » ـ ظاهراً مقصود انديشه‌هائى باشد كه‌در خاطر مى آيد درباره خالق هر چيز و كيفيت خلقت و خلقت اعمال عباد و انديشه در حكمت پاره‌اى چيز ها كه بنظر بدآيند ـ چنانچه در اخبارى اين موضوع بيان شده است و سپس اخبارى در اينباره نقلكرده است. ..

و گفته شده‌استكه مراد از خلق مخلوقاتست ومقصود ازوسوسه درآنها بددلى نسبت‌بآنهااست و بازرسى از كارهاى آنها ولى معنى اول درست است..

۸۷ـ از على‌بن ابيحمزه از امام كاظم (ع) گويد آن حضرت بمن فرمود از ۷ ماهستكه تب ميكنم و پسرم هم دوازده‌ماه تب ميكرد و اين تب ما مضاعف ميشود و احساس ميكنم كه در همه تن نميگيرد بسا در بالاى تنست و در پائينش نيست و بسا كه پائين تن را بگيرد ودربالانگيرد گفتم قربانت براى شما يك حديثى كه ابى بصير ازجدت برايم باز گفته برايت باز گويم او مى گفتكه چون او را تب ميگرفت از آب سرد كمك ميگرفت او را دو جامه بود يكى ميان آب و يكى در بر او و بنوبت مى‌بوشيد و سپس فرياد مى‌زد كه هر كه در خانه بود ميشنيد و ميگفت يا فاطمه بنت محمد (ص) فرمود راست گفتى من گفتم قربانت شما براى تب دوائى در دست نداريد؟ فرمود ما دوائى براى آن نداريم جز دعا و آب سرد، من بيمار شدم و محمدبن ابراهيم پزشكى برايم‌فرستاد و او هم دوائى آورد كه قى مى‌آورد و من نخواستم از آن بنوشم زيرا هر گاه قى كنم هر بندى‌از بندهايم از جا كنده ميشود.

٨٨ ـ الحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن محمّد بن إسحاق الأشعريّ ، عن بكر بن محمّد الأزديّ قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : حمّ رسول الله صلى الله عليه وآله فأتاه جبرئيل عليه السلام فعوّذه فقال : بسم الله أرقيك يا محمّد ، وبسم الله أشفيك ، وبسم الله من كلّ داء يعييك، بسم الله والله شافيك ، بسم الله خذها فلتهنّيك بسم الله الرّحمن الرّحيم فلا اُقسم بمواقع النجوم لتبرأنّ باذن الله ، قال بكر : وسألته عن رقية الحمّى فحدّثني بهذا .

٨٩ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن سالم ؛ عن أحمد بن النضر ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من قال : «بسم الله الرّحمن الرّحيم لاحول ولاقوّة إلّا بالله العليّ العظيم» ثلاث مرّات كفاه الله عزّ و جلّ تسعة وتسعين نوعاً من أنواع البلاء أيسرهنّ الخنق .

٩٠ ـ حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمّد الكنديّ ، عن أحمد بن الحسن الميثميّ ، عن أبان ابن عثمان ، عن نعمان الرّازيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انهزم النّاس يوم اُحد عن رسول الله صلى الله عليه وآله فغضب غضباً شديداً ، قال: و كان إذا غضب انحدر عن جبينيه مثل اللّؤلؤ من العرق ،قال: فنظر فاذا عليّ عليه السلام إلى جنبه فقال : له الحق ببني أبيك مع من انهزم عن رسول الله، فقال :

٨٨ـ از بکر بن محمد ازدی گوید امام صادق (ع) فرمود رسولخدا (ص) تب کرد وجبرئیل آمد و او را باین عوذه معالجه کرد، گفت: بنام خدا تو را پناه دادم ای محمد و بنام خدا تو را شفا دادم و بنام خدا از هر دردیکه در مانده‌ات کند، بنام خدا و خدا شفا دهنده تو است بنام خدا آن را بگیر و تو را گوارا باد ـ

بسم‌الله الرحمن الرحیم فلااقسم بمواقع النجوم هر آینه بهبود شوی بنام خدا ـ بکر گویداز او وردی برای تب خواستم و این حدیث را برایم باز گفت.

٨٩ـ از جابر از امام باقر (ع) که رسولخدا (ص) فرمود: هر که بگوید بسم‌الله الرحمن‌الرحیم لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم تا سه بار خداعزوجل نود و نه نوع بلا را از او کفایت کند که آسان‌تر همه بلای خفه گی است .

وصف شجاعت امیر المؤمنین (ع)

٩٠ـ از نعمان رازی از امام صادق (ع) فرمود روز جنگ احد همه مردم از دوررسولخدا(ص) گریختند و آن حضرت سخت خشم کرد فرمود هر گاه خشم میکرد عرقی چون مروارید از پیشانی او فرو میریخت فرمود نگاه کرد و دید علی (ع) در پهلوی او است فرمود ای علی تو هم با زادگان دیگر پدرت بگریخته‌های از دوررسولخدا (ص) پیوند.

يارسول‌الله لي‌بك اُسوةٌ قال : فاكفني هؤلاء، فحمل فضرب أوّل من‌لقي منهم فقال جبرئيل عليه السلام : إنّ هذه لهي المواساة يا محمّد فقال : إنّه منّي وأنامنه ، فقال جبرئيل عليه السلام : وأنا منكما يامحمّد ، فقال أبو عبدالله عليه السلام فنظر رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى جبرئيل عليه السلام على كرسيّ من ذهب بين السّماء والأرض وهويقول : لاسيف إلّاذوالفقار ولافتى إلّاعليٌّ .

۹۱ ـ حميدبن زياد ، عن عبيدالله‌بن أحمد الدّهقان ، عن عليّ بن‌الحسن الطاطريّ ؛عن محمّدبن زيادبن عيسى بيّاع‌السابريّ ، عن‌أبان‌بن عثمان قال : حدّثني فضيل البرجمي قال : كنت بمكّة وخالدبن عبدالله أميرو كان في‌المسجد عند زمزم فقال : اُدعوالي قتادة قال :فجاء شيخ أحمرالرّأس واللّحية فدنوت لأسمع ، فقال خالد : ياقتادة أخبرني بأكرم وقعة كانت‌في العرب وأعزّ وقعة‌كانت في‌العرب وأذلّ وقعة كانت في العرب ، فقال :أصلح‌الله الأمير اُخبرك بأكرم وقعة كانت في‌العرب و أعزّ وقعة كانت في‌العرب و أذلّ وقعة كانت في‌العرب، واحدة قال خالد : ويحك واحدة ؛ قال : نعم أصلح‌الله الأمير، قال: أخبرني ؟ قال : بدر ، قال: و كيف

در پاسخ گفت یا رسول‌الله من بتو اقتداء کنم فرمود پس اینان را از من دور کن علی (ع) یورش برد و باول کسکه رسید او رازد جبرئیل گفت راستیکه این مواسات است ای‌محمد. پیغمبر (ص) فرمود او از منست و من از او هستم، جبرئیل گفت ای محمد منهم از شما هستم امام صادق (ع) فرمود پس رسولخدا (ص) بجبرئیل نگریست که بر سر یك تختی از طلا در میان آسمان‌وزمین نشسته است ومیگوید:

شمشیری نیست جز ذوالفقار جوانی نیست جز علی

۹۱ـ فضیل برجمی باز گوید که من در مکه بودم وخالدبن عبدالله امیرمکه بودودرمیان مسجد الحرام کنار زمزم نشسته بود گفت قتاده را نزد من بخوانید (یکی از اکابر محدثین عامه و از تابعین بصره است) گوید مردی با سر و ریش سرخ آمد و من نزدیك رفتم تا سخن آن ها را بشنوم:

خالد ـ ای قتاده آبرومندترین جنك و حادثه‌ای که در عرب رخ داده برایم گزارش بده وعزیز ترین‌واقعه راکه در عرب‌بوده گزارش بده و خوارترین واقعه را که درعرب‌بوده گزارش‌بده

قتادهـ خدا امیررا به‌گرداناد. باکرامترین واقعه عرب وعزیزترین واقعه عرب و خوارترین واقعه عرب‌را همه‌وهمه دریك واقعه بتو گزارش میدهم؟

خالدـ وای برتو همه اینها یکی بوده‌است؟

قتادهـ آری خدا امیررا به‌گرداناد.

خالدـ بمن گزارش بده.

قتادهـ آن همان یك واقعه تاریخی جنك بدراست.

ذا ؟ قال : إنّ بدراً أكرم وقعة كانت في العرب بها أكرم الله عزّ وجلّ الإسلام وأهله وهي أعزّ وقعة كانت في العرب بها أعزّ الله الاسلام و أهله وهي أذلّ وقعة كانت في العرب ، فلمّا قتلت قريش يومئذ ذلّت العرب .

فقال له خالد : كذبت لعمرالله إن كان في العرب يومئذ من هو أعزّ منهم ويلك ياقتادة أخبرني ببعض أشعارهم ؟ قال : خرج أبوجهل يومئذ وقد أعلم ليرى مكانه وعليه عمامة حمراء وبيده ترس مُذهّب وهو يقول :

ماتنقم الحرب الشموس منّي ✿ بازلُ عامين حديث السنّ

لمثل هذا ولدتني اُمّي

فقال : كذب عدوّ الله إن كان ابن أخي لأفرس منه يعني خالدبن الوليد ـ و كانت اُمّه قشيريّة ـ ويلك ياقتادة من الذي يقول : «أوفي بميعادي وأحمي عن حسب» ؟ فقال : أصلح الله الأمير ليس هذا يومئذ ، هذا يوم اُحد خرج طلحة بن أبي طلحة و هو ينادي من يبارز ؟ فلم يخرج

خالد ـ چگونه این واقعه چنین بوده‌است؟

قتاده ـ جنگ بدر باکرامت ترین و ارجمندترین جنگ عرب بود که خداعزوجل بوسیله آن اسلام ومسلمانانرا ارجمند و آبرومند ساخت وهمان باعزت ترین واقعه عرب بود که خدا اسلام و مسلمانانرا بدان عزت بخشید وهم خواری آورترین واقعه عرب بود زیراچون رجال ناموز قریش در آن جنگ کشته شدند از آن روزعرب خوارشد.

خالد ـ بجان خدا که دروغ گفتی داستش اینست که در عرب آن روز کسانی بودند که از کشته های بدر عزیز تر بودند ، وای بر تو ای قتاده برخی از اشعار عرب رابرای من بخوان.

قتاده ـ درآنروز ابوجهل بمیدان نبرد آمد و نشانه‌ای برخود آویخته بودتااورا بشناسند، عمامه سرخی برسرداشت وسپر طلاکاری دردست وچنین رجز میسرود:

زمن جنگ سر کش چه‌خواهد که من ✿ چنو اشتر مستم و نیش زن

برای چنین روز مامم بزاد

خالد ـ این دشمن خدا دروغ سرائیده و یاوه گفته داستش اینستکه برادر زاده من از او پهلوان تر بود مقصودش خالدبن ولید است زیرا مادر امیر مکه قشیریه(قسریه‌خ‌ل) بوده‌است.

خالد ـ وای‌بر تو ای‌قتاده‌چه کس بود که گفت:

بمیعادم وفا دارم ✿ حمایت ازحسب سازم .

قتاده ـ خدامیر رابه‌کناد ـ این‌شعر ازآن‌روزجنگ‌بدر نیست این‌شعر از روز جنگ احد استکه طلحة بن ابی طلحه بمیدان آمد و فریاد کشید و مبارز طلبید و کسی در برابر او بیرون نیامد و

إليه أحدٌ ، فقال: إنّكم تزعمون أنّكم تجهّزونا بأسيافكم إلى النّار ونحن نجهّزكم بأسيافنا إلى الجنّة فليبرزنّ إليّ رجل يجهّزني بسيفه إلى النّار واُجهّزه بسيفي إلى الجنّة ، فخرج إليه عليّ بن أبي طالب عليه السلام وهو يقول :

أنا ابن ذي الحوضين عبدالمطّلب ☆ و هاشم المطعم في العام السغب

أوفي بميعادي و أحمي عن حسب

فقال خالد لعنه الله : كذب لعمري والله أبو تراب ما كان كذلك ، فقال الشيخ : أيّها الأمير ائذن لي في الانصراف ؛ قال : فقام الشيخ يفرج الناس بيده وخرج وهو يقول : زنديق و ربّ الكعبة .

گفت شما مسلمانان بپندارید که شما با تیغ خود ما را به دوزخ روانه میکنید و ما مشرکان با تیغهای خود شماها را ببهشت روانه میکنیم باید یك مردی از شماها بمیدان من آید و مرا با تیغش به دوزخ روانه کند و یا من او را با تیغم به بهشت روانه کنم و علی بن ابی‌طالب در برابر او بیرون شد و این رجز میسرود:

انا ابن ذی الحوضین عبدالمطلب و هاشم المطعم فی العام السغب

او فی بمیعادی واحمی عن حسب

یعنی منم کسیکه دوحوض داشت برای سیراب کردن حاجیان ومهمانان. وزاده هاشم که در سال قحطی اطعام میکرد. بوعده خود وفادارم واز حسب وخانواده خود دفاع میکنم .

خالد ـ لعنه الله ـ بجان خودم و بخدا سوگند که ابو تراب دروغ گفته است و او چنین نبوده است.

قتاده ـ ای امیر بمن اجازه می‌دهید برگردم گوید شیخ برخاست و بادست خود از میان مردم راه بازمیکرد ومیگفت بپروردگار کعبه زندیق است بپروردگار کعبه زندیق است.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «و کانت امه قشیریه» ـ یعنی چون مادر او از قشیر بوده است خالد بن ولید را برادر زاده خود خوانده چون مادرش از قبیله او بوده است و درست ترقسری به است با سین که در برخی نسخه ها است زیرا خالد بن عبدالله قسری معروف است چنانچه از صدر حدیث برآید.

قوله «او فی بمیعادی» مقصود علی (ع) از وعده وعده‌ایستکه برای نصرت ویاری پیغمبر «ص» داده بود پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم خالدبن عبدالله قسری یکی ازفرماندهان بی‌باك وجلاد بنی‌امیه وبنی‌مروانست ازقماش حجاج وزیاد بن ابیه وبسر بن ارطات. که مادرش زنی ترسا بوده وخود عقیده‌ای باسلام نداشته‌است وکار رسوائیرا بدانجا کشید که برای مادر خود در کوفه کلیسائی ساخت و کردار و گفتار کفر آمیز او فراوان بوده‌استکه یکی از آنهادراین داستان بیان شده است.

(حديث آدم عليه السلام مع الشجرة)

٩٢ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن الحسن بن محبوب ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنَّ الله تبارك وتعالى عهد إلى آدم عليه السلام أن لا يقرب هذه الشجرة فلمّا بلغ الوقت الذي كان في علم الله أن يأكل منها نسي فأكل منها وهو قول الله عزَّ وجلَّ «ولقد عهدنا إلى آدم من قبل فنسي ولم نجد له عزماً» فلمّا أكل آدم عليه السلام من الشجرة اُهبط إلى الأرض فولد له هابيل واُخته توأم وولد له قابيل واُخته توأم ، ثمَّ إنَّ آدم عليه السلام أمر هابيل وقابيل أن يقرّبا قرباناً وكان هابيل صاحب غنم وكان قابيل صاحب زرع فقرَّب هابيل كبشاً من أفاضل غنمه وقرَّب قابيل من زرعه مالم ينق فتقبّل قربان هابيل ولم يتقبّل قربان قابيل وهو قول الله عزَّ وجلَّ : « واتل عليهم نبأ ابني آدم بالحقّ إذ قرّبا قرباناً فتقبّل من أحدهما ولم يتقبّل من الآخر ـ إلى آخر الآية ـ » وكان القربان تأكله النّار فعمد قابيل إلى النّار فبنى لها بيتاً ـ وهو أوَّل من بنى بيوت النّار ـ فقال : لأعبدنَّ هذه النّار حتّى تتقبّل منّي قرباني ، ثمَّ إنَّ إبليس لعنه الله أتاه ـ وهو يجري من ابن آدم مجرى الدَّم في العروق ـ فقال له : يا قابيل قد تقبّل قربان هابيل ولم يتقبّل قربانك وإنّك إن تركته يكون له عقب يفتخرون على عقبك ويقولون نحن

حديث آدم و آن شجره

۹۲ـ ازابيحمزه ازامام باقر(ع) فرمود: راستى خداتبارك وتعالى بآدم سفارش كرد نزديك آن درخت نرود وچون گاهى رسيد كه خدا مى‌دانست از آن خواهد خورد فراموش كرد واز آن خورد و اينست قول خدا عزوجل (۱۱۵ـ طه) وهر آينه پيش از اين بآدم سفارش كرديم و فراموش كرد و تصميمى دراو نديديم ـ چون آدم از آن درخت خورد بزمين فرود شد وهابيل باخواهرش دو قلو براى اوزادند پس قابيل وخواهرش هم دوقلو براى او زادند سپس آدم بهابيل وقابيل فرمان داد تا يك قربانى بگذرانند هابيل گوسفنددار بود وقابيل زراعت كار، هابيل بهترين چپش گله خود را قربانى كرد و قابيل از زراعت نامرغوب خود بقربانگاه برد قربانى هابيل پذيرفته شد واز قابيل نشد واينست قول خداعزوجل (۲۷ـ المائده) وبخوان برايشان داستان درست دوفرزند آدم را آنگاه كه يك قربانى گذرانيدند از يكى پذيرفته شد واز ديگرى پذيرفته نشد تاآخر آيه، پذيرائى قربان اين بود كه آتشى آنرا ميخورد.

قابيل آتشكده‌اى ساخت، او نخست كس بود كه آتشكده ساخت، باخود گفت من اين آتش مقدس راميپرستم تاقربانى مراهم بپذيرد.

سپس ابليس لعـ نزد او آمد ، ابليس چون خون دررگهاى انسان مى‌دود، گفت اى قابيل قربانى هابيل پذيرفته شد واز تو نشد راستى اگر اورا زنده بگذارى نژادى آرد كه بر نژاد تو ببالند گويند:

أبناء الذي تقبّل قربانه فاقتله كيلا يكون له عقبٌ يفتخرون على عقبك فقتله فلمّا رجع قابيل إلى آدم عليه السلام قال له : ياقابيل أين هابيل ؟ فقال : اطلبه حيث قرّبنا القربان فانطلق آدم عليه السلام فوجد هابيل قتيلاً فقال آدم عليه السلام : لعنت من أرض كماقبلت دم هابيل وبكى آدم عليه السلام على هابيل أربعين ليلة ثمّ إنّ آدم سأل ربّه ولداً فولد له غلامٌ فسمّاه هبة الله لأنّ الله عزّ وجلّ وهبه له و اُخته توأم.

فلمّا انقضت نبوّة آدم عليه السلام واستكمل أيّامه أوحى الله عزّ و جلّ إليه أن يا آدم قد انقضت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان والاسم الأكبر و ميراث العلم و آثار علم النبوّة في العقب من ذرّيّتك عند هبة الله فانّي لن أقطع العلم والايمان والاسم الأكبر وآثار النبوّة من العقب من ذرّيّتك إلى يوم القيامة ولن أدع الأرض إلّا وفيها عالم يعرف به ديني ويعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بينك وبين نوح وبشّر آدم بنوح عليه السلام فقال: إنّ الله تبارك وتعالى باعث نبيّاً اسمه نوح وإنّه يدعو إلى الله عزّ ذكره ويكذّبه قومه ، فيهلكهم الله بالطّوفان و كان بين آدم وبين نوح عليهما السلام عشرة آباء أنبياء وأوصياء كلّهم وأوصى آدم عليه السلام إلى هبة الله أنّ من أدركه منكم فليؤمن به وليتّبعه وليصدّق به فانه ينجو من الغرق، ثمّ إنّ آدم عليه السلام

مازادگان آنکسیم که قربانیش پذیرفته‌شد، اورا بکش تانژادی نیاورد که بر نژادت ببالد؛ اورا کشت وچون نزدآدم (ع) برگشت تنهابود.

آدم- ای‌قابیل هابیل کجاست؟

قابیل- وبرا درآنجا بجوی که‌قربانی گذرانديم.

آدم درآنجا رفت وهابیل راکشته یافت و گفت زمین ملعون باشی چنانچه‌خون هابیل‌رامکیدی آدم تا چهل شب در سوك هابیل گریست و سپس از خدا پروردگارش فرزندی خواست و پسریکه او را هبة الله نامید برای اوزاده شد زیراخداعزوجل اورا باخواهرش بوی دوقلو بخشش کرد.

چون دوران‌نبوت آدم (ع) بسرآمد وعمرش بآخررسید خدا عزوجل باووحی کرد ای آدم بتحقیق‌که نبوتت بسرآمد وعمرت به‌آخر رسید تو علمی‌راکه داری باایمان واسم اکبروميراث علمو آثار نبوتت‌را درفرزندت هبة‌الله بامانت‌سپار ومقرر دار زیرامن هرگز دنباله علم وایمان واسم اکبر وآثار نبوت‌را ازنسل‌تو تاروز رستاخیز قطع‌نکنم وهرگز زمین‌را از عالمیکه وسیله‌فهم‌دین‌ومعرفت طاعتم‌باشد ووسیله‌نجات‌هر کس که تازمان نوح متولد گردد‌تهی‌ندارم‌وآدم‌به‌آمدن‌نوح(ع)مژده داد و فرمود خداوندتبارك وتعالی پیغمبری بنام‌نوح مبعوث گرداندواو بخداعزذکره‌بخواند و قومش او را تکذیب کنند وخدا آنانرا بطوفان هلاك‌سازد ومیان آدم تانوح ده‌پشت بود که همه‌پیمبران واوصیاء بودند وآدم بهبة‌الله وصیت‌کرد که هر کدام شماهانوح‌را درك کند بایدباو بگرود وازاو پیروی کندو اورا تصدیق‌نماید تااز غرق نجات‌یابد.

مرض المرضة التي مات فيها فأرسل هبةالله وقال له : إن لقيت جبرئيل أومن لقيت من الملائكة فاقرأه منّي السلام وقل له : ياجبرئيل إنّ أبي يستهديك من ثمار الجنّة ، فقال له جبرئيل: ياهبةالله إنّ أباك قد قبض وإنّا نزلنا للصلاة عليه فارجع فرجع فوجد آدم عليه السلام قد قبض فأراه جبرئيل كيف يغسّله فغسّله حتّى إذا بلغ الصلاة عليه ، قال هبةالله : ياجبرئيل تقدّم فصل على آدم فقال له جبرئيل : إنّ الله عزّ وجلّ أمرنا أن نسجد لأبيك آدم وهو في الجنّة فليس لنا أن نؤمّ شيئاً من ولده ، فتقدّم هبةالله فصلّى على أبيه وجبرئيل خلفه وجنود الملائكة و كبّر عليه ثلاثين تكبيرة فأمر جبرئيل عليه السلام فرفع خمساً و عشرين تكبيرة - والسنّة اليوم فينا خمس تكبيرات ، وقد كان يكبّر على أهل بدر تسعاً وسبعاً - ثمّ إنّ هبةالله لمّا دفن أباه أتاه قابيل فقال : ياهبةالله إنّي قد رأيت أبي آدم قد خصّك من العلم بما لم أخصّ به أنا وهو العلم الذي دعا به أخوك هابيل فتقبّل قربانه و إنّما قتلته لكيلا يكون له عقب فيفتخرون على عقبي فيقولون : نحن أبناء الذي تقبّل قربانه وأنتم أبناء الذي ترك قربانه فانّك إن أظهرت من العلم الذي اختصّك به أبوك شيئاً قتلتك كما قتلت أخاك هابيل فلبث هبةالله والعقب منه مستخفين بما عندهم من العلم والايمان والاسم الأكبر وميراث النبوّة و آثار علم النبوّة حتّى بعث الله نوحاً عليه السلام وظهرت وصيّة هبةالله حين نظروا في وصيّة آدم عليه السلام فوجدوا نوحاً عليه السلام نبيّاً قد بشّر

سپس آدم (ع) بمرض موت دچار شد وهبةالله را فرستاد و گفت اگر جبرئیل یا فرشته دیگری را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان وبجبرئیل بگو پدرم از تو میوه بهشت بهدیه خواسته است ولی جبرئیل باو خبر داد که پدرت مرده است وما ها آمدیم باو نماز بخوانیم برگرد، او هم برگشت و دید که آدم مرده است وجبرئیل باو آموخت تا چگونه اورا غسل دهد اورا غسل داد وچون بوقت نماز خواندن رسید هبةالله بجبرئیل گفت تو پیش بایست و بر آدم نماز بخوان جبرئیل در پاسخ گفت راستی خدا ما را فرمود تا بپدرت در بهشت که بود سجده کنیم وما حق نداریم پیشنماز فرزندان او باشیم وخود هبةالله جلو ایستاد و بر پدرش نماز خواند و جبرئیل وقشون فرشته‌ها دنبال سرش بودند وسی الله اکبر باو گفت وجبرئیل فرمود تا بیست وپنج از آنرا برداشتند وامروز نماز بر میت همان پنج تکبیر لازمست و بر شهدای بدر تا نه وهفت تکبیر هم گفته می‌شد.

وچون هبةالله آدم را بخاك سپرد قابیل آمد و گفت:

من دانستم که پدرم بتو علمی داده بخصوص که من ندارم و آن علمی استکه برادرت هابیل با آن دعا کرد وقربانی او قبول شد ومن اورا کشتم برای اینکه اولادی نیاورد تابر نژاد من ببالند و بگویند : ما پسران آنکسیم که قربانیش قبول شد وشما پسران آنکسید که قربانیش مردود است اکنون اگر تو از آن علمی که پدرت بتو داده چیزی اظهار کنی من تورا بمانند برادرت خواهم کشت وهبةالله ونسل او علم و ایمان واسم اکبر و میراث نبوت و آثار علم نبوت را نهان می‌داشتند تا خدا نوح را مبعوث کرد و

به آدم عليه السلام فآمنوا به واتّبعوه وصدّقوه وقد كان آدم عليه السلام وصّى هبة الله أن يتعاهد هذه الوصيّة عند رأس كلّ سنة فيكون يوم عيدهم فيتعاهدون نوحاً وزمانه الذي يخرج فيه و كذلك جاء في وصيّة كلّ نبيّ حتّى بعث الله محمّداً صلّى الله عليه وآله وسلّم وإنّما عرفوا نوحاً بالعلم الذي عندهم وهو قول الله عزّ و جلّ : «ولقد أرسلنا نوحاً إلى قومه ـ إلى آخر الآية ـ » وكان مَن بين آدم ونوح من الأنبياء مستخفين ولذلك خفي ذكرهم في القرآن فلم يسمّوا كما سمّي من استعلن من الأنبياء صلوات الله عليهم أجمعين وهو قول الله عزّ وجلّ «ورسلاً قد قصصناهم عليك من قبل ورسلاً لم نقصصهم عليك» يعني لم اُسمّ المستخفين كما سمّيت المستعلنين من الأنبياء عليهم السلام.

فمكث نوح عليه السلام في قومه ألف سنة إلّا خمسين عاماً ، لم يشاركه في نبوّته أحدٌ ولكنّه قدم على قوم مكذّبين للأنبياء عليهم السلام الذين كانوا بينه وبين آدم عليه السلام وذلك قول الله عزّ و جلّ : «كذبت قوم نوح المرسلين» يعني من كان بينه وبين آدم عليه السلام إلى أن انتهى إلى قوله عزّ و جلّ «وإنّ ربّك لهو العزيز الرّحيم» ثمّ إنّ نوحاً عليه السلام لمّا انقضت نبوّته واستكملت أيّامه أوحى الله عزّ وجل إليه أن يا نوح قد قضيت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان

وصیت هبة الله آن وقت معلوم شد که در وصیت آدم نسبت بنوح نگاه کردند و دانستند که او پیغمبر است و آدم بدو مژده داده است و باو گرویدند واز او پیروی کردند و او را تصدیق نمودند و آدم بهبة الله وصیت کرده بود که این وصیت را در سرهرسالی وارسی کند و آنروز برای آنها عید باشد و نوح و زمان او را در خاطر بیاورند و همچنین دستور آمده است در وصیت هر پیغمبری تا خدا محمد (ص) را مبعوث کرد و همانا نوح را بوسیله علمی که نزد آنان بود شناختند و این است تفسیر قول خدا عزوجل (۵۸ـ الاعراف) و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم تا آخر آیه.

وهر آنچه پیغمبر میان آدم و نوح بودند نهان بودند و از این راه در قرآن نامی از آنها برده نشده است چنانچه نام پیمبران آشکار برده شده است و اینست تفسیر قول خداعزوجل (۱۶۳ـ النساء) ورسولانی از پیش که داستان آنها را برایت گفتیم و رسولانیکه داستانشانرا برایت نگفتیم ـ یعنی پیغمبران نهانرا چون آنها که عیان بودند نام نبردیم.

نوح در میان قومش هزار سال جز پنجاه بجا ماند و دراین مدت کسی با او در نبوت شریك نبود ولی او با مردمی روبرو شد که پیغمبران را تکذیب کرده بودند آنها که میان او تا آدم آمده بودند و اینست تفسیر قول خداعزوجل (۱۰۵ـ الشعراء) قوم نوح رسولانرا تکذیب کردند ـ یعنی همه آنها که از زمان آدم تازمان نوح بودند تا آنجا که میفرماید (۱۲۲ـ الشعراء) و راستیکه پروردگارت هم او عزیز و مهربانست.

سپس چون نبوت نوح بسر رسید و عمرش بسر آمد خداعزوجل باووحی کرد : ای نوح نبوتت گذشت و عمرت بسر رسید تو آن علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوت که داری

والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة في العقب من ذرّيّتك، فانّي لن أقطعها كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء عليهم السلام الّتي بينك وبين آدم عليه السلام ولن أدع الأرض إلّا وفيها عالمٌ يعرف به ديني وتعرف به طاعتي ويكون نجاة لمن يولد فيما بين قبض النبيّ إلى خروج النبيّ الآخر وبشّر نوح ساماً بهود عليه السلام وكان فيما بين نوح وهود من الأنبياء عليهم السلام وقال نوح: إنّ الله باعث نبيّاً يقال له: هود وإنّه يدعو قومه إلى الله عزّ وجلّ فيكذّبونه والله عزّ وجلّ مهلكهم بالرّيح فمن أدركه منكم فليؤمن به وليتّبعه فانّ الله عزّ وجلّ ينجيه من عذاب الرّيح وأمر نوح عليه السلام ابنه ساماً أن يتعاهد هذه الوصيّة عند رأس كلّ سنة فيكون يومئذ عيداً لهم، فيتعاهدون فيه ما عندهم من العلم والايمان والاسم الأكبر ومواريث العلم وآثار علم النبوّة فوجدوا هوداً نبيّاً عليه السلام وقد بشّر به أبوهم نوح عليه السلام فآمنوا به واتّبعوه وصدّقوه فنجوا من عذاب الريح وهو قول الله عزّ وجلّ «وإلى عاد أخاهم هوداً» و قوله عزّ وجل: «كذّبت عاد المرسلين ۞ إذ قال لهم أخوهم هود ألا تتّقون» وقال تبارك وتعالى: «ووصّى بها إبراهيم بنيه و يعقوب» وقوله: «ووهبنا له إسحاق و يعقوب كلّاً هدينا (لنجعلها في أهل بيته) ونوحاً هدينا من قبل» لنجعلها في أهل بيته، وأمر العقب

بنژاد خود بسپار زیرا من دنباله آنرا نبرم چنانکه از خاندانهای انبیاء میان تو تا آدم نبریدم و زمین را وانَنهم جز باوجود یك عالمی که دینم بدو فهمیده شود و راه طاعتم بوسیله او دانسته شود و وسیله نجات مردمی باشد که از زمان مردن پیغمبری تا بعثت پیغمبری دیگر آیند و نوح مژده آمدن هود را بفرزند خود سام داد و میان نوح تا بعثت هود پیغمبرانی بودند؟

و نوح فرمود: خدا پیغمبری فرستد بنام هود و او قوم خود را بدرگاه خداعزوجل بخواند و او را تکذیب کنند و خداعزوجل بوسیله باد آنها را بهلاکت رساند، هر کدام شماها هود را دریابد باید باو بگرود و از او پیروی کند تا خدای عزوجل او را از عذاب باد نجات دهد و نوح بفرزندش سام سفارش کرد این وصیت را در سر هرسال فراياد آرد و آنروز عید آنها باشد و در آنروز هرچه از علم و ایمان و اسم اکبر و مواریث علم و آثار علم نبوت دارند فراياد آرند.

و هود را پیغمبر یافتند و پدرشان نوح هم بدو مژده داده بود و از او پیروی کردند و او را تصدیق نمودند و از عذاب باد نجات یافتند و اینست قول خدا عزوجل (٦٤- الاعراف) و بسوی قوم عاد فرستاد برادرشان هود را. و قول خدا عزوجل (١٢٣- الشعراء) تکذیب کردند قوم عاد رسولان را ١٢٤- وقتی برادرشان هود بآنها گفت باید با تقوی باشید.

و خدا تبارك و تعالی فرموده است (١٣٢-البقره) و وصیت کرد بدان ابراهیم پسرانشرا وهم یعقوب. وقول خدا (٨٤- الانعام) وباو بخشیدیم اسحاق و یعقوب را بهمه آنان هدایت دادیم (تا آن را در خاندان آنها نهیم) و پیش از آن نوح را هدایت دادیم- تا آن را در خاندانش نهیم، ودستور

من ذرّيّة الأنبياء عليهم السلام من كان قبل إبراهيم لإبراهيم عليه السلام وكان بين إبراهيم وهود من الأنبياء صلوات الله عليهم وهو قول الله عزّ وجلّ: «وماقوم لوط منكم ببعيد» وقوله عزّ ذكره: «فآمن له لوط وقال إنّي مهاجرٌ إلى ربّي» وقوله عزّ وجلّ: «وإبراهيم إذقال لقومه اعبدوا الله واتّقوه ذلكم خير لكم» فجرى بين كلّ نبيّين عشرة أنبياء وتسعة وثمانية أنبياء كلّهم أنبياء وجرى لكلّ نبيّ ماجرى لنوح صلى الله عليه و كماجرى لآدم وهود وصالح و شعيب وإبراهيم صلوات الله عليهم حتّى انتهت إلى يوسف بن يعقوب عليهما السلام، ثمّ صارت من بعد يوسف في أسباط إخوته حتّى انتهت إلى موسى عليه السلام فكان بين يوسف وبين موسى من الأنبياء عليهم السلام فأرسل الله موسى و هارون عليهما السلام إلى فرعون وهامان وقارون ثمّ أرسل الرسل تترى «كلّما جاء اُمّة رسولهم كذّبوه فأتبعنا بعضهم بعضاً وجعلناهم أحاديث» و كانت بنو إسرائيل تقتل نبيّاً واثنان قائمان ويقتلون اثنين و أربعة قيام حتّى أنّه كان ربّما قتلوا في اليوم الواحد سبعين نبيّاً ويقوم سوق قتلهم آخر النهار فلمّا نزلت التوراة على موسى عليه السلام بشّر بمحمّد صلى الله عليه وآله وكان بين يوسف وموسى من الأنبياء.

وكان وصيّ موسى يوشع بن نون عليه السلام وهو فتاه الذي ذكره الله عزّ و جلّ في كتابه، فلم

نسل پیمبران پیش از ابراهیم برای ابراهیم مقرر شد و میان ابراهیم و هود پیمبرانی بودند (ع) و اینست تفسیر قول خدا عزوجل (۸۹ـ هود) و قوم لوط از شما دور نیستند و قول خدا عز ذکره (۲٦ ـ العنكبوت) و گروید بدو لوط و گفت من بدرگاه پروردگارم سفر میکنم ـ و قول خداعزو جل (۱٦ ـ العنكبوت) و ابراهیم آنگاه که بقومش گفت خدا را بپرستید و از خدا پرهیز داشته باشید، این برای شما بهتراست.

ومیان هردو پیغمبر ده پیغمبر، نه پیغمبر وهشت پیغمبر آمدند که همه پیغمبر بودند و برای هر پیغمبر همان روش بود که برای نوح وآدم وهود وصالح وشعیب وابراهیم (ع) بود تارسید بیوسف بن یعقوب سپس پس از یوسف در اسباط مقرر بود که برادرانش بودند تا رسید بدوران موسی(ع) و میان یوسف و موسی هم پیمبرانی بودند و خدا موسی و هارون را بفرعون فرستاد و به هامان و قارون سپس رسولانی پی درهم فرستاد.

(٤٥ـ المؤمنون) هر زمانی که یك رسولی بسوی امت خود آمد او را تکذیب کردند و ما آنها را دنبال همدیگر آوردیم و آنان را بردیم و بصورت داستان درآوردیم.

وشیوه بنی اسرائیل بود که یك پیغمبررا میکشتند در حالیکه دو پیغمبردیگرایستاده (منتظر کشته‌شدن) بودند ودو پیغمبررا میکشتند درحالیکه چهاردیگرایستاده بودندتا اینکه بسا در یکروز هفتاد پیغمبر را میکشتند وبازار کشتارآنها تا پایان روز باز و برقراربود.

وچون تورات بموسی (ع) نازل شد به محمد (ص) مژده داد و میان یوسف و موسی پیمبرانی بودند و وصی موسی (ع) یوشع بن نون بود و او همان جوانمرد او است که خدایش عزوجل در

تزل الأنبياء تبشّر بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم حتّى بعث الله تبارك و تعالى المسيح عيسى ابن مريم فبشّر بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم وذلك قوله تعالى : «يجدونه (يعني اليهود والنصارى) مكتوباً (يعني صفة محمّد صلى الله عليه وآله وسلم) عندهم (يعني) في التوراة والإنجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر» و هو قول الله عزّ وجلّ يخبر عن عيسى : «ومبشّراً برسول يأتي من بعدي اسمه أحمد» و بشّر موسى وعيسى بمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم كما بشّر الأنبياء عليهم السلام بعضهم ببعض حتّى بلغت محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم.

فلمّا قضى محمّد صلى الله عليه وآله وسلم نبوّته واستكملت أيّامه أوحى الله تبارك وتعالى إليه يا محمّد قد قضيت نبوّتك واستكملت أيّامك فاجعل العلم الذي عندك والايمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة في أهل بيتك عند عليّ بن أبي طالب عليه السلام فانّي لم أقطع العلم والايمان والاسم الأكبر وميراث العلم وآثار علم النبوّة من العقب من ذرّيّتك كما لم أقطعها من بيوتات الأنبياء الذين كانوا بينك وبين أبيك آدم وذلك قول الله تبارك وتعالى : «إنّ الله اصطفى آدم ونوحاً وآل إبراهيم وآل عمران على العالمين ۞ ذرّيّة بعضها من بعض والله سميع عليم» .

وإنّ الله تبارك وتعالى لم يجعل العلم جهلاً ولم يكل أمره إلى أحد من خلقه لا إلى ملك مقرّب

قرآن ذكر كرده است و پيوسته پيمبران بآمدن محمد (ص) مژده مى‌دادند تا خداوند تبارك و تعالى مسيح عيسى بن مريم را مبعوث كرد وبآمدن محمد (ص) مژده داد و اينست قول خدا تعالى (١٥٦ـ الاعراف) « بيابند اورا» (يعنى يهود و نصارى) «نوشته» (يعنى صفت محمدص‌را)« نزدآن خود» يعنى «درتورات و انجيل كه آنها را امر بمعروف و نهى از منكر كند» وهم آنست كه‌خدا عزوجل از قول عيسى (ع) گزارش داده (٦ ـ الصف) «ومژده بخشم برسولى كه بعد از من آيد و نامش احمد است.

وموسى وعيسى به‌آمدن محمد (ص) مژده دادند چنانچه پيغمبران بآمدن يكديگر مژده‌دادندتا نوبت بمحمد (ص) رسيد وچون دوران نبوت خود محمد «ص» بسر رسيد وعمرش سپرى‌شدخداتبارك و تعالى باو وحى كرد اى محمد تو دوران نبوت خود را بسر رسانيدى و عمرت را سپرى كردى‌تو آن علمى كه در برخود دارى وايمان واسم اكبر وميراث علم وآثار علم نبوت‌را درخاندانت بسپار نزد على بن ابيطالب(ع) زيرا من دنباله علم وايمان واسم اكبر وميراث علم وآثار علم نبوت‌رااز نسل ذريه تو قطع نكنم چنانچه آن را از خانواده هاى پيغمبرانى كه ميان تو وآدم پدرت بود قطع نكردم واينست تفسيرقول خداتبارك وتعالى:

(٣٣ـ آل‌عمران) راستى كه خدا بر گزيد آدم ونوح وآل ابراهيم و آل عمران را بـر جهانيان ٣٤ـ نژادى كه ازيكديگر بودند وخدا شنوا ودانا است، وراستى خدا تبارك و تعالى راه علم و دانش رانبسته و تاريك نگذاشته و كار خود را بهيچكدام از خلقش وا نگذاشته نه به فرشته

ولانبيّ مرسل ولكنّه أرسل رسولاً من ملائكته فقال له: قل كذا و كذا فأمرهم بمايحبّ ونهاهم عمّا يكره فقصّ إليهم أمر خلقه بعلم فعلم ذلك العلم وعلّم أنبياءه وأصفياءه من الأنبياء والاخوان والذرّيّة الّتي بعضها من بعض فذلك قوله جلّ وعزّ: «فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكمة و آتيناهم ملكاً عظيماً».

فأمّا الكتاب فهو النبوّة وأمّا الحكمة فهم الحكماء من الأنبياء من الصفوة وأمّا الملك العظيم فهم الأئمّة [الهداة] من الصفوة و كلّ هؤلاء من الذّرّيّة الّتي بعضها من بعض والعلماء الذين جعل الله فيهم البقيّة وفيهم العاقبة وحفظ الميثاق، حتّى تنقضي الدّنيا والعلماء، ولولاة الأمر استنباط العلم وللهداة فهذا شأن الفضّل من الصفوة والرّسل والأنبياء والحكماء و أئمّة الهدى والخلفاء الذين هم ولاة أمر الله عزّ وجلّ واستنباط علم الله وأهل آثار علم الله من الذّرّيّة الّتي بعضها من بعض من الصفوة بعد الأنبياء عليهم السلام من الآباء والاخوان والذّرّيّة من الأنبياء.

فمن اعتصم بالفضّل انتهى بعلمهم ونجا بنصرتهم ومن وضع ولاة أمر الله عزّ و جلّ وأهل استنباط علمه في غير الصفوة من بيوتات الأنبياء عليهم السلام فقد خالف أمر الله عزّ وجلّ وجعل الجهّال ولاة أمر الله والمتكلّفين بغير هدى من الله عزّ و جلّ و زعموا أنّهم أهل استنباط علم الله فقد كذبوا

مقرب و نه به پیغمبر مرسل ولی او یك فرستاده از فرشته های خود را فرستاد و باو فرمود که : چنان وچنان بگو وبآن‌ها هرچه راخوش داشت فرمان‌داد واز هرچه بدداشت غدغن کرد و امر خلق خود را از روی علم و دانش بآنها آموخت و نقل کرد، خود آن را می‌دانست و پیغمبران و اصفیاء خود از پیغمبران و برادران و ذریه و نژادی که از همدیگر بودند یاد داد و این است تفسیر قول خدا جل و عز (٥٤ ـ النساء) به تحقیق به آل ابراهیم کتاب وحکمت دادیم وبدانها ملکی عظیم دادیم.

اما کتاب همان نبوت است و اما حکمت پس آنان حکماء از پیغمبران برگزیده‌اند واما ملك عظیم همان ائمه هدات از صفوه‌اند و همه‌اینها از نژادی هستند که از یکدیگرند وهمان‌دانشمندانی که خداوند بقیه رادر آنها مقرر کرده است و عاقبت و حفظ میثاق در آنها است تادنیا بسر رسدو علماء هم سپری شوند استنباط علم از آن والیان و رهبرانست اینست شأن فاضلان از صفوت ورسل و انبیاء وحکماء و ائمه‌هدی و خلفائی که حکمرانان ازطرف خداعزوجل هستند ومامور استنباط علم خدا و اهل آثارعلم خدایند از نژادیکه ازیکدیگرند از برگزیده‌های دنبال پیغمبران از پدران و برادران و نژاد پیمبران.

هر کس دست بدامن فاضلان زند بدانش آن‌ها رسد و بیاری آنها نجات یابد و هر که حکمرانان از طرف خداعزوجل و اهل‌استنباط علم‌اورا درغیر برگزیده‌های از خانواده‌های پیمبران داند امر خدا عزوجل را مخالفت کرده است و مردم نادانی را والی و حکمران از طرف خدا دانسته و آن

على الله و رسوله و رغبوا عن وصيّته و طاعته ولم يضعوا فضل الله حيث وضعه الله تبارك و تعالى فضلّوا وأضلّوا أتباعهم ولم يكن لهم حجّة يوم القيامة إنّما الحجّة في آل إبراهيم عليه‌السلام لقول الله عزّ وجلّ : « ولقد آتينا آل إبراهيم الكتاب والحكم والنبوّة وآتيناهم ملكاً عظيماً » .

فالحجّة الأنبياء عليهم‌السلام وأهل بيوتات الأنبياء عليهم‌السلام حتّى تقوم الساعة لأنّ كتاب الله ينطق بذلك ، وصيّة الله، بعضها من بعض الّتي وضعها على النّاس فقال : عزّ و جلّ : «في بيوت أذن الله أن ترفع» و هي بيو[تا]ت الأنبياء والرسل والحكماء وأئمّة الهدى فهذا بيان عروة الايمان الّتي نجا بها من نجا قبلكم وبها ينجو من يتّبع الأئمّة وقال الله عزّ وجلّ في كتابه : «ونوحاً هدينا من قبل ومن ذرّيّته داود وسليمان وأيّوب ويوسف وموسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين ۞ وزكريّا ويحيى وعيسى وإلياس كلٌّ من الصّالحين ۞ وإسماعيل واليسع ويونس ولوطاً و كلاًّ فضّلنا على العالمين ۞ ومن آبائهم وذرّيّاتهم وإخوانهم واجتبيناهم وهديناهم إلى صراط مستقيم .. اُولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوّة فان يكفر بها هؤلاء فقد وكّلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين» .

کسانی که بی هدایت و ندانسته به زور خود را به خدا عزوجل منسوب دانسته‌اند و پنداشتند که اهل استنباط علم خدایند.

ومحققاً بخدا ورسولش دروغ بستند واز وصیت‌وطاعتش روی گردانیدندو فضل خدا را درآنجا که خداتبارك وتعالی خودش نهاده‌است نگذاردند، پس خود گمراه شدند وپیروان خود را گمراه کردند ودر روز رستاخیز برای آنها حجتی نیست همانا حجت درآل ابراهیم است برای قول خدا عزوجل که فرماید «وهرآینه بآل ابراهیم کتاب وحکم و نبوت دادیم و بآنها ملك بزرگی دادیم» پس حجت خدا تا روزقیامت همان پیمبران و خانواده پیمبرانند زیرا کتاب خدا بآن ناطقست و این وصیت و سفارش خدا است که حجج او از یکدیگرند که آنها را برای مردم مقرر ساخته و خدا عزوجل فرموده‌است (۳٦ـ النور) در خانه‌هائیکه خدااجازه داده و اعلام کرده است برفراز باشند ـ واین همان خانواده‌های انبیاء ورسولان و حکماء وائمه هدی‌است.

اینست بیان‌حلقه محکم ایمان که هر کس پیش‌از شماها بوسیله آن نجات یافته وهر که‌هم‌پیرو ائمه باشد بدان‌نجات‌یابد وخدا عزوجل در کتابش فرموده‌است (۸٤ـ الانعام) ونوح راهدایت کردیم پیش ازاین و هم ازنژادش‌داود وسلیمان و ایوب ویوسف و موسی و هرون‌را وهمچنین پاداش دهیم محسنان‌را ۸۵ـ و زکریا را ویحیی وعیسی والیاس که همه آنان ازنیکان بودند ۸٦ـ و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و همه آنها را بر جهانیان برتری‌دادیم ۸۷ـ و از پدرانشان و نژادشان و برادرانشان هم و آنها را برگزیدیم وبراه راست هدایت کردیم... ۸۹ـ آنانند آن کسانیکه کتاب وحکم ونبوت بآنها دادیم، پس اگراینان بدان کافر شوند محققاً بدانها برگماشتیم مردمی را که بدان کافر نباشند.

فانّه وكّل بالفضل من أهل بيته والاخوان والذرّيّة وهو قول الله تبارك وتعالى: إن تكفر به اُمّتك فقد وكّلت أهل بيتك بالايمان الذي أرسلتك به فلا يكفرون به أبداً ولا اُضيع الايمان الذي أرسلتك به من أهل بيتك من بعدك علماء اُمّتك وولاة أمري بعدك وأهل استنباط العلم الذي ليس فيه كذب ولا إثم ولا زور ولا بطر ولا رياء فهذا بيان ما ينتهي إليه أمر هذه الاُمّة.

إنّ الله جلّ وعزّ طهّر أهل بيت نبيّه ﷺ وسألهم أجر المودّة وأجرى لهم الولاية وجعلهم أوصياءه وأحبّاءه ثابتة بعده في اُمّته، فاعتبروا يا أيّها النّاس فيما قلت حيث وضع الله عزّ وجلّ ولايته وطاعته ومودّته واستنباط علمه وحججه، فايّاه فتقبّلوا وبه فاستمسكوا تنجوا به وتكون لكم الحجّة يوم القيامة وطريق ربّكم جلّ وعزّ ولا تصل ولاية إلى الله عزّ وجلّ إلّا بهم فمن فعل ذلك كان حقّاً على الله أن يكرمه ولا يعذّبه ومن يأت الله عزّ وجلّ بغير ما أمره كان حقّاً على الله عزّ وجلّ أن يذلّه وأن يعذّبه.

راستش اینستکه خداوند فاضلان از اهل بیت‌او و اخوان وذریه اورا بدان گماشته است اینست تفسیر قول‌خدا تبارك وتعالی که:

اگرامتت بدان کافرشوند محققاً بر گماشته‌ام‌اهل‌بیت تورا بدان‌ایمانیکه تورا برای‌آن‌مبعوث کردم وآنها هر گز بدان کافر نشوند وآن ایمانی‌را که‌تورا برای‌آن فرستادم بیرون نبرم‌ازخاندانت که پس از‌تو علماءامت تواند وحکمرانان وائمه بعداز تواند واهل استنباط آن علمی هستند که در آن‌دروغ و گناه وناحق وبدمستی‌وخودنمائی نیست.

اینست شرح و بیان پایان‌کار این امت، راستی خداوند عزوجل اهل‌بیت پیغمبرش‌را پاکیزه کرد و برای آنها مزد رسالت خواست (که دوستی و پیروی آنها است) و ولایت و امامت‌را برای آنها مقرر ساخت‌و آنان را اوصیاء ودوستان ثابت پس از‌او نموددرمیان‌امتش‌بس ای‌مردم از آنچه گفتم عبرت گیرید که خدا عزوجل ولایت و طاعت و مودت و استنباط علم خود را و حجتهای خود رادر کجا مقرر نموده است از او بپذیرید و باو بچسبید تا نجات یابید و حجت روز قیامت شما باشندوراه شما باشند بدرگاه پروردگار عزوجل که راهی بخدا نرسد و بولایت‌ودوستی خدا عزوجل پیوستی نباشد جز بوسیله آنان و هر کس آن را عمل کند بر خدا لازمستکه او را گرامی دارد و عذاب نکند و هر که کاری بدرگاه خدا عزوجل آورد بجز آنچه که او دستور داده است بر خدا عزوجل لازمست اورا خوار دارد وعذاب کند.

شرحـ ازمجلسی رهـ «قوله نسي فاكل منها» بدانکه قویترین شبهه کسانیکه انبیاء را خطا کار می‌دانند ظواهر یستکه دلالت بر گناه آدم (ع) دارد و ظاهر آنها را گرفته‌اند بنا بر اصل خود که عصمت پیغمبران واجب نیست وگفتار کلی دراین باره باین اختلافات بر ‌می‌گردد.

۱ـ از نظر عقائد.

٩٣ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن الحسن بن محبوب ، عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي ، وأبو منصور؛ عن أبي الربيع قال : حججنا مع أبي جعفر عليه السلام في السنة الّتي كان حجّ فيها هشام بن عبد الملك وكان معه نافع مولى عمر بن الخطّاب فنظر نافع إلى أبي جعفر عليه السلام في ركن البيت وقد اجتمع عليه النّاس فقال نافع : يا أمير المؤمنين من هذا الذي قد تداكّ

٢ـ از نظر انجام وظيفه تبليغ که بعهده آن‌ها است.

٣ـ از نظر خطا در بيان احکام و در فتوی.

٤ ـ از نظر کردار و روشی که پيغمبران دارند.

اما راجع بعقيده بايد گفت امت اتفاق دارند که انبياء(ع) از کفرو ضلالت معصومند چه پيش از نبوت و چه بعد از آن جز اينکه طائفه ازارقه خوارج گناه را بر آنان روادارند و چون هر گناهی بنظر آنها کفر است لازم آيد که کفر پيغمبران را روا دانند واز آن‌ها نقل شده که رواست خداوند پيمبری مبعوث کند که می‌داند کافر می‌شود.

و اما راجع بتبليغ احکام هم امت اسلام و بلکه همه ارباب ملل و شرايع اتفاق دارند که انبياء از دروغ و تحريف در تبليغ عمدا و سهواً معصومند جز قاضی که برسبيل نسيان ولغزش زبان آن‌را روا دانسته.

و اما در فتوی و بيان احکام اتفاق دارند که معصومند جز اندکی از عامه.

واما در کردار وروش ، عصمت آنان مورد اختلافست و در آن پنج قولست:

١ـ مذهب اصحاب اماميه‌ما اينستکه از آن‌ها گناه سر نزند نه صغيره و نه کبيره و نه عمداًو نه سهواً و نه بعنوان خطا در تأويل حکم و نه بعنوان تسلط سهو بر آن‌ها از طرف خدا تعالی و خلافی در آن‌نيست جز از شيخ صدوق و از استادش محمدبن الحسن الوليد ره که تجويز کردند از طرف‌خدا سهو برآن‌ها مسلط شود نه سهويکه از طرف شيطان باشد و همچنين است قول درباره ائمه طاهرين (ع).

تاآنکه گويد ـ عمده دليل اصحاب‌ما در اثبات تنزيه انبياء وائمه از هرخطا و گناه وپستی پيش از نبوت و بعداز آن بيانات قطعی ائمه‌است بطوراجماع باتأييد آن باخبار بسيارتا آن‌جا که بحد ضرورت رسيده وادله عقليه هم برآن اقامه کردند که ما در کتاب حجت برخی راشرح داديم وهر کس تفصيل‌را خواهد بکتاب شافی و تنزيه‌الانبياء رجوع کندتاگويد ـ واما نسيانی که دراين آيه است جمعی مفسرين آن‌را بمعنی ترک دانسته‌اند و در بسياری از اخبار هم بدان تفسير شده‌است.

مصاحبه نافع وابسته عمر باامام باقر(ع)

٩٣ـ ازأبی الربيع گويد در آن ساليکه هشام‌بن عبدالملک بحج رفت ماهم در خدمت امام باقر(ع) بحج رفته بوديم نافع‌وابسته (عبدالله‌بن)عمربن خطاب‌همراه هشام بودو باامام‌باقر (ع) نگريستکه در رکن خانه کعبه‌مردم گرداوفراهم‌شده بودندرو بهشام کردو گفت ـ ياأميرالمؤمنين‌اينکسيکه مردم گرد

عليه النّاس فقال : هذا نبيُّ أهل الكوفة هذا محمّد بن عليّ ؛ فقال: اشهد، لآتينّه فلأسألنّه عن مسائل لايجيبني فيها إلّا نبيّ أو ابن نبيّ أو وصيّ نبيّ ، قال : فاذهب إليه وسله لعلّك تخجله .

فجاء نافع حتّى اتّكأ على النّاس ثمّ أشرف على أبي جعفر عليه السلام فقال : يا محمّد بن عليّ إنّي قرأت التّوراة والإنجيل والزّبور والفرقان وقد عرفت حلالها و حرامها و قد جئت أسألك عن مسائل لايجيب فيها إلّا نبيّ أو وصيُّ نبيّ أو ابن نبيّ ، قال : فرفع أبو جعفر عليه السلام رأسه فقال : سل عمّا بدالك . فقال : أخبرني كم بين عيسى و بين محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم من سنة؟ قال : اُخبرك بقولي أو بقولك ؟ قال : أخبرني بالقولين جميعاً ، قال : أمّا في قولي فخمسمائة سنة و أمّا في قولك فستّمائة سنة .

قال : فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ لنبيّه : «واسأل من أرسلنا قبلك من رسلنا أجعلنا من دون الرّحمن آلهة يُعبدون » من الذي سأل محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم و كان بينه و بين عيسى خمسمائة سنة ؟ قال : فتلا أبوجعفر عليه السلام هذه الآية : « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً من المسجدالحرام

او يكديگر راميكوبند و زيرپا ميكنند. تاباو دست‌يابند كيست؟

هشام- اين پيغمبر اهل كوفه است. اين محمدبن علی‌است.

نافع- تو گواه باشكه من‌محققاً نزد اوخواهم رفت واز اومسائلی خواهم‌پرسيد كه پاسخ آن‌را بمن‌نتواند دادجز پيغمبر يا پيغمبرزاده يا وصی پيغمبر.

هشام- برو واز اوبپرس شايداوراشرمنده كنی- نافع پيش‌رفت تابمردم تكيه كرد و خود را بامام باقر(ع) رسانيد و نزديك كرد و گفت: ای محمدبن علی داستی‌من تورات وانجيل وزبوروقرآن راخواندم و حلال وحرامش رادانستم وآمدم ازشما پرسشها كنم كه پاسخ آنها را ندهدجز پيغمبر يا وصی پيغمبر ياپيغمبرزاده- گويد.

امام صادق سربرداشت و فرمود: هرچه خواهی بپرس

نافع- بمن خبربده كه فاصله ميان محمد(ص) وعيسی (ع) چند سال بوده‌است

امام- عقيده خودم رابگويم يا بعقيده خودت جواب دهم؟

نافع- بهردو عقيده پاسخ مرابده.

امام- بعقيده من پانصد سال بوده‌است واما بعقيده توششصد سال.

نافع- بمن گزارش بده تفسيرقول‌خداعزوجل راكه‌بپيغمبر خودفرموده است (۴۵- الزخرف) وبپرس‌تواى‌محمد ازهر كسكه پيش‌ازتو برسالت‌فرستاديم آيا دربرابر خداوند معبودانی‌مقرر كرديم كه پرستيده شوند؟

بگو بااينكه محمد ۵۰۰ سال پس‌از عيسی بوده است ازچه كسی بايد اين‌را بپرسد.

امام باقر (ع) اين آيه‌را خواند (۲- الاسراء) منزه است آنكسيكه بنده خودرا شب از مسجد

إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا » فكان من الآيات الّتي أراها الله تبارك وتعالى محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم حيث أسرى به إلى بيت المقدس أن حشر الله عزّ ذكره الأوّلين والآخرين من النبيّين والمرسلين ثمّ أمر جبرئيل عليه السلام فأذّن شفعاً وأقام شفعاً وقال في أذانه : حيّ على خير العمل ؛ ثمّ تقدّم محمّد صلى الله عليه وآله وسلم فصلّى بالقوم فلمّا انصرف قال لهم : على ما تشهدون و ما كنتم تعبدون ؟ قالوا : نشهد أن لا إله إلّا الله وحده لا شريك له وأنّك رسول الله ، أخذ على ذلك عهودنا و مواثيقنا .

فقال نافع : صدقت يا أباجعفر ؛ فأخبرني عن قول الله عزّ وجلّ : «أولم ير الذين كفروا أنّ السّموات والأرض كانتا رتقاً ففتقناهما» ؟ قال : إنّ الله تبارك و تعالى لمّا أهبط آدم إلى الأرض و كانت السّماوات رتقاً لا تمطر شيئاً وكانت الأرض رتقاً لا تنبت شيئاً فلمّا أن تاب الله عزّ وجلّ على آدم عليه السلام أمر السّماء فتقطّرت بالغمام ثمّ أمرها فأرخت عزاليها ثمّ أمر الأرض فأنبتت الأشجار وأثمرت الثمار وتفهّقت بالأنهار فكان ذلك رتقها وهذا فتقها .

الحرام بمسجداقصى برد آن مسجدیکه گرد آنرا برکت دادیم، (این مسافرت) برای این بود که از آیات خود باو بنمائیم.

یکی از آیاتیکه خداوند تبارك و تعالی در این سفر محمد (ص) به بیت المقدس بوی نمود این بود که خداوند همه پیغمبران و رسولان را از اولین تا آخرین محشور کرد و سپس بجبرئیل فرمان داد تا اذان گفت و هر فصل از اذان را دوبار گفت و اقامه را هم هر فصلی دو بار گفت ودر اذانش «حی علی خیرالعمل» هم گفت سپس محمد (ص) جلوایستاد و باگروه پیمبران نماز جماعت خواند و چون از نمازفارغ شد بدانها گفت برچه شهادت می‌دهید و که را میپرستیدید؟

ـ ما همه گواهیم که نیست شایسته پرستشی جز خدا تنهاست، شریك ندارد و گواهیم بر اینکه تورسولخدائی براین عقیده از ما عهد و پیمان گرفته شده است.

نافع ـ ای أبا جعفر راست گفتی بمن گزارش بده ازقول خدا عزوجل (٣٠ـ الانبياء) آیا ندیدند کسانیکه کافرند راستی آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را گشودیم.

امام (ع)ـ راستی که خداوند تبارك و تعالی چون آدم را به زمین فرود آورد، آسمانها بسته بود و هیچ نمی‌باریدند و زمین بسته بود و گیاهی نمیروئید و چون خدا عزوجل توبه آدم‌راپذیرفت آسمان را فرمود تا از قطره‌های باران فروبارید و اورا فرمود تادم مشك خودرا گشود و سرازیر کرد سپس به‌زمین فرمود تادرختها روبانید و میوه‌ها برآورد و جویهای آب برخروشانید و این بود بستن آنها و این بود گشودن آن.

قال نافع : صدقت يا ابن رسول‌الله ، فأخبرني عن قول‌الله عزّ و جلّ : «يوم تبدّل الأرض غير الأرض والسّموات» أيّ أرض تبدّل يومئذ ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : أرض تبقى خبزة يأكلون منها حتّى يفرغ الله عزّ وجلّ من الحساب ، فقال نافع : إنّهم عن الأكل لمشغولون ! فقال أبوجعفر عليه السلام : أهم يومئذ أشغل أم إذهم في النّار ؟ فقال نافع : بل إذهم في النّار قال : فوالله ماشغلهم إذ دعوا بالطعام فاُطعموا الزّقوم ودعوا بالشراب فسقوا الحميم .

قال : صدقت يا ابن رسول‌الله ولقد بقيت مسألة واحدة ، قال : و ماهي ؟ قال : أخبرني عن الله تبارك وتعالى متى كان ؟ قال : ويلك متى لم يكن حتّى اُخبرك متى كان ، سبحان من لم يزل ولايزال فرداً صمداً لم يتّخذ صاحبة ولاولداً ، ثمّ قال : يانافع أخبرني عمّا أسألك عنه ، قال : وماهو ؟ قال : ماتقول في أصحاب النهروان فان قلت : إنّ أمير المؤمنين قتلهم بحقّ فقدارتددت وإن قلت : إنّه قتلهم باطلاً فقد كفرت ، قال : فولّى من عنده وهو يقول : أنت والله أعلم الناس

نافع ـ راست فرمودی : یاابن رسول‌الله ، از قول خدا عزوجل بمن خبر بده (٤٨ـ ابراهيم) روزیکه زمین به‌زمین‌دیگری‌بدل شودو هم آسمانها، بفرمائید کدام‌زمین آن روز عوض می‌شود.

امام (ع)ـ زمینی که نانی بای بر جا باشد و از آن بخورند تا خدا عزوجل از حساب خلائق فارغ شود.

نافع ـ در آن روز اهل محشر توجهی بخوردن نتوانند (از بس رنج و گرفتاری دارند).

امام (ع)ـ آن روزمشغولتر و گرفتارترند یاوقتی در دوزخند؟

نافع ـ بلکه وقتی دردوزخند.

امام (ع)ـ گرفتاری دوزخ آنها را از خوردن باز ندارد، زیرا خوراك خواهند وبآنهازقوم دهند و نوشابه خواهند و بآنها آب داغ حمیم دهند.

نافع ـ یاابن رسول‌الله درست فرمودی و تنها یك پرسش بجا مانده است.

امام (ع)ـ آن یك پرسش چیست؟

نافع ـ بمن بگو خداوند تبارك وتعالی ازچه زمانی بوده است ؟

امام (ع)ـ وای برتو از چه زمانی نبوده است تا من‌بتو خبردهم که ازچه زمانی بوده‌است؟ـ منزه بادآنکه پیوسته‌بوده وپیوسته‌خواهدبودیگانه‌است بی‌نیازاست، همسری وفرزندی نگرفته است، سپس فرمود ای‌نافع توبمن ازآنچه پرسمت خبر ده .

نافع ـ آن پرسش شما چیست؟

امام (ع)ـ درباره اصحاب نهروان که بر علی (ع) شوریدند چه گوئی؟ اگر گوئی که امیرالمؤمنین (ع) آنها را بحق کشته است از عقیده خود بر گشتی (چون نافع با خوارج هم عقیده بوده‌است) واگربگوئی بناحق آن‌ها را کشته محققاً کافر شدی،نافع در برابر این پرسش پشت کرد و گریخت و می گفت : بخدا تو بر راستی و درستی‌اعلم مردمی و نزدهشام آمد .

حقّاً حقّاً ؛ فأتى هشاماً فقال له : ماصنعت ؟ قال: دعني من كلامك هذا، والله أعلم النّاس حقّاً حقّاً وهوابن رسول الله صلى الله عليه وآله حقّاً ويحقّ لأصحابه أن يتّخذوه نبيّاً .

(حديث نصراني الشام مع الباقر عليه السلام)

٩٤ ـ عنه ، عن إسماعيل بن أبان ، عن عمر بن عبدالله الثقفي قال : أخرج هشام بن عبدالملك أباجعفر عليه السلام من المدينة إلى الشام فأنزله منه و كان يقعد مع الناس في مجالسهم فبيناهو قاعد وعنده جماعة من النّاس يسألونه إذنظر إلى النصارى يدخلون في جبل هناك فقال : مالهؤلاء ؟ ألهم عيدٌ اليوم ؟ فقالوا : لا يا ابن رسول الله ولكنّهم يأتون عالماً لهم في هذا الجبل في كلّ سنة في هذا اليوم فيخرجونه فيسألونه عمّا يريدونه وعمّا يكون في عامهم فقال أبوجعفر عليه السلام: وله علم ؟ فقالوا : هو من أعلم النّاس قد أدرك أصحاب الحواريّين من أصحاب عيسى عليه السلام قال :

هشام ـ ای نافع چه کردی؟

نافع ـ مرا از این سخن خود معاف‌دار، بخدا که اعلم مردمست از روی راستی و درستی و بحق زاده رسولخداست و یارانش حق دارند اورا پیغمبر شمارند .

شرح ـ ازمجلسی ره ـ ثویر بن ابی‌فاخته از علی بن الحسین روایتکرده است که در تفسیر یوم تبدل الارض غیر الارض ـ فرمود یعنی این‌زمین تبدیل می‌شود به‌زمینی که در روی آن آشکارا گناه نشده‌است و کوه و گیاهی ندارند بمانند همان روزیکه آن‌را گسترده بود از نخست وممکنست اینخبر حمل بر تقیه شود یامقصود اینستکه جز ارض محشر زمین دیگری هم‌هست که باین صورت نان خوردنی است (تا آنکه گوید) عامه از أمیرالمؤمنین روایتکرده‌اند که زمین و آسمان بدل شوند به زمینی از نقره و آسمانی از طلا واز ابن‌مسعود هم روایت شده‌است که مردم برزمین سپیدرنگی محشور شوند که کسی در آن گناهی نکرده است .

حدیث نصرانی شام باامام باقر (ع)

٩٤ـ ازعمر بن عبدالله ثقفی گوید هشام بن عبدالملك امام باقررا ازمدینه بشام‌برد و در آن جا نگاهش داشت و آن‌حضرت بامردم درمجالس شرکت میکرد، دراین میان که درمیان گروهی ازمردم نشسته‌بود واز او پرسشهائی میکردند نگاه کرد که ترسایان بیك کوهی درآن‌جابالا میروندفرمود اینان چه‌کار دارند آیا امروز عیدی‌دارند؟ گفتند نه یابن رسول‌الله در اینجا یك‌عالمی دارند که‌سالی یك‌روز نزد اومیروند و اورا بیرون میکشند وهرچه خواهند از او می‌پرسند و آنچه در آن سالست پیشگوئی میکند.

امام باقر ـ او چیزی می‌داند؟

همه حاضران ـ آری او اعلم مردمست و شاگردان حواریین حضرت عیسی (ع) را درك کرده است.

فهل نذهب إليه ؟ قالوا : ذاك إليك يابن رسول الله .

قال : فقنّع أبوجعفر عليه السلام رأسه بثوبه ومضى هو وأصحابه فاختلطوا بالناس حتّى أتوا الجبل فقعد أبوجعفر عليه السلام وسط النصارى هو وأصحابه وأخرج النصارى بساطاً ، ثمّ وضعوا الوسائد ثمّ دخلوا فأخرجوه ثمّ ربطوا عينيه ، فقلب عينيه كأنّهما عينا أفعى ثمّ قصد إلى أبي جعفر عليه السلام : فقال : ياشيخ أمنّا أنت أم من الاُمّة المرحومة ؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : بل من الاُمّة المرحومة فقال: أفمن علمائهم أنت أم من جهّالهم؟ فقال: لست من جهّالهم فقال النصراني : أسألك أم تسألني؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يامعشر النصارى رجل من اُمّة محمّد يقول : سلني إنّ هذا المليء بالمسائل ثمّ قال : ياعبدالله أخبرني عن ساعة ماهي من اللّيل ولا من النهار أيّ ساعة هي ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : مابين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ، فقال النصراني : فاذالم تكن من ساعات اللّيل ولا من ساعات النهار فمن أيّ الساعات هي؟ فقال أبوجعفر عليه السلام : من ساعات الجنّة وفيها تفيق مرضانا

امام- آیا ماهم نزد او برویم؟

همه حاضران- یابن رسول الله، اختیار باشما است- گوید: امام باقر(ع) جامه خودرا برسر کشید و بایاران خود بسوی آن عالم نصرانی رفتند و بامردم آمیختند تابدان کوه رسیدند وامام باقر با یاران خود در میان ترسایان نشستند و ترسایان بساطی گستردند و بر آن پشتیها نهادند و سپس رفتند اورا بیرون آوردند و مژگان های او را بالا بستند و او چشمان خود را زیرو بالا کردو گویا بمانند دوچشم افعی تیزو گیرا بودندو دراینهمه مردم رو باامام باقر (ع) کرد و گفت- ای شیخ تو ازما هستی یا ازامت مرحومه هستی؟

امام باقر- بلکه ازامت مرحومه هستم.

عالم نصرانی- ازدانشمندان آنهائی یا از نادانهای آنان؟

امام (ع)- از نادانها نیستم.

نصرانی- تو از من میپرسی یامن از تو بپرسم؟

امام (ع)- تو از من بپرس

نصرانی (رو بهمه حاضران) ای گروه نصاری مردی از امت محمداست وبمن می گوید تو از من چیزی بپرس، این بسیار چیز می داند و پراست از مسائل.

نصرانی - ای بنده خدا یك ساعتی را بمن بگو که نه از شب است و نه از روز، آن چه ساعتی است؟

امام باقر(ع) - میان سپیده‌دم تا بر آمدن خورشید .

نصرانی- اگر نه ازشب است ونه از روز پس چه‌ساعتی است؟

امام (ع)- از ساعتهای بهشت‌است و درآن ساعت است که بیماران مابهوش می آیند.

فقال النصراني : فأسألك أم تسألني ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : سلني .

فقال النصراني : يامعشر النصارى إنَّ هذا المليء بالمسائل ، أخبرني عن أهل الجنّة كيف صاروا يأكلون ولايتغوّطون أعطني مثلهم في الدُّنيا ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : هذا الجنين في بطن اُمّه يأكل ممّا تأكل اُمّه ولايتغوّط ، فقال النصراني : ألم تقل : ما أنا من علمائهم ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : إنّما قلت لك : ما أنا من جهّالهم .

فقال النصراني : فأسألك أو تسألني ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : سلني .

فقال : يامعشر النصارى والله لأسألنّه عن مسألة يرتطم فيها كما يرتطم الحمار في الوحل فقال له : سل ، فقال: أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنين حملتهما جميعاً في ساعة واحدة وولدتهما في ساعة واحدة وماتا في ساعة واحدة ودفنا في قبر واحد عاش أحدهما خمسين ومائة سنة و عاش الآخر خمسين سنة من هما ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام عُزير وعزرة كانا حملت

نصرانی- من از تو بپرسم یا تو از من میپرسی؟

امام (ع)- تو ازمن بپرس.

نصرانی- (رو بهمه حاضران) این آقا پر است از مسائل - بمن خبر بده از اهل بهشت که چگونه غذا می‌خورند و مدفوعی ندارند ، نمونه‌ای از آن‌ها در این دنیا برای‌من بیاور.

امام باقر- این بچه شکمی‌است که درشکم مادرش خوراك دارد واز آنچه درشکم او است میخورد ومدفوعی هم ندارد.

آن‌نصرانی گفت مگرنگفتی من از علمای امت‌اسلام نیستم.

امام (ع) من گفتم از جهال آنان نیستم

نصرانی- اکنون من از تو بپرسم یا تو از من می‌پرسی؟

امام (ع)- تو ازمن بپرس

نصرانی- (رو بهمه حاضران) ای گروه ترسایان بخدا یك‌مسأله ازاو بپرسم که درآن بماندبه مانند الاغی-که در گل میماند.

امام (ع)- بپرس

نصرانی- بمن خبر بده از مردی که بزن خود در آمد و آن زن در یك ساعت دوقلو آبستن شد و هر دو را در یك ساعت زائید و هر دو هم در یك ساعت مردند و در یك گور بخاك سپرده شدند ولی یکی‌از آن‌دوفرزندیکصد و پنجاه سال عمر کرد و دیگری پنجاه سال زندگی کرد، این دو چه کسانی بودند؟

امام (ع)- عزیز و عزره بودند که مادرشان بهمانوضع که گفتی بدان‌ها آبستن شد و آنهارا

أُمّهما بهما على ماوصفت ووضعتهما على ماوصفت وعاش عزير وعزرة كذا و كذا سنة ثمّ أمات الله تبارك و تعالى عزيراً مائة سنة ثمّ بعث و عاش مع عزرة هذه الخمسين سنة و ماتا كلاهما في ساعة واحدة .

فقال النصراني : يامعشر النصارى مارأيت بعيني قطّ أعلم من هذا الرّجل، لاتسألوني عن حرف وهذا بالشام ردّوني ، قال : فردّوه إلى كهفه ورجع النصارى مع أبي جعفر عليه السلام .

(حديث ابى الحسن موسى عليه السلام)

٩٥ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران ، عن محمّد بن منصور الخزاعي ، عن عليّ بن سويد ؛ ومحمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ؛ عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن عمّه حمزة بن بزيع ، عن عليّ بن سويد ، والحسن بن محمّد ، عن محمّد بن أحمد النهديّ ، عن إسماعيل بن مهران ، عن محمّد بن منصور ، عن عليّ بن سويد، قال : كتبت إلى أبي الحسن موسى عليه السلام وهو في الحبس كتاباً أسأله عن حاله وعن مسائل كثيرة فاحتبس الجواب عليَّ أشهر ثمّ أجابني بجواب هذه نسخته :

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العليّ العظيم الذي بعظمته و نوره أبصر قلوب المؤمنين و بعظمته ونوره عاداه الجاهلون ، وبعظمته و نوره ابتغى من في السماوات و من في الأرض إليه

چنانچه گفتی زائید و این دو برادر تا چنین وچنان عمر خود باهم زنده ماندند وسپس خدا تبارك و تعالى تاصد سال جان عزیز را گرفت و سپس زنده شد و با عزره تا پایان پنجاه سال زنده بود وبا هم در یکساعت مردند.

نصرانی- ای گروه ترسایان، من بچشم خود هرگز داناتر ازاین مرد ندیده‌ام، تااو درشامست از من دیگر حرفی نپرسید مرا بجای خود بر گردانید.

راوی گوید : او را به جای خود باز گردانیدند و ترسایان بهمراه امام باقر(ع) بر گشتند.

حديث ابى الحسن موسى (ع)

٩٥- از علی بن سوید گوید امام کاظم (ع) در زندان بود و من باو نامه ای نوشتم و در ضمن پرسش حالش مسائل بسیاری پرسیدم و تا چندماههم پاسخ نرسید و سپس این نسخه پاسخ به دستم رسید :

بنام خداوند بخشاینده مهربان- سپاس از آن خداوند والا و بزرگست، آنکه ببزرگواری و روشنی خود دل مؤمنان را بینا کرده است وبرای بزرگواری وروشنیش نادان ها با او دشمنی کنند (زیرا میان دو مخالف جز دشمنی نباشد) وبرای بزرگواری وروشنی او هرآنکه در آسمان‌ها و زمین

الوسيلة بالأعمال المختلفة والأديان المتضادّة ، فمصيبٌ ومخطىء ، وضالٌّ ومهتدي ، و سميعٌ وأصمّ ، وبصيرو أعمى حيران ، فالحمد لله الذي عرف و وصف دينه محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم

أمّا بعد فانّك امرؤ أنزلك الله من آل محمّد بمنزلة خاصّة و حفظ مودّة ما استرعاك من دينه وما ألهمك من رشدك وبصّرك من أمردينك بتفضيلك إيّاهم وبردّك الاُمورإليهم .

كتبت تسألني عن اُمور كنت منها في تقيّة ومن كتمانها في سعة .

فلمّاانقضى سلطان الجبابرة وجاء سلطان ذي السّلطان العظيم بفراق الدّنيا المذمومة إلى أهلها العتاة على خالقهم رأيت أن اُفسّر لك ماسألتني عنه مخافة أن يدخل الحيرة على ضعفاء شيعتنامن قبل جهالتهم ، فاتّق الله عزّ ذكره وخصّ بذلك الأمر أهله واحذرأن تكون سبب بليّة على الأوصياء أوحارشاً عليهم بافشاء مااستودعتك وإظهارمااستكتمتك ولن تفعل إن شاءالله.

إنّ أوّل ماأنهى إليك أنّي أنعي إليك نفسي في ليالي هذه غير جازع ولانادم ولا شاكّ فيما هو

است بدز کاهش وسیله‌جو است بانجام کردارهای مختلف و کیشهای مختلف، یکی درست رود و دیگری بخطا ، یکی گمراه است و دیگری براه هدی ، یکی شنوا است و دیگری کر ، و یکی بینا است و دیگری نا بینا و سر گردان ، سپاس از آن خدا است که محمد (ص) دین او را فهماندو شرح داد .

اما بعد راستی که تو مردی هستی که خدایت توفیق مقام خاصی نسبت به آل‌محمدعطا کرده و در دلت نگهداشته دوستی آنچه از دین خود بتو سپرده و آنچه را از راه حق بتو الهام کرده و تو را در دینت تا آن جا بینا کرده است که امامان بر حق را به برتری شناختی و کارها را بدان ها رجوع کردی.

بمن نامه‌نوشتی واز چیزهائی پرسش کردی که مرادرباره آن‌ها تقیه‌بایست و نهان‌داشتن آنها مراشایست ولی‌چون دیگر کار من‌از تسلط‌جباران وزور گویان در گذشته و تسلط حضرت‌خداوندی که سلطان بزرگواریست برسرم سایه افکنده است واز این‌دنیای نکوهیده جدامیشوم و آنرا بخواست کاران سر کش آن‌نسبت بآفریننده خود وامیگذارم بنظرم‌آمد که آنچه رابرسیدی برایت‌شرح دهم تامبادا شیعیان کم بصیرت مااز راه‌نادانی دچار سر گردانی شوند.

تورا بایست درباره خداوند عزذکره تقوی پیشه کنی‌وراز امامت‌حقه رامخصوص اهل آن‌دانی وبر حذرباشی‌ازاینکه‌سبب گرفتاری اوصیاء اوشوی‌و ستمکاران را به پیگرد وتعقیب آنان وا داری‌به اینکه رازی را که بتوسپرده شده فاش کنی و آنچه را بایدت نهان داشت عیان سازی‌و تو هر گز این کاررا نکنی انشاءالله.

راستی نخست گزارشی که بتو میدهم اینست که خبر مرگ خودم‌را در همین شبها بتو اعلام میدادم و نسبت بدانچه شدنی است وخدای عزوجل حکم کرده وحتم نموده نه بی‌تابم و نه پشیمانی

كائن ممّاقد قضى‌الله عزّ وجلّ وحتم فاستمسك بعروة الدّين : آل‌محمّد والعروة الوثقى: الوصيّ بعدالوصيّ والمسالمة لهم والرّضا بماقالوا ولاتلتمس دين من‌ليس من شيعتك ولا تحبّنّ دينهم فانّهم الخائنون الذين خانوا الله ورسوله وخانوا أماناتهم .

وتدري ماخانوا أماناتهم؟: ائتمنوا على كتاب‌الله فحرّفوه وبدّلوه، ودُلّوا على ولاة الأمر منهم فانصرفوا عنهم، فأذاقهم‌الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون .

دارم ونه تردیدی، تو باید بحلقه دین بچسبی که آل‌محمدند و بحلقه محکم بچسبی که امامی‌است‌پس ازامامی باآنها بسازی وبدانچه گفتند رضایت بدهی ودنبال کیش جز شیعه نروی و کیش آنان را خوب ندانی زیراآنها همان خیانت‌کارانی باشند که بخدا ورسولخدا (ص) خیانت کردند وبآنچه‌بدان‌ها سپرده‌شده خیانت کردند، می‌دانی درچه امانتی خیانت کردند؟

۱ـ کتاب خدابود که بآن‌ها سپرده‌شد وآن راتحریف کردند و جابجا نمودند.

۲ـ بسرپرستان ووالیان امورخود رهنمائی شدند وازآن‌هارو گردانیدند پس خداوند جامـه گرسنگی وترس دربر آنها کرد بسزای‌آنچه خود کردند .

شرحـ ازمجلسی ره‌ـ «وبعظمته ونوره عاداه‌الجاهلون» یعنی‌دوام‌ظهور نورش‌سبب انکارنادان هااست زیراهستی پس ازنیستی ونیستی پس‌از هستی سبب‌دانش کوته‌بینان است وفهم آنان که بود را از نبود شناسد چنانچه‌اگرخورشیدرا غروبی نبود نادان‌ها منکربودند که روشنی‌جهان ازاواست وچون باغروبش هواتاریك شودحکم کنند که‌روشنی ازخورشید است .

همچنین است خورشید جهان هستی که چون پیوسته نورباشد ونظم جهان بدوبپاید و نابودی ندارد شخص‌نادان گوید شاید این‌ساخت جهان بی‌سازنده‌است واین‌نظم رامدبری نیست وبزرگواری خداوندهم جلو خردهـا رابسته ازاینکه وی‌را فراگیرند؟ درباره اودرمانده وسرگردانند وآنچه وی را درذات وصفات نشاید بدوبندند .

وممکنست مقصود این‌باشد که فرط نور وبزرگواری اومانع دریافت کوته بینان‌است و فرط ظهور درك عاجزان‌راخیره کندچونـانکه شب‌پره‌بادیده‌ناتوانش‌نیروی بینش‌تابش‌خورشیدنداردواذهان کوته‌بینان ازناتوانی دربرابر پرتوخیره کننده خداوند خیره‌شوند وآن را درخود نتوانند گنجانید و بعبارت دیگر خداوند تعالی درنهایت بلندی وروشنی وبزرگواری ووالائی است و نادان‌ها درنهایت پستی وکاستی و در ماندگی و بدین سبب از شناختن او دورند و مهجور و چون منـاسبتی در میان نیست منکر او شدند و فاصله میان آن‌ها بسیار شده است و سستی بصیرت مانع ازتـابش انـوار جلال او شده است و کاستی آنان از ادراك کمال وی بازشان داشته است پایان‌نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم‌ـ روشنتراینستکه این‌جمله بیان‌مقام‌واجب وممکنست‌از نظراقتضای ذاتی ومقصوداینست که‌ذات‌واجب که هستی پاك ومطلقست بینهایت روشن وبزرك‌است وذات ممکن که بانیستی توأم‌است تاریك‌وبینهایت کوچك‌است واین دودردوطرف‌مخالف وآشتی ناپذیرند وجهل که‌خود نیستی‌ونابودی است دشمن باآن مقامستکه همه روشنی وبزرگواریست .

وسألت عن رجلين اغتصبا رجلاً مالاً كان ينفقه على الفقراء والمساكين و أبناء السبيل و في سبيل الله فلمّا اغتصباه ذلك لم يرضيا حيث غصباه حتّى حملاه إيّاه كرهاً فوق رقبته إلى منازلهما فلمّا أحرزاه تولّيا إنفاقه أيبلغان بذلك كفراً ؟ فلعمري لقد نافقا قبل ذلك وردّا على الله عزّ وجلّ كلامه و هزءا برسوله صلّى الله عليه وآله وهما الكافران عليهما لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين .

والله مادخل قلب أحدمنهماشي، من الايمان منذ خروجهمامن حالتيهما وما ازدادا إلّا شكّاً كاناخدّاعين ، مرتابين ، منافقين حتّى توفّتهما ملائكة العذاب إلى محلّ الخزي في دار المقام.

وسألت عمّن حضر ذلك الرّجل و هو يغصب ماله و يوضع على رقبته منهم عارف و منكر فاُولئك أهل الردّة الاُولى من هذه الاُمّة فعليهم لعنة الله والملائكة والنّاس أجمعين .

وسألت عن مبلغ علمنا وهوعلى ثلاثة وجوه: ماض وغابر وحادث فأمّا الماضي فمفسّر

دنباله حدیث ۹۵-

و پرسیدی ازحال آن دومردیکه مال مردی را بزور گرفتند بااینکه آن مرد مال خودرا بدرویشان و گدایان و درراه واماندگان وهم درراه خداصرف میکرد و پس از آنکه آنرا ربودند بازهم ببردن آن اکتفاء نکردند تابزور آن را بردوش وی نهادند که آن را بخانه آنان برساند و چون آنرا زیر تصرف خود گرفتند متصدی خرج و انفاق آن شدند آیابدان کرداربد بحد کفر رسیدند؟

پاسخ اینستکه بخداآن دوتا پیش از آن هم منافق بودند و بر خداعزوجل و رسولش (ص) رد سخن کردند ورسولخدا (ص) رابیاد مسخره گرفتند وآن دو کافر بودند لعنت خداوفرشته‌ها وهمه مردم بدان‌ها باد، بخداسوگند بدل هیچکدام آنها ذره‌ای ایمان درنیامد ازآن روزیکه اظهار مسلمانی کردند و جز شك و تردید برای آن‌ها فزوده نشد، هر دو فریب کار و خود نما و منافق بودند تا فرشته‌های عذاب جان آن ها را گرفتند و بجایگاه رسوائی در خانه آخرت بردند و پرسیدی‌از کسی که در حال غصب این مال حاضر بوده و دیده که آن را بر دوش او نهادند، برخی عارف بودندو برخی منکر.

پاسخ اینست که همه آنها مرتدان نخست ازاین امتند ، لعنت خدا و فرشته ها و همه مردم بر آن‌ها باد.

و پرسیدی از اندازه علم ودانش ما:

پاسخ اینست که دانش مابرسه گونه‌است :

۱- درباره آنچه گذشته ۲- درباره آنچه آید ۳- آنچه پدیدار گردد.

اما راجع بگذشته شرحی‌است که بما رسیده است و اما راجع به آینده رمزیست که نگاشته

وأمّا الغابر فمزبور وأمّا الحادث فقذف في القلوب ونقرٌ في الأسماع وهو أفضل علمنا ولا نبيّ بعد نبيّنا محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم، وسألت عن اُمّهات أولادهم و عن نكاحهم وعن طلاقهم فأمّا اُمّهات أولادهم فهنّ عواهر إلى يوم القيامة، نكاح بغير وليّ، وطلاق في غير عدّة وأمّا من دخل في دعوتنا فقد هدم إيمانه ضلاله ويقينه شكّه، وسألت عن الزكاة فيهم فما كان من الزكاة فأنتم أحقّ به لأ نّا قد أحللنا ذلك لكم من كان منكم وأين كان.

وسألت عن الضعفاء فالضعيف من لم يرفع إليه حجّة ولم يعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس

شده و بما سپرده شده است و اما آنچه پدیدار گردد واز نو رسد الهامی است که بدل افتدو یا انگشت اخباری است که بگوش زنند و از هاتف غیب بما گفته شود با اینکه پس از پیغمبر امامحمد پیغمبری نیست

شرح- ازمجلسی ره- «قوله حتی حملاه ایاه» شاید مقصوداین باشد که پس از غصب خلافت‌علی اورا وادار ببیعت کردند زیرامعنی آن اینست که خلافتی که ازاو غصب کردند بواسطه‌بیعت مسؤلیت اجراء امورراهم بگردن او نهند.

قوله «ماض» یعنی‌علم بامور گذشته و «غابر» یعنی‌علم بامور آینده و «حادث» آن‌علمی که هر ساعت برای آن‌ها پدید شود ازعلومی که خداوندبدان‌ها افاضه کند بتوسط فرشته یابیواسطه‌وشرح آن در کتاب‌حجت گذشت.

دنباله حدیث ۹۵-

وپرسیدی از ام‌ولدهای آنان (حکومت جور) واز نکاح وطلاقشان؟

جواب- اما ام‌ولدهای آن‌ها تا روز قیامت زناکارند (چون استرقاق آن‌ها باجازهٔ امام برحق نیست) نکاح آن‌ها بی‌اجازه‌ولی شرعی‌است (در موارد نکاح صغار وهرجا که حکومت نامشروع‌دخالت می کند) و طلاقشان در غیر عده مقرر است (زیرا عده مقرر در طلاقی است که در طهر غیر مواقعه باشد و با دو گواه عادل انجام شود و در صورت عدم‌تحقق شرائط مقرره عده مقرر اجراءنمی‌شود با اینکه خداوند فرموده است «فطلقوهن لعدتهن» = یعنی زنان را برای‌انجام عده خود طلاق بدهید) و اما هر که دعوت ما را پذیرفته‌ایمانش بنیاد گمراهی او را ویران ساخته ویقینش‌شکش را بر انداخته.

وپرسیدی از دادن زکوة بآن‌ها؟

جواب - آنچه عنوان زکوة داردشما بدان شایسته‌ترید زیرا ما آن‌را برای شما شیعه‌ها حلال کردیم هر که از شما باشد و در هرجا باشد؟

وپرسیدی از ضعفاء و ناتوانان در تحصیل عقیده حق.

جواب- ضعیف معذور کسی است که حجت مذهب حق باو نرسیده و پی باختلاف مذاهب نبرده است و هر گاه اختلاف مذاهب را فهمید و درک کرد دیگر مستضعف نیست (و باید بکوشد تا حق را بفهمد).

بضعيف، وسألت عن الشهادات لهم فأقم الشهادة لله عزّ وجلّ ولو على نفسك والوالدين والأقربين فيما بينك وبينهم فان خفت على أخيك ضيماً فلا. وادع إلى شرائط الله عزّ ذكره بمعرفتنا من رجوت إجابته ولا تحصّن بحصن رياء ووال آل محمّد ولا تقل لما بلغك عنّا ونسب إلينا هذا باطل وإن كنت تعرف منّا خلافه فانّك لا تدري لما قلناه؟ وعلى أيّ وجه وصفناه؟ آمن بما أُخبرك ولا تفش ما استكتمناك من خبرك، إنّ من واجب حقّ أخيك أن لا تكتمه شيئاً تنفعه به لأمر دنياه وآخرته ولا تحقد عليه وإن أساء وأجب دعوته إذا دعاك ولا تخلّ بينه وبين عدوّه من الناس وإن كان أقرب إليه منك، وعده في مرضه.

ليس من أخلاق المؤمنين الغشّ ولا الأذى ولا الخيانة ولا الكبر ولا الخنا ولا الفحش ولا الأمر به فاذا رأيت المشوّه الأعرابي في جحفل جرّار فانتظر فرجك ولشيعتك المؤمنين وإذا انكسفت الشمس فارفع بصرك إلى السّماء وانظر ما فعل الله عزّ وجلّ بالمجرمين فقد فسّرت لك جملاً مجملاً وصلّى الله على محمّد وآله الأخيار.

وپرسیدی از ادای گواهی برای مخالفان؟

جواب- گواهی را باید برای خاطر رضای خداعزوجل بدهی گو که بر زیان خودت یا پدرو مادرت و یا خویشانت باشد در میان خودت و آنان و اگر درباره هم مذهب خود بیم داری پس نه، (یعنی اگر شهادت بحق موجب زیان هم مذهب تو شود مانند اینکه از تو گواهی طلبند که او شیعه است و یا مثلا او را متهم بدشمنی با خلفاء کنند و تو را گواه گیرند نباید گواهی بدهی) و هر کس را امید پذیرش داری با شرائط مقرره خدا عز ذکره او را بمعرفت ما دعوت کن و خود را درپناه خودنمائی مینداز (یعنی برای حفظ خود بیش از اندازه مقررات تقیه در برابر مخالفان ظاهر سازی مکن) و آل محمد را دوست دار باش و هرچه از قول ما بتو رسید و هرچه را بما نسبت دادند نگو که باطلست اگرچه خودت خلاف آن را از ما دانسته باشی زیرا تو نمی‌دانی برای‌چه ماآن‌را گفته‌ایم و بچه نظر آن را شرح داده‌ایم.

بدانچه تو را خبر دهم ایمان بیاور و هر خبر محرمانه ای بتو سپردیم فاش مکن، راستی از حق واجب برادر دینی تو بر تو اینست که هرچه بدنیا یا آخرتش سود بخشد از او نهان نداری و کینه او را در دل نگیری اگر چه بتو بدی کرده و هر گاه تو را دعوت کرد او را اجابت کنی و او را بدشمنش وامگذار و اگرچه نسبت بتو از وی نزدیکتر باشد او را در بیماریش عیادت کن.

از اخلاق مؤمنان نیست دغلی کردن و آزار نمودن و خیانت و کبر و بدزبانی و دشنام و نه دستور دادن بدان هر گاه آن اعرابی زشت چهره را در سر کردگی لشکر انبوهی دیدی منتظر فرج باش برای خود و شیعیان مؤمن هم مذهبت و هر گاه آفتاب گرفت، دیده به آسمان دار و بنگر خدا عزوجل با مجرمین چه کند؟ من برایت جمله های مبهم و کلی را تفسیر کردم و صلی الله علی محمد و آله الاخیار.

(حديث نادر)

۹٦ ـ حميدبن زياد ، عن الحسن بن محمّد بن سماعة ؛ عن محمّد بن أيّوب ، وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : أتى أبوذرّ رسول الله صلى الله عليه وآله فقال : يارسول الله إنّي قد اجتويت المدينة أفتأذن لي أن أخرج أنا وابن أخي إلى مزينة فنكون بها ؟ فقال : إنّي أخشى أن يغير عليك خيل العرب فيقتل ابن أخيك فتأتيني شعثاً فتقوم بين يديّ متّكئاً على عصاك فتقول : قتل ابن أخي واُخذ السرح فقال : يارسول الله بل لايكون إلّا خيراً إن شاء الله فأذن له رسول الله صلى الله عليه وآله .

فخرج هو وابن أخيه وامرأته فلم يلبث هناك إلّا يسيراً حتّى غارت خيل لبني فزارة فيها عيينة بن حصن فأخذت السرح وقتل ابن أخيه واُخذت امرأته من بني غفار و أقبل أبوذرّ يشتدّ حتّى وقف بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله وبه طعنة جائفة فاعتمد على عصاه و قال : صدق الله و رسوله اُخذ السرح وقتل ابن أخي وقمت بين يديك على عصاي! فصاح رسول الله صلى الله عليه وآله في المسلمين فخرجوا في الطلب فردّوا السرح وقتلوا نفراً من المشركين .

حديث نادر

۹٦ـ از أبی بصیر که امام صادق (ع) فرمود: ابوذر نزد رسولخدا (ص) آمد و گفت یارسول‌الله من از شهر مدینه خسته شدم اجازه می‌دهی که با برادرزاده‌ام بمدینه بروم و آن‌جا بمانم در پاسخ او فرمود من می ترسم سواران عرب در آنجا بشما بتازند و برادر زاده ات کشته شود و ژولیده نزد من آئی و برابر من بایستی و تکیه بر عصا بزنی و بگوئی: برادر زاده ام کشته شد و گله او را بردند.

عرض کرد یا رسول‌الله امید است جز خیر در پیش نباشد و رسولخدا (ص) باو اجازه داد وبا برادرزاده‌اش و زنش بیرون رفتند و اند کی بیش در آن جا درنك نکرد که سواران بنی فزاره بهمراه عیینة بن حصن در آن‌جا دستبرد زدند و گله‌را بردند و برادرزاده‌اش کشته شد و زنش را که از بنی‌غفار بود اسیر کردند و ابوذر خودش دوید تا با زخم نیزه‌ای عمیق که برتن داشت برابر رسولخدا (ص) ایستاد وبر عصای خود تکیه زد و گفت صدق‌الله و رسوله گله را بردند وبرادرزاده‌ام را کشتند وخودم برابرت‌برعصاتکیه زدم رسولخدا(ص) میان مسلمانان فریاد کشیدو بدنبال‌غارت گران رفتند و گله را بر گردانیدند و چند تن از مشرکان را هم کشتند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ «لایکون الامر الاخیرا» شاید پیغمبر او را از خروج مدینه‌نهی‌نکرده است و تنها باو خبر داده که چنین می‌شود و ابوذر آن‌را از تقدیرات حتمیه ندانسته یاآنکه ازراه فداکاری و درك اجر آخرت متحمل این مشقتهای دنیویه شده است..

٩٧ ـ أبان ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : نزل رسول الله صلى الله عليه وآله في غزوة ذات الرّقاع تحت شجرة على شفير واد ، فأقبل سيل فحال بينه وبين أصحابه فرآه رجلٌ من المشركين والمسلمون قيام على شفير الوادي ينتظرون متى ينقطع السيل فقال الرجل من المشركين لقومه : أنا أقتل محمّداً فجاء وشدَّ على رسول الله صلى الله عليه وآله بالسيف : ثمّ قال : من ينجيك منّي يا محمّد ؟ فقال: ربّي وربّك فنسفه جبرئيل عليه السلام عن فرسه فسقط على ظهره : فقام رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذ السيف و جلس على صدره وقال : من ينجيك منّي ياغورث فقال: جودك و كرمك يا محمّد ، فتركه فقام و هو يقول : والله لأنت خيرٌ منّي وأكرم .

حديث شجاعت و کرم پیغمبر(ص)

٩٧ـ از امام صادق (ع) که رسولخدا (ص) در غزوه ذات الرقاع در لب یکرودخانه‌ای زیر درختی بود و سیلی آمد و میان او و یارانش جدائی انداخت مردی ازمشرکین آن حضرت را تنها دیدو در حالی که مسلمانان کنار رودخانه در انتظار بودند سیل پایان پذیرد و خود را به پیغمبر برسانند آن‌مرد از مشرکان بتیره خود گفت من محمد (ص) را می کشم وآمد و با شمشیر بپیغمبر حمله کرد و گفت یامحمد (ص) چه کسی تو را از من نجات میدهد؟

درپاسخ او فرمود : پروردگار من و پروردگار تو، جبرئیل او را از روی اسب بر کند و به پشت بر زمین افتاد و رسولخدا (ص) برخواست و تیغ را بر کشید و بروی سینه او نشست وفرمود : ای غورث کی تورا ازدست من نجات میدهد.

درپاسخ عرض کرد جود و کرم تو ای محمد، پیغمبر دست ازاو برداشت و اوهم بپاخواست و می گفت بخدا تو از من بهتری و کریمتری.

شرحـ از مجلسی ره‌ـ اینواقعه میان خاصه و عامه مشهوراست و واقدی در تفسیر قول خدا تعالی فرماید (١١ـ المائده) أیا کسانیکه گرویدید نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که یك مردمی آهنك نمودند بشما دست یابند و خدا دستشان را بازداشت ازشما و از خدا بپرهیزید و بایدبر خدا توکل کنند مؤمنان؟

آورده است که رسولخدا در منطقه ذی‌امر با بنی ذبیان و بنی محارب نبرد کرد آن‌ها بر سر کوهها پناهنده شدند ورسولخدا در جائیکه‌او را میدیدند فرودآمد و بقضای حاجت رفت وبارانش در گرفت و جامه‌اش تر شد آن را بدرختی آویخت و زیر آن خوابید و آن بیابانیها باو نگـران بودند سرور آنان غورث‌بن حرث آمد وبا تیغ کشیده بر سر آن‌حضرت ایستاد و گفت ای محمد امروز چه کسی تو را از من رها میکندفرمود خدا. و جبرئیل بسینه او زد و شمشیر از دستش افتاد و رسولخدا (ص) آن را بر داشت و بر سینه او نشست و گفت امـروز چه کسی تو را از من رها میکند؟ گفت کسی‌نیست من گواهم که خدا یکی‌است ومحمد رسولخدا است واین آیه‌نازل شد .

ابن شهرآشوب نظیرآن‌را از ثمالی روایت کرده است ودر آخرش افزوده که:

پس ازآنکه بر گشت گفت من‌دیدم یك‌مرد بلندقد سپید اندامی بسینه من کوفت و دانستم که او فرشته خدااست.

۹۸ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن القاسم بن محمّد [وعليّ بن محمّد ، عن القاسم بن محمّد] عن سليمان بن داود المنقريّ ، عن حفص بن غياث ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : إن قدرتم أن لاتعرفوا فافعلوا و ماعليك إن لم يثن النّاس عليك وماعليك أن تكون مذموماً عند النّاس إذا كنت محموداً عندالله تبارك وتعالى ، إنَّ أمير المؤمنين عليه السلام كان يقول : «لاخير في الدّنيا إلاّ لأحد رجلين : رجل يزداد فيها كلَّ يوم إحساناً ورجل يتدارك منيّته بالتوبة »وأنّى له بالتوبة فوالله أن لوسجد حتّى ينقطع عنقه ماقبل الله عزّ وجلّ منه عملاً إلاّ بولايتنا أهل البيت .

ألاومن عرف حقّنا أورجا الثواب بنا رضي بقوته نصف مدّ كلّ يوم و ما يستر به عورته وما أكنّ به رأسه وهم مع ذلك والله خائفون وجلون ودُّوا أنّه حظّهم من الدّنيا و كذلك وصفهم الله عزّ وجلّ حيث يقول : «والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة» ماالذي آتوا به ؟ آتوا والله بالطاعة مع المحبّة والولاية وهم في ذلك خائفون أن لايقبل منهم و ليس والله خوفهم خوف شكّ فيماهم فيه من إصابة الدّين ولكنّهم خافوا أن يكونوا مقصّرين في محبّتنا وطاعتنا .

ثمَّ قال : إن قدرت أن لا تخرج من بيتك فافعل فانَّ عليك في خروجك أن لاتغتاب ولا

☆(اندرز دينى)☆

۹۸ـ از حفص بن غياث از امام صادق (ع) كه فرمود: اگر توانيد كه معروف نشويد همين كار را بكنيد، بر تو باكى نيست كه مردم تو را ستايش نكنند و باز هم بر تو باكى نيست كه پيش مردم نكوهيده باشى هرگاه نزد خدا تبارك وتعالى رو سفيد و ستوده باشى راستى اميرالمؤمنين (ع) ميفرمود: دنيا خوبى ندارد مگر براى دو مرد.

۱ـ مرديكه هر روزه يك كردار نيكى بيفزايد.

۲ـ مرديكه با توبه و بازگشت آماده مرك خود گردد، از كجا ميتواند توبه كند بخدا سوگند اگر سجده كند تا گردنش را بر كند خدا عزوجل هيچ كردارى از او نپذيرد جز بولايت ماخانواده، هلا هر كه حق مارا شناسد و اميد ثواب بوسيله ما دارد بهمان شش هفت سير خوراك روزانه و جامه‌اى كه عورت اورا بپوشد و آنچه براى اوسر پوشى باشد خشنود است و هم آنان با اين زندگى ترسان و هراسانند و دوست دارند كه بهره آن‌ها از دنيا همين باشد و خداءزوجل هم آن‌هارا همچنين وصف كرده تا آنجا كه ميفرمايد :

(۶۳ـ المؤمنون) و آن كسانيكه ميدهند آنچه رادارند و بازهم دل آن‌ها ترسان است ـ چه دارند بخدا وجدان فرمان برى و طاعت بهمراه دوستى و ولايت و آن ها با اين حال ترسانند كه مبادا از آن‌ها پذيرفته نشود و بخدا كه ترسشان ازراه شك و ترديد در عقيده و مذهبى كه دارند نيست ولى ترس دارند كه مبادا دردوستى وطاعت ما كوتاه آمده باشند.

سپس فرمود: اگر توانى كه از خانه‌ات بيرون‌نشوى همان رابكن زيرا در بيرون‌شدن از خانه

تكذب ولاتحسد ولا ترائي ولا تتصنّع ولا تداهن .

ثمّ قال : نعم صومعة المسلم بيته يكفّ فيه بصره ولسانه ونفسه و فـرجه ، إنّ من عرف نعمةالله بقلبه استوجب المزيد من الله عزّ وجلّ قبل أن يظهر شكرها على لسانه ومن ذهب يرى أنّ له على الآخر فضلاً فهو من المستكبرين ؛ فقلت له : إنّما يرى أنّ له عليه فضلاً بالعافية إذا رآه مرتكباً للمعاصي ؟ فقال : هيهات هيهات فلعلّه أن يكون قد غفر له ما أتى و أنت موقوف محاسب أما تلوت قصّة سحرة موسى عليه السلام ثمّ قال : كم من مغرور بما قد أنعم الله عليه و كم من مستدرج بستر الله عليه و كم من مفتون بثناء الناس عليه ثمّ قال : إنّي لأرجو النجاة لمن عرف حقّنا من هذه الاُمّة إلّا لأحد ثلاثة : صاحب سلطان جائر وصاحب هوى والفاسق المعلن .

ثمّ تلا : « قل إن كنتم تحبّون الله فاتّبعوني يحببكم الله » ثمّ قال : ياحفص الحبّ أفضل من الخوف ، ثمّ قال : والله ما أحبّ الله من أحبّ الدّنيا ووالى غيرنا و من عرف حقّنا و أحبّنا فقد

بعهده داريكه غيبت نكنى، دروغ نگوئى، حسد نبرى، خودنمائى نكنى وظاهر سازى نكنى و مداهنه و سستى دردينداری ازخود نشان ندهى.

سپس فرمود: خانه مؤمن چه‌خوب صومعه وعبادتگاه مخصوصى‌است براى او، ديده‌اش در آن از نگاه بدانچه بنانيست محفوظست وهم زبان وجان وفرج او، راستى هر كه نعمت خدا را بدل بفهمد از طرف خداوند عزوجل مستحق فزونى نعمت گردد پيش از آنكه زبان بشكر گشايد و هر كه معتقد باشد كه بر ديگرى برترى دارد هم او ازمتكبرانست.

من باو گفتم: همانا نظرش اينستكه براو از نظر عافيت وسلامت برترى دارد درصورتيكه بيند او مرتكب گناهان است ؟

درپاسخ فرمود هيهات هيهات شايد آنچه او گناه كرده آمرزيده شود وتو بازداشت شوى و به حسابت رسند آياداستان جادوگران موسى (ع) را نخواندى؟ سپس فرمود بسا كسيكه مغروراست بدان چه خدا بوى انعام كرده است وبسا كسيكه درغفلت است براى پرده‌پوشى خدا ازوى و بسا كسيكه بمدح وستايش مردم ازاو فريب خورده‌است.

سپس فرمود: راستى من اميدوار نجاتم براى كسيكه از اين امت حق ما را شناسد مگر براى سه كس:

١ـ يار پادشاه ستمكار وناحق ٢ـ هواپرست ٣ـ آنكه آشكار نابكارى كند ، سپس خوانـد (٣١ـ آل عمران) بگو اگر شماها خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد تا خدا هم شماها را دوست بدارد.

سپس فرمود: اى‌حفص، دوستى از ترس بهتراست سپس فرمودخدارادوست ندارد هر كه‌دنيارا دوست دارد و دنبال جز ما برود و هر كه حق مارا شناسد و ما را دوست دارد خدا تبارك و تعالى را دوست داشته.

أحبّ الله تبارك وتعالى ، فبكى رجل فقال : أتبكي؟ لو أنّ أهل السّماوات والأرض كلّهم اجتمعوا يتضرّعون إلى الله عزّ وجلّ أن ينجيك من النّار ويدخلك الجنّة لم يشفّعوا فيك [ثمّ إن كان لك قلب حيّ لكنت أخوف النّاس لله عزّ وجلّ في تلك الحال] ثمّ قال له : ياحفص كن ذَنباً ولاتكن رأساً ، ياحفص قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من خاف الله كلّ لسانه .

ثمّ قال : بينا موسى بن عمران عليه السلام يعظ أصحابه إذ قام رجل فشقّ قميصه فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: ياموسى! قل له : لاتشقّ قميصك ولكن اشرح لي عن قلبك .

ثمّ قال: مرّ موسى بن عمران عليه السلام برجل من أصحابه وهو ساجد فانصرف من حاجته وهو ساجد على حاله فقال له موسى عليه السلام لو كانت حاجتك بيدي لقضيتها لك ، فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: ياموسى لو سجد حتّى ينقطع عنقه ماقبلته حتّى يتحوّل عمّا أكره إلى ما اُحبّ .

((حديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم))

۹۹- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم وغيره ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما كان شيء أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أن يظلّ جائعاً خائفاً في الله .

مردی گریست امام فرمود: تو گریه میکنی؟! اگر همه اهل آسمانها وزمین جمع شوندو بدرگاه خداعزوجل زاری کنند که تو ازدوزخ رها شوی و ببهشت روی شفاعت آنها درباره تو پذیرفته نباشد [سپس اگر دلت زنده باشد تو درآن حال از خداوند بیش از همه مردم بترسی] سپس باو فرمود ایحفص دنبال باش وسرورمباش .

ایحفص: رسولخدا (ص) فرمود: هر که ازخدا ترسد زبانش گنك است.

سپس فرمود: دراین میان که موسی بن عمران(ع) یاران خودرا پند میداد بناگاه مردی برخاست وپیراهنش راچاك زد وخداعزوجل وحی کرد که ایموسی بوی بگو پیرهن خودرا چاك مزن بلکه دلترا برایم باز کن (تا مرابفهمی).

سپس فرمود: کهموسی بن‌عمران بمردی ازیاران خود گذر کرد که اندرسجده حالی داشت و موسی بوی گفت اگرحاجتت بدست‌من‌میبود آن را بر آوردمی خدا باو وحی کرد ای موسی اگر سجده کند تا گردنش برآید از او نپذیرم تا ازآن وضعیکه من بدم دارم دیگر گونه گردد بوضعیکه خوش دارم.

حدیث رسولخدا (ص)

۹۹- ازامام صادق (ع) که فرمود: چیزی نزد رسولخدا (ص) خوشتر نبود از اینکه روز بسر آورد گرسنه‌ودربیم ازخداوند.

١٠٠ - عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، وأبو عليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن عبدالجبّار جميعاً ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ؛ عن سعيد بن عمرو الجعفي ، عن محمّد بن مسلم قال : دخلت على أبي جعفر عليه السلام ذات يوم وهو يأكل متّكئاً قال : وقد كان يبلغنا أنّ ذلك يكره فجعلت أنظر إليه فدعاني إلى طعامه فلمّا فرغ قال : يا محمّد لعلّك ترى أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله ما رأته عين وهو يأكل وهو متّكيء من أن بعثه الله إلى أن قبضه ؟ قال : ثمّ ردّ على نفسه فقال : لا والله ما رأته عين يأكل وهو متّكيء من أن بعثه الله إلى أن قبضه ثمّ قال: يا محمّد لعلّك ترى أنّه شبع من خبز البرّ ثلاثة أيّام متوالية من أن بعثه الله إلى أن قبضه ، ثمّ ردّ على نفسه ثمّ قال: لا والله ما شبع من خبز البرّ ثلاثة أيّام متوالية منذ بعثه الله إلى أن قبضه ، أما إنّي لا أقول : إنّه كان لا يجد ، لقد كان يجيز الرّجل الواحد بالمائة من الإبل فلو أراد أن يأكل لأكل .

ولقد أتاه جبرئيل عليه السلام بمفاتيح خزائن الأرض ثلاث مرّات يخيّره من غير أن ينقصه الله تبارك وتعالى ممّا أعدّ الله له يوم القيامة شيئاً فيختار التواضع لربّه جلّ وعزّ وما سئل شيئاً قطُّ فيقول: لا، إن كان أعطى، وإن لم يكن قال : يكون، وما أعطى على الله شيئاً قطُّ إلّا سلّم ذلك إليه حتّى أن كان ليعطي الرّجل الجنّة فيسلّم الله ذلك له ، ثمّ تناولني بيده وقال: وإن كان صاحبكم

١٠٠ـ از محمدبن مسلم گويد: يكروز نزد امام باقر (ع) رفتم وآن حضرت تكيه‌زده بودوغذا ميخورد وبما رسيده بود كه‌اين مكروهست ومن باونگانگا ميكردم، مرا برخوراك خوددعوت كرد وچون دست كشيد فرمود: اى‌محمد شايدتو درنظر داريكه كسى رسولخدا (ص) رانديده‌است كه‌تكيه كرده غذابخورد ازروزيكه خداوند اورا مبعوث كرد تا روزيكه جان اورا گرفت؟.

گويد: سپس جواب خودرا داد وفرمود: نه‌بخدا هيچ‌چشمى اورا نديده كه تكيه كندوغذابخورد ازآنگاه كه خداوندش مبعوث كرد تاآنگاه كه جانش‌را گرفت.

سپس‌فرمود: اى‌محمد شايد نظرتو اين‌باشد كه تاسه روز دنبال‌هم از نان گندم سير خـورده باشد؟ ازآنگاه كه‌خداوند اورا مبعوث كرد تاآنگاه كه جانش‌را گرفت؟ سپس جواب خودرا داد و فرمود: نه‌بخدا سه‌روز دنبال‌هم نان سير نخورد از روزيكه خداوند او را مبعوث كرد تا روزى كه جان اورا گرفت.

هلاكه من نگويم پيدانميكرد هرآينه او به‌يك مرد تاصد شترجائزه‌مى‌داد واگر ميخـواست بخورد ميخورد وهرآينه جبرئيل همه كليدهاى گنجينه‌هاى زمين‌را برايش‌آورد وسه بار اورا اختيار پذيرش آنهاداد بى‌اينكه خداوند تبارك‌وتعالى ازآنچه روزرستاخيز برايش آماده كرده چيزى‌بكاهد واو تواضع‌وفروتنيرا براى رضاى خداپرورد گارش جل‌وعز برگزيد، هرگز چيزى ازاو خواسته‌نشد كه‌بگويد، نه، اگربود بخشش ميكرد واگرنبود مى‌فرمود، خواهدبود، و هرگزچيزى برعهده خدا نمى‌داد جزاينكه خداآن‌را قبول‌داشت وبوى تسليم‌ميكرد تاآنجا كه‌بكسى بهشت‌وعده مى‌داد خـدا

ليجلس جلسة العبد ويأكل أكلة العبد ويطعم النّاس خبز البرّ واللّحم ويرجع إلى أهله فيأكل الخبز والزّيت وإن كان ليشتري القميص السنبلاني ّ ثمّ يخيّر غلامه خيرهما، ثمّ يلبس الباقي فاذاجاز أصابعه قطعه وإذاجاز كعبه حذفه.

وما ورد عليه أمران قطّ كلاهمالله رضى إلّاأخذ بأشدّهما على بدنه ولقد ولّى النّاس خمس سنين فماوضع آجرة على آجرة ولالبنة على لبنة ولاأقطع قطيعة ولا أورث بيضاء ولاحمراء إلّاسبعمائة درهم فضلت من عطاياه أراد أن يبتاع لأهله بها خادماً وما أطاق أحدٌ عمله وإن كان عليُّ بن الحسين عليهما السلام لينظر في الكتاب من كتب علي عليه السلام فيضرب به الأرض ويقول: من يطيق هذا؟.

١٠١ - عدّةٌ من أصحابنا؛ عن سهل بن زياد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن حمّاد بن عثمان قال: حدّثني عليُّ بن المغيرة قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: إنّ جبرئيل عليه السلام أتى رسول الله صلى الله عليه و آله فخيّره وأشار عليه بالتواضع وكان له ناصحاً، فكان رسول الله صلى الله عليه و آله يأكل أكلة العبد ويجلس جلسة العبد تواضعاً لله تبارك وتعالى؛ ثمّ أتاه عند الموت بمفاتيح خزائن الدُّنيا فقال: هذه مفاتيح خزائن الدنيا، بعث بها إليك ربّك ليكون لك ما أقلّت الأرض من غير أن

آن‌را قبول داشت و باو تسليم ميكرد، سپس مرا با دست خود پيش كشيد وفرمود:

وراستش اينستكه سرور شما (علي ع) همچون بنده‌اى با تواضع مينشست وبمانند بنده‌اى غذاميخورد بمردم نان گندم و گوشت ميخورانيد و بخانه خود ميرفت و نان و زيت ميخورد، راستش اينستكه پيراهن بلند ميخريد و بهترش را بغلام خود مى‌داد و پست‌تر را مى‌پوشيد واگر آستينش از انگشتانش درمى‌گذشت آن‌را مى‌بريد واگر دامنش ازقوزك پايش بلندتر بود آن‌را قيچى ميزد وهرگز دربرابر دوكار واقع نمى‌شد كه هردو پسندخدا بود جز آنكه هر كدام برتنش سخت‌تر بود آن‌را عمل ميكرد و هرآينه پنج سال روزگار برمردم مسلمان حكومت داشت ونه آجرى روى آجر گذاشت ونه خشتى روى خشتى ونه بكسى تيولى داد ونه پول نقره وطلائى بارث گذاشت جز ۷۰۰ درهم كه ازحقوق بيت‌المالش فزون آمده بود و ميخواست باآن براى خانواده اش خدمتكارى بخرد. كسى تاب كار كرداو رانداشت وراستش اينستكه على بن الحسين (ع) در كتابى از كتب گزارشات كار على (ع) نگاه ميكرد وآن‌را بزمين مياناخت ومى‌فرمود:

كى تاب وتواب اينرا دارد؟

۱۰۱ـ على بن مغيره باز گفت كه شنيدم امام صادق (ع) مى‌فرمود: جبرئيل نزد رسولخدا (ص) آمد و او رامخير كرد (ميان زندگى توانگرانه و درويشانه) و باو اشاره كرد كه تواضع‌پيشه‌سازد و براى اوخيرخواه بود وشيوه رسولخدا (ص) بود كه بمانند بنده‌اى ميخورد وبمانند بنده‌اى مى‌نشست ازتواضع براى رضاى خدا تبارك وتعالى.

سپس هنگام مرگ كليد هاى همه گنجهاى جهان را نزد او آورد و گفت اينها كليد هاى گنجهاى جهانست كه پروردگارت برايت فرستاده تا هر آنچه را زمين روى خود دارد ازآن تو

ينقصك شيئاً ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : في الرّفيق الأعلى .

١٠٢ ـ سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عن عليّ بن عقبة ، عن عبدالمؤمن الأنصاريّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : عرضت عليّ بطحاء مكة ذهباً فقلت : يارب لا ولكن أشبع يوماً وأجوع يوماً فاذا شبعت حمدتك وشكرتك وإذا جُعت دعوتك وذكرتك .

باشد بی اینکه چیزی از مقامت بکاهد رسولخدا (ص) فرمود:

یار مهربان فرازمند مارا بس.

شرحـ وگویا شیخ سعدی ازاینجا گرفته و گفته:

گرمخیر بکنندم بقیامت که چه خواهی — یار مارا وهمه نعمت فردوس شمارا

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «فی الرفیق الاعلی» یعنی دوست دارم دررفیق اعلی باشم جزری گوید درحدیث دعا آمده است که مرا برفیق اعلی برسان، رفیق جمع پیمبرانند که دراعلا علیین نشیمن کنند و رفیق لفظی است بروزن فعیل و معنی جمع دارد چون صدیق و خلیط که بمفرد و جمع اطلاق می شوند و از این باره است قول خدا تعالی و «حسن اولئك رفيقاً» چه خوب رفیقانی باشند آنان.

و گفته‌اند که معنی «الحقنی بالرفیق الاعلی» اینست که مرا بخدا تعالی رسان، گویند ، خدا رفیق است یعنی بنده‌های خود مهربانست و باین معنا است حدیث عائشه گوید شنیدم آن حضرت هنگام مرگش میفرمود: «بل الرفیق الاعلی» و این برای آن بود که مخیر شد میان ماندن در دنیا و آنچه نزد خدااست و برگزید آنچه را نزد خدا است.

۱۰۲ـ امام صادق (ع) فرمود : رسولخدا (ع) فرموده است وادی بطحاء مکه را طلا بمن عرضه کردند گفتم پروردگارا، نه، ولی یك روز سیر باشم ویك روز گرسنه و هر گاه سیر شوم تو را سپاسگزارم و شکر کنم و هر گاه گرسنه باشم تو را بخوانم و تورا یاد کنم.

(حديث عيسى ابن مريم عليه السلام)

١٠٣ - عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليِّ بن أسباط عنهم عليهم السلام قال : فيما وعظ الله عزَّ وجلَّ به عيسى عليه السلام :

ياعيسى أنا ربُّك وربُّ آبائك ، اسمي واحد وأنا الأحد المتفرِّد بخلق كلِّ شيء ، وكلُّ شيء من صنعي وكلٌّ إليَّ راجعون .

ياعيسى أنت المسيح بأمري وأنت تخلق من الطين كهيئة الطير باذني وأنت تحيي الموتى بكلامي فكن إليَّ راغباً ومنِّي راهباً ولن تجد منِّي ملجأً إلّا إليَّ .

ياعيسى اُوصيك وصيَّة المتحنِّن عليك بالرَّحمة حتَّى حقَّت لك منِّي الولاية بتحرِّيك منِّي المسرَّة ، فبوركت كبيراً وبوركت صغيراً حيث ما كنت ، أشهد أنَّك عبدي ، ابن أمتي . أنزلني من نفسك كهمِّك واجعل ذكري لمعادك وتقرَّب إليَّ بالنَّوافل وتوكَّل عليَّ أكفك ولاتوكَّل على غيري فأخذلك .

ياعيسى اصبر على البلاء و ارض بالقضاء ، وكن كمسرَّتي فيك فإنَّ مسرَّتي أن اُطاع فلا اُعصى .

حديث عيسى بن مريم

۱۰۳ـ از علی بن اسباط از آنان (ع) فرمود از پندها که خدا عزوجل به عیسی (ع) داد این است :

ای عیسی منم پروردگارت و پروردگار پدرانت نامم یگانه است و من خود یکی هستم ودر آفرینش هر چیزی تنها هستم و همه چیز ساخت منست و همه بمن باز گردند:

ای عیسی تو بفرمان من مسیح شدی و تو باجازه من مرغ را از خاك آفرینی و توئی که مرده ها را زنده میکنی با سخن من تو بمن دل بده و از من بیمناك باش تو پناهی از من نیابی جز من خودم.

ای عیسی من بمانند يك دل مهربان و خیرخواه بتو سفارش میکنم تا دوستیم برایم سزد و شادیم را دنبال کنی تو در سالخوردگی مبارك باشی و در خردسالی مبارك بودی هر جا بودی من گواهم که تو بنده من و کنیز زاده من هستی مرا از خویش بمنزله مهمات خود مقرر دار ومرا برای معاد خود یاد کن و باانجام نوافل بمن تقرب جوی و برمن توکل کن تا تو را کفایت کنم و برجز من توکل مکن نامن ازیاری تودست بازدارم.

ای عیسی ببلا شکیباباش و بقضا خشنود باش و شادی مرا در خود بجو زیرا شادیم اینست که اطاعت شوم و نافرمانی نشوم.

ياعيسى أحي ذكري بلسانك وليكن ودّي في قلبك .

ياعيسى تيقّظ في ساعات الغفلة واحكم لي لطيف الحكمة .

ياعيسى كن راغباً راهباً وأمت قلبك بالخشية .

ياعيسى راع اللّيل لتحرّي مسرّتي واظمأ نهارك ليوم حاجتك عندي .

ياعيسى نافس في الخير جهدك تعرف بالخير حيثما توجّهت .

ياعيسى احكم في عبادي بنصحي وقم فيهم بعدلي ؛ فقد أنزلت عليك شفاء لما في الصّدور من مرض الشيطان .

ياعيسى لاتكن جليساً لكلّ مفتون .

ياعيسى حقّاً أقول : ما آمنت بي خليقةٌ إلّا خشعت لي ولاخشعت لي إلّا رجت ثوابي فأشهد أنّها آمنة من عقابي مالم تبدّل أو تغيّر سنّتي .

ياعيسى ابن البكر البتول! ابك على نفسك بكاء من ودّع الأهل وقلى الدّنيا وتركها لأهلها وصارت رغبته فيما عند إلهه .

ياعيسى كن مع ذلك تلين الكلام وتفشي السلام ، يقظان إذا نامت عيون الأبرار ، حذراً

ای عیسی زبانت را به‌یاد من زنده دار (یادم را با زبانت زنده دار) و بـاید دوستی من در دلت باشد.

ای‌عیسی درساعات غفلت بیدار بـاش و بدقت‌حکمت برمن قضاوت کن.

ای‌عیسی راغب وراهب باش ودلت‌را باترس رام خود کن.

ای عیسی در شب بـه دنبال تحصیل شادیم باش و روز را روزه دار و لب تشنه بسر آر برای روز نیازت بمن.

ای عیسی تا توانی در کار خیر رقابت کن تاهر جا روی آوری تو رااهل خیر شناسند.

ای‌عیسی درمیان‌بنده‌هایم باندرزمن‌قضاوت کن‌وبعدالت من‌قیام کن‌من بتو نازل کردم آنچه‌درمان درد سینه‌ها است از بیماری شیطانی.

ای‌عیسی همنشین فریبخورده‌ها مشو (یعنی دنیاپرستان)

ای‌عیسی درست گویم هیچ آفریده بمن ایمان‌نیاورد جزاینکه برای من‌خاشع شودو کسی‌برای من‌خاشع نباشد جزاینکه امیدوار بثواب منست ومن گواهم که از کیفر وعذابم درامانست تاآن که سنت مرا تبدیل وتغییر ندهد.

ای‌عیسی ای‌زاده‌بکربتول برخود گریه کن‌بمانند کسیکه با خاندانش برای همیشه‌وداع‌می کند و دنیا را دشمن دارد و آن را باهلش وا می گذارد و همه شوقش بسوی آنچه است که نزد خـدا معبود او است.

ای عیسی با این حال سخن بملایمت و نرمی بگو و سلام رافاش و آشکار ادا کن! بیدار باش

للمعاد ، والزلازل الشداد، وأهوال يوم القيامة حيث لاينفع أهلٌ ولاولد ولامال .

ياعيسى اكحل عينك بميل الحزن إذاضحك البطّالون .

ياعيسى كن خاشعاً صابراً ، فطوبى لك إن نالك ماوعدالصّابرون .

ياعيسى رح من الدّنيايوماًفيوماً، وذق لمافد ذهب طعمه، فحقّاًأقول : ماأنت إلاّ بساعتك ويومك ، فرح من الدّنيا ببلغة وليكفك الخشن الجشب فقد رأيت إلى ماتصير ومكتوب ماأخذت و كيف أتلفت .

ياعيسى إنّك مسؤول فارحم الضعيف كرحمتي إيّاك ولاتقهر اليتيم .

ياعيسى ابك على نفسك في الخلوات وانقل قدميك إلى مواقيت الصلوات وأسمعني لذاذة نطقك بذكري فانّ صنيعي إليك حسن .

ياعيسى كم من اُمّة قدأهلكتها بسالف ذنوب قد عصمتك منها .

ياعيسى ارفق بالضعيف وارفع طرفك الكليل إلى السّماء و ادعني منك فانّي منك قريبٌ ولا تدعني إلاّ متضرّعاً إليّ وهمّك همّاًواحداً فانّك متى تدعني كذلك اُجبك .

آن گاه که دیده نیکان هم در خوابست از ترس معاد و زمین لرزه‌های سخت وهراسهای روز رستاخیز آن جا که نه خانواده سود بخشد و نه فرزند و نه دارائی.

ای عیسی وقتی بیعارها میخندند تو سرمه غم در دیده بکش.

ای عیسی خاشع و صابر باش که خوشا بر تو اگر بتو رسد آنچه بصابران وعده شده‌است.

ای عیسی روز بروز رخت از دنیا بکش وبیرون برو (یعنی باید هرروز گامی بسوی آخرت نهی و باید در برابر از علاقه دنیوی خود هم بکاهی) و آنچه بیمزه است بچش (یعنی دل مبند بدنیا) من درست بگویم که تو همان موجود ساعت و روز خودی دنیا را با یك لقمه نانی بگذران و بهمان زبر و کلفت اکتفاء کن تو میدانی بکجا میروی و هرچه از این دنیا بگیری بحساب تو نوشته‌شود ومنظور شود که در کجا تلف کردی و بمصرف رسانیدی.

ای عیسی راستی تو مسئولی، بناتوان رحم کن چونان که من بتو رحم کنم ، ویتیم‌را مرنجان.

ای عیسی در خلوت بر خود گریه کن و بنمازگاه گام بردار و گفتار خودترا بذکرم شیرین کن و بمن بشنوان زیرا با تو خوب کرده‌ام.

ای عیسی بسا امتی را که به گناهان گذشته اش هلاك کردم و تو را از آن گناهان نگهداری کردم.

ای عیسی با ناتوان نرمش کن و دیده کم بینت را بآسمان بر آور و مرا بخوان که من بتو نزدیکم ، مرا جز بازاری و لابه مخوان و یك دل باش که هر گاه چنین مرا بخوانی تو را اجابت کنم.

ياعيسى إنّي لم أرض بالدُّنيا ثواباً لمن كان قبلك ولاعقاباً لمن انتقمت منه .

ياعيسى إنّك تفنى وأنا أبقى ومنّي رزقك وعندي ميقات أجلك وإليَّ إيابك وعليَّ حسابك فسلني ولاتسأل غيري، فيحسن منك الدُّعاء ومنّي الاجابة .

ياعيسى ما أكثر البشر وأقلّ عدد من صبر ، الأشجار كثيرة وطيّبها قليل ؛ فلا يغرَّنّك حسن شجرة حتّى تذوق ثمرها .

ياعيسى لايغرَّنّك المتمرِّد عليَّ بالعصيان: يأكل رزقي ويعبد غيري ثمّ يدعوني عند الكرب فاُجيبه ثمّ يرجع إلى ما كان عليه فعليَّ يتمرَّد أم بسخطي يتعرّض ؟ فبي حلفت لآخذنّه أخذة ليس له منها منجا ولادوني ملجأ ، أين يهرب من سمائي وأرضي .

ياعيسى قل لظلمة بني إسرائيل لاتدعوني والسحت تحت أحضانكم والأصنام في بيوتكم فانّي آليت أن اُجيب من دعاني وأن أجعل إجابتي إيّاهم لعناً عليهم حتّى يتفرَّقوا .

ای عیسی من دنیا را پاداش کسانیکه پیش از تو بودند نپسندیدم و نه کیفر کسانیکه از آن ها انتقام خواهم.

ای عیسی تو میروی و من میمانم، روزیت با منست و وقت مرگت پیش من، بدرگاه من بر گشت داری و حسابت دامن میکشم، از من بخواه و از جز من مخواه تا خواست تو بجا و نیکو باشد و اجابت مرا جلب کند .

ای عیسی چه اندازه بشر بسیار است و شماره صابران کم، درختها فراوانند و خوب آنها کم هستند، زیبائی درخت نفریبد تا میوه آن را بچشی.

ای عیسی آنکه بنافرمانی من تمرد میکند تو را نفریبد او روزی مرا میخورد ودیگری را می پرستد و باز هم هنگام گرفتاری مرا میخواند و من او را اجابت میکنم و باز هم بر می گردد بدان شیوه ناستوده ایکه داشت آیا بر من تمرد مینماید یا خشم مرا می جوید؟ بذاتم سوگند که او را چنان سختگیرم که رهائی نداشته باشد و در برابر من پناهگاهی نیابد، ازآسمان و زمین من او بکجا تواند گریخت ؟

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید با اینکه حرام در دامن دارید و بتها در میان خانه که من سوگند خوردم هر که مرا بخواند او را اجابت کنم و اجابت اینان اینستکه بر آنها لعن فرستم تا از مجلس دعای خود پراکنده شوند.

شرح ـ از مجلسی ره «و الاصنام فی بیوتکم» شاید مقصود از بت اشرفی و ریال و نقره است و ذخیره‌ها که در خانه انباشته بودند و حقوق آن را نمی دادند و فرمان خدا را در باره آن اجراء نمیکردند و گویا آنهارا میپرستیدند چنانچه در روایت آمده است که ملعون است آنکه اشرفی و پول نقره را بپرستد .

قوله «و أجعل اجابتي اياهم لعناعليهم» یعنی اجابت من برای ستمکاران نسبت بآنچه از امر دنیا

یاعیسی کم اُطیل النظر واُحسن الطلب والقوم في غفلة لایرجعون؟ تخرج الکلمة من أفواههم، لاتعیها قلوبهم، یتعرّضون لمقتي ویتحبّبون بقربي إلی المؤمنین.

یاعیسی لیکن لسانك في السرّ والعلانیة واحداً و کذلك فلیکن قلبك و بصرك واطو قلبك ولسانك عن المحارم و کفّ بصرك عمّا لاخیر فیه فکم من ناظر نظرة قدزرعت في قلبه شهوة ووردت به موارد حیاض الهلکة.

یاعیسی کن رحیماً مترحّماً و کن کما تشاء أن یکون العباد لك وأکثر ذکر[ك] الموت ومفارقة الأهلین ولاتله فانّ اللّهو یفسد صاحبه ولاتغفل فانّ الغافل منّي بعید واذکرني بالصالحات حتّی أذکرك.

یاعیسی تب إليّ بعد الذّنب وذکّر بي الأوّابین وآمن بي وتقرّب بي إلی المؤمنین ومرهم یدعوني معك وإیّاك ودعوة المظلوم فانّي آلیت علی نفسي أن أفتح لها باباً من السماء بالقبول وأن اُجیبه ولو بعد حین.

یاعیسی اعلم أنّ صاحب السوء یعدي وقرین السوء یردي، واعلم من تقارن واختر لنفسك إخواناً من المؤمنین.

طلبند سبب دوری آن ها است از رحمت من و سبب اینستکه آن‌ها را غافلگیر کنم و این خود مایه فزایش سر کشی آن‌ها گردد.

دنباله حدیث ۱۰۳-

ای عیسی تا چند من همی بپایم و خوش بخواهم و آن مردم در غفلت بمانندو رو بر نگردانند سخن از دهانشان بر آید و در دلشان نپاید بخشم من اندر شوند و نزدیکی مرا بمؤمنان خوش دارند

ای عیسی باید زبانت در نهان و عیان یکی باشد و دل و دیده‌ات هم چنین باشد، دل وزبانت را از حرام در پیچ و دیده را از آنچه‌خوبی‌ندارد باز دار بسا بیننده که‌از یکنگاه تخم شهوت در دلش کشته شده و او را ببرتگاه نابودی کشانده.

ای عیسی دل رحم و مهرورز باش و چنان باش که میخواهی بنده‌های خدا برای تو باشند، بسیار یاد مرگ کن و جدائی خویشان در خاطر آور، ببازی دل مبند که بازی صاحب خود را تباه کند وغفلت مورز که غافل از من دوراست ومرا به‌کارهای شایسته یاد کن تا تورا یاد کنم.

ای عیسی بمن باز گرد پس از گناه و به یاد آور بخاطر من آن‌ها را که بسیار توبه کارند وبمن ایمان دار و بخاطر من بمؤمنان نزدیك باش و بفرمایشان تا بهمراهت مرا بخوانند، بپرهیز از نفرین ستمرسیده زیرا من بخود سوگند یاد کردم یك در آسمان‌را برای اجابت او بروی گشاده بگذارم واجابت کنم گرچه پس از مدتی باشد.

ای عیسی بدانکه یاربد سرایت کندو همنشین بد نابودی آرد بپابا که همنشین می‌شوی‌وبرای خود برادران و دوستان مؤمن بر گزین.

ياعيسى تب إليّ فانّي لايتعاظمني ذنب أن أغفره و أنا أرحم الرّاحمين ، اعمل لنفسك في‌مهلة من أجلك قبل أن لايعمل لهاغيرك واعبدني ليوم كألف سنة ممّاتعدّون فيه اُجزي بالحسنة أضعافها وإنّ السيئة توبق صاحبهافامهد لنفسک في‌مهلة ونافس في‌العمل‌الصّالح،فكم من مجلس قد نهض أهله وهم مجارون من‌النّار .

ياعيسى ازهد في الفاني المنقطع وطأرسوم منازل من كان قبلك فادعهم وناجهم هل تحسّ منهم من‌أحد وخذموعظتك منهم ، واعلم‌أنّك ستلحقهم في‌اللّاحقين .

ياعيسى قل‌لمن تمرّدعليّ بالعصيان وعمل بالادّهان ليتوقّع عقوبتي وينتظر إهلاكي إيّاه سيصطلم مع‌الهالكين . طوبى لك ياابن مريم ، ثمّ طوبى لك إن أخذت بأدب إلهك الذي يتحنّن عليك ترحّماً و بدأك بالنّعم منه تكرّماً و كان لك في‌الشّدائد . لاتعصه ياعيسى فانّه لايحلّ لك عصيانه قد عهدت‌إليك كماعهدت إلى‌من كان قبلك وأناعلى ذلك من‌الشاهدين .

ياعيسى ماأكرمت خليقة بمثل ديني ولاأنعمت عليهابمثل رحمتي .

ياعيسى اغسل‌بالماء منك ماظهر، وداوبالحسنات منك‌مابطن فانّك إليّ راجع .

ای عیسی بمن باز گرد و بدرگاهم توبة آور زیرا بر من بزرك نیاید که گناهیرا بیامرزم با اینکه من ارحم الراحمین هستم، برای خود تا مهلت از عمرداری کار کن پیش از آنکه‌دیگری به کارت نیاید و کردارت نیفزاید مرا بپرست برای روزیکه بمانند هزار سالست از آنچه شماره کنید که در آن‌روز حسنه را چند برابر پاداش دهم و راستی که سیئه در آن روزصاحب خود را گرفتار کند، برای‌خود در دوران مهلت آمادگی فراهم ساز و در کار خوب رقابت کن چه بسا مجلسیکه اهل‌آن از آن برخیزند و خود را از دوزخ پناه داده باشند.

ای عیسی در این جهان فانی بی‌دنباله بیرغبت باش و گام نه بر منزل آن ها که پیش از تو زیسته اند و رفته اند و آن ها را بخوان و با آن ها راز گو آیا از احدی از آنان احساسی بکنی؟ تو پند خود را از آن ها بر گیر و بدانکه تو هم بزودی بهمراه کا روانی‌بدانهاخواهی‌رسید

ای عیسی بهر آنکه بنافرمانی من تمرد کند و بمداهنه و سستی گراید بگو باید توقع کیفر مرا دارد و انتظار نابود کردن مرا کشد او بزودی با هالکان ربوده می‌شود، خوشا بر توای‌زاده مریم و باز هم خوشا بر تو اگر تربیت معبود خود را بپذیریکه از مهرورزی بر تو ترحم می آورد و از کرم‌خود بتونعمت بخشی آغازد ودرسختیها یادآور تواست،

ای عیسی نافرمانی او را مکن‌زیرا نافرمانیش برایت روانیست،من بتوسفارش کردم چنانچه بکسانیکه پیش ازتو بودند سفارش کردم ومن خود برآن از گواهانم.

ای عیسی هیچ‌آفریده‌را بمانند نعمت دینم گرامی نداشتم (که بوی ارزانی‌داشتم) ونعمتی چون مهر خودم‌بوی ندادم . ای‌عیسی برون خودرا باآب بشوی وآنچه دردرون داری باکردار نیك پاك کن زیرا تو بدرگاه من خواهی برگشت .

یاعیسی أعطیتك ماأنعمت بهٖ علیك فیضاً من غیر تكدیر وطلبت منك قرضاً لنفسك فبخلت به علیها لتكون من الهالكین .

یاعیسی تزیّن بالدّین وحبّ المساكین وامش علی الأرض هوناً وصلّ علی البقاع فكلّها طاهر .

یاعیسی شمّر فكلّ ماهو آت قریب واقرأ كتابي وأنت طاهر وأسمعني منك صوتاً حزیناً .

یاعیسی لاخیر في لذاذة لاتدوم و عیش من صاحبه یزول ، یاابن مریم لورأت عینك ما أعددت لأولیائي الصالحین ذاب قلبك وزهقت نفسك شوقاً إلیه ، فلیس كدار الآخرة دار تجاور فیها الطیّبون ویدخل علیهم فیها الملائكة المقرّبون وهم ممّا یأتي یوم القیامة من أهوالها آمنون ، دار لایتغیّر فیها النعیم ولایزول عن أهلها . یاابن مریم نافس فیها مع المتنافسین فانّها اُمنیّة المتمنّین ، حسنة المنظر ، طوبی لك یاابن مریم إن كنت لها من العاملین مع آبائك آدم وإبراهیم ، في جنّات ونعیم ، لاتبغي بها بدلاً ولاتحویلاً كذلك أفعل بالمتّقین .

یا عیسی اهرب إليّ مع من یهرب من نارذات لهب ونارذات أغلال وأنكال لایدخلها روحٌ

ای عیسی آنچه بتو دادم انعامی است شایان وبی كدورت و ازتو وامی خواستمكه برای خودت پس انداز باشد وتو از آن دریغ كردی تاازهالكان باشی.

ای عیسی خودرا بدینداری ودوستی مستمندان بیارای وبرروی زمین آرام راه برو وبر هر تیكه زمین نماز گذار زیرا همه آن ها پاك هستند.

ای عیسی دامن برچین وآماده شو كه هر آنچه آمدنی است نزدیك باشدو كتاب مرا برخوان بااینكه پاك باشی وآواز اندوه گین خودرا بمن بشنوان.

ای عیسی لذتیكه نپایددلبستن را نشاید وزندگی كه برافتد خوب ودلنشین نیفتد، ای زاده مریم اگر دیده تو بیند آنچه را برای اولیاء خوب و شایسته ام آماده كردم دلت آب شود و جانت از شوق بدان در تن نگنجد و بدرآید ، چون خانه آخرت خانه ای نیست، در آن جا پاكان همسایه یكدیگرند و فرشته های مقرب بر آنها در آیند و آنان باشند كه روز رستا خیز از هراس ها آسوده اند.

خانه ایستكه نعمت آن دیگر گون نگردد و از دست نعمتخواران بدر نرود، ای زاده مریم بخاطر آن باهمگنان رقابت كن زیرا آن نهایت آرمان آرزوداران است. زیبامنظراست . خوشا برتوای زاده مریم اگر برای آن كار كنی بهمراه كسانی كه برای آن كار كردند بهمراه پدرانت آدم وابراهیم در جنات نعیم باشی وبجای آن بدلی نخواهی و از آن نقل مكان نجوئی و هم چنین میكنم با پرهیز كاران .

ای عیسی بگریز با هر كه گریزد از آتش شرر بار و از دوزخ پر از كند و زنجیر، نه هر گز

ولايخرج منها غمّ أبداً ، قطع كقطع اللّيل المظلم من ينج منها يفزولن ينجومنها من كان من الهالكين ، هي دارالجبّارين والعتاة الظالمين و كلّ فظّ غليظ و كلّ مختال فخور .

ياعيسى بئست الدّارلمن ركن إليها وبئس القرار دارالظالمين إنّــي اُحذّرك نفسك فكن بي خبيراً .

ياعيسى كن حيث ما كنت مراقباًلي واشهد على أنّي خلقتك وأنت عبدي وأنّي صوّرتك وإلى الأرض أهبطتك .

ياعيسى لايصلح لسانان في فم واحد ولاقلبان في صدر واحد و كذلك الأذهان .

ياعيسى لاتستيقظنّ عاصياً ولاتستنبهنّ لاهياً وأفطم نفسك عن الشهوات الموبقات و كلّ شهوة تباعدك منّي فاهجرها ، واعلم أنّك منّي بمكان الرّسول الأمين فكن منّي على حذر و اعلم أنّ دنياك مؤدّيتك إليّ وأنّي آخذك بعلمي فكن ذليل النّفس عند ذكري ، خاشع القلب حين تذكرني ، يقظاناعندنوم الغافلين .

ياعيسى هذه نصيحتي إيّاك وموعظتي لك فخذهامنّي وإنّي ربّ العالمين .

نسیم خوش در آن در آید و نه غمی از آن بر آید چون تیکه های شب تـار است ، هر که از آن نجات یابد کامیاب است و هر گز از آن نجات نیابد کسیکه از هالکان است آن است خانه زور گویان و سر کشان ستمکار و هرسخت روی سخت‌دل و هرمتکبریکه بخودمینازد.

ای عیسی بدخانه‌ایست آن برای کسیکه بدان اعتماد کرده‌است و چه‌بدقرار گاهی‌است‌خانه ستم‌کاران براستی‌من تورا ازخودت برحذر میدارم تابمن آگاه باشی.

ای‌عیسی درهرجا باشی مرا درنظرداشته باش وبرای من گواه‌باشکه من تورا آفریدم وتوبنده من‌هستی وبدانکه من تورا صورت کشیدم وبزمین فرود آوردم.

ای عیسی دو زبان یك دهان را نشایند و دو دل در یك‌قفسه سینه نگنجنـدو همچنین‌با شند خاطر ها.

ای عیسی هیچ نافرمانیرا بیدار مکن و بر سر گناه میاور (در حال نافرمانی هشدار مده و بیدار مکن خ‌ل) و هیچ بازیکر را آگاه مساز تا بیشتر بازی کند (در حال بازی کسیرا آگاه‌مکن خ‌ل) خود را از بستان شهوتها ببر که هلاك کننده‌اند هر شهوتیکه تورا ازمن دورسازد و بدانکه تو نسبت بمن مقام یك‌رسول امین‌را داری ازمن‌درحذرباش.

وبدانکه‌دنیای توات‌سرانجام‌بمنت‌خواهد کشانیدو من درعلم خود تورا مأخوذ خواهم‌داشت تو وقتی مرایاد کنی خود را خوار شمار وچون مرابزبان آری دردل خود از من بیم دار تو هنگام خواب‌غافلان بیدار باش .

ای عیسی اینست اندرز من بتو وپند من‌برایت ،آن رادریاب وبراستی‌من‌پروردگار جهانیانم.

ياعيسى إذا صبر عبدي في جنبي كان ثواب عمله عليّ و كنت عنده حين يدعوني و كفابي منتقماً ممّن عصاني ، أين يهرب منّي الظالمون .

ياعيسى أطب الكلام و كن حيثما كنت عالماً متعلّماً .

ياعيسى أفض بالحسنات إليّ حتّى يكون لك ذكرها عندي وتمسّك بوصيّتي فانّ فيها شفاء للقلوب .

ياعيسى لاتأمن إذا مكرت مكري ولاتنس عند خلوات الدنيا ذكري .

ياعيسى حاسب نفسك بالرّجوع إليّ حتّى تتنجّز ثواب ماعمله العاملون اُولئك يؤتون أجرهم وأنا خير المؤتين .

ياعيسى كنت خلقاً بكلامي، ولدتك مريم بأمري المرسل إليها روحي جبرئيل الأمين من ملائكتي حتّى قمت على الأرض حيّاً تمشي ، كلّ ذلك في سابق علمي .

ياعيسى زكريّا بمنزلة أبيك و كفيل اُمّك إذ يدخل عليها المحراب فيجد عندها رزقاً و نظيرك يحيى من خلقي وهبته لاُمّه بعد الكبر من غير قوّة بها أردت بذلك أن يظهر لها سلطاني و يظهر فيك قدرتي ، أحبّكم إليّ أطوعكم لي وأشدّكم خوفاً منّي .

ای عیسی هر گاه بنده‌ام در کنار من و بطرفداری من شکیبائی کند مزد کردار او با من باشد وهر گاه مرا بخواند من نزد او باشم و بس است که من از کسیکه نافرمانیم کند انتقام کشم ستمکاران ازدست من کجا گریزند؟

ای عیسی شیرین‌سخن باش وهرجا باشی داناودانشجو باش.

ای عیسی حسنات را بدر گاه‌من روان کن و بخاطر من انجام‌ده تاتو درنزد من نامبرده شوی و بسفارش من بچسب زیرادر آنست درمان دلها.

ای عیسی چون مکر کردی از مکرم آسوده مباش و در خلوتهای جهان یادم‌رافراموش‌مکن

ای عیسی خودرا ببر گشت بدر گاهم محاسبه کن تادریافت کنی ثواب آنانکه کارگران مننـد ، آنان دوبار مزد خودرا بگیرند ومن بهترین مزدبدهانم.

ای عیسی بگفته من‌بدید باش مریم‌تورا بفرمان منکه‌بوی گسیل‌شدوروحم‌رابدورسانیدزائیدو آن جبرئیل امین بود که از فرشته‌های من است تااینکه توبروی زمین یك‌فرد زنده‌ای بپاخاستی و راه رفتی همه اینها درسابقه علم من بود.

ای عیسی زکریا تورا چون بدربست پرستار ونگهدار مادر تواست آنگاه که در محراب برسر اومیرفت ومیدید در برابر او روزی فراهم‌است ویحیی بمانند تواست که منش‌آفریدم واو را بمادر پیر وسالخورده‌اش بخشیدم بی‌نیروئی که دراو بود من‌خواستم با این خلقت سلطنت خودم را بـدو بدیدار کنم و بوجود تو قدرت نمائی کنم محبوب تر شماها نزد من فرمان بر شماها است وآنکه بیشتر ازمن ترسد.

ياعيسى تيقّظ ولاتيأس من روحي وسبّحني مع من يسبّحني وبطيّب الكلام فقدّسني .

ياعيسى كيف يكفر العباد بي ونواصيهم في قبضتي وتقلّبهم في أرضي؛ يجهلون نعمتي ويتولّون عدوّي و كذلك يهلك الكافرون .

ياعيسى إنّ الدّنيا سجن منتن الرّيح وحسن فيها ماقد ترى ممّا قد تذابح عليه الجبّارون وإيّاك والدّنيا فكلّ نعيمها يزول وما نعيمها إلّا قليل .

ياعيسى ابغني عند وسادك تجدني وادعني و أنت لي محبّ فانّي أسمع السامعين أستجيب للدّاعين إذا دعوني .

ياعيسى خفني وخوّف بي عبادي ؛ لعلّ المذنبين أن يمسكوا عمّا هم عاملون به فلا يهلكوا إلّا وهم يعلمون .

ياعيسى ارهبني رهبتك من السبع والموت الذي أنت لاقيه فكلّ هذا أنا خلقته فإيّاي فارهبون .

ياعيسى إنّ الملك لي وبيدي وأنا الملك فان تطعني أدخلتك جنّتي في جوار الصّالحين .

ای عیسی بیدار باش و از رحمتم نومید مباش و مرا تسبیح گو باهر آنکه مرا تسبیح گوید و با سخن پاکیزه مرا تقدیس کن.

ای عیسی چگونه بنده‌هایم بمن کافر باشند و مهار آنها بدست منست و در زمین پهلو بپهلو میگردند و رفت و آمد میکنند ، نعمت مرا نادیده گیرند و با دشمن من دوستی کنند و چنین باشد که کافران هلاك باشند.

ای عیسی راستی دنیا زندان گندوئی است و خوشی آن همان است که مینگری جباران برسر آن یکدیگر را سر میبرند بپرهیز از دنیا که همه نعمتش زائل است و نعمت فراوانش جز اندکی نیست

ای عیسی مرا در نزد بالش خود بجو تا همان‌جا بیابی و با دل پرمهر مرا بخوان که من ازهمهٔ شنواها شنواترم و اجابت کنم برای دعا کنندگان هر گاه بدرگاهم دعا کنند .

ای عیسی از من بترس و بنده هایمرا از من بترسان شاید گنهکاران از آنچه کنند دست باز دارند و آنان بهلاکت نرسند مگر دانسته (یعنی بوسیله انذار حجت بر آنها تمام میشود و دانسته بهلاکت میرسند).

ای عیسی برابر ترسندهٔ از یك درنده و ترس از مرك ناگزیر من بترس همه اینها را من آفریدم تنها از من بترسید ؟

ای عیسی راستیکه سلطنت از منست و بدست منست ومنم پادشاه حقیقی اگر مرا اطاعت کنی تو را ببهشت برم و در جوار نیکان باشی.

يا عيسى إنّي إذاغضبت عليك لم ينفعك رضى من رضي عنك و إن رضيت عنك لم يضرّك غضب المغضبين .

يا عيسى اذكرني في نفسك أذكرك في نفسي واذكرني في ملائك أذكرك في ملاء خير من ملاءالآدميّين .

يا عيسى ادعني دعاء الغريق الحزين الذي ليس له مغيث .

يا عيسى لاتحلف بي كاذباً فيهتزّ عرشي غضباً ، الدُّنيا قصيرة العمر ،طويلة الأمل وعندي دارخير ممّا تجمعون .

يا عيسى كيف أنتم صانعون إذا أخرجت لكم كتاباً ينطق بالحقّ وأنتم تشهدون بسرائر قد كتمتموها وأعمال كنتم بها عاملين .

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل غسلتم وجوهكم ودنّستم قلوبكم ، أبي تغترّون أم عليَّ تجترئون، تطيبون بالطيب لأهل الدُّنيا وأجوافكم عندي بمنزلة الجيف المنتنة كأنّكم أقوام ميّتون .

يا عيسى قل لهم : قلّموا أظفاركم من كسب الحرام وأصمّوا أسماعكم عن ذكر الخنا و أقبلوا عليَّ بقلوبكم فانّي لست اُريد صوركم .

ای عیسی چون من برتو خشم گیرم خشنودی هر که ازتو خشنود باشد تو را سود ندهد و اگر من ازتو خشنود باشم خشم همه خشمنده‌هایت زیان ندارد.

ای عیسی در پیش خود مرایاد کن تا در پیش خودم یادت کنم و در میان جمعم نام ببر تا در میان جمعی تورانام برم که ازجمع آدمیان بهتر باشند ؟

ای عیسی‌مرا بخوان بمانند خواندن غریق اندوه گین که دادرسی ندارد .

ای‌عیسی بمن بدروغ سوگندمخور تاعرشم از خشم بلرزد، دنیا کوتاه مدت ودراز آرزو است ونزد من یك‌خانه است بهتر ازآنچه شما فراهم کنید و گرد آورید.

ای عیسی شما ها چه خواهید کرد هرگاه من برای شما نامه عملی بیرون آورم که بدرستی گویا است و شما خودتان گواهی دهید براز های درون خود که نهان میداشتید و کردار ها که شما میکردید.

ای‌عیسی‌بستمکاران بنی‌اسرائیل بگو چهره‌های خود را میشوئیدو دلهای‌خودراچرکین‌میدارید آیا مرا فریب میدهید یا بمن‌دلیری میکنید؟ برای اهل دنیاعطر بخود میزنید و درونهای شمانزد من چون مردار گندیده و بدبو است گویا شما مردمی مرده‌اید .

ای عیسی بآنهابگو ناخن از کسب حرام بچینید و گرد آن مگردید واز ذکر دشنام وحرف بد کرباشید واز دل‌بمن رو کنید زیرا من همان صورتهای شمارا نمیخواهم.

يا عيسى افرح بالحسنة فانّها لي رضى ، و ابك على السيّئة فانّها شين و ما لا تحبّ أن يصنع بك فلا تصنعه بغيرك وإن لطم خدّك الأيمن فأعطه الأيسر و تقرّب إليّ بالمودّة جهدك وأعرض عن الجاهلين .

يا عيسى ذلّ لأهل الحسنة وشاركهم فيها و كن عليهم شهيداً وقل لظلمة بني إسرائيل : يا أخدان السوء والجلساء عليه إن لم تنتهوا أمسخكم قردة و خنازير .

يا عيسى قل لظلمة بني إسرائيل : الحكمة تبكي فرقاً منّي وأنتم بالضحك تهجرون ، أتتكم براءتي أم لديكم أمانٌ من عذابي أم تعرّضون لعقوبتي ؟ فبي حلفت لأتركنّكم مثلاً للغابرين .

ثمّ اُوصيك يا ابن مريم البكر البتول بسيّد المرسلين و حبيبي فهو أحمد صاحب الجمل الأحمر والوجه الأقمر ، المشرق بالنور ؛ الطاهر القلب ، الشديد البأس ، الحييّ المتكرّم ، فانّه رحمة للعالمين وسيّد ولد آدم يوم يلقاني ؛ أكرم السابقين عليّ وأقرب المرسلين منّي ، العربيّ الأمين ، الدّيّان بديني ، الصّابر في ذاتي ، المجاهد المشركين بيده عن ديني ، أن تخبر به بني إسرائيل وتأمرهم أن يصدّقوا به وأن يؤمنوا به وأن يتّبعوه وأن ينصروه .

ای عیسی بحسنه شاد باش که مرا پسند است و بر گناه گریه کن که زشت و بدنما است و آنچه‌را دوست نداری باتو بکنند بادیگران مکن و اگر کسی سیلی بگونه راستت زد گونه چپت‌را هم باو بده و به دوستی بمن نزدیکی جو تا توانی و از نادانها روی گردان.

ای عیسی برای خوشکرداران تواضع کن و باآنها در کردارشان شریك شو و گواه آنان باش وبستمکاران بنی اسرائیل بگو ای یاران بد کرداری و همنشینان بر آن اگر باز نایستید من شمارا بمیمون و خوك مسخ میکنم .

ای عیسی بستمکاران بنی اسرائیل بگو حکمت از بیم من گرید و شماها با خنده یاوه‌سرائی کنید برات آزادی ازمن دریافتید؟ یاخط امان ازعذاب من بدست شماست؟ یاخود رادچار کیفرمن خواهید ؟ بخودم سوگند شمارا یکنمونه عبرت سازم برای آینده‌ها.

پس از این بتوسفارش کنم ای زاده مریم بکر بتول بسید رسولان وحبیب خودم که او احمداست ودارای شتر سرخ موو چهره ماه‌خواست، تابنده است بنور قرآن، پاك دل است و سخت نبرد، آزرمخوو کرامتجو است زیرا او رحمت جهانیان و سید آدمیزادگان است روزیکه مرا ملاقات کند گرامی ترین پیشتازان بدرگاه منست و نزدیکترین رسولان به آستان من ، عربی است و امین و دادبخش بدین درباره من شکیبا است و بدست خود از دینم در برابر مشرکان جهاد میکند، سفارش من اینستکه بینی اسرائیل گزارش و مژده آمدن اورا بدهی و بآنها فرمائی تا او را تصدیق کنند وباو بگروند و از او پیروی کنند و اورا یاری دهند.

قال عيسى عليه السلام : إلهي من هو حتّى اُرضيه؟ فلك الرضا قال : هو محمّد رسول الله إلى النّاس كافّة أقربهم منّي منزلة وأحضرهم شفاعة ، طوبى له من نبيّ وطوبى لاُمّته إن هم لقوني على سبيله ، يحمده أهل الأرض ويستغفر له أهل السّماء ، أمينٌ ميمونٌ طيّبٌ مطيّبٌ ، خير الباقين عندي، يكون في آخر الزّمان إذا خرج أرخت السماء عزاليها وأخرجت الأرض زهرتها حتّى يروا البركة واُبارك لهم فيما وضع يده عليه ، كثير الأزواج ؛ قليل الأولاد ، يسكن بكّة موضع أساس إبراهيم .

ياعيسى دينه الحنيفيّة وقبلته يمانيّة وهو من حزبي وأنا معه فطوبى له ثمّ طوبى له ؛ له الكوثر والمقام الأكبر في جنّات عدن يعيش أكرم من عاش و يقبض شهيداً ، له حوض أكبر من بكّة إلى مطلع الشمس من رحيق مختوم ، فيه آنية مثل نجوم السماء وأكواب مثل مدر الأرض عذب فيه من كلّ شراب وطعم كلّ ثمار في الجنّة، من شرب منه شربة لم يظمأ أبداً وذلك من قسمي له وتفضيلي إيّاه على فترة بينك وبينه يوافق سرّه علانيته وقوله فعله ، لايأمر النّاس إلّا بما يبدأهم به ، دينه الجهاد في عسر و يسر تنقاد له البلاد و يخضع له صاحب الرّوم على دين

عیسی عرض کرد معبودا نامش چیست تامن رضـای او را فراهم سازم که رضا از آن تواست ؟
ــ او محمد استکه رسولخدا است برهمه برهرمردم ، از همه بمن نزدیکتر است و شفاعتش از همه بیشتر و پذیرا تر، خوشا بدو. چنان پیمبری و خوشا بامت او اگر براه اوروند تا بمن برسند ، اهل زمین او را ستایند واهل آسمان برای او آمرزشخواهند.

امین است وبا میمنت، پاك است و پاکیزه، و بهترین باقیماندگان است نزد من. در آخرالزمان است و چون برآید آسمان دهانه گشاید وزمین شکوفه‌های خود را بیرون نماید تا برکت رابینند و من برهرچه او دست نهد برکت دهم ، پر همسر است و کم فرزند ، نشیمن او در مکه استکه بنیاد ابراهیم است.

ای عیسی دینش یگانه پرستی است و قبله‌اش یمانی سو ، و او از حزب منست و من بهمراه اویم؛ خوشا بر او و بازهم خوشا بر او، از آن او است کوثر و مقام اکبر، در جنات عدن زندگی کند ارجمندترین زنده‌ها و شهید راه خدا جان دهد حوضی دارد که بزرگتر است از مکه تا خورـ آیان پر از نوشابه‌ای سربسته و بی‌آلایش در آن جامها است چون اختران آسمان و تنگهابانداز کلوخهای روی زمین، خوشگوار است و هر نوشیدنی درآن است و مزه همه میوه‌های بهشتیرا دارد هرکه از آن یك شربتی نوشد هرگز تشنه نشود واین برای قسمتی استکه من باودادم وتفضیلی که براونهادم بخاطراینکه مدتی پس‌ازتومبعوث شود.

نهانش باعیانش موافق‌است و گفتارش باکردارش بمردم نفرماید جز آنچه بدان‌آغازد ، دینش جهاد و مبارزه است در دشواری و همواری، همه کشورهایش زیر فرمان آیند و فرمانروای روم برای او کوچکی نماید، بر کیش ابراهیم باشد سر خوراك نام خدا برد، سلام را فاش گوید و آن

إبراهيم يسمّي عندالطعام ، ويفشي السّلام ، ويصلّي والنّاس نيام ، له كلّ يوم خمس صلوات متواليات ، ينادي إلى الصلاة كنداء الجيش بالشعار ويفتتح بالتكبير ويختتم بالتسليم ويصفّ قدميه في الصلاة كما تصفّ الملائكة أقدامها ويخشع لي قلبه ورأسه .

النور في صدره والحقّ على لسانه وهو على الحقّ حيثما كان أصله يتيم ضالّ برهة من زمانه عمّا يراد به ، تنام عيناه ولا ينام قلبه له الشفاعة وعلى اُمّته تقوم السّاعة ، ويدي فوق أيديهم فمن نكث فانّما ينكث على نفسه ، و من أوفى بما عاهد عليه أوفيت له بالجنّة ، فمر ظلمة بني إسرائيل ألّا يدرسوا كتبه ، ولا يحرّفوا سنّته، و أن يقرؤوه السلام فانّ له في المقام شأناً من الشأن .

يا عيسى كلّما يقرّبك منّي فقد دللتك عليه و كلّما يباعدك منّي فقد نهيتك عنه فارتد لنفسك .

يا عيسى إنّ الدّنيا حلوة وإنّما استعملتك فيها فجانب منها ما حذّرتك وخذ منها ما أعطيتك عفواً .

يا عيسى انظر في عملك نظر العبد المذنب الخاطىء ولا تنظر في عمل غيرك بمنزلة الربّ كن فيها زاهداً ولا ترغب فيها فتعطب .

گاه كه مردم در خوابند او نماز بخواند ، اورا هرروزه پنج نوبت نماز دنبال هم باشد براى اقامه نماز بمانند لشكريان نبرد شعار بلند كند باالله اكبر نماز گشايد و با سلام بپايانش رساند در نماز دو گام در صف كند چنانچه فرشته‌ها گامها در صف كنند ، دل وسر او براى من خاشع است

سينه‌اش پر نور است وزبانش بحق گو يا است او باحق است هر آن جا كه حق باشد، از بنياد يتيم است، درمدتى اززمانش از آن چه ازوى خواسته شده است (كه وحى ونبوت است) بيراهه است، دوچشمش بخوابند و دلش نميخوابد ، شفاعت از آن اواست و قيامت برامت او بر پا شود و دست من روى دست آنها است و هر كه نقض بيعت كند همانا برضرر خود نقض بيعت كرده است و هر كه بدانچه خدا باا و پيمان نهاده است وفا كند من در وعده بهشت باو وفا كنم توستمكاران بنى اسرائيل را بفرما كتب اورا كهنه نشمارند وازسنت او به يك سو نروند وسلام باو برسانند زيرا براى او درمقام نبوت شأن بلندى است .

اى عيسى هرچه تو را بمن نزديك كند من تو را بدان رهنمائى كردم و هرچه تورا از من دور كند من تورا از آن نهى كردم توهم براى خودت جويا وپويا باش .

اى عيسى راستى دنيا شيرين است ومن تورا درآن بكار گماشتم ازآنچه تورا برحذر داشتم دورى كن و آنچه بتو از آن عطا كردم ازراه فضل واحسان بر گير .

اى عيسى در كردار خودبنگر نگريستن بنده گنهكار وخطاكار ودر كار ديگران چون پرورنده وصاحب اختيارى نگاه مكن، درآن زاهدباش وبدان دل‌مده تانابود گردى.

ياعيسى اعقل وتفكّر وانظر في نواحي الأرض كيف كان عاقبة الظالمين .

ياعيسى كلّ وصفي لك نصيحة و كلّ قولي لك حقّ وأنا الحقّ المبين، فحقّاً أقول : لئن أنت عصيتني بعد أن أنبأتك ، مالك من دوني وليّ ولا نصير .

ياعيسى أذلّ قلبك بالخشية وانظر إلى من هو أسفل منك ولا تنظر إلى من هو فوقك واعلم أنّ رأس كلّ خطيئة وذنب هو حبّ الدّنيا فلا تحبّها فانّي لا اُحبّها .

ياعيسى أطب لي قلبك وأكثر ذكري في الخلوات واعلم أنّ سروري أن تبصبص إليّ، كن في ذلك حيّاً ولا تكن ميّتا .

ياعيسى لا تشرك بي شيئاً و كن منّي على حذر ولا تغترّ بالصحّة وتغبط نفسك فانّ الدّنيا كفييء زائل وما أقبل منها كما أدبر ، فنافس في الصالحات جهدك و كن مع الحقّ حيثما كان وإن قطّعت واُحرقت بالنار ، فلا تكفر بي بعد المعرفة فلا تكوننّ من الجاهلين ؛ فانّ الشيء يكون مع الشيء .

ياعيسى صبّ لي الدّموع من عينيك واخشع لي بقلبك .

ای عیسی تعقل کن و بیندیش و درهرسوی زمین بنگر که چگونه بوده سر انجام ستمکاران .

ای عیسی هرشرح و بیانم برایت اندرز است و هر گفته‌ام درست است و منم درست و آشکار کننده و بدرستی گویم: اگر تو پس‌از اینکه آگاهت کردم مرا نافرمانی کنی برایت دربرابر من سرپرست و یاوری نیست.

ای عیسی دلت را با ترس رام کن و بزیردستت نگاه کن و ببالا دست خود نگاه مکن وبدانکه سرهر گناه و خطاکاری همان دوستی دنیا است تو آن را دوست مدار که منهم آن رادوست ندارم .

ای عیسی دلت را برایم پاك کن وبسیار درخلوت یادم کن وبدانکه شادیم دراینستکه بدرگاهم اظهار زبونی کنی، دراینباره زنده باش ومرده مباش .

ای عیسی هیچ چیز را شریك من مگیر وازمن درحذرباش و بتندرستی خود فریب مخور وبرخود رشك مبر زیرا دنیا چون سایه‌ای گذرا است و آنچه هم که پیش آید بمانند همان استکه گذشته و پشت داده ، توتا توانی درکارهای نیك رقابت کن و خود را پیش بینداز و باحق و درستی باش هر جا که باشد و گرچه تیکه تیکه شوی و با آتش سوخته گردی، پس از شناختن بمن کفر مورز و از نادانها مباش زیرا هر چیزی با چیزی باشد (یعنی نادانی کردن با معرفت تناسب ندارد بلکه اطاعت وفرمان بری باید باآن باشد) .

ای عیسی ازدو چشمت برایم اشك بریز و دلت برایم خاشع باشد.

ياعيسى استغث بي في حالات الشدّة فانّي اُغيث المكروبين و اُجيب المضطرّين و أنا أرحم الراحمين .

١٠٤ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ، عن منصور بن يونس ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا استقرّ أهل النّار في النّار يفقدونكم فلا يرون منكم أحداً فيقول بعضهم لبعض : « ما لنا لا نرى رجالاً كنّا نعدّهم من الأشرار ۞ اتّخذناهم سخريّاً أم زاغت عنهم الأبصار» قال : وذلك قول الله عزّ وجلّ : « إنّ ذلك لحقّ تخاصم أهل النّار » يتخاصمون فيكم فيما كانوا يقولون في الدّنيا .

((حديث ابليس))

١٠٥ ـ أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان ، عن يعقوب بن شعيب قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام : من أشدّ النّاس عليكم ؟ قال : قلت : جعلت فداك كلّ ، قال : أتدري مِمّ ذاك يا يعقوب ؟ قال : قلت لا أدري جعلت فداك ، قال : إنّ إبليس دعاهم فأجابوه و أمرهم فأطاعوه ودعاكم فلم تجيبوه وأمركم فلم تطيعوه فأغرى بكم النّاس .

ای عیسی در هنگامه سخت ازمن دادرسی خواه زیرا من دادرس گرفتارانم و بی‌چاره‌ها را اجابت میکنم ومنم ارحم الراحمین .

حدیثی در فضل شیعه

١٠٤ـ از عنبسه از امام صادق (ع) فرمود: چون دوزخیان در دوزخ برقرار شوند شماها را گم کنند و یکیرا در آن‌جا نبینند و به یکدیگر گویند (٦١ـ ص) چه شده است ما را که نبینیم مردانی را که ما در دنیا آنها را از بدان می‌شمردیم ٦٢ـ آنها را بمسخره می گرفتیم و یا اینکه دیده ما ازآنها می‌لغزد (یعنی از بس خرد و حقیرند بدیده نیایند) فرمود اینست تفسیرقول خداعزوجل ٦٣ـ راستی این درست استکه اهل دوزخ ستیزه می کنند .

ستیزه آنان درباره شماها است نسبت‌بدانچه در دنیا می گفتند.

حدیث ابلیس

١٠٥ـ از یعقوب بن‌شعیب گوید امام صادق (ع) بمن فرمود سخت گیر ترین مردم‌درباره شما شیعه کیانند ؟ گوید گفتم : قربانت همه، فرمود می دانی این از کجا است ای یعقوب ؟ گوید گفتم نه قربانت فرمود: راستی ابلیس آنها را خواند و ازاو پذیرفتند وبه آنها فرمان دادواو را پیروی کردند ولی شما را خواند و اجابت نکردید و بشما فرمان داد و نبردید و اوهم مردم را بشماوادار کرد تا شما را آزار کنند.

۱۰٦ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا رأى الرّجل ما يكره في منامه فليتحوّل عن شقّه الذي كان عليه نائماً وليقل : «إنّما النجوى من الشّيطان ليحزن الذين آمنوا وليس بضارّهم شيئاً إلّا بإذن الله» ثمّ ليقل : «عذت بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون و عباده الصّالحون من شرّ ما رأيت و من شرّ الشيطان الرّجيم» .

۱۰۷ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد ، وعليّ بن إبراهيم ، عن أبيه جميعاً ، عن ابن محبوب عن هارون بن منصور العبديّ ، عن أبي الورد ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم لفاطمة عليها السلام في رؤياها الّتي رأتها: قولي : «أعوذ بما عاذت به ملائكة الله المقرّبون وأنبياؤه المرسلون وعباده الصّالحون من شرّ ما رأيت في ليلتي هذه أن يصيبني منه سوء أو شيء أكرهه» ثمّ انقلبي عن يسارك ثلاث مرّات .

(حديث محاسبة النفس)

۱۰۸ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه ، وعليّ بن محمّد جميعاً ، عن القاسم بن محمّد ، عن سليمان ابن داود المنقريّ ، عن حفص بن غياث قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : إذا أراد أحدكم أن لا يسأل ربّه

حديث در رؤيا

۱۰٦ـ از معاوية بن‌عمار که امام صادق (ع) فرمود هر گاه مردی خواب بدی دید بایداز پهلوئی که بر آن خوابیده بپهلوی دیگر بغلطد و بگوید (۹ـ المجادله) همانا رازگوئی از شیطان است تا غمنده سازد آنکسانی که گرویدند با اینکه هیچ زیانی بدانها ندارد و نتواند جز به اجازه خدا ـ سپس بگوید ـ پناه برم بدانچه فرشته‌های مقرب خدا و پیمبران مرسل و بنده‌های خوبش بدان پناهند از شر آنچه درخواب دیدم و از شرشیطان رجیم.

۱۰۷ـ از ابی‌الورد از امام باقر (ع) که رسولخدا (ص) فرمود بفاطمه (ع) در آن خوابی که دیده بود که بگو:

پناه می‌برم بدانچه پناه برند بدان فرشته‌های مقرب او و پیمبران مرسل او و بنده‌های خوب و شایسته او از شر آنچه در این شب بخواب دیدم که مبادا از آن بمن بدی رسد و یا آنچه دلخواهم نیست ـ سپس از پهلوی چپت سه‌بار بگرد (سپس تف کن بسوی چپت تاسه بارـ استظهار مجلسی ره و ممکن است مقصود سه بار گردش از پهلوی چپ باشد وممکن است مقصود این باشد که آن ذکر را سه بار بگوید)

حديث محاسبه نفس

۱۰۸ـ از حفص بن غیاث گوید امام صادق (ع) فرمودهر گاه یکی ازشماها بخواهد ازپروردگار

شيئاً إلّا أعطاه فلييأس من النّاس كلّهم ولايكون له رجاء إلّا من عندالله عزّ ذكره ؛ فاذا علم الله عزّ وجلّ ذلك عن قلبه لم يسأله شيئاً إلّا أعطاه ، فحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا عليها فانّ للقيامة خمسين موقفاً كلّ موقف مقداره ألف سنة ثمّ تلا : «في يوم كان مقداره ألف سنة ممّا تعدّون» .

١٠٩ ـ وبهذا الاسناد ، عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من كان مسافراً فليسافر يوم السبت فلو أنّ حجراً زال عن جبل يوم السبت لردّه الله عزّ ذكره إلى موضعه ومن تعذّرت عليه الحوائج فليلتمس طلبها يوم الثلثاء فانّه اليوم الذي ألان الله فيه الحديد لداود عليه السلام .

١١٠ ـ وبهذا الإسناد ، عن حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : مثل النّاس يوم القيامة إذا قاموا لربّ العالمين مثل السهم في القرب ليس له من الأرض إلّا موضع قدمه كالسهم في الكنانة لايقدر أن يزول ههنا ولاههنا .

١١١ ـ وبهذا الإسناد ، عن حفص قال : رأيت أباعبدالله عليه السلام يتخلّل بساتين الكوفة فانتهى إلى نخلة فتوضّأ عندها ثمّ ركع وسجد فأحصيت في سجوده خمسمائة تسبيحة . ثمّ استند إلى النخلة فدعا بدعوات ، ثمّ قال : يا [أبا] حفص إنّها والله النخلة التي قال الله جلّ وعزّ لمريم عليها السلام «وهزّي إليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنيّاً» .

خود چیزی خواهش نکند جز آنکه باو عطا کند باید از هرچه مردم دارند امید ببرد و امیدی جز بخدا عزذکره نداشته باشد، چون خدا عزوجل این را از دل او داند چیزی از اوخواهش نکند جز اینکه بوی بدهد شما حساب خودرا بکشید پیش از اینکه حساب شمارا بکشند زیرا قیامت را پنجاه باز داشتگاه است که هر کدام هزار سال مدت دارد و سپس این آیه‌را خواند :

(٥ـ الم السجده) در روزیکه اندازه‌اش هزار سال است از آنچه شماها شماره کنید.

اخبار متفرقه

١٠٩ـ فرمود (ع): هر که آهنك سفر کند باید روز شنبه بیرون شود زیرا اگر روز شنبه سنگی از کوه کنده شود خدا عزذکره آنرا بجایش بر گرداند وهر که راه حاجت بر وی بسته شد باید روزسه شنبه آنرا بخواهد زیراآن روزیستکه خدا درآن آهن‌را برای داود (ع) نرم کرده است .

١١٠ـ فرمود : مردم در روز قیامتکه برابر پروردگار عالمیان بایستند نمونه تیر باشند که در ترکش است هر کس جز جای پای خود وسعتی در زمین محشر ندارد، مانند همان تیر درترکش و نمی تواند ازاین سو وآن‌سو برود ونقل مکان کند،

١١١ـ حفص گوید دیدم امام صادق (ع) در میان بساتین ونخلستانهای کوفه گردش میکرد تا بپای نخله خرمائی رسید ووضوء گرفت درآنجا ومشغول رکوع وسجود شد ومن دریك سجده‌او پانصد ذکر تسبیح برشمردم سپس بدان درخت خرمانکیه زد ودعائی خواند وسپس فرمود ای حفص بخداسو گند این همان نخله استکه خداعزوجل بمریم فرموده است (٢٥ـ مریم) تنه درخت خرمارا بجنبان تاخرمای تازه ازآن برایت بزمین افتد.

١١٢ ـ حفص ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال عيسى عليه السلام : اشتدّت مؤونة الدُّنيا ومؤونة الآخرة أمّا مؤونة الدُّنيا فانّك لاتمدُّ يدك إلى شيء منها إلّاوجدت فاجراً قدسبقك إليها وأمّا مؤونة الآخرة فانّك لاتجد أعواناً يعينونك عليها .

١١٣ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ؛ عن ابن محبوب ، عن يونس بن عمّار قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : أيّمامؤمن شكا حاجته وضرّه إلى كافر أو إلى من يخالفه على دينه فكأنّما شكاالله عزّ وجلّ إلى عدوّ من أعداءالله و أيّمارجل مؤمن شكا حاجته و ضرّه إلى مؤمن مثله كانت شكواه إلى الله عزّ وجلّ .

١١٤ ـ ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن الوليد بن صبيح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ أوحى إلى سليمان بن داود عليهما السلام أنَّ آية موتك أن شجرة تخرج من بيت المقدس يقال لها : الخرنوبة ، قال : فنظر سليمان يوماً فاذا الشجرة الخرنوبة قد طلعت من بيت المقدس فقال لها : مااسمك ؟ قالت : الخرنوبة ، قال : فولّى سليمان مدبراً إلى محرابه فقام فيه متّكئاً

شرح ـ ازمجلسي ره ـ «في سجوده» يعني درهر سجده يا همه سجده‌ها واولي روشن‌تر است‌و اين‌خبر مؤيد اخباريستكه دلالت‌دارند عيسي(ع) در كناره فرات زائيده شده‌است و آنچه‌ميان‌مورخان مشهوراستكه خودمريم در بيت‌المقدس ميزيسته باآنها منافات ندارد زيراممكن است خدااو را بطي الارض درهنگام زائيدن بدين‌جا آورده باشد واورا باز ببيت المقدس بر گردانيده باشد پايان نقل از مجلسي ره.

من گويم ـ ممكن‌است‌مقصوداين باشد كه اين نخله ازنژاد ويا ازنوع همان نخله مريم‌است نه اينكه خود آن نخله باشد زيرا بارور ماندن يك‌نخله دربيش ازششصد سال‌هم پربعيداست.

١١٢ ـ فرمود(ع) كه‌عيسي(ع)فرمودهزينه‌دنياوهزينه آخرت‌هردوسخت‌باشنداماهزينه دنيارا بهيچ چيز آن‌دست درازنكني جز آنكه دريابي‌يك‌فاجروبدكاربدان برتوپيشي گرفته‌است‌واماهزينه‌وآمادگي آخرت‌هم ياوراني‌نيابي كه بتودر جمع‌آوري وفراهم‌كردنش كمك كنند.

١١٣ ـ ازيونس بن‌عمار گويدشنيدم امام صادق(ع) مي‌فرمود : هرآن مؤمنكه نيازمندي و سختي حال خود رابه‌نزد كافري يامخالف مذهبي شكايت‌برد بمانند اينستكه ازخداعزوجل به يكي‌از دشمنانش شكايت برده‌است وهر مؤمني نيازمندي وسخت حالي‌خودرابمؤمني مانند خودش‌شكايت كند شكايت او بدرگاه خداعزوجل باشد.

١١٤ ـ ازامام صادق (ع) كه خداعزوجل بسليمان‌بن داود(ع) وحي كرد كه‌نشانه مرگت درختي است كه ازبيت‌المقدس‌برآيد وآنرا حزنوبه نامند.

فرمود: روزي سليمان نگريستكه آن‌درخت حزنوبه ازبيت‌المقدس سربرآورده است به‌او گفت چه نام داري ؟ درپاسخ گفت حزنوبه فرمودسليمان بمحراب خود شتافت(درباني گماشت‌خ) ودرآن برعصاي‌خودتكيه زدوهمان ساعت‌جانش گرفته‌شد.

على عصاه فقبض روحه من ساعته، قال: فجعلت الجنّ والانس يخدمونه ويسعون في أمره كما كانوا وهم يظنّون أنّه حيّ لم يمت، يغدون ويروحون وهو قائم ثابت حتّى دبّت الأرضة من عصاه فأكلت منسأته فانكسرت وخرّ سليمان إلى الأرض أفلا تسمع لقوله عزّ وجلّ: «فلمّا خرّ تبيّنت الجنّ أن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين».

١١٥ ـ ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن سدير؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: أخبرني جابر بن عبدالله أنّ المشركين كانوا إذا مرّوا برسول الله صلى الله عليه وآله حول البيت طأطأ أحدهم ظهره و رأسه هكذا وغطّى رأسه بثوبه لا يراه رسول الله صلى الله عليه وآله فأنزل الله عزّ وجلّ: «ألا إنّهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه ألا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرّون و ما يعلنون».

١١٦ ـ ابن محبوب، عن أبي جعفر الأحول، عن سلام بن المستنير، عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ خلق الجنّة قبل أن يخلق النّار و خلق الطاعة قبل أن يخلق المعصية و خلق الرّحمة قبل الغضب وخلق الخير قبل الشرّ وخلق الأرض قبل السماء وخلق الحياة قبل الموت وخلق الشّمس قبل القمر وخلق النور قبل الظلمة.

فرمود. جن وانس همه خدمت اومیکردند ودر فرمان اومی‌شتافتند چنانچه شیوه آنها بود آنها می‌پنداشتند که زنده است ونمرده هر بامداد وبسین می‌دیدند درمحرابش ایستاده وبرجا است تاآنکه موریانه ازعصایش تولیدشد وآنرا بخوردتاشکست وسلیمان برزمین افتاد آیانشنیدی قول خداعزوجل را (١٤ـ سبأ) پس‌چون برو درافتاد برجن آشکار شد که اگر غیب می دانستند در رنجی خواری آور نمی‌پائیدند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «تبینت الجن» درتفسیر آمده مقصود اینستکه برآدمیان عیان‌شد که اگر جن‌غیب می‌دانستند پس‌از مردن‌سلیمان کارنمیکردند.

١١٥ـ ازامام‌باقر (ع) فرمود جابر بن عبدالله بمن‌خبر داد که مشرکانرا شیوه این‌بود که چون برسولخدا(ص) گذر میکردند که درگرد خانه کعبه طواف‌میکرد یکی خم‌می‌شد تاکمر و دیگری جامه برسر میکشید تارسولخدا (ص) اورا نبیند و خداعزوجل این‌آیه را فروفرستاد (٥ـ هود) هلا آنان سینه‌ته کنند تاخود رااز اونهان سازند هلاآنگاه که جامه برخود بپیچند اومی‌داند هرآنچه رانهان دارند وهرآنچه راعیان سازند.

١١٦ـ فرمود (ع) راستی خداعزوجل بهشت‌را پیش‌از دوزخ‌آفرید وطاعت را پیش از معصیت ورحمترا پیش‌ازخشم. وخوبیرا پیش‌از بدی‌آفرید وزمین را پیش‌از آسمان، زندگیرا پیش از مردن آفرید وآفتابرا پیش‌از ماه وروشنیرا پیش ازتاریکی.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله و خلق الطاعة» یعنی آنرا اندازه گرفت وتقدیر کرد پیش از تقدیرمعصیت وهمین معنا است دردوفقرهٔ‌دنبال آن وخلق بمعنی‌تقدیرشایع‌است وشاید مقصوداز خلق ـ

۱۱۷ ـ عنه ، عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ الله خلق الخير يوم الأحد وماكان ليخلق الشرّ قبل الخير وفي يوم الأحد والاثنين خلق الأرضين ، و خلق أقواتها في يوم الثلثاء ، وخلق السّماوات يوم الأربعاء ويوم الخميس وخلق أقواتها يوم الجمعة و ذلك قوله عزّ وجلّ : «خلق السّماوات والأرض ومابينهما في ستّة أيّام » .

شروبدی خلق چیزی باشد که بدی بر آن مترتب شود و اگرچه ایجاد خودش خیر و صلاح است ـ پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم این حدیث حقیقتیرا بیان کرده است وآن اینستکه هرچه از جانب خدا در درجه اول وبطور حقیقت تراویده است نعمت وخوبی است وآنچه برخلاف آنست مخلوق حقیقی نیست وسایه و مرز آن دیگر است، آفرینش نعمت ابدی همان بهشت است ودوزخ آنجاستکه بهشت و نعمتی نیست و عکس العمل وسایه آنست وچه خوش گفته است شاعر:

آنجا که توئی عذاب نبود..

خلق طاعت زمینه فراهم کردن برای آنستکه انشاء احکام برطبق صلاح انام است و معصیت خلقت دیگری ندارد وخود بخود بر نافرمانی ومخالفت احکام مرتب می‌شود و همچنین است نور و ظلمت ورحمت وغضب.

۱۱۷ـ ازعبدالله بن‌سنان گوید شنیدم امام صادق(ع) می‌فرمود راستی که خداخوبیرا درروز یك‌شنبه آفریده وخدا رانمی‌سزد که شررا پیش ازخیر آفریده باشد ودرروز یکشنبه ودوشنبه زمین‌ها راآفرید وروز سه‌شنبه قوتهای آنها راآفرید وروز چهارشنبه وپنجشنبه آسمانها راآفرید وروز جمعه اقوات آنهارا آفرید واینست تفسیرقول خداعزوجل (٤ـ السجدة) آفرید آسمان‌ها و زمین راوآنچه میان آنها است درشش روز.

شرحـ ازمجلسی ره‌ـ قوله «وماکان لیخلق الشر قبل الخیر» مقصوداینستکه آغازهمه آفرینش روزیکشنبه بوده است زیرا خداخیر است واو برهمه آفرینش پیش است وآغاز خلق خیر روز یکشنبه بود وپیش ازآن چیزی آفریده نبوده است.

من گویم در این خبر فوائدیست:

۱ـ تفصیل آنچه خدا بطور اجمال در آیات چندی ذکر کرده استکه آسمان وزمین را در شش روز آفریده است (و پس از نقل روایتی از عامه دراین باره گوید:)

تردیدی نیستکه خدا می‌توانست همه را در یك لحظه بیافریند و آن‌ها را بتدریج آفرید برای مصالح چندیکه ما حقیقت آن‌ها راندانیم و گفته‌اند علتش اینستکه ترتیب حوادث وایجادبتدریج دلالت بهتری دارد براینکه خالق آن عالم ومدبراست وهر طورخواهد تصرف کند ومشیت خودرا اجراء کند (و حدیثی دراین باره از عیون وعلل نقلکرده است).

۲ـ زمان همان مقدار حرکت فلك نیست چنانچه فلاسفه گویند و گرنه قبل از وجود فلك اندازه گیری بـا زمان معنی نداشت و نتوان تقدیر را بر پایه حرکت عرش و کرسی نهادوگرنه خلا لازم آید.

۱۱۸ ـ ابن محبوب ، عن حنان و عليّ بن رئاب ، عن زرارة قال : قلت له : قوله عزّ و جلّ : «لأقعدنّ لهم صراطك المستقيم ۞ ثمّ لآتينّهم من بين أيديهم ومن خلفهم وعن أيمانهم و عن شمائلهم ولاتجدأ كثرهم شاكرين » قال : فقال أبوجعفر عليه السلام : يازرارة إنّه إنّما صمدلك ولأصحابك فأمّا الآخرون فقد فرغ منهم .

۱۱۹ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ؛ عن محمّدبن خالد ، والحسين بن سعيد جميعاً ، عن النضربن سويد ، عن يحيى بن عمران الحلبي ، عن عبدالله بن مسكان ؛ عن بدربن الوليد الخثعميّ قال : دخل يحيى بن سابور على أبي عبدالله عليه السلام ليودّعه فقال له أبوعبدالله عليه السلام : أما والله إنّكم لعلى الحقّ وإنّ من خالفكم لعلى غيرالحقّ ، والله ماأشكّ لكم في الجنّة و إنّي لأرجو

۳ـ اختلاف که دارند که مقصود از کلمه یوم چیست؟ با اینکه یوم یعنی روز متعارف جزبا طلوع و غروب خورشید نباشد و در آغاز خلقت خورشید و ماهی نبوده است و برخی گفته اند مقصود از شش روز شش وقت است ؟

علی بن ابراهیم در تفسیرش چنین گفته است که ستة ایام یعنی شش وقت ودر تفسیر «خلق الارض فی یومین» گفته یعنی فی وقتین که آغاز آفرینش وانجام آنست.

برخی گفته‌اند مقدار ششروز است و این وجه با لفظ آیه مناسب تر است و با این خبرساز ـ گارتر است.

٤ـ در این حدیث بیان شده است تفسیر قول خدا (فصلت ـ۸) بگو آیا شماکافرید بدانکه زمین را در دو روز آفریده است ـ یعنی در دو وقت آغاز آفرینش و انجام آن و بنا بر تفسیر امام یعنی در مقدار دو روز که پس از آفرینش خورشید وماه اندازه گیری شد واین دو روزاحد واثنین نامیده شدند بیضاوی گفته یعنی در مقدار دو روز یا در دو نوبت و در هر نوبت باسرع مایکون ایجادشدوشاید مقصود از زمین جهت ثقل اجرام بسیطه است و مقصود از خلق در دو روز اینست که یکبار ماده مشترك آن‌ها را آفرید و باردیگرصورت های مخصوص بهر کدام‌را نقشه کشید (تاآنکه گوید :)

من گویم اظهراینستکه مقصود ازتقدیراقوات دراین خبر آفریدن نباتات ومیوه‌هاو حبوب است که قوت جانداران است و ممکن است مقصود از خلق اقوات تقدیر آنها باشد یعنی آنرا آماده ساخت که از آن ارزاق عباد برآید و آماده گردد..

۱۱۸ـ از زراره گوید باو گفتم قول خدا عزوجل (۱۷ـ الاعراف) من راه‌راست تورا بر آنها می‌بندم ۱۸ـ سپس برآن‌ها می‌تازم از برابر آنها واز پشت‌سر آنها و از سمت راستشان و از سمت چپشان و بیشتر آنها را شکر گزار نیابی ـ یعنی چه ؟ گوید پس امام باقر (ع) در پاسخ فرمود : ای زراره همانا که شیطان قصد تو و هم مذهبان و یاران تـو را دارد و اما از کار دیگران فارغ شده است .

۱۱۹ـ از بدربن ولید خثعمی گوید یحیی بن سابور نزد امام صادق (ع) آمد تا با آن حضرت خداحافظی کند امام صادق (ع) باوفرمود هلابخدا سوگند که شمابرحق هستید وراستی مخالفان شما

أن يقرّ الله لأعينكم عن قريب .

۱۲۰ - يحيى الحلبيّ ، عن عبدالله بن مسكان ، عن أبي بصير قال : قلت : جعلت فداك أرأيت: الرادّ عليّ هذا الأمر فهو كالرادّ عليكم ؟ فقال : يا أبا محمّد من ردّ عليك هذا الأمر فهو كالرادّ على رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وعلى الله تبارك وتعالى، يا أبا محمّد إنّ الميّت [منكم] على هذا الأمر شهيدٌ ، قال : قلت : و إن مات على فراشه ؟ قال : إي والله و إن مات على فراشه حيّ عند ربّه يرزق .

۱۲۱ـ يحيى الحلبيّ ، عن عبدالله بن مسكان ، عن حبيب قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : أما والله ما أحدٌ من النّاس أحبّ إليّ منكم وإنّ النّاس سلكوا سبلاً شتّى فمنهم من أخذ برأيه و منهم من اتّبع هواه ومنهم من اتّبع الرّواية و إنّكم أخذتم بأمرله أصل فعليكم بالورع والاجتهاد واشهدوا الجنائز وعودوا المرضى واحضروا مع قومكم في مساجدهم للصلاة أما يستحيي الرّجل منكم أن يعرف جاره حقّه ولا يعرف حقّ جاره .

ناحق هستند بخدا سوگند من شك ندارم که شماها ببهشت میروید و راستی امیدوارم که خدا بهمین زودی چشم شماها را روشن کند.

۱۲۰- ازابی بصیر گوید گفتم قربانت بنظر شما آنکه مرا در این امر امامت رد کند چونکسی است شما را رد کند؟

درپاسخ فرمود ای ابامحمد هر که این امر امامت را از تو نپذیرد و رد کند چون کسی استکه برسولخدا (ص) رد کند و بر خدا تبارك و تعالی ای ابا محمد راستی هر که از شما بر این عقیده بمیرد شهید باشد گوید: گفتم: واگرچه در بستر خود بمیرد؟ فرمود آری بخدا واگرچه بر بستر خود بمیرد زنده باشد و نزد پروردگارش پذیرائی شود.

۱۲۱ـ از حبیب گوید شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: هلا بخدا هیچکدام از مردم نزد من محبوب‌تر از شماها نیست مردم براههای چندرفتند برخی برأی خود عمل کردند و برخی پیروهوای نفس شدند و برخی هم دنبال روایت رفتند و شما دنبال امریرا گرفتید که بنیاد و پایه‌ای دارد برشما باد که پارسا باشید و کوشش کنید ؛ برسرجنازه‌ها حاضر شوید و بیمارانرا عیادت کنید و با مردم خود برای نماز بمسجد بروید آیا یکی ازشماها شرم ندارد که همسایه اوحق او را بشناسد و رعایت کند و اوحق همسایه را نشناسد و رعایت نکند.

شرحـ از مجلسی ره- قوله « ان یعرف جاره حقه» یعنی همسایه‌ایکه از مخالفانست یامقصود اعم است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث دلالت دارد که میان همه فرق اسلامی با اختلاف در عقیده و مـذهب حقوق اسلامی و ملیت اسلامی مشترك است و این حقوق ملیت باید رعایت شود و آن عبارت از حق اجتماع است که باید در مساجد انجام شود و حقوق معاونت و مساعدت و همکاری که بایددر خانه و بازار عملی گردد.

۱۲۲ - عنه، عن ابن مسكان، عن مالك الجهني قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام: يامالك أما ترضون أن تقيموا الصّلاة وتؤتوا الزّكاة وتكفّوا وتدخلوا الجنّة؟ يامالك إنّه ليس من قوم ائتمّوا بامام في الدّنيا إلّا جاء يوم القيامة يلعنهم ويلعنونه إلّا أنتم ومن كان على مثل حالكم، يامالك إنّ الميّت والله منكم على هذا الأمر لشهيد بمنزلة الضارب بسيفه في سبيل الله.

۱۲۳ - يحيى الحلبي، عن بشير الكناسي قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: وصلتم وقطع النّاس، وأحببتم وأبغض النّاس وعرفتم وأنكر النّاس وهوالحق إنّ الله اتّخذ محمّداً صلى الله عليه وآله عبداً قبل أن يتّخذه نبيّاً وإنّ عليّاً عليه السّلام كان عبداً ناصحاً لله عزّ وجلّ فنصحه وأحبّ الله عزّ وجلّ فأحبّه، إنّ حقّنا في كتاب الله بيّن، لناصفوالأموال ولناالأنفال وإنّاقوم فرض الله عزّ وجلّ طاعتنا وإنّكم تأتمّون بمن لايعذرالنّاس بجهالته وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: من مات وليس له إمام مات ميتة جاهليّة، عليكم بالطاعة فقد رأيتم أصحاب علي عليه السلام، ثمّ قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال في مرضه الذي توفّي فيه: اُدعوالي خليلي فأرسلتا إلى أبويهما فلمّاجاءا أعرض بوجهه

۱۲۲ ـ از مالك جهنی گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود ای مالك آیا خشنود نیستید که همان نماز را بر پا دارید و زكوة را بپردازید و خوددار باشید و ببهشت بروید ای مالك راستش این است مردمی نباشند که از یك پیشوائی در این دنیا پیروی کنند جز اینکه روز رستاخیز آیدو آنان را لعنت کند و او را لعنت کنند جز شماها و هر کس با شما مانند باشد و بعقیده شما ها باشد ای مالك راستی مرده شما بخدا سوگند که اگر براین عقیده بمیرد شهید مرده باشد و بمنزله کسی است که با شمشیر خود در راه خدا جهاد کرده است.

۱۲۳ـ از بشیر کناسی گوید شنیدم امام صادق (ع) می‌فرمود: شما بپیوست کردید و مردم دیگر بریدند و قطع رحم کردند، شمادوست داشتید و مردم دیگر دشمنی کردند، شماحق آل‌محمد را شناختید و مردم‌دیگر نادیده گرفتند و انکار کردند و آن درست‌است.

راستی خدا محمد (ص) را بنده خود ساخت پیش از آنکه پیغمبرش گیرد و راستی علی (ع) بنده‌ای بود خیر خواه و با اخلاص برای خدا عزوجل و خدا هم خیر خواه او بود و باو لطف داشت خدا عز و جل را دوست داشت و خدا هم او را دوست داشت راستی که حق ما در کتاب خدا روشن است:

بر گزیده اموال از آن ما است و انفال از آن ما است و راستی ما مردمی هستیم که خدا عزوجل طاعت ما را واجب کرده است و شما به امامی اقتداء میکنید که مردم بنادانی بمقام آن ها معذور نیستند.

رسولخدا (ص) فرمود: هر که بمیرد و به امامی معتقدنیست و پیشوائی ندارد بمردن دوران جاهلیت مرده است برشما باد برفرمانبری؛ محققاً شمایاران علی(ع) رادیدید سپس‌فرمودراستی‌رسول خدا (ص) درآن بیماریکه وفات کرد فرمود دوست مرا بخوانید آن دو همسر پیغمبر نزد دوپدرخود

ثمّ قال : ادعوا لي خليلي ، فقالا : قد آنا لو أرادنا لكلّمنا ، فأرسلنا إلى عليّ عليه السلام فلمّا جاء أكبّ عليه يحدّثه ويحدّثه حتّى إذا فرغ لقياه، فقالا : ما حدّثك ؟ فقال : حدّثني بألف باب من العلم يفتح كلّ باب إلى ألف باب .

١٢٤ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن الهيثم بن أبي مسروق النهديّ ، عن موسى ابن عمر بن بزيع قال : قلت للرّضا عليه السلام : إنّ النّاس رووا أنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم كان إذا أخذ في طريق رجع في غيره ، فهكذا كان يفعل ؟ قال : فقال : نعم فأنا أفعله كثيراً فافعله ، ثمّ قال لي : أما إنّه أرزق لك .

فرستادند و چون آمدند روی از هر دو برگردانید.

و باز فرمود: دوست مرا برایم بخوانید. آن دو گفتند ماها را دید اگر ماها راخواسته بودبا ما سخن می گفت پس آنان نزد علی (ع) فرستادند و چون آمد آن حضرت بر روی او خم شد وبا او حدیث گفت و حدیث گفت تا چون بپایان رسید آن دو بعلی (ع) بر خوردند و گفتند با تو چه گفت ؟ در پاسخ فرمود هزار باب از علم بمن باز گفت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می‌شود.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله انالله اتخذمحمدا عبداً» یعنی بنده‌ای که دربندگی کامل بودودر همه امورمطیع خدابود ازاین جهت خداکس رابنده خود تعبیر نکرده است جزآنکه بوی تقربی داشته و درباره حضرت اوفرموده است (١- الاسراء) منزه‌است آنکه بنده خود را شبانه بگردش برد ودرباره دیگران فرمود «او عبداً من عبادنا»= بنده‌ای از بندگان ما ، ویا درباره داود فرموده «الی عبدنا داود» ومثل این‌تعبیر بسیاراست وغرض اینست که این کمال عبودیت که آن حضرت را پیش‌از بعثت ونبوت هم‌فراهم بوده‌است برای علی(ع) هم‌حاصل بوده ودر جمیع کمالات‌شریك‌بارسول اکرم بوده جز‌نبوت وشما دوستدار وپیرو چنین کسی هستید .

«قوله الف‌باب» یعنی هزارنوع ازعلم یاهزار قاعده ازقواعد کلیه‌ایکه از هر کدام هزارقاعده دیگر درك می‌شود ومعنی اول روشن‌تر است.

١٢٤- از موسی‌بن عمربن بزیع گوید بامام رضا (ع) گفتم: راستی مردم ازرسولخدا «ص» روایتکرده‌اند که چون براهی میرفت از راه دیگر بر می گشت آیا چنین میکرده است؟ گوید در پاسخ فرمود: آری من هم بسیار این کار را میکنم و تو هم بکن سپس فرمود اما این کار روزی بخش تر است بتو.

۱۲٥ - سهل بن زياد ، عن يحيى بن المبارك ؛ عن عبدالله بن جبلة ، عن محمّد بن الفضيل ، عن أبي الحسن الأوّل عليه السلام قال : قلت له : جعلت فداك الرّجل من إخواني يبلغني عنه الشيء الذي أكرهه فأسأله عن ذلك فينكر ذلك وقد أخبرني عنه قوم ثقات فقال لي : يا محمّد كذّب سمعك وبصرك عن أخيك فإن شهد عندك خمسون قسامة وقال لك قولاً فصدّقه وكذّبهم ، لا تذيعنّ عليه شيئاً تشينه به وتهدم به مروءته فتكون من الذين قال الله في كتابه : «إنّ الذين يحبّون أن تشيع الفاحشة في الذين آمنوا لهم عذاب أليم» .

(((حديث من ولد في الاسلام)))

۱۲٦ - سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبد ربّه بن رافع ، عن الحباب بن موسى عن أبي جعفر عليه السلام قال : من ولد في الاسلام حرّاً فهو عربيّ ومن كان له عهد فخفر في عهده فهو مولى لرسول الله صلى الله عليه وآله ومن دخل في الاسلام طوعاً فهو مهاجر .

۱۲٥ـ ازمحمدبن‌فضیل گوید بامام کاظم(ع) گفتم قربانت ازیکی از برادرانم بمن‌خبری‌میرسد که دلخواه من‌نیست من از خودش می‌پرسم و او منکر آن می‌شود بااینکه مردم موثقی آنـرا از وی نقل کرده‌اند.

درپاسخ من‌فرمود : ای محمد گوش وچشمت را هم از برادر خودت دروغگو شمار (وتا آنجا که میسر است کارو گفتار اورا درست وخوب بحساب آر) اگرپنجاه شاهد قسم خور هم بتو گفتند چه کرده وچه گفته و او خود چیز دیگری گفت خودش را راستگو بدان وهمه آنهارا دروغ گو بشمار و مبادا از او شهرت نابجا و بدی بدهی و چیزی که اورا زشت سازد و آبرویش را بریزد به او نسبت بدهی تا از آنکسانی باشی که خداوند در قرآنش درباره‌شان فرموده است (۱۸ـ النور) راستی آنکسانیکه دوست‌دارند هرزگیرا درباره آنها که گرویدند فاش سازند برای آنها عذاب دردناکی است.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله خمسون قسامه» یعنی پنجاه گواه که بر گواهی خودسوگند یاد کنند وشاید این‌حکم مخصوص بخودشخص باشدمانند اینکه‌باو خبردادند بدی اورا گفته یاباواهانت کرده است و مانند اینها و چون منکر شد و عذر خواست باید بپذیرد و بکلام سخن چین اعتناء نکند و ممکن استاعم‌از این هم بـاشد زیرا ثبوت حکم نزد قاضی بدو عادل یا چهارعادل واجراء حد منافات ندارد که غیر حاکم و قاضی مکلف باشد باستتار و انکار نسبت بفسق دیگران وحرمت افشاء واظهار آن.

حدیث کسیکه دراسلام متولد شود

۱۲٦ـ از امام‌باقر (ع) فرمود : هر که در اسلام آزاد زاده عربی باشد و هر که عهد امانی دارد وآنرا مراعات کند وبدان عملکند وابسته وآزاد کرده رسولخدا است(ص) وهر که برغبت‌خود مسلمان گردد مهاجر محسوب شود.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله «من ولدفی‌الاسلام فهو عربی» یعنی اخباروارده‌در مدح‌عرب‌شامل حال او می‌شود در صورتیکه بردین حق باشد و گرچه در نژاد عجم‌باشد زیرا اخبار بسیاری وارد شده است که آنها بزبان عرب محشور شوند وهر که بدین حق‌نباشد بزبان غیرعرب محشور شود گرچه ازنژاد عرب باشد.

قوله «و من کان‌له عهد فخفر» خفر بمعنی وفاداری و نقض عهد هردو آمده است وبهر دومعنی جزاء در کلام مخذوفست وعلتش بجای آن‌نشسته است یعنی هر کس ازطرف هر مسلمانی عهد امان دارد و عهد و پیمان او رعایت شود رعایت هم عهد با رسولخدا (ص) شده است یعنی آزاد کرده‌او است زیرا او استکه دستور داده است بحفظ امانش و او را از قتل آزاد کرده است و مولای او محسوبست و اگر عهد وپیمان اونقض شود بازهم عهد وپیمان رسولخدا(ص) نقض شده‌است زیرا که وابسته وپناه داده اواست.

قوله « و من دخل فی الاسلام طوعاً فهو مهاجر » ـ یعنی در این زمان که حکم هجرت بر داشته شده است یا مقصود اینست که بطور مطلق ثواب مهاجر دارد و احترام او را دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم عربی ومولی و مهاجر از عناوین متداوله ایست که در صدر حکومت اسلامی دارای عرف واحکامی بوده‌است وهر کدام معنی‌مخصوصی درعرف مسلمانان دوران خلفاء‌داشته‌واین‌اعتبارات از دوران عمر بوجودآمد که دفتر حقوق وضع کرد و میان افراد مسلمانان جدائی انداخت و برای مهاجران حقوق بیشتری مقرر کرد و برای عرب مقام ارجمندی اعتبار کرد و برای همین مقرر شد که هر مسلمان غیر عربی هم باید خود را مولی و وابسته یك خاندان عربی ثبت کند تا اعتبار اسلامی داشته باشد.

وبتعبیر دیگرملیت اسلام‌همان عربیت‌محسوب میشد ودیگر مسلمانان باید خودرا وابسته‌وآزاد کرده عربها معرفی کنند تااینکه مسلمانان درجه۲ محسوب شوند والبته حقوق‌کامله اجتماعی شامل حال موالی نمیشد واحکام مخصوصی داشتند این‌همه دوئیت وتفرقه وپراکندگی را عمر بوجودآورد ودر این‌باره تصویب‌نامه‌ها و فرمانها و بخشنامه‌ها صادر کرد و تخم فساد ودشمنی را کاشت وپایه اختلافات طبقاتی‌رانهاد.

واین خبر واخبار دیگر درمقام الغاء این اعتبارات واعلام تساوی عموم مسلمانان وبرادری و برابری همگانست ومیفرماید هرمسلمانی عربست ومولی هر آنکسی استکه عهدوامانی دراسلام دارد و هر کس هم‌کافر باشد و برغبت مسلمان شود مهاجرمحسوب شود .

١٢٧ - عليُّ بن إبراهيم ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : من أصبح وأمسى وعنده ثلاث فقد تمّت عليه النعمة في الدُّنيا : من أصبح وأمسى معافاً في بدنه آمناً في سربه عنده قوت يومه فان كانت عنده الرابعة فقد تمّت عليه النعمة في الدُّنيا والآخرة وهو الاسلام .

١٢٨ - عنه ، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة ، عن أبي عبدالله عليه السلام [عن أبيه عليه السلام] أنّه قال لرجل وقد كلّمه بكلام كثير فقال : أيّها الرَّجل تحتقر الكلام وتستصغره ، اعلم أنَّ الله عزَّ وجلَّ لم يبعث رسله حيث بعثها ومعها ذهب ولا فضّة ولكن بعثها بالكلام وإنّما عرَّف الله جلَّ وعزَّ نفسه إلى خلقه بالكلام والدَّلالات عليه والأعلام .

١٢٧ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود هر كه بام كند و شام كند وسه چيز دارد نعمت دنيا براو تمامست هر كه بام و شام كند و بدنش سالم است و امنيت دارد وخرج تاشب خودرا فراهمدارد نعمت دنيارا دارد ! گريك نعمت چهارمى هم‌داشته‌باشد نعمت دنيا وآخرت براو تمام‌است وآن هم اسلام‌است.

١٢٨ـ از امام صادق(ع) كه بمردى پس‌ازاينكه بااوسخن‌بسيار گفته بود فرمود: أيا مرد تو كلام خودرا خوار وزبون ميشمارى بدانكه خداوند عزوجل رسولان خودرا با كيسه‌هاى طلا و نقره براى هدايت و پيشوائى‌مردم نفرستاده‌است ولى‌ساز وبرك وسلاح آنها همان سخن گفتن بـوده است‌و همانا خدا عزوجل خود را بخلق خود با همان سخن معرفى كرده است و بانشانه‌ها و راهنمائيهائـى كه بيان كرده است؟

شرحـ ازمجلسى ره. «تحتقر الكلام» شايد سائل قدرنعمت رانشناخته و آنچه‌را امام(ع)باو افاضه كرده است ازحكم ومعارف‌حقيرشمرده‌وامام اورا بفضيلت سخن ومقام ارجمندآن آگاه كرده است وفرموده است عمده معجزه‌پيغمبران خدا بيان معارف‌الهيه‌وعلوم ربانيه است كه بدان خداوند شناخته‌شودوباو رهنمائى گردد پايان نقل‌ازمجلسى ره.

من گويم امام(ع) اشاره كرده‌است كه سراسر عالم هستى جز كلام نيست زيرا كلام عبارت از يك‌حقيقت نهفته‌است، گفته همانست كه نهفته‌اى را پديدار كند ودر اين‌جهان هرچه بينى همان كلام است نهايت كلام لفظى‌دارد وتكوينى و نبايد سخن‌را زبون شمرد وبنظر كم بدان نگاه كرد ودراين معنى گفته است‌شاعر:

بنزد آنكـه جانش در تجلى است — همـه عـالم كتاب حق تعالى است
عرض‌اعراب وجوهر چون‌وقوف است — مراتب جمله آيات و حروف است
زآن هر آيه‌اى چون سوره‌اى خاص — يكى الحمـد باشد ديگر اخـلاص

۱۲۹ ـ وبهذا الإسناد قال: قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: ماخلق الله جلّ وعزّ خلقاً إلّا وقد أمّر عليه آخر يغلبه فيه وذلك أنّ الله تبارك وتعالى لمّا خلق البحار السفلى فخرت وزخرت وقالت: أيّ شيء يغلبني فخلق الأرض فسطحها على ظهرها فذلّت، ثمّ قال: إنّ الأرض فخرت وقالت: أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الجبال فأثبتها على ظهرها أوتاداً من أن تميد بما عليها فذلّت الأرض واستقرّت ثمّ إنّ الجبال فخرت على الأرض فشمخت واستطالت وقالت: أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الحديد فقطعها فقرّت الجبال وذلّت، ثمّ إنّ الحديد فخرت على الجبال وقال: أيّ شيء يغلبني؟ فخلق النّار فأذابت الحديد فذلّ الحديد، ثمّ إنّ النّار زفرت وشهقت وفخرت وقالت: أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الماء فأطفأها فذلّت.

ثمّ إنّ الماء فخر وزخر وقال: أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الرّيح فحرّكت أمواجه وأثارت مافي قعره وحبسته عن مجاريه فذلّ الماء، ثمّ إنّ الرّيح فخرت وعصفت وأرخت أذيالها وقالت: أيّ شيء يغلبني؟ فخلق الانسان فبنى واحتال واتّخذ ما يستتر به من الريح و غيرها فذلّت الريح ثمّ إنّ الانسان طغى وقال: من أشدّ منّي قوّة؟ فخلق له الموت فقهره فذلّ الانسان؛

۱۲۹ـ پیغمبر(ص) فرمود: خداجل وعز خلقی را نیافریده جز آنکه دیگری رابراو فرمانروا کرده که براو چیره باشد واین برای‌آنستکه چون خدا تبارك وتعالی دریاهای بسیار نشیب‌راآفرید برخود بالیدند و جوشیدند و گفتند چه‌چیز برما چیره تواندشد؟ و خداوند زمین‌را آفرید وآنرا بـر پشت دریا پهن کرد و گسترد ودریا رام وخوار زمین‌شد، سپس فرمود: زمین برخود بالید و گفت: کدام چیز برمن چیره گردد؟ خداوند کوهها را آفرید بمانند میخهائی برزمین کوبید تا این سو و آن‌سو نشود وهرچه برخود دارد نلرزاند وزمین‌آرام شد وپا برجا گردید.
سپس کوهها برزمین بالیدند و فراز گرفتند و گردن کشیدند و گفتند کدام چیز برما چیره تواندشد؟ خداوند آهن‌را آفرید تاآنها را برید و کوهها بجای خود ثابت‌شدند وآرام گرفتند، سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیزی برمن چیره تواندشد؟ خدا آتش‌را آفرید وآهن راآب کرد وآهن زبونشد سپس آتش دم برآورد و فریاد کشید و بر خود بالید و گفت چه چیزی بر من چیره تواندشد؟خداوندآب‌راآفریدتاآن راخاموش کرد وزبون‌وآرام شد، سپس‌آب بالید وجوشید و گفت چه چیز برمن چیره تواندشد، خداوند باد راآفرید تا امواج اورا بجنبانید وآنچه در تك‌آن بـود بجهانید وجلو جریان آب‌را بست وآب هم رام وآرامشد سپس باد برخود بالید وطوفان سرداد و و دامنهای خودرا پهن کرد و گفت: چه‌چیز برمن چیره تواندشد.
خداانسان راآفرید و اوساختمان بنیاد کرد و چاره‌جوئی نمود ووسائلی برگرفتکه ازباد وجز آن خود رانگه‌داشت و نهان کرد، بادهم رام‌وآرامشد، سپس انسان سرکشی کردو گفت ازمن چکسی نیرومند تر است؟
خداوند مرك‌را آفرید واورا مقهورساخت وانسان دربرابر مرك رام وآرامشد سپس مرك بر

ثمّ إنّ الموت فخر في نفسه فقال الله عزّ وجلّ: لاتفخر فانّي ذابحك بين الفريقين: أهل الجنّة و أهل النّار ثمّ لا اُحييك أبداً فترجي أوتخاف، وقال أيضاً: والحلم يغلب الغضب والرحمة تغلب السخط والصدقة تغلب الخطيئة، ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام: ماأشبه هذا ممّا قد يغلب غيره.

خود باليد وخداوند عزوجل باوفرمود: برخود مبال زيرامن تورا ميان دو گروه بهشتيان و دوزخيان سرميبرم وهرگزت زنده نكنم تاامیدواری یابیمکنی.

و نيز پيغمبر(ص) فرمود: بردباری برخشم چيره باشد، مهرورزی برتندخوئی چيره باشد، صدقه بر گناه چيره باشد.

سپس امام صادق (ع) فرمود چه بسيار بمانند اينستكه برديگری چيره باشد.

شرح ــ از مجلسی «ره» ــ « قوله فخرت و زخرت » ــ فيروز آبادی گفته زخر البحر يعنی بالا گرفت و پر شد و در وادی و نباتات هم بمعنی كشش و بلندی بكار رفته است و در مردهم گويند بمعنی بر خود باليدن .

من گويم محتمل استكه اين جمله‌ها برسبيل داستانسرائی باشد وغرض بيان اينستكه جز خداتعالی مغلوب ومقهوراست ازغير اووخدا همان غالب وقاهر برهمه چيز است جز خود.

قوله «اوتاداً من أن تميد بماعليها» اين اشاره‌است بدانچه خداوند در چند جای ازقرآن كريم گفته است:

۱ــ (۱۵ــ النحل) و در زمين لنگرها افكند كه مبادا شما را باين سو و آن سو بلغزانـد مبرد گفته است يعنی زمين را منعكرد كه شما را بلغزاند و گفته شده‌يعنی تاشما رانلغزاند وگفته‌اند برای كراهة از اينكه بلغزاند.

۲ــ قول خداتعالی (۷ــ النبأ) و كوهها را ميخ نموديم ــ برخی مفسرين گفته‌اند معنی ميدلغزيدن ازسه سواست (بالا وراست وچپ) وگفته‌شده‌استكه زمين مانند سقف تكان ميخورد وميلرزيد بواسطه راه‌رفتن و خدا آن‌را بوسيله كوهها لنگرداد تا ازلرزش آن منعكند واز ابن عباس نقلشده استكـه زمين بر روی آب پهن شده بود و بمانند كشتی مردم را برمی گردانيد و خدا آن را بوسيله كوهها لنگرداد سبب اختلاف دارند كه كوهها چگونه سبب آرامش زمين شدند ودرآن چند قول است :

۱ــ فخررازی درتفسير خود گفته استكه چون كشتی را برروی آب اندازند ازاين‌سو وآن سو خم‌شود ومضطرب باشد وچون اجرام‌سنگين باردرآن بريزند ثابت وآرام گردد وهمچنين هنگاميكه خدا زمين‌را برروی آب آفريد مضطرب‌شد وميلغزيد و خداتعالی كوهها رآفريد و زمين را بدان ميخكوب كرد و بسبب سنگينی كوهها روی آب بر قرار شد سپس گويد معترض می تـواند اين اعتراضات رابكند.

۱ــ اين‌علت تراش ياحركات اجسام‌را بطبيع‌خود می‌داند يابتأثيرفاعل‌مختار بنابر اول گوئيـم ترديدی نيستكه زمين ازآب سنگين‌تراست وبايد بزيرآب‌رود نه‌آنكه روی‌آب بماند و بلرزد بخلاف كشتيكه ازچوبست ودرونش‌تهی‌است وبدان‌سبب روی‌آب‌ميماند ومی‌لرزد وچون سنگين‌بارشد‌پابرجا ميشود وآرام می گردد پس‌فرق آنها ظاهراست .

واما تقدیر دوم که گفته‌شود زمین‌وآب بطبع‌خود اثری‌ندارندونزول زمین‌زیر آب بخلق الهی است طبق‌جریان‌عادت و نه زمین طبعی‌دارد و نه‌آب که موجب‌اثرمخصوصی‌باشد بنابراین‌علت سکون زمین خواست خداست ووجود کوه اثری ندارد.

۲ـ لنگرشدن کوهها برای‌زمین بحساب اینستکه زمین‌روی آب‌لرزان باشد و بوسیله کوهها متوقف وآرام گردد واین بحث میماند که وقوف زمین درروی‌آب و درمحل‌مخصوص چه وجهی دارد اگر گوئی طبع خودزمین است بازهم کوه بی‌تأثیر میماند واگر گوئی بخواست خدا است در باره آرامش آنهم بایدهمین راگفت و بازهم کوه بی‌تأثیر است.

۳ـ همه‌زمین یك‌جسم است واگر هم باین‌سو وآن سو حرکت کند برای‌مردم محسوس نباشد واحساس لرزش زمین هنگام‌زلزله برای اینستکه یك‌تیکه کوچك‌آن متحرك‌میشود بواسطه‌بخاریکه دردرون آن حبس‌شده است واگر همه زمین حرکت کند محسوس‌نگردد چنانچه ساکن کشتی‌حرکت کشتی را هرچه هم تندباشد احساس‌نکنند پایان کلام فخررازی.

وممکن است ازاعتراضات اوجواب گفت:

جواب اعتراض۱ـ مامیگوئیم بطبع خودحرکت میکند ولی‌اول بار چون‌سبك بود میلرزید و امواج بآسانی آن‌را ازاین سو بآن سو میبرد و بسا برخی قطعه‌های آن بزیر آب میرفت ولی‌چون خداوند کوهها را بر آن قرار داد وسنگین شد باآب وموج آب مقاومت کرد و کوهها چون میخ‌آن را نگاه داشتند واز اینجا:

جواب اعتراض۲ـ هم معلوم‌شد بعلاوه لنگرشدن کوهها برای آرامش‌زمین توقف ندارد بر اینکه زمین درحیز معینی باشد.

واماجواب‌ازاعتراض۳ـ اینستکه کلام درمجردحرکت‌زمین‌نیست تاگویند حرکت‌آن‌برای‌مردم محسوس نیست بلکه منظور اینستکه اگر کوهها نباشد زمین لغزش و گردش وزیر ورو داردوموجب غرقشدن مردم میشود بعلاوه‌آن حرکتیکه محسوس نباشد حرکت بر یك جهت است و بر یك وضع چون حرکت وضعیکه بر خود چرخد یا حرکت انتقالی مستمر مانند حرکت کشتی بی اضطراب و اما هرگاه درچندجهت حرکت کند ومضطرب باشد محسوس گرددچون حرکت کشتی درحال کولاك دریا و اینست فرق میان‌آنها.

۲ـ وجهی استکه‌همین فخررازی گفته و اختیار کرده‌است گویدآنچه من دراین مبحث مشکل دارم اینستکه به‌دلیل یقینی ثابت شده زمین بشکل کره است واینکوهها برسطح آن دندانه ها و برجستگیهائی تشکیل می‌دهند بنابراین گوئیم اگرزمین بیکوه وصاف بود بادنی سبب میچرخیدوزیرورو میشد زیرا جرم کروی بسیط گرچه بذات خود نمیچرخد ولی باندك سبب بچرخ میافتد ولی چون بر سطح زمین این دندانها و کوهها پدید شد بمانند دندانه‌های یك کره آن را نگه داری میکنـد چون هر کدام اینکوه‌ها بطبع خود بمرکز عالم فشار میاورد و بدان متوجه است و بواسطه عظمت و نیروئیکه دارد حکم‌میخ را پیدا میکند که کره زمین را از چرخش باز می‌دارد پس خلق اینکوه‌ها برروی زمین‌چون‌میخها استکه بر کره کوبند تاآن را ازچرخیدن بازداردواینکوهها مانعند ازچرخش زمین و انحراف آن این است آنچه در این باب بخاطر من رسیده است.

یکی از هوشمندان معاصر بدو چنین اعتراض کرده است :

که سخن او دچار تشویش و پریشانی است از آغاز سخنش بر آید که ملاك استقرار زمین ذات خشونت و دندانهائی استکه از کوهها است یا بخاطر اینکه نفوذ آب در میان این دندانها مانع حرکت زمین و جا بجا شدن آنست و در این صورت علت آرامش زمین همان کوهها استکه در میان آبست نه آنچه در ربع مسکون نمایانست و شاید این خلاف ظاهر آیات باشد ـ

زیرا که خدا میفرماید «و جعل فیها رواسی من فوقها» و حمل بر اینکه کوههای درون آب هم فوق زمین است بعید است یا اینکه اینکوهها بسا که بحرکت زمین کمك کنند چنانکه اگر کره آب یك جا موج بر دارد یا در آنجا که باین دندانه ها نفوذ کرده است موج بر دارد بسا که مانع از حرکت شوند اگر آن موج جزئی باشد و یا برای این استکه اجزاء هوائی نافذ در میانه کوههای ربع ظاهر مانع از تموج آبند و بمنزله میخهای هوائیند که مانع موج زدن آب است چنانچه کوه‌های درون آب مانع حرکت دادن بادند مرزمین را در این صورت وجود کوه ها در درون و برون آب گاهی بحرکت زمین کمك کنند و گاهی هم جلو گیر باشند و سنگینی کوه در آرامش زمین واستقرار آن اثری ندارد.

و آنجا که گوید جرم بسیط الخ دلالت دارد که بساطت موجب حرکت زمین‌است یا بتنهائی یا بهمراه خشونت وشاید دلیلش این استکه بسیط نسبت بهمه اجزاء مکان یك نواخت است وطبیعت مقتضی استکه مرکز زمین موافق مرکز عالم باشد بهر وضعی بچرخد و آب نمی‌تواند کره زمین را از جای خود بکند ولی می‌تواند آن را در جای خود بچرخاند ولی خلق جبل موجب ترکیب است و مانع حرکت به‌دور خود.

و بنابراین ارتفاع جبال اثری ندارد بااینکه خداوند جبال را بعنوان شامخات و راسیات مانع حرکت دانسته مگر این وصف برای بیان فوائد دیگر باشد.

واعتراض دیگر این‌استکه بنابراین سنگینی‌هم اثری ندارد با اینکه ازآخر کلام فخررازی‌بر آید که سنگینی کوه‌ها هم در منع از اضطراب تاثیر دارد و شاید منظورش این‌باشد که هرسه جهت تضریس وترکیب وثقل مانعند.

۳ـ آنچه بخاطر من‌آمده است وآن اینستکه تاثیر کوه‌ها در آرامش زمین بواسطه اینستکه درمتن زمین بهم پیوسته‌اند و مانعند ازاینکه زمین ازهم بپاشد و چون میخهائی هستند که قطعه های یك دررا بهم متصل نگاه میدارند و مانع تفرقه آنهایند و این حقیقت در کندن چاه‌های عمیق عیان میشود که بسا بسنگهای سخت میرسد .

٤ـ برخی زور گویان گفته‌اند چون فائده میخکوبی استقرار چیزیستکه میخ بدان کوبیده‌شود وبساکه از این استقرار استفاده شود برای تصرف درآن و فائده کوه‌ها هم این استکه‌همه زمین‌زیر آب نرفته است و برای جان دار ان استفاده ازقسمت ظاهرزمین میسرشده و تعبیربه اینکه کوه سبب عدم اضطراب است برای این استکه اگرنبود حیوانات درآب غرقه میشدند ومضطرب می گردیدند.

٥ ـ مقصود ازکوه ها که لنگر زمینند انبیاء و اوصیاء و علمایند و مراد از زمین هم دنیا است و از رهبران مذهب بجبال تعبیر شده است برای آنکه در راه حق ثابت قدمند و مردم را از

اضطراب و پریشانی در دنیا حفظ میکنند چنانچه کوهها از اضطراب و پریشانی جان‌داران مانعند.

۶ـ مقصود از اینکه کوهها میخ زمینند این استکه بوسیله آنها راه معلوم می‌شود و مردم بمقاصد خود میرسند و اسباب پریشانی خاطر برای آنها فراهم نمی‌شود و کوه ها از پریشانی خاطر مردم و گمشدن آنها در بیابانها مانع اند. واین سه وجه‌را یکی از تأویل تراشان بیانکرده است و شیوه او در اکثر آیات و اخبار این استکه بدون ضرورت و داعی وعلت مانعه از اخذ بظاهر آنها دست به تأویل آنها میزند واین خود جرئت بر مالك یوم‌الدین و افتراء برحجج رب العالمین است.

۷ ـ اینکه مقصود اززمین قطعه‌ها و تیکه‌های آن باشد نه‌همه کره زمین ومعنی اینکه کوهها میخ آنست اینستکه آن را از لرزش و اضطراب بواسطه زلزله و مانند آن حفظ میکنند که به وسیله حبس بخارات یاجهات دیگریکه خداوند می‌داند بوجود می آیند و این‌وجه قریبی است ومؤید آنست اخبار بسیاریکه روایت شده درباره ذوالقرنین که چون بسد رسید واز آن در گذشت ووارد ظلمات شد به‌ناگاه فرشته‌ای دید که بر کوهی ایستاده است و پانصد ذراع قد دارد ذوالقرنین به او گفت تو کیستی؟

درپاسخ گفت من یکی ازفرشته‌های رحمن هستمکه بر اینکوه گماشته‌ام و در جهان کوهی نیست جزآنکه رگی از آن بدینکوه پیوسته‌است وچون خداخواهد شهری‌را بلرزاند بمن‌وحی‌فرستد تاآن رابلرزانم وما دراین‌جا سخن‌را طول‌دادیم واز اختصار قدم فرانهادیم زیرا در آن بحثها استکه اعلام درآن بلغزند وسر گردان بمانند پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم چنانچه ملاحظه شد سخنان دانشمندان بزرك گذشته اسلام ازقبیل فخررازی و مجلسی بر اساس فلسفه غلط یونانی‌استکه زمین جزربع مسکون درآبست وآب بعنوان یك کره بر آن‌احاطه دارد وربع مسکون زمین بعلتی‌عیانست وهمه این مبانی غلط وخلاف حقیقت درآمد و با اینکه هزار سال در میان دانشمندان بشراصولی مسلم بشمارمیرفت باا کتشافات جدیده بطلان‌آن معلوم شد زیرا مسلم شده‌استکه آب بعنوان یك کره فوق زمین وجود ندارد که ما دنبال آن بگردیم که چرا ربع زمین ازآب‌بیرونست بلکه‌آب دریاهااست که بیشتر روی زمین را فراگرفته است ولی بحساب یك‌جزء زمین هستند و در حقیقت زمین و دریا هر دو یك کره راتشکیل می دهند که در اینکره گودیهای پر ازآب وجود دارد و برآمدگیهاودشتها، و این گودیها اقیانوس و دریا وخلیج و دریاچه است وآن برآمدگیها کوه وتپه است.

وبعلاوه یك‌اصل یونانی دیگرهم در میان بود که:

زمین مرکز ثقل عالمست و همه اجسام ثقلیه میل بمرکز زمین دارند وزمین ساکن استوهمه کرات وسیارات بدور آن می‌چرخند واین اصل یونانی‌هم امروز نقض شده‌است ومی گویند زمین‌هم بدور خود می‌چرخد و هم در یك مدار بیضی به دور آفتاب می‌چرخد بعداز توجه باین مطالب‌روشن می‌شود که تمام این تحقیقات فخرالدین رازیها وهم مجلسی ره تاآنجا که براین اصول‌یونانی اتکاء دارد همه بیهوده و باطلست.

مثل اینکه مجلسی ره کوهها راوسیله تماسك زمین می‌داند باعتبار اینکه در درون زمین بهم پیوسته‌اند وبوسیله آنهااجزاء زمین‌بهم میخکوب شده‌است ومحفوظ مانده است.

ولی بااین حال موضوع اینکه کوهها اوتاد زمین هستند وزمین راازلغزش نگه می دارند یك اصل قرآنی بحسابست وقطع نظراز اخبار قرآن مجید برای کوهها این عنوان رامکرر ثابت کرده استکه کوهها لنگر زمین هستند و کوهها میخ زمین هستند و بواسطه کوهها زمین از اضطراب محفوظ است.

اصول فلسفه یونانی با اکتشافات تازه دانشمندان زمین شناس و فیزیولژی قابل انطباق نیست و هرآن تحقیقاتی که بر اصول آنان مبتنی است پوچ و بیهوده است ولی این حدیث با اصول علمی جدید قابل انطباقست و هم آیات قرآن مجید هم که کوهها را لنگرزمین معرفی کرده است قابل توجیه است.

راجع بحدیث باید گفتکه ممکن است مقصوداز بحارسفلیکه نخست آفریدهٔعالم ماده بحساب گرفته است همان ماده نخست باشد که مبدأ تکوین منظومه‌های شمسی فضااست زیرا دانشمندان امروز را عقیده اینستکه ماده اولی در عمق عمیق بصورت طوفانهای بزرك و گرد بادهای لولبی شکل در می آیند وپس از گذشت روزگاران مدیدیکه بدورخودمیچرخند ومیجوشند ومیخروشند ستاره‌ها از آنها تکوین می‌شوند که یکی از آنها همین زمین است.

و تعبیرحدیث بکلمه بحارسفلی بااین معنی بسیار چسبنده است زیرا اولا بلفظ جمع آورده‌است (دریاها) واین تعبیر بر کره آب بدان معنیکه یونانیان گفته‌اند تطبیق نمی‌شود زیرا کره آب در فلسفه طبیعی یونان بسیطاست ویکی است وتعددی ندارد وبلکه تعدد آن بنظر آنها ممتنع است وقرینه دیگرتعبیر بسفلی است یعنی بسیارعمیق واین وصف‌هم بر کره آب بنظرفلسفه یونانی تطبیق نمیشود زیراکه کره آب سفلی یعنی پائین‌تر نیست وخصوص نسبت بکره‌زمین بعقیده آنها علیااست نه‌سفلی بنابر این آنچنان معنائیکه لفظ بحار سفلی برآن تطبیق شود همان دریاهای طوفانی ماده استکه بطور کثرت درفضا بوده وا کنون هم‌هست واز آنها تعبیر بتیکه‌های مه شده است و این تیکه‌های مه آلود که هم دروسعت وهم در دورنمای خود دریائی هستند براثرتطور بجوش می آیند ومی‌خروشند وتبدیل به یك گرد باد فضائی بسیارچرخنده میشوند و این تعبیر بسیاربقامت آنها رسا استکه:

«فخرت وزخرت» برخود بالید وجوشان وخروشان شد واز این گردباد جوشان ماده خداوند سیارات را می آفریند یعنی براثر تحجر وسرد شدن ویا براثر وضع دیگری این‌جوش وخروش‌بپایان رسیده‌است و آن ماده طوفانی بصورت سیارات آسمانی در آمده و پس از این توضیح برای فهم جمله دوم حدیث که خداوند کوهها را آفرید تا زمین‌را از اضطراب آرام کردند توجه باین اصل علمی بجااست:

دانشمندان فلك‌شناس امروزه می گویند پس‌از اینکه یك طوفان‌فضائی ماده تبدیل به ستاره میشود این ستاره‌ها مدتها در فضا سر گردان وویلانند و بی نظم بهرسو میروند ومیدوند تا آنکه در مدارمخصوصی جای گیرند وبگرد مرکزی ثابت که خورشید آن منظومه‌است وضع ثابتی پیدا کنند و این دوران سر گردانی و این سو و آن سو شدن سیاره و یا ستاره را که از آن ماده طوفانی پدید شده است هم حدیث و هم قرآن به کلمه «ماد» تعبیر کرده یعنی این‌سو و آنسورفتن.

اکنون توجهی بشرح کلمه«ماد»:

المنجد ـ ماد، یمید، میدا ومیدانا = تحرك و اضطرب وزاغ: جنبید و پریشان شدو بیکسوشد

گفته میشود مادت‌الارض یعنی‌چرخید «مادت الغصن» شاخه درخت باین و آن سو شد «مادالرجل» تبختر کرد و شانه بالا انداخت یا دچار سرگیجه و غش شد بخاطر مستی یا رکوب دریا ومانند آن پایان نقل ازالمنجد

باتوجه بموارد استعمال کلمه «ماد» روشن میشود که مقصود ازاینکه زمین دچاراضطراب‌بوده اشاره بهمان‌دوران سرگردانی ستاره‌های یك منظومه شمسی استکه مدتها طول میکشد تادر مدار خود مستقر گردد وبنابراین باید گفت تشکیل کوهها درهرسیاره‌وهم درزمین نشانه تحجرکامل‌ماده است ومقارن دوران استقرار آنهااست در مدارمخصوص خود وبعبارت دیگر این دندانهای بزرك‌یك ستاره فضائی مانند زمین بمنزله پره‌هائی استکه دریك چرخ تعبیه میکنندووجود این‌پره‌هادرانتظام گردش آن چرخ اثر بسزائی دارند وپس از توجه باین موضوع بخوبی معلوم میشود که حدیث چه منظوری‌را بیان کرده است و بچه حقیقت علمی نظردارد، میفرماید کوهها را چون میخ بر کره‌زمین کوبیده وآن را از سرگردانی در آورده و بوسیله اینکوهها که پره مانند برگردآن درآمده‌اند درمدار خود قرار گرفته وبگردش وضعی و انتقالی خود ادامه میدهد و تعبیرات قرآن در این زمینه بسیار شیوا و گویا است :

۱ـ کوهها چون میخ برزمین کوبیده شده‌اند و تا مسافت قابل توجهی درآن فرو رفته و ریشه دارند.

۲ـ کوههای بلند میخهای بلندی‌هستند که درزمین هم تاعمق بیشتری نشسته‌اند.

۳ـ کوهها لنگر کشتی زمینند که در دریای فضا شناور است و آن را در مدار مخصوص خود نگه داری میکنند ازاینکه ازمدار خود باین‌سو وآنسو بیرون رود.

ومطلب دیگریکه دراین جا قابل توجه‌است موضوع اندیشه دراین تعبیرات پرمعنای قرآن و اخبارائمه معصومین استکه دربیان طبیعیات کرات و افلاك بهیچوجه بااصطلاحات علمی دائر ورائج آن عصر که فلسفه یونان بوده هم‌نفس نشده‌است وبا تعبیراتی این‌حقائق علمی‌را بیان کرده‌استکه‌امروزه هم‌میتوان بهمان‌تعبیرات حقائق علمی بشررا تاآنجا که کشف شده تعبیر کرد واین خودیکی دیگراز وجوه‌اعجازقرآن بشمارمیرود.

ودر جمله‌سوم که میفرماید خداوند آهن‌را آفرید تاکوهها را خوار ورام سازند اشاره‌ایست بترقی صنعت درمحیط انسانیکه امروزه دل کوهها را میشکافد و از میان آن‌تونلها و راه آهنهـا میگذرانند واز شکم‌آن مواد سرشار نفت‌وذغال سنك و انواع دیگر معادن را بیرون میکشد.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله فترجی وتخاف» یعنی من تو را زنده نکنم تازنده بودنت برای دوزخیان مایه امید نجات‌شود وبرای بهشتیان مایه‌ترس زوال‌نعمت بهشت گردد وذبح موت‌شاید کنایه از ذبح نمونه‌ای باشد بدین نام تا هر دو دسته بهشتی و دوزخی بمشاهده وعیان بدانند که مرك از میان برداشته شد در صورتیکه اعراض‌را در آخرت قابل تجسم ندانیم زیرا ازخردبدوراست.

١٣٠ـ عنه، عن هارون بن مسلم ، عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ رجلاً أتى النبيّ صلى الله عليه وآله فقال له : يارسول الله أوصني فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله : فهل أنت مستوص إن أنا أوصيتك؟ حتّى قال له ذلك ثلاثاً وفي كلّها يقول الرّجل: نعم يارسول الله ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله فانّي اُوصيك: إذا أنت هممت بأمر فتدبّر عاقبته فان يك رشداً فامضه وإن يك غيّاً فانته عنه .

١٣١ ـ وبهذا الاسناد أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قال : ارحموا عزيزاً ذلّ وغنيّاً افتقر وعالماً ضاع في زمان جهّال .

١٣٢ ـ وبهذا الاسناد قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول لأصحابه يوماً : لاتطعنوا في عيوب من أقبل إليكم بمودّته ولا توقفوه على سيّئة يخضع لها فانّها ليست من أخلاق رسول الله صلى الله عليه وآله ولا من أخلاق أوليائه .

قال : وقال أبوعبدالله عليه السلام إنّ خير ماورّث الآباء لأبنائهم الأدب لاالمال ؛ فانّ المال يذهب والأدب يبقى ، قال مسعدة : يعني بالأدب العلم .

قال : وقال أبوعبدالله عليه السلام: إن اُجّلت في عمرك يومين فاجعل أحدهما لأدبك لتستعين

١٣٠ـ از مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) فرمود: مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و باو گفت یا رسول‌الله بمن سفارشی کن، رسولخدا (ص) باو فرمود آیا تو سفارش پذیری اگر منت سفارش کنم؟ سه بار جمله را باو باز گفت و آن مرد در هر بار پاسخ داد: آری یارسول‌الله و پس از آن رسولخدا (ص) به او فرمود من تورا سفارش میکنم که هر گاه آهنك كاری کردی در انجام آن خوب بیندیش و در باره آن پیش‌بینی بسزائی بکن و اگر درست است و خوش عاقبت است آن را انجام بده و اگر گم راهی و بدسرانجامی است آن‌را وانه.

١٣١ـ فرمود (ص): رحم کنید بعزیزیکه خوار شده و بتوانگریکه درویش و مستمند شده و بعالمیکه در دوران نادانها گرفتار شده و گم‌نام گردیده (١)

١٣٢ـ مسعدة بن صدقه گوید از امام صادق (ع) شنیدم یك روز بیاران خود میفرمود : هر که دوستانه بشما روی کرد با چنگال سرزنش و نکوهش چهره او را نخراشید و بدکرداری کمرشکن وی را بیادش میاورید زیرا این کار ناهنجار نه از شیوه رسولخدا است (ص) و نه از شیوه دوستان و جانشینان او.

گوید: امام صادق (ع) فرمود: راستی بهترین ارثی که پدران به پسران دهند ادب است نه مال دنیا زیرا مال رفتنی است وادب میماند.

مسعده گوید مقصودش از ادب دانش است .

گوید: امام صادق (ع) فرمود: اگر دوروز هم از عمرت مانده یك روزش بادب آموزی پرداز

١ـ گفت پیغمبر که رحم آرید بر / هر عزیزی کو شده خوار و بکر
وان توانگر کو شود درویش وزار / همچو دانائی به نادانان دچار

به علي يوم موتك ؛ فقيل له : وماتلك الاستعانة ؟ قال : تحسن تدبير ماتخلّف وتحكمه .

قال : و كتب أبوعبدالله عليه السلام إلى رجل : بسم الله الرّحمن الرّحيم أما بعد فانّ المنافق لا يرغب فيما قد سعد به المؤمنون والسعيد يتّعظ بموعظة التقوى وإن كان يراد بالموعظة غيره .

۱۳۳ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن عليّ بن أسباط قال : أخبرني بعض أصحابنا عن محمّد بن مسلم قال : قال أبوجعفر عليه السلام : يا ابن مسلم النّاس أهل رياء غيركم و ذلكم أنّكم أخفيتم مايحبّ الله عزّ وجلّ وأظهرتم مايحبّ النّاس والنّاس أظهروا مايسخط الله عزّ وجلّ وأخفوا ما يحبّه الله ، يا ابن مسلم إنّ الله تبارك وتعالى رأف بكم فجعل المتعة عوضاً لكم عن الأشربة .

تا برای روز مردن خود یاوری اندوزی باو گفتند یاور اندوختن چیست؟ در پاسخ فرمود آنچه بجانهی خوب بپروری ومحکم وفرزانه اش سازی.

گوید : امام صادق (ع) این نامه را بمردی نوشت:

بنام خداوند بخشاینده مهربان

اما بعد براستی منافق بی ایمان رغبتی ندارد بدانچه که سعادتمند شوند با آن مؤمنان ـ سعادتمند پند پرهیزکاری را بپذیرد و گرچه آن پند بدیگری در گیرد.

۱۳۳ـ از محمدبن‌مسلم گوید امام باقر(ع) فرمود ای پسر مسلم همه مردم جز شماها گرفتار خودنمائیند برای اینکه شماها آنچه را خدا خواهد نهان دارید و آنچه را مردم دوست‌دارند عیان سازید ومردم دیگر آنچه خداعزوجل رابخشم آورد عیان سازند وآنچه را خدا دوست دارد نهان سازند وزیر پا کنند .

ای پسرمسلم راستی خداتبارك و تعالی بشما مهر ورزیده ومتعه زنان رابرای شمابجای نوشابه های مست کننده مقرر ساخته‌است.

شرحـ متعه ـ یکی از عقود مشروع اسلامی است که پیغمبر (ص) آنرا تشریع کرد برای آماده کردن بهره‌مندی هرچه بیشتر مرد وزن، بروجه آبرومند وقانونی وآن عبارت ازقرار همسری مردی است بازنی درمدت معینیکه دلخواه هردو است وباقرار بهره‌مندی محدود یا نامحدودی که دلخواه هر دو است.

ودر ضمن این قرارمرد بایدمتعهد شود که مبلغی بعنوان مهربزن بپردازد کم‌باشد یابیش و در نظرمن یك‌حقیقت خاصی‌است جدا از نکاح وازدواج و هیچگونه آثار وتعهدات آنرا ندارد مانند نفقه وتوارث واحکام عمده طلاق و ظهار وایلاء ولعان درآن نیست و تشریع آن مورد اتفاق مسلمانانست ودر حقیقت ابتکار تشریعی اسلامست زیرااین عنوان درجامعه عرب‌نبوده است وعرب در برابر نکاح معمولی‌تملك زنانرا قانونی می‌دانسته ودر غیراین دو صورت همان‌ارتباط نامشروع رامعمول می‌داشته که زنی‌را رفیق‌خصوصی خودمیگرفته‌است بعنوان (خدن)ـ (مترس) ویا بعنوان فحشاءدر برابر اجرتی ویا بی‌اجرت بااو نزدیك میشده‌است.

١٣٤ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن معمر بن خلّاد قال : قال لي أبو الحسن الرضا عليه السلام : قال لي المأمون : يا أبا الحسن لو كتبت إلى بعض من يطيعك في هذه النواحي الّتي قد فسدت علينا، قال : قلت له : يا أمير المؤمنين إن وفيت لي وفيت لك إنّما دخلت في هذا الأمر الذي دخلت فيه على أن لا آمر ولا أنهى ولا اُولّي ولا أعزل وما زادني هذا الأمر الذي دخلت فيه في النعمة عندي شيئاً ولقد كنت بالمدينة وكتابي ينفذ في المشرق والمغرب ولقد كنت أركب حماري وأمرُّ في سكك المدينة وما بها أعزُّ منّي وما كان بها أحدٌ منهم يسألني حاجة يمكنني قضاؤها له إلّا قضيتها له ، قال : فقال لي : أفي لك .

اسلام قانون متعه‌را بعنوان یك توسعه کامل در ارتباط زن ومرد تشریع کرد واین تشریع بنظر برخی خرمقدسان عرب مانندعمر ناروا می‌نمود ومخالف باشمار عربیت‌شمرده میشد واز این روعمر در طول مصاحبت با پیغمبر(ص) نتوانست این حقیقت را هضم کند و وقتی حکومت بدست او افتاد بعنوان یك‌فرمان خصوصی آن‌را غدقن کرد و این قانون اسلامی را توقیف نمود وچون باطبع‌عربی صحابه موافق بودمورد رضایت اکثر صحابه قرار گرفت ویك‌قانون درجه‌دوم شناخته‌شد وسپس‌فقهاء عامه بتوجیه ودلیل تراشی برای‌آن برآمدند.

ودر این حدیث بدین‌حقیقت اشاره شده‌است که این تشریع یك‌سر گرمی معقولی‌است‌برای‌انسان وشهوت وی‌بوضع آبرومندی تحلیل میرود واز ارتکاب سر گرمیهای نامعقولی چون استعمال‌نوشابه های الکلی وهرزگی مصون میشود.

١٣٤ـ ازمعمر بن خلاد گوید امام رضا(ع) بمن فرمود : که مأمون بمن گفت ای اباالحسن‌کاش نامه‌هائی بپرخی پیروان خود در نواحی دچار شورش وانقلاب برعلیه مامینوشتی فرمود من‌باو گفتم یاامیرالمؤمنین اگر برای من نسبت به قراردادی که شده وفاداری کنی من هم برای تو وفاداری میکنم، همانا من در امر ولایت داخل شدم که نه فرمانی دهم و نه غدقنی کنم و نه حکمرانی گمارم و نه حکم رانی را از کار برکنار کنم و پذیرش ولایت عهد من برای من مایه فزونی نعمت ومقامی نشده است، من در مدینه بودم ونامه‌ام در مشرق ومغرب نفوذداشت سوار برالاغ خود میشدم و در کوچه‌های مدینه گذر میکردم ودرآن ازمن عزیزتری نبود، درآنجا کسی ازاهل مدینة نبود که از من درخواستی کند ومن بتوانم آن‌را انجام‌دهم جزاینکه آن‌راانجام میدادم‌برای او، فرموددرپاسخ من گفت من بتو وفادارم.

شرحـ ازاین حدیث استفاده‌میشود که منظور مأمون از آوردن امام رضا بخراسان و وارد کردن او در حکومت استفاده از نفوذ آن حضرت بوده است در خنثی کردن شورش انقلابی ملت های ستمکشیده که‌در اطراف کشور پهناور آن‌روز برابر فشار حکمرانان ووابستگان درباریان و شاهان وقت بستوه آمده ودر مبارزه جدی وبی گیری وارد شده‌بودند و جهت خود داری آن حضرت ازقبول خلافت این بوده‌است که دستگاه مأمونی می‌خواسته است بامعرفی آن حضرت‌بعنوان خلیفه وقت سرپوش روی جنایات خاندان خود بگذارد و پایه حکومت خود را محکم سازد و شورش و

۱۳۵ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن النوفليّ ، عن السكونيّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال النبيّ صلى الله عليه وآله : حقٌّ على المسلم إذا أراد سفراً أن يُعلم إخوانه وحقٌّ على إخوانه إذا قدم أن يأتوه .

۱۳۶ ـ وبهذا الاسناد قال: قال النبيّ صلى الله عليه وآله : خلّتان كثيرمن الناس فيهما مفتونٌ :الصحّة والفراغ .

مبارزه حق‌جويان را سر كوب وخفه نمايد وامام زير اين‌بار نرفت تااو را مجبور كرد بيد برفتن‌ولايت عهد كه ازاين راه اورا خرده‌خرده وارد امور كند وحضرت هم شرط‌عدم مداخله مطلق دركارها را نمود وظاهراً منظورحضرت اينستكه طبق عهديكه بامن كردى بايد مرااز تبليغات حكومتي‌هم‌معاف دارى واز نام‌نگارى من صرف‌نظر كنى.

۱۳۵ ـ از امام صادق (ع) كه پيغمبر (ص) فرمود: بر مسلمان بايست كه چون مى‌خواهد سفر كند به برادران دينى خود خبر دهد وبربرادرانش هم بايست كه هرگاه از سفر آيد از او ديدن كنند.

شرحـ از مجلسى ره ـ « قوله حق » ـ يعنى ثابت و لازم است و حمل بر استحباب شده پايان نقل از مجلسى ره.

من گويم حق تعهدى استكه براثر قرار يااعتبار و تشريع شارع مقدس بر عهده مكلف آيد و مراعات آن اداى‌آنست واگرادانشد چه اثرى دارد؟ بايد ازدليل ديگرى استفاده شود آثارپرداخت نكردن حق‌يا غرامت‌است مانند حقوق‌مالى ويا كيفر وعقابست با مراتب متعدده‌اى كه دارد و يا صرف سرزنش و توبيخ است و دليل اثبات حق به نفس خود اثبات اين آثار را نميكند و در هر جا بدليل مخصوص بايدثابت شود مثلا فطره حق‌لازمى است ولى اگرتا ظهرروزعيد ماه رمضان‌پرداخت نشد غرامتى ندارد گو اينكه عقاب دارد مانند نفقه اقارب ونفقه زوجه هم درهر روزحق‌واجبى‌است واگر پرداخت نشد غرامت دارد.

ونكته ديگرى كه ازاين حديث استفاده‌ميشود اينستكه اين دوحق در برابرهم مى‌باشندواگر شخص هنگام سفرببرادر دينى خود خبرداد و بعبارت ديگر بااو خداحافظى كرد واين احترام رااز او رعايت كرد هنگام مراجعت هم بر او حق دارد كه از او ديدن كند و اين احترام او را با اين عمل عوض دهد و اگر باو خبر ندهد و با او خدا حافظى نكند از او در برابر حق ديدن ندارد و حق گله از او ندارد گرچه حق ديدار مطلق كه ميان برادران دينى مشروع است بجاى خود باقى است.

۱۳۶ـ پيغمبر (ص) فرمود: دو خصلتند كه بسيارى از مردم در آن دو بفتنه اندرند:

۱ـ تندرستى ۲ـ فراغت.

شرحـ ازمجلسى ره ـ قوله فيهمامفتون ـ چند وجه‌دارد:

۱ـ بمعنى اختبار و آزمايش باشد يعنى بيشتر مردم‌بوسيله اين دوآزمايش ميشوند ازطرف خداكه آيا شكر آن‌را ميگذارند وقدر آن‌را ميدانند يانه؟

١٣٧ ـ وبهذا الاسناد قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من عرّض نفسه للتهمة فلا يلومنّ من أساء به الظنّ، ومن كتم سرّه كانت الخيرة في يده.

١٣٨ ـ الحسين بن محمّد الأشعريّ؛ عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن شاذان، عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قال لي أبي: إنّ في الجنّة نهراً يقال له: جعفر على شاطئه الأيمن درّة بيضاء فيها ألف قصر في كلّ قصر ألف قصر لمحمد وآل محمّد صلى الله عليه وآله وعلى شاطئه الأيسر درّة صفراء فيها ألف قصر في كلّ قصر ألف قصر لابراهيم وآل إبراهيم عليه السلام.

١٣٩ ـ محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ما التقت فئتان قطّ من أهل الباطل إلّا كان النصر مع أحسنهما بقية على [أهل] الاسلام.

٢ـ بمعنى گمراهی ٣ـ بمعنی گنه‌ورزی ٤ـ بمعنی عذاب. یعنی بیشتر مردم از تندرستی و فراغت‌خاطر سوءاستفاده کنند و گمراه شوند و یا گنه‌کار گردند و یا عذاب کشند.

١٣٧ـ امیرالمؤمنین (ع) فرمود: هر که خود را در معرض تهمت و بدبینی انداخت باید سرزنش نکند کسی را که باو بدگمان میشود و هر که راز خود نهان دارد اختیار بدست اواست.

١٣٨ـ ازشاذان که امام کاظم (ع) بمن فرمود. که پدرم بمن فرموده است دربهشت نهریست که نام آن جعفر است و بر کناره راستش یك درسپیدیست که درآن هزارکاخست ودر هر کاخی هزار کاخ دیگر و همه آن از آن محمد و آل محمد است (ص) و بر کناره چپش یك در زردی استو در آن هزار کاخ است و در هر کاخی‌هزار کاخ دیگر و همه آن‌از ابراهیم‌وآل ابراهیم‌است

١٣٩ـ ازامام صادق (ع) فرمود: هرگز دو لشکرودودسته از اهل باطل با هم روبرو نشوندو ستیزه نکنند جزاینکه پیروزی باآن دسته است که نسبت باهل اسلام بهتر رعایت دارند ومسلمین را بهتر حفظ میکنند.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله مع احسنهما بقیة» یعنی هر کدام رعایت بهتری از اسلام دارند وباین معنا است قول خدا تعالی (١١٧- هود) رعایت کنندگانی که از تباهی در زمین جلوگیری کنند- وحاصل اینستکه رعایت دین اسلام مایه پیروزی و غلبه است چنانچه گفته‌اند ملك وملت‌توام یکدیگرند پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم حقیقت اسلام و مسلمانی رعایت حال بنده‌های خدا و حفظ صلح و سلامت مردم است و با اینکه تعلیمات قرآن‌واسلام در جوهر خود مردم را بایمان وپرستش خداوند دعوت میکنندولی بعنوان مقدمه و هدف درجه دوم بعمران و آبادی و صلح مردم هم دعوت میکنند و هر کس هم این هدف درجه دوم را رعایت کند مورد تایید خداوند جهانست.

۱۴۰ ـ عنه ؛ عن أحمد ، عن عليّ بن حديد ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: جبلت القلوب على حبّ من ينفعها و بغض من أضرّ بها .

۱۴۱ ـ محمّد بن أبي عبدالله ، عن موسى بن عمران ، عن عمّه الحسين بن عيسى بن عبدالله عن عليّ بن جعفر ، عن أخيه أبي الحسن موسى عليه السلام قال : أخذ أبي بيدي ثمّ قال : يا بنيّ إنّ أبي محمّد بن علي عليهما السلام أخذ بيدي كما أخذت بيدك وقال: إنّ أبي عليّ بن الحسين عليهما السلام أخذ بيدي وقال : يا بنيّ ؛ افعل الخير إلى كلّ من طلبه منك فان كان من أهله فقد أصبت موضعه و إن لم يكن من أهله كنت أنت من أهله ؛ و إن شتمك رجل عن يمينك ثمّ تحوّل إلى يسارك فاعتذر إليك فاقبل عذره .

۱۴۲ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن ابن محبوب ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم ، والحجّال ، عن العلاء ، عن محمّد بن مسلم قال : قال لي أبوجعفر عليه السلام : كان كلّ شيء ماء و كان عرشه على الماء فأمر الله عزّ ذكره الماء فاضطرم ناراً ثمّ أمر النار فخمدت فارتفع من خمودها دخان فخلق الله عزّ وجلّ السّماوات من ذلك الدّخان وخلق الله عزّ وجلّ الأرض من الرماد ثمّ اختصم الماء والنّار والرّيح فقال الماء : أنا جند الله الأكبر وقالت النّار : أنا جند الله الأكبر

۱۴۰ـ از امام صادق (ع) که فرمود: دلها سرشته شدند بر دوستی هر کس بدانها سود رساند وبدشمنی هر کس بدانها زیان رساند.

شرحـ ازمجلسی ره ـ غرض تشویق باینستکه بمردم سود رسانند تا دوستی آنهارا بدست آورند و از زیان رساندن بمردم بر حذر باشند تا دشمن آنها نشوند پایان نقل از مجلسی ره . من گویم گویا شاعر ازاین جا درك كرده و گفته است :

جانب دلها نگاه دار که سلطان ملك نگیرد اگر سپاه ندارد

۱۴۱ـ از علی بن جعفر از برادرش امام کاظم (ع) که پدرم دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم راستی پدرم محمدبن علی دست مرا گرفت چنانچه دست تو را گرفتم و فرمود: پدرم علی بن الحسین (ع) دست مرا گرفت و فرمود: پسر جانم هر کس از تو خوبی درخواست کرد دریغش مدار اگر شایسته آن باشد تو کاری بجا کرده‌ای و اگر هم شایسته آن نیست تو خود شایسته‌آنی و اگر مردی در سوی راست تو دشنامت داد و بسوی چپت جابجا شد و از تو پوزش خواست پوزش وی را بپذیر و از او درگذر.

۱۴۲ـ از محمدبن مسلم گوید: امام صادق (ع) فرمود: همه چیز آب بود وعرش وی بر آب استوار بود، خدا عزذکره فرمان کرد تا آن آب شعله آتشین بر آورد و بآتش فرمان داد خاموشی گرفت از خموشی آن دودی برخاست و خدا عزوجل آسمانها را ازآن دود بیافرید و خدا عز وجل زمین را از خاکستر آفرید، سپس آب و آتش و باد با هم خصومت آغاز کردند آب گفت من ...الله

وقالت الرّيح : أنا جندالله الأكبر ؛ فأوحى الله عزّوجلّ إلى الرّيح أنت جندي الأكبر .

اکبرم و آتش گفت من جندالله اکبرم و باد گفت من جندالله اکبرم و خدا عزوجل بباد وحی فرستاد که توئی لشکر بزرگتر من.

شرح- از مجلسی ره- این حدیث با همین سند و با همین مضمون در حدیث شصت و هشتم گذشت پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم این حدیث دلالت روشنی دارد براینکه مقصود از آبیکه مایه و پایه آفرینش جهان است همان ماده نخست است و بنا بتحقیق دانشمندان امروز بصورت قطعه بسیار وسیع و پردامنه مه در عمق عیقی از فضا وجود داشته و این قطعه‌های وسیع در پیش رفت خود بصورت یك گرد باد های خروشان و شعله‌ور فضائی در آیند که از آنها تعبیر بزوابع حلقیه کنند و پس از یك دوره طولانی فرو نشینند و سیارات یك منظومه شمسی از آنها پدیدار گردد و تعبیر از این تیکه مه فضائی بآب بسیار مناسب‌است:

۱- دورنمای آنها بمانند یك دریای بیکرانه آبست.

۲- جسم سیالی است که در زبان عمومی تعبیری جز با کلمه ماء در عربی و آب در فارسی ندارد

۳- آب در تحلیل و تجزیه خود بهمین مواد میرسد.

و آسمان همان فضای یك منظومه شمسی است که بوسیله همین ستاره‌وسیارات چهره خودرا مینماید و بعبارت دیگر آسمان در نظر عرف چیزی نیست جز همان منظره‌فضائی که بوجودستاره ها معلوم و مفهوم میگردد بلکه از نظر علمی هم فلاسفه یونان برای اثبات افلاك دلیلی جز همان سیارات و ستاره‌ها ووضع حرکات آنهانداشته‌اندو تعبیریك فضای‌ستاره نمابآسمان با مفهوم عرفی‌وعلمی این کلمه موافق است و اینکه میفرماید خداوند فرمان داد و این آب شعله‌ور بآتش شد بهترین‌بیان تبدیل یك قطعه مه فضائی است بیك طوفان‌آتش زا که مطابق تحقیق‌دانشمندان فضائی امروزه است و اگر این حقیقتیکه امروز در پیدایش منظومه های شمسی میگویند با یك‌زبان‌عمومی بخواهیم ادا کنیم و آن هم در آن تاریخ که امام باقر (ع) سخن گفته است بهتر و شیوا تر از این نمیتوان گفت.

(حديث زينب العطارة)

۱۴۳ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن عبدالرّحمن بن أبي نجران ؛ عن صفوان ، عن خلف بن حمّاد ، عن الحسين بن زيد الهاشميّ ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : جاءت زينب العطّارة الحولاء إلى نساء النبيّ صلى الله عليه وآله وبناته و كانت تبيع منهنّ العطر فجاء النبيّ صلى الله عليه وآله وهي عندهنّ فقال : إذا أتيتنا طابت بيوتنا فقالت : بيوتك بريحك أطيب يارسول الله ، قال : إذا بعت فأحسني ولا تغشّي فانّه أتقى وأبقى للمال، فقالت: يارسول الله ماأتيت بشيء من بيعي وإنّما أتيت أسألك عن عظمة الله عزّ وجلّ ، فقال: جلّ جلال الله سأحدّثك عن بعض ذلك ؛ ثمّ قال : إنّ هذه الأرض بمن عليها عند الّتي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ وهاتان بمن فيهما ومن عليهما عند الّتي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة قيّ والثالثة حتّى انتهى إلى السابعة وتلا هذه الآية «خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهنّ»

حديث زينب عطاره

۱۴۳ـ از حسين بن زيد هاشمى از امام صادق (ع) فرمود: زينب عطر فروش كه بانوئى قبيح بود نزد همسران و دختران پيغمبر (ص) آمده وبكسان خاندان پيغمبر عطر ميفروخت، پيغمبر بخانه آمد و زينب در ميان آنان بود، رو باو كرد و فرمود: هر گاه تو نزد ما بيائى خانه هاى ما خوش بو ميشود.

زينب ـ يا رسول‌الله خانه‌هاى تو ببوى خوش خودت خوشبوتر است.

پيغمبر (ص) هر گاه فروش كنى خوب بفروش و غش مكن و با عطر چيزى ديگر آميخته مكن زيرا كه پرهيزكارى بهترى است و براى دارائى نگهدارتر است.

زينب ـ يـا رسول الله من اكنون نيامدم چيزى بفروشم و آمدم از عظمت خدا عز وجل از شما بپرسم.

رسولخدا (ص)ـ جل جلاله من بخوبى برخى از آن را براى‌تو باز گويم:

فرمود: راستى اين زمين و هر كه در آنست در برابر آنچه زير آن قرار گرفته است چون حلقه‌اى است كه در سرزمين پهناورى تهى افتاده باشد و اين هر دو با آنچه در آنها و بر آنها است در برابر آنچه زير آنند چون حلقه‌اى است كه در فلاتى تهى افتاده اند و سومى هم تـا برسد بهفتمى و اين آيه را خـوانـد (۱۲ ـ الطلاق) آفريد هفت آسمان را و از زمين هم بمانند آنها

شرحـ از مجلسى ره ـ «قوله عند التى تحتها» از اين عبارت استفاده ميشود كه زمـين هم طبقاتى دارد روى يكديگر و برخى هفت زمين را بهفت اقليم تفسير كرده و برخى خود زمين را سه طبقه دانسته گرد هم:

۱ـ خاك صرف بسيط ۲ـ گل كه مخلوط بآبست و بر زبر آنست ۳ـ طبقه ظاهره روى زمين

که با آب یك کره بحسابست و هوا هم خود سه کره است:
۱ ـ هوای گرد زمین تا مسافتی که حرارت آفتاب در آن منعکس میشود و قابل تنفس و زندگی است.
۲ـ هوای خالص زمهریری تهی از حرارت.
۳ـ هوای مجاور کره نار.
و کره نار هم یکی و این مجموع میشود ۷ که زیر فلك و در برابر آبست.
و برخی زمین را دو کره دانسته و آب را کره سوم و برخی هوا را دو کره شمرده و برخی چهار کره و اساس همه اینستکه زمین در برابر آسمان باشد و باینهفت طبقه تفسیر گردد و حمل آیات و اخبار بر این تاویلات دور است.
و وجه دیگری در ۷ زمین و ۷ آسمان از امام رضا روایت شده است؛ علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از حسین بن خالد روایتکرده که گوید بامام رضا (ع) گفتم بمن خبر ده از تفسیر قول خدا (۷ـ الذاریات) والسماء ذات الحبك.
در پاسخ فرمود: یعنی آسمان با زمین در رشته کشیده شده و خوب بهم بافته است (مجمع البحرین گوید حبك الثوب اذااجاد نسجه) و انگشتان خود را مشبك کرد.
راوی ـ چگونه آسمان با زمین بهم بافته است با اینکه خدامیفرماید (۲ـ الرعد) بر آورده است آسمانهارابی ستونهائیکه شماها بچشم خود بنگرید.
امام (ع)ـ سبحان‌الله نیست که میفرماید بی‌ستونها که شما بنگرید و بچشم شما آیند؟
راوی ـ چرا.
امام (ع)ـ پس در اینجا ستونها است ولی شماها نمیبینید.
راوی ـ خدا مرا قربانت کند این چگونه‌میباشد؟
گوید امام مشت چپ خود را گشود و کف راست را بزیر آن نهاد و فرمود: این زمین‌دنیا است و آسمان دنیا بر زبر آنست بمانند گنبدی و دوم زمین بر زبر آسمان دنیا است و دوم‌آسمان چون گنبدی روی آنست و زمین سوم بالای آسمان دوم است و سوم‌آسمان بالای آن گنبدیست‌و زمین چهارم بالای آسمان سومست و آسمان چهارم گنبدیست بر فراز آن و زمین پنجم‌بالای‌آسمان چهارمست و آسمان پنجم گنبدیست برفراز آن و زمین ششم بالای آسمان پنجمست و آسمان ششم گنبدیست برزبر آن و زمین هفتم بالای آسمان ششمست و آسمان هفتم بالای آن چون گنبدیست‌و عرش رحمن بالای هفتم آسمانست و اینست معنی قول خداتعالی (۱۲ـ الطلاق) آفرید ۷ آسمان و اززمین هم بمانند آنان، امر درمیان آنها فرودآید.
واما صاحب‌الامر همان رسولخدا (ص) است ووصی بعداز رسولخدا (ص) که قائم روی زمین است وهمانا که‌امر بوی فرودآید ازبالا ازمیان آسمانها وزمینها.
راوی ـ پس‌زیر پای‌ما جزهمان یکزمین نیست؟
امام (ع)ـ زیر پای ما جز یك زمین نیست و راستی آن شش بالای سر ما هستند(پایان‌حدیث امام‌رضا).

والسبع الأرضين بمن فيهن ومن عليهن على ظهر الديك كحلقة ملقاة في فلاة قي والديك له جناحان جناح في المشرق وجناح في المغرب ورجلاه في التخوم، والسبع والديك بمن فيه ومن عليه على الصّخرة كحلقة ملقاة في فلاة قي والصخرة بمن فيها و من عليها على ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قي والسّبع والدّيك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والدّيك والصخرة والحوت والبحر المظلم على الهواء الذّاهب كحلقة ملقاة في فلاة قي والسبع والدّيك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء على الثرى كحلقة ملقاة في فلاة قي، ثمّ تلا هذه الآية «له ما في السموات وما في الأرض وما بينهما وما تحت الثرى» ثمّ انقطع الخبر عند الثرى، والسبع والدّيك والصخرة والحوت والبحر

وممكنست این هر دو معنی از هفت زمین منظور آیه باشند باعتبار بطون متعددیکه در هر آیه است پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ این بیان روشن و گویای امام هشتم تاییدمیکند همان معنی را که برای آسمان در زبان قرآن وحدیث بیان کردیم و آن اینست که آسمان عبارت از یك فضای ستاره نما است که بشکل گنبدی بالای زمین نمودار است و چهره و نمودی ندارد جز بوسیله همان نورپاشی اختران روز و یا شب و دلالت روشنی دارد بر اینکه مقصود از زمین در زبان قرآن وحدیث همان اجسام معلقه در فضا هستند که بزبان امروز از آنها بستاره وسیاره تعبیر میشود وشاید مقصود امام از تنظیم ۷ زمین و ۷ آسمان همان شرح منظومه شمسی ما باشد تا آنجا که در تاریخ صدور حدیث معروف ومفهوم بوده است واین حدیث خودیکی از گنجینه‌های علم امامت استکه برای دانشمندان امروز دنیا بسی پرمعنا است.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «فی فلاة قی» فلات دشت پهناور وقی بمعنی تهی است.

دنباله حدیث ۱۴۳ ـ

واین هفت زمین با آنچه در آنها است و آنچه بر آنها است بر پشت خروس چون حلقه ایستکه در دشت پهناور تهی افتاده است و آن خروس دو بال دارد یك بال در مشرق و بالی در مغرب و دو پا در عمق عمیق. واین هفت و آن خروس وهر که در آنست وهر که بر آنست برروی صخره چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است و آن صخره باهر که در آنست وهر که بر آنست بر پشت ماهی چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی باهر که در آنست و هر که برآنست بر صحنه دریای تاریك چون حلقه‌ای استکه در بیابان پهناور تهی افتاده است،

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریك برهوای روان چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است.

و آن هفت و آن خروس و آن صخره و آن ماهی و آن دریای تاریك باهوا برزبر ثری چون حلقه‌ای استکه در دشت پهناور تهی افتاده است.

سپس این آیه را خواند (٦ـ طه) از آن او است آنچه در آسمانها است ودر زمین ومیانه آنها و آنچه زیر ثری است (خاك نمدار زیر قشر ظاهر زمین).

المظلم والهواء والثرى بمن فيه ومن عليه عندالسماء الأولى كحلقة في فلاةقي" و هذا كلّه والسماء الدّنيا بمن عليها ومن فيهاعندالّتي فوقها كحاقة في فلاةقي" وهاتان السّماءان ومن فيهما ومن عليهماعندالّتي فوقهما كحلقة في فلاة قي" وهذه الثلاث بمن فيهنّ ومن عليهنّ عندالرابعة كحلقة في فلاةقي" حتّى انتهى إلى السّابعة وهنّ و من فيهنّ ومن عليهنّ عندالبحر المكفوف عن أهل الأرض كحلقة في فلاة قي" وهذه السبع والبحرالمكفوف عند جبال البرد كحلقة في فلاة قي" و تلاهذه الآية : «وينزّل من السماء من جبال فيهامن برد» وهذه السّبع والبحر المكفوف و جبال البرد عندالهواء الذي تحارفيه القلوب كحلقة في فلاةقي" وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة قي" وهذه السبع والبحر المكفوف و جبال البرد والهواء وحجب النورعندالكرسي" كحلقة في فلاة قي" ثم تلاهذه الآية : «وسع كرسيّه السموات والأرض ولايؤده حفظهما وهوالعليّ العظيم» وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء

سپس خبر و آگاهی بشر در همین طبقه ثری منقطع است (و از آن جز بیخبری خبری نیست) وآن هفت وآن خروس وآن صخره وآن ماهی وآن بحر تاریك وآن هوا وآن ثری همه در برابر آسمان نخست چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی.

واین همه باآسمان نزدیك وبا هر که برآنست ودر آنست نزدآنکه برفراز آنست چون حلقه‌ای است دردشت پهناور.

واین دوآسمان وهر که در آنست وهر که برآنست نزدآنکه برفرازآنهاست چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

واین هر سه با هر که در آنست وبرآنست نزد چهارمین چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی تابرسد بآسمان هفتم وهمه آنها وهر که درآنست وبر آنست دربرابر دریائی که از اهل زمین نهفته است چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی.

و این هفت و آن دریای نهان در برابر کوه های تگرك چون حلقه‌ای است در دشت تهی و این را خواند (٤٣- النور) وفرو فرستد ازآسمان از کوه‌هائیکه درآنست تگرك.

و این هفت وآن دریای نهان و کوه‌های تگرك در برابر هوائیکه دلها درآن سر گردانند چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی.

و این هفت ودریای نهان و کوه های تگرك و هوا در برابر حجب نور چون حلقه‌ای است در دشت پهناور تهی.

واین هفت و دریای نهان و کوه‌های تگرك و هوا و حجب نور دربرابر کرسی چون حلقه‌ای است دردشت پهناور تهی وسپس این آیه راخواند (٢٥٥- البقره) فرا گیرد کرسیش همه‌آسمانها و زمین‌را وبر اورنجی ندارد نگه‌داری آن‌ها واواست علی و عظیم .

وحجب النور والكرسيّ عند العرش كحلقة في فلاة قيّ وتلا هذه الآية: «الرّحمن على العرش استوى» وفي رواية الحسن الحجب قبل الهواء الذي تحار فيه القلوب .

(حديث الذى اضاف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالطائف)

١٤٤ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن جميل بن صالح ، عن يزيد الكناسيّ ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان نزل على رجل بالطائف قبل الاسلام فأكرمه فلمّا أن بعث الله محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم إلى النّاس قيل للرّجل : أتدري من الذي أرسله الله عزّ وجلّ إلى النّاس ؟ قال : لا، قالوا له : هو محمّد بن عبدالله يتيم أبي طالب و هو الذي كان نزل بك بالطائف يوم كذا و كذا فأكرمته ، قال : فقدم الرّجل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسلّم عليه وأسلم ، ثمّ قال له:

واين هفت و دریای نهان و کوههای تگرك و حجب نور و کرسی دربرابر عرش چون حلقه‌ای است دردشت تهی واین آیه راخواند (٥ـ طه) رحمن برعرش استوارواست. ودرروایت حسن حجب پیش ازهوائی است که دلهادرآن سر گردانند.

شرحـ از مجلسی (ره)ـ قوله(ص) «ثم انقطع الخبرعند الثرى» یعنی ما دستور نداریم از آن خبر بدهیم.

قوله (ص) «عندالبحر المكفوف عن اهل الارض» یعنی ازآن دریا آبی باهل زمین فرودنشود یانتوانند بدان نگاه کنند.

قوله «فی روایة الحسن »شاید مقصود ابن‌محبوب است یعنی روایت در کتاب اوچنین بوده‌است پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ ما درشرح اخبار گذشته تفسیر برخی بیانات اینگونه أحادیث‌را درج کردیم‌ودراین جاتوجه باین نکته بجااستکه این‌حدیث‌درسی‌استکه پیغمبراسلام بیك بانوی اسلامیکه زنی‌عطرفروش میباشد داده وازاینجا میتوان پی بعظمت مکتب پیغمبراسلام برد و روشیکه در پرورش جامعه بشری داشته واعتباریکه‌ازتعقل‌وهوش‌جنس‌زن نموده است ونکاتیکه در پیشرفت فرهنك بجامعه‌عرب‌وعموم بشر داده‌است . اگرماهمین‌یك‌درس‌اورا که‌ببانوئی میگفته‌ازنظر حقیقت‌بسنجیم‌بحقائقی‌بسیارشگرف وعمیق پی‌خواهیم برد.

حدیث آنکسیکه در طائف رسولخدا (ص) را مهمانی کرد

١٤٤ـ یزید کناسی‌از امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) پیش‌از اسلام در طائف بمـردی وارد شد و آنمرد از وی پذیرائی کرد واورا گرامی شمرد وچون خداوندش‌بمردم مبعوث کـرد بدانمرد گفتند آیا میدانی اینکه خداعزوجل بمردم فرستاده کیست؟ گفت: نه، گفتند او محمد بن عبدالله یتیم ابیطالب است ووی همانکسی است که در روز چنان وچنین بطائف‌آمد وتو اورا‌ارجمند داشتی وپذیرائی کردی، آنمرد نزد رسولخدا (ص) آمد وبر اوسلام کرد ومسلمان شدوسپس گفت یارسول‌الله‌مرامیشناسی؟

أتعرفني يارسول‌الله ؟ قال : ومن أنت ؟ قال: أنارب المنزل‌الذي نزلت‌به بالطائف في‌الجاهليّة يوم كذا و كذافأ كرمتك فقال‌له رسول‌الله صلى الله عليه وآله : مرحباًبك سل حاجتك ، فقال: أسألك مأتي شاة برعاتها ، فأمرله رسول‌الله صلى الله عليه وآله بماسأل ، ثمّ قال لأصحابه : ما كان على هذا الرجل أن يسألني سؤال عجوز بني‌إسرائيل لموسى عليه السلام فقالوا : وماسألت عجوز بني‌إسرائيل لموسى ؟ فقال : إنّ الله عزّ ذكره أوحى إلى موسى‌أن احمل عظام يوسف من مصرقبل‌أن‌تخرج منها إلى الأرض المقدّسة بالشأم فسأل موسى عن قبريوسف عليه السلام فجاءه شيخ فقال : إن كان أحد يعرف قبره ففلانة ، فأرسل موسى عليه السلام إليهافلمّاجاءته قال : تعلمين موضع قبريوسف عليه السلام ؟ قالت نعم قال : فدُلّيني‌عليه ولك ماسألت‌قال: لاأدلّك عليه إلّابحكمي، قال : فلك الجنّة ، قالت : لاإلّابحكمي عليك ، فأوحى‌الله عزّ وجلّ إلى‌موسى لايكبر عليك أن‌تجعل لهاحكمها فقال لها موسى: فلك حكمك ، قالت: فانّ حكمي أن أكون معك في‌درجتك الّتي‌تكون فيهايوم‌القيامة

رسولخدا (ص)ـ تو كيستي؟

مرد طائفي‌ـ من صاحب همان‌منزلم كه شما درزمان جاهليت درطائف بدان نزول كردى درروز چنان وچنين ومن ازشما پذيرائي كردم واحترام نمودم.

رسولخدا (ص)ـ خوشآمدى حاجت خودرا بخواه.

آنمرد طائفي‌ـ من ازشما دويست سر گوسفند باچوپانهاى‌آن خواستارم .

رسولخدا (ص) دستور داد تا آنچه راخواست بوى دهند سپس باصحاب خود فرمود: چه‌باكى داشت اين مرد از اينكه از من خواهش آن پيره زن بنى اسرائيل را بكند كه وى ازموسى كرد؟.

اصحاب پيغمبر(ص)ـ بفرمائيد كه عجوز بنى‌اسرائيل از موسى (ع) چه‌خواهشي كرد؟

پيغمبر (ص)ـ خداعز ذكره بموسى (ع) وحى كرد تا استخوانهاى يوسف رااز مصر باخود ببرد پيش ازآنكه ازآنجا بارض مقدسه شام بيرون شود، موسى از محل دفن‌يوسف پرسيد وپيره‌مردى‌نزد اوآمد و گفت اگر كسى باشد كه آن‌را بداند فلانه‌زنست موسى بدنبال‌او فرستاد وچون آمدباو گفت توجاى گوريوسف راميدانى؟

ـ آرى ميدانم .

موسى ـ مرا بدان رهنمائى كن وهرچه خواهى بتوميدهم.

عجوزـ من تورا بدان رهنمائى نكنم جزاينكه هرپاداشى خود بخواهم بمن بدهى.

موسى‌ـ براى توبهشت‌راتعهد ميكنم.

عجوزـ نه‌بايد بحكم‌خودم‌تعهد كنى‌ـ خداعزوجل باووحى كرد برتو گران‌نباشد كه حكم خوداورا بپذيرى وهرچه خودش خواست باوبدهى.

موسى ـ بسيارخوب هرچه خودت بخواهى بتو ميدهم .

عجوزـ حكم خودم اينستكه من روز قيامت كه ميشود دربهشت‌باتوهمدرجه باشم.

في الجنّة! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ما كان على هذا لو سألني ماسألت عجوز بني إسرائيل .

١٤٥ ـ عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن محبوب، عن عبدالله بن سنان قال: سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: كانت امرأة من الأنصار تودّنا أهل البيت و تكثر التعاهد لنا وإنّ عمر بن الخطّاب لقيها ذات يوم وهي تريدنا فقال لها: أين تذهبين ياعجوز الأنصار؟ فقالت: أذهب إلى آل محمّد اُسلّم عليهم واُجدّد بهم عهداً وأقضي حقّهم، فقال لها عمر: ويلك ليس لهم اليوم حقّ عليك ولا علينا إنّما كان لهم حقّ على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله فأمّا اليوم فليس لهم حقّ فانصرفي، فانصرفت حتّى أتت اُمّ سلمة فقالت لها اُمّ سلمة: ماذا أبطأ بك عنّا؟ فقالت: إنّي لقيت عمر بن الخطّاب وأخبرتها بما قالت لعمر وماقال لها عمر، فقالت لها اُمّ سلمة: كذب لايزال حقّ آل محمّد صلى الله عليه وآله واجباً على المسلمين إلى يوم القيامة .

رسولخدا (ص) باصحاب خود فرمود: چه باكى بود براين مرد كه اگر از من خواهش آن عجوز بنى اسرائيل را ميكرد؟

شرحـ در اين روايت پرورش ديگرى است براى بلند همتى و مقام معرفت و بيانيست ازاستعداد زن براى درك مقامات معنويه و مراتب ايمانيه وشرحى است ازمساوات مرد وزن درميدان مسابقه بشريت و اعلاميست كه پيغمبر اسلام بمردان امت مينمايد كه از زنان با معرفت واپس نمانيد و خود را بـه آنان برسانيد و اين خود درس ديگرى است براى زنان امت كه نبايد دنبال زر و زيور اين جهان روند و خود را بعروسكى بيروح تبديل كنند بلكه بايد روحى بزرك و همتى والا داشته باشند.

(داستان يك بانوى والامقام اسلامى)

١٤٥ـ از عبدالله بن سنان كه شنيدم امام صادق (ع) ميفرمود: يكزن انصارى دوستدار مـا خاندان بود و بسيار به احوال پرسى ما ميآمد يك روز عمر بن خطاب باو بر خورد كه او قصد خانه ما را داشت .

عمرـ اى عجوز انصار بكجا ميروى؟

بانو ـ من نزد آل محمد ميروم تا بآنها سلام كنم و از آنها احوال پرسى كنم و حق آنها را بپردازم .

عمرـ واى بر تو آنها امروزه بر تو و بر ما ديگر حقى ندارند همانا حق آنان در زندگـى رسولخدا بود و گذشت و امروز ديگر حقى ندارند بر گرد .

آن بانو بر گشت تااينكه نزد ام سلمه رفت، ام سلمه باو گفت براى چه اين بار دير كردى؟ در پاسخ گفت من بعمر بن خطاب بر خوردم و باو گزارش داد كه او بعمر چه گفت و عمر باو چه گفت ام سلمه گفت او دووغ گفته است پيوسته تا روز قيامت حق آل محمد برمسلمانان واجب است.

شرحـ از مجلسى (ره)ـ « قوله حتى اتت ام سلمة » يعنى پس از مدتى نزد ام سلمه رفت يا

١٤٦ ـ ابن محبوب ، عن الحارث بن محمّد بن النعمان ، عن بريد العجلي قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألّا خوفٌ عليهم ولا هم يحزنون» قال : هم والله شيعتنا حين صارت أرواحهم في الجنّة واستقبلوا الكرامة من الله عزّ وجلّ ، علموا واستيقنوا أنّهم كانوا على الحقّ وعلى دين الله عزّ وجلّ واستبشروا بمن لم يلحق بهم من إخوانهم من خلفهم من المؤمنين ألّا خوفٌ عليهم ولا هم يحزنون .

١٤٧ ـ عنه ، عن أبيه ، عن ابن محبوب ، عن أبي أيّوب ، عن الحلبي قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ « فيهنّ خيرات حسان» قال : هنّ صوالح المؤمنات العارفات ، قال : قلت : «حور مقصورات في الخيام» ؟ قال الحور هنّ البيض المضمومات المخدّرات في خيام الدرّ والياقوت والمرجان؛ لكلّ خيمة أربعة أبواب، على كلّ باب سبعون كاعباً حجّاباً لهنّ ويأتيهنّ في

اینکه در همان برگشت بمنزل او رفت و برای گریز از عمر راه را عوض کرد . . . پایان نقل از مجلسی ره.

از این حدیث مطالب زیر بدست میآید :

۱ ـ بریدن مردم تا برسد بیك بانوی انصاریه از خانه پیغمبر (ص)هدف حکومت نا حق سقیفه بوده است و اینها از هر گونه رفت و آمد مردم بخانه آل محمد در هراس بودند و از آن دریغ داشتند .

۲ـ عمر خود برای این کار وظیفه یك پاسبان و مامور سازمان امنیت حکومت جور راانجام میداده است.

۳ـ حفظ ارتباط با مرکز رهبری حق در هر حال و بهر وضع ضرورت داردوحق واجبی‌است

(حدیث فضل شیعه)

۱۴۶ـ از برید عجلی گوید از امام باقر (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۱۷۰ـ آل عمران) و مژده شادی دریابند درباره کسانیکه بدانها نرسیده‌اند در دنبال آنان ، که نه ترسی بر آنها هست و نه غمنده‌میشوند.

در پاسخ فرمود آنان بخدا سوگند که شیعیان ما هستند آنگاه که روحشان ببهشت رفت و از طرف خدا عزوجل پذیرائی شدند بدانند و یقین کنند که آنان بر حق بودند و بکیش خداعزـ وجل زیستند و مژده شادی گیرند درباره برادران دینی خود که در دنبال آنها هستند وبجای آن ها نشستند از مؤمنان که نه ترسی بر آنها است و نه غمنده میشوند.

۱۴۷ـ از حلبی گوید از امام صادق (ع) پرسیدم از تفسیر قول خدا عزوجل (۷۰ـ الرحمن) در آنست (یعنی بهشت) خوبان زیباـ فرمودمقصود زنان‌خوب مؤمنه وعارفه است گوید گفتم: تفسیر (۷۲ـ الرحمن) حوران اندرون خیمه‌هاـ فرمود: مقصود حوریه‌هائیست که پیوسته پرده نشین بسر برده‌اند در میان خیمه‌هائی ازدر ویاقوت ومرجان، برای هر خیمه چهاردراست و برهردری‌هفتاددخترك بستان اناری دربان دارند ودر هرروزی بنزد آنان آیند که پشت پرده‌نشسته‌اند واز کرامت‌ولطف

كلّ يوم كرامة من الله عزّ ذكره [لا] يبشّر الله عزّ وجلّ بهنّ المؤمنين .

۱٤٨ ـ عليّ بن إبراهيم ، وعدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد جميعاً ، عن محمّد بن عيسى عن يونس ، عن أبي الصّباح الكناني ، عن الأصبغ بن نباتة قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : إنّ للشمس ثلاثمائة وستّين برجاً كلّ برج منها مثل جزيرة من جزائر العرب ، فتنزل كلّ يوم على برج منها فاذا غابت انتهت إلى حدّ بطنان العرش فلم تزل ساجدة إلى الغد ثمّ ترد إلى موضع مطلعها ومعها ملكان يهتفان معها وإنّ وجهها لأهل السماء وقفاها لأهل الأرض ولو كان وجهها لأهل الأرض لاحترقت الأرض ومن عليها من شدّة حرّها و معنى سجودها ما قال سبحانه وتعالى : «ألم تر أنّ الله يسجد له من في السموات ومن في الأرض والشمس والقمر والنجوم والجبال والشجر والدّوابّ وكثير من الناس» .

خداعزوجل آنهارا بمؤمنان مژده بخشند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله تعالى «فيهن خيرات حسان» بيضاوی گفته خيرات مخفف خيرات (بتشديد) است يعنی خوبان زيرا خير بمعنی أخير يعنی خوبتر جمع ندارد وخيرات بتشديد هم قرائت شده است وحسان يعنی زيباچهره وزيبانهاد.

«حور» فيروزآبادی گفته حور جمع احور و حوراء است از حور و آن اينست كه مردمك ديده خوب سياه باشد و سفيدی دور آن پاك وشفاف باشد وحدقه‌ديده گشاده ومدور وپلكها نازك‌و لطيف و گرد پلكها سفيدباشد وبرخی آن‌را بسياه‌چشم تفسير كردند بمانند آهو واين در بشر نيست وبعنوان استعاره آرند.

قوله تعالى «مقصورات فی الخيام» فيروزآبادی گفته امرأة مقصوره يعنی خانه نشين و ممنوع از خروج وبيضاوی گفته يعنی پرده نشين.

قوله « سبعون كاعبا » جوهری گويد كاعب دختر كی است كه پستانش (بمانند اناری) بر آمده باشد.

(بيانی درباره خورشيد)

۱٤٨ـ از اصبغ‌بن نباته گويد: اميرالمؤمنين (ع) فرمود: راستی برای خورشيد سيصد وشصت برج است و هربرجی چون جزيره‌ايست از جزائرعرب و هر روزی در برخی از آنها منزل دارد و هرگاه غروب كند بمرز درونی عرش رسد و پيوسته در سجده باشد تا فردا سپس بمطلع خود بر گردد وباآن دو فرشته باشند كه آوازدهند وراستی روی آن‌بسوی اهل آسمانست وپشتش بزمين نشينان واگر رويش باهل‌زمين بود، زمين وهرچه برآنست از شدت گرمی ميسوزانيد و معنی سجده كردنش همانست كه خداسبحانه وتعالی فرموده است (۱۸ـ الحج) آيانبينی به‌راستی خدا است كه سجده كند برايش هر كس در آسمانها است وهر كس درزمين است وهم خورشيد وماه وستاره‌ها و كوه‌ها و درخت وجنبده‌ها و بسياری ازمردم.

١٤٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن إسماعيل بن مهران ، عمّن حدّثه عن جابر بن يزيد قال : حدّثني محمّد بن علي عليهما السلام سبعين حديثاً لم اُحدّث بها أحداً قطّ ولا اُحدّث بها أحداً أبداً فلمّا مضى محمّد بن علي عليهما السلام ثقلت على عنقي وضاق بها صدري فأتيت أبا عبدالله عليه السلام فقلت : جعلت فداك إنّ أباك حدّثني سبعين حديثاً لم يخرج منّي شيء منها ولا يخرج شيء منها إلى أحد وأمرني بسترها وقد ثقلت على عنقي وضاق بها صدري فما تأمرني؟ فقال : يا جابر إذا ضاق بك من ذلك شيء ، فاخرج إلى الجبّانة و احتفر حفيرة ثمّ دلّ رأسك فيها وقل : حدّثني محمّد بن عليّ بكذا و كذا ثمّ طمّه فإنّ الأرض تستر عليك، قال: جابر ففعلت ذلك فخفّ عنّي ما كنت أجده .

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «ثلثمائة وستين برجاً» شاید مقصود ببرج درجه‌ها باشد که بحرکت خود هرروز در یکی منتقل شود و بطور تغلیب بیان شده‌است یا مقصود مدارات یومیه‌است که هرروز از سال بیکی از آنها منتقل میشود و این عدد بنا بر اینست که در عرف مردم سال را سیصد و شصت روز میگویند و اگرچه مطابق واقع حرکت خورشید و ماه نیست پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم ـ ممکنست مدارات یومیه همان سیصد و شصت باشند و در حال اعتدال ودر رأس انقلاب شتوی وصیفی بطور تحقیق و یا تقریب مطلع و مغرب دو روز و یا بیشتر یکی باشد فتدبر.

قوله «مثل جزیرة من جزائر العرب» غرض بیان عظمت این درجاتست ووسعت سرعت حرکت درآن گرچه نسبت بحرکت یومیه کنداست.

قوله « فلم تزل ساجده »ـ یعنی فرمان بر و خاضع و منقاد امر خدا است و بامراو روانست تا طلوع کند.

قوله «معنی سجودها» محتملست دنباله خبر باشد وشاید اظهر اینست که ازکلینی ویایکی از رواتست.. پایان نقل از مجلسی ره.

قوله « وجهها لاهل السماء » شاید از آن روی خورشید که برای مردم زمین نامرئیست حرارت بیشتری میتابد.

در اسرار احادیث

١٤٩ـ از جابر بن یزید گوید امام باقر هفتاد حدیث بمن بازگفت که هرگز بکسی نگفتم و هرگز بکسی نگویم وچون امام باقر(ع) در گذشت بگردنم سنگین آمد وسینه‌ام تنك شد و نزد امام صادق (ع) رفتم و گفتم قربانت پدرت هفتاد حدیث بمن گفته که چیزی از آنها ازمن برنیامده و اظهار نشده‌است باحدی وبمن سفارش کرده آن‌ها رانهان دارم وبر من بارسنگینی شده وسینه‌ام از آن تنك شده شما بمن چه میفرمائید؟

درپاسخ فرمود: ای جابر هرگاه چیزی ازاین برتو تنك شد برو بجبانه (یعنی بیابان) و گودالی بکن وسر رادرآن فرو کن وبگو امام باقر مرا بچنین وچنان حدیث کرده‌است سپس آن گودال را پراز خاك کن وروی آن را بپوش زیرا زمین راز تو را نگهمیدارد ، جابر گوید چنین کردم و خاطـرم سبك شد .

عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن إسماعيل بن مهران مثله .

١٥٠ - عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن صفوان بن يحيى؛ عن الحارث بن المغيرة قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : لا خذنّ البريء منكم بذنب السقيم ولم لاأفعل ويبلغكم عن الرجل مايشينكم ويشينني فتجالسونهم و تحدّثونهم فيمرّ بكم المارّ فيقول : هؤلاء شرّ من هذا ، فلو أنّكم إذا بلغكم عنه ماتكرهون زبرتموهم ونهيتموهم كان أبرّ بكم وبي .

١٥١ - سهل بن زياد ، عن عمرو بن عثمان ، عن عبدالله بن المغيرة ، عن طلحة بن زيد، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فلمّا نسوا ما ذكّروا به أنجينا الذين ينهون عن السوء» قال : كانوا ثلاثة أصناف: صنف ائتمروا وأمروا فنجوا وصنف ائتمروا ولم يأمروا فمسخوا ذرّاً وصنف لم يأتمروا ولم يأمروا فهلكوا .

دستوری از امام صادق(ع)

١٥٠- از حارث بن مغیره گوید امام صادق(ع) فرمود من بیگناهان شما را بتقصیر بیماران شما مسئول سازم ومؤاخذه کنم و چرا چنین نکنم؟ بشما از کردار مردی از شماها چیزی میرسد که مایه نکوهش و زشتی و چر کینی شماها و منست و بازهم با او وهمکنانش نشست وبرخاست میکنید وسخن وحدیث میگوئید و کسی بشماها گذر میکند و میگوید اینها که باآنمرد نابکار نشسته‌اند از او بدترند و اگر چنانچه وقتی بشما از طرف اینگونه افراد کردار و گفتار بدی میرسد آنها را از خود برانید و به آنها درشتی کنید وآنها راباز دارید برای شماها وبرای من بهتر باشد.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ قوله « فيقول هؤلاء شر من هذا » ـ یعنی اینان که بـااین مرد فاسق معاشـرت دارند و اورا از کردار بدش باز نمیدارند بدتر ازخود اوهستند.

احادیثی درنهی ازمنکر

١٥١ـ از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداتعالی (١٦٤ـ الاعراف) چون فراموش کـردند آنچه را بدان یادآور شدند نجات دادیم آنکسانی را که از بدی نهی میکنند ـ فرمـود : سه دسته بودند:

١ـ خود فرمانبر بودند و امر بدان هم میکردند ونجات یافتند.

٢ـ خود فرمانبر بودند ولی امر بمعروف نمیکردند و دیگران راهم وادار بدان نمیکردند و اینها بصورت مورچه مسخ شدند.

٣ ـ خود فرمانبر نبودند و گنه کار بودند و دیگران را هم امر بمعروف نمی کردنـد و هلاك شدند.

شرحـ ازمجلسی رهـ قوله «فلما نسوا ماذ كروا به» مشهور میان مفسران اینست که نسیان در اینجا بمعنی ترك عمدیست یعنی آنچه‌را صلحاء بآنان یادآوری نمودند عمل نکردند واین آیه در باره داستان اصحاب سبت نازل‌شده که جمعی یهود بودند درروزهای شنبه ماهی میگرفتند وآیه دنبال آن

١٥٢ - عنه ، عن عليّ بن أسباط ، عن العلاء بن رزين ، عن محمّد بن مسلم قال : كتب أبو عبدالله عليه السلام إلى الشيعة : ليعطفنّ ذووالسنّ منكم والنهى على ذوي الجهل وطلّاب الرئاسة أو لتصيبنّكم لعنتي أجمعين .

١٥٣ - محمّد بن أبي عبدالله ، و محمّد بن الحسن جميعاً ، عن صالح بن أبي حمّاد ، عن أبي جعفر الكوفيّ ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله عزّ و جلّ جعل الدّين دولتين دولة لآدم عليه السلام ودولة لابليس فدولة آدم هي دولة الله عزّ و جلّ فاذا أراد الله عزّ وجلّ أن يعبد علانية أظهر دولة آدم و إذا أراد الله أن يعبد سرّاً كانت دولة إبليس ، فالمذيع لما أراد الله ستره مارقٌ من الدّين .

تصریح دارد که بصورت میمون مسخ شدند وجمع میان آیه وخبر اینست که دسته دوم بصورت مورچه مسخ شدند و دسته سوم بصورت میمون، ومقصود از هلاکت همین است که بمیمون مسخ شدند وروایت ابن طاوس در کتاب سعدالسعود آن را تأیید میکند (و پس از نقل روایت گوید) ابن طاوس ره گفته است شاید مسخ آنان که در امر بمعروف سستی کردند و با گنهکاران سازش نمودند بصورت مورچه برای اینست که عظمت خدارا کم گرفتند و بحرمت الهی اهانت روا داشتند وخداهم آنهارا زبون و خرد نمود.

۱۵۲- امام صادق (ع) بشیعه نوشت باید سالمندان وخردمندان شما بنادانها و ریاست طلبها توجه کنند (یعنی بهروسیله باشد آنها را ازخلافکاری وریاستمداری باز دارند) یااینکه لعنت من همهٔ شماها را فراخواهد گرفت.

۱۵۳- امام صادق(ع) فرمود خدا برای دینداری دو دولت مقرر ساخته یك دولت وتسلط ازآن آدم(ع) است (که مظهر خلافت حقه وحکومت عادله است) ودولتی هم برای ابلیس است (که طبق قرارداد بقای او تاروز قیامت مقرراست) دولت آدم همان دولت خداوند عزوجل است وچون خداعز- وجل خواهد آشکارا پرستیده شود دولت آدم را آشکار کند وآن رابرمردم مسلط سازد و هر گاه خدا خواهد نهانی پرستیده شود نوبت تسلط دولت ابلیس باشد پس هر که فاش سازد مذهب حق را که خداوند خواسته است زیرپرده ونهان باشد ازدین بیرون رفته است.

شرح ـ دین دو دولت دارد ـ یعنی دولت آشکار و دولت نهانی که در حال تقیه است و زیر پرده است.

(حديث الناس يوم القيامة)

١٥٤ - عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن محمّد بن سنان ، عن عمرو بن شمر ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال : يا جابر إذا كان يوم القيامة جمع الله عزّ وجلّ الأوّلين والآخرين لفصل الخطاب: دُعي رسول الله صلى الله عليه وآله ودُعي أمير المؤمنين عليه السلام فيكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلّة خضراء تضيء ما بين المشرق والمغرب ويكسى عليٌّ عليه السلام مثلها ويكسى رسول الله صلى الله عليه وآله حلّة وردية يضيء لها ما بين المشرق والمغرب ويكسى عليٌّ عليه السلام مثلها ثمّ يصعدان عندها ثمّ يدعى بنا فيدفع إلينا حساب النّاس فنحن والله ندخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النار ثمّ يدعى بالنبيّين عليهم السلام فيقامون صفّين عند عرش الله عزّ وجلّ حتّى نفرغ من حساب النّاس ، فاذا دخل أهل الجنّة الجنّة وأهل النّار النّار بعث ربُّ العزّة عليّاً عليه السلام فأنزلهم منازلهم من الجنّة وزوّجهم فعليٌّ والله الذي يزوّج أهل الجنّة في الجنّة وماذاك إلى أحد غيره ، كرامة من الله عزّ ذكره وفضلاً فضّله الله به ومنّ به عليه وهو والله يُدخل أهل النّار النّار وهو الذي يغلق على أهل الجنّة إذا دخلوا فيها أبوابها لأنّ أبواب الجنّة إليه وأبواب النار إليه .

داستان مردم در روز رستاخیز

۱۵۴- از جابر از امام باقر(ع) گوید که فرمود: ای جابر هر گاه روز رستاخیز شود خدا عزوجل اولین و آخرین را برای تمیز حق از باطل گرد آورد و رسولخدا (ص) دعوت شود و امیرالمؤمنین (ع) دعوت شود و بر رسولخدا جامه‌ای سبز پوشند که از مشرق تا مغرب بدرخشد و باندام علی(ع) هم مانند آن جامه‌ای پوشند و باندام رسولخدا(ص) جامه گلی دیگر پوشند که از آن میان مشرق و مغرب روشن شود و باندام علی بمانند آن پوشند و بدین وضع بر آیند و بالا روند و سپس ما را دعوت کنند و رسیدگی بحساب مردم را بما وا گذارند و مائیم بخدا سوگند که اهل بهشت را ببهشت وارد کنیم و اهل دوزخ را به دوزخ.

سپس پیمبران را دعوت کنند و دو صف برابر عرش خدا عزو جل و ادار شوند تا ما از رسیدن بحساب مردم فارغ شویم و چون اهل بهشت ببهشت روند و اهل دوزخ بدوزخ روند رب‌العزة علی (ع) را بفرستد تا بهشتیان را بمنزل خود درآورد و همسران آنها را بآنها تزویج کند و به خداوند سوگند که علی همان کسیست که بهشتیان را تزویج کند و بآن‌ها در بهشت زن بدهد و این کار با دیگری جز او نباشد، این کرامتی استکه خدا عزوجل باو ارزانی داشته و فضلیست که باو مخصوص گردانیده است و باو بخشیده است و اواست که بخدا دوزخیان را بدوزخ برد و او است که دربهشت را بروی اهل بهشت می‌بندد وقتی وارد آن شدند زیرا درهای بهشت باو سپرده است و درهای دوزخ هم باو سپرده است.

١٥٥ - عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السنديّ ، عن جعفر بن بشير ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول : خالطوا النّاس فانّه إن لم ينفعكم حبّ عليّ وفاطمة عليهما السلام في السرّ لم ينفعكم في العلانية .

١٥٦ - جعفر ، عن عنبسة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إيّاكم وذكر عليّ و فاطمة عليهما السلام فانّ النّاس ليس شيء أبغض إليهم من ذكر عليّ وفاطمة عليهما السلام .

١٥٧ - جعفر ، عن عنبسة ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : إنّ الله عزّ ذكره إذا أراد فناء دولة قوم أمر الفلك فأسرع السير فكانت على مقدار ما يريد .

(در حسن معاشرت با عموم مردم)

١٥٥ـ از عنبسة ازامام صادق (ع) گوید از آن حضرت شنیدم که میفرمود: با مردم آمیزش کنید زیرا اگر دوستی علی (ع) و فاطمه (ع) در نهانی برای شماها سود نبخشد در آشکار هم سودی ندارد.

١٥٦ـ فرمود: مبادا (در میان مردم مخالف) نام علی و فاطمه (ع) را ببرید زیرا درنزدمردم چیزی از نام علی و فاطمه نفرت‌انگیز تر ومبغوض‌تر نیست.

شرحـ از مجلسی ره ـ «ایاکم و ذکر علی وفاطمة» یعنی نزد مخالفان ناصبیکه‌دشمن‌خاندانند پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم این بلیغ‌ترین تعبیریست از دوران تقیه و مظلومیت آل عصمت که براثر تبلیغات سوء مخالفان کار باینجا رسیده بوده‌است که نام‌آنها رانباید بزبان‌آورد.

(اخباری متفرقه)

١٥٧ـ از جابر از امام باقر(ع) فرمود هر گاه خدا عز ذکره خواهد دولت قومی را نابود سازد بفلك فرماید تابشتابد و باندازه‌ایکه خواهد وباید برسد.

شرحـ از مجلسی ره ـ «قوله امر الفلك» شاید مقصود آماده کردن اسباب زوال ملك‌ودولت آنهااست و محتملست هردولتی رافلکی باشد جدا ازافلاك معروفه ودولت آنان بادوران‌آن‌اندازه شده‌است وچون خدا طول دولت آنان را خواهدآن را کند چرخاند وچون سرعت فنای آنراخواهد آن‌را بشتاب چرخاندـ پایان.

من گویم‌ـ مقصود درهم پیچیدن اوضاع خاندان سلطنتی و کم کردن عمر وسبك کردن عقل آنهااست چنانچه از کسری انوشیروان نقل شده است وقتی در شب میلاد مسعود پیغمبر طاق ایوان مدائن شکست و کنگره‌های آن ریخت واز خواب مؤبدمؤبدان خبردار شد در تفتیش حقیقت برآمد وازطرف کاهن شام‌قیام نبوت خاتم و زوال ملك اوبوی اعلام شد وپرسید پس از چند پادشاه این عرب بر کشور مسلط میشود جواب شنید ١٤تن بعداز تو سلطنت کنند و او از کثرت شماره جانشینان خود تسلی یافت ودوران دوری را در نظر آورد ولی پس از فوت او اختلاف پدید شد و در مدت

۱۵۸ - جعفر بن بشير ، عن عمرو بن عثمان ، عن أبي شبل قال : دخلت أنا وسليمان بن خالد على أبي عبدالله عليه السلام فقال له سليمان بن خالد : إنّ الزّيديّة قوم قد عرفوا وجرّبوا وشهرهم النّاس ومافي الأرض محمّدي أحبّ إليهم منك فان رأيت أن تدنيهم وتقرّبهم منك فافعل ، فقال : ياسليمان بن خالد إن كان هؤلاء السّفهاء يريدون أن يصدّونا عن علمنا إلى جهلهم فلامرحباً بهم ولا أهلاً وإن كانوا يسمعون قولنا وينتظرون أمرنا فلابأس .

۱۵۹ - عدّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انقطع شسع نعل أبي عبدالله عليه السلام وهو في جنازة فجاء رجل بشسعه ليناوله فقال :أمسك عليك شسعك فانّ صاحب المصيبة أولى بالصبر عليها .

۱۶۰ - سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الحجامة في الرأس هي المغيثة تنفع من كلّ داء إلّا السّام؛ وَشبرَ من الحاجبين إلى حيث بلغ إبهامه ثمّ

چندسال این ۱۴ تن با نوبتهای کوتاه و با تزلزل بر تخت او بر آمدند و بزیر آمدند و بسرعت کشور بانصدساله ساسانیان دستخوش زوال گردید.

۱۵۸ـ از ابی‌شبل گوید من و سلیمان بن خالد خدمت امام صادق(ع) رسیدیم، سلیمان بن خالد بآنحضرت گفت راستیکه زیدیه مردمی هستند شناسا و تجربه اندوخته و مردم آنها راشهرت دادندو درروی زمین هیچ محمدی نیست که از شما نزد آنها محبوبتر باشد اگر نظر داشته باشید که آن‌ها را بخود نزدیك کنید وبسوی خود بکشید بفرمائید درپاسخ فرمود ایسلیمان بن خالد اگراین سبك‌مغز ها میخواهند مارا ازدانش وعلم خود بگردانند و بوادی نادانی خود بکشند نه‌خوش آمددارندو نه‌از ماباشندو اگر سخن مارا گوش کنند ومنتظر امرمابمانند عیبی ندارد.

شرحـ زیدیه را درباره امامت یك عقیده سست و افراطی بود و خروج بسیف و مبارزه علنی و ترك تقیه را از شروط امامت میدانستند و این باروش ائمه معصومین مخالفت داشت ومقصود امام اینستکه اگر ازاین عقیده افراطی وسفیهانه خود دست بردارند باید پیرو دستورما باشند.

شرحـ از مجلسی ره‌ـ قوله «قدعرفوا وجربوا» یعنی جنك آموخته‌وتجربه‌اندوخته‌اندچون بازید خروج کردند و میدان داری نمودند ومجرب شدند ونزد مردم بوفاداری وعهدشناسی معروفند ومردم بشجاعت آنها معتقدند.

۱۵۹ـ ابن محبوب از کسیکه نام اورا برده‌است ازامام صادق(ع) گوید درتشییع جنازه ای بند نعل امام صادق (ع) گسیخت مردی بند نعل خود را آورد بآن حضرت بدهد، فرمودبرای خودت نگهدار بندنعل‌خودرا، زیرا مصیبت‌زده سزاوارتر است که برآن صبر کند (یعنی‌نعل خودت بی بند میماند وبر تو ناگوار است وبمن که بندنعلم گسیخته صبر آسانتر است).

۱۶۰ـ از امام صادق (ع) فرمود: حجامت در سر همان حجامت مغیثه است (یعنی دادرس) که برای هر دردی سودمند است جز مرك (وبرای نشان دادن محل حجامت) ازابرووجب زد تاآنجا که

قال : ههنا .

۱۶۱ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد ، عن مروك بن عبيد ، عن رفاعة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال : أتدري يا رفاعة لم سمّي المؤمن مؤمناً ؟ قال : قلت : لاأدري ، قال : لأنّه يؤمن على الله عزّ وجلّ فيجيز [الله] له أمانه .

۱۶۲ ـ عدّة من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عن حنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : لايبالي الناصب صلّى أم زنى وهذه الآية نزلت فيهم « عاملة ناصبة ۞ تصلى ناراً حامية » .

انگشت بزرك دستش رسید وسپس فرمود: هم‌اینجا است.

شرحـ از مجلسی ره ـ «و شبر من الحاجبین» یعنی از آخر کمان ابرو وجب زد ازدوطرف تاسر دو انگشت بزرگش از سمت راست وچپ بگودی پشت سر رسید (که اینوجب بطور افقی دورسر چرخیده‌است) یااز میان دو ابرو بطور عمودی وجب زده است تا رسیده بفرق سر چنانچه صدوق آن را بسند خود از ابی‌خدیجه از امام صادق (ع) نقل کرده است و از رسولخدا(ص) نقل کرده که‌آن را منقده نامیده است.

۱۶۱ـ از رفاعه از امام صادق (ع) گوید: فرمود: ای رفاعه میدانی چرا مؤمن رامؤمن‌نامند؟ گوید گفتم: نمی‌دانم فرمود برای آنکه بحساب خدا عزوجل خطاامان میدهدوخداخط امان او را اجازه میکند.

شرحـ از مجلسی ره ـ یعنی درباره هر کسی‌شفاعت میکند که مستحق عقابست و شفاعت او پذیرفته‌است یااینکه ضمانت بهشت میکند و خدا آن‌را امضاء میکند.

۱۶۲ـ از حنان ازامام صادق(ع) که فرمود: ناصب (دشمن آل محمدع) باك نداشته باشد که نماز بخواند یاآنکه زنا کند، این آیه درباره آنها نازل شده است (۳ـ الغاشیة) عمل کننده‌و ناصبی است ٤ـ درمیگیرددرآتش فروزان.

شرحـ از مجلسی «ره» ـ « قوله أصلی ام زنا » زیرا او بهمه اعمالش معاقب است گرچه واجبات باشد زیرا بمهمترین شرط آن که ولایت است اخلال کرده است و چنانست که نماز بی وضوء خوانده.

قوله « عاملة ناصبة »ظاهر اینست که ناصبه را بمعنی دشمنی کردن با اهل بیت تفسیر کرده و محتملستکه آن را بمعنی رنج دانسته باشد و مقصود اینستکه رنج بیهوده میبرد.

و بیضاوی گفته یعنی کار پررنج دارد مانند کشیدن زنجیر بگردن و فرو رفتن دردوزخ بمانند فرو رفتن شتر در گل و لای و بالا و پائین شدن در تپه‌ها و گودالهای آن یا کارها کرده‌ورنجها برده وآن روز برایش سودی ندارند و او را بآتش بسیار سوزانی درآرند.

١٦٣ ـ سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن مرازم، ويزيد بن حماد جميعاً، عن عبدالله بن سنان فيما أظن، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: لو أن غير ولي علي عليه السلام أتى الفرات وقد أشرف ماؤه على جنبيه وهو يزخ زخيخاً فتناول بكفه وقال بسم الله فلما فرغ قال: الحمدلله، كان دماً مسفوحاً أو لحم خنزير.

١٦٤ ـ علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رجل ذكره، عن سليمان بن خالد قال: قال لي أبوعبدالله عليه السلام: كيف صنعتم بعمي زيد؟ قلت: إنهم كانوا يحرسونه فلما شف الناس أخذنا جثته فدفناه في جرف على شاطىء الفرات فلما أصبحوا جالت الخيل يطلبونه فوجدوه فأحرقوه، فقال: أفلا أوقرتموه حديداً وألقيتموه في الفرات. صلى الله عليه ولعن الله قاتله.

١٦٣ـ بگمانم از عبدالله بن سنان که امام صادق (ع) فرمود: اگر جز دوست علی بر سر فرات آید و آبش تا دو پهلوی او برآمده و برق زند و او مشتی از آن برگیرد و گوید بسم الله و آنرا بنوشد و گوید الحمدلله برای او مانند خون ریخته و گوشت خوك حرامست.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ قوله «قد اشرف مائه علی جنبیه» بیان وفور آبست و بی‌نیازی مردم از آن وتوضیح اینکه زیانی ازشرب او بکسی نمیرسد و حرمتش تنها برای عقیده فاسد اواست و خدا نعمت هردو دنیارا برای مؤمنان آفریده و بر کافران حرامست.

١٦٤ـ از سلیمان بن خالد گوید: امام صادق (ع) بمن فرمود: با عمویم زید چه کردید؟ گفتم آنها از وی پاسبانی میکردند (یعنی وقتیکه بالای چوبه‌دار بود) و چون شب هنگام مردم کاسته‌شدند و خلوت شد ما پیکر او را برگرفتیم ودر کنار فرات اورا میان یك آب برده بخاك سپردیم وچون بامداد شد اسب سواران بجستجوی او شتافتند واورا یافتند وسوزاندند.

فرمود: چرا آهن باو نبستید و او را در نهر فرات نینداختید؟ خدایش رحمت کند وقاتلش را لعنت کند.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «فی جرف» جوهری گفته است جرف آب برده‌ایست که بر اثر جریان سیل گود شده‌است و این خبر دلالت‌دارد برجواز ترك‌دفن و سنگین کردن جنازه و انداختن آن در دریا هنگام ضرورت پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم زیدبن علی‌بن‌الحسین عم‌والامقام امام‌صادق (ع) ازعلمای مصلح وپرشور آل‌محمداست که بمقام لیاقت جان بازی در راه حق رسیدو پروانه‌وار خود را در پرتو شمع دیانت ومذهب‌سوخت و برحکومت جبار بنی‌امیه ستمکار شورید و درراه حق‌بمانند جدش امام حسین (ع) قربانی شدو کار مظلومیت را تا آنجا رسانید که جنازه اورا هم آتش زدند بحساب اینکه اثر او را محو کنند ولی زنده وپاینده‌ماند وتا هنوزنام‌باافتخاراودرجهان اسلام بلند وپاینده‌است‌ولی‌دنباله‌ستمکاران‌بربد وهمه آنان محو و نابود شدند.

۱۶۵ - عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن علي الوشّاء، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنَّ الله عزَّ ذكره أذن في هلاك بني اميّة بعد إحراقهم زيداً بسبعة أيّام

۱۶۶ - سهل بن زياد، عن منصور بن العباس، عمّن ذكره، عن عبيد بن زرارة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنَّ الله جلَّ ذكره ليحفظ من يحفظ صديقه .

۱۶۷ - سهل بن زياد، عن ابن سنان، عن سعدان، عن سماعة قال : كنت قاعداً مع أبي الحسن الأوَّل عليه السلام والناس في الطواف في جوف اللّيل فقال: ياسماعة إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم فما كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عزَّ وجلَّ حتمنا على الله في تركه لنا فأجابنا إلى ذلك وماكان بينهم

۱۶۵- از امام صادق(ع) فرمود راستی که خدا عزذکره هفت روز پس از اینکه جثه زید را سوزانیدند اجازه هلاك و نابودی بنی‌امیه را صادر کرد.

شرح- از مجلسی ره- شاید این کردار ناهنجار از متممات وسائل نزول بلا و عذاب بر آنان بوده است و گرنه آنها کارهای بدتروزشت‌تر از این کردند مانند کشتن امام حسین(ع) و این خبر چون خبر پیش دلالت داردبراینکه زید مشکور است ودر جهاد خود ماجوراست ومدعی خلافت و امامت نبوده وغرضش خونخواهی امام حسین ورد خلافت باهل آن بوده‌است چنانچه اخبار بسیار بر آن دلالت دارد پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم چنانچه بیشتر گفتیم زید بعنوان یك مصلح اجتماعی‌و مذهبی قیام کرد و مقصودش‌فدا کاری در راه حق بود و این یك مقام ارجمندیست که کسی تا آنجا درك حقیقت کند که شیفته‌وجان باز آن گردد و خونخواهی امام و رد خلافت باهل آن هم در ضمن این یك مقصد عالی مندرجست‌و سر ممدوح بودن قیام و مبارزه زید همین مقام اصلاح طلبی او است که برای اجرای حق و حقیقت داوطلب جانبازی و فداکاری شده است و برای چنین افرادی تقیه برداشته شده است مانند امام‌حسین‌و یاران وفادارش وما این مقام را دررر موز الشهاده که شرحی است باترجمه‌بر کتاب‌نفس المهموم محدث قمی ره توضیح کافی دادیم بدان‌جا رجوع‌شود.

۱۶۶- از عبیدبن زراره از امام صادق (ع) فرمود: راستی خداجل ذکره هر آینه نگهداری کند هر که رفیق خودرا نگهداری کند.

شرح- از مجلسی ره- مقصود اینستکه رعایت احترام دوست را بنماید و اورا در غیاب و حضورش رعایت نماید و از او دفاع کند.

(حدیث فضل شیعه)

۱۶۷- ازسماعه که گوید من‌در خدمت امام کاظم (ع) نشسته بودم و مردم‌در دل شب گرد کعبه طواف میکردند فرمود ای سماعه بازگشت این خلق بسوی ماست و حساب آنها باما است‌هرچه گناه میان خود وخدا دارند (و حق‌الناس نیست) برخدا بایست کنیم و درخواست جدی کنیم که از آن بگذرد بخاطر ما و خدا آن را از ماپذیرد و آنچه میان مردم و آنها است و حق الناس است از

وبين النّاس استوهبناه منهم وأجابوا إلى ذلك وعوّضهم الله عزّ وجلّ .

۱۶۸ - سهل بن زياد ، عن منصور بن العباس ، عن سليمان المسترق ، عن صالح الأحول قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : آخا رسول الله صلى الله عليه وآله بين سلمان وأبي ذرّ واشترط على أبي ذرّ أن لايعصي سلمان .

۱۶۹ - سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن خطّاب بن محمّد ، عن الحارث بن المغيرة قال لقيني أبوعبدالله عليه السلام في طريق المدينة فقال : من ذا ؟ أحارث ؟ قلت : نعم قال : أما لأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم ؛ ثمّ مضى فأتيته فاستأذنت عليه فدخلت فقلت : لقيتني فقلت : لأحملنّ ذنوب سفهائكم على علمائكم ، فدخلني من ذلك أمر عظيم ، فقال : نعم مايمنعكم إذا بلغكم عن الرّجل منكم ماتكرهون وما يدخل علينا به الأذى أن تأتوه فتؤنّبوه وتعذلوه و تقولوا له قولاً بليغاً ؟ فقلت [له] : جعلت فداك إذاً لايطيعونا ولايقبلون منّا ؟ فقال : اهجروهم واجتنبوا مجالسهم .

صاحبان حق بخواهیم که ببخشند و از بدهکاران بگذرند و آن ها هم بپذیرند و خداعزوجل بدان‌ها عوض دهد.

شرح- از مجلسی ره- قوله «الینا ایاب هذا الخلق» یعنی رجوع آن‌ها در قیامت بسوی ما است واین منافات ندارد که خدا تعالی فرموده است(غاشیه-۲۶) بسوی ماست برگشت آنان - بلکه این خود تفسیر آیه است که مقصود رجوع مردم بسوی اولیاء وحجج ما است و شایسته که ملوک کار بندگان را بخود نسبت میدهند وضمیر جمع مؤیدآنست.

قوله «حتما علی الله» یعنی شفاعت جدی‌میکنیم بطوریکه خدامیپذیرد.

۱۶۸- از صالح احول که شنیدم امام صادق (ع)میفرمود: رسولخدا (ص) میان سلمان وابوذر برادری انداخت و برابی‌ذر شرط کرد که از سلمان نافرمانی نکند.

(مسؤلیت علما و دانشمندان)

۱۶۹- از حارث‌بن مغیره گوید در راه مدینه امام صادق (ع) بمن برخورد و فرمود کیست؟ آیا حارثی؟ گفتم آری فرمود هلا من‌راستی که گناه بی‌خردان شمارا بگردن علمای شمامیندازم ، سپس گذشت و رفت من خدمت او رفتم و اجازه شرفیابی خواستم و نزد آن حضرت رفتم و گفتم‌به من برخوردی و فرمودی هر آینه گناه بی‌خردان شما را بگردن علمای شما بیندازم ازاین بیان شما مرا نگرانی بزرگی دست داده است.

فرمود آری چون از مردی بشما خبر رسد آنچه را بد دارید و آنچه را مایه آزار ما میشود شما را چه مانعی است که نزد او بروید و او را سرزنش و توبیخ کنید و هرچه باید باو بگوئیدمن عرض کردم قربانت دراین صورت ازما پیروی نکنند واز ما نپذیرند درپاسخ فرمود شماهم آنهارا ترك کنید و از مجالس آنها کناره بگیرید.

١٧٠ - سهل بن زياد، عن إبراهيم بن عقبة، عن سيابة بن أيّوب، ومحمّد بن الوليد، وعليّ ابن أسباط يرفعونه إلى أمير المؤمنين عليه السلام قال: إنّ الله يعذّب الستّة بالستّة: العرب بالعصبيّة والدّهاقين بالكبر، والاُمراء بالجور، والفقهاء بالحسد، والتجّار بالخيانة، وأهل الرّساتيق بالجهل.

١٧١ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن هشام وغيره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ماكان شيء أحبّ إلى رسول الله صلى الله عليه وآله من أن يظلّ خائفاً جائعاً في الله عزّ وجلّ.

١٧٢ - عليّ، عن أبيه؛ ومحمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان جميعاً، عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج، وحفص بن البختري وسلمة بيّاع السابري، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان عليّ بن الحسين عليهما السلام إذا أخذ كتاب عليّ عليه السلام فنظر فيه قال: من يطيق هذا من يطيق ذا؟ قال: ثمّ يعمل به وكان إذا قام إلى الصلاة تغيّر لونه حتّى يعرف ذلك في وجهه وما أطاق أحدٌ عمل عليّ عليه السلام من ولده من بعده إلّا عليّ بن الحسين عليهما السلام.

شرحـ از مجلسی ره ـ اینروایت دلالت دارد بروجوب نهی ازمنکر و بروجوب کناره گیری و متارکه اهل معصیت اگر نپذیرند.

(سبب عذاب شش طائفه)

۱۷۰ـ حدیث را تا امیرالمؤمنین (ع) رسانیده‌اند که فرمود: راستی خداوند شش طائفه را بشش خصلت ناهنجار عذاب میکند:

۱ـ عرب را بواسطه تعصب نسبت بقبیله‌وتیره وتبار خود.

۲ ـ دهخداهارا بوسیله تکبر و بزرگی کردن بر مردم زارع و ده نشینان مستمند و نادان به حقوق خود. ۳ـ امیرانرا بخلاف حق ٤ـ فقیهانرا بوسیله‌حسد بردن بدیگران ٥ـ تجار وبازرگانانرا برای خیانت ٦ـ ده‌نشینانرا بواسطه نادانی وجهالت.

(یکی از شیوه‌های پسندیده رسولخدا (ص)

۱۷۱ـ از امام صادق (ع) فرمود: چیزی نزد رسول خدا «ص» دوست تر نبود از اینکه روز را بسر آورد ترسان از خداوند و گرسنه در راه خدا عزوجل (این حدیث گذشت)

(یکی ازشیوه‌های مراقبت علی‌بن الحسین (ع)

۱۷۲ـ از امام صادق (ع) فرمود: علی‌بن الحسین را شیوه این بود که هرگاه کتاب روش علی (ع) را برمیگرفت و درآن نگاه میکرد میفرمود: چه کسی‌تاب این روش دارد؟ چه کسی تاب و توان اینرا دارد؟ سپس آنرا بکار می‌بست و شیوه‌اش این بود که چون بنماز می ایستاد رنگش دیگرگون میشد تا ازرخسارش شناخته میشد و کسی از فرزندان علی(ع) تاب وتوان کردار او را نداشت جز همان علی‌بن الحسین(ع) .

۱۷۳ ـ محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن النعمان ، عن ابن مسكان ، عن الحسن الصيقل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : إنّ وليّ عليّ عليه السلام لايأكل إلّاالحلال لأنّ صاحبه كان كذلك وإنّ وليّ عثمان لايبالي أحلالاً أكل أوحراماً لأنّ صاحبه كذلك ؛ قال : ثمّ عاد إلى ذكر عليّ عليه السلام فقال : أماوالذي ذهب بنفسه ماأكل من الدّنيا حراماً ؛ قليلاً ولا كثيراً حتّى فارقها ولاعرض له أمران كلاهمالله طاعة إلّاأخذ بأشدّهما على بدنه ولانزلت برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شديدة قطّ إلّاوجّهه فيهاثقة به ولا أطاق أحدٌ من هذه الاُمّة عمل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعده غيره ولقد كان يعمل عمل رجل كأنّه ينظر إلى الجنّة والنّار ولقد أعتق ألف مملوك من صلب ماله كلّ ذلك تحفّى فيه يداه وتعرّق جبينه التماس وجه الله عزّ و جلّ والخلاص من النّار وما كان قوته إلّاالخلّ والزّيت وحلواه التمر إذاوجده وملبوسه الكرابيس فاذافضل عن ثيابه شيء دعابالجلم فجزّه .

(نشانه دوستان علی و شیوه‌های آنحضرت)

۱۷۳ـ از حسن صیقل گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: راستی دوست علی جز حلال نخورد زیرا سرور او ومولای او چنین بود و دوست عثمان را باکی نیست که حلال بخورد یا حرام زیرا صاحب و سرور او عثمان هم چنین بود.

گوید سپس علی (ع) را نام برد و فرمود.

هلا سوگند بدانکه جان علی (ع) را گرفت او هیچ کم و بیشی از حرام دنیا نخورد تا از آن مفارقت کرد و هیچگاه دو کار برایش رخ نداد که هر دو فرمان بری از خدا باشد جز اینکه هر کدام برتنش سخت‌تر بود اختیار کرد و بکار بست وهیچ پیش آمد دشواری هرگز برای رسولخدا (ص) رخ نداد جز اینکه علی (ع) را بدنبال آن فرستاد زیرا باو اعتماد کامل داشت و هیچکس در این امت تاب وتوان کردار و وظیفه رسولخدا (ص) را پس از او جز او نداشت ومحققاً چون مردی کارمیکرد که باچشم خود بهشت ودوزخ رامی‌دید و هر آینه هزار مملوك و بنده را از اصل مال خود آزاد کرد که از دسترنج و عرق جبین او بود برای خواهش رضای خداعزوجل و رها شدن از دوزخ و خوراکش جز سرکه و زیت نبود و شیرینی اوهمان خرما بود اگر بدستش میافتاد وجامه کرباسین در برمیکرد واگر بلندبود مقراض میخواست و فزونی آنرا می‌برید.

شرح ـ اینها اخلاق و کردار یك مؤمن پاك و یك رهبرو پیشوای بحق اسلامی است .

١٧٤ - أبوعليّ الأشعريّ ، عن محمّدبن عبدالجبّار ، عن الحسن بن عليّ ؛ عن يونس بن يعقوب ، عن سليمان بن خالد ، عن عامل كان لمحمدبن راشد قال : حضرت عشاء جعفر بن محمّد عليه السلام في الصيف فاُتي بخوان عليه خبز واُتي بجفنة فيها ثريد ولحم تفور فوضع يده فيها فوجدها حارّة ثمّ رفعها وهو يقول : نستجير بالله من النّار ، نعوذ بالله من النّار ؛ نحن لا نقوى على هذا فكيف النّار ، وجعل يكرّر هذا الكلام حتّى أمكنت القصعة فوضع يده فيها ووضعنا أيدينا حين أمكننا فأكل وأكلنا معه ، ثمّ إنّ الخوان رفع فقال : ياغلام ائتنا بشيء فاُتي بتمر في طبق فمددت يدي فاذا هو تمر ، فقلت : أصلحك الله هذا زمان الأعناب والفاكهة ؟ قال : إنّه تمر . ثمّ قال : ارفع هذا وائتنا بشيء فاُتي بتمر فمددت يدي فقلت : هذا تمر ؟ فقال : إنّه طيّب .

١٧٥ - محمّدبن يحيى ، عن أحمدبن محمّد ، عن عليّ بن الحكم ؛ عن معاوية بن وهب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ماأكل رسول الله صلّى الله عليه وآله متّكئاً منذ بعثه الله عزّ وجلّ إلى أن قبضه تواضعاً لله عزّ وجلّ ومارأى ركبتيه أمام جليسه في مجلس قطّ ولا صافح رسول الله صلّى الله عليه وآله رجلاً قطّ فنزع يده من يده حتّى يكون الرّجل هو الذي ينزع يده ولا كافأ رسول الله صلّى الله عليه وآله بسيّئة قطّ قال الله

(شيوه سرسفره امام صادق(ع) ومهمانداری آنحضرت)

۱۷۴- از کارگزار محمدبن راشد گوید در سر شام امام‌صادق جعفربن محمد (ع) حاضرشدم تابستان بود، خوانی گستردند و نانی برآن نهادند و قدحی پر از ثرید و گوشت آوردند که می جوشید، دست درآن نهاد ودریافت که داغست دست برداشت ومیفرمود:

بخدا پناه بریم از آتش، بخدا پناه بریم از دوزخ، ما توان این آبگوشت داغ را نداریم تا برسد بآتش دوزخ، و این سخن را تکرار کرد تا کاسه ثرید بجا افتاد و خوردنی شد پس‌دست در آن نهاد وماهم وقتی‌امکان یافتیم دست بردیم وآن حضرت خورد وما هم خوردیم سپس سفره رابر چیدند وفرمود ای غلام یك‌چیزی برای مابیاور یك طبق خرما آورد، من دست بردم برخلاف انتظار خرما بود گفتم اصلحك‌الله اکنون موسم انگور ومیوه است.

فرمود: این خرما است؟ سپس فرمود ای‌غلام این‌را بردار چیزی بیار بازهم خرما آوردمن‌دست دراز کردم و گفتم؟ اینهم خرماست. درپاسخ فرمود راستش اینست که خوبست.

شرح- از مجلسی‌ره- قوله «بخوان» فیروزآبادی گفته‌است خوان بروزن غراب و کتاب آنچه که طعام روی‌آن گسترند.

اخلاق عالیه پیغمبر وعلی(ع)

۱۷۵- از معاویةبن وهب از امام صادق(ع) فرمود از روزیکه خداوند عزوجل رسولخدا (ص) را مبعوث کرد تاجان اورا گرفت ازراه تواضع برای خداعزوجل تکیه زده چیزی نخوردودر برابر همنشین خود هرگز دوزانو زمین نشسته دیده نشد و هرگزرسولخدا (ص) با کسی دست‌نداد که‌دست

تعالى له : «ادفع بالّتي هي أحسن السيّئة» ففعل ومامنع سائلاً قطّ ، إن كان عنده أعطى و إلاّ قال : يأتي الله به ، ولا أعطى على الله عزّ وجلّ شيئاً قطّ ، إلاّ أجازه الله إن كان ليعطي الجنّة فيجيز الله عزّ وجلّ له ذلك قال : وكان أخوه من بعده والذي ذهب بنفسه ما أكل من الدّنيا حراماً قطّ حتّى خرج منها والله إن كان ليعرض له الأمران كلاهما لله عزّ و جلّ طاعة فيأخذ بأشدّهما على بدنه ، والله لقد أعتق ألف مملوك لوجه الله عزّ وجلّ دبرت فيهم يداه والله ما أطاق عمل رسول الله صلّى الله عليه وآله من بعده أحدٌ غيره ، والله ما نزلت برسول الله صلّى الله عليه وآله نازلة قطّ إلاّ قدّمه فيها ثقة منه به و إن كان رسول الله صلّى الله عليه وآله ليبعثه برايته فيقاتل جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره ، ثمّ مايرجع حتّى يفتح الله عزّ وجلّ له .

١٧٦ ــ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان ؛ عن زيد بن الحسن قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : كان عليّ عليه السلام أشبه النّاس طعمة وسيرة برسول الله صلّى الله عليه وآله وكان يأكل الخبز والزّيت و يطعم النّاس الخبز واللّحم ؛ قال : وكان عليّ عليه السلام يستقي ويحتطب و كانت فاطمة عليها السلام تطحن وتعجن وتخبز وترقع وكانت من أحسن

خودرا پس کشد تاطرف نخست دست‌خودرا پس کشید و هرگز رسولخدا (ص) بدی‌را با بدی پاسخ نداد، خداتعالی باو فرمود (٩٦- المؤمنون) بابهتر وجهی ازبدی‌دفاع کن- وبکار بست

و هرگز رد سائل نکرد . اگر داشت میداد واگر هم نداشت میفرمود خدا می‌دهد و هرگز بحساب خدانبخشید و تعهدنکرد جزآنکه خدا آنرا امضاء کرد و گرچه بهشت‌هم بکسی میداد خدا عزوجل برایش امضا میکرد و برادرش علی (ع) پس از وی سوگندبدانکه جانش‌را گرفت هرگز لقمه حرامی از دنیا نخورد تااز آن بیرون‌شد بخدا که بسا دوکارجلواومیافتاد که‌هردو طاعت خداعزوجل بودند و آنکه برتن اوسختتر می‌نمود عمل میکرد.

بخدا که هزار بنده برای خداعزوجل آزاد کرد که درباره تحصیل پول‌آن دستش تاول زده بود و مجروح شده‌بود.

بخدا که کسی پس ازرسولخدا (ص) تاب و توان کردار اورا نداشت جزاو، بخدا هرگزپیش آمد ناگواری برای رسولخدا (ص) رخ نداد مگراینکه علی (ع) رادر برابر آن‌سپر کرد و پیش داشت برای اعتمادیکه باو داشت و راستش اینستکه رسولخدا با پرچم خود او را بنبرد میفرستاد و جبرئیل ازسوی راستش بکمك او می‌جنگید و میکائیل ازسوی چپش وبرنمیگشت تاخدا عزوجل او او را پیروز میساخت.

١٧٦- اززیدبن حسن گوید شنیدم امام صادق (ع) میفرمود: علی (ع) در خوراك وروش از همه مردم به‌رسولخدا (ص) ماننتر بود وشیوه اوبود که خود نان وزیت میخورد وبمردم نان‌و گوشت می‌خورانید، فرمود رسم بود که علی آب وهیزم بخانه می‌آورد وفاطمه (ع) آردآسیا میکرد و آن

النّاس وجهاً كأنّ وجنتيها وردتان صلّى الله عليها وعلى أبيها و بعلها وولدها الطاهرين .

١٧٧ - سهل بن زياد ، عن الريّان بن الصلت ، عن يونس رفعه قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : إنّ الله عزّ وجلّ لم يبعث نبيّاً قطّ إلّا صاحب مرّة سوداء صافية وما بعث الله نبيّاً قطّ حتّى يقرّ له بالبداء .

١٧٨ - سهل ، عن يعقوب بن يزيد ، عن عبدالحميد ، عمّن ذكره ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لمّا نفّروا برسول الله صلى الله عليه وآله ناقته قالت له الناقة : والله لأزلت خفّاً عن خفّ ولو قطّعت إرباً إربا .

را خمیر مینمود و نان می‌پخت و جامه وصله میزد، فاطمه ازهمه مردم زیبا رویتر بود و گونه‌اش دو گل شکفته بود صلی‌الله علیها وعلی ابیها وبعلها وولدها الطاهرین.

۱۷۷- امام صادق (ع) فرمود : خداوند هرگز پیغمبری نفرستاد جز اینکه بسیار غیور و دارای خلط سوداء پاکی بود و هر گز پیغمبری نفرستاد جز اینکه اعتراف ببداء داشت.

شرح- از مجلسی ره- «الاصاحب مرة سوداء صافیه» شاید کنایه از این باشد که در مورد خشم خدا بسیار تند و خشم آلوده می‌شدند و برای خدا پلنگی میکردند و آن را به صفاء توصیف کرده‌اند برای بیان اینکه از این خلط آثار فساد و بدی که غالباً با آن هم راه است در پیمبران نبوده است.

۱۷۸- از امام‌صادق(ع) فرمود چون شتر پیغمبر (ص) رارم دادند آن ناقه به رسولخدا (ص) عرضکرد، بخدامن گام از گام برندارم گرچه تیکه‌تیکه شوم.

شرح- از مجلسی‌ره- قوله «لمانفروا برسول‌الله ناقته»اشاره است بدانچه منافقان‌درعقبه کردند چنانچه‌علی‌بن ابراهیم‌روایتکرده است که‌چون پیغمبر(ص)در مسجدخیف درباره امیرالمؤمنین‌آنچه را باید گفت ودر روز غدیر او را بامامت وجانشینی خودوا داشت آن‌دسته ازاصحابش که پس از وی بر گشتند گفتند محمد درمسجد خیف آنچه راخواست گفت واینجاهم (در جحفه) آنچه‌راخواست گفت اگر بمدینه باز گردد ازما برای‌علی بیعت ستاند وچهارده‌تن گردآمدند وتوطئه کردند که‌رسولخدا (ص) را بکشند وبر گردنه ارشی که میان جحفه وابواء بود کمین کردند، هفت تن بر سمت راست آن کمین کردند و هفت تن برسمت چپش تاشتر رسولخدا (ص) رارم بدهند وچون سیاهی‌شب جهان را فراگرفت رسولخدابهمراه جمع مردم بدان‌گردنه رسید و برروی شتر خود چرت‌میزدوچون‌نزدیك گردنه رسید جبرئیل باوفریاد کرد ای‌محمد راستی‌که فلان وفلان درکمین تو نشسته اند رسولخدا (ص) بدنبال خود نگاهی کرد وفرمود این کیستکه دنبال منست؟ حذیفة‌بن یمان گفت من حذیفة‌بن یمانم یارسول‌الله، فرمود آنچه من‌شنیدم توهم شنیدی؟ عرضکرد: آری فرمود مستوردارسپس رسول خدا (ص) بدانهانزدیك شدوآنها رابنام‌آوازداد وچون فریادرسولخدا را شنیدندگریختند و درمیان جمع‌مردم‌درآمدندوحال آنکه‌شتران خودرا زانوبسته بودند بجاگذاشتندومردم‌برسولخدا(ص)رسیدند و آنها را طلب کردند و رسولخدا (ص) بشتران آن‌ها رسید و آنها راشناخت وچون‌بمنزل رسید

۱۷۹ ـ عليّ بن إبراهيم؛ عن أبيه؛ وعدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد جميعاً، عن حمّاد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر؛ عن رجل، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال: ياليتنا سيّارة مثل آل يعقوب حتّى يحكم الله بيننا وبين خلقه.

۱۸۰ ـ سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد، عن إسماعيل بن قتيبة، عن حفص بن عمر، عن إسماعيل بن محمّد، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الله عزّ وجلّ يقول: إنّي لست كلّ كلام الحكيم أتقبّل إنّما أتقبّل هواه وهمّه فان كان هواه وهمّه في رضاي جعلت همّه تقديساً وتسبيحاً.

فرمود چه درنظر دارند مردمی که در میان خانه کعبه هم‌قسم شدند که اگر خدا محمدرا بمیراندیا بکشد امرخلافت وریاست را باهل بیت اوباز نگردانند وآن‌ها نزد رسولخدا (ص) آمدند وسوگند یاد کردند که نه‌چنین چیزی گفتند ونه خواستند و نه قصد سوئی برسولخدا (ص) داشتند وخدا این آیه‌را درباره آنها فرو فرستاد (۷۴ـ التوبه) سوگند میخورند بخدا که نگفتند و هرآینه که کلمه کفر راگفتند وکافر شدند پس‌از اسلام‌خود وقصد آنرا کردند که بدان نرسیدند (یعنی کشتن‌رسول خدا ـ ص) ودر دل بدی‌ندارند از رسولخدا (ص) جزاینکه خدا ورسولش آنها راتوانگر وثروتمند کرده‌اند ازفضل خود واگر توبه کنند برای آنها بهتراست واگر پشت بحق‌دهند خدا آن‌هاراعذاب دردناکی کند دردنیا وآخرت وبرای آن‌ها درزمین دوست ویاوری نباشد..

۱۷۹ـ مردی ازامام صادق(ع) که فرمود کاش ماهم کاروانی بودیم بمانند آل‌یعقوب تا خدا میان ما وخلق خود حکم‌میکرد وقضاوت می‌نمود.

شرحـ ازمجلسی رهـ کاش برای‌ما کاروانی بود حذف‌وایصال دارد و مقصود اینست که کاش ما هم بکاروانی بر میخوردیم که ما را با خود میبرد یا مقصود اینست که کاش ما خود در بلاد سیر می کردیم و آواره بسر می‌بردیم چنانچه یوسف آواره شد و شهر بشهر می‌گردید تا خدا درباره او قضاوت کرد.

وممکنست مقصود اوآرزو کردن حال‌امام قائم(ع) باشد که درزمین گردش میکند بی‌اینکه مردم اورا بشناسند وبمقام او پی‌ببرند ودر این‌باره بیوسف(ع) مانندآست.

۱۸۰ـ ازاسماعیل بن‌محمد ازامام صادق(ع) که براستی خداعزوجل میفرماید: من هـر سخن درست وحکیمانه را پذیرا نشوم همانا هوای دل وهمت را می‌پذیرم اگر هوای دل وهمتش دررضای من‌باشد همت اورا درتقدیس وتسبیح مقررمیسازم.

شرح ـ ازمجلسی رهـ «قوله‌تعالی انما‌اتقبل هواه وهمه» یعنی آنچه را دوست دارد ونسبت بدان تصمیم دارد از نیات حسنه وحاصل اینست که خدا تعالی زبان بین نیست و بهرچه گویند و کنند نیت و دل را بحساب می‌آورد و اگر با نیت خوب وعقیده درست وکامل باشد ثواب تقدیس وتسبیح برای‌آن نویسد گرچه آنرا بزبان نیاورد.

۱۸۱ ـ سهل بن زياد ، عن ابن فضّال ، عن ثعلبة بن ميمون ، عن الطيّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم حتّى يتبيّن لهم أنّه الحقّ» قال : خسف ومسخ وقذف ، قال : قلت : حتّى يتبيّن لهم ؟ قال : دع ذا ، ذاك قيام القائم .

۱۸۲ ـ سهل ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار ، وابن سنان وسماعة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلّى الله عليه وآله : طاعة عليّ ذلّ ومعصيته كفر بالله ، قيل : يا رسول الله كيف تكون طاعة عليّ ذلّاً ومعصيته كفراً بالله ؟ فقال : إنّ عليّاً يحملكم على الحقّ فإن أطعتموه ذللتم وإن عصيتموه كفرتم بالله .

(تفسير يك آيه از امام صادق)

۱۸۱ـ از طيار از امام صادق(ع) در تفسير قول خداعزوجل (۵۳ـ فصلت) محققاً بنمائيم بآن ها نشانه‌هاى خود را در آفاق وانفس تاحق بر ايشان آشكار گردد ـ فرمود. بزمين فروشدن ومسخ شدن وپرتاب شدنست گويد: گفتم تا براى آن‌ها آشكار شود؟ فرمود آنرا واگذار مقصود از آن ظهور امام قائم (ع)است.

شرحـ ازمجلسى ره ـ «قوله خسف ومسخ وقذف» آشكار مى‌شود ازاين حديث كه مقصود از آيات و نشانه‌هائى كه در نفوس آن‌ها نموده شود آنها است كه بمخالفان رسد هنگام ظهور امام قائم (ع) از عذاب بوسيله فروشدن در زمين ومسخ شدن و پرتاب شدن سنگها و ديگر چيـز ها از آسمان برايشان تابراى مردم حق بودن آنحضرت روشن شود وممكنست كه مقصود از قذف آيـاتى باشد كه در آفاق عيان گردد واولى روشن‌تر است وبنابر اين آيات آفاقيه آنچه است كه هـنگام ظهورش درآسمان پديدار گردد ازنداء دعوت ونزول عيسى و ظهور فرشته‌ها وديگر چيزها.

(بيان فضيلتى ازعلى(ع)

۱۸۲ـ ازامام صادق (ع) كه رسولخدا (ص) فرمود طاعت على «ع» زبونيست و نافرمانى‌او كفر بخدااست عرض‌شد يارسول‌الله چگونه طاعت على زبونيست و نافرمانيش كفر بخدااست‌درپاسخ فرمود: زيرا على(ع) شمارا براه حق واميدارد اگر ازاو فرمان بريد بايدزبونيرا بخودهموار كنيدو اگراورا نافرمانى كنيد بخداكافرشويد؟

شرحـ از مجلسى «ره»ـ « قوله طاعة على ذل » يعنى سبب فوت وسائل عزت‌معروف ميان مردم است مانند جمع مال حرام و ستم بزير دستان و آقائى كردن به ديگران يا مقصود تذلل براى خدا است.

١٨٣ ـ عنه ، عن يحيى بن المبارك ، عن عبدالله بن جبلة ، عن إسحاق بن عمّار أو غيره قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : نحن بنو هاشم وشيعتنا العرب وسائر النّاس الأعراب .

١٨٤ ـ سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن حنان ، عن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : نحن قريش وشيعتنا العرب وسائر النّاس علوج الرّوم .

١٨٥ ـ سهل ، عن الحسن بن محبوب ، عن بعض رجاله ، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال : كأنّي بالقائم عليه السلام على منبر الكوفة عليه قباء فيخرج من وريان قبائه كتاباً مختوماً بخاتم من ذهب فيفكّه فيقرأه على النّاس فيجفلون عنه إجفال الغنم فلم يبق إلّا النقباء فيتكلّم بكلام فلا يلحقون ملجأ حتّى يرجعوا إليه وإنّي لأعرف الكلام الذي يتكلّم به .

(در بيان طبقات مردم)

۱۸۳ـ ازامام صادق (ع) که فرمود ما بنی‌هاشم هستیم و شیعه ما عرب هستند و دیگر مردم اعراب بیابان گرد.

۱۸۴ـ فرمود (ع) ماقریش هستیم و شیعه ماعرب هستند ودیگر مردم کفار روم‌هستند.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «قوله نحن بنوهاشم» یعنی آنچه درمدح بنی‌هاشم رسیده است مقصود از آن ما خانواده‌ایم یا هرهاشمی زاده که پیرو اهل‌بیتست نه آنکسانیکه زاده هاشم‌بودند واز حق بدر رفتند و کفر ورزیدند بخدا بوسیله ادعای امامت بناحق چون بنی‌عباس و همکنانشان و آنچه‌در مدح عرب وارد شده مقصود از آن همه شیعه باشند واگرچه عجمی نژادباشند زیرا آن‌ها هم بزبان عرب محشور شوند و مردم دیگر که مخالفند همان اعرابند که خدا درباره آنها فرماید (۹۷ ـ التوبه) الاعراب اشد کفراً و نفاقا = کفر و نفاق اعراب از همه سخت‌تراست ـ وآن‌ها همان بیابان گردانند که خدا آنهارا نکوهش کرده برای‌اینکه از شرع وقانون بدورند و برای‌یاری سیدانبیـاء بمدینه مهاجرت‌نکردند وهمه‌مخالفان دراین امور باآنها شریك‌هستند.

قوله « علوج الروم » علج بکسر کافر عجمی نژاد و غیر عرب را گویند یعنی همه مخالفـان بمنزله کفار عجم هستند و بزبان آن ها محشور شوند و گرچه عرب زبـان از دنیا روند چنانچه در اخبار است.

(ظهور امام قائم (ع))

۱۸۵ـ از امام صادق (ع) فرمود گویا من قائم (ع) را بچشم خود می‌نگرم که برمنبر کوفه است و قبائی در بردارد و ازجیب قبای خود نامه‌ایکه بامهر طلائی مهر برآن نهاده‌شده درمی‌آورد و آنرا بازمیکند وبر مردم می‌خواند ومردم از شنیدن این نامه چون گله گوسفند ازاو رم‌میکنند و می گریزند ، جز نقباء و سر دسته های‌آنان ، و او سخنی به زبان آورد و مردم پناهگاهی نیابند تـا باو برگردند واورا بپذیرند وراستی من آنسخنیرا که او می گوید بخوبی میدانم.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ وشاید آن‌نامه مشتملست برلعن ائمه مخالفین یابر احکامی‌مخالف آنچه میان مردم مألوف ومعروفست.

۱۸٦ - سهل بن زياد، عن بكر بن صالح، عن ابن سنان، عن عمرو بن شمر، عن جابر، عن أبی عبدالله عليه السلام قال: الحكمة ضالّة المؤمن فحيثما وجد أحدكم ضالته فليأخذها.

۱۸۷ - سهل بن زياد، عن يعقوب بن يزيد أو غيره، عن سليمان كاتب عليّ بن يقطين، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إنّ الأشعث بن قيس شرك في دم أمير المؤمنين عليه السلام و ابنته جعدة سمّت الحسن عليه السلام ومحمّد ابنه شرك في دم الحسين عليه السلام.

---

۱۸٦ - از امام صادق(ع) فرمود: حکمت گمشده مؤمنست هر کدام شما گمشده خودرا هرجا یافت باید آن‌را بر گیرد.

شرح - از مجلسی ره- «قوله الحكمة ضالة المؤمن الخ» این جمله در اخبار بسیاری نزد خاصه وعامه وارد است و در تفسیرش اختلافست:

۱ - گفته شده مقصود اینست که مؤمن پیوسته در جستجوی حکمت است چنانچه مردی گمشده خود راجوید، درنهایه این‌را گفته.

۲ - مؤمن حکمت را بگیرد از هر که آن را نزد او یابد و گرچه کافر باشد یافاسق چنانچه صاحب حیوان گمشده آن‌را هرجا یابد بگیردواین معنی روشن است.

۳ - گفته‌اند مقصود اینست که هر که کلمه حکمتی دارد که خود نمی‌فهمد و مستحق آن نیست باید دنبال کسی بگردد که آن‌را میفهمد وبحق اخذ میکند چنانچه باید گمشده را تعریف کرد تـا صاحب آن‌را یافت وباو تسلیم کرد.

۱۸۷ - از امام صادق (ع) فرمود: راستی که اشعث‌بن قیس در خون امیرالمؤمنین (ع) شریك شد و دخترش جعده امام حسن «ع» را زهر داد و محمد پسرش در خون امام حسین(ع) شریك شد.

شرح - از مجلسی ره-اشعث‌بن‌قیس کندی از خوارج بوده است شیخ در رجالش گویداشعث بن‌قیس کندی ابومحمد کنیه دارد ساکن کوفه شد، پس‌از پیغمبر در رده اهل یاسر مرتدشد وابو بکر خواهرش‌ام‌فروه‌راباو بزنی داد و ام‌فروه یك چشم بود و برای او محمد را زائید و پس از آن از خارجیان گردید.

ودر اخبار بسیاری وارد شده است که او با جمعی از خوارج در بیرون کوفه با سوسماری بیعت کردند واورا امیرالمؤمنین نامیدند از راه کفر و استهزاء بآنحضرت (ع) واین کافر بکشتن او کمك داده است.

چنانچه شیخ مفید درکتاب ارشاد و دیگران گفته‌اند ابن‌ملجم و شبیب بن بجرة ووردان‌بن خالد برای قتل آن‌حضرت کمین کردند ودر برابر دریکه از آن برای نماز بیرون میشدنشسته‌بودند وپیش ازآن مقصود خودرا با اشعث‌بن قیس در میان نهاده بوده واو هم باآن‌ها موافقت کرده بود و اشعث‌بن قیس هم در آن شب بیرون شده بود و رهبری آنهـارا دردست داشت و حجربن عـدی آنشب در مسجد بیتوته کرده بود و شنیده بود که اشعث می گوید یاابن‌ملجم زود، زود دنبال کارت برو که سپیده دم تو را رسوا کرد و حجر بمقصد اشعث پی برد و گفت‌ای‌یك‌چشم اگراورا کشتی وشتافت

۱۸۸ ـ عليّ بن إبراهيم ، عن صالح بن السندي ، عن جعفر بن بشير ، عن صباح الحذّاء ، عن أبي اُسامة قال : زاملت أباعبدالله عليه السلام قال : فقال لي : اقرأ [قال] : فافتتحت سورة من القرآن فقرأتها فرقّ وبكى ، ثمّ قال : ياأبا اُسامة ارعوا قلوبكم بذكر الله عزّ وجلّ واحذروا النكت فانّه يأتي على القلب تارات أوساعات الشكّ من صباح ليس فيه إيمان ولا كفر شبه الخرقة البالية أو العظم النخر . ياأبا اُسامة أليس ربّما تفقّدت قلبك فلاتذكر به خيراً ولا شرّاً ولا تدري أين هو؟ قال : قلت له : بلى إنّه ليصيبني وأراه يصيب الناس ، قال: أجل ليس يعرى منه أحد . قال فاذا كان ذلك فاذكروا الله عزّ وجلّ واحذروا النكت فانّه إذا أراد بعبد خيراً نكت إيماناً وإذا

تابامیرالمؤمنین گزارش بدهدواو راازقصد توطئه گران آگاه سازد ولی امیرالمؤمنین(ع) از راه دیگر زودتر بمسجد آمد وابن ملجم ضربت بدو زد وحجر وقتی رسید که فریاد مردم بلند بود قتل امیرالمؤمنین (ع) خدالعنت کند هر که اورا کشت ودر خونش شریك شد.

واما پسرش محمد لعنة الله علیه بامسلم جنگید تااورا گرفت در امالی امام صادق (ع) روایت است که ابن زیاد او را باهزار سوار بکربلافرستاد واو بود که صبح عاشورا بانك برآورد ای حسین بن فاطمه توچه حرمتی نسبت به رسولخدا «ص» داری که دیگران ندارند و حسین (ع) این آیه را درپاسخ او خواند (۳۳ـ آل عمران) راستی که خداوند برگزیده آدم ونوح وآل ابراهیم وآل عمران را برجهانیان که از نژاد یکدیگرند سپس فرمود: بخدا که محمد ازآل ابراهیمست و عترت هادیه از آل محمدند، این مرد کیست؟ گفتند محمدبن اشعث بن قیس کندی است حسین (ع) سربآسمان برداشت وفرمود: بارخدایا بمحمدبن اشعث دراین روز یك خواری بنما که پس ازآن هرگز عزیز نشودوبرای او عارضه ای رخ داد واز میان لشکر کناری رفت تا رفع حاجت کند و خدا عقربیرا باو مسلط کرد تا اورا گزید ومکشوف العوره مرد.

واما پسردیگرش قیس بن اشعث که اعانت او برعلیه امام حسین معروفست اویکی ازسران لشکر کوفه بود ودر حمل سران شهداء بنزد ابن زیاد شرکت کرد.

واما داستان دخترش جعده که زهرجفا بکام امام مجتبی ریخت از مطالب بسیار مشهوره است براو وپدر وبرادرش لعنت خدابادتاآسمان وزمین هستند.

۱۸۸ـ ازابی اسامه گوید من باامام صادق (ع) همکجاوه بودم بمن فرمود قرآن بخوان من سوره ای از قرآن را آغازم کردم و آن را خواندم آن حضرت دقت کرد و گریست سپس فرمودای اسامه دلهای خود را با یاد خدا عزوجل رعایت کنید و از دست برد شیطان برحذر باشیدزیرااستش اینستکه بردل بارها و ساعتهای تردید ازبامداد رخ دهد که بوضعی مبهم درآید نه ایمان درآنست ونه کفروبمانند پارچه کهنه یااستخوان پوسیده گردد.

ای اسامه نه اینستکه بسا دلت را وارسی واز خوب وبدش بی خبری ونداینکه بکجاست من بآن حضرت گفتم آری من باینوضع دچار میشوم ومیدانم که مردم هم دچارمیشوند، فرمود :آری ، کسی ازآن برکنار نیست فرمود پس هرگاه چنین شد یاد خداعزوجل کنید و از دستبرد شیطان برحذر

أراد به غيرذلك نكت غيرذلك ، قال : قلت : ماغيرذلك جعلت فداك [ماهو] ؟ قال : إذاأراد كفرأنكت كفراً .

۱۸۹ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمدبن محمّدبن عيسى ، عن عليّ بن الحكم ، عن أبي المغرا عن زيدالشحّام ، عن عمروبن سعيدبن هلال قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : إنّي لاأكاد ألقاك إلّافي السنين فأوصني بشيء آخذ به ، قال : اُوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والورع والاجتهاد واعلم أنّه لاينفع اجتهاد لاورع معه وإيّاك أن تطمح نفسك إلى من فوقك ، وكفى بماقال الله عزّ وجلّ لرسوله صلى الله عليه وآله : «فلاتعجبك أموالهم ولاأولادهم» وقال الله عزّ وجلّ لرسوله: «ولاتمدنّ عينيك إلى مامتّعنا به أزواجاً منهم زهرة الحيوة الدُّنيا» فان خفت شيئاً من ذلك فاذكر عيش رسول الله صلى الله عليه وآله فانّما كان قوته الشعير وحلواه التمر ووقوده السعف إذا وجده وإذا اُصبت بمصيبة فاذكر مصابك برسول الله صلى الله عليه وآله فانّ الخلق لم يصابوا بمثله صلى الله عليه وآله قطّ .

باشید زیرا چون خداوند برای بنده خیر و خوبی خواهد ایمان بدلش افکند واگر جز آن‌راخواهد جز آن در دلش افتد گفتم: قربانت جز آن چه باشد؟ فرمود: هرگاه کفر او را خواهد کفر در دلش افتد.

شرحـ ازمجلسی ره ـ قوله «ارعوا قلوبکم» ازرعایت است یعنی بیادخدا آنهارا نگهدارید از وسوسه‌های شیطان واز آنچه که دردلها افکند ازشبهه وتردید.

قوله «نکت کفرا» یعنی چون‌سزاوار شد که خداوندتعالی لطف خودرا ازاو دریغ‌داشت‌شیطان بردلش مسلط شود وهرچه خواهد درآن افکندواسناد آن بخدا برسبیل مجازاست.

(سفارشی از امام‌صادق (ع))

۱۸۹ـ از عمروبن سعیدبن هلال گوید بامام صادق(ع) گفتم راستیکه من گویا چندسال‌یکبار بیشتر بخدمت‌شما نمیرسم یکسفارشی بکنید که عمل‌بدان کنم فرمود:

بتوسفارش میکنم بتقوی ازخداوبه راستگوئی‌وورع واجتهاد وبدانکه‌تلاش و کوشش‌درعبادت بی‌ورع سودی ندارد ومبادا دل‌بمقام بالادست خودبیندی ودر آرزوی آن‌باشی‌و تورا همین‌بسکه‌خدا عزوجل به‌رسول خودفرمود (۵۵ـ التوبه) تورا خوشآیند نباشد اموال آنان‌ونه اولادشان ـ و خدا عزوجل به‌رسولش فرمود (۱۳۱ـ طه) ودو چشمت رامدوز بدانچه چندتا ازآنان را بهره‌ور کردیم ازشکوفانی زندگی دنیا.

اگر توچیزی ازاینوضع هراس‌داری زندگانی رسولخدا (ص) را بیاد بیاور که خوراکش‌نان جو بود وشیرینیش خرماوسوختش شاخه درخت خرما هروقت بدستش میآمد وهرگاه‌مصیبتی بتورسد بیادبیاور داغ رسولخدا«ص» رازیرا خلق‌هرگز چنان‌مصیبت‌نبینند.

شرح ـ از مجلسی «ره»ـ قوله «و ان تطمح نفسك» یعنی دل‌بزندگی بالادست خودمده

١٩٠ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ؛ عن ابن محبوب ، عن الحسن بن السريّ عن أبي مريم ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سمعت جابر بن عبدالله يقول : إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله مرَّ بنا ذات يوم ونحن في نادينا وهو على ناقته وذلك حين رجع من حجّة الوداع فوقف علينا فسلّم فرددنا عليه السلام ؛ ثمّ قال: مالي أرى حبّ الدُّنيا قد غلب على كثير من النّاس حتّى كأنّ الموت في هذه الدُّنيا على غيرهم كتب ، وكأنَّ الحقّ في هذه الدُّنيا على غيرهم وجب، وحتّى كان لم يسمعوا ويروا من خبر الأموات قبلهم ؛ سبيلهم سبيل قوم سفر عمّا قليل إليهم راجعون ، بيوتهم أجداثهم ويأكلون تراثهم ، فيظنّون أنّهم مخلّدون بعدهم هيهات هيهات [أ]مايتّعظ آخرهم بأوَّلهم لقد جهلوا ونسوا كلَّ واعظ في كتاب الله وآمنوا شرَّ كلِّ عاقبة سوء ولم يخافوا نزول فادحة وبوائق حادثة .

طوبى لمن شغله خوف الله عزَّ وجلّ عن خوف النّاس .

طوبى لمن منعه عيبه عن عيوب المؤمنين من إخوانه.

وآنرا آرزومكن .

قول خدا تعالى ـ « لاتعجبك» يعنى دلت را نبرد آنچه از اموال و اولاد اين منافقان بى دين مى بينى.

نطق پندآميزى از رسولخدا «ص»

١٩٠ـ از امام باقر «ع» فرمود از جابربن عبدالله شنيدم مى گفت يك روز رسولخدا «ص» بر ما گذر كرد، ما در انجمنى بوديم و او بر ناقه‌اش سوار بود، اين داستان پس از بر گشت او از حجة ـ الوداع بود، آن حضرت برسر ما ايستاد و سلام‌داد وماجواب اورا داديم سپس‌فرمود:

مرا چه‌شده استكه مينگرم دوستى دنيا بر بسيارى ازمردم چيره شده‌است تاآنجا كه گويادراين جهان مرك بنام‌ديگران ثبت‌شده و آنان جاويدند و گويا حق دراين جهان برديگران بارشده وآنان بر كنارند وتا آنجا كه گويا از گزارش مرده‌هاى پيش‌از خود نه‌چيزى شنيدند و نه ديدند ، راه آنان همان راه مردمى‌مسافر ودر حال كوچست بزودى زود مرك بر سرآنها تازد و باز آيد، خانه آنها گورشان گردد و ديگران ارثشان را بخورند ،آنان را گمانست كه پس از گذشتگان در جهان جاويدانند .

هيهات‌هيهات پس مانده‌ها و پيش رانده‌ها پند نياموختند هرآينه نادانى كردند و بـه دست فراموشى سپردند هر پندآموزى در كتاب خدا بود واز سرانجام هربدى آسوده بسربردند و از پيش آمدهاى ناگوار و كمرشكن و گرفتاريهاى پديدآينده نهراسيدند.

خوشا بر كسيكه ترس ازخدا عزوجل اورا ازترس مردم بازدارد.

خوشا بر كسيكه بعيب خودبويد وعيب برادران مؤمنش‌را نجويد.

طوبى لمن تواضع لله عزّ ذكره وزهد فيما أحلّ الله له من غير رغبة عن سيرتي ورفض زهرة الدّنيا من غير تحوّل عن سنّتي واتّبع الأخيار من عترتي من بعدي وجانب أهل الخيلاء والتفاخر والرّغبة في الدّنيا ؛ المبتدعين خلاف سنّتي ؛ العاملين بغير سيرتي .

طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالاً من غير معصية فأنفقه في غير معصية و عادبه على أهل المسكنة .

طوبى لمن حسّن مع النّاس خلقه وبذل لهم معونته وعدل عنهم شرّه .

طوبى لمن أنفق القصد وبذل الفضل وأمسك قوله عن الفضول وقبيح الفعل .

خوشا بر کسیکه نسبت بخداعزوجل تواضع کند و در آنچه خدا باوحلال کرده است زهد پیشه کند بی آنکه ازروش من رو گردان باشد وشکوفانی دنیا را بیکسو نهد بی آنکه ازسنت و کردار من منحرف شود و پیروی کند از اخیار عترت منکه پس از من هستند و از اهل کبر و فخر ودنیا داری کناره کنند آن کسانیکه بر خلاف سنت من بدعت گزارند و به راهی جز روش و رفتار من بروند.

خوشا برمؤمنیکه مالی ازجز راه‌معصیت وخلاف بدست آورد وآن را درغیر گناه خرج کند و بمستمندان ودرویشان بدهد.

خوشا بر کسیکه با مردم خوش رفتاری کند و بدانها از کمك خود دریغ نورزد و شر خود را از آنها بگرداند . خوشا بر کسیکه درهزینه خود میانه‌روی کند وفزونی درآمد خود را بمستحقان ببخشد وازسخن زیادی‌خودداری کند واز کردار زشت بازایستد .

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «سبیلهم سبیل قوم سفر یعنی»

۱ ـ این زنده‌ها مسافرند و منزلهای عمر خود را که سال و ماه است طی میکنند تا برسند بدان مرده‌ها.

۲ـ یعنی آن مرده‌ها دربراین زنده‌ها مسافرانی بودند که رفتند واز رفتن آنها پندنگرفته‌اند وپندارند که آنها باز می گردند.

قوله «من غیر رغبة عن سیرتی» یعنی زهد نامشروع وریاضت زیان‌آور را پیشه نکند واز روش پیغمبر که بهره‌وری ازنان وبوی خوش وخواب واستراحت و توجه بامور لازمه دنیا است صرفنظر نکند بلکه‌زهد او نسبت بمورد شبهه و امور زائده باشد مانند مباحاتی که بسا مانع طاعت شوند

قوله «من غیر تحول عن سنتی» باینکه مباحات را برخود حرام کند وسنت را ترك کندوبدعت در دین گذارد چنانچه میان بدعت گذاران صوفیه وفرق دیگرشایع است ـ پایان نقل ازمجلسی «ره».

من گویم ـ این نطق پیغمبر «ص» که در روزهای آخر عمر و دوران نهائی تبلیغات‌بوده است بسیار شیوا و گویا وپر معنا است ودستوراتی استکه برای‌دین ودنیا بسیار سودمنداست و بسی قابل مطالعه‌است وبعضی آنرا بعلی(ع) نسبت‌دادند وبرخی فقره‌های آنرا درنهج‌البلاغه ثبت کرده‌واگر علی«ع» کلام پیغمبررا بازگو کرده‌باشد پربعید نیست.

۱۹۱ - الحسين بن محمّد الأشعريّ ، عن معلّى بن محمّد رفعه ، عن بعض الحكماء قال : إنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى الغنى للنّاس أهل البخل لأنّ النّاس إذا استغنوا كفّوا عن أموالهم وإنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى صلاح النّاس أهل العيوب لأنّ النّاس إذا صلحوا كفّوا عن تتبّع عيوبهم وإنّ أحقّ النّاس أن يتمنّى حلم النّاس أهل السفه الذين يحتاجون أن يعفى عن سفههم فأصبح أهل البخل يتمنّون فقر النّاس وأصبح أهل العيوب يتمنّون فسقهم وأصبح أهل الذّنوب يتمنّون سفههم وفي الفقر الحاجة إلى البخيل وفي الفساد طلب عورة أهل العيوب وفي السفه المكافأة بالذّنوب .

۱۹۲ - عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن القاسم بن يحيى ، عن جدّه الحسن بن راشد قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : ياحسن إذا نزلت بك نازلة فلاتشكها إلى أحد من أهل الخلاف ولكن اذكرها لبعض إخوانك فانّك لن تعدم خصلة من أربع خصال: إمّا كفاية بمال

(پندهائی حکیمانه)

۱۹۱ـ از معلی بن محمد که سند را تامعصوم رسانیده یکی از حکماء (یعنی ائمه(ع) زیرا صدوق درامالی آنرا ازامام صادق(ع) روایتکرده است وشیوه آنان نیستکه ازغیر معصوم حدیث باز گویند از مجلسی (ره) گوید:

راستی بخیلان ازهمه کس سزاوارترند که برای مردم آرزوی ثروت داشتن کنند زیراهر گاه مردم ثروتمندشدند ازاموال آن‌ها دست بدارند.

راستی معیوبان ازهمه کس سزاوارترند که بهبودی دیگرانرا آرزو کنند زیرا اگر مردم به شوند عیب آن‌هارا نجویند .

راستی کم‌خردان ازهر کس سزاوارترند که بردباری مردمرا خواستار باشند زیرا نیازمندند که از سبکسری و نابخردی آنان گذشت‌شود، برخلاف این‌حقیقت بخیلان فقر مردمرا خواهند ومعیوبان نابکاری دیگرانرا آرزو کنند و گنهکاران سفاهت مردمرا طلبند با اینکه فقر نیازمندی ببخیل آرد وفساد و تباهی اخلاق مردم مایه جستجوی عیب معیوبان باشد و کم خردی مایه پاسخگوئی بگناه و بی‌ادبی است.

(شیوهٔ شایسته شیعه بایکدیگر)

۱۹۲ـ حسن‌بن راشد گوید امام صادق (ع) فرمود : ای حسن هر گاه برایت یك گرفتاری و ناگواری رخ داد درباره آن بهیچکس ازمخالفان شکایت مبر ولی آنرا برای یکی ازبرادرانت باز گو (یعنی هم‌مذهبانت) زیرا تو یکی از چهارخصلت‌را ازدست ندهی:

۱ــ باعطای مال کافی پاسخ گیری.

وإمّا معونة بجاه أودعوة فتستجاب أومشورة برأي .

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

١٩٣ - عليُّ بن الحسين المؤدّب وغيره ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن إسماعيل بن مهران عن عبدالله بن أبي الحارث الهمدانيّ ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : خطب أمير المؤمنين عليه السلام فقال : الحمد لله الخافض الرافع ، الضّارّ النافع ؛ الجواد الواسع ، الجليل ثناؤه ؛ الصادقة أسماؤه ؛ المحيط بالغيوب ومايخطر على القلوب ، الذي جعل الموت بين خلقه عدلاً وأنعم بالحياة عليهم فضلاً ، فأحيا وأمات وقدّر الأقوات ، أحكمها بعلمه تقديراً وأتقنها بحكمته تدبيراً إنّه كان خبيراً بصيراً ؛ هو الدّائم بلافناء والباقي إلى غير منتهى ؛ يعلم ما في الأرض وما في السماء وما بينهما وما تحت الثرى .

أحمده بخالص حمده المخزون بما حمده به الملائكة والنبيّون ؛ حمداً لا يحصى له عددٌ ولا يتقدّمه أمد ، ولا يأتي بمثله أحدٌ ، أُومن به و أتوكّل عليه و أستهديه وأستكفيه وأستقصيه بخير وأسترضيه .

٢- از جاه و اعتبار او دررفع گرفتارى خود استفاده كنى.
٣- بدرگاه خدا براى رفع گرفتارى تو دعائى شود كه باجابت رسد.
٤- بتو نظرومشورتى اظهارشود كه مايه رفع گرفتاريت گردد .
شرح- از مجلسى ره- اين حديث دلالت دارد برجواز شكايت از گرفتارى نزد برادران دينى و بلكه برخوبى آن

خطبه‌اى از امير المؤمنين (ع)

١٩٣- از جابر از امام باقر (ع) فرمود: اميرالمؤمنين (ع)خطبه‌اى خواند، فرمود:
سپاس از آن خدا استكه بنشيب برد و بفراز آورد، زيان تواند و سود رساند. بخشنده‌است و فراگيرنده. ستايشش والا است ونامهايش درست وبجا، بهرنهانى انداست و بردلها نهادبرور، آنكه مرگ را در ميان آفريده‌هاى خود ترازوى داد وعدالت ساخته و بنعمت زندگى آنانرا نواخته،زنده كند و بميراند و خوراك هر كسيرا در پيمانه گذارد پيمانه‌ايكه بدانش خود بجا وخوبش اندازه گرفته و بحكمت و تدبير خود آنرا محكم و بى كم و كاست برسفته زيرااو آگاه وبينا است، او است هميشه بمان بى‌نيستى و پاينده تاپايان‌هستى بداند آنچه را زيرزمين است ودر آسمان و آنچه زيرخاك است وميان اين‌وآن.
سپاسش گويم از گنجينه سپاس پاك كه او را سزاست بدانچه فرشته‌ها وپيمبرانش سپاس گفتند چونانه سپاسيكه شماره‌اش آمار نكند و رشته دراززمانه‌اش پيش نيفتد و كسى بمانندش نياورد باو ايمان دارم وبراو كارخود واگزارم ازاو رهنمائى خواهم وبس باو گرايم وهرنيكى ازاو باز خواهم وراه خشنودى اورا پويم.

وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له و أشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله أرسله بالهدى و دين الحقّ ليظهره على الدين كلّه ولو كره المشركون صلّى الله عليه وآله.

أيّها النّاس إنّ الدّنيا ليست لكم بدار ولاقرار؛ إنّما أنتم فيها كركب عرّسوا فأناخوا ثمّ استقلّوا فغدوا وراحوا، دخلوا خفافاً وراحوا خفافاً لم يجدوا عن مضيّ نزوعاً؛ ولا إلى ماتركوا رجوعاً جدّ بهم فجدّوا، وركنوا إلى الدنيا فما استعدّوا حتّى إذا اُخذ بكظمهم وخلصوا إلى دار قوم جفّت أقلامهم لم يبق من أكثرهم خبرٌ ولاأثرٌ، قلّ في الدّنيا لبثهم و عجّل إلى الآخرة بعثهم فأصبحتم حلولاً في ديارهم، ظاعنين على آثارهم والمطايا بكم تسير سيراً، مافيه أين ولا تفتير، نهاركم بأنفسكم دؤوب وليلكم بأرواحكم ذهوبٌ فأصبحتم تحكون من حالهم حالاً و تحتذون من مسلكهم مثالاً فلاتغرّنّكم الحياة الدّنيا فانّما أنتم فيها سفر حلول والموت بكم نزول، تنتضل فيكم مناياه وتمضي بأخبار كم مطاياه إلى دار الثواب والعقاب والجزاء والحساب.

ومن گواهم که نیست شایسته ستایش جزخدا که یگانه است و شریك ندارد و گواهم که محمد (ص) بنده وفرستاده او است او را برای رهبری و بهمراه کیش درست فرستاده تا بر همه کیشهایش چیره سازد و هر کیش نادرستی را بر اندازد گرچه مشرکان را ناسازگار باشدصلی الله علیه وآله

أیا مردم این جهان برای شماها خانمان نیست و پایگاه نباشد همانا شما در آن چون کاروانی باشید که بار بزمین نهد و شتررا بخواباند سپس اندکی بیارامد و بامداد یاپسین بار بندد وبکوچد مردم سبکبار در این جهان درآیند و سبکبار و بی‌بنه و کالا از آن بدرآیند، از گذشتن آن هیچ جدائی در نیافتند ونه بدانچه بجای خود نهادند راه برگشتی بدست‌آوردند، آن‌ها را کشانیدند و خودشان هم شتابیدند و تکیه به‌دنیا زدند و آماده رفتن نشدند تاآن گاه که گلویشانرا گرفتند و بخانمان مردمی روی نهادند که خانه‌شان خشکیده و از بیشترشان نه‌خبریست ونه اثری، در این‌جهان اندکی زیستند و شتابانه به دیگرسرای پیوستند و شماها در خانمان‌آنها در افتادید ودردنبالشان بار بسته‌اید و کوچانید باکشهای رهوار شما را خوب می‌برند درآن نه خستگی است و نه سستی روز شما خودتانرا میشتاباند و شبتان جانتانرا بخوبی برنده است، شما خود نماینده حال‌آن‌مرده هائید و نمونه‌های کامل روش و رفتار آن‌ها، زندگی این دنیا شماها را نفریبد همانا شما درآن مسافرانی تازه واردید و مرك از شما پذیرا است پیکان جانستانش را در شما فرو میکند و پیکهای هـوایش گزارشهای شما را بخانه پاداش بهشت یا کیفرگاه دوزخ میرساند و بپای سزا و حساب‌میکشاند

شرحـ از مجلسی (ره)ـ « و تمضی باخبارکم مطایاه » مقصود از اخبار گزارش‌اعمال است وچند توجیه دارد:

۱ـ مقصود از مطایا کسانی باشند که پیش از آن‌ها مرده اند و خبر گزاری آن ها به این اعتبار استکه بآن‌ها احسان کردند یا بدی کردند و نزد محاسبه آن اموات آن‌ها را بخوبی یاد کنند یا بدی.

فرحم الله امرءاً راقب ربّه وتنكّب ذنبه وكابر هواه و كذّب مناه ، امرءاً زمّ نفسه من التقوى بزمام وألجمها من خشية ربّها بلجام ، فقادها إلى الطاعة بزمامها وقدعها عن المعصية بلجامها ، رافعاً إلى المعاد طرفه متوقّعاً في كلّ أوان حتفه دائم الفكر ، طويل السّهر ؛ عزوفاً عن الدُّنيا سأماً ؛ كدوحاً لآخرته متحافظاً ، امرءاً جعل الصبر مطيّة نجاته والتقوى عدّة وفاته و دواء أجوائه ؛ فاعتبر وقاس وترك الدُّنيا والنّاس ؛ يتعلّم للتفقّه والسداد وقد وقر قلبه ذكر المعاد وطوى مهاده وهجر وساده ، منتصباً على أطرافه ، داخلاً في أعطافه ، خاشعاً لله عزّ و جلّ ، يراوح بين الوجه والكفّين خشوع في السرّ لربّه ؛ لدمعه صبيب ولقلبه وجيب ، شديدة أسباله ، ترتعد من خوف الله عزّ وجلّ أوصاله ، قد عظمت فيما عند الله رغبته واشتدّت منه رهبته ، راضياً بالكفاف من أمره يظهر دون مايكتم ويكتفي بأقلّ ممّا يعلم اُولئك ودائع الله في بلاده المدفوع بهم عن عباده ؛ لو

۲ـ مقصود از مطایا خود این اشخاص موجود باشند یعنی شما خود مطایا و مراکب در این دنیا هستید که عمل شما بردوش خود شما است و ببهشت میروید یا دوزخ.

۳ـ مقصود از مطایا حافظین اعمال باشند و نسبت آن‌ها بدنیا برای اینستکه عمل را از دنیا می‌برند و آنرا برای اهل دنیا حفظ میکنند و گرچه فرشته‌اند ولی کارگر مردم دنیا هستند ؟

٤ـ مقصود از مطایا عمر باشد که با عمل می گذرد.

دنباله حدیث ۱۹۳ـ

پس خدا رحمت کند بنده‌ایرا که پروردگار خود را منظور دارد و از گناهش دوری کند وبا هوای نفس خود طرفیت کند و آرزوی بی‌جای خود را دروغ شمارد و دنبالش نرود آن مرد مردانه که خود را با تقوی مهار زده و با ترس پروردگارش لجام بردهن نهاده و آنرا بـا مهار بسوی طاعت کشانده و با لجام از نافرمانی حق رانده است دیده بفردای قیامت خود دوخته و هر آنی در انتظار مرگ خود است، همیشه در اندیشه است و بی‌خوابی شب‌او طولانی است رو گردان‌و دلتنگ از دنیا است و رنجکش برای دیگر سرا و نگهبان آن .

مردیکه شکیبائیرا مرکب نجات خود ساخته و تقوی را ذخیره وفات و درمان دردهای‌درونش پرداخته است عبرت گرفته و سنجیده و از دنیا و مردم رنجیده دانش آموخته برای فهم دین‌وروش متین، دلش از یاد معاد سنگین بار است وبستر راحتشرا برچیده وبالش نرم را بدور افکنده، بروی دو پا ایستاده و خود درون عبایش خزیده و برای خدا عزوجل خاشع است و بنوبت روی و دو کفرا بر خاك مینهد .

در نهانی ازپروردگارش هراسان است اشکش ریزد و دلش طپد، سیل اشك از دیده‌اش‌روان است و بندهایش ازترس خدا عزوجل لرزان رغبتش بدانچه پیش خدا است بزرگست وهراسش ازاو سترك، بگذران معاش راضی‌است ، عیانش کمتر از نهان است (یعنی آنچه از عبادت و کمال خودبه مردم عیان میکند کمتر از آنچه استکه نهان می‌دارد) و بکمتر از آنچه می‌داند اکتفاء میکنـد (یعنی در مقام اظهار فضل و صلاح نیست).

أقسم أحدهم على الله جلّ ذكره لأ برّه، أودعا على أحد نصره الله، يسمع إذا ناجاه و يستجيب له إذا دعاه، جعل الله العاقبة للتقوى والجنّة لأهلها مأوى، دعاؤهم فيها أحسن الدعاء «سبحانك اللّهم» دعا[ؤ]هم المولى على ما آتاهم «وآخر دعواهم أن الحمد لله ربّ العالمين».

(خطبة لامير المؤمنين عليه السلام)

١٩٤ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن محمّد بن النعمان أو غيره، عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه ذكر هذه الخطبة لأمير المؤمنين عليه السلام يوم الجمعة.

الحمد لله أهل الحمد ووليّه و منتهى الحمد و محلّه؛ البديء البديع، الأجلّ الأعظم الأعزّ الأكرم، المتوحّد بالكبرياء؛ والمتفرّد بالآلاء، القاهر بعزّه، والمسلّط بقهره، الممتنع بقوّته، المهيمن بقدرته، والمتعالي فوق كلّ شيء بجبروته، المحمود بامتنانه وباحسانه، المتفضّل بعطائه وجزيل فوائده، الموسّع برزقه، المسبغ بنعمه، نحمده على آلائه و تظاهر نعمائه حمداً يزن عظمة جلاله ويملاء قدر آلائه و كبريائه.

آنانند که سپرده‌های خدایند در بلادش و بوسیله آنان خدا از بنده‌های خود دفع بلا میکند اگر یکی از اینان بخدا جل ذکره سوگند یاد کند آنرا انجام دهد و اگر بر کسی نفرین کند خدا او را یاری کند و رفع ستم از او نماید، واز او بشنود هر گاه با وی مناجات کند واجابتش نماید هر گاه دعا کند، خدا سرانجام خوبرا برای تقوی مقرر داشته و بهشت‌را برای اهل تقوی جایگاه ساخته که در آن بهترین خواسته را دارند گویند سبحانك اللهم (یعنی هر وقت چیزی خواهند این جمله را بر زبان رانند و بمطلوب خود رسند - از مجلسی ره).

مولایشان آنانرا بدانچه داده استشان دعوت کرده است و آخر خواست آن‌ها اینستکه: الحمدلله رب العالمین.

خطبه‌ای از امیر المؤمنین (ع)

١٩٤- ازمحمدبن نعمان و یا دیگر یکه امام صادق (ع) این خطبه را برای روز جمعه امیر المؤمنین (ع) ذکر کرده است:

سپاس خدا را سزاستکه شایسته سپاس است و سر آغاز و سر انجام آن است و جایگاه آن، آغاز کننده نقش آفرین، برترین والا و بزرگوار؛ عزیزترین هستی و کرامت شعار بکبریائی یگانه و بهر گونه نعمت یکتا، بعزت خود چیره است و بقهر خود مسلط، بنیروی خود منیعست و بتوان خود مقتدر و بجبروت خود برتر از هرچیز است ستوده است بامتنان و احسانش، بخشنده است به عطا و فوائد شایانش روزی فراوان دهد و نعمت بی کران اورا سپاس گزاریم بنعمتهایش و پیاپی بودن آلائش سپاسی که برازنده عظمت وجلال او است وفرازنده آلاء و کبریائش

وأشهد أن لا إله إلّا الله وحده لاشريك له، الذي كان في أوّليّته متقادماً وفي ديموميّته متسيطراً، خضع الخلائق لوحدانيّته وربوبيّته وقديم أزليّته ودانوا لدوام أبديّته.

وأشهد أنّ محمّداً صلّى الله عليه وآله وسلّم عبده ورسوله وخيرته من خلقه اختاره بعلمه واصطفاه لوحيه و ائتمنه على سرّه وارتضاه لخلقه وانتدبه لعظيم أمره ولضياء معالم دينه و مناهج سبيله و مفتاح وحيه وسبباً لباب رحمته، ابتعثه على حين فترة من الرّسل وهدأة من العلم و اختلاف من الملل وضلال عن الحقّ وجهالة بالربّ و كفر بالبعث والوعد، أرسله إلى النّاس أجمعين رحمة للعالمين بكتاب كريم قد فضّله وفصّله وبيّنه وأوضحه وأعزّه وحفظه من أن يأتيه الباطل من بين يديه ومن خلفه تنزيل من حكيم حميد، ضرب للناس فيه الأمثال و صرّف فيه الآيات لعلّهم يعقلون أحلّ فيه الحلال وحرّم فيه الحرام وشرع فيه الدّين لعباده عذراً ونذراً لئلّا يكون للناس على الله حجّة بعد الرّسل ويكون بلاغاً لقوم عابدين فبلّغ رسالته وجاهد في سبيله و عبده حتّى أتاه اليقين صلى الله عليه وآله وسلّم تسليماً كثيراً.

و گواهم که نیست شایسته پرستشی جز او یگانه است و شریك ندارد آنکه در اولیت خود برهر چیزی پیش است و در پایندگی برهمه چیز مسلطست همه خلق برای یگانگی و ربوبیت او خاضعند وهم برای ازلیت دیرین وی وبدوام ابدیتش سر فرود آوردند.

و گواهم که محمد بنده و فرستاده و بهترین آفریده او است او را بدانش خود اختیار کرد و برای وحی خود بر گزید و سر خود را بدو سپرد و برای هدایت خلق خودش پسندید و بـه کار بزرك نبوت خاتمیه و پرتو افکنی معالم دین خود و برنامه های راه خود و کلید وحیش نمـاینده ساخت و وسیله باب رحمت خودش نمود او را بر انگیخت برای هنگام فترت رسولان و خموشـی چراغ دانش و اختلاف ملتها و گمراهی بشر از راه حق و نادانی بحضرت پروردگار و کفرو انکار به زندگی پس از مرك و وعده آخرت.

او را بهمه مردم سراسر رسول فرستاد و رحمت جهانیان ساخت بهمراه کتابی ارجمند کـه آنرا برتری داد و آیه آیه فروفرستاد و روشن و واضح تعبیر کرد و عزیزش گردانید و نگهش داشت از اینکه باطل از پیش و یا پس در آن راه یابد و تنزیلی بود از خداوند حکمتدار ستوده.

در آن کتاب برای مردم مثلها زد و آیاتیرا زیر و رو کرد شاید که آن‌ها تعقل کنند،حلال را در آن حلال شمرد وحرام را حرام ودین را در ضمن آن برای بندگانش قانون نهاد وعذرآن‌ها را زائل کرد و آن ها را بیم داد تا برای مردم بر خداوند پس از ارسال رسولان حجتی و بهانه‌ای نباشد و وسیله بلاغ بمردم خدا پرست گردد.

واو هم تبلیغ رسالت کرد ودر راه خداجهاد نمود و اورا پرستید تامر گش فرا رسید صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً.

اُوصيكم عباداللهِ واُوصي نفسي بتقوى‌الله‌الذي ابتدأالاُموربعمله و إليه يصير غداً ميعادها وبيده فناؤها وفناؤكم وتصرّم أيّامكم وفناء آجالكم وانقطاع مدّتكم فكأن قدزالت عن قليلٍ عنّا وعنكم كمازالت عمّن كان قبلكم فاجعلوا عبادالله اجتهادكم في هذه الدُّنيا التزوُّد من يومها القصير ليوم الآخرة الطويل فانّها دارعمل والآخرة دارالقرار والجزاء ، فتجافوا عنها فانّ المغترَّ من اغترَّ بها ، لن تعدوا الدُّنيا إذاتناهت إليها اُمنيّة أهل الرّغبة فيها المحبّين لها ؛ المطمئنّين إليها المفتونين بها، أن تكون كماقال‌الله عزّ وجلّ : « كماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض ممّا يأكل النّاس والأنعام ـ الآية ـ » مع أنّه لم يصب امرءٌ منكم في هذه الدُّنيا خبرة إلّا أورثته عبرة ولايصبح فيها في جناح آمن إلّا وهو يخاف فيها نزول جائحة أوتغيّر نعمة أوزوال عافية مع أنَّ الموت من وراء ذلك وهول المطّلع والوقوف بين يدي الحكم العدل تجزى كلُّ نفس بما عملت «ليجزي الذين أساؤوا بماعملوا ويجزي الذين أحسنوابالحسنى» .

بشما سفارش میکنم ای بنده‌های خدا و هم بخودم سفارش میکنم بتقوی از خدائیکه همه چیز را بدانش خود آغاز کرد و وعده گاه و بازگشت همه فردا بدرگاه او است و بدست قدرت او است نابودی آنها و نابودی شما و گذشت روزگار و فنای عمر و بسر آمدن مدت شماها واین دنیا بزودی ازدست ما وشما بدررود چونانکه ازدست کسانیکه پیش ازشما بودند بدر رفت .

پس ای بنده‌های خدا کوشش خود را در این دنیا صرف کنید که در روز کوته آن برای روز درازآخرت توشه بردارید زیرا دنیا خانه‌کاراست وآخرت خانه‌آسایش‌وپاداش خود راازآن دور کنید و دل از آن بکنید زیرا فریبخورده کسی استکه فریب آنرا بخورد، هرگز دنیا درزمینه‌نهایت آرزوی خواستاران خود که بسیار دوستش دارند و بدان دل دهند و شیفته آنند از این نگذرد که خدا عزوجل فرماید:

(۲۴ ـ یونس) چون آبیستکه ازآسمانش فرو باریم و با گیاه زمین در آمیخت ازآنچه جانداران خورند تا آخر آیه (تا چون زمین زیور خودرا بر گرفت وبسیار زیبا شد ومردمش پنداشتند که بر آن توانایند فرمان ما در شب هنگام یاروز روشن دررسید و آنرا کاهی درو شده و خرد نمودیم که گویا دیروزهم چیزی نبوده‌است).

بااینکه در این دنیا هیچکدام از شما تجربه‌ای فراهم نکرد و خبری بدست نیاورد جزاینکه عبرتی برای او فزاید و هیچکس در سایه آسودگی و عافیت نیاساید جز اینکه نگرانست از آنکه بلائی ریشه کن برسرش آید یا نعمت و عافیت خود را از دست دهد با اینکه دنبال اینهمه مرگست و ترس از ورود بعالم دیگر و نگرانی از بازداشت در برابر خداوند حاکم و عادل تاهر کس‌پاداش عمل خود را بیند، تااینکه خدا هر آنکس بدکردار بوده‌است سزادهد و پاداش بخشد بکسانیکه خوشکرداری کردند با کارهای نیک.

فاتّقوا الله عزّ ذكره وسارعوا إلى رضوان الله والعمل بطاعته والتقرّب إليه بكلّ مافيه الرّضا فانّه قريبٌ مجيبٌ جعلنا الله وإيّاكم ممّن يعمل بمحابّه ويجتنب سخطه ثمّ إنّ أحسن القصص وأبلغ الموعظة وأنفع التذكّر كتاب الله جلّ وعزّ قال الله عزّ وجلّ : «وإذا قرىء القرآن فاستمعوا له وأنصتوا لعلّكم ترحمون» .

أستعيذ بالله من الشيطان الرّجيم بسم الله الرّحمن الرحيم ۞ والعصر ۞ إنّ الانسان لفي خسر ۞ إلّا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحقّ وتواصوا بالصبر» إنّ الله وملائكته يصلّون على النبيّ ياأيّها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلّموا تسليماً» اللّهمّ صلّ على محمّد وآل محمّد وبارك على محمّد وآل محمّد وتحنّن على محمّد وآل محمّد وسلّم على محمّد وآل محمّد كأفضل ماصلّيت وباركت وترحّمت وتحنّنت وسلّمت على إبراهيم وآل إبراهيم إنّك حميدٌ مجيدٌ .

اللّهمّ أعط محمّداً الوسيلة والشرف والفضيلة والمنزلة الكريمة ، اللّهمّ اجعل محمّداً وآل محمّد أعظم الخلائق كلّهم شرفاً يوم القيامة وأقربهم منك مقعداً وأوجههم عندك يوم القيامة جاهاً و

پس از خداعزذكره بپرهيزيد وبرضوان خدا بشتابيد و هم بعمل بطاعت اوو تقرب جستن بدو بهر آنچه مايه رضايت اواست زيرا اوقريبست ومجيب خدا مارا وشمارا ازآنها مقرردارد كه بهرآنچه دوست دارد عمل ميكندو ازآنچه مايه خشم اواست دوری می جويد.

سپس راستی زيباترين داستان ورساترين پند و سودمندترين يادآوری كتاب خدا عزوجلست خداعزوجل فرموده است (١٠٤ـ الاعراف) و هرگاه خوانده شود قرآن گوش كنيد بدان وخاموش بمانيد شايد رحمت شويد.

بخدا بناه جويم ازشيطان رجيم: بنام خداوند بخشاينده مهربان، سوگند بعصر ١ ـ راستی انسان هرآينه درخسران است ٢ـ جز آنكسانيكه گرويدند و كارهای شايسته كردند وهمديگررا بحق سفارش كردند وهمديگر را بشكيبائی سفارش كردند٣ .

(٥٦ـ الاحزاب) راستی كه خدا و فرشته‌ها صلوات فرستند بر پيغمبر أيا كسانيكه گرويديد صلوات فرستيد بر او و درود فراوان.

بار خدايا رحمت فرست بر محمد و آل محمد و بركت بده بمحمد و آل محمد و مهر بورز بمحمد و آل محمد و درود فرست بمحمد و آل محمد چون بهترين آنچه رحمت فرستادی و بركت دادی و ترحم كردی و مهر ورزيدی و درود گفتی بر ابراهيم و آل ابراهيم زيرا تو حميدی و مجيدی .

بار خدايا بمحمد (ص) عطا كن وسيله شرف و فضيلت و منزلت ارجمند، بار خدايا محمدو آل محمد را در روز قيامت از همه خلائق بزرگوارتر دار، درشرف و مقام‌آنها را بخود نزديكترمقرر كن و آنها روز قيامت پيش تو آبرومندتر و منزلت و نصيب برتری داشته باشند، بار خدايا بمحمد

أفضلهم عندك منزلة ونصيباً ، اللّهمّ أعط محمّداً أشرف المقام وحباء السلام وشفاعة الاسلام، اللّهمّ وألحقنا به غير خزايا ولا ناكبين ولا نادمين ولا مبدّلين . إله الحقّ آمين .

ثمّ جلس قليلاً ثمّ قام فقال :

الحمد لله أحقّ من خُشي وحمد وأفضل من اتّقي وعُبد وأولى من عُظّم و مُجّد نحمده لعظيم غنائه ، وجزيل عطائه ، وتظاهر نعمائه ، وحسن بلائه ، ونؤمن بهداه الذي لا يخبو ضياؤه ولا يتمهّد سناؤه ولا يوهن عراه ونعوذ بالله من سوء كلّ الريب وظلم الفتن ونستغفره من مكاسب الذّنوب ونستعصمه من مساوي الأعمال ومكاره الآمال والهجوم في الأهوال ومشاركة أهل الرّيب والرّضا بما يعمل الفجّار في الأرض بغير الحقّ .

اللّهمّ اغفر لنا وللمؤمنين والمؤمنات الأحياء منهم والأموات الذين توفّيتهم على دينك وملّة نبيّك صلّى الله عليه وآله، اللّهمّ تقبّل حسناتهم وتجاوز عن سيّئاتهم وأدخل عليهم الرّحمة والمغفرة والرضوان واغفر للأحياء من المؤمنين والمؤمنات الذين وحّدوك وصدّقوا رسولك وتمسّكوا

شرافتمند ترین مقام را بده و بخشش درود و شفاعت اسلام را باو عطا کن.

بار خدایا ما را باو پیوند آبرومند و وفادار نه رسوا و پیمان گسل و نه پشیمان از بد کرداری و نه منحرف از حق. اله الحق آمین.

سپس اندکی نشست و بر خاست و گفت :

سپاس خدا را سزا است شایسته تر کسی که باید از او ترسید و او را ستود و بهترین کسی که باید از او پرهیز کرد و او را پرستید و سزاوار تر کسی که باید او را بزرگوار دانست و تمجیدش کرد .

او را سپاس گزاریم برای بی نیازی کلانش و بخشش شایانش و پیوست بودن نعمتهایش و حسن آزمایش و بلایش و برهبری او بگرویم که پرتو او خاموش نگردد و بلندیش پست و هموار نشود و حلقه‌هایش سستی نگیرد .

و بخدا پناهیم از بد عاقبتی هر تردید و بد دلی و از تیرگی فتنه ها و از او آمـرزش جوئیم درباره بدست آوردن گناهان و از او نگهبانی خواهیم از کردارهای بد و آرزوهای ناهنجار و هجوم در پرتگاههای هراسناك و هم کاری با اهل ریب و بدبینان و از خشنودی در آنچه بدکاران در روی زمین بناحق کنند.

بار خدایا ما را بیامرز و همه مردان مؤمن و زنان مؤمنه را ، زنده باشند یا مرده باشـندآن کسانیکه بر کیش خود جان آنها را گرفتی و بر ملت و آئین پیغمبرت.

بار خدایا حسنات آنها را بپذیر و از سیئات آنها در گذر و رحمت و آمرزش و رضوان‌بدان ها ارزانی دار و بیامرز زنده های ازمردان مؤمن و زنان مؤمنه راآنکسانی که تو را یگانه‌پرستیدند

بدينك وعملوا بفرائضك واقتدوا بنبيّك وسنّوا سنّتك وأحلّوا حلالك وحرّموا حرامك وخافوا عقابك ورجوا ثوابك ووالوا أولياءك وعادوا أعداءك ، اللّهمّ اقبل حسناتهم وتجاوز عن سيّئاتهم و أدخلهم برحمتك في عبادك الصالحين. إله الحقّ آمين .

و رسولت را تصدیق کردند و بدینت چسبیدند و بفرائضت عملکردند و از پیغمبرت پیروی نمودندو روش و سنت تو را بر جای داشتند و حلالت را حلال شمردند و حرامت را حرام شمردند و از کیفر تو ترسیدند و به ثوابت امیدوار شدند و با دوستانت دوستی کردند و بادشمنانت دشمنی کردند.

بارخدایا حسنات آنها راپذیر و ازسیئات وبدکرداریهای آنها درگذر وبرحمتت آنان را در شمار بنده‌های خوبت درآور ـ اله الحق آمین.

شرح ـ از مجلسی « ره » ـ « قوله استعیذ » ـ این یك صورت استعاذه استکه در اخبارما واردشده وصور دیگرهم وارداست.

۲ـ همین تعبیر باضافه ان الله هو السمیع العلیم.

۳ـ اعوذبالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم.

٤ـ اعوذبالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم.

٥ـ صورت ٤ باضافه واعوذ بالله ان یحضرون.

٦ـ اعوذبالله من الشیطان الرجیم که ازهمه میان قراء قرآن مشهورتراست واظهر اینستکه همه جایز و مجزیست.

سپس بدانکه ذکر آیه دراین جا دلالت دارد که انصات مخصوص بقرائت امام درنمازجماعت نیست چنانچه در برخی اخبار رسیده است وآیه بمعنی عام خود دلالت دارد بروجوب استماع هرقرائت قرآن واخبار دیگری هم در این باره وارد است وسخن در این مسئله در کتاب صلوة گذشت ـ پایان نقل از مجلسی (ره) .

من گویم ـ چون خطبه نمازجمعه هم دربعضی ازاحکام با نماز یکی است وبلکه بمنزله جزء نماز است اگر هم از این بیان وجوب استماع قرائت قرآن در ضمن خطبه جمعه استفاده شود تعمیم آن درموارد دیگرمشکل است:

«قوله وشفاعة الاسلام» یعنی شفاعتی که براهل اسلام است.

« قوله و مشاركة اهل الریب » یعنی کسانیکه شك و تردید و بد دلی دارند درباره دین یا کسانیکه مردم نسبت بآنها بدبین هستند از نظر اینکه متهم بجنایت یاسرقت وفسق هستند ـ پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ ظاهر اینستکه اهل ریب اشاره بجمع کثیری از بددلان و بی عقیده‌های مردم کوفه بوده استکه درشمار پیروان امیرالمؤمنین هم بودند ودر کمال بددلی ونفاق عمل میکردند ودراجراء امورحکومت امیرالمؤمنین همیشه کارشکنی واظهارمخالفت مینمودند ویکی ازسران معروف آنان همان اشعث بن قیس کندیست که کار مخالفت را تاآنجا کشانید که با سوسماری از راه استهزا بیعت کرد و آنرا امیرالمؤمنین خواند و در سابق شمه‌ای از حال او در متن وشرح گذشت وامام فرموددرخون امیرالمومنین (ع) دست داشت .

۱۹۵ ـ الحسين بن محمّد الأشعري عن معلّى بن محمّد، عن الحسن بن علي الوشّاء، عن محمّد بن الفضيل، عن أبي حمزة قال: سمعت أباجعفر عليه السلام يقول: لكلّ مؤمن حافظٌ وسايب، قلت: وما الحافظ وما السايب يا أباجعفر؟ قال: الحافظ من الله تبارك وتعالى حافظ من الولاية يحفظ به المؤمن أينما كان وأمّا السّايب فبشارة محمّد صلى الله عليه وآله وسلم يبشّر الله تبارك وتعالى بها المؤمن أينما كان وحيثما كان.

۱۹۶ ـ عدّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحجّال، عن حمّاد، عن الحلبيّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: خالط النّاس تخبُرهم ومتى تخبُرهم تقلهم.

---

۱۹۵ ـ از ابی‌حمزه گوید شنیدم امام باقر (ع) میفرمود برای هرمومنی یك حافظ است و یك سائب گفتم: یااباجعفر حافظ چیست، وسائب چیست؟

فرمود: حافظ نگهبانی است ازطرف خداتبارك وتعالی از نظر ولایت كه بوسیله اومومن رادر هرجا نگهمیدارد واما سائب پس مژده محمد است (ص) كه خداتبارك وتعالی بدان مومن را درهرجا باشد نگهداری میكند.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « قوله من الولایة » ـ كلمه من یا برای بیان علت است باین معنا كه حافظ او است از بلا ها بخاطر ولایت ائمه (ع) یا باین معنی كه برای حفظ و نگهبانی ولایت از او پاسبانی میكند كه از دستش نرود و تبلیغات اهل باطل در او اثر نكند، یا صله برای حفظ است بدو وجه:

۱ ـ بتقدیر مضافی یعنی حافظ اواست ازضیاع ولایت وازمیان‌رفتن آن.

۲ ـ مقصود ولایت جز ائمه برحق باشد یعنی اورا ازابتلاء بولایت دیگران نگهمیدارد یااینكه من بیانیه‌است باین معنی كه مومن حافظی دارد كه آنولایت‌است.

من می گویم ـ و اما كلمه سائب از سیب است بمعنی عطا یا بمعنی جریان یعنی جاری است در روز گار یا از سائبه بمعنی چیزیكه مخصوص كسی نیست و منظور اینست كه شامل حال همه مومنان است.

قوله « فبشارة محمد » یعنی مژده‌ایكه از پیغمبر در هنگام مرك بمؤمن میرسد درباره‌سعادت ابدیه و بوجه بعیدی ممكن است مقصود از بشارت قرآن باشد یا خوابهای خوش.

(دستور معاشرت)

۱۹۶ ـ ازحلبی ازامام صادق (ع) فرمود: بامردم درآمیز و آن‌هارا بیازمای وهرزمانی آن‌ها راآزمودی ازآن‌ها بدت‌میآید.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ میفرماید مردمرا آزمایش كن زیرا چون‌آن‌ها را آزمودی از آن ها بدت آید وآنها را وامیگذاری ازآنچه كه از درون مردم بتوآشكار میشود ـ دراینجا لفظ امر آمده است ولی‌معنی خبر دارد ـ تاآنكه گوید:

۱۹۷ - سهل ، عن بكر بن صالح رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : النّاس معادن كمعادن الذّهب والفضّة فمن كان له في الجاهليّة أصل فله في الاسلام أصل .

ظاهر اینستکه امروارد دراین خبرهم نیزمعنی خبردارد یعنی هر گاه بامردم معاشرت کنی تجربه آموخته شوی وبر اثر تجربه تلخ ازآنها بدت آید وصلاح آنستکه بربامردم معاشرت نکنی و به درون آنها سر نکشی.

۱۹۷- از بکربن صالح سند را رسانیده تا امام صادق (ع) فرمود : مردم معدنها باشند به مانند معدنهای طلا و نقره پس هر که را در دوران جاهلیت عنصر پاکی بوده است در اسلام هم عنصر پاکی داشته.

شرح - از مجلسی «ره» - « قوله الناس معادن » عامه این روایت را از پیغمبر «ص» چنین روایت کرده‌اند:

مردم معدنهایند چون معدنهای طلاو نقره خوبان آنان دردوران جاهلیت خوبان آنهایند در اسلام هر گاه دینرا بفهمند واینروایت دووجه دارد :

۱- مردم در استعداد و قابلیت و اخلاق و خردمندی اختلاف دارند چون اختلافی که درمعدن ها است زیرا برخی کانها طلااست و برخی نقره و هر کس در جاهلیت خوش باطن و خوش خلق و خردمند وباهوش بوده‌است دراسلام هم بزودی مسلمان‌شده ومتصف به‌اخلاق عالیه گردیده است و از کرداربد پس‌از دانستن آن دوری گزیده.

۲- مردم ازنظر شرافت خانوادگی اختلاف دارند بمانند اختلاف معادن و هر که در جاهلیت ازاهل بیت شرف ورفعت بوده دراسلام نیز کسب شرافت دینی کرده‌است وبمکارم اخلاق موصوف‌شده و آنهارا دردوران جاهلیت تشبیه کرده بخاك‌معدن که بواسطه اسلام‌استخراج شده‌اند و هر کدام نمودی داشته‌اند- پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم- کلمه «الناس معادن» دلالت‌دارد براینکه هرفردی از بشر دارای استعداد مخصوص بخوداست وهمه استعدادها خوبست و اختلاف آنها به اینستکه برخی‌خوب و برخی خوب‌تر است‌بشر ازعنصر خود طلا است ویا نقره است واین استعداد طلائی ونقره‌ای باید بایك پرورش علمی و ریاضت اخلاقی استخراج‌شود وجوهر خودرا بنماید وبه‌این معنی موافقست بامضمون‌آیه شریفه (۷۲ - الاسراء) وما آدمیزاده را گرامی داشتیم وآنها را بردوش‌دریا وبیابان بار کردیم و ازخوراك های خوب بآنها روزی کردیم وبر بسیاری ازآنچه آفریدیم آنهارا برتری دادیم- و هم موافق این آیه است (التین -٥) هرآینه انسانرا درزیباترین اندامی آفریدیم.

وآنچه خلاف ورنج و بدی از بشر سرزند برای اینستکه وسیله استخراج وجوهر و گوهر هستی فراهم نشده‌است و همه بدیها عبارت از خاکستر های سیاه آمیخته باطلا و نقره وجود او است که باید براثر ریاضت وحسن تدبیر وپرورش ازوجود او بدورشود ودیر یازود بشر بجوهر و بگوهرهستی‌خودبی‌میبرد وخودرااز هر گونه‌آلودگی‌پاك‌میکند وجلوه‌ذات‌او که علم‌وحکمت واخلاق عالیه‌است پدیدار می‌شود واین سیرتکامل جامعه بشریست.

١٩٨ـ سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح، عن محمّد بن سنان ، عن معاوية بن وهب قال: تمثّل أبوعبدالله عليه السلام ببيت شعر لابن أبي عقب .

و ينحر بالزوراء منهم لدى الضحى ✿ ثمانون ألفاً مثل ماتنحر البدن

وروى غيره البزل .

ثمّ قال لي : تعرف الزّوراء ؟

قال : قلت: جعلت فداك يقولون إنّها بغداد قال : لا ، ثمّ قال عليه السلام : دخلت الرّيّ ؟ قلت : نعم ، قال أتيت سوق الدّوابّ ؟ قلت : نعم ، قال : رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق؟ تلك الزوراء يقتل فيها ثمانون ألفاً منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان كلّهم يصلح للخلافة ، قلت: ومن يقتلهم جعلت فداك ؟ قال : يقتلهم أولاد العجم .

١٩٨ـ از معاوية بن وهب گويد امام صادق (ع) بيك بيت ازشعر ابن ابی‌عقب تمثل جست:

و ينحر بالزوراء منهم لدى الضحى　　ثمانون الفاً مثل ما تنحر البدن

در ظهر بزوراء از ايشان گردد　　هشتاد هزاران چه شتر قربانی

در روايت ديگر بجای كلمه البدن البزل آمده است و آن بمعنی شتران قوی و نيرومنداست.

گويد من گفتم: قربانت می گويند زوراء همان بغداداست، فرمود: نه، سپس فرمود : تو به ری رفته‌ای؟ گفتم: آری، فرمود: ببازار چارپايان رفتی؟ گفتم: آری فرمود آن كوه سياهرا كه سمت راست جاده‌است ديده‌ای؟ همان است زوراء كه درآن ٨٠ هزار كشته شوند و ٨٠ مرد از آنها از فرزندان فلانند كه همه شايسته خلافت شمرده‌شوند گفتم: قربانت چكسی آنهارا ميكشد؟ فرمود : عجم‌زاده‌ها آنها را ميكشند.

شرحـ از مجلسی « ره » ـ « تعرف بالزوراء » ـ فيروز آبادی برای زوراء اين‌معانيرا ذكر كرده است.

١ـ مالی بود از آن احيحه كه يكی ازعربها است ٢ـ چاه دور ٣ـ قدح ٤ـ ظرف نقره ٥ـ كمان ٦ـ دجلة ٧ـ بغداد زيرا درهای درونی آن از برونی جدا است ٨ ـ مكانی است در مدينه نزديك مسجد ، خانه‌ای بوده‌است درحيره ٩ـ اراضی دوردست ١٠ـ زمنی درذی‌خيم.

من گويم ممكن‌است زوراء دراين خبر نام‌محلی باشد درری يا مقصود اززوراء بغدادنو باشد و امام كه فرموده بغدادنيست مقصودش بغداد كهنه است وشايد درآنجا محلی‌به اين‌نام باشد و اشاره باشد بنبرديكه درزمان مأمون ميان طرفداران او وطرفداران امين واقع‌شد و بسياری ازبنی عباس درآن بدست عجم‌زاده‌ها كه طرفدار مأمون‌بودند كشته شدند وبنابر اول اشاره‌است بواقعه‌ايكه‌در زمان امام‌قائم يانزديك بدان‌واقع‌می‌شودوشايد ابن‌ابی عقبه اين‌پيشگوئيرا ازامام‌معصوم شنيده وآنرا بنظم آورده است.

۱۹۹ ـ عليّ بن محمّد ، عن عليّ بن العباس ؛ عن محمّد بن زياد ، عن أبي بصير قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزّ وجلّ : «والذين إذا ذكّروا بآيات ربّهم لم يخرّوا عليها صمّاً وعمياناً» ؟ قال : مستبصرين ليسوا بشكّاك .

۲۰۰ ـ عنه ، عن عليّ ، عن إسماعيل بن مهران ، عن حمّاد بن عثمان قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في قول الله تبارك وتعالى : «ولا يؤذن لهم فيعتذرون» فقال : الله أجلّ وأعدل [وأعظم] من أن يكون لعبده عذر لا يدعه يعتذر به ، ولكنّه فلج فلم يكن له عذر .

۲۰۱ ـ عليّ ، عن عليّ بن الحسين ، عن محمّد الكناسي قال : حدّثنا من رفعه إلى أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزّ ذكره : «ومن يتّق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب» قال: هؤلاء قوم من شيعتنا ضعفاء ليس عندهم ما يتحمّلون به إلينا فيسمعون حديثنا ويقتبسون من علمنا فيرحل قوم فوقهم وينفقون أموالهم ويتعبون أبدانهم حتّى يدخلوا علينا فيسمعوا حديثنا فينقلونه

(تفسير برخی آيات قرآن مجيد)

۱۹۹ـ ازابی بصير گويد از امام صادق(ع) درتفسير قول خداعزوجل (۷۳ـ الفرقان) و آن كسانيكه هر گاه بآيات پروردگارخود يادآوری شوند در برابر آن كر و كورروی برخاك ننهند، فرمود يعنی بينا وعقيده‌مند سجده كنند وشك وترديد در دل ندارند.

شرحـ اززمخشری كه اين آيه درمقام نفی روی برخاك نهادن نيست وهمانا برای اثبات آنست ونفی كری و كوری و نفهمی چنانكه گوئی زيدبا سلام مرابرخورد نكند يعنی سلام ندهد نه آنكه بر خوردنكند ومنظور اينستكه چون يادآور آيات شوند ازشوق بدان برروی آن افتند و گوش شنوا و چشم بينا دارند وعمل آنها ازروی نفاق وتظاهر نيست.

۲۰۰ـ ازحمادبن عثمان گويد شنيدم امام صادق(ع) ميفرمود درتفسير قول خداتبارك و تعالی (۳٦ـ المرسلات) وبآنها اجازه ندهند تامعذرت طلبند.

فرمود كه خدا والاتر و عادل‌تر [و بزرگوارتر] از آنست كه بنده‌اش عذری داشته باشد و نگذارد معذرت‌طلبد ولی اومحكوم‌ست و عذری ندارد كه بياورد (و منظور اينستكه درآخرت و در برابرخدا راه عذرتراشی واظهار خلاف حقيقت وجودندارد چنانچه دردنيا هرخطا كاری برای خود عذرتراشی ميكند وبوسيله دروغ وتظاهر برخلاف ازخود دفاع‌ميكند).

۲۰۱ـ امام صادق(ع) كه درقول خدا عز ذكره (۳ـ الطلاق) هر كه تقوی ازخداداردخدا برای‌او راه فرج گشايد واورا ازآنجا كه گمان نبرد روزی دهد.

فرمود: اينان مردمی هستند از ناتوانان شيعه‌ما كه هزينة ووسيله ندارند نزد ما آيند و از احاديث ما بشنوند واز دانش وعلم ما بر گيرند و مردمی بالا دست آنها و توانگر سفر كنندو مال خود را خرج كنند و تن خود را رنج دهند و نزد ما آيند و حديث ما را شنوند و آنرا برای آن بينواها ببرند وآنرافرا گيرند و عمل كنند واينانكه خودشان‌حامل حديثندآنرا ضايع گذارند وازآن

إليهم فيعيه هؤلاء وتضيّعه هؤلاء، فاُولئك الذين يجعل الله عزّ ذكره لهم مخرجاً ويرزقهم من حيث لايحتسبون.

وفي قول الله عزّ وجلّ: «هل أتيك حديث الغاشية»؟ قال: الذين يغشون الامام إلى قوله عزّ وجلّ: «لايسمن ولايغني من جوع» قال: لاينفعهم ولا يغنيهم: لاينفعهم الدّخول ولايغنيهم القعود.

استفاده نكنند، آنانند كسانيكه خدا عزذكره براى آن‌ها راه فرج گشاده واز آنجا كه گمان ندارند بآنان روزى داده‌است.

شرح- از مجلسى ره- «قوله قوم فوقهم» يعنى در نيرو و دارائى از آنها برترند.
قوله «فيعيه هؤلاء» يعنى فقراء و حاصل اينستكه بهمان طور كه تن برزق جسمانى نيرومند ميشود و زنده مى‌ماند همچنين روح نيرومند مى‌شود با غذاى روحانى از علم و ايمان وهدايت وحكمت و بى‌آنها مرده‌ايست در لباس زنده‌ها و مقصود اينستكه همان طوركه آيه دلالت داردبر اينكه تقوى سبب فراهم شدن روزى جسمانيست از راه بى‌گمانى همين طور دلالت دارد كه سبب حصول غذاى روحانيست از راه بى‌گمانى.

دنباله حديث۲۰۱-
و در تفسير قول خداعزوجل (۱- الغاشية) آيا حديث غاشيه را دانستى؟ فرمود: مقصود از جماعت غاشيه كسانى هستند كه ايمان ندارند و گرد امامرا فرا مى‌گيرند- تاآنجا كه خداعزوجل ميفرمايد (۲ چهره‌هائى در آنروز پژمرده است ۳ كاركرده و رنج ديده‌است ٤ در آتش سوزان گرفتار است ٥ از چشمه جوشان نوشانست ٦ خوراكى ندارد جز خوراك دوزخى) نه فربه كند ونه سود بخشد از گرسنگى - فرمود رفتن گرد امام بدان‌ها سودى ندارد و آن‌ها را بى‌نياز نكند نه ورودشان سودى دارد ونه نشستن آن‌ها بى‌نيازى آرد.

شرح- از مجلسى ره- «الذين يغشون الامام» آنرا تفسير بجماعت كرده‌استكه گرد امام ميروند و از مخالفانند و استفاده‌اى از امام نبرند چون ايمان باو ندارند وانكار دارند پس‌مقصوداز خوراك در اين تفسير خوراك روحانى است يعنى خوراك روح آن‌ها جز شكوك و شبهات و آراء فاسده نيست كه مانندخوراك‌دوزخيان‌است دراينكه سودى‌ندارد وضررهم‌بروح دارد بنابراين‌لايسمن صفة ضريع نيست وبلكه راجع برفت‌وآمدنزد امامست وممكن است راجع بآن‌هم باشد و مقصوداين باشد كه امام بآن‌ها غذاى روحانى خوب نمى‌دهد و حقايقرا بآنها اظهار نميكند بلكه از راه تقيه همانرا بآن‌ها ميگويد كه موافق نظريات فاسدآن‌ها است و براى روح آن‌ها مانند خوراك‌دوزخيان است يعنى زقوم بكام آن‌ها ميريزد و ممكن است مقصود از كسانيكه گرد امامرا ميگيرند آن‌ها باشند كه ازمخالفان و موافقان دور امام‌قائم(ع) جمع‌ميشوند وامام بعلم‌خود درباره آن‌هاحكم‌ميكند و آن‌ها راميكشد و بخوراك دوزخى ميرساند.

٢٠٢ ـ عنه ، عن عليّ بن الحسين ، عن عليّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «ما يكون من نجوى ثلاثة إلّا هو رابعهم ولا خمسة إلّا هو سادسهم ولا أدنى من ذلك ولا أكثر إلّا هو معهم أينما كانوا ثمّ ينبّئهم بما عملوا يوم القيامة إنّ الله بكلّ شيء عليم» قال: نزلت هذه الآية في فلان وفلان وأبي عبيدة الجرّاح وعبدالرحمن بن عوف وسالم مولى أبي حذيفة والمغيرة بن شعبة حيث كتبوا الكتاب بينهم وتعاهدوا وتوافقوا : لئن مضى محمّد لا تكون الخلافة في بني هاشم ولا النبوّة أبداً ، فأنزل الله عزّ وجلّ فيهم هذه الآية ، قال : قلت : قوله عزّ وجلّ : «أم أبرموا أمراً فإنّا مبرمون ۞ أم يحسبون أنّا لا نسمع سرّهم ونجواهم بلى ورسلنا لديهم يكتبون».

قال : وهاتان الآيتان نزلتا فيهم ذلك اليوم ، قال أبوعبدالله عليه السلام : لعلّك ترى أنّه كان يوم يُشبه يوم كُتب الكتاب إلّا يوم قتل الحسين عليه السلام و هكذا كان في سابق علم الله عزّ وجلّ الذي أعلمه رسول الله صلى الله عليه وآله أن إذا كُتب الكتاب قتل الحسين وخرج الملك من بني هاشم فقد كان ذلك كلّه .

٢٠٢ـ ازامام صادق(ع) در تفسير قول خدا عزوجل (٧ـ المجادله) رازى ميان سه كس نباشد جزاينكه خدا چهارمين آنها است و نه ميان پنجكس جزاينكه او ششمين آنها است و نه ميان كمتر و يا بيشتر جزاينكه او بهمراه آنها است هرجا باشند وسپس روزقيامت آنها را بدانچه عملكردند آگاه ميسازد زيراخداوند بهمه چيزدانا است

فرمود اين آيه درباره فلان وفلان و درباره ابى‌عبيده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم مولى ابى حذيفه و مغيرة‌بن شعبه نازل شد آنگاه كه ميان خود عهدنامه‌اى نوشتند وتوافق كردندو پيمان بستند كه اگر محمد (ص) درگذشت خلافت و نبوت هرگز در بنى هاشم نباشد و خدا عزوجل اين آياترا درباره آنها نازلكرده است.

گويد گفتم: قول خداعزوجل (٧٩ـ الزخرف) بلكه امريرا اثبات و ابرام كردند، راستى ما هم ابرام كن هستيم . ٨٠ـ يا بلكه پندارند كه ما نهان و رازگوئى آنانرا نشنويم؟ آرى فرستاده ماهمراه آنانندمينويسند. فرمود: اين دوآيه همانروزدرباره آنها نازلشدند .

امام صادق (ع) فرمود: شايد تو نظر داريكه روزى باشد كه مانند آنروز باشد كه اين عهد نامه نوشته‌شد (يعنى در جنايت و سوء توطئه‌و بدبختى مردم نه هرگز چنين روزى نبوده) جزروزيكه حسين (ع) كشته شد (روز عاشورى) در علم خدا عزوجل چنين گذشته بود و همان را برسولخدا (ص) اعلام كرد كه:

هرگاه آن عهدنامه نوشته‌شدحسين(ع) كشته ميشودو حكومت ازدست بنى‌هاشم بيرونميرود وهمه اينهاشد وتحقق پيدا كرد.

شرحـ از مجلسى رهـ از بيضاوى در تفسير « من نجوى ثلثة» يعنى رازگوئى سه جانبه يا راز سه رازگو..

قلت: «وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فان بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتّى تفيىء إلى أمر الله فان فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل» قال: الفئتان إنّما جاء تأويل هذه الآية يوم البصرة وهم أهل هذه الآية وهم الذين بغوا على أمير المؤمنين عليه السلام فكان الواجب عليه قتالهم وقتلهم حتّى يفيئوا إلى أمر الله ولو لم يفيئوا لكان الواجب عليه فيما أنزل الله أن لا يرفع السيف عنهم حتّى يفيئوا ويرجعوا عن رأيهم لأنّهم بايعوا طائعين غير كارهين وهي الفئة الباغية كما قال الله تعالى فكان الواجب على أمير المؤمنين عليه السلام أن يعدل فيهم حيث كان ظفر بهم كما عدل رسول الله صلى الله عليه وآله في أهل مكّة إنّما منّ عليهم وعفى و كذلك صنع أمير المؤمنين عليه السلام بأهل البصرة حيث ظفر بهم مثل ما صنع النبي صلى الله عليه وآله بأهل مكّة حذو النعل بالنعل.

« الا و هو رابعهم » يعنى خدا با آن‌ها است و راز آن‌ها را ميداند و ذكر عددسه وپنج دو وجه دارد:

يك مورد نزول جلسه‌سرى سه‌نفرى وپنج نفرى بوده‌است.

۲ـ خدا طاق است و طاق را دوست ميدارد و اول عدد آحاد سه‌وسپس پنج است..

«ولا اكثر الاوهو معهم» يعنى آنچه ميان آن‌ها راز گفته شود درهرجاباشند خداميداندزيرا علم‌خدا درهمه جاست واختلاف مكان درآن‌تاثير ندارد.

دنباله حديث۲۰۲ـ

گفتم (۹ـ الحجرات) واگر دودسته ازمؤمنان باهم جنگيدند ميان آن‌ها رااصلاح بدهيدواگر يكى ازآن‌ها برديگرى شوريد وتجاوز كرد باآن شورشى ومتجاوز بجنگيد تابحكم خدا برگرددو سرنهد واگر برگشت ميان آن‌ها را بعدالت اصلاح كنيد؟

فرمود: موضوع دو گروه مسلمان‌است. وهمانا تأويل و تطبيق‌آن درروز جنك بصره‌بود(جنك جمل) وآنها مورد اين‌آيه شدند و مقصود كسانيست كه باميرالمؤمنين (ع) شوريدندوبراوواجب‌شد باآنها نبرد كند و از آنها بكشد تابحكم خدا برگردند واگربرنميگشتند طبق آنچه‌خدانازل‌كرده است براو لازم بود كه تيغ ازآن‌ها برندارد تااز رأى خود برگردند واجابت اورا بكنند زيرا آن ها ازروى دلخواه بيعت كرده بودند وزورى درميان نبود وهم آن‌ها بودند گروه شورشى و متجاوز چنانچه خداتعبير كرده‌است و بر اميرالمؤمنين واجب‌بود كه پس از پيروزى بدان‌ها باآنها بعدالت رفتار كند چنانچه رسولخدا پس ازفتح مكه با قريش‌اهل مكه بعدالت رفتار كرد همانا برآنهامنت نهاد واز آنها درگذشت و اميرالمؤمنين (ع) بااهل بصره چنين كرد هنگاميكه برآن‌ها پيروز شد بمانند كاريكه پيغمبر بااهل مكه كرد كاملا برابر وموافق.

شرحـ از مجلسى ره ـ « قوله لانهم بايعوا طائعين » اين جمله براى بيان كفروبغى آن ها است از نظر عقيده همه فرق اسلامى زيرا عقيده مخالفان اين است كه مدار وجوب طاعت ازپيشواى اسلامى بر بيعت است و آن‌ها بدلخواه بيعت كردند و عهد را شكستند و از شورشيان برحكومت اسلامى شدند.

قال : قلت : قوله عزّ وجلّ : «والمؤتفكة أهوى» قال : هم أهل البصرة هي المؤتفكة ، قلت : «والمؤتفكات أتتهم رسلهم بالبيّنات»؟ قال : اُولئك قوم لوط ائتفكت عليهم انقلبت عليهم .

٢٠٣ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن عبدالله بن محمّد بن عيسى ، عن صفوان بن يحيى ، عن حنان قال : سمعت أبي يروي عن أبي جعفر عليه السلام قال : كان سلمان جالساً مع نفر من قريش في المسجد فأقبلوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتّى بلغوا سلمان ؛ فقال له عمر بن الخطّاب : أخبرني من أنت ومن أبوك وما أصلك؟ فقال : أنا سلمان بن عبدالله كنت ضالّاً فهداني الله عزّ وجلّ بمحمّد صلى الله عليه وآله وكنت عائلاً فأغناني الله بمحمّد صلى الله عليه وآله وكنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمّد صلى الله عليه وآله هذا نسبي و هذا حسبي .

قال : فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلمان رضي الله عنه يكلّمهم ، فقال له سلمان : يا رسول الله مالقيت من هؤلاء جلست معهم فأخذوا ينتسبون ويرفعون في أنسابهم حتّى إذا بلغوا إليَّ قال عمر بن الخطّاب : من أنت وما أصلك وما حسبك ؟ فقال النبيُّ صلى الله عليه وآله : فما قلت له يا سلمان؟ قال :

دنباله حديث ٢٠٢ـ

گفتم : قول خدا عزوجل (٥٣ـ النجم) و آن مؤتفكه ايكه خدايش بخاك افكند ؟ ـ فرمود آنها همين اهل بصره هستند و موتفكه همان بصره است.

گفتم (٧٠ـ التوبه) كه مؤتفكه‌ها بودند كه رسولانشان بر ايشان بينات آوردند ؟ـ فرمود آنان قوم لوط بودند كه آباديهاشان برسر آنها وارونه شد (ودر زير آنها بهلاكت رسيدند).

شرح ـ ازمجلسى ره ـ درنهايه گفته‌درحديث انس استكه بصره يكى از مؤتفكه‌ها است يعنى دو بارغرق شده وبرسر مردش خراب‌شده..

(حديثى دراحوال سلمان فارسى رض)

٢٠٣ ـ از حنان گويد شنيدم پدرم از امام باقر (ع) روايت ميكرد كه فرمود : سلمان با چند تن از قريش در مسجد بود (مسجد مدينه) و آنان آغاز نژاد بندى خويش نمودند و نژاد خود را بالا بالا ميبردند تا سخن آنها بسلمان رسيد.

عمربن خطاب ـ سلمان بگو بدانم تو كيستى و پدرت كيست و بيخ و ريشه ات‌چيست ؟

سلمان ـ من سلمان پسر بنده خدا هستم گمراه بودم و خدا عزوجل مرا برهبرى محمد (ص) براه‌آورد بى نوا و ندار بودم و خداوند بكمك محمد(ص) مراتوانگر وبى‌نيازساخت . برده‌اى بودم و خداوند ببركت محمد(ص) مرا آزاد كرد ـ اين نژاد من است واين‌هم‌خاندانو فاميلى من است.

رسولخدا بيرون شد و سلمان‌هنوز باآن ها سخن مى گفت(تا چشم سلمان بپيغمبرافتاد)

سلمان ـ يا رسول‌الله ، من از دست اينان چه كشيدم با آن ها همنشين شدم و آن ها خود را نژاد بندى ميكنند و نژاد خود را بالا مى‌برند تا نوبت بمن رسيد و عمربن خطاب بمن گفت: تو كيستى وريشه و خانواده وفاميلت چيست؟

قلت له : أناسلمان بن عبدالله كنت ضالاً فهداني الله عزَّ ذكره بمحمّد صلّى الله عليه وآله وكنت عائلاً فأغناني الله عزَّ ذكره بمحمّد صلّى الله عليه وآله و كنت مملوكاً فأعتقني الله عزَّ ذكره بمحمّد صلّى الله عليه وآله هذا نسبي و هذا حسبي .

فقال رسول الله صلّى الله عليه وآله : يامعشر قريش إنَّ حسب الرَّجل دينه و مروءته خلقه وأصله عقله وقال الله عزَّ وجلَّ : «إنّا خلقناكم من ذكر وأُنثى وجعلناكم شعوباً وقبائل لتعارفوا إنَّ أكرمكم عندالله أتقاكم» ثمَّ قال النبيُّ صلّى الله عليه وآله لسلمان ليس لأحد من هؤلاء عليك فضلٌ إلّا بتقوى الله عزَّ و جلَّ وإن كان التقوى لك عليهم فأنت أفضل .

٢٠٤ ـ عليٌّ ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير، عن عبدالرَّحمن بن الحجّاج ؛ عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لمّا ولّى عليٌّ عليه السلام صعد المنبر فحمدالله وأثنى عليه ثمَّ قال : إنّي والله لاأرزؤكم من فيئكم درهماً ماقام لي عذقٌ بيثرب فليصدقكم أنفسكم أفتروني مانعاً نفسي ومعطيكم؟

پیغمبر (ص)ـ ای سلمان تو درپاسخ او چه گفتی ؟
سلمانـ گفتم من سلمان پسر يك بنده خدایم که:
۱ـ گمراه بودم وخدا عزذکره برهبری محمد (ص) مرابراه آورد.
۲ـ بینوا و ندار بودم و خدا عزذکره بکمك محمد (ص) مرا توانگر و بی‌نیاز کرد .
۳ـ برده بودم و خدا عزذکره ببرکت محمد(ص) مرا آزاد و سر خود کرد ـ اینست نژاد من و اینست خانواده و فامیل من.
رسولخدا(ص)ـ رو بجمع قرشیان:
ای گروه قریش راستی که خانوادگی هر مردی دین اواست (ملیت اسلام) ومردانگیش خلق و نهاد اواست وریشه‌اش خرد اواست و خدا عزوجل فرموده است (۱۱ـ الحجرات) ما شما را همه از يك مرد و يك زن آفریدیم و شما را ملتها و تیره ها ساختیم تا یکدیگر را بدین نشانی بشناسید حقیقت این است که ارجمندترین شماها نزد خدا (آفریننده شما) پرهیزکارترین شماها است سپس پیغمبر (ص) رو بسلمان کرد وفرمود :
برای هیچکدام از اینها برتری نیست جز بتقوی ازخداوند عزوجل واگر تقوی ازآن تواست تو بر آنها برتری داری.

(علی (ع) برنامه حکومت‌خودرا اعلام‌میکند)

۲۰۴ ـ از محمدبن مسلم از امام صادق (ع) فرمود : چون علی (ع) متصدی حکومت‌اسلامی گردید بمنبر برآمد و خدا را سپاس گفت و بر او ستایش کرد وسپس فرمود:
راستی که بخدا من از بیت‌المال واز غنیمت‌و درآمد شما ملت اسلام يك درهم کم نکنم‌تايك نخله خرما درمدینه دارم شما بخود گرائید و از خود راستی گفتار مرا بپرسید تاآن راباور دارید آیاشما معتقدید که‌ازخودوامیگیرم وآن‌را بناحق بشماهامیدهم ـ

قـال : فقام إليه عقيل فقال له : والله لتجعلني وأسـود بالمدينة سواء؟ ؛ فقال : اجلس أما كان ههنا أحدٌ يتكلّم غيرك ومافضلك عليه إلّا بسابقة أو بتقوى.

۲۰۵ ـ عدَّةٌ من أصحابنا، عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عليّ بن رئاب ، عن أبي عبيدة ؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: قام رسول الله صلى الله عليه وآله على الصفا فقال : يا بني هاشم ! يا بني عبدالمطّلب! إنّي رسول الله إليكم وإنّي شفيق عليكم وإنّ لي عملي ولكلّ رجل منكم عمله ، لاتقولوا : إنّ محمّداً منّا وسندخل مدخله؛ فلا والله ما أوليائي منكم ولامن غيركم يا بني عبدالمطّلب إلّا المتّقون

فرمود: عقیل کرم‌الله وجهه بپا خاست در برابر آن‌حضرت و گفت :

تو بخدا مرا و يك سياه را در مدينه برابر و هم ترازو میکنی ؟ فرمود بنشین آیا اینجاجز تو دیگری نبود که سخن گوید و اعتراض کند ؟ تو را بر آن سیاه برتری نیست جز بسابقه در دیانت و یا بتقوی .

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ فییء بمعنی غنیمت و خراج است و یثرب مدینة الرسول است یعنی تا يك نخله خرما دارم چیزی از غنیمت و خراج شماها نکاهم. پایان نقل ازمجلسی ره.

من گویم علی (ع) در آغاز بدست گرفتن زمام حکومت اسلامی توجه خود را معطوف بریشه فساد و ستمکاری نمود و برنامه حکومت خود را ریشه کن کردن این فساد اعلام کرد او به خوبی می‌دانست که ریشه فساد در اجتماع، دنیا طلبی و حرص بر جمع مال دنیا است و اگر عدالت مالی و توزیع ثروت براساس ملاحظه عموم رعیت باشد سرچشمه فساد خشك میشود و مفاسد دیگر خودبخود از میان میرود و باین حساب در آغاز حکومت خود اعلام کرد که من خود نیازی ندارم درهم و دیناری از بیت‌المال مسلمانان را بردارم و بخوداختصاص دهم و دیگران هم باید این حساب را برای خودنگه دارند و توقع بی‌جا ازمال عموم نداشته باشند.

و اینکه میفرماید تا يك نخله در مدینه برسر پا دارم چیزی ازشماها نکاهم دووجه دارد:

۱ ـ من بشماها افتخاری خدمت میکنم و توقع حقوق ریاست را ندارم و حقوق مالی امامت را بملت اسلامی وامیگذارم.

۲ـ من باندازه یکی ازشماها برای خود سهم بر میدارم واز نظر تصدی حکومت حق بیشتری در برابر خدمت خود توقع ندارم.

(يك اعلامیه از پیغمبر(ص) خطاب ببنی‌هاشم)

۲۰۵ـ از اباعبیده از امام باقر (ع) فرمود رسولخدا (ص) بر کوه صفا ایستاده بود فرمود ای بنی‌هاشم ! ای بنی عبدالمطلب! راستی من رسولخدایم بسوی شما و برشماها مهربانم و براستی سر وکار من با کردار خود منست و سرو کار شما هم با کردار خود شما است، نگوئید محمد ازمااست و ما بهمراه او روانه هستیم نه بخدا دوستان، من ازشما واز دیگران ، ای بنی عبدالمطلب کسی نیست جز پرهیزکاران .

ألا فلا أعرفكم يوم القيامة تأتون تحملون الدّنيا على ظهوركم ويأتون النّاس يحملون الآخرة ، ألا إنّي قد أعذرت إليكم فيما بيني وبينكم وفيما بيني وبين الله عزّ وجلّ فيكم .

۲۰۶ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ؛ عن النضر بن سويد ، عن الحلبيّ ، عن ابن مسكان ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال: رأيت كأنّي على رأس جبل والنّاس يصعدون إليه من كلّ جانب حتّى إذا كثروا عليه تطاول بهم في السماء وجعل النّاس يتساقطون عنه من كلّ جانب حتّى لم يبق منهم أحدٌ إلّا عصابة يسيرة ففعل ذلك خمس مرّات في كلّ ذلك يتساقط عنه النّاس ويبقى تلك العصابة أما إنّ قيس بن عبدالله بن عجلان في تلك العصابة ، قال: فما مكث بعد ذلك إلّا نحواً من خمس حتّى هلك .

۲۰۷ ـ عنه ، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر ، عن حمّاد بن عثمان قال : حدّثني أبو بصير قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إنّ رجلاً كان على أميال من المدينة فرأى في منامه فقيل له : انطلق

هلا روز رستاخیز من شما را نبینم که بمحشر آمده باشید با بار سنگین و دنیا را بدوش خود بمحشر بیاورید و دیگر مردم که نسبت بمن بیگانه‌اند آخرت را باخود بیاورند.

هلا که من میان خود و شماها و خدا عزوجل دفع عذر شما را کردم و حق تبلیغ وخیرخواهی را بجاآوردم.

(داستان خواب امام باقر ع)

۲۰۶ـ از زراره از امام باقر (ع) فرمود: خواب دیدم که گویا بر سر کوهی هستم ومردم همه از هر سو بدان بالا می‌آیند و چون فراوان برآن برآمدندآن کوه آنها را برداشت وسر بآسمان کشید و مردم از هر سوی آن فرو می‌افتادند تا جز اندکی کسی برآن نماند، پنج نوبت‌چنین کرد و در هرنوبت مردم ازآن فرو میریختند و آن گروه اندك برآن میماندند؛ هلا که قیس بن عبدالله‌بن عجلان دراین گروه بود گوید پس‌از آن درنگی نکردجز به‌اندازه پنج (جز به‌اندازه دوسال خ‌ل و همین درست است) تاآنکه مرد.

شرح ـ از مجلسی «ره» ـ « قوله و جعل الناس یتساقطون عنه » ـ شاید اشاره بفتنه هـا باشد که پس ازوی رخ‌دادند و بسیاری ازشیعه دراین میان بر گشتند.

قوله «اما ان‌قیس بن‌عبدالله‌بن عجلان» من گویم که کشی ازحمدویه‌بن نصیر ازمحمدبن عیسی‌از نصر بمـانند این حدیث را روایتکرده است ودر ضمن آن است که میسر بن عبدالعزیز و عبدالله بـن عجلان در این گروه بودند و پس ازآن قریب یکسال بیشتر نماند و هلاك شد صلوات‌الله علیه وقیس در کتب رجال نامبرده نشده‌است.

۲۰۷ـ ابوبصیر بمن باز گفت که از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: راستی مردی در فاصله چند میلی شهر مدینه بود و خوابی دید و به‌او گفتند نزد امام باقر (ع) برو و به او نمازبخوان

فصلٌ على أبي جعفر عليه السلام فانّ الملائكه تغسّله في البقيع فجاء الرّجل فوجد أباجعفر عليه السلام قد توفّي .

٢٠٨ ـ عليٌّ بن إبراهيم ؛ عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قوله تعالى : « وكنتم على شفا حفرة من النّار فأنقذكم منها (بمحمّد) » هكذا والله نزل بها جبرئيل عليه السلام على محمّد صلّى الله عليه وآله وسلّم .

٢٠٩ ـ عنه ، عن أبيه ، عن عمر بن عبدالعزيز ، عن يونس بن ظبيان ، عن أبي عبدالله عليه السلام «لن تنالوا البرّ حتّى تنفقوا ماتحبّون» هكذا فاقرأها .

زيرا فرشته‌ها او را در بقيع غسل مى‌دهند و آن مرد بمدينه آمد و ديد كه امام باقر (ع) وفات كرده است.

(تفسير يك آيه)

٢٠٨ـ از امام صادق(ع) در تفسير قول خداتعالى (١٠٣ـ آل عمران) شما بر پرتگاه‌دوزخ بوديد و خدا شما را (بمحمد ـ ص) از آن نجات داد ـ بخدا كه جبرئيل آنرا بمحمد (ص) چنين نازل كرده است.

شرح ـ يعنى مقصود از اين آيه سفارش در باره محمد (ص) بوده است و اعلام لزوم رعايت و شكر گذارى از او ولى مردم آنرا فراموش كردند و رعايت محمد و آل اورا پشت‌سر انداختند.

(تفسير يك آيه)

٢٠٩ـ از يونس بن‌ظبيان از امام صادق (ع) كه (٩٢ـ آل‌عمران) لن تنالواالبر حتى تنفقوا ماتحبون (مماتحبون‌خ‌ل) همچنين آنرا بخوان.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ «قوله تنالواالبر» يعنى بحقيقت برواحسان كه كمال خيراست يا به بر الهيكه رحمت ورضا وبهشت است هرگز نرسيد تااز آنچه دوست‌داريد انفاق كنيد در همه قراءات معروفه كه روايت شده چنين است ومعنايش اينستكه بعضى ازمال خود ويا بعضى ازآنچه‌داريداز جاه و مقامرا درراه خدابذل كنيد وتن را در طاعت او ياخون دلرا درراه او، وگفته شده‌است كه‌من براى بيان‌است نه‌تبعيض ولى دراكثر نسخه‌هاى كتاب بجاى مماتحبون ماتحبون است يعنى انفاق كنيدهمه آنچه را دوست داريدوفرمودآن‌را چنين‌بخوان .

و اين حديث دلالت دارد برجواز تلاوت قرآن برقراءتى جز قراءات سبع و يا عشر مشهوره واحوط اينست كه ازاين يك مورد تعدى‌نشود زيرا اخبارمتواتره رسيده‌است كه ائمه اصحاب خودرا بخواندن قرائتهاى مشهوره تقرير كرده‌اند وفرموده‌اند همانها را بخوانيد تاامام قائم عليه السلام ظهور كند .

٢١٠ - عنه ، عن أبيه ، عن عليِّ بن أسباط ، عن عليِّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام «ولو أنّا كتبنا عليهم أن اقتلوا أنفسكم (وسلّموا للامام تسليماً) أواخرجوا من دياركم (رضىً له) مافعلوه إلّا قليل منهم ولو أنَّ (أهل الخلاف) فعلوا مايوعظون به لكان خيراً لهم وأشدَّ تثبيتاً» وفي هذه الآية «ثمَّ لايجدوا في أنفسهم حرجاً ممّا قضيت (من أمر الوالي) ويسلّموا (لله الطاعة) تسليماً» .

٢١١ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ، عن أبي جنادة الحصين بن المخارق ابن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشيِّ بن جنادة السلولي صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله ، عن أبي الحسن الأوَّل عليه السلام في قول الله عزَّ وجلَّ : «اُولئك الذين يعلم الله ما في قلوبهم فأعرض عنهم (فقد سبقت عليهم كلمة الشقاء وسبق لهم العذاب) وقل لهم في أنفسهم قولاً بليغاً» .

(تفسير يك آيه)

٢١٠ـ ازابى بصير ازامام صادق (ع) (درباره ٦٦ـ النساء) «و اگر ما بر آنها بنويسيم و فرمان دهيم كه خودرا بكشيد» بخوبى تسليم امام شويد «يا از خانهاى خود كوچ كنيد» براى رضايت امام «جز اندكى آنرا اجراء نكنند و اگر كه مخالفان انجام دهند آنچه را بدانها پندداده شود برايشان بهتر و پابرجاتر است» ودر حدود اين آيه استكه:

(٦٥ـ النساء) «سپس نيابند در دل خود نگرانى از آنچه توقضاوت كنى» (درباره امام) «وتسليم كنند براى خداطاعت خودرا تسليم ازروى دل».

شرحـ از مجلسى ره ـ قوله تعالى «ان اقتلوا انفسكم» يعنى خودرا درميدان جهاد بمعرض قتل آوريد يابمانند بنى اسرائيل خودرا بكشيد «قوله و سلموا» ظاهر خبر اينستكه اين قسمت در قرائت آنها جزء آيه بوده‌است و ممكنست مقصود تفسير آن باشد يعنى منظور امر بقتل در نصرت امامست پايان نقل ازمجلسى ره.

من گويم ظاهر حديث اينستكه جمله «لايجدوا فى انفسهم حرجاً مماقضيت» جزء اين آيه است ولى درضبط آيات دنباله آيه ٦٥ ضبط شده‌است وممكنست اين دوآيه ازنظر ائمه(ع) ودر مصحف ايشان يك آيه بحساب آيد.

٢١١ـ ازابى جنادة حصين بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشى بن جنادة سلولى صاحب رسولخدا (ص) ازامام كاظم(ع) در تفسير قول خداعزوجل (٦٣ـ النساء) آنانند كه خدا ميداندچه در دل دارند ازآنها روگردان (زيراسرشت آنها بدبختى است وعذاب برايشان پيش‌بينى شده است) و بگوبآنان درباره خودشان گفتار رسائى

شرحـ از مجلسى ره ـ «اولئك الذين يعلم الله مافى قلوبهم» دروصف منافقان ظاهر ساز است ميفرمايد بآنها بگوشما آنچه را در دل داريد خدا ميداند و كتمان و سوگند دروغ سودى ندارددو خود از شكنجه و مجازات آنها صرفنظر كن زيرا مصلحت نگهدارى وسازگارى باآنها است.

٢١٢ - عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اُذينة ، عن بريد بن معاوية قال: تلا أبوجعفر عليه السلام أطيعوا الله وأطيعوا الرَّسول واُولي الأمر منكم فان خفتم تنازعاً في الأمر فارجعوه إلى الله وإلى الرَّسول وإلى اُولي الأمر منكم ثمَّ قال: كيف يأمر بطاعتهم ويرخّص في منازعتهم إنّما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم: «أطيعوا الله وأطيعوا الرَّسول».

قوله «و قل لهم فی انفسهم» یعنی درباره خصوص آنچه دردل خود دارند باآن‌ها سخن بگو بلکه دل آن‌ها اصلاح شود یامقصود اینستکه محرمانه باآن‌ها گفتگو کن بلکه درآنها اثر کند

٢١٢- از بریدبن معاویه گوید امام باقر (ع) خواند این آیه را (٥٩- النساء) ازخدافرمان ببرید و از رسولخدا (ص) و صاحب‌الامر خود- و اگر از نزاع در چیزی بترسید آنرا بخدا و رسول بر گردانید ودر باره آن بصاحب‌الامر رجوع کنید، سپس فرمود: چگونه فرمان دهد بطاعت آنها واجازه دهد که باآن‌ها نزاع‌و طرفیت شود همانااین‌دستور رجوع برای حل اختلافرابکسانی گفته که بآنها گفته‌شده‌است اطیعوا الله واطیعوا الرسول.

شرح- از مجلسی ره- «قوله فان خفتم تنازعاً» ظاهر اینستکه باین تعبیر نازل شده باشد و ممکنست مقصود تفسیر آیه‌باشد وبیان اینکه‌مقصود ازاین‌جمله نزاع واختلاف میان‌رعیت و اولوالامر نیست چنانچه بیشتر مفسران گفته اند بلکه این خطاب متوجه همان مأمورین به اطاعت است که درجمله سابق آمده‌اند و بآن‌ها گفته شده‌است اطیعوا الله یعنی اگرامری برشما مشتبه شد ودرمعرض نزاع و کشمکش قرار گرفتید برای اینکه حق مسئله را نمی‌دانید بخدا و رسول مراجعه کنیدبرای رفع‌اختلاف ورد بصاحب الامر هم داخلست در مراجعه برسول زیرا اولوالامر علم خود را ازرسول دارند و ظاهر بسیاری از اخبار اینست که کلمه‌اولوالامر در این جمله هم بوده و آنرا انداخته‌اند پایان نقل از مجلسی‌ره.

من گویم ظاهر این خبر اینست که در جمله دوم کلمه اولوالامر نبوده ولی از سیاق کلام فهمیده میشود و امام از نظر دلالت جمله بر آن بدان استدلال کرده است زیرا صدر جمله اول خطاب بلیغی دارد میفرماید:

«یا ایها‌الذین آمنوا» أیا کسانیکه گرویدید و این جمله هم بلفظ خطاب ادا شده‌است «فان تنازعتم فی‌شییء» و بطورمسلم‌کلمة تنازعتم دنباله همان خطاب اولست خصوص با توجه بکلمه‌فاء که برای عطفست و این جمله را بجای جمله‌اول مینشاند و معنی این می‌شود که أیا کسانیکه‌گرویدید اگر نزاعی میان شما رخ دهد بخدا ورسولش مراجعه کنید و اولوالامر هم بحکم سیاق مرجع می شود نه مراجعه کننده و نکته دیگری که مطلب را روشن میکند اینست که‌کلمه اطیعوا دراولوالامر تکرار نشده و این خود دلیل آنست که مرجعیت اولوالامر وابسته و نماینده مرجعیت برسولست‌و حکم جدائی نیست و مراجعه برسول همان مراجعه باولوالامر است و ذکر آن در جمله دوم لازم نبوده است.

(حديث قوم صالح عليه السلام)

٢١٣- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة؛ عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله سأل جبرئيل عليه السلام كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام فقال: يا محمّد إنّ صالحاً بُعث إلى قومه وهو ابن ستّ عشرة سنة فلبث فيهم حتّى بلغ عشرين ومائة سنة لا يجيبونه إلى خير، قال: وكان لهم سبعون صنماً يعبدونها من دون الله عزّ وجلّ فلمّا رأى ذلك منهم قال: يا قوم بعثت إليكم وأنا ابن ستّ عشرة سنة وقد بلغت عشرين ومائة سنة وأنا أعرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتّى أسأل إلهي فيجيبكم فيما سألتموني السّاعة وإن شئتم سألت آلهتكم فان أجابتني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم وسئمتموني، قالوا: قد أنصفت يا صالح فاتّعدوا ليوم يخرجون فيه قال: فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثمّ قرّبوا طعامهم وشرابهم فأكلوا وشربوا فلمّا أن فرغوا دعوه.

(حديث قوم صالح)

٢١٣- از أبيحمزه از امام باقر (ع) فرمود: رسولخدا (ص) از جبرئيل پرسيد هلاكت قوم صالح چگونه بود؟ در پاسخ گفت يا محمد راستى صالح درسن شانزده سال بقوم خود مبعوث شدو درميان آن‌ها ماند تا صد وبيست ساله‌شد و پيوسته آن‌ها را دعوت‌ميكرد وآنان به‌او پاسخ خوبى نمى‌دادند واز او بذيرا نبودند.

آن‌ها هفتاد بت‌داشتند كه در برابر خداعزوجل پرستش ميكردند چون از آن‌ها چنين‌سخت دليرا ديد بآن‌ها گفت اى قوم من شانزده سال داشتم كه بشما مبعوث شدم و اكنون صد و بيست سال دارم‌اكنون بشما يكى ازدوكار رابيشنهاد ميكنم :

١- از من بخواهيد تا از معبود خود درخواست كنم و در آنچه خواستيد هم اكنون به شما پاسخ دهد .

٢ - اگر ميخواهيد من از معبود هاى شما سؤال ميكنم و اگر آنچه خواستم در باره آن بمن پاسخ دادند من از ميان شما بيرون ميروم ، من از شما ها دلتنك شدم و شما ها از من دل تنك شديد.

همه يكزبان - اى شيخ از روى انصاف سخن كردى و آن روز آماده شدند كه بـه ميدانى بيرون آيند.

فرمود: همه بيرون آمدند و بتان خود را روى دوش آوردند و كنار هم صف كردند و سفره انداختند و خوردند و نوشيدند وچون فارغ شدند گفتند اى صالح بپرس .

فقالوا : ياصالح سل، فقال لكبيرهم : ماسم هذا؟ قالوا : فلان ؛ فقال له صالح : يافلان أجب فلم يجبه ، فقال صالح : ماله لايجيب؟ قالوا : ادع غيره ، قال : فدعاها كلّها بأسمائها فلم يجبه منها شيء ، فأقبلوا على أصنامهم فقالوا لها : مالك لاتجيبين صالحاً ؟ فلم تجب فقالوا : تنحّ عنّا ودعنا وآلهتنا ساعة ؛ ثمّ نحّوا بسطهم وفرشهم ونحّوا ثيابهم وتمرّغوا على التراب وطرحوا التراب على رؤوسهم وقالوا لأصنامهم : لئن لم تجبن صالحاً اليوم لتفضحنّ ، قال : ثمّ دعوه فقالوا ياصالح ادعها ، فدعاها فلم تجبه ، فقال لهم : ياقوم قد ذهب صدر النّهار ولا أرى آلهتكم تجيبوني فاسألوني حتّى أدعو إلهي فيجيبكم الساعة .

فانتدب له منهم سبعون رجلاً من كبرائهم والمنظور إليهم منهم ، فقالوا : ياصالح نحن نسألك فان أجابك ربّك اتّبعناك وأجبناك ويبايعك جميع أهل قريتنا ، فقال لهم صالح عليه السلام : سلوني ماشئتم ، فقالوا : تقدّم بنا إلى هذا الجبل ـ وكان الجبل قريباً منهم ـ فانطلق معهم صالح

صالح ـ رو به بت بزرگتر ـ بگوئید نام این چیست ؟

قوم صالح ـ نامش فلانست.

صالح ـ یافلان بمن پاسخ بده ـ آن بت پاسخی نتوانست.

صالح ـ رو بقوم خود ـ چرا این معبود شما پاسخ نتواند؟

قوم صالح ـ از او بگذر و از دیگری بپرس ـ صالح هر یك را بنام او فریاد زد هیچ کدام پاسخ نیارستند.

قوم صالح ـ رو ببتهای خود ـ شما چرا بصالح پاسخ نمیدهید و سخن نمی گوئید ؟ باز هم پاسخی ندادند.

قوم صالح رو بآن حضرت کردند و گفتند ـ یك ساعت از ما دور شو و ساعتی ما را با معبودان خود تنها گذار سپس فرش و بساط خود را بر چیدند و بیکسو نهادند و همه جامه ها را از تن بر آوردند و دور انداختند و در برابر بتها بخاك غلطیدند و خاك بر سر کردند و به بت های خود گفتند :

اگر امروز شماها بصالح پاسخی ندهید هر آینه رسوا خواهید بود ـ فرمود سپس او را دعوت کردند و گفتند : ای صالح اکنون آن ها را بخوان ـ صالح باز هم آن ها را بنام خواند و به او پاسخی ندادند.

صالح ـ ای مردم روز بنیمه رسید و این بتها پاسخی نمی‌دهند اکنون از من بخواهید تا ازمعبود خود بخواهم و هم اکنون بشما پاسخ دهد ـ پس هفتاد مرد از بزرگان و سران آنها داوطلب این کار شدند و گفتند: ای صالح ما از تو خواستار شویم واگر پروردگارت تورا اجابت کرد ما همه از تو پیروی میکنیم واز تو پذیرا شویم وهمه اهل آبادی ما با تو بیعت کنند.

صالح ـ هرچه میخواهید از من خواستار شوید.

فلمّا انتهوا إلى الجبل قالوا : ياصالح ادع لناربّك يخرج لنامن هذا الجبل الساعة ناقة حمراء شقراء وبراء عشراء بين جنبيهاميل ، فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئاً يعظم عليّ ويهون على ربّي جلّ وعزّ قال : فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعاً كادت تطير منه عقولهم لمّا سمعوا ذلك ثمّ اضطرب ذلك الجبل اضطراباً شديداً كالمرأة إذا أخذها المخاض ثمّ لم يفجأهم إلّا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فمااستتمّت رقبتها حتّى اجترّت ثمّ خرج سائر جسدها ثمّ استوت قائمة على الأرض .

فلمّا رأوا ذلك قالوا : ياصالح ماأسرع ماأجابك ربّك ، ادع لناربّك يخرج لنا فصيلها فسأل الله عزّ وجلّ ذلك فرمت به فدبّ حولها فقال لهم : ياقوم أبقي شيء ؟ قالوا : لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بمارأيناو يؤمنون بك قال : فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتّى ارتدّ منهم أربعة وستّون رجلاً وقالوا : سحرٌ وكذبٌ ، قال : فانتهوا إلى الجميع فقال الستّة : حقٌّ وقال الجميع :

نمایندههای قوم ـ ما را نزدیك این کوه ببر، کوهی را که نزدیك آنها بود نشان دادند، صالح با آنها نزدیك آن کوه رفت و چون بکوه رسیدند گفتند:

ای صالح از پروردگارت بخواه تا هم اکنون برای ما از شکم این کوه یك ماده شتر سرخ مو و گلی رنك و پر کرك و ده ماهه که میان دو پهلویش یك میل راه مسافت دارد برآورد.

صالح ـ شما ازمن چیزی خواستار شدید که برمن بسیار بزرك وتحمل ناپذیر است ولی بر پروردگارم جلوعز آسانست.

امام (ع) فرمود صالح آنچه را پیشنهاد کرده بودند از خدا تعالی خواست و یکباره آن کوه ازهم شکافت و بانگی کرد که از شنیدن آن نزدیك بود خرد ازسرشان ببرد وسپس آنکوه پریشان و لرزان گردید بمانند زنیکه درد زائیدن گرفته است سپس بناگهان سر آن شتر از کوه بیرون شد و هنوز گردنش بتمامی بیرون نشده بود که گوج گردن گرفت سپس باقی تنش هم بیرون آمد وپس از آن برخاست روی زمین.

چون چنین دیدند گفتند ای صالح چه زود وخوب پروردگارت تو را اجابت کرد اکنون از پروردگارت بخواه که کره این ماده شتر را هم بیرون آورد برای ما و صالح از خدا عز وجل آن را در خواست کرد و آن ماده شتر کره خود را بیرون انداخت و آن کره شتر به دور او به جنبش افتاد.

صالح ـ ای نمایندههای مردم آیا دیگر چیزی مانده است وحرفی دارید؟

همه یك زبان ـ نه ، ما را نزد قوم خود ببر تا بآنها از آنچه دیدیم خبر بدهیم و آنها به تو ایمان آورند.

فرمود ـ همه باصالح نزد قوم بر گشتند وهنوز بمردم نرسیده بودند که ٦٤ تن ازآنها مرتدشدندو گفتند این سحر وجادو است ودروغست.

كذبٌ وسحرٌ ، قال : فانصرفوا على ذلك ، ثمّ ارتاب من السّتّة واحد فكان فيمن عقرها .

قال ابن محبوب : فحدَّثت بهذا الحديث رجلاً من أصحابنا يقال له : سعيد بن يزيد فأخبرني أنّه رأى الجبل الذي خرجت منه بالشام قال : فرأيت جنبها قد حكّ الجبل فأثر جنبها فيه وجبل آخر بينه وبين هذا ميل .

فرمود: نزد عموم برگشتند و بآنها رسیدند و آن شش تن گفتند صالح بر حقست و همه دیگر گفتند دروغست وجادوگری و سحر است.

فرمود: بر اینوضع بشهر برگشتند واز آن شش‌تن هم بازیکی مرتد شد و همراه کسانی بود که آن شتررا پی کردند.

ابن محبوب گوید این حدیث را بیکی از اصحاب ما باز گفیم که او را سعید بن یزید مینامیدند واو بمن گزارش‌داد که آن کوهی را که ناقه ازآن برآمده‌است دیده‌است وآن کوه‌در حدود شام است . گوید من بچشم خود دیدم که پهلوی آن شتر بکوه سائیده واثر آن تا هنوز در کوه مانده‌است‌و کوه دیگرهم دربرابر آنست که میان آنها یك‌میل فاصله است .

شرح ــ از مجلسی ره ــ «قوله و جبل آخر» حاصل اینستکه دو کوه دیده است که درمیان آنها یك میل فاصله است به‌اندازه کلفتی آن شتر ودر هر کدام از این‌دو کوه اثرسایش بجا مانده است پایان‌نقل ازمجلسی‌ره.

من گویم‌درسال١٣١٢خورشیدی که برای‌نخست‌بار بحج‌رفتم‌درمراجعت ازمکه‌معظمه‌پس‌ازقریب سه‌ماه ایام‌بهاراقامت درمدینهٔ طیبه ازراه شام پیاده وسوار برشتربسوی شرق الاردن‌آمدم ودوتن از هموطنان ایرانی باماهمراه بودند ازمدینه دربرابرنقطه شمال ومقابل ستاره جدی بسوی‌شام روانه شدیم وپس ازطی یازده منزل بمدائن صالح‌رسیدیم درددو طرف راه دورشته کوههای مخروطی‌دنبال هم‌قرارداشت که ازریگها وشنهای زردتیره‌ای متحجرشده‌بودوازجلواین کوهها ساحتی‌درآورده‌بودند واز میانه آن ساحت که بمانند ایوانی از جلو کوه بریده شده بود دری کنده بودند ووارد شکم کوه شده ودر آنجا یك سالون تقریباً چهار گوشه کنده بودند و در اطراف آن ایوانهائی از کوه تراشیده بودند.

واینها همان مدائن قوم صالح ومنازل آنها هستند که تاکنون پس‌ازچندهزارسال‌بجامانده‌اند وتراش و ساختمان درها ازروی اصول مهندسی بوده‌است و برخی خانه‌ها درهای بزرگتر داشت‌وسر درهای آنها نقاشی‌بود که معلوم‌میشد خانه‌های سران‌قوم بوده‌است و نقشه‌های آنهارا ازسنك‌حجاری کرده بودند وچون ما ازاین رشته کوهها گذشتیم وراه قدری بسوی مشرق منحرف شدبیك رشته کوه پیوسته رسیدیم که درمیان آن‌شکافی بود وماازآن شکاف عبور کردیم وبکناره دشت رمل و شن‌زاری‌رسیدیم.

آن شتربانیکه همراه مابود واز اوشتری اجاره کرده بودیم واز اهل‌علا بود که یك‌شهر عربی است دردہ منزلی مدینه طیبه بما گفت این شکافیکه‌ازآن عبورمیکنیم همان محل‌خروج ناقه‌صالحست وچون هنگام‌غروب بود وما مسافربودیم فرصتی بدست‌نشد که اندازه‌شکاف وآثار کناره‌های آن‌دو

٢١٤ ـ عليُّ بن محمّد ، عن عليِّ بن العباس ، عن الحسن بن عبدالرَّحمن ، عن عليِّ بن أبي حمزة ، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : « كذَّبت ثمود بالنذر ۞ فقالوا أبشراً منّا واحداً نتّبعه إنّا إذاً لفي ضلال وسعر ۞ ألقي الذِّكر عليه من بيننا بل هو كذّاب أشر » قال : هذا كان بما كذَّبوا به صالحاً ، وما أهلك الله عزَّ وجلَّ قوماً قطُّ حتّى يبعث إليهم قبل ذلك الرُّسل فيحتجّوا عليهم .

فبعث الله إليهم صالحاً فدعاهم إلى الله فلم يجيبوا وعتوا عليه و قالوا : لن نؤمن لك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة ناقة عشراء ، و كانت الصّخرة يعظّمونها ويعبدونها ويذبحون عندها في رأس كلّ سنة ويجتمعون عندها فقالوا له : إن كنت كما تزعم نبيّاً رسولاً فادع لنا إلهك حتّى تخرج لنا من هذه الصخرة الصمّاء ناقة عشراء ، فأخرجها الله كما طلبوا منه .

کوه‌را که دوسمت گذرگاه مابود بخوبی بررسی کنیم ونشانه‌هائی ازآن بدست داشته‌باشیم ـ مقصود اینستکه این‌محل تامدینه ۱۰ یا ۱۵منزل است واز حجازاست وربطی بشام ندارد.

واینکه دربیان ابن‌محبوب ازقول سعیدبن یزید آنرااز شام‌بحساب آورده‌است یا به‌اعتبار این بوده‌استکه درآن تاریخ حکومتی درشام وجودداشته که تااین حدود درقلمرو اوبوده است وبه این اعتبار این محلرا ازشام بحساب آورده است وبا اینکه این‌نسبت تقریبی است واز نظر بیان ناحیه‌و سمت محل‌اینکوه است ودرمحلیکه سعیدبن یزید این‌حدیث رابرای‌ابن‌محبوب نقلکرده‌است مثلا کوفه ویا یکی ازشهرهای ایران این محلرا بعنوان‌ناحیه وسمت شام معرفی کرده است.

(دنباله داستان صالح و قومش)

۲۱۴ـ ازابی بصیر گوید به‌امام صادق (ع) گفتم (۲۴ـ القمر) ثمود به‌بیم دهندگان تکذیب کردند ۲۵ـ آیا ماپیروی یك آدمی مانند خودرا بکنیم؟ دراین صورت ماها در گمراهی ودر آتشیم ۲۶ـ آیا ازمیان ماها همه دستورخدا بآن‌یکی القاء شده؟نه، بلکه بسیار دروغگو وپرمدعاوسرمست است (و میخواهد بدین‌وسیله بماآقائی کند) یعنی چه ؟

درپاسخ فرمود: این داستان اینستکه ثمود، صالح پیغمبر خودرا تکذیب کردند، وخداوند عز وجل هرگز مردمیرا هلاك نکرده است تاپیش ازآن رسولانی بدانها فرستاده وبرای آنها حجت آوردند وخداوند صالحرابقوم ثمود فرستاد و آنهارا بسوی خدادعوت کرد وآنها اجابت نکردند وبر او سرکشی کردند وگفتند مابتو ایمان نیاوریم تاازاینکوه سنگی وسخت یك‌شتر ده‌ماهه‌برای مابیرون آوری وآن صخره‌را تعظیم میکردند وپرستش مینمودند ودرسر هرسالی دربرابرآن‌قربانی میکردند ونزد آن جمع‌میشدند وباو گفتند اگرچنانچه تو بپندار خود پیغمبری وفرستاده خدائی پس از خدای خود بخواه تا ازاین سنك سخت برای ما یك ماده شترده‌ماهه برآورد وخدا آنرا چونانکه میخواستند ازآن برآورد.

ثمّ أوحى الله تبارك وتعالى إليه أن ياصالح قل لهم : إنّ الله قد جعل لهذه الناقة [من الماء] شرب يوم ولكم شرب يوم و كانت الناقة إذا كان يوم شربها شربت الماء ذلك اليوم فيحلبونها فلا يبقى صغير ولا كبير إلّا شرب من لبنها يومهم ذلك فاذا كان اللّيل وأصبحوا غدوا إلى مائهم فشربوا منه ذلك اليوم ولم تشرب النّاقة ذلك اليوم فمكثوا بذلك ماشاء الله .

ثمّ إنّهم عتوا على الله ومشى بعضهم إلى بعض وقالوا : اعقروا هذه النّاقة و استريحوا منها ، لا نرضى أن يكون لنا شرب يوم ولها شرب يوم ، ثمّ قالوا : من الذي يلي قتلها و نجعل له جعلاً ما أحبّ ، فجاءهم رجل أحمر، أشقر، أزرق ولدزنى لا يعرف له أبٌ يقـال له : قُدار ، شقيٌّ من الأشقياء مشؤوم عليهم فجعلوا له جعلاً فلمّا توجّهت الناقة إلى الماء الذي كانت ترده تركهـا حتّى شربت الماء وأقبلت راجعة فقعد لها في طريقها فضربها بالسيف ضربة فلم تعمل شيئاً فضربها ضربة اُخرى فقتلها وخرّت إلى الأرض على جنبها و هرب فصيلها حتّى صعد إلى الجبل فرغى ثلاث مرّات إلى السّماء .

وأقبل قوم صالح فلم يبق أحدٌ منهم إلّا شركه في ضربته واقتسموا لحمها فيما بينهم فلم يبق منهم صغيرٌ ولا كبيرٌ إلّا أكل منها فلمّا رأى ذلك صالح أقبل إليهم فقال : ياقوم مادعـاكم إلى ما

سپس خداوند تبارك وتعالى به‌او وحی کرد که‌ای صالح بآنها بگو راستی خدا برای این ماده شتر [ازاین آب] حق‌الشرب یکروز را مقرر ساخته و برای شما هم حق‌الشرب یکروز را و هر روزیکه آن شتر نوبت داشت و آب را مینوشید ، مردم هم آن شتر را می‌دوشیدند وخرد وبزرگی نبود جز که آنروز از شیر آن‌شتر مینوشید و چون شب میشد وبامداد میکردند چاشت برسر آب خودمیرفتند و از آن مینوشیدند در نوبت خودشان و آن روز آن ماده شتر آب نمینوشید تاخدا میخواست برهمین روش معین بماندند.

سپس آنها برخداوند سر کشی کردند ونزد هم رفتند وبهم دیگر گفتند این ماده شتر را پی کنید واز دست آن آسوده شوید ماخشنود نیستیم که یکروز آب‌چشمه نوبت ماباشد ویك روز نوبت او سپس گفتند چه کسی متصدی کشتن آن میشود وهرچه خواهد باوبدهیم، مردی سرخ‌روی و گلی‌مو و کبود چشم که زاده زنا بود و پدری نداشت و اورا قدار مینامیدند وشقی اشقیاء بود و برای آنها شوم بود نزدآنها آمد و برای اومزدی مقرر کردند وچون آن‌ماده شتر بسر آبی رفت که درنوبت‌خود از آن آب مینوشید آنرا واگذاشت تاآبش رانوشید وشروع ببر گشتن نمود واو برسر راه وی در کمین آن نشست ویك ضربتی با شمشیر باوزد وکار گر نشد وضربت دیگری باونواخت و اورا کشت وبروی زمین افتاد و کره آن گریخت‌تابالای آن کوه رفت وسه بار بسوی آسمان شیون وناله کرد و قوم صالح برسر آن شتر ریختند و احدی نماند جز آنکه در ضربت بااو شریك شد وضربتی بآن ماده شترزد وگوشتش را میان خود قسمت کردند وهیچ فردی ازقوم صالح ازخرد ودرشت نماندجز

صنعتم أعصيتم ربّكم ، فأوحى الله تبارك وتعالى إلى صالح عليه السلام أنّ قومك قد طغوا وبغوا وقتلوا ناقة بعثتها إليهم حجّة عليهم ولم يكن عليهم فيها ضرر وكان لهم منها أعظم المنفعة فقل لهم : إنّي مرسل عليكم عذابي إلى ثلاثة أيّام فان هم تابوا ورجعوا قبلت توبتهم وصددت عنهم و إن هم لم يتوبوا ولم يرجعوا بعثت عليهم عذابي في اليوم الثالث .

فأتاهم صالح عليه السلام فقال لهم : ياقوم إنّي رسول ربّكم إليكم وهو يقول لكم : إن أنتم تبتم ورجعتم واستغفرتم غفرت لكم وتبت عليكم ، فلمّا قال لهم ذلك كانوا أعتى ماكانوا و أخبث و قالوا : «ياصالح ائتنا بما تعدنا إن كنت من الصّادقين» قال : ياقوم إنّكم تصبحون غداً ووجوهكم مصفرّة واليوم الثاني وجوهكم محمرّة واليوم الثالث وجوهكم مسودّة .

فلمّا أن كان أوّل يوم أصبحوا ووجوههم مصفرّة فمشى بعضهم إلى بعض وقالوا : قد جاءكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لانسمع قول صالح ولانقبل قوله وإن كان عظيماً .

اینکه از آن گوشت خورد وچون صالح چنین دید روی بدانها کرد وفرمود ای‌قوم چه باعث شد که شما چنین کردید آیا درمقام نافرمانی پروردگارخود بر آمدید؟.

وخداوند تبارك وتعالى بصالح وحی کرد که‌قوم تو هر آینه سر کشی کردند وستم نمودند و آن ماده شتری‌را که من برای حجت ونشانه‌بدانها فرستاده بودم کشتند بااینکه‌زیانی بدانهانداشت وبزرگترین سود را بدانها میرسانید بآن‌ها بگو من‌عذاب خود را برای شما میفرستم وسه روز بدان ها مهلت می‌دهم و اگر در این سه روز توبه کردند و از تمرد خود بر گشتند من توبه آنهارا می پذیرم و عذاب را از آنها بر میگردانم و اگر که آنها توبه نکنند و برنگردند من در روز سوم عذابم را بر آنها میفرستم.

صالح ـ نزد آنها آمد وبآنها گفت، ای قوم من از سوی پروردگار شما رسول‌وفرستاده‌شمایم واو بشما می گوید:

اگر شماها توبه کنید وبر گردید و آمرزش خواهید من شما را میآمرزم و توبه شمارا قبول میکنم و چون این پیغام‌را بآنها رسانید سر کش‌تر و بدتر شدند و گفتند:

ـ ای‌صالح اگرراست میگوئی هرچه را می گوئی‌ووعده میدهی بسرما بیاور.

صالح ـ بدانها چنین‌اخطار کرد که:

ای‌مردم شما فرداصبح رنك زرد میشوید وروز دوم چهره های شما سرخ میشود و روز سوم چهره‌های شما سیاه میشود وچون روز نخست فرارسید بامداد که‌شد روی همگان زرد بود و نزد یکدیگر رفتند و گفتند آنچه صالح گفته بود برسر شماها آمد، سر کشان از آنان گفتند : ماهر گز گفته صالح رانشنویم وآن را نپذیریم واگرچه بلای بزرگی‌باشد.

فلمّا كان اليوم الثاني أصبحت وجوههم محمرّة فمشى بعضهم إلى بعض فقالوا : ياقوم قدجاءكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاة منهم : لوأهلكنا جميعاً ماسمعنا قول صالح ولاتركنا آلهتنا التي كان آباؤنا يعبدونها ولم يتوبوا ولم يرجعوا .

فلمّا كان اليوم الثالث أصبحوا ووجوههم مسودّة فمشى بعضهم إلى بعض و قالوا : ياقوم أتاكم ماقال لكم صالح ، فقال العتاه منهم : قدأتانا ماقال لنا صالح فلمّا كان نصف اللّيل أتاهم جبرئيل عليه السلام فصرخ بهم صرخة خرقت تلك الصرخة أسماعهم وفلقت قلوبهم وصدعت أكبادهم وقد كانوا في تلك الثلاثة الأيّام قدتحنّطوا وتكفّنوا وعلموا أنّ العذاب نازل بهم فماتوا أجمعون في طرفة عين صغيرهم و كبيرهم فلم يبق لهم ثاغية ولاراغية ولاشيء إلّا أهلكه الله فأصبحوا في ديارهم ومضاجعهم موتى أجمعين ثمّ أرسل الله عليهم مع الصيحة النّار من السّماء فأحرقتهم أجمعين وكانت هذه قصّتهم .

وچون روز دوم شد چهره همه سرخ گردید ونزد یکدیگر رفتند و بهمدیگر گفتند ای قوم هر آینه آنچه صالح برای شماها گفته است برسر شما آمد بازهم سران سرکش آنها گفتند اگرماهمه هلاك ونابود شویم گفته صالح را نشنویم و دست ازمعبودان خود برنداریم که پدران ما آنهارا پرستش میکردند. وتوبه نکردند و برنگشتند.

وچون روزسوم شد بامدادان چهره همگان سیاه شد ونزد یکدیگر رفتند و گفتند ای مردم آنچه صالح گفت برسر شماها آمد وسر کشان آنها گفتند بگذار آنچه صالح گفته برسر ماها آید وچون شب بنیمه رسید جبرئیل برسر آنها آمد ویك فریادی برآنها کشید وبانگی برآنها زد که از هیبت آن گوش آنها درید ودلشان شکافت وجگرشان پاره شد ودر ضمن این سه روز خودرا حنوط کرده و کفن پوشیده بودند ودانسته بودند که عذاب بآن‌ها نازل میشود وهمه آنها دریك چشم بهمزدن از کوچك و بزرك مردند وبرای آن‌ها جان‌داری از الاغ وشتر نماند ونه چیز دیگر مگرآنکه خداوند همه راهلاك كرد وهمه در خانمان و بسترهای خود سراسر مردگان شدند و سپس خدا بهمراه آن صیحه آسمانی آتشی ازآسمان فروفرستاد تاآنهاراهمه بسوخت واینست داستان آنها.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله شرب یوم» شرب بکسرشین بهره حقابه است .

قوله « اشقر » در مردم کسی استکه سرخی بر سپیدی رنك او بر آمده است ازفیروزآبادی.

قوله « فلم یبق لهم ثاغیة ولا راغیة» جوهری گفته است ثغاء بانك گوسفند است و از بزو میش و آنچه بمانند آنها است و راغیه وصف شتر است باعتبار بانك او و می گویند درخانه ثاغی و راغی نیست کنایه ازاینکه هیچکس نیست ودر برخی نسخه ثبت است «ناعقة ولاراغیة» ونعیق بانك چوپان است دنبال گله خود یعنی احدی ازآن‌ها نماند که بانگی کند و اول اظهراست ودرروایات عامه هم در این داستان.

٢١٥ - حميد بن زياد ، عن الحسن بن محمد الكندي ، عن غير واحد من أصحابنا ، عن أبان بن عثمان ، عن الفضيل بن الزبير قال : حدثني فروة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ذاكرته شيئاً من أمرهما فقال : ضربوكم على دم عثمان ثمانين سنة وهم يعلمون أنه كان ظالماً فكيف يا فروة إذا ذكرتم صنميهم .

٢١٦ - محمد بن يحيى ، عن أحمد بن محمد ، عن الحسين بن سعيد ، عن علي بن النعمان ، عن عبدالله بن مسكان ، عن سدير قال : كنا عند أبي جعفر عليه السلام فذكرنا ما أحدث الناس بعد نبيهم صلى الله عليه وآله واستذلالهم أمير المؤمنين عليه السلام فقال رجل من القوم : أصلحك الله فأين كان عز بني هاشم وما كانوا فيه من العدد ؟ فقال أبو جعفر عليه السلام : ومن كان بقي من بني هاشم ؟! إنما كان جعفر و حمزة فمضيا وبقي معه رجلان ضعيفان ذليلان حديثا عهد بالاسلام : عباس وعقيل و كانا من الطلقاء

(در مظلوميت شيعه)

٢١٥ـ از فضيل بن زبير گويد فروه بمن باز گفت كه با امام باقر راجع بآن دو (ابى بكر وعمر) گفتگوئى كردم در پاسخ فرمود: هشتاد سالست كه شما را ببهانه خون عثمان ميكوبندوخودشان هم ميدانند و معتقدند كه او ظالم و ستم‌كار بود اى فروه چگونه با شماها رفتار كنند اگر نام دو بت و معبود آن‌هارا ببريد(يعنى نام ابى بكر و عمر را ببدى ببريد و از آن‌ها انتقاد كنيد).

شرح ـ از مجلسى «ره» ـ « ثمانين سنة » شايد اين كلام امام در نزديك وفاتش بوده است زيرا از مقتل عثمان تا وفات آن حضرت قريب هشتاد سال است زيرا وفاتش سال صد و چهارده بوده است.

قوله «اذا ذكرتم صنميهم» يعنى دو پيرداه آن‌ها كه بمانند بتان آن‌ها را تعظيم كنند و پيروى نمايند پايان نقل از مجلسى.

من گويم در عين حالكه مخالفان عمر و ابى‌بكر را معصوم نمى‌دانند و در مواردى خطاى آن ها را مسلم ميشمارند و مى گويند خطا بر مجتهدان روا است از طرف ديگر تا اندازه اى آن هـا را بزرك مى‌دانند كه مجرد اهانت بآن ها را كفر ميشمارند و مرتكب آن‌را واجب‌القتل ميدانند

٢١٦ ـ از سدير گويد: ما نزد امام باقر «ع» بوديم ياد كرديم از آنچه مردم پس ازرسول خداپيغمبرشان«ص» پديدآوردند و تا چه اندازه اميرالمؤمنين (ع) را خوار شمردند يكى ازحاضران گفت «اصلحك الله» عزت بنى‌هاشم كجا رفت؟ (يعنى همان عزت و اعتباريكه پيغمبر سالها درپناه آن بـا همه سران و قبائل قريش‌مبارزه كرد و خود را نگهداشت و مقصد خود را پيش برد) كجا شدند آن همه افراد دلاور بنى‌هاشم؟

امام باقر (ع) در پاسخ او فرمود در آن روز چه كسى از رادمردان بنى‌هاشم مانده بود؟مرد بنى‌هاشم همـانا جعفر و حمزه بودند كه درگذشتند، و دو مرد نـاتوان و زبون و تازه مسلمان‌ازبنى هاشم مانده بودند كه عباس و عقيل بودند و اين هر دو از طلقاء بودند (يعنى كسانيكه در كفر

أماوالله لوأنّ حمزة وجعفراً كانابحضرتهما ماوصلاإليه ولو كاناشاهديهمالأتلفا نفسيهما.

٢١٧ ـ محمّدبن يحيى ، عنأحمدبن محمّدبن عيسى ؛ عن أبيـه ، عن عبدالله بنالمغيـرة ، عن إسماعيلبن مسلم ، عنأبيعبدالله عليه السلام قال : مناشتكى الواهنة أو كانبه صداع أو غمرة بول فليضع يده على ذلكالموضع وليقل : «اُسكن سكّنتك بالذي سكن له مافي اللّيل والنّهار وهو السّميع العليم» .

٢١٨ ـ محمّدبن يحيى ، عنأحمدبن محمّدبن عيسى ، عنأحمدبن محمّدبن أبي نصـر ، والحسنبن عليّ بن فضّـال ، عنأبي جميلة ، عنأبيعبدالله عليه السلام قال: الحزمفي القلب، والرّحمة والغلظة في الكبد، والحياء في الرية .

بماند ند تا مكه بدست مسلمانان فتح شد و اسير اسلام گرديدند و پيغمبر اسلام بآن هـا منت نهاد و آن ها را آزاد كرد و اينـان شرافت سابقه وهجرت ورشادت مبارزه‌رانداشتند)

هلا بخداوند كه اگر حمزه يا جعفر زنده بودند مخالفان بدين آرزوئيكه رسيدند نميرسيدند و اگر آنان شاهد اين دوبودند (يعنى ابى‌بكروعمر) هرآينه در دفاع از على (ع) فداكارى ميكردند و آنها را ميكشتند.

(دستور معالجه برخى امراض)

٢١٧ـ از اسماعيل بن مسلم از امام صادق (ع) فرمود هر كس از درد واهنه (فيروز آبـادى گويد دردیست و باديست كه در دوران پيرى دچار شانه‌ها و بازوها و بندهاى ديگرى‌ازبدن‌ميشود) شكايت دارد يا گرفتار دردسر است ويا فشار بول وحبس بول دارد بايد دست خود را بجاى‌آن‌درد گذارد وبگويد: آرام‌شو من تورا آرام كردم بدانكه آرامست برايش آنچه درشب وروز است واو است شنوا و دانا.

(يك تحليل و تجزيه اخلاقى)

٢١٨ـ ازامام صادق(ع) فرمود:حزم وعاقبت انديشى در دل است ورحمت و مهربانى باخشونت وتندى در كبد است و حياء وشرم درشش‌است .

شرحـ از مجلسى ره ـ «قوله الحزم فى‌القلب» حزم انضباط در امور و احراز اعتماد درآنها است ونسبت آن بقلب‌از دو راه است .

١ ـ مقصود از قلب نفس ناطقه است و بسيار از نفس ناطقه بدل تعبيرشده براى شدت‌ارتباط ميان آنها.

٢ـ براى آنكه قوت قلب در صفت حزم و دور انديشى‌تأثيركاملى‌دارد ومهر ورزى وخشونت وجفا نسبت بكبد دارند زيراازاخلاط متولده‌از كبد بوجود آيند و شايدبرخى اوصاف كبد درآنها دخالت داشته باشد چنانچه معروف ميان مردمست .

وفي حديث آخر لأبي جميلة: العقل مسكنه في القلب .

٢١٩ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن عليّ بن حسّان ، عن موسى بن بكر قال : اشتكى غلامٌ إلى أبي الحسن عليه السلام فسأل عنه ، فقيل : إنّه به طحالاً فقال : أطعموه الكراث ثلاثة أيّام . فأطعمناه إيّاه فقعد الدّم ثمّ برأ .

٢٢٠ ـ محمّد بن يحيى ، عن غير واحد ، عن محمّد بن عيسى ؛ عن محمّد بن عمرو بن إبراهيم قال : سألت أباجعفر عليه السّلام وشكوت إليه ضعف معدتي ، فقال : اشرب الحزاء بالماء البارد . ففعلت فوجدت منه ما اُحبُّ .

٢٢١ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن بكر بن صالح قال : سمعت أباالحسن الأوّل عليه السلام يقول : من الرّيح الشابكة والحام والابردة في المفاصل تأخذ كفّ حلبة و كفّ تين يابس تغمرهما بالماء ، وتطبخهما في قدر نظيفة ثمّ تصفّي ثمّ تبرّد ثمّ تشربه يوماً وتغبّ يوماً حتّى تشرب منه تمام أيّامك قدر قدح رويّ .

در حديث ديگرى از ابى‌جميله استكه:
مسكن خرد در دل است (و مقصود از دل در اينجا همان روح و نفس ناطقه است).

(معالجه‌اى براى درد طحال)

٢١٩ـ از موسى بن‌بكر ـ گويد غلام ابوالحسن (ع) بيمار شد و آن حضرت ازحال او پرسيد و گفتند گرفتار درد طحال است فرمود: كراث باو بخورانيد تا سه روز وما باو كراث خورانيديم و خونش باز نشست و خوب شد.

شرح ـ از مجلسى ره ـ «قوله فقعد به الدم» يعنى خونش آرام شد و شايد درد اسبل او از غليان خون بوده است كه بطور ندرت از غليان‌خون درد اسبل پديدميشود يا اينكه درد ديگرى داشته كه بوسيله كراث درمان ميشده است و آنها بخطا آن را تشخيص داده بودند و ممكنست مقصود از«قعد به الدم» اين باشد كه خون از آن جدا شدو دردش آرامشد.

(معالجه‌اى براى ضعف معده)

٢٢٠ـ از محمدبن عمروبن ابراهيم گويد: از امام باقر (ع) پرسش كردم و از ضعف معده خود باو شكايت نمودم فرمود حزاء را (فيروز آبادى گفته حزاء يك گياهى است در بيابان بمانند كرفس جز اينكه بر گش از آن پهن تر است ـ از مجلسى ره) با آب سرد بنوشى و من اين كار را كردم و از آن اثرى را كه دوست داشتم بدست آوردم.

٢٢١ـ از بكر بن صالح گويد شنيدم امام كاظم (ع) ميفرمود علاج باد پيچ و حام (بادملازم و دائم شرح مجلسى) و علاج ابرده يعنى سستى و سردى مفاصل يك مشت حلبه (بضم حاء گياهى است كه براى سينه و سرفه و بلغم و بواسير و پشت و كبد و مثانه و باه‌سودمند است از قاموس) با يك مشت‌انجيرخشك بر گيرو در آب بخيسان ودرديك پاكى آنها رابجوشان وازصافى بدر كن و بگذار تا خنك شود ويك روز درميان از آن بنوش تادريك دوره چند روزه به ظرفيت يك‌قدح بر بنوشى .

٢٢٢ ـ عدّةٌ من أصحابنا ؛ عن أحمدبن محمّدبن خالد ، عن محمّدبن عليٍّ ؛ عن نوح بن شعيب عمّن ذكره ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : من تغيّر عليه ماءالظهر فلينفع له اللّبن الحليب والعسل.

٢٢٣ ـ الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّدبن جمهور؛ عن حمران قال: قال أبو عبدالله عليه السلام : فيم يختلف النّاس ؟ قلت : يزعمون أنّ الحجامة في يوم الثلثاء أصلح ، قال : فقال لي : و إلى مايذهبون في ذلك ؟ قلت : يزعمون أنّه يوم الدّم ، قال: فقال: صدقوا فأحرى أن لا يهيّجوه في يومه أماعلموا أنّ في يوم الثلثاء ساعة من وافقها لم يرق دمه حتّى يموت أوماشاءالله .

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله الشابكة » شاید مقصود باد زیر پوست باشد که میان گوشت و پوست جدائی اندازد و حام را که ندانستیم که چیست و شاید مأخوذ از حام الطیر باشد که معنی ملازمت دارد یعنی باد ملازم و فیروزآبادی گفته است ابرده سردی درون است وجزری گفته ابرده بکسر همزه وراء دردیست معروف از غلبه سردی و رطوبت تولید شود و سستی از جماع آورد .

(معالجه سستی کمر)

٢٢٢ـ از امام ابوالحسن (ع) فرمود هر که را آب کمر دیگر گون شود ، شیر تازه وعسل او را سودمند است.

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله من تغیر علیه ماء الظهر» یعنی فرزند از نطفه او نیاید ومحتمل است مقصود از دیگر گونی آب کمر و پشت کم شدن نیروی باه و جماع باشد و شیر تازه آنست که ترش نشده و از آن چیزی نساختند و وصف آن به حلیب برای آنست که گاهی لبن بر ماست اطلاق شود.

(بیان وقت مناسب برای حجامت)

٢٢٣ـ از حمران گوید که امام صادق (ع) فرمود مردم در چه اختلاف دارند ؟ گفتم پندارند که حجامت در روز سه شنبه بهتر است گوید بمن فرمود از چه راه چنین گویند؟ گفتم پندارند که آن روز روز خونست، گوید فرمود راست می گویندو لی شایسته تر است که خون را درروزخودش بهیجان نیاورند آیا نمی‌دانند که در روز سه شنبه ساعتی استکه هر که در آن خونش ریخته شود بمیرد یا هرچة خدا خواهد .

شرح ـ از مجلسی ره ـ « قوله لم یرق دمه» یعنی خشك نگردد و آرام نشود از رقأ بهمزه و محتملست که مقصود این باشد که خونش بند نیاید تا بر اثر خون ریزی بسیار بمیرد یا اینکه مرك او بشتاب در رسد و در هنگام حجامت بمیرد پایان نقل از مجلسی ره ـ

من گویم کلمه لم یرق ظاهراً از اراق یریق است یعنی خونش ریخته نشود جز آنکه بمیرد یا آنچه را خدا خواهد، یعنی نجات اواز مرك موقوف بخواست خدا و عنایت فوق عادت اواست مانند زنده کردن مرده.

۲۲۴ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن يعقوب بن يزيد ، عن رجل من الكوفيّين عن أبي عروة أخي شعيب أو عن شعيب العقرقوفي قال : دخلت على أبي الحسن الأوّل عليه السلام وهو يحتجم يوم الأربعاء في الحبس فقلت له : إنّ هذا يوم يقول الناس : إنّ من احتجم فيه أصابه البرص فقال : إنّما يخاف ذلك على من حملته اُمّه في حيضها .

۲۲۵ ـ محمّد بن يحيى ، عن محمّد بن الحسين ، عن محمّد بن إسماعيل ؛ عن صالح بن عقبة ، عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لاتحتجموا في يوم الجمعة مع الزّوال فإنّ من احتجم مع الزّوال في يوم الجمعة فأصابه شيء فلا يلومنّ إلّا نفسه .

۲۲۶ ـ محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن عليّ ، عن أبي سلمة ، عن معتّب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : الدواء أربعة : السعوط والحجامة والنورة والحقنة .

۲۲۴ـ از ابی عروه برادر شعیب یا از شعیب عقرقوفی گوید خدمت امام کاظم (ع) رسیدم و آن حضرت در زندان بود و روز چهارشنبه حجامت میکرد باو عرضکردم امروز روزیستکه مردم میگویند هر که در آن حجامت کند دچار پیسی میشود در پاسخ فرمود: همانا از پیسی برای کسی نگرانی بجا است که مادرش در حال حیض باو آبستن شود.

قوله «انما یخاف ذلك» یعنی نگرانی بروز پیسی بطور مطلق از نطفه منعقده در حال حیض است و بحجامت ربطی ندارد.

۲۲۵ ـ از اسحاق بن عمار از امام صادق «ع» فرمود ظهر هنگام روز جمعه حجامت نکنید زیرا هر که ظهر هنگام روز جمعه حجامت کند و دردی باو رسد نباید جز خود را ملامت کند.

شرحـ از مجلسی ره ـ صدوق بسند خود از محمد بن رباح روایتکرده است که گوید دیدم امام کاظم (ع) روز جمعه حجامت میکرد. گفتم قربانت روز جمعه حجامت میکنی؟ فرمود من آیة الکرسی می خوانم تو هم هر گاه خونت بهیجان آمد شب باشد یا روز آیة الکرسی بخوان و حجامت کن و از عبدالرحمن بن عمرو بن اسلم روایتکرده است که دیدم امام کاظم برای درمان تب خود روز چهارم شنبه حجامت کرد و تبش قطع نشد و روز جمعه حجامت کرد و تبش قطع شد..

(شماره چند دارو برپایه طب قدیم)

۲۲۶ـ از معتب از امام صادق (ع) فرمود دارو چهار است:

۱ـ سعوط (که گردیست در بینی کشند)

۲ـ حجامت (در شرائط معینه و برای دردهای مخصوص از معالجات مهم طب قدیمست).

۳ـ نوره کشیدن (برای دفع موی از قسمت پائین بدن که شامل از گردن تا قدم میشود)

٤ـ حقنه با مایعات.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله «الدواء اربعة» یعنی مهمترین دواهای عمومی برای بهداشت یا رفع بیماری این چهار است (که بیشتر اثر بهداشتی دارند و دفع بروز دردها را مینمایند) و داروهای دیگر در برابر آنها کم اثر است.

۲۲۷ ـ عليُّ بن إبراهيم ؛ عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن اُذينة قال : شكا رجل إلى أبي عبدالله عليه السلام السعال وأنا حاضر ، فقال له : خذ في راحتك شيئاً من كاشم ومثله من سكّر فاستفّه يوماً أو يومين ، قال ابن اُذينة: فلقيت الرَّجل بعد ذلك ، فقال : ما فعلته إلّا مرَّة واحدة حتّى ذهب .

۲۲۷ـ از عمر بن اذینه گوید من حاضر بودم که مردی به امام صادق (ع) از سرفه شدید شکایت کرد در پاسخ فرمود: مقداری کاشم (انجدان رومی ـ از مجلسی ره) در کف دستت بر گیر (یعنی پر کف دستت باشد) و مانند آن شکر باآن بکوب و یك تا دو روز آن را بنوش (بشکل قاووت خشك یابا مقداری آب زیرا کلمه شرب درهردو بکارمیرود).

ابن اذینه گوید پس از آن من آن مرد را دیدار کردم و او بمن گفت من همان یکبار از آن نوشیدم بکلی درد سرفه ازمن زایل شد.

شرحـ بدانکه آنچه درباب معالجه امراض در روایات رسیده است شایسته استکه آب وهوا و زمان ومکان ومزاج وغیره رادر آنهارعایت نمود«صدوق ره» گوید:اعتقاد مادرباره اخبار وارده درطب اینست که چندتوجیه دارد:

۱ـ گفته‌اند همه این معالجات مطابق آب وهوای مکه ومدینه وارد شده و بکار زدن آنها در آب و هوای دیگری روا نیست.

۲ـ این نسخه‌ها از امام با ملاحظه طبع ووضع مزاجی سائل صادر شده است و اگر کسی بطور یقین آنها را با مزاج و حال خود موافق نداند نباید بکارزند.

۳ـ برخی از اینگونه اخبار را مخالفان مذهب در کتب شیعه تدلیس کرده‌اند تا مذهب‌راآلوده و زشت سازند ومردم را از آن برانند.

٤ـ دربرخی سهو واشتباه از راویان وارد شده است و شاید دربرخی دواهائی راازقلم‌انداخته باشند و آنچه رسیده است که عسل درمان هر دردیست درست است و مقصود اینست که شفاء ازهر دردیست که از سردیست و آنچه رسیده است که‌استنجاء بآب سرد دوای بواسیر است درصورتیکه از حرارت باشد الخ.

رجوع کن بسفینة البحار ج۲ عنوان (طب) . از پاورقی کافی طبع طهران مصحح آقای‌میرزاعلی اکبر غفاری وفقه‌الله لمراضیه ترجمه‌شد.

من گویم‌ـ معالجات وارده در اخبار بردو نوعست :

۱ـ معالجات دعائی ودرخواست درمان از خداوندمنان : شرط اساسی‌عمل بااین نسخه ها ایمان کامل و عقیده جزمی است بامام که نسخه را صادر کرده است و بخداوند که‌ازاودرخواست شفاء‌شده است‌و تأثیر آن درزمینه وجود دوشرط نامبرده حتمی است زیرا حقیقت درمان وشفا عنایت‌خدااست و هر گونه دارو ودرمان وسیله است واینهم یك‌وسیله است وتأثیر هر گونه دارو ودرمان در رفع بیماری ترجیحی بردعا و درخواست از خدا ندارد جز اینکه اینراه دوم نزدیکتر و مستقیمتر است و البته این عقیده کمیاب‌است و درعصر ما بسیار نادراست.

۲۲۸ - محمّد بن يحيى ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى ؛ عن سعيد بن جناح ، عن رجل ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إنّ موسى بن عمران عليه السلام شكا إلى ربّه تعالى البلّة والرّطوبة فأمر الله تعالى أن يأخذ الهليلج ، والبليلج ؛ والأملج فيعجنه بالعسل ويأخذه ، ثمّ قال أبو عبدالله عليه السلام : هو الذي يسمّونه عندكم الطريفل .

۲- معالجات دوائی بر اساس طب قدیم. این گونه معالجات قدرت نسخه‌ای را دارد که پزشك بسیار استاد و دردشناس و حاذقی بیك بیماری می‌دهد و در این‌جا توجه به این نکته لازمستکه هرچه هم نسخه کامل و پزشك نسخه نویس استادماهر باشد کسی پیش خود نمی‌تواند از آن نسخه‌استفاده کند و هرچه پزشك استاد و دردشناس‌تر باشد استفاده دیگران از نسخه‌او کم زمینه‌تر میشود زیرا یك پزشك دردشناس و بسیار استاد همه گونه شرائط مزاجی وزمانی و مکانی یك بیماررا که ازفهم عمومی خارجست درنظرمی گیرد و یك نسخه‌صادرمیکندو بکار بستن آن نسخه‌برای‌دیگری‌مشروط به‌اینستکه کسی باندازه مهارت و استادی آن پزشك اطلاع داشته باشد و بتواند همه شرائط را تشخیص بدهد یعنی بدرجه او باشد درفن طبابت و اینهم‌موضوعی‌ندارد خصوص‌درنسخه‌هائیکه ائمه معصومین داده‌اند

آری گاهی بعضی‌اخبارمتعرض خاصیت‌واثرغذائی یادوائی‌هستندومضمون‌اینها درقوه بیان خواص ادویه واغذیه استکه در کتب طب دراین زمینه مندرج است مانند تحفه حکیم مؤمن مثلا و این گونه تعبیرات بیان یك‌تأثیرات اقتضائی است وفرمولهای عمومی از آن استفاده نمیشود واثر فعلی نبایدازآن توقع داشت چنانچه در کتب گیاهشناسی قدیم گفته میشود فلان گیاه یا فلان‌غذا سرد است بدرجه ۲ یا ۳ مثلا.

امروز که علم طب‌مانند بسیاری ازعلوم پیشرفت بسزائی کرده است هیچ‌پزشکی اجازه‌نمیدهد بیمار بسلیقه خود بی‌مراجعه بپزشك نسخه‌ای را بکاربندد و خودرا مداوا کند ودراین باره داستانی در تاریخ زینت‌المجالس‌ثبت‌شده. درباره مرگ‌معتصم عباسی گوید:

اودچار قولنج سختی شد و پزشکی برای درمانش آمد ودستور داد تنوری راتافته کردند و آتش آنرابیرون آوردند ومعتصم را درآن گذاشت ودر مدت‌معینی برآوردو بهبودشدوسالی گذشت وباز معتصم گرفتارهمان قولنج‌شد ودسترسی بدان‌پزشك نبود روی‌همان نسخه‌سابق اورا درتنورتافته گذاردند و چون‌برآوردند مرده‌بود.

(یك نسخه خدا فرموده)

۲۲۸- ازامام صادق(ع) فرمود: موسی‌بن عمران بپرورد گارش ازنم ورطوبت شکایت کردخدا تعالی اورا فرمود تاهلیله و بلیله وابلج برگیرد و آنرا باعسل معجون سازد و بکار بنددسپس‌امام‌صادق (ع) فرمود: آنستکه درنزد شماطریفل نامش‌دهند.

شرح- هلیله‌میوه خشکی استکه‌زرددارودوسیاه‌یکنوعش‌معروف بکابلی‌است سودمنداست‌خردرا نیرو بخشد ودرد سررا براندازد.

بلیله بکسرباء ولام اول وفتح لام دوم دواء هندی معروفی است که بدان درمان کنند (مجمع البحرین) ابلج میوه یك درختی است که در هند بسیاراست ونوعی دوائی استکه باآن مداوی کنندو آنرا طریفل نامند.

٢٢٩ - محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد ، عن محمّد بن خالد ، عن محمّد بن يحيى ، عن أخيه العلاء عن إسماعيل بن الحسن المتطبّب قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : إنّي رجلٌ من العرب ولي بالطبّ بصر وطبّي طبّ عربي ولست آخذ عليه صفداً ؟ فقال : لابأس ، قلت : إنّا نبطّ الجرح ونكوي بالنّار ؟ قال : لابأس ، قلت : ونسقي هذه السموم الاسمحيقون والغاريقون ؟ قال : لا بأس ، قلت : إنّه ربّما مات ؟ قال: وإن مات. قلت : نسقي عليه النبيذ ؟ قال : ليس في حرام شفاء ، قد اشتكى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له عائشة : بك ذات الجنب ؟ فقال : أنا أكرم على الله عزّ وجلّ من أن يبتليني بذات الجنب ؛ قال : فأمر فلدّ بصبر .

(يك دستور براى پزشكان)

٢٢٩ـ ازاسماعيل بن‌حسن متطبب گويد: گفتم به‌امام صادق(ع) كه من‌مردى عربم و درطب بينايم طب من‌طب عربى‌است ودربرابرمعالجه خود مزدى هم‌نگيرم؟ درپاسخ فرمود عيب ندارد.

گفتم ما زخم ودمل‌را عمل ميكنيم و آنرا ميشكافيم و بآتش داغ ميكنيم؟ فرمودعيب ندارد .

گفتم ما اين دواهـاى سمى مانند اسمحيقون و غاريقون بمريض مى‌دهيم؟ فرمود عيب‌ندارد.

گفتم اين گونه دواها كه بمريض مى‌دهيم‌داستش گاهى ميشود كه ميميرد؟ فرمودا گرچه بميرد

شرح - ازمجلسى ره- «قوله الاسمحيقون» مى گويم ما در كتابهاى طب و لغت چنين لفظى پيدا نكرديم وآنچه در كتب طب است اسطمخيقون است وآن دانه‌ايست مسهل سوداء وبلغم‌وشايد در نسخه‌هاى روضه تصحيف شده‌باشد (از مجمع‌البحرين نقلشده است كه اسمحيقون نوعى‌دواء است وباين حديث‌هم گواه آورده‌است.من گويم‌پس ازتتبع وسيع مجلسى‌ره نمى‌توان گفت مجمع البحرين اين‌لغت رادر يك‌اصلى جزهمان نسخه‌هاى روضه بدست آورده باشد).

دنباله حديث٢٢٩ـ

گفتم ماروى آن دواءسمى نبيذ (شراب خرما) بيبمار مينوشانيم؟

فرمود: درحرام شفائى نيست، رسولخدا (ص) بيمارشد وعايشه گفت شمابيمارى سينه‌پهلوداريد درپاسخ اوفرمود من نزد خداوندعزوجل ارجمندترم از اينكه مرابسينه پهلو دچار سازد، فرمـود : پس پيغمبر دستور داد با قطره چكانى از صبر تلخ در دهان او چكانيدند (با صبر خوب اورا مالش دادند خ ل).

شرح- از مجلسى ره- « ليس فى حرام شفاء» دلالت دارد كه با حرام‌درمان روا نيست‌مطلقا چنانچه ظاهر بيشتر اخبار است و گرچه خلاف مشهوراست وحمل شده‌اند بصورت عدم‌اضطرار.

قوله «قد اشتكى» نقل اين داستان براى استشهاد ومداوا بدواى تلخ‌است.

قوله «انا اكرم على‌الله» زيرا مرض سينه‌پهلو غالباً ملازم‌اختلال عقل وپريشانى مغزاست.

قوله « فلد بصبر » فيروزآبادى گفته لدود مانند صبور آنچه‌است كه باقطره‌چكان در گوشه دهان مى‌چكانند.

۲۳۰ ـ عليٌّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن يونس بن يعقوب قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : الرَّجل يشرب الدَّواء ويقطع العرق وربَّما انتفع به ، وربَّما قتله ؟ قال : يقطع و يشرب .

۲۳۱ ـ أحمد بن محمّد الكوفيُّ ، عن عليِّ بن الحسن بن عليِّ بن فضّال ، عن محمّد بن عبدالحميد عن الحكم بن مسكين ، عن حمزة بن الطيّار قال : كنت عند أبي الحسن الأوَّل عليه السلام فرآني أتأوَّه فقال : مالك ؟ قلت : ضرسي ، فقال : لو احتجمت فاحتجمت فسكن فأعلمته فقال لي : ماتداوى النّاس بشيء خيرٌ من مصّة دم أو مزعة عسل، قال: قلت : جعلت فداك ما المزعة [من] عسل؟ قال : لعقة عسل .

۲۳۲ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زياد ، عن بكر بن صالح ، عن سليمان بن جعفر الجعفري قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: دواء الضرس: تأخذ حنظلة فتقشّرها ثمَّ تستخرج دهنها فان كان الضرس مأكولاً منحفراً تقطر فيه قطرات وتجعل منه في قطنة شيئاً وتجعل في جوف الضرس وينام صاحبه مستلقياً يأخذه ثلاث ليال فان كان الضرس لا أكل فيه وكانت ريحاً قطر في

(درجواز معالجه خطرناك)

۲۳۰ـ از یونس بن یعقوب گوید به امام صادق(ع) گفتم مرد بسا دوائی نوشد(بنوشاندخ) ورگی را درعمل جراحی ببرد و گاهی سودمنداست و گاهی کشنده است؟ فرمود بنوشد (بنوشاندخ) و ببرد.

شرحـ البته این درصورت تجویز پزشك حاذق وخبیر ومورد اعتماداست وانحصارمعالجه بوجه خطرناك وقطع باینکه ترك معالجه موجب مرك وهلاك است واینشرائط درزمینه سؤال مفروض است ودر این صورت معالجه گرچه خطری باشد ضروراست.

(درمانی برای درددندان)

۲۳۱ـ ازحمزة بن طیار گوید: نزدامام کاظم(ع) بودم ودید که آه وناله دارم فرمود تو را چه میشود؟ گفتم: دندانم دردمیکند فرمود: کاش حجامت میکردی. من حجامت کردم وآرامشد و به آن حضرت اعلام کردم، بمن فرمود مردم هیچ درمانی نکرده‌اند بهتراز بکشاخ حجامت خون گرفتن یا یك سرانگشت ـ یاقاشق ـ عسل.

(دوائی دیگر برای درد دندان)

۲۳۲ـ ازسلیمان بن جعفر جعفری گوید شنیدم امام کاظم(ع) میفرمود: برای درددندان:
یکدانه حنظل (هندوانه‌ابوجهل) میگیری وآنرا پوست میکنی و روغنش رابیرون می‌آوری واگر دندان خورده‌شده ودرون آن‌تهی است چندقطره درآن میچکانی و پنبه‌ای‌را باآن تر میکنی ودر درون دندان میگذاری وآنکه دندانش دردمیکند به‌پشت میخوابد وتاسه شب این کار رامیکندو

الاُذن التي تلي ذلك الضرس ليالي كلّ ليلة قطرتين أو ثلاث قطرات يبرأ باذن الله ، قال : وسمعته يقول : لوجع الفم والدّم الذي يخرج من الأسنان والضربان والحمرة التي تقع في الفم : تأخذ حنظلة رطبة قد اصفرّت فتجعل عليها قالباً من طين ثمّ تثقب رأسها وتدخل سكّيناً جوفها فتحكّ جوانبها برفق ثمّ تصبّ عليها خلّ تمر حامضاً شديد الحموضة ثمّ تضعها على النّار فتغليها غلياناً شديداً ثمّ يأخذ صاحبه منه كلّما احتمل ظفره فيدلك به فيه ويتمضمض بخلّ وإن أحبّ أن يحوّل ما في الحنظلة في زجاجة أو بستوقة فعل و كلّما فني خلّه أعاد مكانه و كلّما عتق كان خيراً له إن شاء الله .

٢٣٣ ـ عدّة من أصحابنا ، عن أحمد بن محمّد بن خالد ؛ عن ابن فضّال ، عن الحسن بن أسباط عن عبدالرّحمن بن سيابة قال : قلت لأبي عبدالله عليه السلام : جعلت لك الفداء إنّ النّاس يقولون : إنّ النجوم لا يحلّ النظر فيها وهي تعجبني فإن كانت تضرّ بديني فلا حاجة لي في شيء يضرّ بديني وإن كانت لا تضرّ بديني فوالله إنّي لأشتهيها وأشتهي النظر فيها ؟ فقال : ليس كما يقولون ، لا تضرّ بدينك ، ثمّ قال : إنّكم تنظرون في شيء منها كثيره لا يدرك و قليله لا ينتفع به ؛ تحسبون على

اگر دندانی که دردمیکند خوردگی ندارد واز باداست از آن روغن حنظل در آن گوشی میچکانند که بسمت این دندان درددار است تاچند شب هرشب دوقطره تاسه قطره وباذن خدابهبود میشود.

وشنیدم آنحضرت برای درمان دردهان وخونریزی دندان وطپش قلب وسرخشدن دهان میفرمود: یکدانه حنظله تازه که زرد شده است می گیری و آنرا درقالبی از گل میگذاری وسرش را سوراخ میکنی وکاردی بدرونش فرومیبری وهمه سویش را نرمك نرمك میخراشی وسپس سر که خرمای بسیار ترشی بر آن میریزی و آنرا روی آتش میگذاری وخوب میجوشانی وصاحب این دردها بپرسر ناخن خود از آن برمیدارد وبدندانهایش میمالد وباسر که دهن رامیشوید ومضمضه میکند و اگر بخواهد که آنچه دردرون آن حنظله گل گرفته است پس از ساختن آن بدرون یکشیشه یابستوی سفالین منتقل کند کرده است وهر زمانی سر که آن تمام شود روی آن سر که تازه بریزد هرچه کهنه تر شودبرای رفع درد بهتراست انشاءالله.

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله «فیجعل علیها قالبامن طین» یعنی همه آنرا گل بگیرد تا روی آتش نسوزدوسوراخ نشودوچیزی از آن بیرون نیاید.

درحکم علم نجوم وتعلیم وتعلم ومطالعه آن

۲۳۳ ـ از عبدالرحمن بن سیابه گوید بامام صادق (ع) گفتم قربانت شوم راستی مردم می گویند نظر و مطالعه در نجوم جایز نیست بااینکه مراخوش آید اگر بدینم زیان دارد مراهیچ نیازی نیست بدانچه زیان بدینم داشته باشد و اگر بدینم زیان ندارد بخدا که من بدان شیفته ام و بنظر و مطالعه در آن اشتیاق دارم؟ در پاسخ فرمود چنان نیست که مردم می گویندو بدینت ضرر وزیانی ندارد سپس فرمود شما دانشمندان علم نجوم در چیزی نظرمیکنید که بسیارش بدست نیاید و کمش سود ندارد،شما

طالع القمر ، ثمّ قال : أتدري كم بين المشتري والزُّهرة من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ، قال : أفتدري كم بين الزُّهرة وبين القمر من دقيقة ؟ قلت: لا، قال: أفتدري كم بين الشمس وبين السنبلة من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ماسمعته من أحد من المنجّمين قطّ ، قال : أفتدري كم بين السنبلة وبين اللّوح المحفوظ من دقيقة ؟ قلت : لاوالله ماسمعته من منجّم قطّ ، قال : مابين كلّ واحد منهما إلى صاحبه ستّون ـ أوسبعون ـ دقيقة، شكّ عبدالرّحمن، ثمّ قال: ياعبدالرّحمن هذا حساب إذا حسبه الرّجل ووقع عليه عرف القصبة الّتي وسط الأجمة وعدد ماعن يمينها وعدد ماعن يسارها وعدد ماخلفها وعدد ماأمامها حتّى لايخفى عليه من قصب الأجمة واحدة .

تنها روی طالع قمر حساب میکنید سپس فرمود :

۱ـ تو می‌دانی میان مشتری وزهره چنددقیقه است؟

گفتم نه بخدا.

۲ـ تو می‌دانی میان زهره ومیان ماه چنددقیقه است؟

گفتم: نه بخدا.

۳ـ تو می‌دانی میان آفتاب ومیان سنبله (میان سکینه ـ که کوکب شناخته نشده‌ایست خ ل) چند دقیقه است؟

گفتم نه بخدامن این‌را هرگز از هیچ منجمی نشنیدم

٤ـ تو می‌دانی میان سنبله ومیان لوح محفوظ چنددقیقه است؟

ـ نه‌بخد این‌راهم‌من‌ازهیچ‌منجمی‌هرگز نشنیدم.

فرمود میان هر کدام از این دوتا‌رفیق‌او ٦۰یا۷۰ دقیقه است تردید ازعبدالرحمن است: سپس فرمود ای عبدالرحمن این حسابی است که هرگاه مردی بدان برسد وواقع آن را بفهمد یکدانه نی را در میان‌یك نی زار میشناسد و شماره آنچه در دست راست آنست و شماره آنچه درسمت چپ آن است وشماره آنچه درپشت سرآنست و شماره آنچه دربرابر آنست همه را می فهمد تا اینکه بر او چیزی از پهنای نی‌زار نهان نماند.

شرحـ از مجلسی‌ره ـ قوله «تحسبون علی طالع‌القمر» ازاین عبارت ظاهر میشود که مدار این منجمان برسیر قمر بوده است و توجه بحرکات کواکب دیگر نداشتند.

قوله «و بین السنبله» در نسخه دیگریست که بین‌السکینه و آن نام کوکب نامعروفی است و این مناسبتراست باگفته او درپاسخ امام (ع) که من آن‌را ازمنجمی نشنیده‌ام وبزودی سخن‌درشرح این‌خبرمی‌آید. درآن جامتعرض شرح‌اخبار‌دیگرمیشویم پایان‌نقل از مجلسی‌ره.

من گویم دراین خبر فوائدیست:

۱ـ آزادی بحث و تفتیش در مسائل علمی و جستجوی از حقائق ومخالف نبودن دانش بادین اسلام بلکه تشویق دیانت به هرگونه علم ودانش مفید برای بشر.

۲ـ تشویق بمطالعه و بررسی اختران فروزان فضا زیرا همین توجه‌ها و مطالعه‌ها بوده است

كه بشر را خرده خرده بتحقيق در امر فضا وا داشته و امروز تا اندازه بشر برموز ستارگان فضايى برده است و از صدد تسخير آن‌ها بر آمده و اميدوار است كه روزى بتواند بر دوش ماه وزهـره پياده گردد وازآن‌ها هم براى زندگى خود استفاده كند و در صورتيكه برخى رهـبران باصطـلاح مذهبى در آن تاريخ علم ستاره شناسى و مطالعه در نجوم را حرام مى‌دانسته و برسر راه پيشرفـت علمى بشر سدى ميكشيدند امام صادق(ع) است كه با كمال صراحت مى فرمايد مطلب چنان نيست كه اين عالم نماهاى خشك و نا پخته مى گويند. مطالعه در نجوم وتحقيق در كائنات براى دين تو هيچ زيانى ندارد.

٣ـ امام اشاره ميكند كه اطلاعات شما منجمين كه براساس فلسفه كوتاه يونان ويابر اساس تجربه‌ها و بررسيهاى ناقص دانشمندان ديگر استوار است بسيار كم و كوتاهست و از آن‌ها بحقيقتى نتوان رسيد و چيزى كه مايه اعتماد علمى باشد نمى‌توان بدست آورد و هنوز بشر گام مؤثرى بسوى فضاى كيهان و مدار ستارگان بر نداشته است و مطالعه شما بس منحصر بطالع قمراست كه نزديك ترين ستاره بزمين است.

٤ـ سپس امام (ع) چندمسئلهٔ امتحانى راجع بتناسب ميان چندستاره طرح كرده است.

١ـ مشترى و زهره.

٢ـ زهره وماه.

٣ـ خورشيد وسنبله.

٤ـ سنبله و لوح محفوظ.

آنچه دراين تناسب مبهمست اينست كه منظور از اين نسبت گيرى فاصله عمودى اينها است كه عبارت ازمسافت ميان مشترى و زهره ويازهره وماهست يا مقصود فاصله افقى اينهاست ازنظر مدارخود باعتبار حال اقتران يعنى اگرمدارهر كدام از اين كواكب را يكدايره عظيمه اعتبار كنيم كه بناچار با هم تقاطع ميكنند و اين ستاره هـا را در حال اقتران ملاحظه كنيم كه هر كـدام در درجـه و دقيقه واحده بـاشند باز هم از نظر افقى ميان اينهـا فاصله اى خواهد بود و سؤال ، از آن فاصله است.

البته نمى‌توان سؤالات را حمل بر وجه اول نمود زيرا فاصله عمودى اين ستاره‌هاازيكديگر نميشود بيك نسبت باشد مثلا مسافت مشترى بازهره وومسافت زهره باقمر از نظر عمودى تفاوت بسيار دارندو بعلاوه اينگونه مسافت را بمقياس درجه و دقيقه نمى سنجند درجه ودقيقه باعتبار مدارات است كـه تقريباً مسافت افقى را نشان مى‌دهد.

ودر علم هيئت ونجوم از مسافت عمودى ستاره‌ها وافلاك اين مقياس بكار نرفته است بنابر ايـن مقصود همان فاصله بمعنى دوم است ودراين صورت ممكنست اين فاصله درهمه اين چهارمورد بيك اندازه باشد وبتوان ازآن بدقيقه تعبير كرد وبا مقياس دقيقه آن‌را سنجيد.

دقيقه يكشصتم درجه دائر است كه درجه يك سيصد وشصتم دائره است بنابراين اگرمامدارهمه اين كواكب را يكدائره عظيمه اعتبار كنيم وفرض كنيم اينكواكب درعرض هم قرار گرفته اند يعنى درحال اقتران هستند در اين‌صورت فاصله افقى آنها اندازه معينى دارد كه دراين حديث از آن به ٦٠ يا ٧٠ دقيقه تعبير شده است.

وسنبله گرچه در اصطلاح هيئت و نجوم برجى است از بروج شمس ولى خود ستاره ايستكه

٢٣٤ - محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب قال: أخبرنا النضر بن قرواش الجمّال قال: سألت أباعبدالله عليه السلام عن الجمال يكون بها الجرب أعزلها من إبلي مخافة أن يعديها جربها والدّابّة ربّما صفرت لها حتّى تشرب الماء فقال أبوعبدالله عليه السلام: إنّ أعرابيّاً أتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يارسول الله إنّي اُصيب الشاة والبقرة والناقة بالثمن اليسير وبها جرب فاُكره شراءها مخافة أن يعدي ذلك الجرب إبلي وغنمي؟ فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يا أعرابيّ فمن أعدى الأوّل؛ ثمّ قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لاعدوى، ولاطيرة، ولاهامة، ولاشوم، ولاصفر، ولارضاع بعد فصال

مجموعه‌ایست از ستارگان فضا بمانند خوشه گندم وشاید یك منظومه شمسی مستقلی است وباین اعتبار میشود فاصله افقی آنرا با خورشید سنجید.

نقطه ابهام دیگر فاصله گیری میان سنبله ولوح محفوظست زیرالوح محفوظ تاآن جا که در اخبار وبرخی آیات قرآن مجید بیان شده‌است نام فلك وستاره‌ای نیست که درردیف آنها قرار گیرد وفاصله وبعد مسافت میان آنها سنجیده شود گرچه کلمهٔ لوح دلالت دارد که آن هم یك موجود جسمانی ودر شمار اجسام علویه است.

٥- این حسابی که امام درآخرخبر بدان اشاره کرده است ممکنست منظور یك حساب ریاضی باشد بر اساس قواعد دقیق که امروزه بوسیله آن مسافت های کیهانی را اندازه می گیرند و نشانه میکنند. واینکه می‌فرماید اگر کسی براین گونه حسابگری داناشود می‌تواند شماره نیهای یك نیزار را بدست آورد بااین معنی سازش دارد زیرا بوسیله حساب دقیق از نظر مساحت واوضاع دیگر می توان این کار را کرد.

(شرحی در امراض واگیره و برخی از کلمات جامعه پیغمبر (ص)

٢٣٤- از حسن بن محبوب گوید: نضر بن قرواش جمال بما خبر داد که از امام صادق (ع) پرسیدم که شترانی دچار بیماری جرب (کچلی پوست) هستند ومن آنهارا ازمیان شتران خود کنار میکنم از ترس اینکه بیماری جرب آنها بشتران دیگر سرایت کند؟

وبسا که برای چهارپا سوت میزنم تاآب نوشد؟

امام صادق (ع) درپاسخ فرمود: راستش یك اعرابی نزد رسولخدا (ص) آمد و عرضکرد یا رسول الله من گوسفند یا گاو یا شتری را که بیماری جرب دارد ببهای اندك بدست می آورم و از خریدن آن ها نگرانم و بدم می‌آید از بیم اینکه این جرب آن ها بشتر و گوسفند سالم خودم سرایت کند.

رسولخدا (ص) فرمود: ای اعرابی پس این بیماری از چه کسی و از کجا بدان اولی سرایت کرده‌است.

سپس رسولخدا (ع) فرمود: نه‌واگیره هست ونه بدفالی ونه هامه ونه شوم ونه صفر ونه‌رضاعی

ولاتعرُّب بعد هجرة ، ولاصمت يوماً إلى اللّيل ، ولاطلاق قبل نكاح ؛ ولاعتق قبل ملك ، ولايُتم بعد إدراك .

پس بریدن ازشیر وپس ازهجرت تعربی نیست ونه خاموشی تاشب ونه طلاق پیش از ازدواج ونه آزاد کردن بنده‌ای پیش از تملك ونه یتیمی پس از بلوغ.

شرح- ازمجلسی ره- «قوله لاعدوی» جزری گوید درحدیث است که «لاعدوی ولاصفر» عدوی بمعنی اعداء وسرایتست یعنی واگیره کردن مانند کلمه دعوی که بمعنی ادعاء است وکلمه تقوی بمعنی اتقاء. گفته میشود. اعداه الداء بعدیه اعداء وآن عبارت ازاینست که بیماری از بیمار باو تجاوز کند مثل اینکه شتری جرب دارد وحذر میکنند از آمیزش آن باشتر دیگر تا مبادا جرب آن باین سرایت کند واسلام این عقیده را ابطال کرده است زیرا بگمان آنها خود مرض سرایت می کند و پیغمبر بآن ها اعلام کرد که خود مرض سرایت نتواند و خدا است که بیماری می‌دهد و درد میفرستد و از این جهت در برخی احادیث است که:

چه کسی بآن بیمار اول سرایت داده است انتهی.

و ممکنست گفته شود که مقصود اینست که بی مشیت خدا واگیره تحقق پذیر نیست و بلکه پناه بردن بخدا آن را دفع کند و این منافات ندارد با امر بگریز از کسیکه خوره دارد و بما امثال آن برای عموم مردم که یقین کامل ندارند و بخدا پناه نمی برند و از این گونه امور دل خور میشوند.

و روایت شده که علی بن الحسین (ع) با مجذومین هم غذا شد و آن ها را مهمان کرد و با آن ها سر سفره نشست و گفته اند که مرض جذام ازاین قاعده کلیه استثناء شده است.

طیبی گفته که عدوی تجاوز درد یا خلق است به دیگری و آن به گمان طب در هفت جا است :

١- خوره ٢- جرب ٣- آبله ٤- حصبه ٥- گند دهان ٦- درد چشم ٧ - امراض وبائیه ، وشارع آنرا ابطال کرده است وفرموده است درد از کسی بدیگری سرایت نکند.

وگفته‌اند مقصود اینستکه بی‌خواست خدا سرایت نمیکند و از اینجهت از نزدیکی بیمار واگیره دار منع کرده است مانند منع از نزدیك شدن به دیوار کج و کشتی معیوب تاآنکه گوید این قول دوم اولی است چون جمع میان احادیث واصول طبیه استکه شارع آنرا تاآنجا که مخالف اصول توحید نباشد معتبر دانسته است.

«قوله ولاطیرة» این هم مانند عبارت پیش است وچند توجیه دارد:

١- بدفالی وشوم دانستن هیچ امری روا نیست.

٢- بدفالی اثری ندارد بخودی خود بلکه با قوت قلب و توکل بر خدا اثرش مرتفع میشود ومؤید آنست آنچه دراخبار رسیده است که فی الجمله اثردارد و هم اخباری که میفرمادید از آن بخدا باید پناه برد.

جزری گفته است طیره بکسر طاء وفتح یاء است و گاهی یاء ساکن گردد و آن بمعنی بدفالی و شوم دانستن چیزیست .

قوله «ولاهامة» جزری گفته در حدیث استکه لاعدوی ولاهامة، هامه بمعنی سر است و نام پرنده‌ای است ومقصود حدیث همان معنی دومست واین برای آنستکه عرب بدان فال بد میزدند و آن از پرنده‌های شب است و گفته‌اند همان جغد است.

و گفته اند که عرب می پنداشتند هر که کشته شد و برای او خون خواهی نشد جانش پرنده ای می گردد بنام هامه و می آید و فریاد میکشد اسقونی اسقونی= مرا آب دهید و چون انتقام او گرفته شد میپرد ؛

و گفته‌اند عرب معتقد بودند که استخوان مرده و یا روحش هامه میشود ومیپرد و آنرا صداء هم میگفتند واسلام آنراهم ابطال کرد واز آن غدقن نمود.

قوله «ولاشوم» این عبارت همان تاکید عبارت گذشته است .

قوله «ولاصفر» جزری گفته در حدیث استکه لاعدوی ولاهامة ولاصفر

عرب می پنداشتند که درشکم ماری است بنام صفر که چون انسان گرسنه میشود اورا میگزد و می آزارد و اسلام آن را ابطال کرده است و برخی گفته‌اند مقصود از آن ابطال نسیء است که در جاهلیت رسم بوده است و آن پس انداختن محرم بوده‌است برای ماه صفر که ماه صفر راماه حرام و محرم مینامیدند واسلام آنرا ابطال کرده است.

و برخی گفته‌اند مقصود از این عبارت نفی هموم و نحوست شهر صفر است که میان مردم معروف بوده‌است.

و محتملست مقصود از آن نهی ازسوت‌زدن باشدزیرا امام جزاین پاسخی بسؤال از آن نداده‌است و این بعید است و ظاهر اینست که راوی جواب آن را ذکر نکرده و برخی اخبار بر کراهت آن دلالت دارد.

قوله «لارضاع بعد فطام» یعنی پس از اینکه دوسال ازسن کودك گذشت ودوران شیرخوارگی او بسر رسید اگر از شیر زنی بخورد رضاع محقق نشود و آثار آن مترتب نگردد و موجب نشر حرمت نیست.

قوله «ولاتعرب بعد هجره» یعنی پس از هجرت بمدینه و پیوستن بحوزه پیغمبر روا نیست که از آن دست برداشت و ببیابان نشینی و چادرنشینی برگشت و دربسیاری از اخبار آنرا ازجمله گناهان کبیره شمرده‌است.

قوله «ولاصمت یوما الی اللیل» یعنی جائز نیست کس روزه‌خاموشی بگیرد و متعبد شود که یك روز تمام سخن نگوید چنانچه در امتهای گذشته مشروع بوده است زیرا که آن تعبد در شرع اسلام نسخ شده است.

قوله «ولا طلاق قبل نکاح» مانند اینکه بگوید اگرفلان زن را بگیرم پس اوطالق است واین گونه طلاق صحیح نیست وعین همین معنی رادارد که فرموده قبل ازملکیت بنده آزاد کردن آن درست نیست.

قوله (ص) «ولایتم بعد ادراك» یعنی بمجرد بلوغ کودك همه احکام یتیم از او بر داشته میشود مانند:

٢٣٥ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن عمرو بن حريث قال: قال أبوعبدالله عليه السلام: الطيرة على ما تجعلها إن هوّنتها تهوّنت، وإن شدّدتها تشدّدت و إن لم تجعلها شيئاً لم تكن شيئاً.

٢٣٦ - عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: كفّارة الطيرة التوكّل.

١ـ محجور بودن او از تصرف در اموال و احوال خود.
٢ـ ولایت ولی بدو و تسلط ولی باو، چه ولی اجباری باشد مانند جد یا ولی انتصابی مانند قیم شرعی
٣ـ حرمت تصرف در مال او بی اذن ولی و گرچه خودش راضی باشد.

٢٣٥ـ از عمرو بن حریث که امام صادق (ع) فرمود بدفال زدن تابع قرارداد خود انسانست اگر آن را آسان بگیری آسان است و اگر سخت بگیری سخت است و اگر هم آنرا بحساب نیاوری چیزی نیست

شرح ـ از مجلسی این روایت حسن است و برخی آن را مجهول شمارند زیرا عمرو مشترك است. و دلالت دارد بر اینکه تأثیر بد فالی با عدم اعتناء و توکل بخدا از میان میرود ـ پایان نقل از مجلسی (ره).

من گویم ـ بلکه دلالت بر اینکه بدفالی حقیقتی ندارد و حقیقتش همان وضعی است که درخود انسان پدید می آید اگر موهوم پرست و خرافی باشد بر او دشوار گذرد و بددل و ناراحت شود و اگر مسامحه کار باشد و آن را بر خود هموار سازد براو آسان گذرد و اگر هم هیچ توجهی بدان ندارد که هیچ است و هیچ، پس آنچه مردم آنرا نشانه بدی شمارند و بدان فال بد زنند جز جهالت و خرافت نیست.

٢٣٦ـ از امام صادق (ع) که فرمود: رسولخدا (ص) فرموده است کفاره بد فالی همان توکل بخدا است.

شرح ـ از مجلسی ره ـ یعنی توکل برخدا گناه شوم شمردن چیزهائی را که از شوم شمردن آنها نهی شده است بر می دارد یا اینکه تأثیر آن بدفالی را بر می دارد چنانچه کفاره دادن تأثیر گناه را بر میدارد و آنرا جبران میکند.

جزری گفته است که در حدیث آمده است طیره شرك است و کسی از ما نیست جز اینکه ولی خدا بوسیله توکل آنرا می برد حدیث همین طور مقطوع رسیده است مستثنی در آن نیست یعنی «جز اینکه دچار تطیر میشود و بد دلی میکند» و برای وجود قرینه این جمله حذف شده است و همانا آنرا از شرك شمرده زیرا که عرب معتقد بودند تطیر جلب نفع میکند و یا اگر بر خلاف آن عمل شود مایه ضرر است و گویا آن را با خدا شریك در تأثیر می دانستند.

و باین اعتبار گناه شمرده شده است و توکل بر خدا کفاره چنین گناهی است.

٢٣٧ ـ عدَّةٌ من أصحابنا ؛ عن سهل بن زياد ، عن ابن محبوب ، عن عمر بن يزيد وغيره عن بعضهم ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام وبعضهم عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزَّ وجلَّ : «ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم اُلوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثمَّ أحياهم» فقال : إنَّ هؤلاء أهل مدينة من مدائن الشام وكانوا سبعين ألف بيت و كان الطاعون يقع فيهم في كلِّ أوان ؛ فكانوا إذا أحسّوا به خرج من المدينة الأغنياء لقوَّتهم وبقي فيها الفقراء لضعفهم فكان الموت يكثر في الذين أقاموا ويقلُّ في الذين خرجوا فيقول الذين خرجوا لو كنّا أقمنا لكثر فينا الموت ويقول الذين أقاموا : لو كنّا خرجنا لقلَّ فينا الموت قال: فاجتمع رأيهم جميعاً أنّه إذا وقع الطاعون فيهم وأحسّوا به خرجوا كلّهم من المدينة فلمّا أحسّوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحّوا عن الطاعون حذر الموت فساروا في البلاد ماشاء الله .

ثمَّ إنّهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها عنها وأفناهم الطاعون فنزلوا بها فلمّا حطّوا رحالهم واطمأنّوا بها قال لهم الله عزَّ وجلَّ : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً يلوح و كانوا على طريق المارَّة فكنستهم المارَّة فنحّوهم وجمعوهم في موضع فمرَّ بهم نبيٌّ من أنبياء

(تفسير يك آيه)

٢٣٧ ـ از عمر بن يزيد و ديگران بعضى از امام صادق (ع) و بعضى از امام باقر (ع) در تفسير قول خدا عزوجل (٢٤٣ ـ البقره) آيا ننگرى بدان كسانيكه از خانمان خود بيرون رفتند و هزار ها تن بودند از بيم مرك وخدا بآنها فرمود همه بميريد سپس آنها را زنده كرد ـ درپاسخ فرمود داستش اينان اهل يكى از شهرهاى شام بودند و شماره آنها هفتاد هزار تن بود و دنبال هم طاعون در ميان آنها پديد ميشد و هر گاه حس ميكردند كه طاعون آمده توانگران با نيروى خودازشهر بيرون ميرفتند و مستمندان ناتوان در آن‌مى‌ماندند و مرك و مير در آنها كه مانده بودند بيشتر بود و در آن ها كه بيرون شده بودند كمتر و آنها كه بيرون رفته بودند مى گفتند اگر ما هم مانده بوديم از ماها فراوان مرده بود و آنها هم كه در شهر مانده بودند مى گفتند اگر ما هم‌بيرون‌رفته بوديم مرك و مير ماها هم كمتر بود.

فرمود: همه درنظر گرفتند كه چون‌اين‌باره طاعون‌آمد وبروزآنرا فهميدند همه ازشهر بروند و براى حذر از مرك از طاعون دورى گزينند و طبق اين تصميم از كشور خود بيرون شدند و تا آنجا كه خدا مى‌خواست كوچيدند.

سپس آنان در اين سفر خوديك شهر ويرانى گذر كردند كه مردمش از آن كوچيده‌بودند و طاعون آنان را نابود كرده بود در آنجا فرود آمدند و چون بارهاى خود را بر زمين نهادند و در آن آرميدند خدا عزوجل بهمه آنها فرمود همه بميريد و در آن همه مردند و كالبد استخوانى آنها پديدار شد كه ميدرخشيد و اينان بر سر راه مردم بودند ، رهگذران آن ها را از ميان راه

بني إسرائيل يقال له : حزقيل، فلمّا رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال : ياربّ لو شئت لأحييتهم الساعة كما أمتّهم فعمروا بلادك و ولدوا عبادك وعبدوك مع من يعبدك من خلقك فأوحى الله تعالى إليه : أفتحبّ ذلك ؟ قال: نعم ياربّ فأحيهم قال: فأوحى الله عزّ وجلّ إليه أن قل كذا و كذا فقال الذي أمره الله عزّ وجلّ أن يقوله ـ فقال أبو عبدالله عليه السلام : و هو الاسم الأعظم ـ فلمّا قال : حزقيل ذلك الكلام نظر إلى العظام يطير بعضها إلى بعض فعادوا أحياء ينظر بعضهم إلى بعض يسبّحون الله عزّ ذكره ويكبّرونه ويهلّلونه ، فقال حزقيل عند ذلك : أشهد أنّ الله على كلّ شيء قدير . قال عمر بن يزيد : فقال أبو عبدالله عليه السلام : فيهم نزلت هذه الآية .

روفتند و از آن دور کردند و همه را در جائی انباشتند و یك پیمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بآن ها گذر کرد بنام حزقیل وچون چشمش بدان استخوان ها افتاد گریست واشکش سرازیر شد و گفت :

پروردگارا اگر بخواهی همین اکنون آنها را زنده کن چنانکه آنها را میراندی تا بلادت را آباد کنند و از بنده‌هایت بزایند و تو را با دیگر آفریده‌هایت بپرستند خداتعالی باو وحی کرد آیا تو دوست‌داری که آنها زنده شوند؟

ـ آری پروردگارم خواهش دارم آنهارا زنده گردانی ـ فرمود خداعزوجل بدووحی‌فرستاد که: چنین و چنان بگو و او ذکری را که خدا عزوجل باو یاد داد گفت ـ امام صادق (ع) فرمود که آن اسم اعظم بود ـ و چون حزقیل آن کلام را بر زبان‌آورد نگاهی باستخوان ها کرد که بسوی یکدیگر پرش گرفتند و همه زنده شدند وبیکدیگر نگاه میکردند و تسبیح خدا عزذکره می گفتند و الله اکبر می گفتند و لااله الاالله می گفتند.

حزقیل در این‌هنگام گفت من گواهم‌که خدا بهر چیزی توانا است، عمر بن یزید گوید امام صادق (ع) فرمود این آیه درباره آنان نازلشده است.

شرح ـ از طبرسی ره ـ «الم تر» آیا نمیدانی تو ای شنونده آیا دانشت بایشان نرسیده که از دیار خود کوچ کردند؟ ودر این جمع چند قولست:

۱ـ جمعی از بنی‌اسرائیل بودند که از طاعون گریختند که در سرزمین آن‌هاپدیدارشده‌بود

۲ـ جمعی بودند که از جبهه جهاد گریختند که بر آن‌ها واجب شده بود ـ ازضحاك ومقاتل بقرینه‌آیه بعداز آن که میفرماید درراه خدا نبرد کنید.

۳ـ قوم حزقیل بودند که سومین خلیفه بنی اسرائیل است بعد از موسی (ع) چون پس از موسی یوشع بن نون بود و پس از وی کالب بن یوفنا وسپس حزقیل و او را زاده عجوز می‌نامیدند زیرا مادرش پیره زنی بود واز خدافرزندی خواسته بود وخدا اورا بوی ارزانی‌داشت.

٤ـ حسن گفته است او ذوالکفل است و حزقیل را ذوالکفل لقب دادند برای آنکه کفالت هفتاد پیغمبر را کرد و آن‌ها را از کشتن نجات داد و بآنها گفت شما بروید و بهتر است که من تنها بجای شماها کشته‌شوم و یهود آمدند آنها را از وی خواستند و پاسخ داد که رفتند و من

۲۳۸ ـ ابن محبوب ، عن حنان بن سدير ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن قول يعقوب عليه السلام لبنيه : «اذهبوا فتحسّسوا من يوسف وأخيه» أكان يعلم أنّه حيّ وقد فارقه منذ عشرين سنة ؛ قال: نعم ؛ قال: قلت : كيف علم ؟ قال: إنّه دعا في السحر وسأل الله عزّ وجلّ أن يهبط عليه ملك الموت فهبط عليه بريال وهو ملك الموت، فقال له بريال: ماحاجتك يا يعقوب؟ قال : أخبرني عن الأرواح تقبضها مجتمعة أو متفرّقة ؟ قال : بل أقبضها متفرّقة روحاً روحاً ،قال له : فأخبرني هل مرّ بك روح يوسف فيما مرّ بك ؟ قال : لا. فعلم يعقوب أنّه حيّ فعند ذلك قال لولده : «اذهبوا فتحسّسوا من يوسف وأخيه» .

نمیدانم کجا رفتند و خدا اورا حفظ کرد .

«وهم الوف» همه مفسران گفته‌اند مقصود کثرت شماره آنها است جز ابن‌زید که آنراجمع آلف دانسته و گفته مقصوداینستکه‌این جمع باهم الفت داشتند ودشمنی نداشتند و آنها که‌بعدد تفسیر کرده‌اند چند وجه گفته‌اند:

۱ـ سه هزار از عطا وخراسانی .

۲ـ هشت هزار ازمقاتل و کلبی.

۳ـ ده هزار ازابی روق.

٤ـ سی وچند هزار ـ از سدی.

٥ـ چهل هزار ـ از ابن‌عباس وابن جریج .

٦ـ هفتاد هزار ـ از عطاءبن ابی‌رباح

۷ـ شماره بسیاری ـ ازضحاك ـ و آنچه ظاهر است اینستکه از ده‌هزار فزون بوده‌اند زیرا وزن فعول درجمع‌ازده ببالااست.

(جزئی ازداستان یوسف)

۲۳۸ـ از حنان‌بن سدیر گوید بامام باقر(ع) گفتم بمن خبر ده از قول یعقوب (ع) که به فرزندانش گفت : (۸۷ـ یوسف) بروید و از یوسف و برادرش خبری بگیرید و اثری بجوئید ـ آیایعقوب پس‌از ۲۰سال جدائی میدانست که یوسف زنده‌است؟ فرمودآری .

من گفتم چگونه می‌دانست؟ فرمود که او سحر گاه دعا کرد بدرگاه خداعزوجل که ملك الموت براو فرود آید وبریال که همان ملك‌الموت است براو فرودآمد و باو گفت ای یعقوب چه حاجتی داری ؟ فرمود بمن خبر ده از جان‌ها که ستانی یکجا و باهم در قبضه توآیند یا جدا جدا ؟ در پاسخ او گفت من‌آنهارا یکی‌یکی میستانم باو گفت بمن خبرده که‌آیا روح‌یوسف بتو گذر کرده است در آن جانها که گذر کرده‌اند؟

گفت نه، و یعقوب (ع) ازاینجا دانستکه اوزنده است ودر این هنگام‌بفرزندانش گفت: بروید واز یوسف و برادرش خبری بدست‌آرید.

۲۳۹ ـ محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد بن عیسی ، عن الحسین بن سعید ، عن محمّد بن الحصین عن خالد بن یزید القمّي ، عن بعض أصحابه ؛ عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ « وحسبوا ألّا تكون فتنة» قال : حيث كان النبي صلى الله عليه وآله بين أظهرهم «فعموا وصمّوا» حيث قبض رسول الله صلى الله عليه وآله «ثمّ تاب الله عليهم» حيث قام أمير المؤمنين عليه السلام ، قال : «ثمّ عموا وصمّوا» إلى الساعة .

۲۴۰ ـ عدّةٌ من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن ابن محبوب ، عن ابن رئاب ؛ عن أبي عبيدة الحذّاء، عن أبي عبدالله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : «لعن الذين كفروا من بني إسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم» قال : الخنازير على لسان داود والقردة على لسان عيسى بن مريم عليهما السلام.

شرح ـ از مجلسی ره ـ «قوله تقبضها مجتمعة» شاید پرسش از اینستکه جانها راباهم یکجا میستاند یا جداجدا زیرا اگر یکجا ستاند بسا که از یکی غفلت ورزد و بدان متوجه نشود بخلاف آنکه یکی یکی ستاند که ازهیچکدام بی‌خبر نماند و بوجه دیگر اگر یکجا باو تسلیم شوند ممکنست پس ازقبض روح مدتی بگذرد تاباو رسد برای اینکه یکجا شوند ومقدار زیادی وقت باوداده‌شود و ممکن باشد که یوسف مرده باشد وهنوز روح اوبوی تسلیم نشده باشد.

واین فرشته یاهمان عزرائیل است وارواح را از یاوران خود تسلیم می گیرد و یا دیگریستکه ازاو تسلیم می گیرد ووجه دوم روشن‌تر است.

(تفسیر یک آیه درولایت)

۲۳۹ـ از خالدبن یزید قمی‌از یکی از اصحابش از امام صادق (ع) در تفسیر قول خداعزوجل (۷۱ ـ المائده) و پنداشتند که آزمایشی در کار نیست (پس کوری و کری را پیشه کردند سپس خدا از آن‌ها در گذشت و توبه آنها را پذیرفت سپس باز کوری و کری را در پیش گرفتند ، بسیاری‌از آن‌ها چنین بودند و خدا بیناست بدانچه میکردند) ـ فرمود : آنگاه که پیغمبر میان آنها بود « کوری و کری را پیشه کردند » هنگامیکه روح پیغمبر خدا (ص) قبض شد (وصیت را ندیده گرفتند و سخن او را نشنیده گرفتند) « سپس خداوند توبه آن ها را پذیرفت ـ آنگاه که امیر-المؤمنین میان‌آنها قیام کرد، فرمود «سپس بازهم کور و کر شدند» تاهم اکنون.

شرح ـ ازمجلسی ره ـ «قوله تعالی وحسبوا ان لاتکون فتنة» مشهور درمیان مفسران اینست که این آیه در بیان حال بنی اسرائیل است یعنی بنی اسرائیل پنداشتند که بلاء و عذابی ندارند بواسطه کشتن پیغمبران وتکذیب آنان وبنا برتفسیرامام مقصود ازفتنه همان‌است که پس ازرسول خدا (ص) پدید شد از غصب خلافت که از راه حق ولایت کور شدند وسخن حق رانشنیده گرفتند .

(تفسیر برخی آیات)

۲۴۰ـ از ابی‌عبیده حذاء از امام صادق(ع) در تفسیر قول خداعزوجل (۷۸ـ المائده) لعنت شدند آنکسانیکه کافر شدند از نژاد بنی‌اسرائیل برزبان داود وعیسی ابن مریم، فرمود خوکها بزبان داود لعن شدند و میمونها بزبان عیسی‌بن مریم.

۲۴۱ - محمّد بن یحیی ، عن أحمد بن محمّد ، عن الحسین بن سعید ، عن النضر بن سوید ، عن محمّد بن أبي حمزة ، عن یعقوب بن شعیب ، عن عمران بن میثم ؛ عن أبي عبدالله علیه السلام قال : قرأ رجل علی أمیرالمؤمنین علیه السلام : «فانّهم لایکذّبونك ولکنّ الظالمین بآیات الله یجحدون» فقال : بلی والله لقد کذّبوه أشدّ التکذیب ولکنّها مخفّفة: «لایکذبونك»: لایأتون بباطل یکذبون به حقّك .

شرح- از مجلسی ره- «قوله الخنازیر علی لسان داود» مشهور میان مفسران و مورخان ظاهر آیهٔ کریمه بلکه صریح آن عکس اینستکه در این حدیث است آنجا که در داستان اصحاب سبت فرماید (۱۶۷ - الاعراف) بآنها گفتیم که میمون های رانده شده باشید ودر بسیاری از روایات ما همچنین وارد شده‌است یعنی مسخ یهود بصورت میمون در زمان داود(ع) بوده‌است و مسخ بخوك در زمان عیسی (ع) و شاید که این سهو از نسخه نویسان روضه کافی باشد ولی در تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم با مضمون این حدیث موافقت شده است و ممکن است در این جادو وجه گفته شود :

۱- این خبر اشاره بداستان اصحاب سبت نباشد و مسخ آنان در زمان داود(ع) دو بار باشد که یکبارش مسخ بخنازیر بوده است .

۲- درزمان هردو پیغمبر بهردو صورت مسخ شده باشند ومقصود آیه‌هم این باشد که بعضی از آنها میمون شدند ومؤید آنست آنچه بیضاوی گفته‌است:

گفته شده که اهل ایله چون در روز شنبه تجاوز کردند خداوند بزبان داود (ع) آن‌ها را لعن کرد و بصورت میمون و خوك در آمدند و چون اصحاب مائده عیسی که از آسمان بر او نازل شد کفر ورزیدند عیسی درباره آن‌ها نفرین کرد وبآنها لعن کرد و همه خوك شدند وآنها پنج هزار تن مردبودند.

وشیخ طبرسی گوید در معنای آن گفته‌اند بزبان داود لعن شدند و همه خوك شدند-ازحسن و مجاهد وقتاده.

امام باقر(ع) فرموده است داود اهل ایله را که در شنبه تجاوز کرده بودند لعن کرد تجاوز آن‌ها در زمان داود (ع) بود داود درباره آنها عرض کرد خدایا لعنت را بمانند رداء وبمانند کمر بند در برآنها کن و خدا آنها رامیمون کرد واما عیسی لعنت کرد آنکسانیکه مائده برآنها نازل شد وسپس کفرورزیدند..

۲۴۱- ازعمران بن‌میثم ازامام صادق (ع) فرمود مردی برامیرالمؤمنین (ع) قرائت کرد(۳۳- الانعام) فانهم لایکذبونك ولکن الظالمین بآیات‌الله یجحدون= راستی که آنها تورا تکذیب نکنند بلکه آیات خدارا انکار کنند.

علی (ع) فرمود : آری بخدا هرچه سخت‌تر و بی دریغ او را تکذیب کردند ولی لفظ آیه بتخفیف است « لایکذبونك » یعنی امر باطلی نیاورند که بوسیله آن حق تو را دروغ سازند واز میان ببرند.

شرح - از مجلسی ره- قوله تعالی «فانهم لایکذبونك» شیخ امین الدین طبرسی گفته است نافع و کسائی واعشی از ابی‌بکر همه‌قرائت کرده‌اند لایکذبونك بتخفیف وآن قرائت علی(ع)است

وازامام جعفرصادق(ع) هم نقلشده است و دیگرقراء همه یکذبونك بافتح كاف و تشدید قرائتكرده‌اند سپس گفته‌است آنکه تشدید داده آنرا ازفعلته بمعنی نسبت دادن فعل گرفته است مانند زنیته و فسقته اورا نسبت بزنا دادم و اورا نسبت بفسق دادم و باب افعال هم بدین‌معنی آمده‌است گفته‌اند اسقیته یعنی باو گفتم سقاك‌الله.

بنابراین ممکن‌است معنی هردو قرائت یکی باشد یامعنی لایکذبونك ازباب افعال این‌باشد که باتصدیق تو را برخورد نکنند چنانکه گویند احمدته یعنی اورا پسندیده برخوردم- احمدبن یحیی گوید کسائی از عرب حکایت کرده که گویند اکذبت‌الرجل یعنی اخباردادم که دروغ میگویدودر معنی این‌آیهٔ چند وجه گفته‌اند:

۱- ازروی دل تورا تکذیب‌نکنند و تکذیب آن‌ها زبانی است واز راه عناداست و این قول اکثرمفسران‌است مانند ابی‌صالح‌وقتاده‌وسدی‌ودیگران گفته‌اند مقصوداینستکه میدانندتورسولخدائی ولی‌دانسته انکار میکنند ودلیل‌این‌وجه‌روایت سلام‌بن‌سکین است ازابی یزید مدنی که رسولخدا (ص) بابوجهل برخورد واو بوی دست‌داد باابوجهل گفتند چراچنین کردی؟ در پاسخ گفت بخدا میدانم که اوراست میگوید ولی درچه زمانی ماها پیرو عبد مناف بودیم؟ و خداوند این‌آیه‌را نازلکرد.

سدی گفته‌است اخنس‌بن شریق باابوجهل برخورد و باو گفت ای اباالحکم بگوبدانم محمد راست‌گو است یادروغگو باما نامحرمی دراین جانیست؟ ابوجهل درپاسخ او گفت وای بر توبخدا که محمد راستگو است وهرگز ندیدیم او دروغگوید ولی اگربنی‌هاشم پرچمرا ببرند ودربانی کعبه و سقایت حاج ونبوترا هم دردست گیرند برای‌سائر قریش چه‌میماند.

۲- مقصود اینستکه تکذیب آن‌ها دلیل ندارد و نمیتوانند برهانی برابطال دعوی توبیاورند و دلیل آن همان قرائت علی (ع) است که لایکذبونك یعنی نمی توانند روی حرف تو حرف حقی بیاورند.

۳- یعنی بتو بر خورد نکنند که دروغ گو باشی چنانچه عرب گوید «قاتلنا کم فمااجبنا کم» با شما نبرد کردیم و شما را ترسو نیافتیم و این معنی در قرائت تخفیف وتشدید هردو رواست.

۴- تورا درآنچه آوردی دروغزن ندانند وهمانا ردتو بمنظور تکذیب خدااست ومؤید اینوجه است جمله بعد که «ولکن الظالمین بآیات‌الله یجحدون» وهم جمله دیگر(أنعام-٦٦) وتکذیب کردند بدان قومت بااینکه آن‌حق است - نفرمود تورا تکذیب کردند وهم‌آنچه ازابوجهل نقلشده که گفت بپیغمبر ما تورا دروغگو ومتهم ندانیم ولی آنچه‌را آوردی متهم‌داریم وتکذیب کنیم.

۵- مقصود اینستکه تنها تورا دروغگو نشمارند بلکه مرا دروغگو شمارند زیرا تکذیب تو بمن بر میگردد وخاص تو نیست برای‌آنکه تو رسول منی و رد برتو رد بر من است و هر که تو را تکذیب کند مرا تکذیب کرده است واین‌برای‌تسلیت پیغمبراست.. پایان‌نقل ازمجلسی ره.

من گویم- ظاهر روایت اینستکه قرائت تشدید درست‌نیست و آنرا بغلط خوانده‌اندولی‌قطعاً مقصود این نیست بلکه‌مقصود اینستکه این‌کلمه معنی ظاهر و معمولی خود را ندارد که تکذیب از کفار صادر نشده است بلکه مقصود ازآن اینستکه کفار نتوانستند تو را دروغگو درآورندودعوت تورا‌ابطال کننداین معنی درقرائت‌تخفیف‌که‌قرائت‌علی(ع)است روشن‌تراست.

۲٤۲ - أبوعلي الأشعري ، عن محمّد بن عبدالجبّار ، عن صفوان بن يحيى ، عن ابن مسكان عن أبي بصير ، عن أحدهما عليهما السلام قال : سألته عن قول الله عزّ وجلّ : «ومن أظلم ممّن افترى على الله كذباً أو قال اُوحي إليّ ولم يوح إليه شيءٌ» قال: نزلت في ابن أبي سرح الذي كان عثمان استعمله على مصر وهو ممّن كان رسول الله صلّى الله عليه وآله يوم فتح مكّة هدر دمه و كان يكتب لرسول الله صلّى الله عليه وآله فاذا أنزل الله عزّ وجلّ « إنّ الله عزيز حكيم» كتب «إنّ الله عليم حكيم » فيقول له رسول الله صلّى الله عليه وآله : دعها فانّ الله عليم حكيم و كان ابن أبي سرح يقول للمنافقين : إنّي لأقول من نفسي مثل ما يجيىء به فما يغيّر عليّ فأنزل الله تبارك وتعالى فيه الذي أنزل .

۲٤۲ـ ازابی بصير گويد ازامام باقر(ع) ويا ازامام صادق(ع) پرسيدم ازقول خداعزوجل(۹۳ الانعام) «چه كسى ستمكارتراست از كسيكه بدروغ بخدا افتراءبندد يا گويد بمن وحى شده است با اينكه چيزى باو وحى نشده است» .

فرمود: اين آيه درباره ابن ابى‌سرح نازل‌شده است آن كسيكه عثمان اورا بولايت مصر بـر گماشت واو همان كسى‌بود كه رسولخدا (ص) روز فتح‌مكه خونشرا هدر كرد واو براى رسول‌خدا (ص) قرآنرا مينوشت وچون خداعزوجل نازل ميكرد «ان‌الله عزيز حكيم» اومينوشت ان‌الله عليـم حكيم، رسول خدا(ص) باوميفرمود اينرا كنار بگذار كه ان‌الله عليم‌حكيم وابن ابى سرح بمنافقـان ميگفت من ازخود بمانند همانرا ميگويم كه او ازنزد خداوند مى‌آورد واو بمن اعتراض نميكند و آنرا عوض نميكند وخداتبارك وتعالى درباره اونازلكردآنچه‌را كه نازلكرد.

شرحـ ازمجلسى رهـ قوله تعالى «ومن اظلم» شيخ طبرسى گفتة است اختلاف‌دارند كه ايـن آيه درباره چه كس نازل‌شده است ودرآن چندقول است:

۱ جمله اول «ومن اظلم ممن‌افترى على‌الله» درباره مسيلمه نازل‌شده كه بدروغ خودرا پيغمبر دانست وجمله دوم «سانزل مثل ماانزل الله» درباره عبدالله‌بن سرح بن ابى سرح نازل شده كـه از نويسندگان وحى‌بود وپيغمبر باوميفرمود بنويس عليماًحكيماً او مينوشت غفوراً رحيماً- ياميفرمود بنويس غفوراً رحيماً واو مينوشت عليماً حكيماً ومرتد شد وبمكه رفت و گفت من‌هم مانند آنچه را خدا نازلكرده نازل‌ميكنم- از عكرمه وابن عباس وسدى ومجاهد وفراء وزجاج وجبائى هم آن را اختيار كردند وازامام باقر(ع)هم‌روايت شده است.

۲ـ همه آيه درباره ابن أبى‌سرح نازل‌شده.

۳ـ همه آن‌مخصوص‌مسيلمه‌است.

٢٤٣ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن عمر بن أُذينة ، عن محمّد بن مسلم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : قول الله عزّ وجلّ : «وقاتلوهم حتّى لاتكون فتنة ويكون الدين كلّه لله» فقال : لم يجيء تأويل هذه الآية بعد ، إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله رخّص لهم لحاجته و حاجة أصحابه فلو قد جاء تأويلها لم يقبل منهم لكنّهم يقتلون حتّى يوحّد[وا] الله عزّ وجلّ ، و حتّى لا يكون شرك .

٢٤٤ ـ عليُّ بن إبراهيم ، عن أبيه ، عن ابن أبي عمير ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سمعته يقول في هذه الآية : «يا أيّها النبيّ قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً يؤتكم خيراً ممّا اُخذ منكم ويغفر لكم» قال . نزلت في العبّاس وعقيل ونوفل وقال: إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله نهى يوم بدر أن يقتل أحدٌ من بني هاشم وأبو البختري فاُسروا فأرسل عليّاً عليه السلام فقال : انظر من ههنا من بني هاشم؟ قال : فمرّ عليٌّ عليه السلام على عقيل بن أبي طالب كرّم الله

٢٤٣ـ از محمدبن مسلم گوید: بامام باقر(ع) گفتم قول خداعزوجل (٣٩ـ الانفال) وبكشيد آن‌ها را تافتنه نباشد وهمه دين ازآن خداباشد ـ (يعنى چه) فرمود هنوز تاويل وعمل باين آيه نيامده است، زيرا رسول خدا(ص) براى نياز خود ونياز يارانش بآن‌ها مهلت‌داد وروزيكه بحقيقت تاويل‌اين آيه‌برسد وحكم آن اجراء شود، ازآن‌ها پذيرفته نشود (يعنى ظاهرسازى) ولى كشته شوند تابحقيقت خداعزوجل رايگانه دانند وتا اينكه شركى نماند.

شرح ـ ازمجلسى ره ـ قوله عزذكره «و قاتلوهم حتى لاتكون فتنة» طبرسى گفته‌است اين جمله‌خطاب بپيغمبر ومؤمنان استكه باكفار نبرد كنند «تا آنكه فتنه‌اى نماند» يعنى شرك نباشد ـ ازابن عباس وحسن ومعنايش اينستكه تاكافرى نماند مگر درپناه اسلام وبا عهد امان زيراا گر كافر مستقل بماند ودر پناه وتعهد اسلام‌نباشد عزيزاست و ديگران‌را بدين خوددعوت ميكند وموجب‌فتنه ميشود و گفته شده‌است مقصود اينستكه‌تامؤمنى موردفتنه وبرگشت ازدين نگردد (چنانچه كفارمكه مؤمنان‌را آزار مى‌دادند تاازدين برگردند)..

٢٤٤ـ ازمعاوية بن عمار گويد از امام صادق (ع) شنيدم مى‌فرمود: در تفسير اين‌آية (٧٠ـ الانفال) أيا پيغمبر بگو باسيرانى كه دردست داريد اگر خدا در دل شما ميل‌بخير و پذيرش اسلام‌را بداند بشما عطا كند بهتر ازآنچه ازشماها گرفته (بواسطه فداء وعوض آزاد شدن شماها) وهم شما هارا بيامرزد ـ فرمود درباره عباس وعقيل و نوفل نازلشده است.

فرمود رسول خدا (ص) در روز جنك بدر فرمانى‌صادر كرد كه كسى‌ازبنى‌هاشم‌را (كه‌درجبهه مشركين هستند) نكشند و ابوالبخترى را هم نكشند و اينان اسير شدند و رسول خدا (ص) امير ـ المؤمنين (ع) را فرستاد و باو فرمود برو ببين از بنى‌هاشم چه كسانى در اين جا هستند گويد على (ع) بعقيل‌بن ابيطالب كرم‌الله وجهه گذر كرد و عقيل باو‌آواز داد اى پسرمادر عقيل‌بخدا كه‌ديدى

وجهه فحاد عنه فقال له عقيل : ياابن أمّ علي أماوالله لقد رأيت مكاني قال : فرجع إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقال : هذاأبوالفضل في‌يد فلان وهذاعقيل في‌يد فلان وهذا نوفل‌بن الحارث في‌يد فلان فقام رسول‌الله صلى الله عليه وآله وسلم حتّى انتهى إلى عقيل فقال له : ياأبايزيد قتل أبوجهل فقـال : إذاً لاتنازعون في‌تهامة فقال : إن كنتم أثخنتم‌القوم و إلّافار كبوا أكتافهم فقال : فجيىء بالعبّاس فقيل‌له، افدنفسك وافدابن[ي] أخيك فقال: يامحمّد تتركني‌أسأل‌قريشاًفي كفّي؟ فقال : أعط ممّا خلّفت عندأمّ‌الفضل وقلت‌لها : إن‌أصابني في‌وجهي هذاشيء فأنفقيه على‌ولدك ونفسك ، فقال له : ياابن أخي من أخبرك بهذا ؟ فقال : أتاني به جبرئيل عليه السلام من عندالله عزّوجلّ، فقال و محلوفه: ماعلم بهذا أحدٌ إلّاأناوهي أشهدأنّك رسول‌الله ، قال : فرجع‌الأسرى كلّهم مشركين

من در چه وضعی هستم گوید علی (ع) پس از بازدید اسیران نزد پیغمبر(ص) بر گشت و عرضکرد این ابوالفضل (عباس بن‌عبدالمطلب) است که دردست فلانی اسیر است و این هم عقیل است که در دست فلان‌است واین‌هم نوفل‌بن حارثست که دردست فلانست .

رسول خدا (ص) از جای بر خاست تا خود را بعقیل رسانید و باو گفت ای ابایزید ابوجهل کشته شده است ، در پـاسخ او گفت در این صورت شما دو تن در باره تهامه دیگر ستیزه ای نخواهید داشت .

پیغمبر فرمانی باین مضمون بقشون اسلام صادر کرد (عقیل چنین گفت خ‌ل).

اگر همه این دشمنانرا از پای در آورید (پایان نبرد است) وگرنه بر دوش آن‌هاسوارباشید و بر آن‌ها بتازید.

فرمود (ع) عباس را از نزد رسول خدا (ص) آوردند و باو گفته شد:

تو در عوض خودت و [دو]برادر زاده‌ات (عقیل ونوفل) فدیه بپردازو آزاد شوید .

عباس ــ ای محمد تو می خواهی مرا در میان قریش گدا کنی کـه دست به پیش این وآن دراز کنم ؟

پیغمبر ــ خیر (عمو جان) از همان پول‌ها که ببانوی‌خود ام الفضل سپردی و به اوسفارش کردی که اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این پولرا برای فرزندانت و خودت خرج کن.

عباس- برادر زاده‌ام کی از آن پول بتو خبر داده است؟

رسولخدا (ص)- جبرئیل از طرف خداعزوجل آمد وبمن خبرداد.

عباس- سوگند بدانکه بدو سوگند خورند؛ هیچکس را از این اطلاعی نبود جزام‌الفضل و من، من گواهمکه تو رسول خدائی.

امام (ع) فرمود: همه اسیران‌مشرك بمکه بر گشتند جز عباس وعقیل و نوفل کرم‌الله وجوههم و درباره آن‌ها بود که این آیه نازل شد:

إلّا العباس وعقيل ونوفل كرّم الله وجوههم وفيهم نزلت هذه الآية «قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيراً» ـ إلى آخر الآية ـ .

«قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا» تاآخر آیه ـ بگو (ای محمد) بهر که از اسیران در دست شما است اگر خدا دردل شما خیری بداند (بشما عوض بهتر از آن فدیه ایکه از شما گرفته شود عطا کند وهم شمارا بیامرزد).

شرح ـ از مجلسی ره ـ قوله تعالی «قل لمن فی ایدیکم» شیخ طبرسی گفته است همانا نام ابدی آورده زیرا هر که در بند آنها بوده است درحکم مملوك بوده ازنظر تسلط آنها بر وی «از اسیران» یعنی اسیران بدر که از آنها فدیه گرفته شد.

«ان یعلم الله فی قلوبکم خیراً» یعنی اگر خدابداند که شما در دل دارید مسلمان باشید و اخلاصمند باشید ورغبت درایمان و صحت درنیت دارید.

«یؤتکم خیراً» بشما در عوض خیر میدهد و عوض بهتری بشما عطامیکند.

«مما اخذ منکم من الفداء» از آنچه که از شما فدیه گرفته شده است یا هم در دنیا وآخرت و یا همان در آخرت.

« و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم » و گناهان شما را می آمرزد و خدا آمرزنده و مهربان است.

از عباس بن عبد المطلب روایت شده استکه این آیه درباره من و یارانم نازل شده ، من ۲۰ وقیه طلا داشتم که همه را از من گرفتند و خداوند بجای آنها ۲۰ بنده بمن داده استکه هر کدام پول فراوانی برایم بدست میآورند و کمترین آنها ۲۰ هزار درهم درمیآورد و خداوند زمزم را هم بمن عطا کرده استکه در برابر آن همه اموال مکه راهم نمیخواهم و ارزش آن از همه اموال مکه بیشتراست نزدمن ومن در انتظار مغفرت وآمرزش ازجانب خدا هستم .

قتاده گوید برای ما گفته‌اند که‌چون هشتاد هزار خراج بحرین را برای پیغمبر (ص) آوردند وضوء گرفته بود که نمازظهررابخواند ولی درآن‌روز نمازرا نخواندتا همه‌آن‌پولرا قسمت کردو بعباس فرمود تااز آن برگیرد و ببخشد اوبر گرفت ومیگفت این بهتراست ازآنچه که ازماها گرفته شد و من‌امید آمرزشرا هم دارم.

ابوالبختری ـ عاص بن هشام بن حارث بن اسداستکه درآنروزامان پیغمبر (ص) رانپذیرفت و کشته‌شد. ضمیر «اسروا» بخصوص بنی‌هاشم برمیگردد وابوالبختری بکلمه احدعطفست زیرا که اوازبنی‌هاشم نیست و گرچه پیغمبر (ص) ازقتل اونیز نهی کرد.

ابن ابی‌الحدید ازواقدی نقلکرده استکه رسول خدا (ص) از کشتن ابوالبختری نهی کـرد برای آنکه یکروز پیش از هجرت پیغمبر در مکه سلاح پوشید برای حمایت از پیغمبر و دفاع از او و اعلام کرد که هر که بآزار پیغمبر دست زند من باوشمشیر میزنم و پیغمبر ازاو قدردانی کرد و روز بدر اورا اماندا‌د.

ابوداود مازنی گفته روز جنك بدر من خودرا باو رسانیدم و گفتم : اگرتسلیم شوی پیغمبر

(ص) از کشتن تو غدقن کرده گفت ازمن چه میخواهی اگر رسول‌خدا از کشتن من‌غدقن کرده‌از پیش اینرا میدانستم واورا برعایت‌حق‌آزموده‌ام ولی سوگند بلات وعزی که نمی‌توانم خودرا تسلیم کنم همه زنان مکه می‌دانند من بدست خودتسلیم نمی‌شوم ومن میدانم تودست ازمن برنمیداری وهرچه میخواهی بکن ابوداود تیری باوانداخت وچنین گفت :

بارخدایا این تیرتو است وابوالبختری بنده تواست آن‌را در کشتارگاهش بنه ـ و با اینکه ابوالبختری زره دربر داشت آن‌تیر زره راشکافت واورا کشت.

واقدی گفته‌است مجذربن زیادابوالبختری راکشت‌و او نمیدانست ولی مجذر شعری گفته‌استکه خودرا قاتل اومعرفی کرده.

محمدبن اسحاق گفته‌است رسولخدا (ص) روز بدر از کشتن ابوالختری نهی کرد ونامش‌ولید بن‌هشام بن‌حرث بن اسدبن عبدالعزی است ـ برای اینکه در مکه از رسولخدا (ص) دفاع میکرد و نمیگذاشت باو آزاررسانند ودر نقض عهدنامه محاصره بنی‌هاشم هم شرکت کرد و نسبت بپیغمبرهم بدی نکرد، مجذربن زیاد بلوی حلیف انصار درمیدان باو برخورد و گفت رسول خدا (ص) ما را از کشتنت نهی کرده‌است همراه ابوالبختری همکجاوه‌ای بود که ازمکه بیرون آمده بود بنام جنادة بن ملیحه ابوالبختری گفت این‌رفیق‌من‌هم‌درامان‌است‌مجذر گفت‌بخدا مارفیق تورا زنده‌نگذاریم‌رسول خدا (ص) مارا ازقتل اونهی نکرده‌است واز قتل توتنهانهی کرده .

گفت در این صورت من و او هر دو باید بمیریم تا مبادا زنان مکه داستان گویند که من یار خود را برای حرص بر زندگی از دست دادم و مجذر با او در نبـرد شد و ابوالبختری این‌رجز را سرود:

هرگزاده‌آزاده دست‌ازیار خودبرندارد تا بمیرد ویا براه او برود

سپس باهم در آویختند ومجذراورا کشت و آمد برسول خدا (ص) گزارش‌داد و گفت‌سوگند بدانکه تورا براستی مبعوث کرده من کوشیدم تااسیری پذیرد واورا نزد شماآورم وجزنبردنپذیرفت وبا اوجنگیدم واوراکشتم ..

وبسند خود ازابن عباس روایتکرده است که رسول خدا(ص) بیارانش فرمود:

براستی من میدانم مردانی ازبنی هاشم ودیگران رابزور بدین میدان آورده‌اند وما رانیازی بکشتن آنها نیست هرکدام هر که از بنی هاشم را بر خورد او را نکشد و هر که باابوالبختـری بر خورد او را نکشد و هر که به عباس عموی رسول خدا (ص) بر خورد اورا نکشد اوبزوراینجا کشانده شده است .

قوله «ابن اخیك» مقصود عقیل است و در برخی‌نسخه «ابنی اخیك» آمده یعنی عقیل و نوفل هر دو .

ابن ابی الحدید گوید محمد بن اسحاق گفته‌است چون اسیران بدر رابمدینه آوردند رسول خدا (ص) باوفرمود :

ای عباس از طرف خودت و دو برادر زاده‌ات عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حرث بن عبدـ المطلب و از طرف هم پیمانت عقبة‌بن عمرو فداء بده وهمه آزادشوید زیراتو مال‌داری.

٢٤٥ - أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبدالجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن ابن مسكان عن أبي بصير، عن أحدهما عليهما السلام في قول الله عزّ وجلّ: «أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» نزلت في حمزة وعليّ وجعفر والعبّاس وشيبة، إنّهم فخروا بالسقاية والحجابة فأنزل الله جلّ وعزّ «أجعلتم سقاية الحاجّ وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر» وكان عليّ وحمزة وجعفر صلوات الله عليهم الذين آمنوا بالله واليوم الآخر و جاهدوا في سبيل الله، لا يستوون عند الله.

عباس ـ یارسول‌الله من که مسلمان‌بودم ولی مردم مرا بزور درجبهه بدر آوردند.

رسول خدا(ص) ـ خداوند بمسلمان‌بودن تو داناتر است و اگر آنچه میگوئی درست‌است‌راستی خدابتو عوض می‌دهد ولی‌ظاهرحالت اینستکه باما درنبرد شدی واسیر گشتی وباید پول بدهی‌و آزاد شوی ورسول خدا(ص) بیست‌وقیه طلا که درجبهه همراه او بود ازوی گرفت.

عباس ـ یارسول‌الله همین طلارا که ازمن گرفتید درعوض فدیه‌من حساب کنید.

رسول‌خدا(ص) ـ این طلاها را که‌خدابما غنیمت‌داده است.

عباس ـ یارسول‌الله من دیگر مالی ندارم.

رسولخدا (ص) ـ پس آن‌طلاها که‌وقت بیرون‌شدن ازمکه نزد ام‌الفضل دختر حرث بطـور محرمانه سپردی و جز شما دو کس خبرندارد کجا است؟ پس از اینکه آن را بوی سپردی گفتی اگر در این سفر بمن آسیبی رسید این اندازه بفضل بده و این اندازه بعبدالله بده و ایـن مقدار هم به قسم.

عباس ـ بدانکه تو را براستی مبعوث کرده است یا رسول الله کسی جز من‌واو از این‌راز آگاه نبود و راستیکه من می‌دانم تو رسولخدائی. سپس عوض خود و دو برادر زاده و حلیف خود پول داد.

قوله «ومحلوفه» ظاهر اینست که او بلات وعزی سو گند یاد کرده است وامام‌نخواسته آن‌را برزبان آورد واز آن بکلمه‌محلوف تعبیر کرده است‌یعنی‌بدانچه بآن‌سو گند خورد ودر کشاف‌استکه بکلمه‌الله سو گند خورده‌است.

٢٤٥ـ ازابن مسکان ازأبی‌بصیر ازامام باقر ویاازامام صادق(ع) درتفسیر قول‌خداعزوجل (١٩ التوبه) آیاشما سقایت حاجیان و آباد کردن وتعمیر مسجدالحرام‌را بمانند کردار کسی می‌دانید کـه بروز جزاء ایمان دارد؟ فرمود درباره حمزه و علی وجعفر وعباس وشیبه نازل‌شده که عباس و شیبه بسقایت وآب دادن بحاجیان افتخار کردند وبر خود بالیدند و خدا نازلکرد که شماها سقایت‌حاج وعمران مسجدالحرام را چون کردار کسانی دانید که بخدا وروز جزاء ایمان دارند؟ وعلی وحمزه‌و جعفر (ع) بودند آن کسانیکه ایمان بخدا وروز جزا داشتند ودرراه خداجهاد کردند و این دو دسته درنزد خداوند همرتبه و برابر نیستند.

شرحـ از مجلسی ره ـ قوله عزوجل «اجعلتم» شیخ طبرسی‌ره گوید: گفته‌اند این‌آیه در باره علی وعباس بن عبدالمطلب وطلحة‌بن ابی شیبه نازل شده است واین برای آن بود که‌آنان در مقام افتخار برآمدند.

طلحة ـ گفت من صاحب خانه کعبه‌ام و کلیدآن به‌دست منست و اگر بخواهم می توانم در میان‌آن بخوابم .

عباس ـ گفت من‌صاحب سقایت وآب دادن حاجیانم وسرپرست آنم.

علی (ع) فرمود: من نمی‌دانم شماها چه میگوئید من ششماه پیش‌از مردم‌دیگر بسوی قبله‌نماز خواندم ومردی مجاهدم ـ ازحسن وشعبی ومحمدبن کعب قرظی.

و گفته‌اند که علی(ع) بعباس گفت ای‌عمو تومهاجرت نمیکنی وبرسولخدا (ص) نمیپیوندی ؟ عباس ـ مگرمن بکاری نیستم که ازهجرت بهتراست؟ مسجد الحرام آباد میکنم و حاجیان را آب می‌دهم واین آیه نازل‌شد که «اجعلتم سقایة‌الحاج» ـ ازابن سیرین ومره همدانی.

وحاکم ابوالقاسم حسکانی بسند خود ازابن بریده ازپدرش روایتکرده است که گوید در این میان که شیبه و عباس بر یکدیگر میبالیدند علی بن ابیطالب بر آن ها گذر کرد و فرمود بچه بیکدیگر میبالید؟

عباس ـ بمن فضیلتی داده‌اند که‌بهیچکس نداده‌اند وآن سقایت حاجست.

شیبه ـ من مامور عمران وآبادی مسجدالحرام هستم.

علی ـ من ازشما شرم‌دارم که‌بگویم بااین خردسالی فضلی دارم که شماها ندارید.

هردوی آن‌ها ـ یاعلی بتوچه داده اند؟

علی (ع) ـ من با شمشیر ببینی شما زدم تا بخدا و رسولش ایمان آوردید ـ عباس خشمگین از جابر خاست و دامن کشان خود را برسول خدا (ص) رسانید و گفت : نمی‌دانی علی تو روی من چه میگوید؟

رسولخدا ـ علی را نزدمن بخوانید، علی(ع) رانزدآن حضرت آوردند .

رسولخدا (ص) ـ ای‌علی چه تورا واداشت که درروی عمویت عباس چنین گفتی.

علی (ع) ـ یارسول الله حق را بدو گفتم هرکه خواهد خشم کند و هرکه خواهد بپسندد و جبرئیل این‌آیه‌را آورد .

جبرئیل ـ ای محمد راستی پروردگارت سلامت میرساند ومیفرماید برای آن‌ها بخوان که:

اجعلتم سقایة الحاج انتهی

بیضاوی گفته‌است سقایت وعمارت مصدرند برای سقی وعمر وحمل برذات‌نمیشوند بایددر این جاکلمه‌ای مقدر دانست بردو وجه :

۱ـ اجعلتم اهل‌سقایة الحاج کمن آمن.

۲ـأجعلتم سقایةالحاج کایمان‌من آمن.

ومؤید اولست قرائت آنکه خوانده است سقاةالحاج و عمرةالمسجد ومقصود انکار همانندی مشرکان و کردار ساقط وبی‌اجر آن‌ها است بمؤمنان و کردارثبت شده وبااجرآن‌ها سپس‌این‌انکاررا باکلمه لایستوون تقریر کرده و باجمله والله لایهدی القوم الظالمین عدم‌تساوی را بیان کرده است

٢٤٦ - محمّد بن يحيى ؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم عن عمّار الساباطي قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله تعالى : « و إذا مسّ الإنسان ضرّ دعا ربّه منيباً إليه » قال : نزلت في أبي الفصيل إنّه كان رسول الله صلى الله عليه وآله عنده ساحراً فكان إذا مسّه الضرّ - يعني السقم - دعا ربّه منيباً إليه - يعني تائباً إليه من قوله في رسول الله صلى الله عليه وآله ما يقول - ثمّ إذا خوّله نعمة منه - يعني العافية - نسي ما كان يدعوا إليه من قبل - يعني نسي التوبة إلى الله عزّ وجلّ ممّا كان يقول في رسول الله صلى الله عليه وآله إنّه ساحر ولذلك قال الله عزّ وجلّ « قل تمتّع بكفرك قليلاً إنّك من أصحاب النار » يعني إمرتك على النّاس بغير حقّ من الله عزّ وجلّ ومن رسوله صلى الله عليه وآله قال: ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام : ثمّ عطف القول من الله عزّ وجلّ في عليّ عليه السلام يخبر بحاله وفضله عندالله تبارك وتعالى فقال : « أمّن هو قانت آناء اللّيل ساجداً وقائماً يحذر الآخرة ويرجوا رحمة ربّه قل هل يستوي الذين يعلمون - أنّ محمّداً رسول الله - والذين لا يعلمون - أنّ محمّداً رسول الله وأنّه ساحر كذّاب - إنّما يتذكّر اُولوا الألباب » قال: ثمّ قال أبوعبدالله عليه السلام : هذا تأويله ياعمّار .

٢٤٦- ازعمار ساباطى گويد ازامام صادق(ع) پرسيدم ازقول خداتعالى (٨- الزمر) وهر گاه بانسان زيان سختى رسد به درگاه پروردگار خود نياز برد ودعا كند وبسوى حضرت او گرايد - فرمود درباره ابوالفصيل نازل شده‌است راستش اينستكه رسولخدا (ص) درنظر اوجادوگرو ساحر بود شيوه‌اش اين بود كه هرگاه زيان وسختى باو ميرسيد يعنى بيمارميشد به‌درگاه خداوندبازميگشت يعنى به‌درگاه حضرت اوتوبه ميبرد واظهار پشيمانى ميكرد ازآنچه درباره رسولخدا (ص) ميگفت و باوافتراء ميزد وچون نعمتى از جانب خداوند باو ارزانى ميشد يعنى تندرستى وعافيت پيدا ميكرد آنچه را بيشتر به‌درگاه او دعا ميكرد از يادميبرد يعنى توبه به‌درگاه خداعزوجل رافراموش‌ميكرد نسبت بآنچه درباره رسولخدا (ص) ميگفت كه او جادوگر و ساحر است واز اينرواست كه خداعزو جل درباره او گفته است (٨- الزمر) بگو (اى محمد) تو بكفر وناسپاسى خود اند كى بهره‌بيرزيرا كه تو ازياران دوزخ هستى- يعنى ازاين فرماندهى و تسلط خود برمردم بناحق وبى‌دستوراز طرف خداعزوجل واز طرف رسول‌او.

گويد سپس امام صادق(ع) فرمود پس‌از آن خداوند عزوجل روى سخن را بسوى على كرده است و حال او را گزارش داده و از فضل او در درگاه خدا تبارك وتعالى بيان كرده‌وفرموده‌است: (٩- الزمر) آيا كسيكه همه‌گاه شب وروز در پرستش‌است بحال سجده كردن و ايستادن در برابر خداوند و از خطر آخرت در حذراست و برحمت پروردگار خود اميدوار است بگو (اى محمد)آيا برابرند كسانيكه ميدانند و عقيده دارند (محمد رسول خـدا است) و كسانيكه نميدانند (محمد رسولخدا است و عقيده ندارند و ميگويند او جادوگر است وبسيار دروغگو) همانا صاحبان عقل ياد آور ميشوند- گويد:

سپس امام صادق (ع) فرمود: اينست تأويل آن اى‌عمار .

شرح - از مجلسی ره - قوله عزوجل «واذامس الانسان ضرد عاربه منیباالیه» بیضاوی گوید توجه بخدا در حال سختی برای اینست که آنچه جلوگیر خرد است از میان برداشته میشود وروشن میگردد که سرآغاز همه ازاو است «ثم اذاخوله» یعنی هرگاه باو عطاکند نعمتی از نعمتهای خود را «نسی ماکان یدعوالیه» فراموش میکند آنچه برای آن دعامیکرد بهدرگاه خدا ازآن سختی وبلا که خواستار رفع آن‌شده بود وبه درگاه خدا برای‌آن زاری میکرد «وجعل‌لله‌انداداً لیضل‌عن‌سبیله» و برای خدا هم‌آوردانی جعل کند و همکنانیکه آن‌ها را بپرستد تااز راه خدا گمراه گردد ... ضلال واضلال چون نتیجه قرارداد اواست درستست که علت‌آن ذکر شود گرچه بطورمستقیم‌مقصود او نباشد «قل‌تمتع بکفرك‌قلیلا» بگو از کفرت اندك بهره‌ای برگیر- این امر برای تهدیداست واشعار دارد باینکه کفرهم یك خواست و شهوترانی است که پایه و مایه‌ای ندارد- و برای نومید کردن کافر است از بهره‌مندی در آخرت و از این رو آن را باین جمله علت آورده است که «انك من اصحاب النار» تو از یاران دوزخی و آن را جمله مستقلی آورده‌است و عطف بسابق نکرده تا دلالت بر مبالغه کند.

« امن هو قانت» آیاکسیکه بوظائف طاعات قیام میکند در هرگاه‌از شب و«ام» معنی اتصال دارد و محذوفی در اینجا است یعنی کافر بهتر است (که در سابق گفته شد) یا کسیکه قانت است یا اینکه ام منقطعه است و نظری بسابق ندارد و مقصود اینست که: بلکه آیا آنکه قانت است چون مخالف خود است؟

«ساجدا و قائما» هردو حال ازضمیر مستتر درقانت باشند ومرفوع هم قرائت شدند تاخبر بعد از خبرباشند ومقصود جمع میان هردووصف است.

«یحذر الاخرة ویرجو رحمةربه» معنی حال دارد یا جمله‌ایست مستأنفه و مستقل که در مقام بیان‌علت ذکر شده

«قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون» بگو آیا برابرند آن کسانیکه میدانند و آن‌کسانیکه نمیدانند؟ برابری این دو دسته را ازنظر نیروی دانش بطور صریح نفی کرده‌است پس از آنکه آن را از نظر نیروی کردار نفی کرده است بطور بلیغتری‌برای بیان فضیلت علم‌ودانش و برخی آن را تقریر اولی دانند بر سبیل تشبیه یعنی چنانچه دانشمندان و نادانان برابر نیستند عابدان و عاصیان هم برابر نباشند.

« انما یتذکر اولوالالباب» همانا صاحب دلانند که بامثال این بیانات یادآور میشوند.

قوله « فی ابی‌فصیل» این کلمه کنایه‌است‌ازابوبکرزیرا فصیل بکره شتری گویند که‌ازشیر بریده شده است و بکر شتر جوان است و در معنی بهم نزدیك هستند و این تعبیر یااز امامست‌ویا ازیکی ازروات بطور تقیه و گفته‌اند که این کنیه اواست پیش‌از اینکه مسلمان بشود و اظهار اسلام کند و پس از اظهار اسلام پیغمبر (ص) اورا ابوبکر کنیه داد.

و روایت شده است که ابوسفیان در روز غصب خلافت اینجمله را گفته‌است:

«لاملانها علی ابی‌فصیل خیلا ورجالا» من این شهر مدینه را بر علیه ابی‌فصیل پراز سواره و پیاده میکنم سید شریف هم در یکی از حاشیه نویسیهای خود گفته است گاهی در کنیه‌ها معانی اصلیه اعتبار میشود چنانچه روایت شده است که در یکی از غزوات اسلام یکی ازمشرکان بابی‌بکر

فریاد زد ای‌اباالفصیل.. پایان نقل از مجلسی ره.

من گویم ـ در تاریخ تشکیل سقیفه و انتخاب أبی بکر فعالیتی از أبی سفیان نقل شده است بدو وجه:

۱ـ گویند موضوع خلافت در سقیفه‌مطرح شد و مورد بحث شدید و تندی میان انصارومهاجر قرار گرفت انصار سعدبن عباده را کاندید خلافت کردند و مهاجران برهبری أبی‌بکر برای انصار حق خلافت نمیشناختند و یکی از سران مهاجر را که از طرف أبی‌بکر عمربود و ازطرف عمر ابی بکر کاندیدا کردند.

در ضمن گفتگوی پرشوری سه پیشنهاد مطرح‌شد.

۱ـ خلافت حق مهاجران‌است وانصار درآن بهره‌ای ندارند.

۲ـ خلافت حق‌انصار است و باید باسعدبن عباده انصاری بیعت شود.

۳ـ خلافت حق هردو است وامیری ازمهاجران باشد و امیری ازانصار. این نظریه را یکی از سران انصار مطرح کرد و گفت «منا امیر ومنکم امیر».

در ضمن این نزاع جدی که میان انصار و مهاجران در سر خلافت درگرفت بیم‌آن میرفت که خلافت بدست انصار افتد، زیرا وطن مدینه ازآن آنها بود و همه شجاع و جنك آزموده بودند و مهاجران جمعی آوارگان بشمار میرفتند.

در اینجا بود که ابوسفیان سخت بتلاش افتاد و از تسلط انصار بر خلافت هراسان شد و نزد امیرالمؤمنین علی «ع» رفت که‌در کار تجهیز پیغمبر «ص» بود و وضع را بآن حضرت گزارش داد و باو اعلام خطر کرد و صریحاً پشتیبانی خود را از وی‌اعلام کرد و گفت:

اگر شما اعلام خلافت کنی‌از شما جانب داری میکنم و در برابرمخالفان‌شماشهرمدینه‌را پر ازسواره وپیاده‌میکنم.

امیرالمؤمنین در برابر گزارش اینکه کسی در مقام تصدی امر بر مسؤلیت خلافت اسلامی بر آمده‌است وآن هم در برابر نص وتعیین از طرف رسولخدا (ص) که باو تعلق دارد اظهارشگفتی کرد و باز هم باین پیشنهاد ابوسفیان اعتنائی نکرد بدوعلت:

۱ـ میدانست که پس از تحول اسلامی دیگر ابوسفیان بکلی نفوذ خود رااز دست داده‌ونیروئی در اختیار ندارد و کسی گوش بحرف او نمیدهد.

۲ـ میدانست ابوسفیان دراین پیشنهاد خود سوء نیت دارد و منظورش اینست که آشوبی در جامعه نوبنیاد اسلام برپا کند وآن را متلاشی سازد وبسود خود ازآن استفاده کند و او کسی نیست که ازنظر مصالح اسلامی بتوان باواعتماد کرد.

و این قسمت از تاریخ هم که میگوید ابوسفیان اعلامیه‌ای بر علیه ابوبکر داده است دلالت دارد که چون ابوسفیان از نقشه نخست خود بوسیله تحریك امیرالمؤمنین (ع) نتوانست‌ایجاد آشوب کند و بهرحال ابوبکر اکثریت مردم را دور خود جمع کرد و با فشار بمخالفان و طرف داران علی «ع» و اکتفاء کردن علی (ع) در مبارزه با او بروش سلمی و تبلیغاتی بر حکومت‌مسلط شد ابوسفیان در مقام بر آمده است که بار دیگر شورشی بر علیه حکومت ابوبکر ایجاد کند و از این راه نتیجه ای بگیرد ولی این‌نقشه هم اثری نکرده است وآن‌را به دو وجه می‌توان‌توجیه کرد:

۱ـ ابوسفیان در مقام آزمایش اوضاع و پس از صدور این اولتیماتوم خود فهمید که دیگر به

هیچوجه نفس او درجامعهٔ عرب مسلمان اثری ندارد ونفوذ دوران جاهلیت او بکلی ازدست رفته‌است و چون خود را آزمود بجای خود نشست وآرام شد.

۲ ـ ممکنست توافق رضایت بخشی میان او و حکومت ابو بکر بوجود آمده است و سران توطئه غصب خلافت در مورد خود حکومت عثمان و بنی امیه را تعهد کرده اند و او را آرام کرده‌اند.

شیخ عبدالله علائلی مصری در تاریخ الحسین خود در این باره گوید علت آرامش ابوسفیان این بود که چون دانست مردم بحکومت ابوبکر رضایت دادند حکومت اورا دست نشانده و زمینه حکومت و تسلط آینده نزدیك بنی‌امیه دانست

زیرا او بخوبی میفهمید که پس ازخانه نشستن علی «ع» وزیردست شدن بنی‌هاشم دیگران‌هم همان چاکران دیرین خاندان بنی امیه هستند و منافع آنها بدست اینان تامین میشودانتهی.

و بهمین دلیل‌است که‌درفتوحات‌شام‌اول‌پرچمی که ازمدینه بیرون رفت‌پرچم یزیدبن ابوسفیان بود و پس از فتح شامات او بحکومت شامات منصوب شد و پس‌از او برادرش‌معاویه .



بسمه تعالی

سپاس خدارا که بتصحیح ومقابله این سفر عظیم (کتاب روضهٔ کافی) موفق شدیم و متن آنرا که باچند نسخه خطی تحت نظر اعاظم علماء و اکابر محدثین مقابله و تصحیح شده برابر کردیم و منتهای دقت و کوشش را در تصحیح مطبعی آن باضافه ترجمه وشرح آن که بقلم دانشمند محترم آقای حاج شیخ محمدباقر کمره‌ای مرقوم شده است بکار بندیم امید است بفضل خدا مورد استفاده وپسند عموم فضلا ودانشمندان واقع شود.

صفر المظفر ۱۳۸۱ هجری قمری برابر مرداد ماه ۱۳۴۱ شمسی
محمدباقر بهبودی ـ علی‌اکبر غفاری

فهرست روضه کافی



الامام علی

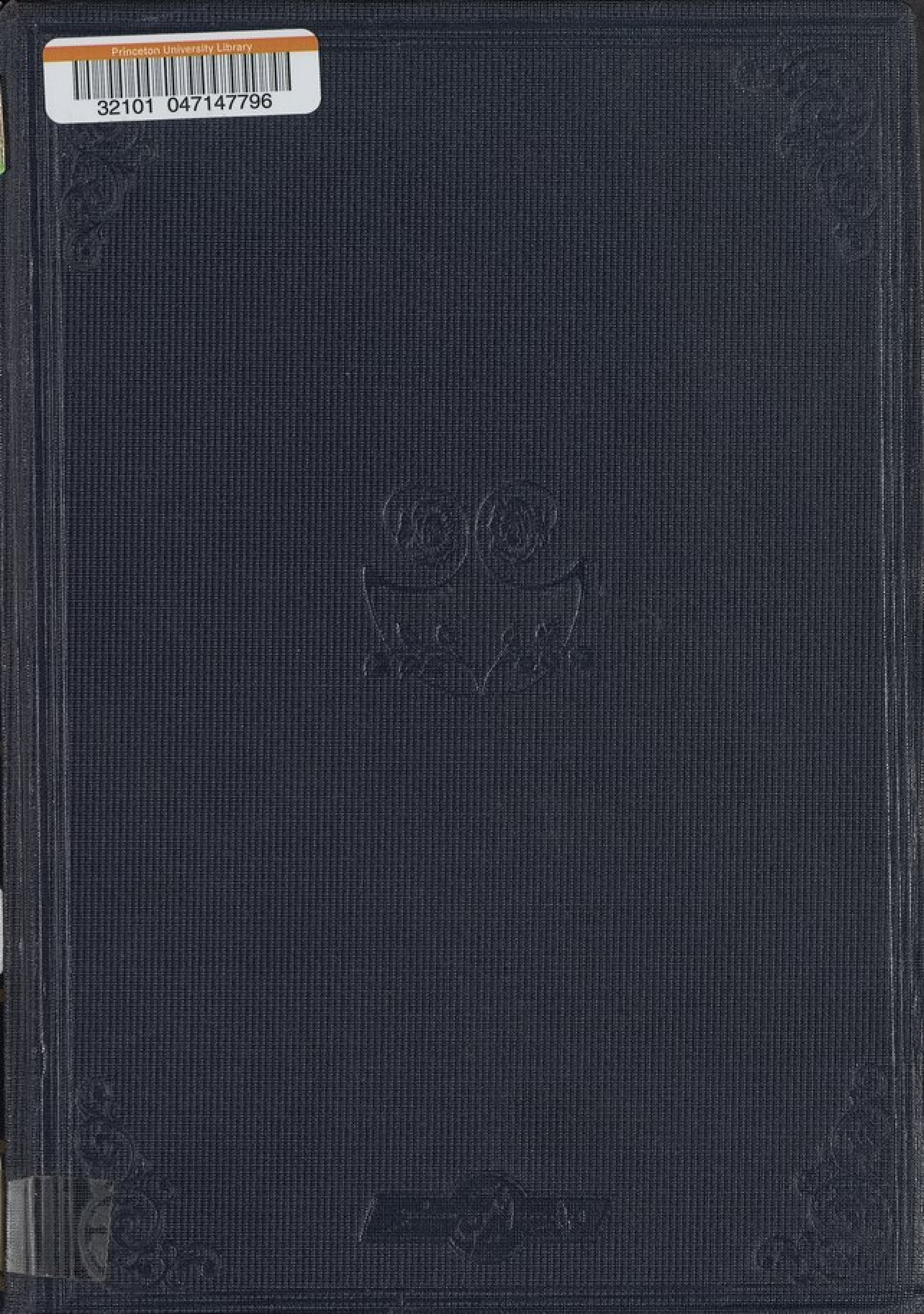
صوت العدالة الانسانية

تألیف جرج جرداق

ترجمه آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

جالب ترین کتابی است که درباره حضرت مولی الموحدین
امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نوشته شده است

خواندن این اثر نفیس را بعموم شیعیان
توصیه می نمائیم


Princeton University Library
32101 047147796